



مخطوطة

تيسير القاري لصحيح البخاري (المجلد الثالث)

المؤلف

نور الحق بن عبدالحق (شاه جهان آباد، الأكبر آبادي)

ترجمة

تيسير القاري شرحه بخاري

جلد ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب بده الخلق در بیان انما از فرشتش و آنچه بد الله
تعلق دارد **باب** ما جاء في قول الله عز وجل وهو
الذي يبدء الخلق ثم يعيده در بیان چیزی که آمده است
در تفسیر قول خدا و خدا کسی است که پیدا میکند خلق را بستر باز اعاده
میکند روز قیامت وهو اهون عليه و این اعاده در این
اسان ترست بر خدا از افریدن نخستین که اصلا تحقق در خارج
نداشت و قال الربيع بن خثيم والحسن كل عليه هين
گفت ربیع بن خثیم و حسن لعربی همه کاره بر روی اسان است
هین هین مثل لین ولین و میت و میت و ضیق
و ضیق موده که کلمه یمن بشدید یا تخمیه و بکون آن آمده
چنانکه کلمه یمن و میت و ضیق بکون تخمیه نیز آمده است **العصینا**
افاعیا علینا یعنی عصینا در واقع نده است و قول خداوند سبحان

اینها

اینها یا الخلق الاول یعنی افاعیا علیناست ایا عاجز کرده است ما را
افزاید نخستین بار حین انشا که و انشا خلقکم شکای که پیدا کرده
ست وجود شمار از خاک درین کلام التفات است از تکلم بغیبت
المغوب النصب لغوب یعنی رنج است اطوارا طولی و کذا
و طولی کذا اکیاری لطفه و یکباری علقه و دیگر بار مضغه و مانند آن یعنی
کسی که در مرتبه نخست بر این خلق توفیق است میتواند که اعاده کرد عدا
طوره ای قدره یعنی طور انجا یعنی قدر و رتبه است **حدثنا** عمر
بن لثیر قال انا سفيان عن جامع بن سداد عن صفوان
بن محرز عن عمران بن حصين قال جاء نفر من بني تميم
الى النبي صلى الله عليه وسلم كفت عمران بن حصين امدن چند
کس از قبیلہ بنی تمیم نزد منبر خدا رحمت کند و خدا بر وی فقال یا بنی تمیم
البشر و ایس و مود و حضرت ای بنی تمیم که تبارت با شمارا بسعادتی که شمارا
برین آمدن میسر است قالوا البشر تنافا فاعطنا کفشدتاری دودی
تو ما را پس بده از اسباب دنیا این نادان چندان قدر سعادت دین ترا
بوالساع فانی دنیا کردند تغییر و جهد پس تغییر شد روی حضرت از ماد
ایشان مجاهد اهل الیمن فقال یا اهل الیمن اقبلوا البشري
پس آمدند مردم یمن پس فرمود ای مردم یمن قبول کنید تبارت را اذ لم یقبلها
بنو تمیم وقتی که قبول نکردند بنی تمیم و قدر شریف و سعادت های حضور خدا شدند

تاریخ و سلسله اسباب

تاریخ و سلسله اسباب

تاریخ و سلسله اسباب

شکسته

الألوکة

www.alukah.net

قالوا قلوبنا كنفذ قبول يوم فاحذ النبي صلى الله عليه وسلم
يحدث بدء الخلق والعرق كنت ثم خلقا ليكفبت ابتدئ
أرضش ووزيدان عرش رانجا ورجل فعال يا عمران ان
سراحتك فقلت بين آدم ودي وكفت اي عمران مشر تو كنجته
ليني المواقم اين قول عمران ست بيني كاني بزكي حاستم دري ستر
وهم شيدم حديث **واحد** **تسا** عمران حفص بن عبيات
قال **تسا** الا عمش قال **تسا** جامع بن شداد عن صفوان
بن يحيى انه حدثه عن عمران بن حصين كفت عمش
حديث كروه مار جامع بن شداد از صفوان بن مرزك تحقيق صفوان حديث كروه
جامع را از عمران بن حصين قال دخلت على النبي صلى الله عليه
وسلم وعقلت ناقتي على الباب كفت عمران در آدم بر بنو خدا
ولست شتر خود بر سر سحر فانه ناس من بني تميمين ايدند
نزد انحضرت مردی از بنیه بنی تمیم فقال قبلوا البشري يا بني تميم
قالوا لشرتنا فاعطنا مرتين بنی این قول دوبار كنفذتم دخلت عليه
ناس من اليمن فقال قبلوا البشري يا اهل اليمن ان لو قبلها
بنو تميم كلان يقع نهر وكسر ان خوانده ودر بعض نسخ از دست بجای ان
فقالوا قد قلنا يا رسول الله جئناك لغسلناك عن هذا الافر
كنفذ قبول كوفت رت را ای رسول خدا آمده ایم نزد تو تا پرسم ازین کار وگذاشت

داده تو ما را بشهال ان از عفار و حکام قال كان الله ولعيسى بن علي
زود بود خدا و بنو دجری خبر خداوند وكان عرشه على الماء و بلاد من خدا
نخست بر آب از جاي معلوم شد كه خلقت آب مقدم است يا اوست كفت
في الذكر كليتي و هو قسمة ست در لوح محفوظ هر چه را و خلق السموات والارض
ويدا کرده است خدا در زمانه و زمين فنادي مناد ذهبت فافك يا ابن
الحصين پس او را ز کرد او را ز كنده كرفت شتر نوای بر حصين فاطلقت
فاذا هي تقطع دونها السراب پس رقم من در پی شتر تا گاه ان شتر
رسیده است نزد ان سراب تقطع مانی از باب لفعل تعنی استی و بلفظ مضارع
از قطع خوانده اند و سراب فاعل است فوالله لو ددت اني تو كتمتا
نجد او كند بر انند در دست در شتم كه تحقيق من ميگذاشتم شتر و مردم نمی ماندم از
بياني كه انحضرت ميگرد و سر وی عيسى عن رقبته عن قيس بن مسلم
عن طارق بن شهاب قال سمعت عمر يقول كفت طارق بن شميم
مر عررا ليكفت قام فينا النبي صلى الله عليه وسلم مقاما استاد
بخطبة در میان ما بنو خدا بمكاي فاخبرنا عن بدء الخلق حتى دخل
اهل الجنة منازلهم واهل النار منازلهم پس خبر داد ما را از ابتدا
خلقت عالم تا در اهل امت جاهها خود را و اهل دوزخ جاههای خود را
يعني از ابتدا تا انتها نشاء دنيا خبر داد و محفوظ ذلك من حفظه و سببه
من لسيد پس ياد گرفت همه ان مذکور را کسی که ياد گرفت و فرمود پس ياد گرفت کسی

سوم از خط آب مقدم



که در پیش کرد **حدیث** عبد الله بن سبیه عن ابي احمد عن
عبد الله بن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي بصير عن ابي
الاسود بنی الله علیه وسلم والکفت البصره فرمود خدایا
اللهم نسئمتی ابن ادم وما یبغی له ان یسئمتی فرمود خدایا
و نسئمت ادم و غیر رسیدم و را ایستد نسئمت و مراد و یکنده
ابن ادم بر ما یعنی که و کذب میکند مرا ایستد و غیر رسید و باستی
اور کذب من اما نسئمت ایا فی قوله ان لی ولدا اما نسئمت ادم
پس حق اوست که یقین بر او فرزند است و اما نکند بیه فعله من
یعنی که کما بدعی و اما کذب ادم بر حق اوست که هرگز عاده میکند
چنانکه پداده است مراد **حدیث** قتیبه قال تناه عن
عبد الرحمن القرظی عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي بصیر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب
فی کتابه کفت البصره فرمود خدایا که ایستد خدایا عالم را نوشت
در لوح محفوظ فهو عنده فوق العرش پس آن کتاب نزد خداست بالای
عرش ان رحمتی علیت غیبی یقین رحمت من غالب است غیب مرا
یعنی هر مانی من در دنیا و آخرت زیاده بر غیب من است **باب** ما جاء
فی سبع امراض در میان احادیثی که وارد شده است در باب هفت زمین
وقول الله تع و در میان فرموده هدای تعالی الله الذی خلق سبع سموات

و من الارض مثلهن خدایا که ایستد که پداده است هفت زمین را
و از زمین مانند آن که نامها یعنی زمین را یقین هفت زمین است که پداده است
الامر بینهن ما دل شود امر خدا در میان اسمها و در هفتها تعلیم ان الله علی
کل شیء قدير و ان الله قد احاط بكل شیء علما تا بر ایستد که یقین
خدا احاطه کرده است به هر چیزی از روی علم یعنی از دیدن اسمان و زمین و کسب
بر صفات کامل او از قدرت و علم و جبر ان و السقف المرفوع یعنی مراد از
سقف که بلند کرده شده است اسمان است سمها بنا و ها مراد از هر یک
اسمان بنا است و الحبک استواءها و حسننها و مراد از حبک
قول البتاک و قالی و السماء و انت ایستد سموات و خوبی است و اذنت
سمعت و اطاعت منی اذنت شنیدن آن و اطاعت کردن است
احکام الی را و الفت اخرجت ما فیها من الموتی و تخلت عنهم
منی الفت بیرون کردن زمین جبر را که در آن است مراد از در دکان و عالی است از
طهاها دحاها یعنی سرد و بیک منی است یعنی کتر اند زمین را بالسه
وجه الارض مراد از ساپره روی زمین است کان فیها الحیون نوع مهم
و کله هم که روی حیوانات اند خوب و میوه ای آنها در آن است یعنی تسخیر زمین
بهره را بر نهفته است که خوب و میوه ای آنها در آن است بر صفا که هر
زمین هم در سفید یعنی گفته اند که نام دوزخ است **حدیث** علی بن
عبد الله قال قال ابن علیة عن علی بن المبارک قال تناهی بن ابي

در کوه ادا السماء تسفت



عن محمد بن ابراهيم بن الحارث عن ابي سلمة بن عبد الرحمن
وكانت بينه وبين ناس خصوصته في ارض وورد بها الى سلم
وميان يعني مردم نزارعي در زمين فدخل على عائشة فذكر لها ذلك
وراه ابو سلمة برعاشه ربه بن كفت مرعك را ان ماجر او حضرت فقالت
يا ابا سلمة اجنب الارض بن كفت عاكه رفاى ابا سلمه دور شو
ارزمين بنى ترك كن زرع در زمين فان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال بنى بنى رسول خدا مود است من ظلم قيدا بشير طوقه من سبع
ارضين كى كرستم كند مقدار جوى از زمين طوق ميكنند خدا اورا روز قيامت
از سوت طبقه زمين **حدثنا** بشر بن محمد قال ثنا عبد الله عن موسى
بن عقيبة عن سالم عن ابيه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم كفت بر
سالم ومود بر خدا من اخذ شيئا من الارض بغير حقه كى كرستم
كفت بخري از زمين بغير حق خود خسف بر يوم القيمة الى سبع ارضين
زورده شود اورا روز قيامت تا هفت طبقه زمين **حدثنا** محمد بن المثنى
قال ثنا عبد الوهاب عن محمد بن سيرين عن ابي بكره عن ابيه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الزمان استدار كهيشته يوم
خلق السموات والارض ومود زمانه كفته مانده صورت و ترتيب او كند
از بين خداست اسماها زمين سابقا ترتيب ماها در ايام جاسيت برسم
خود بود تا كندى كى رجب مبعثه السنه اثنا عشر شهر سال و زورده

قال تيارب

رواه ابو بكره و در كوفه
خاندان مود

مايه ست منها اربعة حروف ازان و زورده چهار ماه حرم است يعني بركت ازان
مايه حرم است ثلثة متواليات ذوالقعدة وذو الحجة والمحرم
سه ماه حرم بي كيدى كند كند والقعدة وذو الحجة ومحرم است و رجب مضر
الذي بين جمادى وشعبان چهارم ماه رجب حضرت كدر ميان ما
جمادى الاخر وشعبان است اصناف رجب بغير كيدى است از عرب
از ان كرده اند كرايهما بسيار تعظيم انها ترا ميكنند و تا خير ميكنند انرا از جاي
بجاي و ميكنند انرا از جاي بجاي از اينجا ترتيب ماها لازم آمده بود **حدثنا**
عبيد بن اسمعيل قال ثنا ابو اسامة عن هشام عن ابي عبد الله سعيد
بن زيد بن عمر بن لفيعل انه خاصمته اروي في حق زعمت
انرا انقصه لها الى مروان تحقيق سعيد بن زيد خصومت كرا اورا زنى
كرايم او اروي است در حقى كه كان كرده انه زن كه تحقيق سعيد كرايه است حق اورا
در اين خصومت نردم و ان بن حكم بود كوياد و زمان عثمان بن عفان مضر بوده است
والله اعلم فقال سعيد انا انقص من حقهها شيئا بن كفت سعيد بن
زيد من كم ميكنم ارضى او خير او شاهد سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم كويى مودم كمن برائته تنديم رسول خدا يقول من اخذ شيئا من
الارض ظلما ميزم مود كى كرايدى كى رجب از زمين اروي ستم فانه
يظوقه يوم القيمة من سبع ارضين بن تحقيق شان بن كطوقى
كند خدا تالى او را روز قيامت از هفت زمين قال ابن ابى الزناد عن هشام بن ابيه

عفان



قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
يعني برويت ابن ابي الزنادي كما تمت رسول الله صلى الله عليه وسلم
في النجوم لورد كوكب وقال بقادة ولقد رينا السماء
الليليا بمصابيح كقوت قناد وتفسير آيت خلق هذه النجوم
لذلك يدركه ست خدابين كوكب را براي رس خراجها ريشه لشماء
و كرده ست نجوم را زينت آسمان و هر جوما للستين و ديگر هم کردن
ستارگان را و علامات يچند ي بها ديگرت نهاست راه یافته شود
بان نهن تا ولدنها بغير ذلك فقد اخطأ ليس كى كرا ويل كند در آن
و كويد بغير اين نوگور خطا کرده ست و اصناع نصيبه و تكلف ما لا علم
و ضاع كرده بهره خود را از حق و تكلف كرده جزى را كذاست علم نفس الامر مودرا
درين حديث روست بر بجهان كرا خواص و ناما بر كوكب انبات كند قال
ابن عباس هنيما متغيرا كفت ابن عباس شيم معنى فتير ست والاب
صا با كالا لانعام اب جزى ست كرا نورد از اجها ربا بها والا نام معنى الخلق
بوزح حاجز معنى ميان الفافا ملتفة بمعنى سمجة شده و العلب الملتفة
بمعنى رهم شده فرانشا مهاده بمعنى كتره شده كقولك ولام فى الارض
مستقر كذا قايلا جانا كقول خداست هر جاى قرار باب صفة
الشمس والقمر و بيان آنچه آمده در صفت هر ماه بحسبان نهم جاه
مخبر حساب قال مجاهد بحسبان الرجبى مانند كتن سنك اسيا بكن ترو

در ستاره جهان از حدیثی است که در این کتاب است

در ستاره جهان از حدیثی است که در این کتاب است

در ستاره جهان از حدیثی است که در این کتاب است

میکردند

میکردند و قال غیره بحسبان و منها زلزله لا یعد و انھا و قوت ست غیر
بی حد حساب و نازل که در میکند زلزله از این تفسیر کما است حساب
جاعة الحساب حسابان جمع حساب است و در حدان حساب است و حسابانه
لشهاب و شهبان خیا کچه شهاب که جمع آن شهبان است صحاها ضوها
ضیایه یعنی قوت است ان تدمرك القمر لا تستر ضوءه یعنی در آینه بر کیمه
کردن ست که غیر سد آفتاب را که در یک ماه را یا نمیشی ست که می بوند نور
یکی نور دیگر را و غیر سد آنها را انیمشی سعادى چند معنى دیگر است کرده گفته
درست نیست از آفتاب که در یک ماه را در ستاب ردی که انیمشی ضللی می آرد
در وجود نباتات و زنده گانی حیوانات یعنی اگر باین نامی سیر خود حرکت کند
خلی و کائنات بهم میرسد یا میرسد در آثار و منافع ماه یعنی این مثال در آثار
که در طبع ماه نهاده اند در ذات آفتاب نیست یا میرسد در قوت که می پوشد
و در کند نور او را سابق النهار بتطالبا حقیقین در آیت کریمه و لا اسیل
سابق النهار یا نمیشی ست که در طلب یکدیگر اند در حالی که سرعت در زنده معنی
هر یکی از شب و روز میخورد که غالب آید و در کند دیگر را و نمیشد بلکه یک
ایلی دیگری آید نسخ بمعنی تخریج احدیها من الآخر و بحری کلوا احدیها
برون می آید یکی از آن در از دیگر و جاری می شود هر یکی از آن دو بر اول
آوردن شب از روز و روز از شب با اعتبار آنست که روز را بپوشیده باشد
بزرگی شب را و همچنین ظلمت شب پوشیده نور روز را چنانکه فرموده کور اللیل

ن
در این کتاب است
خود الاخر

منافع

منافع و آثار که در طبع ماه نهاده اند



علي النهار ان يمشي في ربه روزه دا هيتة و هيتة التشققها و هيتة يعني
 سميت به و سمي ان ياره تمدك انت ارجائها ما لم يمشق عنها
 فهو علي حافسة و كما راي ان مادوي كباره و جد انتد هت ازي كته مي شود
 كرا و صافيه خودش كفاك على ارجاء البيرا عطش و جن بني اعظم
 قال الحسن كورت نكر حتى يد هب ضوءها يعني عمده بترود اقا
 تا انك ميرود نور ان و الليل و ما سبق و سوكندت و غير فاكرا عمده ان در
 از زمين و آنچه دوست جمع من دابتر بني و سمي جني حست و القمر ادا
 المسبق يعني استوى ست و اني يعني باران شتر سز آمده بر و جا
 منازك الشمس و القمر روج يعني فتره اقباب و ماه ست و الحورود
 بالنهار مع الشمس و كرمي كرمي ميا شد با اقباب و قال ابن عباس
 و رؤيا الحورود بالليل و المسموم بالنهار و كفت ابن عباس و يدك حور
 بنبت ست و سموم بر و ميا شد يقال يوجب يكون كفته شود روج يعني يكون
 وليجة كلفتي اذ حلت في شبي و يجر جري كوراني تو از ادر جري
حدثنا محمد بن يوسف قال سفيان عن الاعشى عن ابراهيم
 النبي عن ابى عن ابى دررض قال قال النبي صل الله عليه وسلم
 لابي درحين عريت الشمس كفت ابو زر فرموده و سوزد ابو زر ايهامي
 كغريب كور اقباب انذري اين تذهب اياميداني كما ميرود اقباب
 قلت الله و رسوله اعلم كغرم خلد و رسول او دانا ترست بان قال فانها

كرمي ميا شد
 و كرمي ميا شد
 و كرمي ميا شد
 و كرمي ميا شد

اعطش
 و كرمي ميا شد
 و كرمي ميا شد

از غم الهي كرمي ميا شد
 و كرمي ميا شد

تذهب حتى تسجد الشمس تحت العرش و سوزد بعين اقباب ميرود تا ان
 كرمي ميا شد ميرود عرش فتمت اذن فيؤذن لها پس طلب اذن يكند كرا
 شتر فيطلع كذا پس اذن داده نمود و يونسك ان تسجد فلا يقبل منها
 و نرديك ست كرمي ميا شد پس قول كرده نمود ازوي و تستاذن فلا يؤذن
 لها قال و جني من حيث جيت و طلب اذن يكند پس اوله داده نمود
 كويد بازر و از انجا كرا آوده فطلع من مغزها پس طلع كذا از جانب مغز
 و بين و در قيامت خواهد بود فذلك قوله و الشمس تحري المستقر لها
 فذلك تقديرا العزيز العليم پس اشارت باين ست در اين آيت كرا
 ميرود در جا و را كرا و او بوده ست و اين تقدير خداوند غالب در است
حدثنا مسدد قال قال ابي عبد العزيز بن المختار قال ساعد الله
 الذا فاج قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة عن
 النبي صلى الله عليه وسلم قال الشمس و القمر مكوثران يوم القيمة
 زبوا و اقباب و ماه عميده يثوبه روز قيامت چنانكه نوز ميا شد انها را و ايا
 حريت بظاهر نماز ست از اكر درم شده اقباب روز قيامت نرديك سر
 اهل محتر رسد چنانكه ميكند از دماغها را پس تو انكه كور بر اذن باشد يا انكه
 از اقباب مانند كرمي كرمي ميا شد و الله اعلم حدثنا يحيى بن سليمان
 قال سنا بن وهب قال سني عمرو بن عبد الرحمن بن القاسم حدثه
 عن ابي هريرة عن عبد الله بن عمر كفت ابن وهب فرموده كرمي ميا شد

شمس سوزد عرش

از اذن طلوع اشرافه داده نمود

من قام حزينت کرده او را از بر خود فاسم و وی از سید الدین فرزند اندر کان
 یحیی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الشمس والقمر لا یخسفان
 لموت احد ولا حیوة تحقیق الا برأی غیر خیر الا ان یخبر خدا که در اسلام بدین مظهره
 و اولی شده روز موت ابراهیم بن کل الدیود مع الودیع و سلم مردم گفتند که این فرقی
 ماه از سب موت پسر غیر طاعت انحراف چون از سید نفی فقه مردم
 کند بنا که این زود و لکن ایاتان من آیات الله و لکن این هر دو در سینه
 از موت ایی وقت ان حال صنع او فاذا را ایتوها فصلوا پس وقتی که رسید
 آنها را این حال بترکی پس ناگه رسید و در کفید بفرع و زاری **حدیثنا** اسمعیل
 بن ابی بکر بن اویس قال حدثنی مالک عن زید بن اسلم عن عطاء
 بن یسار عن عبد الله بن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
 ان الشمس والقمر ایاتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد
 ولا حیاته فاذا را ایتهم ذلك فا ذکر والله **حدیثنا** یحیی بن بکر قال
 ثنا الیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة عن عائشة
 مرض اخبرته که گفت ابن شهاب خبر ادم اعده بن زبیر که تحقیق عائشه خبر داده
 اوران بر رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم خسفت الشمس قام بکبر
 یتقی رسولها روزی که گفته شد آفتاب ایستاد و از پس بگریه کرد
 و قوه قرآنه طویله تم رکوع رکوعا طویلا و خواند قرآنی در روز پسر رکوع کرد
 رکوعی در روز قضا و نماز که نور فرغ مرا سید فقال سمع الله لمن حمده پسر

برداشت

برداشت سر خود از رکوع پس گفت سبحان الله من حمده یعنی سید خدا آورد کسی را که گفت
 خدا را تم قام كما هو تقرق و اوده طویله و هی ادنی من القراءه الا اولی سیر
 ایستاد چنانچه اوست پس خواند قرآنی در روز و ان قرآنت که بود از قرآنت نخستین که
 رکوع رکوعا طویلا و هی ادنی من الرکعت الا اولی و ان رکوع که بود از رکوع اول
 که مسجد سجود اطویلا پسر سجده رکوعی در روز و معلوم شده که در یک رکعت
 دو رکوع کرده و سجده همین یکی بوده تم فعل فی الرکعت الاخیره مثل ذلك نیز که
 در رکعت رطیر مانند آنچه کرده بود در رکعت اولی تم سلم و قد تجلت الشمس
 پسر سلام داد و حال آنکه آفتاب روشن شده بود مخاطب الناس فقال فی کسوف الشمس
 والقمر من جمله خواند پس گفت در کوف آفتاب و ماه انهما ایاتان من آیات الله
 لا یخسفان لموت احد ولا حیاته تحقیق این هر دو در سب از اینها قرآنت
 خرد آملی تیره و در قه می شود بسبب موت کسی و نه از جهت حیات کسی فاذا را ایتوها
 فافرغوا لی الصلوة پس بر سید از غضب الهی کمال که توجیه سید نماز **حدیثنا**
 محمد بن المتنی قال ثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنی فیس عن ابن مسعود
 عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الشمس والقمر لا ینکسفان لموت
 احد ولا حیاته و لکنهما ایاتان من آیات الله فاذا را ایتوها فصلوا
باب ما جاء فی قوله وهو الذي يرسل الريح لیترا بین یدی حمته
 در آنچه آمده است در مضمون این آیه که میست که پسر سجده داد و در حال کسوف است
 از پیش رحمت الهی آملی و تقدس قاصفا یقصف کل شیئی قاصفا صفة با دست که آنکه

در لوله که پسر ایستاد بر سر مکه و آملی الهی

شبكة

www.alukah.net

کتابخانه عمومی
موسسه تخصصی

در شکر خیز الواقع فقه باج است بفتح کشی در آن خرمارا ملاح و مملوخته
جمع بفتح یحیی شتر زوزی شتران است و بطن و پهنای ماده که در شکم شتر است
که در لغت العرب اصصا من راج خاصف یعنی که با بی که سخت و زنده است نهضت
الارض الى السماء و در زمین بسوی آسمان که مود فیها قار ماندستنی که روی
از شکم شتر بر زمین سرآمد است شتران صفر قریه یعنی پریشان و جدا
جدا **حدیث** ادم تناسل سبعه عن الحکم عن مجاهد عن ابن عباس عن
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال نصرت بالصبا واهلکت عاد
بالدبور و مود نصرت واده شده ام من با و صبا که در غزه خندق و زید و خاک بر
سر و چشم کافران از سخت چنانکه یکبارگی همه کشتند و سلاک کرده اند تو م عاد
بیاورد و چنانکه خانان آنها را برهم زد **حدیث** میکی بن ابراهیم قال تناسل
ابن جریج عن عطاء عن عائشه قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا امرای جمیله فی السماء و بود و فتنی که دیدی اری بر آسمان اقبل و ادبر
و دخل و خرج و فیس وجهه پس آمدی و باز پس رفتی و در آمدی در خانه و میر
رفتی و در کون شدی روی سارک او از سرس لاریت خدا فاذا امطرت
السماء سترت عنده پس رفتی که با دیدی ارا ان کت و میشد این سول عذاب
از وی گرفت عائشه ذات الکرسی سخت عاکه زخمال را در سید از آن گرفت
فقال النبی صلی الله علیه وسلم ما ادری لعلک کما قال نود عاد پس
نود و سید نم ستان که در این از میان باشد گفته است تو م عاد فلما راهه عارضا

در سینه تو در شکم شتران
کتاب تاریخ طبرستان
سیار در کتب جهان ۱۲

در کتب و دست و پا
کتابی در کتب
از کتب شتران

مستقل

مستقبل اودم بهم الا یتر این گفته است که با و ی برای سلاک
این قوم سوم برخاست چنانکه سوادش او هر که در مجرا بود از سوادش که در شتر بود
گفتند این ابر باران است چون نزدیک رسیدند از سلاک که **باب** ذکر الملائکه
این باب در ذکر داشته نهایی است که در احادیث و فروع یافته قال النبی صلی الله
بن سلام للنبی صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل عدو لله و عدو من الملائکه
گفتند لهذا صدم سلام تحقیق جبرئیل دشمن است هر چه در از داشته با غفای در آن
قال ابن عباس النعمان الصافون من الملائکه گفتند این عباس نظر بر آنست ما ما نم
از و شکال که در وقتی از ابراهیم **حدیث** هکذا بینه بن خالد تناسلهم عن
قبا ده ح و قال فی خلیفه یتنا زید بن ذریع تناسل سعید و هشام قال
تناسل قبا ده قال تناسل النبی بن مالک بن صعصقه قال النبی صلی الله علیه
و سلم بنی انا عند البیت بین الناس و العیطان و مود و غیره در میان
انک من نزدیک است میان خود سیده مود و میده بودم یعنی نام خراب نبرده بود اگر
خواب آنحضرت حکم سیدای در ردیکن این در فخر حال سیدای بوده و ذکر من حبله
ابن الریحلین عود که در فری را که میان دو در دستها فایت بیست من
و ذهب ملان حکمة و ایما نا این آورده تبویم بطشتی از طلا که بر او از علم
روایان فشق بین النعمان الی مرقا البطن پس پاره کرد میان کتو تا شکم غسل
البطن بماء زمزم تموی حکمة و ایما نا این ستر بر کرده شد از وی حکمت و علم در آن
و او تبت بدن ابتیاض و ذک البعل و فوق الحمار البواق و در در تنم بر مکی

در کتب و دست و پا
بزرگوار است

شبكة
الألوکة
www.alukah.net

که در آن روز و بهلا ترا از غزوان برین است فانطلقت مع جبرئیل
 حتی ایتنا السماء الدنيا قیل من هذا قال جبرئیل من زعم باجرئیل
 انما انزل الله من السماء ناراً تکتفئکم انما انزل الله من السماء ناراً
 قیل محمد قیل وقد ارسل الیه کفة شکست بان کفة محمد است و تفتن زنت
 شدت بسوی او که بایر قال نعم قیل مرجاب به ولعم المجهی جاء کفت
 جبرئیل ای کفة شد خوش با دوی و برشته نیکو آرد و شد این همه فانیت
 علی ادم فسلمت علیه فقال مرجابک من ابن و بنی پس آدم بر آدم
 پس سلام کردم پس کفت خوش باد تو بر من فایتنا السماء الثانية پس امیم
 اسیان دوم را قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معک قال محمد قیل ارسل
 الیه قال نعم قیل مرجاب به ولعم المجهی جاء فانیت علی عیسی و یحیی
 فقال مرجابک من اخ و بنی پس گفتن مرد مرجاب به نیز و بر او در بعضی روز است
 در نه شده که بی بر همان چهارم است که ما منزل همانا است و برین آسمان با استقبال
 آند بود فانیتنا السماء الثالثة قیل من هذا قیل جبرئیل قیل من معک
 قیل محمد قیل وقد ارسل الیه قال نعم قیل مرجاب به ولعم المجهی جاء
 فانیت یوسف فسلمت علیه فقال مرجابک من اخ و بنی فانیتنا
 السماء الرابعة قیل من هذا قال جبرئیل قیل من معک قیل من
 معک قیل محمد قیل وقد ارسل الیه قیل نعم قیل مرجاب به ولعم المجهی
 جاء فانیت علی ادریس فسلمت علیه فقال مرجابک من اخ و بنی فانیت

السماء

السماء الخامسة قیل من هذا قیل جبرئیل قیل من معک قیل محمد قیل
 وقد ارسل الیه قیل نعم قال مرجاب به ولعم المجهی جاء فانیتنا علی هرون
 فسلمت علیه فقال مرجابک من اخ و بنی فانیتنا السماء السادسة
 قیل من هذا قیل جبرئیل قیل من معک قیل محمد قیل وقد ارسل الیه
 قال نعم قال مرجاب به ولعم المجهی جاء فانیت علی موسی فسلمت علیه
 فقال مرجابک من اخ و بنی زکریا و یحیی و اسماء و هانی و یسری فسلمت لفظ
 الخ و وقع شده آن نیز در بعضی خود بودیم از حضرت قرنی بان کرده شده است فلما
 جاء و زیت بکی پس برگاه که شستم از موسی که برید قیل ما ابناک کفة نوحیم فی
 بکره او در تنرا قال یا رب هذا الغلام الذي بعثت بعدی کفت موسی ای
 برود کار این جوانی که فرستاده و مبعوث کرده شده است بر سالت از این که در زبان
 عرب خود رسال را غلام میگویند و حضرت صلی الله علیه وسلم در وقت مراجع از موسی
 علیه السلام خود رسال بودند بعد خصل الخیة من اخصه افضل مما یدخل من احمی
 در می آید است از است او زیاد تر از آنکه در می آید است من که با در وقت بر وقت
 ایضی ظاهر شده و تحقیقت بر است او را بکره بر حال آنها در آورده است فانیتنا السماء
 السابعة قیل من هذا قیل جبرئیل قیل من معک قیل محمد قیل وقد ارسل
 قیل نعم قیل مرجاب به ولعم المجهی جاء و در مقام قیل نعم مرجاب درین نیز بوده است
 یکم که از اسقاط قلم کاتب باشد فانیت علی ابراهیم فسلمت علیه فقال مرجابک
 ابن و بنی درین همه جا نیز در وقت شده و در رسالت حضرت همین مرجاب نقل کرده اند ظاهر از شروع

قيل



انبا كذا... و اجواب سلام كفايت بيكده باشد فرغ لي البيت المعمور
پس برآيد در بيت مور فسالت جبرئيل فقال هذا البيت المعمور
پس برسيم جبرئيل را پس گفت اين بيت مورست يصلي فيه كل يوم وسبعون
الف ملك اذا خرجوا للعبود و اما زيكا اندر دران خانه هر روز چهار
برادر نشسته و قتي كبر آيد باز نيز و نذا اخر ما عليهم اين حال تا آخر هر است كه در
ست بران بنى لائيل ملك برين حال خواهد بود و وقتى لي سند سوره
المسهي فاذا نيقها مثل قلال هجر و برده شده در اسره الهيتى را پس
ناكاهديم كردان ميوه آن كوياسو بها مست و اين موسى است در راه كوه
دور آنها كانه اذ ان الغيل و بر كهاى آن كوياسو كوشهاى پهلان است في
اصلاها اربعة انفار در پنج سوره چهار جوى است نهوان ظاهران
و نهوان باطنان در جوى ظاهر و پدا است و در جوى نهوان است فسالت
جبرئيل پس برسيم جبرئيل را اين جو نها كه كجا ميرود فقال اما الباطنان
ففى الجنة پس گفت در جوى باطن در بهشت جاوى است اما الظاهران
الغرات و الليل اما در جوى ظاهر پس فرات و نيل يعنى منبع آنها در پنج
سوره است ثم فرض على خمسون صلوة پسر فرض كرده شد در نهار روزي
پنج ده ناز فاقبلت حتى حبت موسى پس و دي كرم ما نيب تا آنكه
آدم موسى را عليه السلام فقال ما صنعت قلت فرضت على خمسون صلوة
پس گفت موسى چه كار دي كو كرم فرض كرده شد بر من پناه ناز فقال اما اعلم

بالناس

بالناس منك اين گفت من دانا ترم با جلال مردم در نكاح و نهار و غالمجت بنى
اسرايل اشهد المعالجى تر است كرم بنى اسرايل و كخت نرين نمازت بنى اينها
سخنبا ريدم ام تا اين بنى ما است و ما ماست وان امتك لا تطيق و تخفق است
و طاقت پناه نماز كجا نهد خست فارجع الى ربك فسئل من باز در بيك روز ده كار
و سوال كن كه كمي ندين نماز ما فرجعت فسالت جعلها اربعين پس ما در فرغ
و سوال كرم برود كار خود را پس كرايد پناه را چهل و كم كرد نماز تم مشله تلتين
پسر مانند اين كه نصبت و شود موسى عليه السلام و باز رفتن من شروع آمد پس سى
ناز كردم مشله جعل عشرين پسر مانند آن گفت و شود كرم پس كرايد اربعين
رست تم مشله جعل عشرين پسر مانند آن حال ندين كرايد و ده ناز فاقبت موسى
فقال مشله جعلها خمسين آدم نزد موسى پس گفت مانند آنچه گفته بود پس
كرايد پنج ناز فاقبت موسى فقال ما صنعت پس آدم نزد موسى گفت چه كرد
قلت قد جعلها خمسين فتمت فمقتون كرايد نماز كرايد پنج ناز قال مشله قلت سلمت
گفت مانند آنچه گفته بود كرم تسليم كرم پنج ناز را فتوى الى اند قد افضيت
فرضتى و خفقت عن عبادتي پس نذ كره تدبى من تخفين در كور اند فرض
مرا و تخفيف ابرو از نديگان من و اجزى الحسنة عشرين اذوب ميسر كى نكي را
و ده تواب بنى نهان پناه حساب كرم قال همام عن قتادة عن الحسن عن
ابيه صرة عن النبي صلى الله عليه وسلم فى البيت المعمور بنى اين ما ماست كه
نكردند و رست مور بود **حديثنا** الحسن بن الربيع قال ثنا ابو الهيثم



عن الاغثن عن زيد بن وهب قال عبد الله تنار رسول الله صلى الله عليه
وسلم وهو الصادق المصدوق كفت عبد الله بن مسعود في حديث كذا را
بر او خدا دوست رست كور رست گفته نده بوي قال ان احدكم بجميع خلقه
في بطن امه اربعين يوما فمؤذي انما جمع كره ميخورد بيد الش از لطفه در شكتم
ما در او چهل روز نگوئيد علقه مثل ذاك پتر بمانند خون البته مانند آن
بيني چهل روز تم بكون مضغه مثل ذاك پتر بمانند كوت پاره چهل روز
تم بيعت الله ملكا پتر ميخورد در ليل و رسته را فيق موي بل و ج كهاست
پس امر كره ميخورد رسته پتر كرم فقال له اكتب علقه و ثرا قير و اجيله و شغبي
او مضغيد پس گفته ميخورد رسته را پتر ميس عمل او در روز ق او را دوست حيات
او را در بخت است يا نيكست يعني اين چهار حكم را مودني تقدير را بي براي او
تعيين كرده صورت پتر را نم ميكنند در در ايجي ديگر كره است پتر صورت ان كره
ميخورد يعني از بخت كره است پس در ج ميخورد چا كره در مدم تم بيخ ذير الروح
پتر رسته او را در ده وردى روح النانى و ان الرجل منكم اليعمل حتى ما يكون
بينه وبين الجنة الا ذراع فيسبق عليه كتابه فيعمل به اهل النار
و يقضى مردى از ستم برانته عمل ميكنند تا ديگر نمانند ميان او در ميان بخت كره در ايجي
بيني نزيك با هم ميسرند پس پتر كره او را نرسته او كره اسل و در ج است پس
عمل ميكنند با اسل و در ج است پتر ان كره و در ج حتى بكون بينه وبين النار الا
ذراع و عمل ميكنند اسل و در ج تا آنكه بمانند ميان او در ميان و در ج نكره در ج فيسبق

عليه

عليه الكتاب فيعمل به اهل الجنة پس پتر كره او را نرسته او
كره اسل بخت است پس عمل ميكنند به اهل بخت و ستمى آن ميخورد
حديثا محمد بن سلام انا محمد انا ابن جريح قال خير لي
موسى بن عقبه عن نافع قال قال ابو هريرة عن النبي صلى الله
عليه وسلم و تابعه ابو عاصم عن ابن جريح و تابعه كره است
محمد را ابو عاصم از ابن جريح قال خير لي موسى ابن عقبه عن
نافع عن ابى هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال و اوجب
الله العبد فرمود وقتي كره دست ميخورد خدا تعالى بنده را نادرى
خير نيل ان الله يحب فلانا اذا صنعته جبرئيل را بتحقق خدای فلان
دوست ميخورد فلان را فاجب به فيحبه جبرئيل پس دوست دار او را
پس دوست دارد او را جبرئيل فيا دي جبرئيل في اهل السماء پس
نما ميكنند جبرئيل در فرشتههاى آسمانى ان الله يحب فلانا فاحسوه
بتحقق خدا دوست ميخورد فلان را پس دوست دارد خدا او را فيحبه
اهل السماء لفر يوضع له القبول في الارض پس دوست ميخورد
او را در فرشتههاى آسمان پتر نهاده ميخورد او را قبولي در زمين يعني اسل زمين
همه او را قبول ميكنند و دوست ميخورد **حديثا** محمد قال تنا ابن ابى
مرير قال تنا الليت قال تنا ابن ابى جعفر عن محمد بن عبد الرحمن
عن عروة بن الربيع عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها



سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الملكة تنزل
في العنان وهو السحاب يجتمعين عاشر تنبؤ رسول خدا را ميگویند تحقیق
ملائکه نازل میکنند و چنان بفتح میله و درون آن البرص است قد ذکر الامر
قضى في السماء ليس ذكره ملائكة امری را که قصه کرده شده است و در
اسمان فتسلق الشيطان السمع بين ذرود شياطين كواكب
یعنی چنانی در کوشش میدارند فتنه بعد فتوحیه الی الکفان بین می
شوند شياطين ان مذکور این میرسانند از کجا بیان میکند بون
مغضی الذی بر صاعده من عند الفهم بین دروغ میگویند با این
شياطين رسانده اند صحر دروغ از پیش خود حدیثنا محمد بن یونس
قال ثنا ابراهيم بن سعد قال ثنا ابن شهاب عن ابي سلمة
بن عبد الرحمن والاعرج عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله
عليه وسلم اذا كان يوم الجمعة كان على كل باب من ابواب
المسجد ائمة ابهره و نمود غیر خدا وقتی که می باشد روز جمعه می باشد
بر روی از روی مسجد ملکة یکتون الاول فالاول و در شهای
که میسوزند خشنی کسی را که می آید پس اول و دیگر برای آنکه هر که پیشتر می آید
قواب او پیشتر میسوزند فاذا جلس الامام طوى الصحف وجاء
ليتمعون بها الذكر ليس وقتي اری تنبؤ امام مبریز برای خطبه می بخند
میچیند و از این کسی که می آید از داخل قواب میکند و می آیند که می خوانند

در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

ذکر را که امام در خطبه میخواند تا کو ای و سهند پیش خدا که امام ذکر کرد و صحبت با
آورد و تبلیغ احکام نمود حدیثنا علی بن عبد الله قال ثنا سفیان
قال ثنا الزهري عن سعيد بن المسيب قال مر عمر بن الخطاب
بمسند كفت سعيد بن مسيب كوشت عمر بن خطاب رزم در مسجد حسان
رزم شعر میخواند و زجر کرد عمر او را بر خواندن شعر در مسجد فقال كنت الشديفة
و قید من هو خير منك پس گفت حسان بن ثابت بود من که میخوانم شعر در
مسجد و در مسجد بود کسی که بهتر از است یعنی رسول الله علیه سلم تم گفت
الی ابهريرة بستر انفاث کرد و توجه نمود حسان لموى ابهريرة فقال انشدك
بالله پس گفت حسان سر کنید میدم ترا بخدا اسمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقول جب عنى اياتي سيدة نور رسول خدا را که میگوید
جواب ده که و انى از جانب من اللهم ایده بروح القدس من مؤمن بود
خدا و ایتا می کن حسان را بروح قدس که جبرئیل است قال نعم كفت
الابهريرة تنبؤ امام حدیثنا حفص بن عمر قال ثنا سبعة عن عدي
بن ثابت عن البراء قال قال النبي صلى الله عليه وسلم للحسان كفت
بر ابن عارب و مؤمن خدا حسان را اهلهم او هاجم و جبرئیل
معك همچو کن کافران را و جبرئیل باست و در میکند ترا در حقن ابرج امرت
از سجا ایچو و اوج نیز امرت از باب مفاعله و تکرار شک را و یست حدیثنا
قال نا و هب عن جری قال ثنا ابی قال سمعت حميد بن هلال عن

فی المسجد

شعر میخوانم در مسجد



السن بن مالك مرض قال كان النظر الى غبار مطاع في سكة بني
غتم كفت ابن بن مالك خيالي كرسى من لبني غباري كبر خاسته در كو غتم
زاده موسى موكب جبرئيل زياده كرهت موسى نكر جبرئيل بن غبار
از كرهه كبر خاسته **ثنا** فروة قال تنا على بن مسهر عن هشام
بن عروة عن ابيه عن عائشة ان الحارث بن هشام سأل النبي صلى
الله عليه وسلم كيف يا نبيك الوحي مردى سب از عاتك كبر تحقيق
حارث بن هشام پرسید غیر خدا را چگونه آید و وحی قال كل ذلك ياتي
الملك احيانا في مثل صلصلة الجرس فهو اذ لم يأتك كرسى ايد كرسى
در صورت ادازي مانند اواز جرس یعنی ادوی نوبی با و ادوی كرسى غیر فعل
كلمات نیامد یا این اواز ملك بگوش میرسد ففصم عنی پس دور میشود
از من و ادوازی بر من وقد وعيت ما قاله حال انك يا ميكيم خبر را
گفته دهوا شده علی و این صوت و وحی سخت ترست بر من و یمثل
لی الملك احيانا نا رجلا و صورت میگردم از فرشته گاهی مردی میکلنی
فاعی ما يقول بر من میکلند مرا پس نگاه میدارم خبر را که میگوید **ثنا**
ادم قال تنا نسيان قال تنا يحيى ابن ابي كتيون عن ابي سلمة عن
ابيه برة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من اتق
زوجان في سبيل الله كفت ابوهريرة و هو غير خدا میگوید کسی که اتقان
کنند و در هم یا دو و شمار و در راه خدا اتقالی دعت خرد الجنة ای فعل هلم

تبیله

نخواند

میخواند او را خازنان بهشت یعنی میگویند او را ملائکه زودبیا قال ابو بكر ذلك
الذي لا توى عليه كفت راوي ابو بكر المكي سب كرسيت خسارت بردي
یعنی كایا سب وی باین فرده قال النبي صلى الله عليه وسلم ارجوا
ان تكون منهم و هو غير خدا امیدوارم كباشی تو از ان مردم خطاب
بایی بكر سب یعنی كایایی او باین فرده از انست كرسيت او كرسيت زودبیا
ثنا عبد الله بن محمد قال تنا هشام قال ما معمر عن الرهري
عن ابي سلمة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها
مردی سب از عاتك كبر تحقيق غیر خدا و هو مرد او را یا عائشة هذا جبرئيل
يقرب عليك السلام ای عاتك این جبرئيل سب میخواند بر تو سلم را
قالت وعليه السلام ورحمة الله وبركاته ترى ما لا ادري تريد
النبي صلى الله عليه وسلم ي سبي تو خبر را كرسى و سب من بخود عاتك
از این خطاب غیر خدا را یعنی جبرئيل را توی سب من نمی بینم **ثنا** ابيهم
قال تنا عمر بن دراح و حدثنا يحيى يعني ابن جعفر قال تنا
و كعب عن عمر بن دهر عن ابيه عن سعيد بن جبيل عن ابن عباس
مرض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مجبرئيل كنت
ابن عباس رضى و هو رسول خدا جبرئيل را الا الله تزورنا اكثر مما
تزدننا ايا زيارت میكنی و نمی آئی نزد من بیشتر از آنچه می آئی نزد من
قال كفت راوي فنزلت پس نازل شد این آیت و ما ننزل الا بالامر ملك

تبیله

شبكة



فرویدی ایم که فرموده برود که تو له ما بین ایدینا و ما خلقنا الایة
مردارست چری که در پیش ماست و خبری که از این است **حدیثنا** اسمعیل
قال حدثنی سلیمان عن یونس عن ابن شهاب عن عبد الله بن عتبة
بن مسعود عن ابن عباس رضی قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال قرء فی جبرئیل علی حرف مرید است از ابن عباس رضی فرمود رسول خدا خواهد
مرا جبرئیل تعقیب بر یکدیگر یعنی هر یک در وقت کلم اذک استنزیده حتی
انتفی الی الحرف پس همیشه بودم که زیاده میکردم بخوانید جبرئیل تا آنکه منتهی شد
پس رفت وزارت **حدیثنا** محمد بن معاذ قال ابنا عبد الله قال اخبرنی یونس
عن ابرهیم بن ابراهیم بن عبد الله بن عبد الله بن عباس قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود الناس وکان اجود ما یتوک
فی رمضان حین یلقاه جبرئیل و بود حضرت سخی ترا آنچه بودی در رمضان
سکای که ملاقات میکرد او را جبرئیل و کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلۃ
من رمضان و بود جبرئیل که ملاقات میکرد او را در هر شب از رمضان فیداد
القرآن و در هر سه میگرد جبرئیل حضرت را بنی میگرد میخواندند رسول الله
صلی الله علیه وسلم حین یلقاه جبرئیل اجود بالاحیر من الریح
المرسلة و بر آنکه رسول خدا سکای که ملاقات میکرد او را جبرئیل خود ترین
بود همه میگوئی از این فرموده یعنی منقل و بسعت از روی میگوئی که سید مجرم
مخاض معام و عن عبد الله بن المبارک قال اخبرنا معمر بن راشد الاسناد نحوه

مردی است

مردی است از عبد الله بن مبارک که گفت خبر داد ما را که هر سه اسناد ما نزد این
من مذکور و مروی ابو هریره و فاطمة رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم
ان جبرئیل کان یعارضه القرآن و در وقت کرده است ابهریره و در فاطمه
مخبر خدا که بتحقق جبرئیل بود که هر سه میگرد یعنی هر سه میگرد با حضرت قرآن **حدیثنا**
قیسمة قال ینالیت عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزيز اخبر
العصر شیبنا بتحقق عمر بن عبد العزيز تا خبر کرد که در غررا فقال له عمر و اما
ان جبرئیل قد نزل بی کنت مراد از عروه بن زبیر که باش که بتحقق جبرئیل
فروید آمد فصلی امام رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود تا پیش من
خدا فقال عمر اعلم ما تقول یا عروة پس گفت عمر بن عبد العزيز بدان و حاضر باش
چرا که میگوئی یعنی تو روایت حریت از حضرت نمیده بگو ای عروه قال سمعت
بشیر بن ابی مسعود یقول سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت عروه شیدم بشیر بن مسعود را میگفت شیدم ابو مسعود
میگفت شیدم رسول خدا را ذکر کرد اسناد خود که بخت تمام میگرد که شیدم و در این
من ترا و ضبط نموده ام یقول نزل جبرئیل فاصنی فصليت معه یفرود و در آن
جبرئیل پس انامت کرد مرا پس تا که در دم با دی تم صلیت معه تم صلیت
معه تم صلیت معه بحسب با صلیت جسیل صلوات منعم و باکتابه
نحوه **حدیثنا** محمد بن بشیر قال قال ابن عدی عن سبعة عن حنیب
بن ابي ثابت عن زید بن رهب عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم



مردی است از ابوذر غفاری گفت رسول خدا قال لی جبرئیل من مات من
امتک لا یشک باله شئنا گفت مرا جبرئیل کسی که مرد از امت تو در حالی
که باز نماند بجز اسمی جز او در عبادت و وجود دخل الجنة او لا یدخل النار
دری آید بخت را یا بخت درمی آید دروغ را شک را وی است قال وان زنی
وان سرقی قال وان زنی وان سرقی گفت بوزر اگر چه زنا کرده باشد و زنی
کرده باشد فرمود اگر چه زنا کرده باشد و زنی کرده بختی که کینه باشد می آید
اگر چه بی توبه مرده باشد بجز نفل و رحمت الهی یا بعد از عفویت گناه در آن که
درمی آید دروغ یا ظن یعنی اول است **ثنا** ابو الیمان قال انا شعيب قال ثنا
ابو الرناد عن الاعرج عن ابي بصير قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
الملائكة تعاقبون كفت البررة فرمود رسول خدا فرشته های من می آیند
یعنی فرشته های کرم الکاتبین ملائكة باللیل و ملائكة بالنهار فرشته های شب
می آیند و فرشته های روز می آیند و مجتمعون فی الفجر و العصر و جمع می شوند در آخر
نماز و هر چه بخرج الید الذین یا تو انیکم یسر مردن سوی خدا تا آنکه شب
کرده در میان شما بیسایه و هو یعلم من یسر الله انهارا و انوار فی حال آنکه
میدانند برای اظهار نفل **ثنا** در ملائکه تعاقبان و برای آنکه من میسر در زمین و در بزم
فیقول کیف ترکتم عبادی پس بگوید خدا چگونه استید بنده گان مرا
فیقولون ترکتاهم یصلون و اتیناهم یصلون پس میگویند که در شتم این را
در حال عبادت میکنند و ما در حال عبادت کردیم و این که گفتند ملائکه روز

اشان
در آن عهد نفل ان

خواهد بود ذکر آن بقیاس کند آفته شده است **باب** اذ اقل احدکم امین
والملائكة فی السماء امین و قتی که گفت یکی از شما از قرات و سماع فاتحه امین
یعنی همچنین و فرشته های که در آسمان اند امین میگویند برای اجابت شما فرقیست
احد یهما الاخری عطف علی من ذنبه ما تقدم پس موافقت است و ملائکه امین
یکی ازین دو کلمه شما فرشته های بیکدیگر بخشیده می شود او را ارگانه او که پیش از آن کرده است
در ذکر این باب وجهی ظاهر نمیشود از حدیث کبری اسناد آورده اگر داخل ترجمه باب
الذین خیاره در بعضی مواضع همچنین ساخته هم درستی ندارد و از آنکه هیچ حدیثی مابین
مضمون امیراد ساخته و حادثی که مذکور است جز این نیست که در ملائکه در آن وقت است
پس هم موافق حدیث باب سابق است **ثنا** محمد قال ثنا محمد بن
تسلی بن جریج عن اسمعيل بن امية ان فاعا حدثه ان الفاسم بن
محمد حدثه عن عائشة رض قالت حشوت للنبي صلى الله عليه وسلم
و بسادة فیها تما تیل پرگرم و ساختم برای بنو خدا باشی که دردی موربها بود
کما یصاغر فقه کما یجامر فقه که مخطوبه و مصور باشد مجاز و مقام بین البابین
پس آمد آنحضرت و دستا در میان برد و دنیا در درون خانه و جعل تغییر و جبهه
و پشت آنحضرت کمالی که تغییر شد روی مبارک او فقلت و ما لنا یا رسول الله
گفتم چه در آن خنده است ما را ای رسول خدا که موجب ناخوشی شده قال هذه
الوسادة فرمود چه حال است این باشی قلت و بسادة جعلتها
لک التصطبیح علیها گفت عائشه و من گفتم باشی است که ساخته ام از برای تو



تمام است کنی بران قال اما علمت ان الملكة لا يدخل بيتا فيه صورة
نور خدایا نه الملكة که تحقیق فرستهای نمی در ایند خانه و اگر در وی صورت است
وان من صنع صورة بعد اب يوم القيمة و تحقیق کنی کرده است
صورتی عذاب کرده شود هر روزی است بقولوا اما خلقتم پس میفرمود
زنده کنید هر را که بد کرده اند و همین تکلیف ما لا ینطق عذاب میکند
تغابن مفاصل قال انا عبد الله قال انا معمر بن الزهري عن
عبد الله بن عبد الله انه ابن عباس رض يقول ابا طلحة يقول سمعت
رسول الله يقول لا تدخل الملكة بيتا فيه كلب ولا صورة تماثيل
سکینه البوطی شمیم رسول خدا را میفرمود درمی آید در تنهای خانه را که در وی
سکست و نه خانه را که در وی صورت تماثل مع شمال کبیر تا نوقانیه در وضع
گفته شمال کبیر تا نوقانیه در وضع گفته تماثل کبیر تا کاسه ایضا گفت صورت
پس تماثل بجایه است **حدیث** احمد بن صالح قال ثنا ابن وهب
قال ثنا عمرو بن بکر بن الاثیر حدثنا ان لسیر بن سعید حدثه
ان زید بن خالد الجهني طاهرا بکبر فصر بصوت جان دار است اگر
بمی بطن صورت باشد حدیثه ومع لسیر بن سعید عبد الله الخولا
الذي كان في حجرة ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حدثها
زید بن خالد و بسیر بن سعید عبد الله خولانی که بود در کنار بیت ميمونة
که در حوض حدیث است حدیث کرده است بر و در این بسیر بن سعید و عبد الله الخولا

احیوا

از زید بن خالد

زید بن خالد شنیده اند ان ابا طلحة حدثه بتقیق البوطی حدیث کرده است
زید بن خالد را ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل الملكة بيتا
فيه صورة فرمود در می آید در تنهای خانه را که در وی صورت حیوان است قال بسیر
نمرض زید بن خالد نعدناه كفت بسیر بن سعید پس بنام زید بن خالد فرمود
فان الحسن في بيته لسير في تصاوير ناکاه ویدیم از خانه او برده که در وی
صورتها بود فقلت لعبد الله الخولاني المر جلد تنان في التصاوير بسیر
مر عبد الله خولانی را ایا تکفیه است زید بن خالد ما در حکم صورتها که نباید در خانه گذاشت
فقال انه قال الا رقما في قلوب الا سمعته بسیر کفت خولانی تحقیق می آید است
مگر نمی که در جامی باشد یعنی استنسا کرده است صورت جاوید را ایا شنیده تا از را
قلت نعم نعم شنیده ام قال بلی قد ذكره كفت خولانی بلی گفته است ان را
ان یوث بطار حدیث و ساده که عاشره نقل کرده مخالفی در او و قد بر **حدیث** یحیی
بن سلیمان قال حدثنا ابن وهب قال حدثني عمرو بن مسعود عن
ابيه وعبد النبي صلى الله عليه وسلم فقال اياك لا تدخل بيتا فيه
صورة ولا كلب ترجم معلوم شده است **حدیث** اسمعيل قال حدثني
مالك عن سعي عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا
اللهم ربنا لك الحمد وثقی که گوید امام در نماز این کلمات که شنیده خدا
مگر کسی را که بگویند خدا را پس بگویند شما که شنیده ان اید این کلمات که ای بار خدایم ترا

عبد الله بن عباس

حدیث ابا طلحة



ست جمع است و کبها فانه من وافق قوله قول الملكة غفر له ما تقدم من
ذنبه يتحقق کی که موافقت کرد قول او و قول فرشته را بخشیده شد در روز جزا که پیش
برده است از گناه او و کویا ملائکه نیز این کلمات میگویند و بخوانفت آنها بدرستی قبول
میرسد و در جنت نفرت و نوب میبرد **حدیثنا** ابراهیم بن المنذر قال
تنا محمد بن بلع قال تنا ابی عن هلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمیر
عن ابی هريرة مرص عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان احداكم في صلاة
ما دام الصلوة تجسه رد ریت کرده است بجزیره از غیر خدا بقیق کی از شما در نماز
ست و نوب نمازی باید بدارم که کند دارد او را نمازی در انتظار آن نشسته و الملكة
تقول اللهم اغفر له وارحمه ما لو لم يكن صلوته او وحيدت و در شما میگویند
و دعا میکند او را ای بار خدا انصرفت کن او را و رحمت کن او را نادری که رخساره از
نار خود یا حریت کرد **حدیثنا** علی بن عبد الله قال ثنا سفیان عن عمرو
عن عطاء عن صفوان بن یعلی عن ابيه قال سمعت النبي صلى الله عليه
وسلم يقرع على المنبر و نادوا يا مالک گفت ای بنی شنیدم خبر خدا را
میخواند یا مالک که نام خازن نوح **حدیثنا** قال سفیان فی قراءه عبد الله
نادوا يا مالک گفت سفیان در قراءه عبد الله بن مسعود بر سر خیمت بخند
کاف مالک **حدیثنا** عبد الله بن یوسف قال نا ابن وهب قال اخبرني
یونس عن ابن شهاب قال حدثني عمرة ان عائشة رضی زوج النبي
صلى الله عليه وسلم حدثته كفت ابن شهاب حديث كذا مر عوده كذا تحقيق

این حدیث را در کتاب
تفسیر تفسیر ابن کثیر
در تفسیر تفسیر ابن کثیر
در تفسیر تفسیر ابن کثیر
در تفسیر تفسیر ابن کثیر

عائشة

حدیثنا اورا انما قالت للنبي صلى الله عليه وسلم يتبعن عائشة كفت ربه اورا هل
الی عليك يوم كان اشهد من يوم احد ایا آمده است بر تو روزی در تواری نواز
روز احد قال لقيت من قومك ما لقيت و بعد پیش آمدیم از قوم تو و خبر از پیش
آمده ام یعنی از روزی که تو را با آنها کشیده ام که نتوان گفت و كان اشهد ما لقيت
منهم يوم العقبة و بعد سخت ترین روزی که پیش آمده مرا از آن است روز عقبه نام
موضعی است میان کوه که درین موضع جمعی سکونت داشتند و حضرت دعوت آنها
برین سلام تشریف بردند اول آنحضرت باد و نطق پیش آمد چون آنحضرت دعوت
اسلام نمود جمعی استقبالی میکردند که اگر کفار اسیر میشدند که ما ادب و زاریه ایم ما دشمنی
کنیم و زاریه رسانند پس بمقام آمده و در روز دعوت را چون آنحضرت انوار مبین
از آفتاب سعادت آنها بارگشت سگمانانند خنده چنانکه با سینه های شریف
بجود شد برخی از آن است رفتند و حضرت از حضرت افضی علی ابن عبد المطلب
بن کلال رفتی که پیش آوردم خود را بر این عبد یا لیل به کلال فلم یجیبنی الی منا
اردت پس اجابت نکردم پس بعد از آنکه سوختم از قول اسلام ما اظلمت و انا مهموم
علی جوی پس زخم پیش او و حال آنکه اندوه ناک ام بر روی خود فلم استفق لک و انا
بقرن الثعالب پس بخود میادیم که میای که بقرن ثعالب رسیدم من منی است در راه که
فرقت مرا سی فاذا انا لیسما بته قد اظلمتني پس برانستم سر خود را بناگاه منی هم
سازی را که تحقیق سایه کرده است مرا حفظت فاذا ایضا جبرئیل پس نظر کردم در آن ابر
پس بناگاه دیدم روی جبرئیل و فاذا فی ان الله قد سمع قوله قومك لك یسیرا و

تقم

شبكة

الألوكة

www.alukah.net

عنه مراد وكنت بدستى كذا السنانى تحقيق شنيد كفار قوم تو مرزا ومارد واعليك
وچيز را كه در گذر تو بود و قد بعث اليك ملك الجبال لتامر به بما تشئت فيهم
او تحقيق زمستانه بگوئى ملك جبال را كه هم در دست افتد راست تا زمانى
اورا هر چه خواهى در حق اين استقيا فنادانى ملك الجبال فسلم عليا پس نكرد
و شسته كه هم پس سلام كرد پس تم قال يا محمد فقال ذلك پس گفت اين را كه نشانه
ست خدا را فاشئت پس هر چه خواهى توان شئت ان اطيع عليهم هـ
الاخشيين الرغواى تو بر هم زخم دو كه اخشب را تا اينچه سلاك تو نذ قال
النبى صلى الله عليه وسلم بل ارجوا ان يخرج الله من اصلاهم يكن
انجين بل كما اميد دارم اين را كه برون آرد خدا تعالى از صلبهاى ایشان من بعد
الله وحده لا يشرك به شيا كسى كه عبادت ميكند خداى تعالى را تنها و ترك
نكند بجز خدا **ثنا** قبيصة قال ثنا ابو عوانة قال ثنا ابو اسحق الشيبانى
قال سالت زكريا بن جبير عن قول الله تعالى فكان قاب قوسين
او ادلى فاجى الى عبده ما اوحى گفت ابو اسحق پرسيدم زكريا بن جبير
قاب يعنى كوشه كمان هست يا زكريا نيك تر از اين چي كه بوى بنده خدا چيز را
كردى كه قال ثنا ابن مسعود بن مرض اندراى جبرئيل له ستمائة جناح
گفت در بن جبير حديث كه ما را ابن مسعود تحقيق ديد ان حضرت جبرئيل در واهى كه در
ششصد بار است يعنى در از بن قرب جبرئيل است درين تفسير مخالف مطلقا حاجت
مشهوره مروج است و درين آيت دران واقع شده است و ترجمه نطق ال موقوف بر جاي

لاكن لا هم

لا نق ان سب **حدثنا** حفص بن عمر وقال ثنا شعبة عن الاعمش عن ابراهيم
عن علقمة عن عبد الله لقد راى من آيات ربه الكبرى مردى سب از عباد
و تفسير اين آيت كه تحقيق ديد از آيات پروردگار خود آيتهاى بزرگ قال راى روفافخرا
سد افق السماء گفت و يد روف سب را كه بسته بود كه لانه اسما را **ثنا** محمد بن
عبد الله بن اسمعيل قال ثنا محمد بن عبد الله الانصارى عن ابى عون قال
انا القا سم عن عائشة قالت من زعم ان محمدا رى سر به فقد اعظم
گفت عايشه كسى كه گمان كرده كه تحقيق ديد پروردگار خود را تحقيق مگر تكب امرى عظيم نده
ولكن قد راى جبرئيل فى صورته و خلقه سادا ما بين الافق و بين و يد
جبرئيل را در صورت خاص او و پيدا كنى او در حالى كه بسته بود چيز را كه بيان افق آسمان است
ثنا محمد بن يوسف قال ثنا ابو اسامة قال ثنا زكريا بن ابى
زائدة عن ابى الاسود عن السجقي عن مسروق قال قلت لعائشة
گفت مسروق اقم عايشه را كه انكار مروج سمود فابن قولك لعمري قد لى تكا
قاب قوسين او ادنى پس جيبست منى اين آيت كه در حديث ميكند زكريا بن
پرسيدم در و كار تعالى و قد سم قال لى لك جبرئيل كان ياتى فى صورة الرجل
گفت عايشه رفا فاعل ان جبرئيل است كه مى آمدند و حضرت در صورت مردى و او
آماه فى هذه المرة فى صورته التى هى صورته و تحقيق آند ان حضرت را در اين آيت
در صورت خاص خود كه آن صورت اوست در واقع قد سد الافق تحقيق بسته
بود افق آسمان را **ثنا** موسى بن اسمعيل قال ثنا جبرئيل قال ثنا ابو جبار



عن مسروق بن عمار قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رأيت الليلة رجلين
أتيا في كفة ربه فوجدوا فيه خيرا وديم انتب ورجوب او مور در جالی که آموزد
نزودن فقال الذي يوقد النار مالك خازن النار ليس قدس كفى
افوزد نرس ووزخ را نام او مالك است كتمان ووزخ وانا جبرئيل وهدا
ميكائيل ومن جبرئيل ام ودين دوم ميكائيل است **تثنا** مسدد قال ثنا
ابو عوانة عن الاعمش ثنا عن الاعمش عن ابى حازم عن ابى هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دعى الرجل امرأته الى الله
كفت الابرية فرود بر سر خدا وحقى كطلب كرد موزن خود را بفرش خود برى
محببت قابت نبات غضبان عليها پس بناه زنك نزود او خراب كرد
در حال كه خشك است برى اخنفا الملائكة حتى يصبح لفت يكذو را
در شتابا كه صباح يكذو ان تابعه شعبة و ابن حمزة و ابن داود ابو معاوية
عن الاعمش ما ثبت كره مسدد را ابن چهار كس را اعمش **تثنا** عبد الله
بن يوسف قال انا جابر بن عبد الله انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم
يقول ثم فترالوجه عنى فقرة **تثنا** جابر شيد بر خدا را مي فرمود ليتر استى دريك
كرد دى زدن ورك كولى فبينما انا امنتى سمعت صوتا من السماء **تثنا**
انكس راه ودم شيدم او ازى را از جانب آسمان فرجعت بصري قبل السماء
بين مندرام نگاه خود را جانب آسمان فاذا الملك الذي جاءنى بجرا
اليس ناگاه ودم فرشته را كانه بود نزودن بن جبر قاعد على كوسى بين السماء

والارض لثمة است بر تسمى كرميان اسمان و زمين است **تثنا** فحشيت منه حتى هويت
الى الارض پس بر سيدم من زوى تا انك انا دم بزمن مجنت اهلى فقلت
نزهولى و مولوى پس آدم نزود اهل خانه خود و كتم به محمد را فانزل الله يا ايها
المدثر فوانذ را الى قوله والرجز فاهجر بس رود رستا و خدا اين ايت را تا قول
او و الرجز فاهجر را ترك كن يعنى مردم را از عبادت رجز باز دارى جاى بر خود بخند
بر رجز پس بر سران مردم را از عذاب خدا قال ابو سلمة الوجد الا و ان كفت اوكه
رجز بضم راه و سكون جيم و زود كرمين آيت است **تثنا** محمد بن لبيد
قال ثنا عند مر قال ثنا شعبة عن قتادة ح وقال لي خليفة ثنا يزيد بن
زريع قال ثنا سعيد عن قتادة عن ابى العالية قال ثنا ابن عم نبيكم يعنى
ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم كفت ابو الهيثم حريت كره مارا
ابن عم شير خدا نجه ايه ابن عباس را از شير خدا قال رايت ليلة اسرى بي موسى
رجلا ادم طولا جعل و هو و ديم شى كبر و زمره را بر اسماها مر موسى را مرد
كندم كن دراز قد و زنگه موسى سر كانه من مر جلال شوقه چنانستى كانه مرد
قبله شوقه است و رايت رجلا مر بوعا مروع الخلق و ديم عيسى شيرا
مردى ميانه قد و ميانه اندام الى الحمرة و البياض سبط الراس ركب اد مائل
بسرى و سپيدى است ان موسى اسرى حودت و رايت ما لك خازن النار
و ديم مالك را كه بيان ووزخ و اللججلى فى ايات اراهن الله اياه و دم
دجال را در عدالتى كنهود انها خدا او را فلا تكن فى مرتبة من لقائه پس بر سر كند

كزند



جانين بدين و قال النش وابوبكر عن النبي صلى الله عليه وسلم تحرس الملكة
 الهداية من الدجال كفت النش وابوبكر الصديق كنهان يكتنف فرستها يمينه
 راز و حال **باب** ما جاء في صفة الجنة وانها مخلوقة در بيان
 احاديثي كه آمده در صفت بهشت و بلكه شست پد كره شده است و تفسير كلام
 كه در كلام مجيد و زمان ان وقوع یافته و قال ابو العالیه مطهرة من الحيف
 و البول و البزاق و كنهت به الدواله و در تعريف بهشت كه يك كره شده است
 بهشت از حيف زمان و ذل مردم و تف يعني اينها در بهشت دي نخواهد بود
 و كلام من از قول القولي يعني تمام اقوال باخر يعني مراد از كلام در قول اين است كه كره كرده
 شود بخير از عظيم بهشت پتر آورده شوند نعمت و بكر قالوا هذا الذي رزقنا
 من قبل كوننا اين نعمتي است كه داده اند به من از اين و انوار به مقتضا به اين
 را به بهشت به اين است كه نسبت بعضهم بعضا و يختلف في الطعم من بهشت
 و البهني ان يعني را و در كره است در چاشني مطلق مطلقا يعطون كيف سنا و ا
 نطق من تلف است بكونه ف يعني خوشه الكور يعني خوشه هاي الكور را مي برند
 بهر طوري كه خواهند نشسته و سادة و خمير شده دانسته فر صير دانسته يعني ترب است
 الارمان بمعنى السكر يعني تخمها و قال الحسن النخلة في الوجه و السرور
 في القلب كفت من بهي لغوت يعني نانه در روي و خوشي در دل است و قال
 مجاهد سلسبيل يعني حد ايدانة الحري يعني تيز تند و در بهشت
 چشمه است كه نام آن سلسيل است و شميمه آن باين نام از اين چشمه است كرده و كره است

لا اله الا الله

غول و جمع البطن غول يعني در دستكم سست لا ينزفون الا ناهي عن عقولهم
 يعني نميرود عقولها يالن و قال ابن عباس دهاقا ميميلها يعني برود
 شده است كواغب يعني نواهد است غول ماهه يعني زن پستان بر آورده
 كواغب جمع كواغب است يعني زن مادر پستانه الرحيق الخمر يعني شراب السنيو
 يقولوا شراب اهل الجنة تسيم نام چشمه است و بهشت و شميمه را از اين چشمه
 است كبر مرد و بهاي بهشت و در اصل سنام يعني غلوه و صفت است ختامه
 طينه مسك در اصل ختامه يعني مهر است و چون شتر مهر بهر يكلك ميكند كل بهشت
 خود بود كه بان مهر ميكند نضاختان يعني فياضان است يعني آب بار
 چوشنده يقال موضونه منسوجة و ميين يعني بافتن زره است و بهي تخت
 مومع و باهني و قول و مومع موضونه و منه و صين الابل جل شتر و الكوب
 اصلا اذن له و لا عروة كونه كه كوشورده و كنهت غار و الا با و اين دوست
 الاذن و احري ابابن جمع ابيري است و عري جمع عره است يعني كوره كه كوشورده
 و دسته در درعيا و احد مضا عرو و كواب مثل صومر و صلب صين
 در مراح گفته عروب زن نومر دوست و عرب يعني جماعت قحلا عر با
 انوابا لبيمها اهل مكه عر تيمى مانند اسراسل مكه در مكا و اهل
 المدنية الفجة و اهل العراق الشكلة قال مجاهد روح جنة
 و رخاء يعني بهشت و زراعت و الويحان الوزق و المقنود الموز
 المقنود و الموقر حلا و يقال ايضا لشوك له و العرب المحيات الي

كاس و دهاق

يطوف عليهم و در ان مخلوق
بالكواب و در اربع

از او چنین یقال ماء مسکوب جاروفش مرفوعه بعضها فوق
بعض لغوا باطلا تا تیما کذا بافتان اغصان وجنا الجنین دان
ما یجتنی قریب مدها متان سفود او ان من الی تناسا
احمد بن یونس قال تنا النبی بن سعد عن نافع عن عبد الله
بن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات
احدکم کفتم ابن عمر رض فرمود رسول خدا وقتی کسی میرود یکی از شما فانی عرض
علیه مقیده بالعداة والعیسی پس تحقیق نموده شود او را روز شب
جای بودن او در آخرت فان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة کری
است در تقدیر این دستی بهشت پس میباید از اهل بهشت و امکان من
اهل النار فمن اهل النار و اگر است روزی پس از اهل دوزخ خود بود
حاصل آنکه هم در کور او را معلوم کنند که بهشت میرود یا بدوزخ تنا ابو الولید
قال سلم بن زریر تنا ابو جریاء عن عمران بن حصین رض عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال اطلعت فی الجنة فرایت اکثر اهلها
القرء و اطلعت فی النار فرایت اکثر اهلها النساء و رایت
که عمران بن حصین از پیغمبر خدا فرموده مطلع شدم در بهشت پس دیدم اگر اهل
بهشت فقرا را می معلوم میشود که از غیا و بهشت که از فقر خواه بود مطلع شدم
در دوزخ پس دیدم بیشتر اهل دوزخ زمان را اکثر ثریوت بهشت که اهل ایمان از زن
و مرد و فقرو غنی همه بهشت می روند پس چه معنی دارد که اهل بهشت بعضی از غیا اند و اول

تفسیر غیا
در است از بعد از فقر

از زمان آنکه گویم تو باید بود که از اهل ایمان فقر پیش از غیا باشند چنانکه درین زمین من
میرود و همچنین از منتهی سال تقدیس در واقع چون در بهشت همه غیا و فقر اسلامی جمع شوند
فقرا بیشتر از غیا خواهند بود بر معنی مقصود از بهشت تسلیه فقر است گویا وجود آنکه از
غیا عبادت بیشتر از فقر ای آید از زکات و صدقات و عرف اموال در راه خدا و درین
میزان در دنیا و دنیا میزند فقر اسلامی بهشت می در آیند درین نعمت عظمی تفاوت
درجات بر وجودند بود و نیز متوانند همچنین بود که این کشف آنحضرت از ابتدای اهل بهشت
و دوزخ باشد به نعت رسیده که فقر پیش از غیا به بهشت میروند و با این همه معنی
از غیا باشند که بر وجه افضل از فقر در درجات قرب الهی جلتان کامل تر اند اینها
نیز با فقر بلکه بیشتر از دنیا و پیش روی فقر نیست با غیا سایر الناس باشد از این در آید
حدیث از مقصود انما فضیلت فقری رغبا باشد اتقانی سر لاد و درین توضیح اشکال
و بودن اکثر زمان در دوزخ می ماند و مقصود از غیب و تمسب ایشان است چنانکه
حدیث دیگر ناظر بان است انما کفر بود صدق کنید که اطفا یا مکره غضب الهی کند
و اخر ارد شمار از دوزخ و در آید بهشت با وقت به بهشت بر چو آن که از این است آنچه بر سر
بهشت مرفوع است که اکثر این مخلوق هم در دنیا و هم در آخرت چنانکه اهل دوزخ از فقر
و ناصحه و نفاذ دارند تنا سعید بن مریم قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرني
سعید بن المسيب ان ابا هريرة رض قال بينا نحن عند رسول الله صلی الله علیه
وسلم روی است از ابن شهاب گفت جزا در سعید بن مسیب را که تحقیق بر او بر گفت
در آسای آنکه جایان بودیم نزد رسول خدا رحمت که از حدیثی اذ قال بینا انا نام راستی

معلوم

در آید



الجنة التي كثر في زود دريان انك من خواب کرده ام ديم خود را در بشت فاذا امرأة
توقفا الى جانب قصر من ناهه ودم زنى وضو میکند بجانب قهری در بشت هفت
لمن هذا القصر قالوا العصر نعم مررت اين قهری من خطاب در اقد کون
غيره قوليت مند بر این یا در کم عمر را پس برکتی بجای کریت و نه ام
هیکام عمر و قال اعليک اعان یا رسول الله پس کرید در عرفه از بوی سجانگی که
ضمیمه گفت یا بر غیرت یکم زی رسول خدا با انکه تو بجای بدو ای **تثنا** حجاج
بن مهشل قال تثنا هم قال سمعت ابا عمران الجونی یحدث عن
ابی بکر بن عبد الله بن تمییل لاشعری عن ابيه عن النبي صل الله عليه
وسلم قال الجنة درة بحفرة طوها في السماء ثلاثون ميلا و هو حبه
یک در دریدیان حالی است در ای آن جانب آسمان سیل است فی کل راویة
منها المؤمن اهل و در کوشه از ان رساله از اهل خانه است لا یراهم الا خروا
بکمال کرمی بنیدان راویان قال ابو عبد الصمد والحادث بن عبید
عن ابي عمران بن سون میلا گفت عبد الصمد و حارث بن عبید از ابراهیم
مذکر بجای سیل است **تثنا** الحمید میا قال تثنا سفیان
قال تثنا ابو الزناد عن الاخرج عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال الله گفت ابو هريرة رفر فرمود رسول خدا گفته است ثلاثا
اعددت لعبادى الصالحين اما نوره ام مرتدگان نیکو کاران را اما اعدین
مرات و الاذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر هرگز از چشمی دیده است

عبد الله بن سنان

بجانب قصر من ناهه
در ای آن جانب آسمان
سیل است فی کل راویة
منها المؤمن اهل
در کوشه از ان رساله
از اهل خانه است
لا یراهم الا خروا
بکمال کرمی بنیدان
راویان قال ابو عبد
الصمد والحادث بن عبید
عن ابي عمران بن سون
میلا گفت عبد الصمد
و حارث بن عبید از
ابراهیم مذکر بجای
سیل است

و نه کوشی شهیده است هفت انرا و نگه داشته است تصور ان بر دل بشری فاقروا
ان تثنته و فرمود پس بخوانید انرا خواهید این قول خدا تعالی را فلا تعلم نفس ما
اخری لهم من قرة اعین پس نمیداند هیچکس جزیرا که پیمان کرده شده است بر شما
را حکمی چشمها که بدان بیارید و سرش باید وان انوار تجلیات و از دین است
که بوعده ای فرود بشت نصیب مستانان جمال و منطفان رحمان خواهد بود ان
الذالذیر التوفیق **تثنا** محمد بن مقاتل قال قالنا عبد الله قال اما معمر عن عمام
بن منبه عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول
زمره تلج الجنة کفتم ابو هريرة فرمود رسول خدا نخستین کرمی در بشت را
صورتهم علی صور القملید العفر صورت ایشان بر صورت ماه چهارم است
در نور است و ما بانی لا یصقون فیها ولا یتخطون ولا یتغوطون
تلف نمیکند و آب بینی نمی اندازند و غلط نمیکند یعنی آنها که این چهار کوشه را
در بشت منزله خواهند بود اینی تصح فیها الذهب و امشاهلهم من الذهب
والفضة و نردای ایشان در بشت از طلا و استاهالیت ان از طلا و نقره است
و محارمه الا لوة و مرتبهم المسک بجامر جمع مجرست بکسر هم جزای باره
آوه بفتح و بغین و تشدید و او و عود رشخ حوی بدن یعنی چیزی که بوی آتش افروزند
چوب عود خواهد بود بوی عرق ستان بوی مشک و کلوا احد منهم زوجتان
در یکی را از ایشان دوزخ خواهد بود از حوران بشت بری نوح سوه صامن و راه
اللحم من الحسن و بدیهه شود منزله تمامی آنها از طرف کوشه از جهت حسن الطافتی

طبیعی



که در نزد اهل اختلاف بینهم ولا تباغضوا ولا تبغضوا
در خشمگانی قلوبهم قلب واحد و لهای ایشان یک دل است یعنی همه یکدلی
کهن و آنان بر صفات حمیده خوانند بود بسمیون الله بکرة و عشتیا تغزیه
میکنند خدا را صبح و شام بمشایده حق و تجلیات پایی در پی **تثنا** ابو الیمان
قال انما شعیب قال ثنا ابو الرناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله
صلى الله قال اول زمرة يدخل الجنة على صورة القمر ليلة البدر فمؤمنين
کردی کرمی در سید بشت را صورت ماه در شب بدرست و الذین علی انوارهم
کاشد کولک اصواءه کس یکدیگر بی آنها میروند مانند سخت کوهی خوانند بود
نورانی درستی مراد است که بعد از کوه نخستین هر که می رود از پی آن می بگردد کوهی روشن
خوانند بود قلوبهم علی قلبی واحد لا اختلاف بینهم ولا تباغضوا
یکجا امر و عهدهم در وقتان کل واحدة منهما یزی نخ ساقها من وراء
کجهما من الحسن لیسجون الله بکرة و عشتیا لیسجون بها رتوند ولا
یتخطون ولا یصقون و رب سبی و اولان می اندازند اینتھم الذهب
و الفضة و اولی ایشان طلا و نقره و امشایطهم الذهب و حویث
سابق در اندیشه آنها ذهب بود و در امتش ط و سب و فصد کویا بر یک از فصد و طلا
خواند بود از راهی ساجد و رفع شود و قود مجامیر الالوة و خری که روزند
بالبحرهای خود و خوب خوردست درین حدیث بحر یعنی جای سرفتن خوردست و صیغه
است بسیارست که بر نوض اطلاق میکند چنانچه بنبر و محراب قال ابو الیمان یعنی

سیدت لیاقت از پیش الف
بشدن چنانچه بنبر و محراب

العرد کفت ابو الیمان در تفسیر الوه که مراد عورت و سجد هم المسک و عرقان
شکست و قال مجاهد الابکار اول العجیر و العنقی سبل الشمس لی ان تعرب
الشمس و کفت مجاهد در تفسیر بکرة و عشتیا که اول وقت فجر است و عشتیا مال تن
اقاب وقت زودن تا آنکه غروب میکند اقباب **حدیثنا** محمد بن ابی بکر المهدی
قال سلیم بن فضیل عن ابی حازم عن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه
و سلم قال لیدخل من امتی سبعون الفا و صبع مائة الف و یومر انتم فی
در آیند از امت من هفتاد هزار و هفتصد هزار که لیدخل اولهم حتی یدخل اخرهم
و یعنی آیند اول آنها تا در نهایت آخر ایشان ظاهر عبارت است که این همه مردم یکبارگی
می در آیند و یعنی خدوف احدینت همه است پس کویا بارت یکی از منته مقلد پس
و پیش و عدم اعتبار است و این جمله سرفست و کرامت این امت بیاسته در خارج
باین توجیه بر تقدیری است که این امت جلیده مرجم در ظل در بشت بین نور بشند
و بس در در واقع زیاده بر این اندیش نواند بود که اول اینتھم مردم یکبار در آیند و بقیه
همگی که خدا خواهم بتدریج خواهند رفت و جوسم علی صوره القمر لیسجد العبد و در نمای
این در در بر صورت ماه شب بدرست این قول ملاحظه حدیث سابق هم ناظر است
که اینها همه نخستین نمره در آمدند **تثنا** عبد الله بن محمد الجعفی قال ثنا
سببان عن قتادة قال ثنا انس قال اهدی للنبی صلی الله علیه و سلم حبیة
سندس کفت انس هدیه و تاد شد بنبر خدا چه سندس نوعی از جامه ابریشم است
و کان ینسج من الحریر و بود و حضرت کرسن یکد از نو سیدان حریر از بنبریت معلوم بود که اول



بدره چندی که روایت استمال آن جا ز ستم و قبل ازین نیز خبرتی گذشته که حضرت جبره
حریری که سینه آورد و تند بود برین خطاب رزم داد چون عمر گفت خبری که منع کرده اند از
استمال این پس چو رعایت کردید فرمودند که پیشش دور حاجتی فرود عرف کن از پس عمر از
بزراد خود که در مکه بود و شرف اسلام شرف است و است و از اینجا معلوم شد که کافر
سکاف بود و چند عجب الماس منها پس تعجبی که در مکه از حلی ان جبره عقال
والذی نفس محمد بنید هاشم و لیل سعد بن معاذ فی الحجة احسن من هدی
پس فرمود سوز کسی که در دست محمد در دست اوست میان بندگی سید بن معاذ رزم
در پشت یک ترا زین است که میوشند مادیان جمع مندی است بکبریم یعنی دستا و خواه
دوست روی که بیا به بندگی کوفی الهراج بختی که تخمین سید باین راست از آن سبب شد
که در دو جهان شرافت او بحسب اتفاق درین دیار در میان بود **تثنا**
مسدد قال ثنا جیحی بن سعید عن سفیان قال حدثنی ابو اسحق قال سمعت
البراء بن عازب قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بنیوب من حریر گرفت
براه بن عازب آورد و نذر و نذر خدا جاده از حریر بچهلوا بچون حسنه ولینه
پس گفتند که تعجب میگردند در حلی الله و فرمی آن فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لمن ادبیل سعد فی الحجة افضل من هدی پس فرمود نذر خدا بر آنکه مندیهای
سعد در پشت بهتر و زیاده تر است در حلی و زنی ازین جمله **تثنا** علی بن عبد الله
قال ثنا سفیان عن ابی خازم عن سهل بن سعد الساعدي قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم موضع سوط فی الحجة کفیت سهول من سعد فرمود رسول

یک چاکب در جائی در پشت خیر من الدنیا و ما فیها تیرت ازینا و تمهای
که در راست **تثنا** روح بن عبد المؤمن قال ثنا یزید بن زریع قال ثنا
سعید عن قتادة قال ثنا انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان فی الحجة الشجرة لیسیر الراكب فی ظلها مائة عام لا یقطعها کف تارة
حدیث کرد ما را انس بن مالک آن خبر خدا که فرمود تخمین در پشت یک در حلی است سیر میکند
سوار در سایه او و در سال قطع میکند آن سایه را و نهایت نرسد باید سیر **تثنا**
محمد بن سنان قال ثنا یلیع بن سلیمان قال ثنا هلال بن علی عن عبد الرحمن
بن عمرة عن ابی هريرة رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان فی الحجة
الشجرة لیسیر الراكب فی ظلها مائة سنة فرمود در پشت در حلی است سیر میکند
سوار در سایه آن هلال و اقول و ان شمس و ظل ممل و در و کجا سیر کرد که سیر این
است را که بیا نده در پشت در سایه دراز و لقا ب قوم احد کم فی الحجة خیر
مما طلعت علیه الشمس و عنایت و بر آنکه اندازد و در شمس کما کنی انما در
بخت بهتر است از آنچه طلوع کرده است بر روی اقیاب و غروب کرده و یعنی از سوره دنیا
و آنچه در وقت **تثنا** ابو اهیمن بن المنذر قال ثنا محمد بن یلیع قال ثنا
ابی عن هلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمرة عن ابی هريرة عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال اول من مر به یدخل الحجة فی صورة القمل البدر
فرمود نخستین که روی کردی در نذر در پشت بر صورت ماه است و در و الذین علی
انما هم کاحسن کواکب ذیری فی السماء اضاءه و منک یکران بری انهای



در این چو نیکوترین گوئی است و رخشان در زمان از روی رشتی قلبم علی
قلب رجل واحد لا تباعض بینهم ولا تخاسد و ای اینان هم دروغ
بر دل بگردی بعضی نیست میان اینان و نه حسدست بر یکدیگر لکل امرء زوجیان
من المحرم العین هر روز بر او در جنت است از حوران سیاه است و چشمش بر می خفتن
من و طراء العظم و اللحم و ید و میوه نمرساقهای آنها از سوی استخوان گشت **تثنا**
حجاج بن منهال قال ثنا شعبة قال عدي بن ثابت اخبرني قال سمعت
البراء بن العبد بنی صلی الله علیه وسلم کفتم شجرة عری بن ثابت خبره و امره کفتم
شجره بر این عاری را کرد است کرد از شجره خدا قال لما مات ابراهیم فرمود وقتی
کرد در بر ابراهیم پسر حضرت قال ان له موضعا فی الجنة و هو یخفق مرورا بامر الله
در پشت **تثنا** عبدالعزیز بن عبدالله قال حدثني مالك عن صفوان
بن سليم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلی الله
علیه وسلم قال ان اهل الجنة يتراون اهل العرف من قومهم و هو یخفق
اسفل من تحتی میزند غرغره نشان بهشت و از بالای خود یعنی بنشیند آن نزد مقام
و منزل عالیتر آن کما يتراون الكوكب الدرعي الغابر في الافق من المشرق
الی المغرب خیا که نمود در شکر و کعب روشن گشته در کناره از مشرق تا مغرب تقاض
ما بینهم از جهت زیادتی و شبهه که میان اینان است و بالای قعر بهشت نشسته می آیند قالوا
یا رسول الله ملک منازل الانبیاء و لا یبلغها غیرهم قال بلی کفتم عذرا ای
رسول خدا این غرغرهها مشرفهای انبیاست که غیر رسد از غرغره ایشان و در آری می رسد از

والذي

والذي نفسی بید ه رجال امنوا بالله و صدقوا المرسلین یعنی می رسد در
که ایمان آورده اند و تصدیق کرده اند و غیر آن را یعنی عمل اسل ایمان بطفیل غیر آن می رسد **باب**
صفة ابواب الجنة در بیان صفت درهای بهشت که چند است و قال النبی صلی الله علیه
وسلم من القفر و جین دعی من باب الجنة و هو دویم هر کسی که اتفاق کرده
در هم و دنیا خوانده شود از در بهشت یعنی طلب کند او را که زود در آید و فی عبادة عن
النبی صلی الله علیه وسلم در اسناد در بهشت عباد بن مسعود را که روایت کرده است
از غیر خدا **تثنا** سعید بن ابی مریر قال ثنا محمد بن مطرف قال حدثني ابو حازم
عن سهل بن سعد عن النبي صلی الله علیه وسلم قال فی الجنة ثمانية ابواب
و هو در بهشت هشت در است فیها باب لیسى الریان لا یدخله الا صائمون
در بهشت در است که نامیده می شود ریان یعنی راه و شده تخمه در می آید از لکر روز و در آن
باب صفة النار و انها مخلوقة در بیان نورج و کما فی کتابه ان در زمان حید
و در شده و بیان آنکه رسد کرده شده است عسا قاقا یقال غسقت عینه کفتم خود هر که را
چشم او و یغسق المرح و جرح می رسد و جرح است کما ان الغساق و الغسق واحد
کوی این برود کوی بهانه بیکت معنی است غسلین کلینی غسله فخرج منه قوی رجه
بشوی پس برود ایاز روی خری نهو غسلین پس خبر را در غسلین فعلین من باب
الغسل من الجرح و الدبر بیان بهشتی است و قال عمره حصب جهم حطب
بالجنسية و کفتم حصب یعنی حطب بزبان چشمه و قال غیره حاصبا المرح
العاصف و کفتم مکره علی یعنی با زنده است و الحاصب یرمی به المرح و صاب

والنسیق



بخری است که از او زیاد و صند حسب جملو ما بر می برنی جملو و ازین متن است
 حسب جهم بخری که از خسته میشود از او دوزخ همه حسبها انداختها حسب دوزخ اند
 و يقال حسب فی الارض ذهب و گفته میشود که حسب فی الارض یعنی زمین است
 یعنی رفت در زمین و الحصب مستق من حسب الحجارة و حسب متن است
 از حسبها یعنی سنگریزه صدید بیخ و دم است خبت یعنی طفت فرشت
 تو درون استخرجون او مریت اولقات یعنی بر او خست المفقون یعنی
 اسافرن و الغی الفقر و قال ابن عباس حرط الحجدی سواد الحجدی یعنی هر دو
 یعنی سوار است و وسط الحجدی یعنی میان دوزخ لشوبا یخلط طعامهم و
 یساقط بالحمیم زفر و شهیق صوت تشدید و صوت ضعیف این برود
 یعنی صوت تشدید و صوت ضعیف است زفر او از سخت و شهیق او از دست است
 و در ابی عطا شایسته تشکان غیا خسرانا بنی زبانه است قال مجاهد
 یسجرون یعنی تودیم النار است و خاسر الصفر یصب علی مراد سهم
 ریخته بر سر دوزخیان یقال ذوقوا باشر و اجر بوا یعنی ذوق اینجا یعنی باشر
 و تجر بر است و لیس هذا من ذوق اللطم نیست یعنی خستیدن در آن ماج
 خالص من النار ماج خالص از آتش که آتش بخیر نماند و مرج الامیر رعیه
 اند اخلاصهم بعد و بعضهم علی بعض میگردند مرج الامیر رعیه وقتی که بخورد
 این ترا که باور کند یعنی برین مرج یعنی ملبس است مرج امر الناس حلط
 یعنی در هم شد ابانک ای ترکها **تثنا** ابو الولید قال ثنا شعبه عن

کلامت ز نام سواد
 آفرینم از آتش آوردن
 وقت عاقبت خفتن بر زمین
 خافتند در اعطه و دستها
 استودت شرف بلقون غیا
 تیران علیها شوباس حمیم
 است و ازین لفظ او از حمیم
 و ما نو بعد از آن است
 فاصدوم الارض الحجدی و شهیق
 بر زمین الی جنبه در آتش قرار
 یسجرون بر سر دوزخیان
 و کاس لظم شوق دوزخ است
 و ذوق این است ماج من نار
 مرج الامیر یعنی خستیدن

مهاجر ابی الحسن قال سمعت زید بن وهب یقول سمعت ابا ذر یقول
 كان البقی علی الله علیه وسلم فی سفر یسکف زید بن وهب نسیم ابا ذر یسکف
 یسخر ذر و یسخری فقال ابردتم قال ابرد پس فرمود نمودن و اسردن کری اقباب را
 پستر فرمود سرد کن حتی فاء الفیعی یعنی التلوله تا انک سایه انداخت اقباب
 تمنا را یعنی این قدر از یک شد که کل راسه شد تم قال ابرد و ابا الصلو فان سدة
 الحر من بیخ جملو پستر فرمود و حکم عام کرد که بر دکنید و در یک نماید در نظر ضعیف یعنی
 کری سخت از نفس کشیدن دوزخ است **تثنا** محمد بن یوسف قال ثنا
 عن الامتس عن ذکوان عن ابی سعید رضی قال قال البقی صلی الله علیه و سلم
 ابردوا بالصوة فان سدة الحر من بیخ جملو **تثنا** ابو ایمان قال انا
 شعیب عن الزهیری قال حدثنی ابو سلمة بن عبد الرحمن انه سمع ابا هریر
 رض یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یسکف ابو هریره فرمود
 رسول خدا استسکت النار الی دجها شکوه کرد دوزخ بر پروردگار خود فقالت
 رب اکل بعضی بعضنا پس گفت ای پروردگار خود بعضی من بعض را از کرم سخت
 که دارد و سرایت میکند کری یعنی اجزاء یعنی دیگر فاذن لها بنفسین نفسی
 التشاء و نفس فی الصیف بین اذن داد مراش دوزخ را بد و نفس نفسی از زبان
 و نفس در زبان فاشد ما تجدون من الحر و انشد ما تجدون من
 الرمهر بر پس سخت زین بخری کری یا سید از کرم سخت ترین بخری که سبب است از زهر
 که از درکات دوزخ است و نفس دوزخ است پوشیده ماند که سخت ترین سردی در افر



زركي لصبح بياد من خياجه ماورده اليه بنا خردت ظهر عجين تا خير نار مبع
 هم ماورده ماورده **تثنا** عبد الله بن محمد قال ثنا ابو عاصم عامر هو
 العقدي قال ثنا هما عن ابي حمزة الصبيعي قال كنت اجالس ابن
 عباس بمكة فاخذ مني الحكي كفت ابو حمزة ضبعي بوديم من كرمي شتم ابن عباس
 وركب من كفت مرآب فقال ابردها عنك بلا ذر مني كفت ابن عباس
 سرديك تب را از خود باب زرم مني غسل كرمي باب زرم فان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم قال الحكي من يبع جعفر فايردها بالماء او بما و زرم
 يتقون رسول خدا فرموده تب از دم دوزخ است يا اكر شمت تب از قبل كرمي
 دوزخ است ريس مرديك از باب سرد يا باب زرم تنك هما مر شك كرهه
 هام از ابي حمزة **تثنا** عمر بن عياض قال ثنا عبد الرحمن قال سفيان عن
 ابي عبد الله بن مرقاة قال اخبرني رافع بن خديج قال سمعت
 النبي صلى الله عليه وسلم يقول الحكي من فور جعفر فايرده وها
 بالماء فر كرمي خوش است **تثنا** مالك بن اسمعيل قال ثنا ربه
 قال ثنا هشام عن عروة عن عائشة مرض عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال الحكي من يبع جعفر فايردها بالماء **تثنا** بسدد عن يحيى
 عن عبيد الله قال حدثني نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه
 وسلم قال الحكي من يبع جعفر فايردها بالماء **تثنا** اسمعيل بن
 اويس قال حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انك خير من سبعين خيرة
 من نار جهنم يعقون رسول خدا فرموده انش تا يني انش دينا يك جز است از انش
 دوزخ يعني نسبت اين نار دوزخ است نسبت نعمت و دين است و عدو نعمت و دين
 از عدو تر است قيل يا رسول الله ان كانت لكافية قال فصلت عليهن
 بتسعة وستين جزء كلهن مثل حرها **تثنا** قيس بن سعيد قال
 سفيان عن عمرو وسمع عطاء بن يحيى عن صفوان بن يحيى عن ابي عبد الله
 النبي صلى الله عليه وسلم يقوله علي المنبر يروي من ابي ابي كرمي دي شيد
 رسول خدا را كرمي و زرم سر سران رايه را و نادا و يا مالك **تثنا** علي قال ثنا سفيان قال
 ثنا الاعمش عن ابي وايل قال قيل لا سامة لوانيت فلانا ما كلفتم كفت
 ابو ذر ان كفت ندم رسا جند را كرمي باي تو فلان را ريس سخن كرمي چرا كرمي است
 اي هم باي كفت از فلان كرامت از ابي هريرة عن عثمان است ربه و اين واد قني كرمي است
 كرمي و هم الود قني باي هم بر قني دي كرمي كرمي است كرمي و الود قني كرمي است
 تا و سب قني كرمي باي قال انكم ترون اني لا اكلم الا اسمعكم كفت
 بتقنين شما همان باريه كرمي كلام ميكنم شما را مگر اكر بشنودم شما را و بعضي كرمي
 بلعظ مودر است اي وقت ميكنم اني اكلمه في السنين تقين من سخن ميكنم او را بهيما
 و چون ان اقبح جا يانه انك بكت نام دي از منتهي نتي نهاد رفته ابرودف بطريق
 بصحت و كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي
 تقين كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي كرمي

احتمال است كرمي سخن
 و در تمام علم بالعباد
 كرمي كرمي كرمي كرمي
 تقين كرمي كرمي كرمي
 كرمي كرمي كرمي كرمي
 كرمي كرمي كرمي كرمي
 كرمي كرمي كرمي كرمي
 كرمي كرمي كرمي كرمي
 كرمي كرمي كرمي كرمي
 كرمي كرمي كرمي كرمي
 كرمي كرمي كرمي كرمي
 كرمي كرمي كرمي كرمي

شبكة
 الألوكة
 www.alukah.net

فتنه را من میباشم و لا اقول الرجل كان علي امير اخير الناس وليكويهم
مردم را بر تحقیق نشان این است که هست برین امیر تحقیق او بهترین مردان است بعد
بنی سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا وما سمعته ليدار
جزی که شنیده ام از رسول خدا در باب کسی که امر بخورد و نهی از منکر گفتند
صحت که شنیده تو را را قال سمعته ليقول مجاد الرجل يوم القيمة فيلحقني
النار قلت شنیده ام آنحضرت را میفرمود آورده میشود روز قیامت بر این امر هست
میشود در آتش فیندلق اقباب پس زود بردن می آید مده و رود لای و فی النار
در آتش فید و کما بد و الحمار بر جاه پس میگردد چنانکه میگردد خود را سیاه و
را بجمع اهل النار علیه پس جمع میشوند در زجان بر دی فیقولون یا فلان
ما شئتک پس میگویند ای فلان صیت حال تو که در درخ افتادی الیس كنت
تأمرنا بالمعروف ونهانا عن المنکر یا نبودی تو که امر میکردی ما را بفرمودنی در
این بار میباشی ما را از نافرموده شرع قال كنت امرکم بالمعروف ولا اتمیه
و انها کم عن المنکر و اتمیه گفت بدمی که میفرمودم شما را بمعروف و میگویم از او منع
شد که از منکر و میگویم امر را واه غند مر عن سبعة عن الاعمش و روت
کرده است این حدیث را غند را شنیده از عمش **باب** صفة البلیس وجود
در صفة شیطان آنچه در آن شده در باب او و شکر او و قال مجاهد لیل فون
ای یومون یعنی ظرف یعنی انداختن است در حورا مطرودین رانده شده
واصب یعنی دائم است و قال ابن عباس در حورا مطرودا و یقال مریدا مبکرا

مردم را بر تحقیق نشان این است که هست برین امیر تحقیق او بهترین مردان است بعد بنی سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا وما سمعته ليدار جزی که شنیده ام از رسول خدا در باب کسی که امر بخورد و نهی از منکر گفتند صحت که شنیده تو را را قال سمعته ليقول مجاد الرجل يوم القيمة فيلحقني النار قلت شنیده ام آنحضرت را میفرمود آورده میشود روز قیامت بر این امر هست میشود در آتش فیندلق اقباب پس زود بردن می آید مده و رود لای و فی النار در آتش فید و کما بد و الحمار بر جاه پس میگردد چنانکه میگردد خود را سیاه و را بجمع اهل النار علیه پس جمع میشوند در زجان بر دی فیقولون یا فلان ما شئتک پس میگویند ای فلان صیت حال تو که در درخ افتادی الیس كنت تأمرنا بالمعروف ونهانا عن المنکر یا نبودی تو که امر میکردی ما را بفرمودنی در این بار میباشی ما را از نافرموده شرع قال كنت امرکم بالمعروف ولا اتمیه و انها کم عن المنکر و اتمیه گفت بدمی که میفرمودم شما را بمعروف و میگویم از او منع شد که از منکر و میگویم امر را واه غند مر عن سبعة عن الاعمش و روت کرده است این حدیث را غند را شنیده از عمش باب صفة البلیس وجود در صفة شیطان آنچه در آن شده در باب او و شکر او و قال مجاهد لیل فون ای یومون یعنی ظرف یعنی انداختن است در حورا مطرودین رانده شده و اصب یعنی دائم است و قال ابن عباس در حورا مطرودا و یقال مریدا مبکرا

در روز قیامت
در حورا مطرودین
در حورا مطرودین

شیطان را بر حور
در روز قیامت

مردم را

مردی بنی بنکر است بنگه قطع و استغفر ز منی استخلف خلیک الفرسان
یعنی خیل یعنی سوار است الرجل الرجل واحد و الرجل یعنی پیاده مثل صاحب
وصاحب و تاجر و تاجر ضایح صاحب جمع آن صاحب است یعنی مهله و مهله مهله
و تاجر جمع آن تاجر است یعنی تاجران و مهله و مهله مهله و مهله
بیخ برکندن فرین شیطان **مثلا** ابراهیم بن موسی قال انا عیسی عن هشام
ابیه عن عائشة قالت سحر النبي صلى الله عليه وسلم قال وقال اللبث
کبت الی هشام و انه سمعه و وعاه عن عائشة گفت ابراهیم گفت لبث
نوشت بسوی من است که تحقیق او شنیده از او یاد گرفته از پدر خود از عائشه رضی
قالت سحر النبي صلى الله عليه وسلم گفت عائشه سحر کرده شد بخبر خدا محکم است
الهی جانت نه از ما تر شدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم سحر نمود از آنکه سحر در سحر
آنرا میکند چنانکه کافران بذر تراد در آنحضرت این کمال ناسد میگردد حتی کان یجیل
المید ان یعمل الشی و ما یفعله تا آنکه در خیالی آید پیش آنحضرت که میگردد خبر از آنکه
یعنی نگردد را کرده می بنداشت حتی کان ذات یوم دعائه قال استعرت ان الله
افتانی فیما فیه تنفعا تا آنکه رفتی خواندم را بر سر خود ایاد الشی که تحقیق خدای تا
علم داد و گاه که در مردی خبری که در آن شفا است امانی را جلوان فقعدا احدهما
عند راسی و الاخر عند راسی ای که نزد من دوم در است یکی از آن دو در
نزد من و دیگری نزد پای من فقال احدهما للاخر ما وجع الرجل قال مطلوب
پس گفت یکی از آن دو دیگری را چیست در در نمر گفت مسجور است قال و من طلبة

و استغفر ز منی استخلف خلیک الفرسان
یعنی خیل یعنی سوار است الرجل الرجل واحد و الرجل یعنی پیاده مثل صاحب
وصاحب و تاجر و تاجر ضایح صاحب جمع آن صاحب است یعنی مهله و مهله مهله
و تاجر جمع آن تاجر است یعنی تاجران و مهله و مهله مهله و مهله
بیخ برکندن فرین شیطان
مثلا ابراهیم بن موسی قال انا عیسی عن هشام
ابیه عن عائشة قالت سحر النبي صلى الله عليه وسلم قال وقال اللبث
کبت الی هشام و انه سمعه و وعاه عن عائشة گفت ابراهیم گفت لبث
نوشت بسوی من است که تحقیق او شنیده از او یاد گرفته از پدر خود از عائشه رضی
قالت سحر النبي صلى الله عليه وسلم گفت عائشه سحر کرده شد بخبر خدا محکم است
الهی جانت نه از ما تر شدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم سحر نمود از آنکه سحر در سحر
آنرا میکند چنانکه کافران بذر تراد در آنحضرت این کمال ناسد میگردد حتی کان یجیل
المید ان یعمل الشی و ما یفعله تا آنکه در خیالی آید پیش آنحضرت که میگردد خبر از آنکه
یعنی نگردد را کرده می بنداشت حتی کان ذات یوم دعائه قال استعرت ان الله
افتانی فیما فیه تنفعا تا آنکه رفتی خواندم را بر سر خود ایاد الشی که تحقیق خدای تا
علم داد و گاه که در مردی خبری که در آن شفا است امانی را جلوان فقعدا احدهما
عند راسی و الاخر عند راسی ای که نزد من دوم در است یکی از آن دو در
نزد من و دیگری نزد پای من فقال احدهما للاخر ما وجع الرجل قال مطلوب
پس گفت یکی از آن دو دیگری را چیست در در نمر گفت مسجور است قال و من طلبة

شبكة
الألوکة
www.alukah.net

گفت گیت که سر کرده است او را قال لعبد بن الاعظم گفت بیدین اعم
یهودی قال فیما ذاکت در چه خبر سر کرده است قال فی مشط و مشاقبه و حنف
طلعت ذکرت در شان روی کارش نهی اخذ و غلاف شکوه حرای تر قال ابن هو
قال فی بلید در آن گفت این بجاست آن گفت در چاه در آن نام مردی است
فخرج الیها البقی صلی الله علیه وسلم پس رود آن در وقت سحری آن چاه تم جمع
نقال لعائشه مرض حین طرح رجع مخلصا کما فخر اولی الشیاطین پس
پارا آمد و گفت عاشره رباع ان چاه کو یا سحر ای شیاطین است یعنی در کمال است
بود فقلت استخر حبه فقال لا عاشره کوید کفتم ایاب راودی خبر را که در آن سر کرده
ببود پس فرمود بر آورده ام اما انما فقد تنفالی الله الاکاه باش کون یفین سخا
در او را حد تنفالی او خشیت ان یتعد ذلک علی الناس حتی تم دفنت البید
و در سیدم این را که برض اند آن مردم را بدی را سحر بوسیدم ان چاه در او این سحر
مردیه خبرت بود که در حق خود استقام از کسی نکشیده **تفت** اسمعیل هور
ابی اولین قال حد تنی اخی عن سلیمان بن بلال عن یحیی بن سعید
عن سعید بن المسیب عن ابی هریره رض ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال یفقد الشیطان علی قافیه من اس احدکم اذ هو نام یفین بول
خود فرمود که منیر شد شیطان بر میان سحر کی از شما وقتی که خواب کند ثلث عقدا
یعرب علی کل عقده هکما نقاسه که در هر بنده بر عقده بجای ان یعنی می دسد
انمون خود را او گوید علیک لیل طویل فاسر قد بر رویی در دست پس خواب کن

فان

فان استیظف فذکر الله انخلت عقده یس الیها رتد پس یاد کرد خدادا
کتابه تدیک عقده وان توفی انخلت عقده و از صورت کتبه تدیک یاد کرد
فان صلی انخلت عقده کلها پس از نماز گذارد کتبه شد عقده ای همه فاصبح
لشیطان طیب النفس پس صبح میکند و عالی کرت و کند خوش است نفس
والا اصبح اجنبیت النفس کسلان و کزنده صبح میکند بجای که نفس پاک است
تفت عثمان بن ابی سبینه قال ثنا جریر عن منصور عن ابی ابل عن
عبد الله رض قال ذکر عبد البقی صلی الله علیه وسلم و جیل نام لیله حتی
اصبح گفت عبد البقی سود و کرده شد نزد منم خبرم در آن خواب کرد نام شب تا آنکه
صباح کرد قال ذاک رجل بال الشیطان فی اذنه او قال فی اذنه و بود این
که پول کرده است شیطان در هر دو گوش او یا گفت راوی و گوش او شک راوی است
تفت موسی بن اسمعیل قال همام عن منصور عن سالی بن ابی الجعد عن
کریب عن ابن عباس رض عن البقی صلی الله علیه وسلم اما ان احدکم
ای انی اهلله الا که باش یفین کی از شما وقتی که آمد نوزن خود قال لعیم الله اللهم
جنینا الشیطان و جنب الشیطان ما سر وقتنا گفت بود اسم الله خداوند
در دور مارا از شیطان و در دور شیطان را از خبری که روزی کنی تو از فریب ما از فریب ما
و لکن لظفره الشیطان پس روزی داده شدند فرزند را هر یک یکدک فرزند شیطان
تفت محمد قال انما عقده عن هتام من عذرة عن ابی هریره عن ابن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طلع حاجبا الشمس گفت بره عرض

الشمس حجاب الشیطان



بیشتر بخوانید

فرمود رسول خدا وقتی که طلوع کند روی آفتاب بینی پاره از قرص او ظاهر شود فدعوا حتى
تنبو زین بکذا زین باز را تا آنکه تمام ظاهر شود و اذ اغاب حاجب الشمس فدعوا
الصلوة حتى تعیب و سحای که غروب کند کرانه آفتاب پس بکند او را تا آنکه
تمام غیب شود و لا تحینوا الصلوة کم طلوع الشمس ولا غروبها و وقت نازد
برای نماز طلوع آفتاب را و غروب آنرا یعنی درین دو وقت نماز ننگید فانها تطلع
بین قونی شیطان پس تحقیق طلوع میکند میان دو شاخ شیطان و این وقت
پرستاری آفتاب پرستان است درین مدعا از منق وقت طلوع و غروب برود
واقع شده و در دلیل در همین حدیث و احادیث دیگر ذکر طلوع است و پس
او الشیطان لا ادري ابي ذلك قال هشام شك کرده است عبده
که شیطان مرف بالام گفته است ستم یا غیر لام تثنا ابو جعفر قال ثنا
عبد الواد قال ثنا يونس عن حميد بن هلال عن ابي صالح عن ابي
سعید رض قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا امر بين يدي احدكم
شيئ فليست ابو سعید خدری ثم فرمود ثم فرمود خدای تعالی که گشت پیش کی از شما چیزی
دهو یصلی فليمنعه و حال آنکه وی نماز میکند پس باز دارد او را فان ابي فليقلله
فانما هو شيطان پس اگر با کند و باز نیاید گویند او را که شیطان که با سعورت
ظاهر شده از پیش نماز کند و میکند و یا حکم شیطان دارد و اگر واقع آمدی است و بعضی
روایات نفع در وقت که برین گفته خجاستی نیست قال گفت قال گفت قال عثمان
بن الهيثم ثنا عوف عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة قال قال كلني رسول الله

و در همین بابی احادیثی نقل شده

و در همین بابی احادیثی نقل شده

صلى الله عليه وسلم يحفظ زكوة رمضان كفت ابو هريرة رض كفت
مرار رسول خدا بني كسباني صدقات رمضان فانما ات يحتوا من الطهار پس آمد نزد
من اينده كجالي كرويك و دست غده صدقه را فاخذت فقلت لا امر فقلت الي
و رسول الله صلى الله عليه وسلم پس زكوة من او را پس نعم برائتي برم ترا زد
رسول خدا انهم بیت سبح ذكر يافته كرويك او را دوست بار بزدی كفت دوي انهار
نفر و بنوای خود كرده خلاص ميشد اخر اد كفت و حريت نكوت نقل كرده خلاص شد
فذكر الحدیث فقال پس ذكر ان دزد كفت اذا ادیت الي الراشدك
فأقر آية الكرسي وقتی كربانی سوی جامه نواب پس بخوان آية الكرسي را لمن نزل
من الله حافظ همیشه جانشند از خدا كسبانی و لا يقربك شیطان من زكوة يك كی كرد
ترا بش شیطانی حتى تصبح تا انكه صباح يكی نو فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم چون انهم بیت را ابو هريرة نقل كرده پس فرمود رسول خدا صدق كردی و هو
كذب و ذاك شیطان را بیت كفت سب بتوا انهم بیت و حال انكه او دور خ
كوتب این شیطان است كرويك كفت سب تثنا یحیی بن بکیر قال ثنا
اللیث عن عقيل عن ابن سهباب قال اجبرني عروة بن الزبير قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يا أبي الشیطان احدكم فرمود رسول خدا
می آید شیطان نزد يكی از شما يقول من خلق كذا من خلق كذا اميكيد پیدا كرده است
این را كهد كرده است این را بینی در ول سما این دو سره را می اندازد حتى يقول
من خلق وكذا تا انكه ميكويد كهد كرده است پروردگار ترا فاذ ابغضه فليس عذ



بِاللَّهِ وَلِيْنَتِي وَفِي كَرْسِيِّ رَابِعًا وَسِتِّينَ رَأْسًا كُنِيْهَا هُوَ يَجِدُ اسْمَكَ فِي كُتُبِ رَأْسِي
ابن مسعود **ثنا** يحيى بن بكير قال ثنا الليث قال حدثني عجيل عن
ابن شهاب قال حدثني ابن ابي النضر مولى الصمعي ان ابا هـ حدثه انه سمع
ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل رمضان
سكنت البويرة ومود رسول خدا وفي ردي آيد ماه رمضان فتحت ابواب السماء
كثارة ثم يدرى اسمك في برزخ اعمال روزه ودران دي ايد رفتهما الي وعلقته
ابواب جهنم وليست يتردد في ذرغ بعض رحمت الي وركت اين ماه من رك
وسلسلت الشيطان ودر خمره نكوه شياطين برکت روزه واران تا احوال
انها كمر شود **ثنا** الحميدي قال سفيان قال تنا عمر وقال اخبرني سعد
بن جبير قال قلت لابن عباس كفت سمع بن جبير نعم ابن عباس را رفته موسي
وخضر عليهما السلام فقال ثنا ابي بن كعب انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان موسي قال لعتاه اساعدا انا ايس كفت ابن عباس حديثه ما را ابي
كربن بن سنده رول جدار ايمو نمود تحقيق موسي كفت بر جوان خود را بيا مرطام
روزانه قل را ايت اذا وينا الي الصخرة كفت ابا يدي وفي ك جازم لربي
صخرة نام موهني ست فاني لست الحكوت وما انسا ليله الا المشيطان
تحقيق فرغوش كدم مابي را كدم راه ورتسم وراوش نداد مرازا كمر شيطان ان
اذكراه اين را كدم انرا ولم يجيد موسي المصب حتى جا وز المكان
الذي امر الله تعالى به وينا فت فرج را كدم در ايت كدم ست كراما وجراني سونا ناهرا

در روز و شيطان اين
صديت آورده است

لصبا

لصبا تا نكده در كوست جاي را كدم فرمود خدا تعالى كرا بجا برسد **ثنا** عبد الله بن
مسلمة عن مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر قال مر ايت
رسول الله صلى الله عليه وسلم روي ست ارضه الدين عمر كفت يوم مر رسول
خدا را ليشدوا الي المشرق انا رت يكردي ايت شرق فقال هان الفقه ههنا
پس فرمود اگاه باشيد كرفته اينجا بن ست كوا انا رت بقتنه كاذران تا ايت
ك عالم مسلمان را بقبل آورند و تواند كرا انا رت بقتنه رفته باشد كدر خربان
وعراق كدر بلاد شرقيه ست استيلا يافته كدين محمد را بر سر راه اغوايي
جهاني كره اند ان القننه من حيث يطلع قرن الشيطان تحقيق قننه هاشم
در جاي ست كرمي را ايت فرج شيطان و ان جاي شرقه ست **ثنا** يحيى
بن جعفر قال حدثنا محمد بن عبد الله الاضاهري قال ثنا ابن جريح
قال اخبرني بن عطاء عن جابر بن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال اذا استجمع الليل فرمود وفي ك پيش ايد تب سكام غريب انا تب
استجمع بين معله و نيم تا فقيهه مفتوحه و جيم مكن و نون مفتوحه و حاء مضمومه اي
اذ الاخلا اول الليل يعني وفي ك در ايد اول تب موكف قننه كره ست استجمع
او قال اذا كان جنح الليل يافته ست رادي وفي ك باشد پاره تب جنح بيم جيم
و كره ان و سكون نون يمينه پاره از شب و تيركي ان فكها اصبيانكم پس باز در ايد
خود رسالان خود را و يا خود را و وضع كيد از پرتان نون دوران وقت فان الشيطان
منقشر حينئذ پس تحقيق خيسان پرا كنده نون و دين سكام از انا كمر كرا ان و رت

فان رت بقتنه رفته بشد



قوی ترست از حرکت در روز تیرگی توبه جامع ترست قوی شیطانی را و ملاحظه کن
 دیدن او میان دانند درین هنگام کم میکرد فاذا ذهب ساعة من الغساء
 مخلوهم پس وقتی که برود ساعتی از تیرگی در آید این ترا بگفته شود ای کجای مغموم
 مهله و در روز تیرگی ای در کجای مغموم یعنی بگذارد و در روز تیرگی ای در کجای تیرگی
 بمقام و اذ غلق بابك و اذ کوا اسم الله و بر بند در خود را و یاد کن نام خدا را روی
 تا برکت نام خداست ای شیطان داخل نکند خطاب به روز هر چه دعاست بحسب حاجت
 و اطعمه و مصیبا خاتم و کسب خورج خود را بسا و خوش قیله را بسزد و در خانه ای نشاند
 جرح از صحرای تیرگی که در میدان و فاقوس باشد چنانکه گوش را در آن قدرت نمود اگر
 کشند بانی در آید و او را بکشد سقا علیک و بر بند در آن مشک از بر سیاه و خرد آن
 و در آن نام خدا را اذک دفع مغزه و سکون و در هر شب از باب زغال از کوا هست
 بکسر و در کجای سر بگذر شکست و جهر اما اذک و اذ کوا اسم الله و پیش از آن در آب
 و حمام خود را و در کجای نام خدا را و در بعضی علیه بنیسا و در کجای بر عرض وی ای صحرای
 یعنی اگر طریقی نیایی که نام در آن از او نشد چو بکی بروی بنه و نام خدا را که برکت آن
 محفوظ میماند از تصرف شیطان از مدینت و کبر آمده که طریقی که تیرگی و در آن را بر بند شیطان
 میکند در وی بول **شنبلیله** محمود بن غنبلان قال ثنا عبد الواق قال نا
 معمر بن علی بن حسان عن صفیة بنت حبیبی قالت کان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم مصکفا فلما غلبته الهمه لیلان کفته صفیة ام المومنین بول رسول خدا
 بمختلف و در کجای این آعم از حضرت نبی کمال که در بخت کم قوی در محله کتبه تم حضرت

داو از کرم الله

فانقلبتم

فانقلبتم پس سخن کردم آنحضرت را باینکه ای تادم و تقدیر رحمت کردم تقاضا و معنی
 ایقلین پس بر حاجت آنحضرت بر ای ای که بگرداند مرا بخانه دکان مسکنها و دار
 ایسانه من در بید و بود جای سکونت صغیه در خانه را باینکه از بصره بجلدان من
 الاقتضار پس گوشتند دوم در مردم انصار یعنی کجای تیرگی آن دوم در کسبیدن حضرت و
 عیاره بن بشیر بودند علما و ایا الهی صلی الله علیه و سلم ایسر عیاره بن براه و در
 بنجر خدا را تشبیه کردند در نوشتن فقال النبی صلی الله علیه و سلم علی من لکما
 پس و در و در حال رحمت کند و خدا بر وی نرم و بپوشد بر او در کجای کسبیدن و در کجای
 پس صغیه بنت حبیبی لای انصاف صغیه بنت حبیبی تحقیق این زن صغیه بنت حبیبی این
 از روح مطهره است فقال سبحان الله یا رسول الله پس گفتند با کسب خرد از کجای
 بنجر او تمام شد چنانکه قال النبی صلی الله علیه و سلم من لکما من الانسان مجری الدم فهو یخفی
 شیطان می رود از مردم چنان در آن شدن خون در کجای و بی و همه اجزای او را بگفته اند
 که این معنی کنایت است از شدت افعال شیطان با وی و تصرف و در کجای او در دنیا می رود
 پلاستیده نماید که این خبر را در حقیقت حمل کند عجیب و در کجای او بود بول نبی
 از بر آن انسان می در آید و بر نفسی که آدمی دارد و بوی صاف بدون می رود و عقده اتفاق
 دارند بر آنکه خاری لطیف که از عالم اجسام است از آلی می آید و بچشم او را و قوی می رسد
 و از روح حیوانی می خوانند و در حیات و حیات قوی آنها را میدانند شیطان که حقیقت
 او از مغزها را که لطیف ترین عناصر است باین رقت و قوت و تقدیری که در او در جمیع
 اجزا و بدن از راه مسامات و حور و جنای بول و راه آنها که در او آید با اینها که لطافت

قوی



نهاده و در کوزه بر خاک چگونگی در آید جیایان را از کشتن و در دیوار سنگ مانع نیست
 شیطان را از کشتن از پوست آدمی چه مانع خواهد بود و این در آمدن نه از قبل طلال
 و ای دست بلکه از عالم صوت و اتصال اجزاء با جزا است گوئی که شیطان چون خلقت
 او از ایش است پس باید که در وقت در آمدن او موزنی و حرارتی در بدن پیدا شود
 از آنکه خلقت وی در اصل در نفس است و عاقلان صرفت مانده است و آن نفوس را
 با ایش در وضع بنویسند ای که آدمی از خاک آفریده شده خاک او بپوشد صفات خاک نیست
 و شیطان چون بل و سار است غیر سید یعنی که در احوال میکند و آن افکار در
 و در کلمات با طایفه که نرا و موسی شیطان نامیده با جهل با این امکان جلی بر که و غیر حقایق
 بداند که شیطان از کرم و پوست آدمی و نهایی و سرس در دل خرداده باشد بشود برضیه
 ایاتی انما و صدقا قبول باید نمود و از عاقلان باید که در وی فردت بنا جلی در مجاز
 بنیاز رفت و الله اعلم للعرب و الی حسنیست ان لایفنی فی قلبی کما سوء ا
 او قال نسیا تحقیق من ترسیم این را که سید از در دهی است بوی را با گفت راوی
 چیز را که در کوزه در از آنکه گمان بد با نسیا گوشت که در در حوا از آن و از نسیا
تث عبدان عن الی حمزة عن الاعشى عن عدي بن ثابت عن
 مسلم بن مرقه قال گفت جنابا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 گفت سلیمان بن مردیه بودم من شسته با رول خدا و مردان نسیان و در مردم
 و تمام میکردند که در فاجدهما اجهر و جههر و استغنت او و اجهر پس کی از آن
 و در نسیا بودی او و پر باد شده یک کوی او از نسیا غیب و در کجای بیج

شیطان را از کشتن و در دیوار سنگ مانع نیست
 شیطان را از کشتن از پوست آدمی چه مانع خواهد بود
 شیطان چون خلقت او از ایش است پس باید که در وقت در آمدن او موزنی و حرارتی در بدن پیدا شود

از خلق که مرفس و مجری اب و طعام است تواند که جمع آوردن با این تسلا فی کفقه این برکت
 اگر چه یک است جمع آوردن او از قبل از ج که خوب است بر شیده نماید که در کوزه برضیه
 جمع مثل فلو یکمانی بران قول است که بعضی اهل از جمع و در گفته اند فقال النبي صلی الله علیه و آله
 انی لاعلم کلمة یس فرمود رسول خدا تحقیق من میدانم کلمه را لوقا لها للذهب عند ما یجد
 اگر کفنی این خشک است از بر آنکه زنی از وی چیزی گمانی آید از غیب از آنکه غیب از
 حلهای شیطان است لوقال عود بالله من الشیطان لذهب عند ما یجد الکفی
 این قول بر آنکه زنی از وی چیزی را که می آید از غیب فقال لوان النبي صلی الله علیه و آله
 پس گفت در در تحقیق غیر خدا رحمت کنای خدا بوی قال تعوذ بالله من الشیطان
 فرموده و یا هر که از شیطان فقال هلی بی چون پس گفت ان مرد را این سخن است
 که این کلمه گویم گمان است در آن بود است که استخوان از شیطان از جهت چون است و پس
 و در آنست که غیب می پوشد عقل را چنانکه جامه بر تن میزد و در هر کلمه ای اندازد چنانکه
 این گفتار او را ازین قبل است که مجرب شد از نسیان که حضرت از دعای قول می شنیدم
 زدی گفته که این کلمه کسی است که علم دین یا موحنه و مندر شده با نور شریعت گویا
 منافق بوده یا در عرب بی باک بوده **تث** ادم قال یثنا شجرة قال تسامورا
 عن سالم بن ابی الجعد عن کویب عن ابن عباس قال قال النبي صلی الله علیه
 و سلم لوان احدکم اذا اتی اهله گفت ابن عباس فرمود رسول خدا اگر یکی از شما
 وقتی که می آید زن خود را که جماع کند قال اللهم حسنی الشیطان کویب عن ابی حمزة قالی و در آنرا
 از شیطان و جنب الشیطان سار ز قستی و در در شیطان را از چیزی که در زنی می آید

قال كان بينهما ولد پس اگر باشد میان دوزن و مرد فرزند کمال بفضوه الشيطان
ولو تسلط عليه فرزند او در شيطان و غالب کرده نشود بر دي با غولی قال وحدتنا
الا عمیق عن سالم عن کریب عن ابن عباس مسئله گفت ادم و حویث
کردار اعش از سالم بن ابی الجعد از کریب از ابن عباس مانند حریت نمود که مقهور از
ایراد این سند گفت که شیخ مؤلف گفت حریت کردار اعش از سالم بن ابی الجعد منور
تثنا محمود بن غیلان قال تسبایة قال تسبایة عن محمد بن زیاد
عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه صلی صلوة فقال رایت کردم
بن زید و از پیهر برده رفرا کرده از حضرت که نماز کرده از حضرت نماز برای فرود
بعد از انوار از نماز ان الشیطان عرض لی یقین شیطان آمد مرا فستد علی یقطع
را الصلوة علی پس سختی کرد بر من در حالی که قطع میکند نماز را بر من و بر من قطع تو بند
که برود و بتند از پیش حضرت و باین رفتند امام احمد در روایت خود در آنکه حضرت
فرودده که قطع میکند نماز را و شستن مسک بر پیش من صلی و مسک سیاه شیطان مسکان است
و نوازند قطع از حال حضور و تم نیت بد هر کاتی بانگه که منافی نماز است چنانکه در کتاب
العروة الوثقی که فقه شیخ از جمیع در نماز صحیح است که از حضور بر آوردد فاما مکنشی الله صند
پس قدرت و در خدا استالی بر دی فد کوا الحدیث پس ذکر کرد حریتی را که در آن
و فرقی شده که خواستم او را بر خندم پس یا و اگر مرد دعا از شیطان علیه السلام **تثنا** محمد
بن یوسف قال ما الا و مرعی عن یحیی بن کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریره عن
قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا نودی بالصلوة ادبر العیظ و لا یفرط

رکعت و شیان مسکان است

فرمودند

فرمودند و غیر خلا رحمت کند و خدا بر وی وقتی که ندا کرده میشود یعنی اذان گفته میشود نماز پس با
پیر و شیطان بجالی که نماز را با بد فرست با آواز فاذا افضی قبل پس وقتی که تمام کرده
میشود اذان پیش می آید فاذا اتوب بجا او پس وقتی که اقامت کرده شود پس با
میرود بخا صیتی که سخن سبحا ندر برین کلمات نهاد اگر چه ایات قرآنی افضل از آن است چنانکه
شیطان از سایه غم میگریخت و از سایه ابوبکر که افضل از او بوده میگریخت فاذا
افضی قبل حتی یخطر بین الانسان و قلبه وقتی که ندا کرده شود و ثویب پیش نماز
تا آنکه می در آید و حاضر میشود میان ادمی و دل او و خطیر بکسر طاهمه است در ساسی گفته
خطر از جل بر خنده ادنشی به بین العین یعنی در آمدن و بنیزه خود وقتی که می رود بر بنیزه خود
سیان و وصف و از سزا میکند بر رفتن فیقول اذکر کذا و کذا پس میگوید شیطان یاد کن
چنان و چنان و از حضور نماز خالی میکند حتی لایدری تا تلاصی امر ابعثا تا آنکه میزند
صلی ایاسته رکعت کرده یا چهار قطلائی گفته اول پنجمه و کلمه است و ثانی کربن
و کلمه ادنشی و در بعضی نسخ صحیح بر دو جا بنیزه و دم است فاذا المرید مرا اتلا تا صلی ام
اربعا مسجد مسجدی للمهوس و وقتی که میخواند ایاسته رکعت کرده یا چهار و
سجده کند و سجده پیش از اسلام گفته اند مراد است که در صورت تردد خود بگر کند
و یک رکعت دیگر بخورد و برای تمام نماز و سجده سهو کند در صورت سجده سهو از مذمت کما
بخطر دریننده **تثنا** ابوالیمان قال انما تشعب عن ابی الزناد عن الاعرج عن
ابی هریره قال قال النبی صلی الله علیه وسلم کل ابن ادم زود و غیره ادم را طبع
الشیطن فی جنبه با صبیحه جد میکند شیطان در دهن او و بدو انگشت خود چین بر دل

شبكة
الألوكة
www.alukah.net

استخار بنی کزاده بنی و غیر عیسی بن مرثیه ذهب لیطعن فی الحجاب رفت شیطان
 که خود کذا عیسی را بعد از سلام و تنوا است پس خله کرد در پرده مراد از حجاب سینه است که دردی
 چنین میباید یا جامه که دردی بعد از ولادت می بیند بر آنکه در زمان استخار امری در آن
 برود آمده است گفته اند که استخار هر دو از من شیطان است و استخار عیسی تنها از طین است
 در فتح الباری گفته اند که بعضی روایت تنها عیسی را روایت کرده اند و بعضی بر دو روایت
 گفته قبول است امینی پوشیده مانده که این توضیح از روایاتی که بعضی روایت از زبیر کرده اند
 درست می گویند نه از معنی لغوی که با آنها قرآنی دارد روایت تنها از عیسی علیه السلام یا معنی بر زبان
 آیت است **تثنا** مالک بن اسمعیل قال ثنا اسیر غزیر عن
 ابراهیم عن علمته قال قدمت الشام قالوا ابو الدرداء گفت علمه قدم
 آوردم در شام گفت ابو الدرداء آمده است قال انکم الذی اجاره الله من الشیطان
 علی لسان بنی گفت ابو الدرداء بعد از آمدن ایاد شما است انسی که پناه داده است
 او را خدا از شیطان بر زبان نغمه خود و ان عمار بن یاسر است چنانکه در حدیث لاحق تعریف
 بر آن است ان حضرت معاذ علیه السلام و رحمت او زود بود مرجاب ای طیب مطیب و این کلام
 دولت دارد بر معنی آنکه پاک و پاک کرده شده کسی است که حمایت کرده است او را خداوند
 تا از شیطان بگریخته اند که دل بر زمین حیرت و بر عیال رقیقه الغنیه الباقیه بر عیال
 ال ایمنه و بعد از آنکه در دنیا بودیت کرده از عمار بن یاسر ما خیر ما برین امرین
 او خیر از خود ما پس اختیار کرده او را ارشاد و صلح را اتفاقاً ای ان دارد که محفوظ بوده است
 از دست سوسه و غوغای شیطان در دولت مریت و حج عمار بن یاسر گفته اند استخار بر دو روایت
 است

الی شیطان
 و روایت ابو عبد الله و شیطان
 من شیطان الرجیم

ادعا کرده شود که چون مخالفان در سوسه شیطان بنیفا شده و مستقیم بر حق مانده بود **تثنا**
 سلیمان بن حرب قال ثنا شعبه عن مغيرة الذي اجاره الله علی لسان بنی
 صلی الله علیه و سلم گفت سلیمان حدیث کرده است ما شعبه از زبیر ابن کعبه پناه
 داده است خدا بر زبان نغمه خود نغمه عمار بن یاسر را قال وقال اللیث حدیثی خالد
 بن یزید عن سعید بن ابی هلال ان ابا الاسود اخبره عن عروة عن
 عائشة مرض عن النبي صلی الله علیه و سلم قال الملكة تحدث فی العنان
 و العنان العظام فرمود ان حضرت زینبها حدیث میکند و عنان و عنان کنی بر است
 و این تفسیر از بعضی راویان این سند است که این بر طریق جمله تفسیر در بیان آورده
 با لام که بکون فی الامراض بکای حال آنکه میباید شد و ز زمین از حال آنکه مستقیم
 الشیطان الکلمة پس می خواند شیطان از حدیث بر غنی از حضرت سلمان فقروها فی
 ان ذلک الکلمة کما تقره القار و در پس می پندارند و القار میکند در کتبها که پنهان
 چنانکه القار که خود شیشه بودت ریخت آب از ظرفی معنی سران شیشه آورده و شیشه
 نزد ظرف آب و مراد است که شیطان در آن را منتقل گویند که پنهان آورده
 اینست میگویند تقریر لغویها فواقیه و کسراف و شدیدا ضبط کرده اند و سلطان الخ
 فواقیه و ضم قاف و در ابتدا تصحیح کرده و نیز دیدن مذهبها مائتة کن نیز
 پس زیاد میکند که پنهان بان کلمه صد دروغ و می فریبند مردم را بر استی دروغ آینه کوب
 لغوی کاف و سکون و ال میوه و نیز یکسر بر آورده **تثنا** عاصم بن علی قال ثنا
 ابن ابی ثیب عن سعید المقبری عن ابی عن ابی هريرة عن النبي صلی الله

یعنی عمار



عليه وسلم قال الشياطين فاره از تعفن شيطان است در بدن آدمي
تثابرت بملت بعد از وفاتيه يعني فاجده آن نفس است گشت ده شود بالذات برای
رفع بخارانی که متبیس است در عضلات بدن و نشاء آن امتلا و کوی طبع و کورت
مورس است که از استیفاء تهوات نفس امید و دورت کسل و غفلت و موافق میکند
و این همه از شیطان است که تزیین میکند نفس تهوات طبعی را فاذا انتاب احدکم
فلیدوه و ما استطاع و قتی که فاجه کند یکی از شما پس رکعت از نماز یاد که تواند در حق الباری
گفته مراد از رد آنست که بعد از وقوع سعی در بسیار سجده یا رکعت در ابتدا طبع باسیاب
در پر از دوزخ برود و دل خود بر بندد و با دست بر دکون بند تا بسکل قبح شیطان ببرد و فرود
و با نردون و کس در بر می دارد که فانی گفته در منع از تکثیر مطاع سیر خود است
و لفظ فان احدکم اذا قال ها ضحك الشيطان بقیق یکی از شما و قتی که گفت
عما تجذبه شیطان گفته که بمنزه در فرج حکایت از همت فاجبه است رویت کرده است این
بنی تشبیه و بخاری در تاریخ که از آنحضرت مع الیه علیه السلام هرگز متناوب و دفع اندک خطاب گفته
بر رویت خود از مسلم بن عبد الملک بن مردان که هیچ نموی را متناوب و روزه داده **تثابرت**
و کویا بن یحیی قال ثنا ابواسامة قال ثنا هشام بن عمرو عن ابی اسیر عن عائشة
مرضی قالت لما کان یوم احد هزم المشرکون گفت عائشه هرگاه بود روز غزوه
احد که کشند شکران فصاح ابلیس ای عبا حاله اخراکم پس فریاد کرد ابلیس ای
بندگان خدا خداوند بخندد طاعت را که عفت نماز این ملون از روزه و سب و بیستی خطاب
کرده مسلمانان را تا جماعت پیش جنب کند مسلمانان که درین بودند و یکدیگر را کشند

توجهت

فرجعت اولاهم پس کشند جماعت پیش فاجبارت هم اخراهم پس کشند جماعت
پیش و مقاله کرده چندین سال پس آن را نظر حدیثی فاذا هو با بیدار الیمان
پس نظر کرده چندین سال ناکاه و دیگر کوی بیدار خود است که بیان است و مسلمانان میکشند او را
تعالی عباد الله الی ابی بن حذیفه گفت که ای بنده ای خدا این بدین است این
چیزی است فوالله ما احتججنا و حتی فکله پس بیدار گوید با بنیامند ای از
گفته حذیفه دست باز نشدند از وی تا آنکه کشند او را بیان آنکه اگر کار است
احتججوه بیا عهد و ما و تو فانیه و حیم مرد و منقوح و زاری مغموم از باب اعمال است فقال
حدیثی مرض عفر الله لکم پس گفت حذیفه بیا مراد خدا شمار چون از مسلمانان از خطا
و نادانی جریمه و رتبه شد دعا کردند آنها را و عفو نمود تعاضی بر خود را قال عروة فاذا الت فی
حدیثی مرض بقیة خسی حتی بحق بالله گفت عروه پس در آن بود ازین قبل در حذیفه
بقیة خیر که دعا استغفار است برای قاتل پیر او تا آنکه مرد کرمی گوید مراد از است که در آن
ازین دو حدیث مجزوم بود انستی و شایده که خزل او از کنا مسلمانان بود یا از آن رو که هر از دست
که ازین گفته شده و تواند که از غیر سبکی و تواریب بخندد بود مردی است که آنحضرت فرمودت که درین
برندند حذیفه صد و کرد از مسلمانان پس زیاد کرد این عفو وی یعنی در حذیفه زود درین
مع الیه علیه السلام زنده بود **حدیثنا** الحسن بن الربیع قال ثنا ابوالاحوص عن سعید
عن ابی اسیر عن مسروق قال قالت عائشة سألت النبی صلی الله علیه وسلم کت
سروق گفته است عائشه رضی بر سیدم بنم خدا را رحمت کند خدا بر وی عن الثقات
الرجل فی الصلوة از روایتین مرد صلی رضی خود را در حبیب و راست انداز از خدیف گوئد



جنتهم يشن لان باكي نذرو فقال هو اختلا من يتخلص الشيطان من صلوة احدكم
يس فرودا كان ربو اني استكرى بياي شيطان انما زكي ارشمايوني التفات برگاه از رفتن
خروج و حضور است تشبه دووه اين رفتن را بجا شيطان در توج و كراست انجين
شرح كرده اند شرح و بتوان گفت كه شيطان كه در دم ترصد و خيال ده نماز است در نفوت
التفات فرست يافته مي ربايد خلاصه را كه حضور و حضور او نماز جات است پس اين التفات
موجب اخلاص است يا انك اخلاص موجب التفات است **حدیثا** ابوالمغيرة
قال تنا الا وزاعي قال تنا يحيى بن ابى كتيون عن عبد الله بن ابى قتادة عن
ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثني سليمان بن عبد الرحمن
قال تنا الوليد قال تنا الا وزاعي قال تنا يحيى بن ابى كتيون قال حدثني عبد الله
بن ابى قتادة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم الزوية الصالحة من
الله عزاب نيك كردان ادراك مغفرة ديني و تزيين و فرود نيويانان در رجايب
خدا است و بشرى حقانست و الحكم من الشيطان و عزاب بالبحر كرا در فضات
احكام نماز نذرو بياي شيطان سبب كه بياي اندي و سبب من خلق صفتان همي نماند گفته اند
كه عالمي صفة كاشف ادياست و علم بغير حمار و لام غير صالحه را كويند فاد احكم احكم
يخا فليس و فني كرسيدكي از شاه خوب بپي كوي رسد از راه كوهي مي بيدارد و وقوع ان را
فليصق عن انظاره و لسقوط لبالله من اثرها پس كوقت كند عادت چيست
مردى از ان شيطان و كويان كجويين كرا از پي ان بنور سبب فاصلا نغره پس تفهين
ان عزاب فرزندكند او در روز قديت را كلف و در عزاب هم آورده **حدیثا** ابي عبد الله

بن يوسف قال انما مالك عن سمره مولي ابى بكر عن ابى صالح عن ابي بصير
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قال لا اله الا الله وحده لا شريك له
له الملك ولد الحمد يحيى ويميت وهو على كل شئ قدير مديست از ابي بصير
كه تفهين رسول خدا فرمود كسى كه كويد اين كلمه طيبه را ني يومه ما نتميزه در روزي صبار
كانت له عدل عشر مراتب يا نتم مرورا لواب ارادي ده قبله نتميزه لعل لغم عين
و در بعضي نسخ صححه كبرست عشر يكون تين است و در بعضي روايات نتميزه است و كتب له
مائة حسنة و نوشته شود مرورا و نماز اعمال حسنة و بحيث عنه تسليته و در كرا نتميزه
ارادي هوسكه ه مغفراه و كانت له حرزا من الشيطان يومه ذلك حتى يمسي و بشارك
كلمات مرورا از شيطان در روز او كرا گفت يعني در نماز و كرا تا انك شب بيكند و لوح
يات احد با فضل ما جاويد و بنا رد سبب كس علمي بشارت كرا آورده است وى انرا
الا احد عمل اكثر من ذلك كركسه كه عمل كرده زياده از ان يعني همين كلمات را زياده
برصد با كويد پس اين قائل را زياده ترين تو اسماي كرا خود بود بقدر زيادتي دين تو است كراست
با كرا كراي نتميزه كه صبار جد است كرا كرا تين از ان مغفراه است و در روز كرا بران تو ابى است
در حال دارد كرا در زيادتي از غير خيس اين كلمات از اعمال صالحه ديگر بود از نوافل و عبادت
كه قائل ان مواضع بدان بنامند و ظاهر لفظ حديث عام است كه صبار كراست متوالي با نتميزه خلق
در يك مجلس يا در مجلس متعدد اول روز باشد يا در روز ليكن افضل است كه بيك بار اول
روز باشد تا صبح بود او در تمام نماز مولف رحيميت را در كتاب الغرور نتميزه آورده است
حدیثا علي بن عبد الله قال تنا يعقوب بن ابراهيم قال تنا ابى عن صالح عن ابى



شهاب قال اخبرني عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب ان محمد بن
سعد بن ابى وقاص اخبره ان ابا هـ سعد بن ابى وقاص قال استاذن عمر بن
علي رسول الله صلى الله عليه وسلم بتحقين محمد بن سعد بن ابى وقاص خردان عبد الحميد را
که پر از سعد بن ابى وقاص گفت طلب اوله کرد عمر بن خطاب رض بر رسول خدا و عند هـ
نساء و حسن قوش و زرد انحضرت زمان از قبيله زرين بودند مراد از درج مظهره اند و اين پرسش
از ايت حجاب بود بنوا از طراح نكته برای دعائيت اوب و يكلمه و ليستكتمه
عاليه اصواتهن سخن ميگردد انحضرت را و طلب زيارت لي لفتات ميمودند و در حال كابلند
گنده اند و از خود را فلما استاذن عمر بن رض من بيند ترك الحجاب وقتي كراون
در ادان طليعه عمر رض بر خواستند از پرسش انحضرت روان رفتند در پرده از ترس عمر رض فاو
له رسول الله صلى الله عليه وسلم و مر رسول الله صلى الله عليه وسلم يصحون و حال
انكر رسول خدا خنده ميگند فقال عمر اصحك الله سنك يا رسول الله اين گفت عمر خدا
گناه خداوندان تراي رسول خدا اين كلام گنايت از سر دست دراد و انكرت خنده ميت
منعه و عمر سوال از سب اين خنده است قال عجبت من هؤلاء اللاتي كن عندي
فرو و عجب كردم از اين زنانى كه بودند ز من فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب پس
بر كاه نشيند او را ترا كرفته در پرده از ترس و هيببت تو قال عمر فانت يا رسول الله
احق ان يبعين گفت عمر تراي رسول خدا بوي سزاوار تر اين را كه ترس و هيببت تو
در نشيند تو قال اي عمر اي عداوات العسهن يتر گفت عمر زمان را اي شماان
انجبنيني ولا تقين رسول الله صلى الله عليه وسلم اياي رسيد مرا و غير رسيد رسول

قلن نعم

قلن نعم انت افظ و اعظ من رسول الله صلى الله عليه وسلم كعند زمان اري
ميرسيم از تو و ميرسيم از رسول خدا تو و رشت خوئري و غليظ تري از رسول خدا افظ با
و ظا سجمه و اعظ لبين سجمه و لام و ظا سجمه صفيه اسم تفضيل است از فظا فظمه و غلظه معني
در شتى و بد خوئري اگر كوي بمقتضاي اين صفيه شركت است در اصل فصيل يا تفضل عليه و لازم
مي آيد كه از انحضرت انمعي شده و ايت قرآني آن ميگند و انمعي و لو كنت فظا غليظا لقلب
لا انقصوا من حرملك اگر ميبودي تو فظ و غليظ هر گاه ميگرفتند مردم از كرد تو و مقتضاي انمعي
انت كه انحضرت فظ و غليظ نبود از انكه مردم ابرو را او را كنجند و انس و ارام كرفته
بصميت انحضرت و نيز در رو ايت سهيق و غيره آمده كه صفة انحضرت در توبه آورده
پس بفظ و لا غليظ جواب از اين كه حال از كشي گفته كرام تفضل كاي انمعي اصل فعل لي تا كرت
غير در ياد لي بران استعمال گند چنانكه گويم انا لعل بر صلح گفته خبر و بيان اين جواب
انت كه صفيه افضل مشتمل بر كشي است يعني انصاف موصوف اوست كه انمعي است
باروي و در وقت دارد و بر انكه ديكرى شريك است در ان عدت سيوم ايده صفة زيارت است
در موصوف او و كايي خبر ميگند در استعمال انمعي دويم كراون است و كرت است بد يكري
در اصل معني حوت است معني اول و معلوم از ان حال خود ميشد و برين است قول ان
الصلح على من اقل مني انت كه نشند در اطلاق است بهتر از ترش سر كوني در سر كه ابرو جو منه
السياب است بكثره حلاوت عمل غير سوسه تسلط لي انمعي از انرا بن تمام فعل كراون و كايي
تفضل كايي انمعي است و انمعي بسيار است و كايي خبر ميگند در استعمال انمعي تا اني و از قيد ان
انمعي تا انمعي كراون است بر تمام پس اذلاله و از در انصاف موصوف ان كوت و بر



ریاضی مطلق و این استعمال است قول یوسف حسن احوال حاصل جزای است که انظ
 و غلط معنی غلط و غلط است در معنی الباری گفته که درین نظر است که در آیه نعی که میکند نظر
 و غلط را با غلطی است که این دو صفت طبعی معنی و لازم ذات انحضرت نبوده است و این
 نام است قول ثانی و گوشت نظر علی قلب و اگر مقتضای مقام در بعضی احوال واقع
 شده نزد الحارامی منکر و این با امر الهی بوده است و این هم بکار در منافقین پس معنی انحضرت
 آنست که گفته زمان نمرود کرده و این صفت بهتر است که بکار در باطن یا عمل همان
 و کافران داری بکلف انحضرت که بکار در غیر مسلمان دارد قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم والذی افضی بیده زبور و غیر خدا رحمت کند و خدا بر وی سوگند کنی که در دست
 من در دست قدرت است ما لعلک الشیطان قط ملاقات کرده است تر استیطان
 بر کس سالکها کما الاسلک فجا غیر فحک و رجالی که درنده است را می را که اگر درنده
 را می را غیر از راه تو نودی گفته انحضرت محمول است بر ظاهر و شیطان از دیدن غیر میکند
 چنانکه در حدیث جاریست که لطف آورده ان شیطان یعنی من ظلمت فاطمی عیاشی گفته
 یحتمل که یعنی بر سبیل نیش باشد و معنی آنست که اگر جدا شده از شیطان را و سوسک
 کرده راه حق را و مخالفت نموده خیر را که دوست میدارد از شیطان که از ان افسط
 پانزده نماند که در حدیث نیست حدیث شیطان است و در تفسیر معنی قاضی نیست که کرده
 پس مطابق نیست انحضرت تمیز ان معنی و حق هر چه همان است که نودی اختیار کرده است
 ابراهیم بن حمزه قال تنا ابن ابی حازم عن یزید بن محمد بن ابراهیم عن عیسی
 بن طلحه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا استقیظ احدکم من

مسامحه

منامه فتوضا فرمود وقتی که بیدار شود یکی از شما از خواب خود بیدار شود و بگویند
 فلیستقر قلنا پس که سینه اند بینی راست بار پس از در آوردن آب فان استیطان
 بیست علی حیث و همته یقین شیطان خواب میکند بر سوراخ بینی او و در بعضی
 محمول بر حقیقت است از آنکه مکر معلوم شده که شیطان می در آید و تعرف میکند احوال
 درین سوراخ که بستگی ندارد و در حدیث متناوب امر واقع شده به بعضی در آن شیطان
 ازین راه ندر آید بعضی ادای چنانکه در حدیث آیات قرآنی که بقول است و حق استیطان
 بدریافت عقیده موافق میسازد و شرح انحضرت انکه بگوید حیثیوم که افاضی سوراخ
 بینی است متصل به طعن مقدمه مانع که محل حس مشترک است و حیثیوم است و حق شیطان
 میکند آدی جمع میشود در دو خطه های دماغی و خشک میگردد در آن مخاط و آب بینی
 پس کلال می پذیرد حس و پریشان میشود قوت فکر و در وقت غایب میماند
 شیطان و وقتی که بر خیزد از خواب و بیدار در احوال خود کلال انکسلیت میگردد در راه
 فکر صحیح زیاده تر میشود درین هنگام خضوع و خشوع و در پیرو مقام در ادای حق نماز
 دشوار خواهد بود حاصل این سخن آنست که در این حال را تشبیه داده شده است
 به شیطان که احداث این نموده لازم حال است توریستی گوید که انکه بیفتادی گفته از
 راه در حال و تا و بل است و حق ادب نزد کلمات تدریس بنویس که کمال اسرار
 را بویسید و من اول حکم الهی است آنست که این قسم سخن درین حدیث در مثال آن نموده
 و بگوید از آنرا که مفهومی کلام بنویسست تحقیق در حدیث است نه مخصوص کرده است انوقت را
 مست الذی یسیر به بیان معانی و کلماته حقایق اینست که کلام است از آن است و در آن است

سماهی

مسامحه در چنانکه در آن وقت از آن
 که منقولات سواد است بمیر یافت
 عقیده از انی میسازد ۱۲

و حق ادب نزد کلمات تدریس
 بنویس آنست که این قسم سخن نموده
 و بگوید از آنرا که مفهومی کلام بنویسست
 علوم بنویسست



در بابت ان عقول آتشی و ظاهر اینست که این معنی مرتب نام را باشد و اگر مخصوص از اند
 بیفرجهی که در وقت خراب تسک میکند با ذکر که در وقت خراب تسک است که آن موقوف است
 مثل آتشی که در آن آن وقت شده هر که در وقت خراب بخورد این باشد از شرف
 و عوف وی و در باشد لبس الله الرحمن الرحیم **باب** ذکر الحین
 و عقابهم و عقابهم در بیان فکر وجود و بیان ذکر توابع این است که عقاب
 این که بر ملاهی بر وجود جن و ملائکه ظاهر کتاب است و در جمیع علمای بود تا معین و توار
 نقل از نیا علیهم السلام چنانکه میوم حاضر و عام است المکار فلا سفه و با طیبه در برابر العیون
 عتباتی که در ابتدا اصل از نشین جن در آنست است چنانکه اصل از نشین از خاک است
 اگر چه با العمل مرفه نشینست چنانکه اوستی عرف خاک نیست گفته اند که جن در جسم هر کس
 در تنی می ماند و در جوارح است و در جوارح است که در جسم او رقیق است و با کثرت
 تنز که در جوارح است و رقیق اند هم از این جهت بجز مردم ندراینند و این وجه چری نیست
 تواند که کثرت باشد چون جن و ملائکه خلق در وقت در چشم ما میکنند نمی بینیم و بعضی میگویند
 که حیوان در چشم می در آید و در آن موطن ما را نگاه میدارند چنانکه ما درین وقت آنها را
 نمی بینیم و در آن چشم نمی در آید که در آن کسی که در اهل شهوات کمان کند که دیده می شوند
 چون دی مرده و شهوات است از جهت فرموده خدا تعالی انه یراکم هو و یبلیه من حیث
 لا ترونهم و با جوارح متواتره و اما در صیغه لوقوع می باشد که جن متصل می شود بصورت آدمی
 و دیگر حیوانات مثل ما و در مسک سیاه چنانکه شیطان متصل می شود بصورت آدمی در وقت
 در آن آنها متصور است یعنی گویند که متصل آنها بصورت تکلیفی است و پس و قدرت نیست که بر این

بصورت تکلیفی در وقت در آن
 در آن موطن ما را نگاه میدارند
 منت از انوار کاشف

ایراد آنکه

دیگر از آنکه بصورتی دیگر بر بدن مستلزم نقص سینه و تفرق اجزا است و وقتی که سینه نقص
 پذیر و حیات نمی ماند و معنی از آنها نمی آید و گفته اند که در بدن این در تمسک بصورتها مختلف
 از آنجا است که حتی جلت نه تعلیم میکند آنها را قوی و نوعی از افعال معنی که حکم میکند این قول را
 یا میکند این فعل را در چشم مردم بصورتی در آید و همچنین در تسک ملائکه بصورت آدمی است
 این جبرع بر دریت میخ عمل آورده که از این عمر رهنم ذکر خوان کرده اند لغت آنها را قدرت
 نیست که تسک شوند بصورت لیکن در حیوان مساجران بسیارند چنانکه در دریاها بصورت گوناگون
 خود را در تمسک مردم بصورت مختلفه میدارند و در وقت کرده با طریقی حسن از این تعبیه جسم مردم
 که انحراف مع الله علیه وسلم فرموده که جن سه صنف اند صنفی است که در آنها را با از دست
 که می درند و او وضعی است ما آنرا که حصول میکند و طرف میکند و در صورتی است که در او در
 مرفوع آید که بر کرده است در جسمی که جن را سه صنف وضعی ما را که عقاب است
 وضعی که در مای زمین وضعی با در هوا است و این وضعی ما گفته ایم میان است و بر
 اینهاست حساب و عقاب و صیغ آنست که حیوان اکل و شرب دارند و در بعضی
 احادیث گفته صیغی دال است چنانکه بر منبتان احادیث می گویند نیست در آنکه
 بعضی گفته اند که اکل و شرب اینها بصورت است نه چنانکه اکل طعام و در آوردن شکم و معی
 نیست بران بدون این که اجساد رقیق مانع از حقیقت خوردن نمی تواند بود و با هم که
 گویند که حیوان اکل و شرب ندارند تا عرف لغوی در احادیث صیغی است در گویند وضعی
 از اینها اکل و شرب ادیانند دارند و در آنکه در آنکه در سبب نایب شود عورات احادیث نقص
 یکسوم در حیوان توالات سائل معلوم شده و در آنکه در آنکه در سبب نایب شود عورات احادیث نقص

ص صنف است

وضعی است که حیوان اکل و شرب دارند

در حیوان توالات سائل معلوم شد



از آنکه من در آنست و اول سجده و باقی آنست و در توبه ایامه نیز در آنست و در روزگار
 و ولادت این آیه زودتر است از ولادت آیه سابقه لقول تع یا معشر الجن و الاانس
 العو باکم و صل منکم یقون علیکم ایلاتی وینذروکم القاعه یوصم الی قول
 یعلمون منی آیه این است ای گروه جن و دیوانه ای که با شما است شمارا پیش آمدن این روز
 نیست پس تسلط کرده است مؤلف مع بر وجود تواب و عقاب جن تا بین آیه اما عقاب
 بقول او وینذروکم لقولکم انما تواب یقول و اول کل در جات ما عملوا الذریر یک را
 فرود است و در اینست از جمله جن که عمل کرده اند و در جایی دیگر فرموده من لوین به فله
 یخافن خبا و لا یخافون کی که ای آید پس در آنکه زودتر است از آیه تواب و منقول است
 که توبه اگر در تمام فطم دام مالک رحمت الله در توبت مسلمانان جن امام فخر گفت تواب
 یعنی چیزی است که دست با خدا توبت است پس استدل آنکه آیه است فیقولکم ذنوبکم
 و یومرکم علی الذنوب الیه یخیرکم ان لا یتوبوا الذنوب الذنوب الذنوب الذنوب الذنوب
 امام مالک گفت ای آیه را به نیت می درازند و حکم مسلمانان انس و جن یکی است در سوال
 که در این آیه توبت و توبت خاف مقام در جنان و در آنکه زودتر است مقام برود که زودتر است
 است در آنکه اولی و عقاب با اینها در توبت و در توبت و در توبت و در توبت و در توبت
 کرده اند در وجود رسول از جن جن منقول است از جنک و غیر آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 از جنان بخیر است و گفته است از جن که اولی و توبت است و در آنکه در آنکه در آنکه
 است و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 احکم از جن رسول در بر طبق آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

توبه اخف که توبه در توبت
 از جن جن

توبه

بر توبت

بر توبت آید که توبت پس تفسیر است که توبت من اجها و انکر یعنی استدلال کرده اند بر قول
 منما که توبت این ضحک عباس که توبه حکم است توبه است توبه است توبه است توبه است
 قل فی تفسیر قوله تعالی من الارض قلین یعنی سبع ارضین فی کل ارض منی کنیکم و اودم که در آنکه در آنکه
 که حکم و ابراهیم که بر ابراهیم و عیسی که بر ابراهیم است از قول اولی و عیسی که بر ابراهیم است
 که از جن باشد بلکه ظاهر منوم آیه این است که اودم و ارضان منصرفین اودم علیه السلام در اول
 نیستند بلکه خلق دیگر از جن است ان هم یستندوا العلم بحسب انفسهم یعنی کس از آنکه
 بخاف منما یعنی نفس است و مراد نقصان در تواب و حضرت قال بجاهد و جعلوا
 بیننا و بین الجنه نسبا و کرده اند میان جن و انسانی و میان جنیان نسبی قالها و توبت
 الملكة بنات الله و امها تنس و انفس و انفس گفت می که گفته اند که در آنکه در آنکه
 در شما و قرآن خداوند تعالی و ما در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
 امها تنس و توبه راجع به نبات و در توبت غیر الی ذر غیر راجع بعد از توبت قال الله تعالی
 و لقد علمت الخیر انهم لم یخفون و یخفون و استند جنیان از توبه و توبه که توبت او شان
 حاضر کرده اند ای مستحضر الحساب چند محضون عند الحساب یعنی کوی است
 که حاضر کرده و توبه نزد حساب مؤلف آیه الی را دلیل آورده بر وجود توبه را بر وجود تواب
 و عقاب چنانکه ظاهر است **ثنا** قتیبه عن مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله
 بن عبد الرحمن بن ابی صعصعه الا نصاری عن ابیة اخیره الی ابا سعید الخدری
 رضی قال یعنی عبد الرحمن در توبت که از توبه عبد الله که توبت بود از خدا و در آنکه در آنکه
 گفت مرید را و در الی لادک تحب الغنم و البیاضه تفتیق من می توبه توبه است مرید ای

و امها تنس



غفر را و محرابی نهایی برای غم غم فاذا اکت فی غمک و باو یقل
پس وقتی که پستی میان غم و محراب خود فاذا نبت بالصلوة فارفع صوتک بالثناء
پس اذان کوی نواز پس بلند کن او را را بندای تا و لا یسمع صدای صوت المؤمن
جن و لا انس و لا شیء پس یقین می شنود نهایت او را و کوزن را جبهه آدمی و نه خری از
محراب و در شجره استشهد له یوم القيمة کار کند کوی و در مراد بر اسلام او و عبادت او
نزد خدا روز قیامت قال ابو سعید رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه
و سلم گفت ابو سعید بنیدم از آن خبر خدا رحمت کند خدا بوی استیست در باب
رفع الصوت بالثناء و در جواب الاذان که گفته ای مقهور دارم بر ادب این خجراست و انتم
لا یسمع صوت المؤمن جن الاستشهد له او این قول دلالت بر وجود جن در آنکه
روز قیامت محمود خواهد شد و ظاهر است که برای کلاب عقاب خود بود حقنا قوله
الله تعالی در روایت غیر الی در لفظ باب است است و اذ صرفنا الیک نظر من العجب
یستمعون القرآن وقتی که متوجه است ختم نبوی تو را می از جن در حالی که می شنود قرآن را
اطلاق لغز در سه تا ده است فلما حضره قالوا انصتوا پس برگاه آمد گفتند سیکه که در وقت
باشید فلما قضی ولوا الی قومهم منذریین و برگاه فرغ دست او در کشند نبوی قوم خود
در حالی که انداختند و اندامها را بر سر انداخته اند از عقاب بر کوفه کاری بد که می کردند
قالوا یا قریظ انما سمعنا کلاما با انزل من بعد موسی گفتند ای قوم با یقین شنیدیم
گفتی را که نازل شده از پس موسی علیه السلام مصداقاً لما بین ید ید یصدی الی الحق
و الی طریق مستقیم در حالی که صدایی کشنده است مراد از کبش است و در حالی که در

مرا نماید

ای نماید نبوی حق و راستی و بسوی راستی و راست الی قوله فی صنادید بین این آیه است
این قول که راست میکند با کلامی که در مذکور آن قرآن و دیگر بی اندک قرآن منزل بعد از عیسی است
پس چرا گفته اند من بعد موسی گویم که حیوان نبوی علیه السلام که در او بود در آن و استند اند
به موسی علیه السلام و از این است قول بعضی علما که این لایت را دلیل میگردند بر آنکه موسی علیه السلام
بنی اقلین بود و خصوصیت از بنی اسرائیل و ایضا صلی الله علیه و سلم بنی عرب بود و نه بنی
او ظاهر است که حیوان پسیدان علیه السلام که دیده باشند و در است از با اینست تسلط و اقتدار
و دعوت حیوان مکرده باشد و اینها نبوی کرد باشند و الله تعالی اعلم مصرفاً معکلاً لای قول الله
که در آیه و لم یجدوا فیها معرفاً و قد شرکوا بمن عمل برحمتنا من قبلنا و آیه مذکور
یعنی در جهنم است هر چه است که این جمع جن با حضرت صلی الله علیه و سلم در زمان رجوع از طواف
بلکه بود این عباس را گفته که این جماعت بیعت نکرده اند و جن نصیبی که حضرت بهم را نصیب
و هدایت فرمود زوال سخت بر قوم ایشان باب قوله الله عز وجل و بیت فیها
من کل دابة و حیوان قول خدا قوی و بر که این است و بر گفته که در خدا و زمین از هر جنس
جسده قال ابن عباس رضی اللعین و رقی الی تعالی فاذا هی تعبان الحیة الذکرة
منها یعنی تعبان مار را از آنهاست و یقال الحیات اجناس الحان و لفظ یکتبه و گفته
نمود که حیات جمع حیه است حیه جنس است جان که میزند بدون مار سفید است و الا عامی
و الا سلود اما عامی جمع انبی است و آن زهر زهر مار است سطلای گفته یعنی ما و ماران است
و بسا و جمع اسود است یعنی مارها است یعنی حیات شامل این همه اجناس مار است او میزند
گوید که مارها را که در مار که گویند زهرین مار است از هر بی هلاک است و دیگر که گویند ماران را



بیکدیگر رسالی پوست می اندازد و عمری دراز بر نسیم هوا قوت بنمایند وقتی که کلان سال شود
تن او خورد میگردد و در آب و در می شود و نحو ایند باب را و اگر بوی شراب بوی می رسد اختیار خود را
برالهی ازند و شراب را بخورد چندانکه مست میگردد و بسیار است که مستی موجب هلاک او
میگردد و شراب را سخت دوست دارد و گفته که از مرد بر سر تن میگزیند و با شرفی فرصت می یابد
و میطلبند از آنرا اخذ بنا صحتها ای فی ملکه و سلطان لرغنی در کایت و ما من در حبه الامور
آخذ بنا صحتها مراد است که آخذ میکند در ملک خود قدرت خود بقال صفات بسطها
اجتماعی یعنی صفات در قول خدا عزوجل اولم یروا الی الطیر فوهم صفات و بعضی
یعنی فرخ با روی انما است بسط بنفهم موهده و جمله جمع با سست و رنجتهن فرخ است
بعضی نیزین با اجتماعین میزنند با زولم می خورد **تمنا** عبد الله بن محمد قال اتنا
هنا م بن یوسف قال اتنا معمر عن الزهري عن مسالمة عن ابن عمر انه سمع النبي
صلى الله عليه وسلم يخاطب على المنبر مردی است ازین عمر تقنین در شنیدیم خدا راست
گفت و خدا روی در حال که خطیب می انداختند حضرت بر منبر بقول اقول الحيات میفرود کشیدند ما را
اقبالوا الذئطفتین والابن یکتبها ریرا کرد و خط سعید بر پشت دارد و ماری
که کوه و دست طفیلی بنظم طایر همدی سکون قاهر و فتح یا تحیه نشیه طفیلی است این کوه تا
بموم یا کوه م نرود و معنی اشعری که بقدر یک استر طایر باوه بسیار نیز گفته اند فاشها
بطمسان البصر و یستسقطان الخجل پس تحقیق این دو جنبش ما که می کند بصر
اولی را وقتی که نظران بر چشم او می افتد فرود در حدقه و می اندازد بجهت او و وقتی که از
جانب او می بیند و بعضی را است وقتی که نظران بر دم او افتد هم در دست می رود و دیگر باری است

اورازد

اول او بر سر کوش که رسد سلاک میکند گویند وقتی از جنس اول ماری می رسد بر سر کوش او می
افتاد هلاک می شود در وضع ان عاجز شدند آخر بکرات ان چنان در آمد که در آنجا کوه آن ماری بود
آینها نصیب کردند چون آن ماری با بخار رسید از اینک نگاه آن بران افتاد و در ساعت بمرد
قال عبد الله بن قتيبة انا اطارد حية لا فتلها گفت عبد الله بن عمر در استای انکون در
بلی ماری میزدیم تا یکتیم از اطارد بپیم نخره و طایر جمله و دال جمله معنی اتبع و طلب است
فتاد انی ابولباقره لا فتلها پس فرما و ذکر کرده ابوالباقه الفارسی که بقول نام او فاع و کسیر جمله
یکی از قبایلی است که کشتن از آنرا فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر بقول
الحیات پس نفهم تحقیق رسول خدا امر کرده است بکتین ماری فقال انه لشيء بعد ذلك من
ذات البیوت پس گفت ابوالباقه رفته تحقیق حضرت منع کرده است بعد از آن که کشتن
ماری که باشد و در خانه ها در وجه منع گفته اند که این ماریان حیسان اند که بصورت تمثیل میگویند نام
ما که تخفیف کرده است نجاهنای بینه مظهره و در رسم آورد که حیسان بینه مسلمان توبه
پس اگر بینه شما در آن ماری را تا سه روز نگاه کنید اگر بعد ازین طایر توبه بکشید آنها را
وهو العوام و ان ماریان حیسان عوام نام اند که از طایر ماریان نام موسوم اند و قال
عبد الوزاق عن معمر فرانی ابولباقره او زید بن الخطاب برهن زوریت کرده
عبد الوزاق بن مام صفاتی از عمر بن عبد الوالی فرانی ابولباقره او زید بن الخطاب بطرفی
تردد در ابولباقره زید برادر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بن عیسیه و اسحق الکلبی
والربیعی متابعت کرده است عمر او زید روایت چهار کس و قال ابو صالح ابوالبن
الی حفصه و ابن مجمع عن الوهوی عن سالم عن ابن عمر رضی الله عنه و زید بن کراه صالح

در حیا

نصیب

عناصر



و ابن ابی حفصه دین جمع یعنی اسم اول و فتح جیم و کسر میم شده و عین مهمل از زبری از سالم از این
 خبر در این عبارت قولی ابوالباقی و زین بن الخطاب بی تردید شک فل کرده **باب**
 خیر مال المسلم غنم بتبعها شعف الجبال و مواقع القطر بمن مال مسلمانان جنگ
 زیست کرم و در بان بلبندی کرمها را و جای آقادهن باران و در اینها بقر بدانند من الفتن
 میگردید و این خود از قشها و ابله **تثنا** اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی مالک
 عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصقه عن ابيه عن ابی
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوشك ان يكون زيديك
 ايام زمانه خیر مال المسلم غنم بتبعها شعف الجبال و مواقع القطر بقر بدین
 من الفتن ترجمه بهمانست که گفته شد **تثنا** عبد الله بن یوسف قال ناها مالک
 عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة رض ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قال متفق رسول خدا رحمت گناه و خدا روی فرود آمدن الکفر نحو المتفرق سر کفر و علم
 اسباب آن جانب متفرق است و در بلاد فرس و عراق عجم این ملک جانب متفرق گردید است
 و در آن وقت اسل آن دیا کجوس بودند در غایت کفر و شرک و مودی است که در حال اذیت
 می برید و در وقت که ملک فارس نام آن حضرت زیاده کرد و این خبر اسم آن حضرت بود و در کتب
 بود گفته در آن دیا بر یاد آورد که اسل آن دیا در داخل بلاد اسلام شده هنوز نزاع در آن جاری
 باقی است و الفجر و الخیلا و و باقی نفس و خود بین خبر فی اهل الجبل و الابل و القادین
 اهل الویل و مردم صاحب است و در فرادگاه بدوی که مسئول اند بزوجهت و کاد و بنا
 و غافل اند از این و کار آن حضرت و انصاف سبب سلامت قلب و جیب صدق و صبر است و غیر

این کلمه متفرق

بلغه

بلغا و غابو بجه خیل و بطنم ضا بجه و فتح یا و تشنه تفسیر نمود است فردین بفتح فاء و تشنه
 دال مهمل و بعد از الف دال مهمل و دیگر جمع فرادست یعنی سخت و درشت آواز در قافیه گفته
 فرد یعنی مالک شتر بسیار تا هزار و معنی همگبر است و تحیف دال اول سز و ایت کرده اند
 جمع فراد و تحیف یعنی الت زرعت برین تقدیر منافع کزوف است یعنی اصل اولادین
 اصل ابور میان فرادین است و مراد اصل بود اند که خانه های ایت از ایتیم میباشد و المیکه
 فی اهل الغنم و از هم و اطمینان اصل غنم است یعنی دشواری مانند حملان و بقا را که در اندک
 بفتح سین مهمل و کرم کاف نفوس است قال ابن خالویه سکنه صدر است فیان سکن سکنه بیان
 از آن دیگر مصدری یافته شده است کافر سینه که یعنی خراج معلوم است **تثنا** مسدود
 قال ثمالی عن اسمعیل قال حدثنی غیس عن عقیقه بن عمر بن ابی مسعود ابو نعوه
 کتبت عن عمرو انهاری بدیست قال انشأ رسول الله صلى الله عليه وسلم یسیدنا
 ایمن گفت ابو مسعود ایت رت که در غیر خدا بدست بود جانبها و کسب بجبال الا ایمان
 ایمان همناس پس فرمود ایمان یعنی است محبوب است با اسل پس همناس بیان اشارت است
 بدانکه مراد جماعت است که در زمان آن حضرت بودند هر که اسل می است در جمیع ارضه از آنکه
 لغو تقاضای انصاف نمیکند ایمان صیغه نیت است اصل ان یعنی است یا نیت را حرف کزوف
 از جهت تحیف و الف دال اول کرده اند از وی نسبت ایاله با اسل پس از جهت سادوست
 و در حال ایت است با بیان بی تاریخ بر اسل ایمان و هر که متقی بود بجزای و قوی باشد در آن
 نسبت میکند از او ای برای انصاف و حال دی و با نیت و است که این نسبت مستلزم نفع دیگران
 نیست فراد است که فیض است بد که تمامه نمیکند تا منافی باشد قول آن حضرت را ایمان فی اسل کزاف

و بیان اصل ان یعنی است



مراد که ویدینه است از آنکه بعد از ایمان از کلمه است و حال آنکه در تحقیق هم گفته اند که مراد
 کلمه است از آنکه کلمه از آنهاست و تمامه از زمین کس است و قوی آنکه مراد که
 ویدینه است تحقیق در اینست کرده است که اینست را انصاف در تنبیه فرموده است
 و کلمه ویدینه در این حکام میان انصاف وین بوده است و انصاف که بسوی ناحیه کس
 و مراد که در زمین بوده پس نیست مگر به همین از آنکه این برود مقام در ناحیه آن بودند
 و قوی است که مراد از انصاف الله واصل است از زمین است و چون قویست و آنکه ایمان
 ازینها بسیار واقع شده است نسبت کرده ایمان از باب آن و انصاف است این قول را آنکه
 در این طرف است که مراد که اصل همین و انصاف طلب اند این قول پس بنا بر این
 باشند و در حدیث باب آورده است و بیده نحو الیمین و درین اشارت است با آنکه مراد
 اصل با جان است که ساکن اندند آنکه اصل آنها زمین باشد فایده الا ان القسوة و
 غلظ القلوب فی القادین عند اصول الذناب الایالاته پس که تحقیق سخن در شری
 و آنها در غلظت کنند که است از روح و پنهان استراک در وقتی که می از آنکه استراک را حجت مطلع
 قرنا الشیطان انما کما طلع میکند و جانب سر شیطان کنایت از جانب شر است مراد است
 که شیطان دست طوع و مقابله انصاف می آید چون طوع میکند انصاف میان در طرف
 او می شد تا سجد که انصاف پرستان میکند بوی درم خودی را بصره و مضرت متعلق فرود است
 درین دو کردیم در این جانب اند **ثنا** قتیبة قال اننا اللیت عن جعفر بن برقیة
 عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله سمعتم صباح الیوم
 فسئلوا الله من عظمته یسبحون و یؤدون و یقولون ان الله عز و جل و هو اعلم بما فی
 الارض

از فضل

از فضل او که بکسر و الی و فتح یا تخیسه صحت و یک است فانها مرات صلیکا تحقیق و در اینست
 ان خبریها از فضیله این سوال کرد که باید این کون فرستاده است و در اینست دعا و استقامت
 درین تصریح و در این نیز در آنکه و در اینست که مراد از این سخن خود که حکمی دارند که نزدیک طبع
 صبح و بعد از صبح آواز میکند بی شبهه در اینست که باید از این کلمه از این خود می عیب جلد کما است
 که می شناسد در صبح و در اول روز خود را در اینست روز وقت خود کرده این جمال در صبح
 آورد و در حدیث زبیر بن خالد که تحقیق فرمود سحر صمد مع الیوم و سمی الیوم الیک فانها
 الی الصلوة و تمام میکند خودی را تحقیق و می خواند بسوی نماز است که با این آواز که در کتب
 عادت و خلقت الی در و است نزد طبع صبح و در اول نماز باید در وقت نماز و در
 در وقت نماز که در نماز و از ادب آن است و دیگر که آنکه تجویز می شود باشد که گفت میکند
 در وقت گفته در است اعطاء کردن بر او از خودی مجرب و انما اصحتم تحقیق الحما فیقولوا
 یا الله و هو الشیطان و قوی که نشود از خودی بنامه جو که در استیالی از شر شیطان فایده
 حرمانت و سلب طاعت یعنی فرموده است شیطان را که بیدار از او بگردد و در اینست
 یعنی در نماز و در اینست و درین روایت خودی که می گویند که است و در اینست که در اینست
 اصل است حال آنکه گفت نیست یعنی که بیدار است عبادت است و یک است چون در وقت آن
 افتاده هر چند لفظ هر که است از این روایت است که مراد از اینست که باقی است از اینست
 همان درین است و در اینست **ثنا** اسحق قال ابی هریرة قال ما ابرح فی حال اجری
 عطاء و سماع جابر بن عبد الله رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اذا کذب جرح الی ابا مسیمة فکفوا صبیحا کم و هو رسول خدا و قوی که باشد با یکی از آن

در اینست که با این آواز که در کتب
 عادت و خلقت الی در و است



یا در این کتاب در کتاب شکله ای است پس بالذکر هر خورده خود را از این کتاب
الشیطان بنقش حیدر پس تحقیق متشابهین برکنده میزند در وقت مبارک است
سنانها با فغان فاذا ذهب ساعه من الیل محلو هم پس باقی کرد و ساعه
از شب پس بگذارد ایش را خلوا بقرع خانه بجهت و در غیر دریت الی در محلو هم
بیم خار هم است بجز حول یعنی در بیدار و در خوابها و اعلموا الایوب و اذ کردوا
الیم الله و بر بندند از کرب و باریا و کینه نام خدا در وقت بقرع دوره فان الشیطان
لا یفعل باها مطلقا پس تحقیق الشیطان نمی کند بد در دست در کلام خدا گفته باشند قال
واجیر فی عمر و بین دینار و بین جابر بن عبد الله گفت این جمع جزاوه است
مرا عربین و دینار گفته است جابر بن عبد الله را بخوما اخیلی عطاء و لم یدر
اذ کرد اسم الله تا شد چیزی که جزاوه مر عطاء بود که کرده است عطا این عبارت
اذ کرد اسم الله **تث** موسی بن اسمعیل قال ثنا و هببت عن جلاله
محمد بن سعید بن عن ابهر بنه عن النبی صلی الله علیه و سلم تعال فصدت
اصبر من بنی اسرائیل کلین ری ما فعلت اکره تنوطا لینه ای بنی اسرائیل دانسته
نیشود که چه کردند یعنی چه کردند بر آنها و ای لا تراها الا الفاء تحقیق درین کتاب
انها را که سنج یعنی همان میسر مگوئی سنجی از انهم بر بعورت بود که کرده است قادر بفرموده و بگویند
سنگه و در بعضی کوزه و نیز در آنک جمع فاعلمت اذا وضع لها البیان الابل لم تفریب
یعنی عشت اگر این بوزنها مسوخ بنی اسرائیل اند این است که وقتی گویند ده توده مرانها را
شیر را شتر نمیشوند و اندا وضع لها البیان التثا قتر است او وقتی که آنها را فرود مرانها

بترک

شیرهای بزرگی نوشتند بنی اسرائیل شتر شتر را می خوردند و حرامی داشتند بکلیف نیز بر این
معلم میشود که بعد از مسخ علم عدل و حرام باقی میماند که اگر گویند این عدل است و کسب
هم طبیعت بوده است محمد بن کعبا ابهره گفت پس دریت کردم انهمی کعبا جبارا
فقال دانت سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لیس کعب کعبه نیشده نیز خدا را
که نیز بود قلت نعم کعبم ای بن شینه ام فقال لی مر ایا کعب کعب مر ایا کعبات جبار
و بکار کرد رسول خدا فقلت فاقوه التوریه پس کعبم بخورم تورت را تا قبول کنی تورت است
بکعب کعبی از اسلام بر دین پیرو بوده است یعنی آن از آن حضرت نقل میکنم و تو توقف کنی پس
تورت نقل کنم تا با و کنی بدانکه اختلاف کرده اند و آنکه مسوخ را نقل میبندند یا نه ابوحنی
زجاج و بن عربی ابویکر قال شده اند بنیل مسوخ و گویند این بوزنها که بود و انداز نقل
بوزنها مسوخ اند و تمسک کرده اند بکعبت نکره ارباب کربا بر دولت داده اند
که این بوزنها که شتر شتر می خوردند اولاد همان مسوخ قوم بنی اسرائیل اند که وقتی مسوخ ترمانه
در شتر گفته اند کرده و خا نیز پیش ازین هم بودند و جمهور بر آنند که مسوخ را نسلی میبندند و آن
مستند بهین است و تمسک کرده اند بکعبت مسوخ که مسلم بطریق مزوع آورده و ان اسم امکن قوما
اولیاد قوما فیجعل لهم نسلا تحقیق خدا جلوه کرده است قومی را یا عذاب کرده است
قومی را پس ایکنه میگرداند بر آنها نسلی او دادی دولت حدیث بر که دعا ازین و حدیث کسب
نیز قسمی از عذاب است و از حدیث باب جواب الله که آن حضرت نقل از آنکه وقتی گفتند
این امر معلوم کند فروده است و لهذا بطریق جزم فرموده است و حدیث فی بطریق جزم فرموده
ث سعید بن عقیل عن ابن وهب قال حدثنی یونس بن ابن شهاب عن عروة

نوشته

کتاب که در این کتاب است

کتاب که در این کتاب است



بجديدات عن عائشة مرض ان النبي صلى الله عليه وسلم مروى است از گروه بن خبر
که حدیث میکرد عائشة که تفتیق نموده اند قال للبرقع الهن ليق فرود مردوخ را زودتر است
دروغ بود و متوجه وزان بود و همین مجرای اسم این است که در سوره خاها میناشد
چهارم ای دم در روز است مقول است از اهل انوار دروغ ام است و سبب هم ان همان است
که حدیث است در فاسق بودن و توفیق تفسیر این است برای غیر و دم که زانیان خید
ساقای سن از آن گویند که دم میزد بر اثر ان از اسم عمده انوم و لم انه لاصح الم بصله عائشة که
در شنید هم ان حضرت را که فرمود با بند بکنین ان مؤخر هم بعد ان بقاص الی النبي صلى الله علیه
و سلم انما یصلیه لبری یا عود یا عات که در گفته است سبب همین و و امی که تفتیق نموده اند
انگشتان دروغ گویند و با ناکه درین قول است در ناکه از ناکه که عائشه بدنه می گفت
که انگشتان مرد و دروغ گفته باشد و توان که سمعی و من غروره باشد با انکه از عائشه باشا و دیگر
از علام احمد و این ماجه آمده که در فای عائشه بر سر آمده بود پس بر سینه تن در آن گفته
که شمر بود و دروغ نموده اند و خبر داده مانا که بر اسم علیه السلام را وقتی که در آن ایتر
شد و در آن هیچ دریا نبود و انگشت تاشی در سطر و در آن کلام میگردانند پس فرود نموده
میکنند ان توان که عائشه امر میکنند که در آهنگی از بعضی صحبت میگوید بابت و بر ان
عامل شده **شفا** احد قمر بن العسل قال لعان ابن عبیدة قال تنا عبد الحمید بن
حبیب بن شیبه عن معبد بن المسیب ان ابا عبد الله ان احب الی ان النبي صلى الله
عليه وسلم امرها لقتل الذون اخ مروی است در سید بن سبب که تفتیق ام شریک
عامر بن قریبه فرمود است از آنکه تفتیق نموده اند فرود آورد انگشتان در فاسق **شفا** عبد

دیدی که این مقصود از این حدیث
است که در آن حدیث که تفتیق
انگشت از بعضی اهل ان قوم در
طریق حکایت است از اهل ان قوم
دست میزنند بر این که ان قوم
عدت شناخت از این که در ان
عایت شده و در این حدیث
نور ان خطا فیه و یا ان خطا
ان خطا را با جاست که در ان
و ان ان خطا فیه و یا ان خطا
نیاز ان خطا فیه و یا ان خطا
ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
دست او را در ان خطا فیه و یا ان خطا
قوی را در ان خطا فیه و یا ان خطا
ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
تو را در ان خطا فیه و یا ان خطا
از ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
مکنند ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
در ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
ان خطا فیه و یا ان خطا فیه

بن اسهیل قال تنا ابو السامة عن هشام عن امیر عن عائشة قالت قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم انما اولاد الطيبين زمره بول خدا رحمت تمام کردی
بکنید در زو طیفین را تفتیق نغده منی درون سین ذکر ای فانه یطبل المجر و
لصیب الجمل بن تفتیق این مار قصد میکند مردم را خبا که نظر او بر بر کسی افتد که
میکرد و اسقاط میکند که در ان شکم تابع حماد بن سلمه ابا اسامة تنابعت کرده است
حماد بن سلمه ابا اسامة را **شفا** مسدد قال تنا يحيى عن هشام قال جدتى
الي عن عائشة عن قالت ام النبي صلى الله عليه وسلم قبلا انى كفت ماش ادره
سفر خود بکنین مار را بر که دم فرورد فانه یصیب الجمل و ید هب الجمل بن تفتیق او کرده
چشم را وی بر ان از یک شکم را **شفا** عمرو بن علي قال تنا ابن عدي عن ابي
يونس القسري عن ابي مليكة ان ابن عمر رضى كان قبلا الحيات ثم كفت
بیکت مار لا را بر ستر باز میدانست مردم را از گشتن قال ان النبي صلى الله عليه
وسلم هدم حائطه لدر فوجد فيه سلح حية كفت ابن عمر تفتیق نموده اند
در ای را که در در پوس یا فت در ان پوست ماری سلح بکسرتن در آن فرخا بچه است
و لغت سین تعصم نموده اند فقال انظر و ان هو یس فرود بر سینه کاست مار نظر و
فقال اقلوه پس دیدند مار را پس فرود میگردند او را نکند آفتها لذلك پس بود کنی
گفتن را زنجبت که دریم از ان حضرت طعنت ابا الباقه فاجر الی الله ان النبي صلى الله عليه
وسلم قال لا تقتلوا الحيات من سدة تا روم ابالها بر را پس فرود را که فرود فرود است
مکشد ماران را حیا مکسرتن و شدیدن و بعد از ان لول و دست جمع جان است و ان مار سعید

در این حدیث که در آن حدیث که تفتیق
انگشت از بعضی اهل ان قوم در
طریق حکایت است از اهل ان قوم
دست میزنند بر این که ان قوم
عدت شناخت از این که در ان
عایت شده و در این حدیث
نور ان خطا فیه و یا ان خطا
ان خطا را با جاست که در ان
و ان ان خطا فیه و یا ان خطا
نیاز ان خطا فیه و یا ان خطا
ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
دست او را در ان خطا فیه و یا ان خطا
قوی را در ان خطا فیه و یا ان خطا
ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
تو را در ان خطا فیه و یا ان خطا
از ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
مکنند ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
در ان خطا فیه و یا ان خطا فیه
ان خطا فیه و یا ان خطا فیه

م نغی



و يا غفر له و بارك في شئ الاكل ابتغى في طغيتهين مكر من ابي آدم كبر الشئ و خطاسته
انما لا يلفظ الولد و يذهب البصر فاقطع بعين من انما اذو كبره شك من ابي برور و سني
چشم را پس بگييد از راه جا که بايد پرسيد هانند که از حديث بعد الله بن محمد الحسن ذکر یافته
اقطعوا و الطغيتهين و الا بقر لو ادعطف و ولدت و اذو كبره ما و نصف اند و از اين حديث
معلوم شد که يك نصف است و شرح سببي بگويد دري از اين جواب داده که در براي جمع
ميان دو نصف است ميان دو دوات و هي است که بگييد ماري را از اين دو نصف دارد که در است
در پشت و وسط دارد چنانکه گویند دعوم مروی کریم و شرف المنسب را و سير گفته که گفته است
ندارد ميان آنکه امر قتل ماري که اقل نصف دارد بکي از اين دو نصف و قتل آنکه متعجب بود
با تيمر یعنی دو ان مار که خاصيت آن است حاصل دو کور که بهرست کما هي اين دو نصف جمع
ميگردد و کما هي از ان در باشد **حدیثنا** مالك بن اسمعيل قال قالنا جرح بن حازم
عن نافع عن ابن عمر انهما كانا ليعملان الحيات فمحقق بود ان عمر قتل بيگرو مار را و محمد بن
ابو لبابة ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن قتل حسان البسوت فامسك
عنها پس حديث کرد ان عمر ابو لبابة که تحقيق نموده اند که در استن ماری خانگی پس
دست کشيد ان عمر که حیات است و استن انهن **حسن من الدواب قواسق**
يقطن في الحرم سبع اذاج سيد بزرگين که گفته اند که متروکه در زمين حرم و در غير حرم
بطريق اولی خورده بود و در بعضی از اين کتاب بعد از اين و رقی شده اند و وقع اند باغ شراب
اصولک بليغ آورده اند حديث در اين سخن شارد که در ان کتاب است **حدیثنا** مسدد و قال
تسايزيد بن ابراهيم ثنا معمر بن الوهري عن عروة عن عائشة عن النبي صلى الله

عنه

بگييد

حدیثنا

عليه

و سلم قال خمس قواسق يقطن في الحرم الفارة والعقرب والحدايا والغراب
والكلب العقور فارة بمنزله موش عقرب كرم وان جهرا نصف سب حراره و طاره
و سبقي سب كرم او مانند حر به است و سبقي سب كرم است دم او و سبقي بر آخر دم دارد
گویند که دم بر مرده ميش نميزند و بگييد که بهوش افتاده باشد و بزبان هم نميزند مگر وقتی که حرکت
کند حيا بغير جان سپرد فتح دل مملو داشته باشد يا فتنة نخسته نيم حدة کرده جانور در آخر حيا بود
که مانند بايست اگر در هوا طراک دارد و سر از عن کونند و غراب بنين بجز زرع است
ابن قتيبه گوید تراخ از اسق از ان گفته اند که خلف کرد از انواع عليه السلام وقتی که در سواد
او را کبر را بين بيارد وى اقا در مردار وى و باز نماند و سک کرده که بگييد که ان سمارى
صفت سبدي شود و درين حديث در کتاب الحج در باب ما قيل لكرم آورده است **ثنا**
عبد الله بن مسعود قال انما مالک عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر
مرض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خمس من الدواب من بهيمن
وهو حرم فلا جناح عليه و هو سب جندة اند کسی که بگييد انها را و حال آنکه او حرم
بسته است پس حديث کتاب جري العقرب و الفارة و الكلب العقور و الغراب
و الحدة **ثنا** مسدد و قال ثنا حماد بن زيد عن كثير عن عطاء عن
جابر بن عبد الله دفعه مروی است از جابر بن عبد الله که فرموده است اي حديث را
قال حماد و الا ليلية يوشيه اوله لى اب و خزان و او كوالا سقيته و سر به بنديد
شكها را و اجيفوا الابواب و به بنديد دروازه را اجيفوا بفتح غمه و كبر حرم و كوان
تجسس و نه بجهر اعفوا است و اکتوا صبيا نكم عند المساء و با خود بگييد بخوراه خود را

طاره

بگييد

و از او كبر مرده در سبقي و در ان سبقي
نمیزند

و غراب فاسته يقطن

شبكة

الألوكة

www.alukah.net

وقت شام الكفوا بغيره وصل وسكون كاف وكسر فارقا ثنية يعني فوا فان للبحر
 انتشار وخطفة بتعقن مرجن را در وقت پراکندی است و در بدنی تسلیت بهمین
 الكفوا و اطوف المصابیح عند الوفاذ و یکتید چر افعار و وقت خراب فان
 الفریسقة بر ما اجترت القبيلة بتعقن فو یسقة یعنی نوش آب است که در ده فسیله را
 فاحرق اهل البیت بس برضه است مردم خانه را و قال ابن جریر و جیب
 عن عطاء قال فان للشیاطین کفہ است عطا بجای فان لعن فان للشیاطین **شنا**
 عبادة بن عبد الله قال ما یحیی بن ادم عن اسراء ایل عن منصور عن
 ابراهیم عن علمه عن عبد الله قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم
 فی عمار کف عبد السب سواد بودیم ما با بخر خدا در عاری فنزلت والمرسلت عرفا
 پس نازل شد بر آنحضرت بوزنه در هر سورت فانا لتلقاها من فیه یقیق ما تلقی
 میگوید از راه آن حضرت از حرجت حین من حجرها تا کاه بر اندامی از سواد خود
 فابتدرا لتلقاها این پیش زینم ما تا یکشم از آمد خلت فی حجرها پس در آمد
 ان ما در سواد خود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت نشر کو کجا
 وقت نشرها پس فرمود رسول خدا کاه در دستند ما بریدی ما را چنانکه کاه در دستند
 نشر از او عن اسراء ایل عن الامتس عن ابراهیم عن علمه عن عبد الله بکله
 بوالف مع کوبه و از اسراء ایل روایت عثم مانند است قال فانا لتلقاها من
 فیه رطبة و کفہ است عبد السب سواد بتعقن ما تلقی میگوید ان بوزنه در از آن حضرت
 در حال که تازه بود از آن و سیرن بود سیدل ان از زبان آنحضرت وقال حفص و البر معادیه

و سلیمان بن نوم و کفہ اندازن سے نذر عن الامتس عن ابراهیم عن الاسود عن
 عبد الله مثله یعنی اسود سیر روایت کرده از عبد الله مانند **شنا** مقرر بن علی
 قال بنا عبد الا علی قال بنا عبد الله بن عمر عن ابن عمر رض عن النبی صلی الله
 علیه السلام و دخلت امرأة النار فی هرة فمرد و در اندازی را در آنش نوزخ از جهنم
 اندازد که بر و بطنها فلم تطعمها است از او طعام ندادند و او را و لعمریه ما کمل من
 حشا ش الا رض و مکدر است از او که خورد از حضرت زمین و جوان خاش لبغی محمد بن
 و کسر ان و دون سنین مجده بالف فاصلا قال و حد ثنا عبد الله عن سعید المقبری
 عن ایهیرو عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله کف عبد الا علی حضرت از ما عبد
 از سعید مقبری از ایهیرو از سحر خدا مانند ان و در است که عا نشه است که کرد بر ایهیرو
 و کف است از امیدانی که بودین زن با آنچه کرد کافر بوده است و بتعقن سلمان از ترست
 بر خدا که عذاب کند او را از جهنم که پس وقتی که حضرت میکنی از رسول خدا نظر کن که چگونه
 میگوید یعنی نهمیده میگویند باشن پوشیده مانند که اعراف عا نشه بر ایهیرو که کوفی ان ابن عمر
 نیز روایت کرده خالی از کمال نیست و حفظ حضرت فی بزة صریح است عبد الله
 کذا ذکر الکاهضه صریح از اصل و بین الکاهضه از جهنم تعذیر است که در حدیث است
 ان یا کف که عذاب است سلطانی باشد تنها بین هر چه در روز نیست چنانکه کاهضه است و کاهضه
 کافران این خوانده معده عذاب است و از آنست و الله اعلم **شنا** ابو سعید قال حدیثی
 ما لک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ایهیرو ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 قال فی الخبیث یعنی من الا بیضا تحت شجره فرمود رسول خدا نوزخ از سحر از روایتی



فقد غلبت عليه كبره اورا مورچه فام بجواز پس فرود بقیع خود مراد بسبب سحر ازان
چهار دفعه جمیم و کسرا در خرزانه بقیع متاع فاجرح من تحتها پس برود آورده تبار از
زیر دست تم امر بستیها فاحرق بالنار پترام کرد بگانه نور جهان پس سوخته شد باقی
فاحرق الله اليه فصلا عملة واحدة پس وحی دست و خدا بسوی ان نبی چرا سوختی بکلمه را
گزیده بود ترا مصطلحی از نوای فعل کرده که قول ادراشید در زیریت غیر خدا گفتن و سوختن
بموجهای راه آورده باشد بر دست کرده بودی عیالی اصل بروی ازین فعل نمیشد استی بر کفایت
کفایت سوختن و کشتن نیاید است بلکه بر بیانی از غله کرد اورا گزیده و قول حدیث فله عملة
و وحدة صرح است در تفسیری و گفته اند که حدیث مقدمه در اوان این است که این غیر بر فریه
که بگو که بود خدا اصل ان را بسبب کفایت انی کرد ان بوده اند گفتند یا رب و این فریه
اطمن و مطمان و در باب هم بودند بعد از ان زیر درستی فرود آمد و کرد آنچه کرد پس باین
و بی تمبیه کرد خداوند سبحان او را بر آنکه عقوبت از خدا گناه عام میباشد و آن رحمت
ست بر مطمان و موجب اجر خواهد بود و نعمت و عقوبت بر غیر مطمان برین تقدیر مشمول
بر قیاب هم خواهد بود بد آنکه اختلاف کرده اند و نقل غلبه یعنی اصل در اندیشه انرا از جهت
حدیث ابن عباس که در سنن آورده ان النبي صلى الله عليه وسلم فعني عن قتل
العملة و المحللة و عطف نصیب کرده است این عملة را بنده سلیمان که کلان بوده است اما
گفتن مورچه خورد کرد ترا و گویند و است و اولی و آخری درین باب قول پاک است که گفته
مکروه است قتل مورچه مگر آنکه برای نفع مردم و وضع هر باشد و است بی که است و در بیت کرده است
در تفسیری و حکم از حدیث ابی هریرة که غیر خدا گویند مورچه را بقیع و در ای سلیمان

مورچه را که در دست و در دست مورچه را که در دست

عليه السلام

عليه السلام برای استسقاء برآمده بود تا که دید که مورچه بر پشت افتاده و دستها بر او بسته بر آن
میگوید خداوند من یک از فریدی تو می نیازی نیم از فضل و رحمت تو خود را ملاقات
بکنانه بندگی که با آنها خطاب بگفتند و بگردد و با بارانی که بر او میبارد ما در حمت
درین راه دهن پس فرمود خود را گفت برگرد بقیع کفایت کرده خدا کار و در بارگاه در حق
باب اذا وقع الذباب في الاغصان والاشجار و در بیان حکم آنکه وقتی که افتاد
مکس در ظرف طعام یا در آب فليغسله فان في احدی جناحیه داء و فی الاخری
تسقا پس گویند در درون تحقیق در یک بال او که چپ است زهر است و در دیگری که چپ
راست است تسقا است و در بیت کرده اند که درین حدیث که تقدم میکند هم را و تا فریاد میکند تسقا
و مانند این در مثلقات این بسیار است مکن تهمد از شکم او شهید بردن می آید و در پیش او هم
عنوان این باب برهیت الی ذرا حوی تا بیت است پوشیده گان که توفیق آن همین است
حدیث است و حدیث دیگر امضا است باین عنوان ندارد و در حدیث ازین سخن گفته اند
چون آخری است بدو نقلی است بعضی حدیث که تسلیح بعضی مخلوقات بود بر او بود و است
پوشیده ماند که برین قول من سبب آنکه باب بی ترجمه می آورده **قال** خالد بن مخلد
قال اتنا سليمان بن بلال قال حدثني عتبة بن مسلم قال اخبرني عبد الله بن حسين
قال سمعت ابا هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم كفتم عبد تسيم ابا هريرة و
که کیفیت فرود غیر خدا رحمت کند خدا بر وی اذا وقع الذباب في اشراب احدكم
اقمى كذا و مكس و شراب یکی از شما شراب سائل اب و شیر و مانند است فليغسله
تم لیغسله پس گوید و بر مکس را در ان پترام در انرا فان في احدی جناحیه داء



بنا الاخرى شفاء و بعض نسخ احمد بن حنبل بصيغة تانيث است بيكويه جناح طائر
مديست و تانيث بهين اجناس است و اين خبري نيست روايت حديث احمد بن حنبل
الطيرت او جناح را نذر كنونت هر دو جناك را نذر كنونت است و جناح است و جناح
اجنحه جمع است و صح و صح و صح جمع است و جناك است و جناك شمال و شمال و در غرضي هر
كله في سنه كوفت است و از سنل عطف بر دو مول بعد عامل عطف و تقديم مجوز
و حافظ **حدثنا الحسن بن صباخ** قال سمعت الاذرق قال ساعف
عن الحسن و ابن سيرين عن ابي هريرة رضي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال عمر كرامة موصلة و موصلة شد مرزبان را مومس بيم و در اسان
و ميم و ميم و ميم موصلة است و ميم ميم و ميم ميم ميم ميم ميم ميم ميم
كاد يفسد العظش كرسنت ان بسكي برس جاي كزبان ميسند از اسكي ركي بفتح و
و كرسنت و كرسنت جاي كزبان ميسند و كرسنت حفاها و وقفة بخارها پس
كنيد ان زك ميمه و ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
الماء و بعضها بنو لك ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
حزيت و رت است كه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
با نذر انرا ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
عبد الله قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن رجل قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم
يخبرني عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول
عن ابن عباس عن ابي طلحة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تدخل الملكة

بيتا في كلب و لا صورة از سود و زني ايند و نما غير حفظه و كرام كامين مخرج به القوم
خانه را كروي مسك است و نه خانه را كروي صورت حيوانات است ظاهر حديث امامت
در صورت **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال انا مالك عن نافع عن عبد الله
بن عمر رضي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر بقيل الكلاب مروي است از
عبد الله بن عمر كزبان ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
سفر خدا بكنتن سكان پسر فرموده حال است مردم را و سكان را بپسر رخصت داد
نهدن استن سك شكار ي و سك پسان كزبان ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
سكان كزبان ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
انرا كرسنت ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
قال حدثني ابو سلمة ان ابا هريرة حدثه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم كرسنت ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
كسي كه كرسنت ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول
عن ابن عباس عن ابي طلحة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تدخل الملكة

همین سخن را اختیار کرده است و در تشریح این درستی لغت چون مخففه و زیادت دارد
 مکرر و نسبت بیشتر نوره که از از دشواری نیز گویند بقول ابن احنین کلیلا یعنی
 عند زرعها و لا غیر بود کسی که بگوید درسی را که بی نیاز نمیکند از وقت را در نزد
 لغت من عمل کلیم قیاط که کرده میشود از عمل او درستی فقال السائب انت سمعت
 من رسول الله صلی الله علیه وسلم این گفت سائب بن زید که در میان ابن ابی زبیر را
 تو شنیدی از این پس سطر از بن خدا قال ای و رب هذه القبلة گفت آدمی سوگند
 پروردگار این قبده ای کبر بنزه و سکون تحفه حرف جوب است یعنی نم از برای فخر خود کرد
 و او ای و رب بوی برای قسم است این آخر کتاب بدر لغتی است و با تمام رسیدن ما
 و امید از فضل فرم ای آنکه تو فریق تمام این کتاب مستطاب در برابر من و از فریق و اما
 العبد المذنب نور محمد بن عبد الحق القادری الدهلوی البخاری بسند الله الرحمن الرحیم
کتاب الانبیاء و درین کتاب از احوال و صفات انبیا مذکور است
 بصفت پرستنده نزد این جهان از حدیث مرفوع ابی ذر روم که عده اشیا یک کلمه چهارده
 برابر است و ازین جمله سید و سید و سید از کتب کلمی و صحف بر اینها نقل شده و در
 وقتی آن مبلغ احکام کرده اند **باب** خلق آدم و در مرتبه در بیان در پیش آدم
 و اولاد او علیه السلام حلقه طین حلقه بر منصل کما یصل الی جمل العظام
 یعنی منصل که در آیه کریمه است و در خلق اولاد من منصل کالغنی ربی کانی است
 که از آیه کریمه است بر یک دستم کرده آورده میکند در وقت دست زدن مانند آواز
 آوندی که در آتش میخورد منصل بر وجه مملو در میان لدم و در فرودم قمار بقیع غار و ترمیه

ما تبارخ فی کل یوم و لیله

سحر در خرا و و یقال منقن بریدن بدصل کلمه میشود که منصل یعنی منقن است و آراه
 میکنند بان که اصل منصل صل است یعنی کلمه که صادر و بیان دو نام شده آورده از تصنیف
 کرده اند کما یقال صر الباب و صر عند الاطلاق چنانکه هر صر است یعنی ادراک
 در زو بستن آن که تصنیف کرده اند از برای بیان صر و در آورده شد کلمه یعنی
 کلمه و مانند کلمه که در اصل کلمه است یعنی تصنیف کرده اند کلمه را از برای بیان صر
 در آیه قرآنی و کلموا فیها یعنی انداخته شده یعنی بر لغتی یا جمع کرده شدند قدرت به استمر
 بها الحمد فاحتمت کلمه قدرت به که در آیه کریمه واقع شده و همان لغت کلمه حلت خلاص
 قدرت به وقتی که جماع کرد آدم حواد پس با قدرت باری سبک پس گفت حوا بان
 با شکم یعنی مرت یعنی استمرت بها اهل یعنی دوم و ثرت بوی باز شکم پس تمام کرد
 حمل را آن که تصنیف یعنی آن سب است و آیه کریمه ما منک ان لا تسجد خطاب با سب
 در وقتی که سجده نکرد آدم یعنی حرف لا زاده است برای تاکید فعل که در اصل است بری و یعنی
 لغتی نیست چنانچه در قول ضد السجدیم یعنی ایلم است و در آیه قرآنی لا یسجد لک و است مثل
 لا اقسم و جز آن **باب** قول الله تع و ان قال رب انک اللطیف الخالب الی جا علی فی الاصل
 خلیفه وقتی که گفت پروردگار تو مرا نگه را بختی من که آنگاه هم در زمین خلیفه خلیفه
 یعنی پس آید است و مراد است که در زمین خدی را از لغتی فریب و بگری آید و قیام نماید با حوا
 احکام الهیه و هنگام عالم و پشتر آنگاه بان می رود که مراد است علیه السلام از آنکه بپازین آمده
 یا آنکه خلیفه الهی است که برای اقامت حدود و تعزیه احکام فسطائی گوید قولی در ارج است از آنکه
 المراد آدم باشد یعنی قولی که اولیها من بعد فیها و یستفک الیها ای میگردانی در زمین

در آیه کریمه سب کلمه



از زمین خلیفه کسی را کفایت میکند و بعد از آن را آدم خفته بود از آن دو خون ریزی که از او داد
آدم در آن شده چون نشناخت صبر و وجود اینها آدم بوده نسبت با دم کردند که آدم بوجوب دنیا بدی
از سجده در عالم نبودی قال ابن عباس لما علیها الا علیها گفته است ابن عباس در تفسیر
این آیه که ان کل نفس لما علیها حافظه یعنی الاستشفا است و این لغت نزدیک است فی کید فی
سندة خلق فی کید که در آیه خلقا الان فی کید و در آن گفته است یعنی سخت افزینش است
و نیز یعنی ریخ و از او آمده و مراد آنست که پیدا کرده شده است آدمی از ریخ و از او و بعضیهای
دینا و عزت و مرایشا المال ریخ یعنی مال است برودیت ابن عباس گفته و قول اللطیفی
یا بنی آدم توازن علیکم لباس بودی سوره انکم درین و در روایت غیر این ذریات است
جمع ریخ مانند شنب و شهاب و قال عیبه الوریث والریاش واحد و هو منا
ظهر من اللباس و گفته است غیر ابن عباس ریخ خوف الغف و ریاش بیک کلمه است
و در بعضی ضربت که ظاهر است از لباس منقول است از ابن اعرابی بر چه بدان زندگانی
میکند آدمی از تنوع و مال و کولت ریخ و ریاش است این سبکیت گفته ریاش مخصوص با هم
و تنوع خانه است و ریاش را که ای بر مال هم اطلاق میکنند ما تمنون المظفة فی احرام
النساء معنی که می اندازند در احرام زنان و قال مجاهد علی رجعة لقادر المظفة
فی الاحلیل که گفته است مراد از فعل خدا علی وجه لغوی با زودن نطفه است و در کرم
کل شیئی خلقه فهو تسفیع هر چیزی که پیدا کرده است خداوند می نامد پس آن چیست است
یعنی از آن تا می است که حکم چیست و دررد السماء تسفیع زمین است همچنین برود و چون
در آن و کرم و خشک و ترالی غیر رنگ و الوتر هو الله و یکتا که قبل و مثل ندارد

خلیفه کسی را کفایت میکند
و بعد از آن را آدم خفته بود
از آن دو خون ریزی که از او داد

یا بنی آدم توازن علیکم لباس بودی

منقول است از ابن اعرابی

خداست فی احسن تقویم یعنی فی احسن خلق یعنی یکوزین افزینش اسفل
سافلین الامن امن بستر و آدم پایان زمین پائینها باین روی که پس و در آن کوزینند
مگر کسی که ایان آورده تغییر لافانین انما خسر ضلالت خسر که یعنی زیان است مراد از آن که ای
از راه زمین است و از هم و از دل عمر و ضعف هر ی که گفته اند و گفته اند و تسوست که در ایام
ضعف هر ی نقصان بود عمل آدمی و کرمینو حساسات آدمی و قواب اعزای ملک یکدیگر ایان
آورده اند و در هم گفته اند در جوانی علمها ی پسندیده حق اگر چه در هر ی عمل که از آن
می آید حق سبحانه بکفین فضل اعطالی که در جوانی میکند در نماز اعمال آنها است میفرماید شعر
استغثی فقال الامن امن منی بوجع پیوسته کاذب بیزا و بوجه یعنی کاذم است
نفس شکم فی ای خلق نشاءه یعنی مشکم که در آیه و نشاءه که فیما لا تتلون و روع شده
مراد این است که در هر صورتی دستی که نموده ایم پیدا میکنیم شمارا تسبیح بحمدک ای اعطاک
یعنی تو بیستم میکنم به تنزیه کردن از آنچه در جیب نفس است در هر چند الوهیت ستم نمی که مقرون
بستایش است و قال ابو العالیة فقلقی ادم من سریر کلمات و گفته است ابو العالیة
و مراد آورده است این عمل او در هر ی پسندیده پس این بوجع آدم از هر چه کار خود
کلمات را و هو قول ربنا خلقنا انفسنا و درین کلمات قول الوهیت تعالی خداوند استم
کردیم ما بر خود را و ایقال گفته متود درین کلام است که این تفسیر که ایاد این مذکور است
از ابو العالیة نیست گویند از ابو عبیده است قال لها استر لهما یعنی فرود بوی است
و تفرش از راه حق ادم و حواء شیطان و درین اولست پیوسته بود گفته اند تفسیر بعضیان در قول
خداوند که و بعضی ادم از تقویم است برای بجز مراد ادم و او را که بعضیان عام تر است

خلیفه کسی را کفایت میکند
و بعد از آن را آدم خفته بود
از آن دو خون ریزی که از او داد

یا بنی آدم توازن علیکم لباس بودی

منقول است از ابن اعرابی

است ماست نیزه و کبره را بیتسنته تغییر یعنی تیسنته که در آیه فانظر الی طهارک و شرا بک
 ایلم تیسنته و تده یعنی تیسنته است اسن تغییر اسن فی قوله تاسن ما غیر اسن یعنی
تیسنته المسنون المتعین المذکور فی قوله تاسن سماه منون یعنی تیسنته از کل جماعه جمع
 حماة و هو الطین المنعین جماعه جمع و یکون سیم و ان کل تیسنته که از کثرت
 مجادرت با سینه یکدیگر و یخصفان اخدا المخفاف من ورق الخبثه یعنی از
یخصفان مراد است که تیسنته آدم و هو استررا از بر کهای درخت بهشت یولفان
 المورق یخصفان بعضه الی بعض جمع میکنند بر کهای از بر هم میدرخند یعنی در بعضی
 خضت اسن ای فرشتا سوا تا کثرت عن فرجهما از سواتها مراد فرج هر دو است
ومناع الی حین همتا یورا القیمه یعنی ازین قول مراد اینجا روز قیامت است
 و الحین عند العرب من ساعده الی مالا یحیی عده وده و منی حین نزد عرب
 از ساعه تا زمانیکه مشهوره میشود عدوان قبیله جیله الذین هو منهم در آیه
 که می انیر الی کسوف و قیله تیسنته شیطان می بندد شمارا و قیله یعنی که دست کردی از ان
 که دست تیسنته تفسیر کرده ابو عبیده و طریقا از مجرای آورده که مراد جن و شیاطین اند
 در صحیح گفته جیل از جن منی از انست چنانکه رده می در کج اهدی ضغفان از ان
ثنا عبد الله بن محمد قال ثنا عبد الوهّاب عن معمر بن همام عن ابي هريره
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خلق الله ادم و طولته ستون ذراعا
 و راسه اذ ابيهره از تیسنته خود رحمت کند خدا بروی پیدا کرده است خدا آدم را
 و حال آنکه در آیه قدیمه او خضت ذراع است شصت ذراع آدم یا نه و هر که در آیه طهارک

جمع غفایا بسا
 لیرجعا استورا
 و منی حین

داشته اند امام احمد از حضرت سعید بن سبیب از ابراهیم بن رفیع مروان که عرض آدم هفت ذراع
 بود قسطانی ترجیح میدهند یعنی اول را از آنکه ذراع تیسنته بقدر ربع قامت است اگر بقدر
 شصت ذراع آدم ذراع او بنیت قلیل از قامت او خود بشود پرتسیده و ناز که این یکدیگر بقدر
 شصت ذراع آدم را ترجیح میکنند منی تانی که با لفظ اول در کلام او از سهو قلم یا سنخ است و نیز در آیه
 که دست عبد الرزاق از محمد بن اذنی عن مورثه گفته اند غیر راجع بآدم است یعنی پیدا کرده خدا
 آدم را ابراهیم صور کرده است و بر سستی کرده بی آنکه در هم اطوار حسنی و فزان داشته و از فرود
 کتان شود با شد و بعضی غیر راجع بالذات دارند و صورت را بکلیه صفت تیسنته زمانیکه
 از منی را در وقت خلق تیسنته علی مورثه الرحمن یعنی پیدا کرده آدم را بر صفت خود یعنی
 صفات خود از حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام باید و بهشت که این
 صفات در آدم بقدر جمله است ان فی ظاهر بود بلکه همه او میان مخلوق همین صفت
 اند تفاوت در مردم با اعتبار ظهور انما این صفات و صفاتی است و منی تیسنته آدم
 نسبت بمخلوقات دیگر است و از منی صفات زیادد یا کمه انسانی دیگر او میان همه این
 باشند قال اذهب فسلم علی و لتلك النفر من الملكة بتر زود خداست ای آدم
 برو و سلام کن برین جماعت و شتهای فاستمع ما یحویک بدین لقب که می
 که نسبت میکنند ترا بان کلمه فانه تجتنب و تحبته و در بیان پس تیسنته آن نسبت است
 و تحبته اولاد تو فقال السلام علیکم فقالوا السلام علیک ورحمة الله فراودا
 ورحمة الله پس گفته سلام علیک ورحمة الله وریا و کرده گفته رحمة الله وریا پس باید که
 در جواب سلام رحمة الله ریاده میکرده باشند و این اول شروعیت اسلام است و در آیه پنج باب

تیسنته
 حق را در دم ظاهر است

تیسنته
 سمع و قدرت حیات علم بعلم
 باز کرده کلام تجوی است

تیسنته
 پس باید که در جواب سلام نطق
 رحمة الله ریاده باید کرد



دعوت و باطنی و کالیف و باطنی که بر سرانده بوی اتفاق و تمیل این اسلام قال کل
من بدخل الجنة علی صورته ادم فرمود حضرت پس بر میده رویه است و البورت ادم
چونم بود حسن و جمال و قامت و در عی آید بپورت خود از رنگی که در دنیا داشته
علم بزل الخلق یفقد حتی ان پس بپوره خلقت ادم که میشود تاکنون مسطالی عبارتی
در اینجا آورده فاشنی التناقض الی نه اوله ظاهر بی این کلام است که با خبر رسیدت ناقص تا بیان
است یعنی بعد از این تناقضی نخواهد بود از بعضی کلام او معلوم میشود یعنی آنست که ناقص تا بی
و سعید است و ساکت است اما که بعد از این هم خواهد شد چون بدست می در آید
عمر خواهد بود بر موی که ادم بوده از حسن و جمال و در عرض و در کتب غیر الزوم که کالیف
نوح الین و مری است منقول است که از دست این قبه که ادم علیه السلام امر بود موی ریش
نداشت و هیچ بعد از این روئید بر روی و در **حدیث** قتیبه قال تناجی عن عماره
بن العقیق عن ابی در عقد عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ان اول دعوه یدخلون الجنة علی صورته لیکل البدر و فرمود رسول خدا رحمت کند
خدا بر وی تحقیق که می گوید رسید بهشت را بر صورت ما که شب چهارم از روز جمعی در دست
تم الذین یلینهم علی امتد کولکب در عی فی السماء اضاة یترک یک یک بر بی آنها
میرود بر صورت آنست ترین سار و اند تا بان در آسمان از روی روشنی خواهند بود ظاهر این
و کرده اند از ضیاء او و با و مطمان کمال کالیف خوب است بهشت میفرستند و در آنده
و توده که یونم را عام تر کریم بر که این اول کرده میرود اگر چه بیکار باشد و سیاق حدیث
بیز نظر این است که اصل آنست همه باین صفات مکرر خواهند بود و در آنکه اعلم

کالیف از بیست و چهارت ادم بود
در حسن و جمال قامت زیور بود
از رنگی که در دنیا داشته

کالیف از بیست و چهارت ادم بود
در حسن و جمال قامت زیور بود
از رنگی که در دنیا داشته

کالیف بود

کالیف بود و کالیف بود بول و غایب میکند در پشت و حاجتی بان خواهند تحت تیغون
نشتی از غایب است بشد بید و غنوده و کالیف بود بیکر ناقص میکند و کالیف بود
ببینی انشا الله امتاطهم الذهب تا نهی ان الشان از غایب است و در چشم المسک
و در وقت ان شک میدهد و بجا مردم الا لونه و مجری الین ان است نفع بود هم مع
و الا بخرج غیر اوست نفع نزه و سکون نون و در هم اول معلوم است عود الطیب
در بعضی روایات از بخرج است بوسه هم میان نزه و نون یعنی خوب خوشبوی که ادم حاجت
بکوب خوشبوی حال عمرتها اهل بهشت خوشبوی تر از شک است جور است که نعمتهای
بهشت و سکوت و ماکل و شارب آن بر این نوع الم سرد گرم و در عی که سستی و سستی
و طیب برای دفع کدی که خواهد بود بلکه از قبل نعمتهای متوالیه و نعمتهای مکاره است
اگر چه حاجتی نباشد لیکن نوزاد که در جب لطافت و جوی تا نه ترک کرد ان الله و از هم
الحور العین و زنان اهل بهشت حور ال سفید چشم اند علی خلق هر جمل واحد علی صورت
ایهم ادم ستون در عافی السماء بر قدر از و پیش یک موی که بر صورت بر مردم
که ادم است شصت ذراع در عود و در عی از این عیث العار از درج و در هر شفا فرمود
یا مسائت و خسته باشد با که زمان و بنا بر از درج مردان آنها قوم بود است از عی فی الیها
و در عی مشور باین است الی غیر ذلک من آثار و زوره منقول هم میتوان گفت اراکه
زنان نومی بهشت میروند و در است که اینها بی نور باشند و سمیت زوجیت و در آن
بشد **شما** عسدره قال تناجی عن هفتم بن عروه عن زینب بنت سلمة
عن ام سلمة ان ام سلمة قالت یا رسول الله ان الله لا یستجیب من الخن کفتم سلیم

کالیف از بیست و چهارت ادم بود
در حسن و جمال قامت زیور بود
از رنگی که در دنیا داشته



فادرسن تحقیق خدا بفرموده از آن کشف حق استقله خدا اعتماد است از قریح بی خبری که بخاک گزید
 خونی بستر سبب کثرت کثرت مراد نیست از آنکه کاتبان کرده است و حق از آنکه نیست
 از حد و در نماز و در این سوال ادعای خود است فصل علی المراته مختل است استکم است اینا
 است بران عشق و وقتی که از جسد که قالیم ایام رب الملوذ فرموده ای غسل در جسد است
 بر زن و وقتی که اگر کتبی بود از سواد ای فضیلت ام سبطه فقالت تحتلم المراته این خندا
 که در آنجیب این سوال ام سلمه است گفت دم سلمه اجمع میگذرد یعنی آنکه آب می بارد فقال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فجم ليقبضه الولد فرمود رسول خدا آنکه آب نمی بارد
 پس این کتبی است بنمود و در مرد را بر این سید است بر آنکه زن نمی بارد و در آنکه خورد و در
 کتبی از هر دو آن است که غالب است آب سرد میگذرد و در آنکه آب سرد است باید و دیگر در
 دست را که بر سر نمود و در آنکه آب زن است فجب ما ذکر کردیم که در دست که در آن است
 تا این عالم **شکه** محمد بن سلام قال انا الفارسی عن محمد بن عمرو عن ابي عبد الله
 بن سلام مقدم النبي صلی الله علیه وسلم المدينة کففت النبی من ملک ربه عبد الله
 سلمه نزد حضرت وقت فرمود رسول خدا در حدیث قاتاه فقال لی سائلان عن قلت
 لا يعلم من الا بنی پس آمد گفت تحقیق من پرسند ام ترا از کسی خبر که میزند آنها را که من
 ما اوله نظر الساعه چیست نخستین علامه قیامت و ما اوله اطعام یا کله اهل الجنة
 و چیست نخستین طعامی که می خوردند از اهل بهشت و من ای قیتی بیخ الولد الی ابیه
 از چه سبب است خبر خود فرزند بسوی پدر خود و من ای قیتی بیخ الی احواله و در چه سبب
 است خبر کردن بجهانی خود و در حدیث چنانکه حدیث سابق مطابق ترجمه باب بهین است را که سخن

در خلق آدم و در بیت او است گویند از توره معلوم کرده بود که از این مسخر کوبی است باشد
 خبر نمیدهد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبر فی بیمن انفا جبرئیل پس فرمود رسول
 خدا خبر دود مرا با این خبر بهمن حضرت جبرئیل علیه السلام قال فقال عبد الله قال عندنا بهمود
 من الملكة کففت النبی پس گفت عبدالله این خبر جبرئیل دشمن بهود است از جمله فرشتهها و دشمن
 کردن بهود جبرئیل را گویند از جهت آن که خود بدو که احکام نماند چنانکه از شریعت موسی میآموزد
 ایشان آورد است یا از آنکه مرتبی دیگر که تیشی علیه السلام وحی آورد است و نبوت حق کرده
 با این سبب است انک جعل الکفر ست فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما اوله انظر اط
 الساعه فانما تخشع الناس من المشرق الی المغرب پس فرمود خبر خدا که نخستین علامه قی
 ام است یک اتی است که در آنکه مردم را در شرق که غرب و ما اوله اطعام یا کله اهل الجنة
 قریب است که صد حوت و نخستین طعامی که می خوردند در بهشت است این از زیاده جاری است و آن پاره
 است سلق بگردان بسیار خوش مزه و لذیذ است و این مایه است که از قیامت حاکم را بر میگردانند
 بهشت می خوردند بعضی گویند که در این مایه است که برای همه زمین است و در این زمان است
 که دنیا تمام شد و اما التبیه فی الولد فان الاجل اذا اغتسی المرأة فیسبقها ماء و کان
 التبیه له اما جسد است و در فرزند پس تحقیق مراد آنست که جماع کردن را پس سبقت کردن را
 اب مرد است چه بهتر آنکه در رحم او باشد تا همه مرد را و انما سبقت کان التبیه لها
 و وقتی که سبقت کردن در زمین آب بماند تا بهت فرزند ترزن را در رویت غایت ترنم نزد
 سلم نخستین است از عدد سوره ما اوله اشبه امامه و از عدد امام علی علیه السلام ما اوله اشبه احواله
 گفته اند علو من سبقت است از عدد هر که سبقت موسی دارد در توره مانند هر که در آن کتب است

یکی بر بالای درخت بود و تواند که سبب است بر آنکه که بخت باشد که آن علوی حاجت نیست
 باین تحلف قال استهدا انک رسول الله گفت عبدالله که در پی میدهم که تو رسول خدائی در میان
 آورده حضرت تم قال یا رسول الله ان الیهود قوم بخت بستر لغت ای کول خدا بختین
 بود و قوم کراب و صهوت از هر طرف خمی آید است بخت بخت بخت و کون لم و لغیم با سزاند
 مستجمع بخت است ان علوی با سلامی قبل ان تسامهم بقصونی عندک اردمند
 بسلام من پیش از آنکه پیشی آید ترا تکذیب میکنند از تو نجابت الیهود و دخل عبدالله
 البخت پس آمدند بود و در آن عبدالله بنی اندر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ای هر چه بختیکم عبدالله بن سلام پس بود که خدا باین بود چگونه مرد است در میان شما
 عبدالله بن سلام رفم قالوا هو اعلمنا و ابن اعلمنا گفتند که وی در آن ترین است و پسر و نا
 ترین است و اخیرنا و ابن اخیرنا بیکترین است و پسر بیکترین است و آخر ضعیف است
 تفضل است از غیر با آنکه مشهور و تفضل بین خیر است در روایت غیر ای ذرا خیر است
 بوجه از حضرت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اولیتم ان اسلام عبد الله بن
 فوود شمرضا یا خیر و بعد از اسلام آورد عبدالله بن مسلمان میگوید قالوا اعاده الله من
 ذلك گفته بنام و در او را خیر از آنکه بسلام آورد و بنی خراج عبدالله الیهیم فقال استهدا
 ان لا اله الا الله و استشهد ان محمدا رسول الله پس برود آن عبدالله بنی از خانه بیوی
 ایشان و گفت که بسلام فقالوا نترنا و ابن نترنا باین گفته بترین مردم است
 و پسر بترین ما و وقوع فیروز در افتادند و در بنی نترنا **شنا** بنی بن محمد قالوا
 عبدالله قال ما معر عن همام عن ابی یزید عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم نحو

در استیلا

روایت کرده است از محمد بن رفیع از عبدالله بن زریق از محمد بن عامر از ابی یزید از ابی یزید سلم
 قبل ازین و اینها از بنی بن محمد از عبدالله بن مبارک کرده و گفته ما ندانست و تفسیر کرد و اینها
 بقول خود یعنی اولاً بنوا اسرائیل لم یخترن محمداً و بعد از آن بنی اسرائیل گفته میشود که
 بخت بنی بنی بنی و خاتم سکن و نشاء فوفیه مفضوحه و را یعنی من است اصل این قصه
 است که بنو اسرائیل گوشت سلوی کرب را تان فرودی آید نگاه میدهند و آن گوشت
 بر چند نوع شدند ازین کار بار نیامدند و این رسم نگهدارند گوشت ازینها افتاده اگر چه از
 صاحب است و لولم یکن حواء لو تخن انبی و حبها از بنی حواء که عرب است و در روایت
 از شیخه ام را خاست کردی هیچ زنی زوج خود را یعنی این فعل او سرایت کرده است و در روایت
شنا ابو کبیب و موسی بن خرامه قالوا لتنا حسین بن علی عن مرادفة
 عن معیرة الا شیخی عن ابی حازم عن ابی یزید قال قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم استوصوا بالنساء خیراً و نیست که بیزان کنوی را و پسر یکی است ازین و در شیخی
 گویند با آنهاست اینهمه از قبیل شیخی است صاحب کتاب گویند که این حسین
 برای سالوست چنانکه در استیجاب یعنی سوال میکنند انفس خود را نترنا بر ایشان که اولی القسط
 بر او تید و مایه که تفسیر است ناظر بر آن است پس یعنی طلب بنی در استیجاب میخوانند بر اینها
 بنی و گفته که استیجاب یعنی قبول وصیت است یعنی قبول کنید وصیت مرا در حق زمان که یکی گویند
 باینها فان المرأة خلقت من ضلع یقین زن سید اوله شده است از یکی ضلع کمر خود
 و بکر آن و همین مهله در صلح کنه استخوان پیوسته است جمع آن اصبع است آنرا که یکی گویند که در است
 آن است تا اصل زن است از یکی زن با درخت یعنی گفته اند که خستین زن که وصیت بر او داده شده است

در شیخی بنی بنی

قبول کنید وصیت مرا در حق
 زمان که یکی گویند با آنهاست



از استخوان پهلوی چپ چنانچه نخل از رشته فرما برآمد مروی است از ابن عباس مروی
در آنچه روایت کرده است این اسمی بودی است که چون اول زمان و ما در این اسم آنها
و داخل این استخوان آمد در همه اینها یکی در طبع هر کس است و آن اعوجج قبیعی فی الضلع
اعلاء و تحقیق کجترین خیر که در ضلع بلند تر از آنهاست این کلام را برای تاکید معنی
اعوجج آورده اعوجج اسم تفضیل است اگرچه خوانا گویند که اسم تفضیل از اولان و طریب
نیستند لیکن طریقی است در جای که الناس بصفت مذکور در رشته اندگان
ذ هبت تعقیمة کسیر پس از رفقی و تعدد کوی که در است ساری مشککی تواند و آن
ترکته لور را اعوجج و اگر کندی او را همیشه کس است فاستوصوا بانها پس روایت
کنید بزبان یگویی **عقد ثانی** عمر بن حفص قال تانی قال تانی الا عمنش قال تانی
بن وهب قال عبدالله قال تانی رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الصادق
المصدوق گفت عبدالله بن مسعود مروی در رسول خدا و او راست گوید است گفته شده است
بوی ان احدکم یجمع خلقه فی بطن امه و یبعث ینبیا یحقیق بکی از شما می گوید متولد
شود و او را در شکم ماورد و چهل روز در روی لطفه و از آن گشته است تا چهل روز لطفه است
تم بکون علقه مثل ذلك استریا شد خون بسته مانند مورچه یعنی تا چهل روز تم یکد صفته
مثل ذلك استریا شد گشت یا در چهل روز تم بعثت الله الیه مسلکا باسراج کل
استریا شد در اموی از رشته کجا کلمه ایله از طوطی چهارم شکای تمام میشود خلقت او دور
میکرد و بعضی او و یکتیب عمل و احببه و زرقه و شقی و سعید پس می گویند که در
سبک و با او را مدت حیات او را و زرق او را بخیر لوی از شکای کند و میگوید که برنج است

در رفی

در رفی یا یکتیب است بستی تم نفع فی الروح بتر و میوه شود در وی روح فان الرجل
یعمل بعمل اهل النار یحقیق مروی که میکند کار روز خیال که بر آن مسرور و دروغ کرد و حتی
ما یکون بینه و بینها الا ذراع تا آنکه نیاید میان او و میان نار یک دست یعنی
نزدیک است که بر آن عمل میرود و دروغ در رود و میسب علیه الكتاب **فیعمل بعمل اهل**
الجنة پس پس می آید مروی نوشته ملک که از اهل سعادت نوشته بود پس عمل میکند عمل اهل
بستت فیدخل الجنة پس می در آید بستت را و ان الرجل یعمل بعمل اهل الجنة
حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع و تحقیق مروی بر آن عمل میکند عمل اهل بستت
تا آنکه نیاید میان او و میان جنت یک دست و میسب علیه الكتاب پس پس می آید
مروی نوشته ملک که از اهل سعادت نوشته بود **فیعمل بعمل اهل النار** فیدخل النار
پس کار میکند کار اهل دروغ پس می در آید در آن در حدیث استارت با که عوارا مروی
بر تقدیر ازلی است **مسرد** حکم سنووی و مستی هم بر عاقبت است کسی که از دست
که از کجی حالت برود **ثانی** ابو النعمان قال ثنا احمد بن زید عن عبد الله
بن ابی بکر بن النعمان عن النعمان بن مالك عن محمد بن النعمان عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان الله وكل فی الرحم ملكا فو د تحقیق خدا و کل کرده است و در شکم زن نوشته را
فیعول یا رب لطفه یا رب علقه یا رب مضغه پس میگوید آن فرشته در در وقت
ای پروردگار این لطفه است و ای پروردگار این خون بسته است ای پروردگار این گشت
یا رب است مقصود استفهام است از آنکه ادوی متولد می شود یا نه فاذا اراد ان یخلقها برقی
که فرست خدا که هرگز کند قال یا رب ذکرا و انثی گوید نوشته مرد است یا زن در اراده و



استحقاق سعید ایا برنجت است یا بکلیت خمار الرزق فالاجل لبین حبیب
 روزی او در حدیث است در حیات او فیکتب اذک فی بطنه لبین یوسیف سبحان حکم
 میشود در شکم او در غیریت ذکر عمل کرد از آنجمله که بطریق الزم معلوم شده از شیخ سعید
ثنا قیس بن حفص تناخالد بن الحارث قال تنا شعبة عن ابی عمران
 السجری عن النبی یفعل ان الله یقول لا هون اهل النار عند ابا
 مرویس است از انس بن مالک که مرسانند زینب است را با حضرت یحیی بن خدیجه که در میان
 ترین اسل نار از زردی غراب تسلط یافت که بعضی برآورد که گمان است از اهل طالب حضرت
 غراب از زردی خواهد بود که در آید ای حال نبوت در تأیید حمایت حضرت سعید کرده
 بود چنانکه گویند او بسبب کربی شنبه جمعی است روز در شب در غراب در حضرت
 بنمود از آنجمله که در وی خبر از تولد حضرت آورد و بود وی باین جهت است او را از او کرده
 لوانک ما فی الامر من شیء ا کنت تقصد فی بیدر که یحیی بعد از تر جری
 که در زمین است ایاستی تو میل دهند بان خبر که خدیج کی خود از غراب قال نعم کف
 آری سعید هم قال سالک ما هو اهل من هذ ا کنت خواتم بر سعید ترا جری
 که است است ازین معنی طلب کردم از تو و فرمودم ترا جری که همان تر بود و انت فی حساب
 آدم و حال آنکه در سلب آدم است است بهم شایق الا لشک فی شینا ای که نزدیک
 سازیم خبر را فابیت الا لشک لبین با آوردی یعنی وقتی که بود و خارج آمد
 ابا نمودی از هم خبر که نزدیک که در حدیث است ثنا عمر بن حفص بن غیاث
 قال تنابی قال تنا الاعمش قال تنا عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله

کذا
 در حدیثی است که در کتاب
 در حدیثی است که در کتاب
 در حدیثی است که در کتاب
 در حدیثی است که در کتاب

قال قال من ولله صلى الله عليه وسلم لا يقبل نفس ظلمت عبد الله بن مسعود
 رسول خدا رحمت کند خدا بر وی گفته نموده پس کسی از وی ستم الا کان علی ابن ادم الاول
 کله من دمها مگر آنکه با نده بر سر آدم نخستین آدم و آن قابل ستم کرد پس را گفته نفسی از خون
 اش یعنی بهره از آنرا این ستم گفته که آنرا اول من سن الفل از زردی که در زمین کی است
 که طرفه کرد است گفتن را اگر کسی خدا تعالی فرموده است لا ترزوا زرة و ذره اخرى یعنی بکنان
 کسی دیگر را نگیرند گوئیم این ابن آدم را نه بکنان و قاتلی بیکر و بیکر میکند و در میان که از وی دور
 شود بیکر این بسبب او از آن رو است که طرفه فرست گفتن میکند ای همین معنی است
 حریت من سن ستمه حسنه فدا جرد و اجر من عمل بها و من سن ستمه سلیمة فله از زردی
 من عمل بها **باب** الامر واح جنود محبدة ا در روح که متعلق با بدن است که در آنها
 جمع است تسلطی گوید و در نوع مختلف است بدانکه در روح را نیز میان اصل عقل نفوس را گفته اند
 و خدایست در میان ایشان که نفس افراد یک نوع است یا هر یکی فردی یک است
 از نوع معنی مصطلح عقداست اشارت به سبب تانی کرده است قال المیت عن یحیی بن
 سعید عن عمره عن عائشة تهم من قالت سمعت النبی صلی الله علیه وسلم
 یقول الامر واح جنود محبدة فاما تعارفها فبما یس ائمة مرنی است در صفات آنها
 و نسبت در خلق اتیلف الفت بیکر بیکر و آنها از صمیم دل و این حکم اگر است
 و ما تنا که منها اختلف و آنچه مرفق نیست در صفات و نسبت در خلق مختلف
 و آنه و الفت بیکر بیکر بیکر بیکر است با نکه در روح پس از جسد مخلوق اند یعنی
 پدید آمده سرد و گویند از مسامت و سخاوت و قبح که بسیار در آن در روح است و صفات

ضمیم



یکند در دنیا الفت میگردید بقدر شدت نخستین از صفات سعادت و شقاوت
 ندانند که در آن دن و مستوان گفت معنی آنست که ارواح لشکر بودند جمع بودند
 پس آنچه شناخت یکدیگر داشته پیش از آنکه با بدان الفت میگردید یکدیگر و آنچه
 شناختی در الوقت داشته اند موافقتی و الفتی ندارند و قال یحیی بن ابوب
 حد تنی یحیی بن سعید لهذا گفت یکی بن ابوب حریت کرده است برا
 یکی بن سعید مانند حریت مذکور مقود آنست که چنانکه کنیت از یکی بن سعید آورده
 یکی بن ابوب نیز از یکی بن سعید مانند حریت مذکور آورده **باب** قول الله تع
 ولقد ارسلنا نوحا الی قومہ و یقین فرستادیم نوح علیه السلام را بسوی قوم او
 در وقتی که نوح علیه السلام را بنیوت شرف یافتند پنجاه سال بود و مقابل گوید قید سال
 و عبد الله بن جریر گوید سیصد و پنجاه سال بود از طری گوید وی ادل غیر است که بعد از آدم
 علیه السلام بیست و نه و تحمید و فرموده و خاله کرده و نولد او بعد از نوح آدم علیه السلام
 یکصد و بیست و نه سال بود و عمر وی که هزار و چهار صد سال است و فراد مسجد حرام
 وی بود و وسطه با و پس علیه السلام هر سه در آنچه مذکور شد اقوال دیگر شده این
 عباس روایت کرده که نوح از کثرت فوهر بر خود این نام یافته و از سبب آن معتقد
 کرده یعنی گویند از جهت دعای سلاک بر قوم خود بوده یعنی گویند از عمر حریت او
 بیست و دو کار در باره فرزند خود گفتان بوده است قال ابن عباس من بادی الراهی
 ما ظهر لنا الفتة ابن عباس در تفسیر قول خدا ما نرکب الالوهین هم از آنما
 بادی الراهی گفته اند این را قوم نوح گفته است که ستم ترا که نسبت تو کرده اند که کنهها میگویند که

بادی الراهی

بادی الراهی یعنی ما طهرنا یعنی گفته بودند آنها چیزی است که ظاهر است نزد ما بی تا مل در وقت
 اقلی اهل سکی یعنی نهد آری خود و فاما التوفیر بیع الملعون یعنی چو نهد آری
 چنانکه دیک میجو شد توفیر یعنی زمین بلند تر است یا یعنی مشهور است که مان در وی
 پس از یعنی اول از اینجا جو شیده بود بطریق حارق عادت گویند در مسجد گوید یعنی
 گویند در نهد بود و قال عکرمة و جمل الامرض و گفته است عکرمة بودی این عباس
 برادر توفیر زمین و همین است قول نهدی و قال مجاهد الجودی که در قول نهدی
 است و علی ابودوی جبل با بجزیره گوئی است بجزیره که میان جبل و جزیرت است
د اب حال و اب یعنی حال است در آیه مثل و اب قوم نوح **تانا** عبد الله قال
 انا عبد الله عن یونس عن الزهري قال سالم و قال ابن عمر رض مروی است
 از زهری که گفت سالم بن عبد الله بن عمر و گفته است این عمر تمام هر رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فی التانی است و خطبه رسول خدا در دم فاتی علی الله بما هذا اهله پس
 استانش بود بر خدا شاهی بسمانی که خدا را سزاوار است ثم ذکر الدجال فقال انی
 لا اذکر کعبه یتر ذکر در جلال را و فرمود یقین من غیر سالم شمار از دجال و ما من
 نبی الا اذنا نذر قومہ و بیست و پنج سوره میگوید که آنکه رسایند و جلال را
 نوم خود لقد اندی نوح قومہ یقین تر رسایند نوح قوم خود را که وی و نوحی خودی
 میکند و کله خود کرد عالی را تمییز نوح بعد از توفیر از آنست که وی رسالت و آنکه
 آنکه بر قوم خود را از دست اسیا و دیگر از دست ورت یکدیگر و مثل پیرانک اولاد خود را قوی

و فاما التوفیر
 بچو نهد آری آن
 نمود که و ارض
 در آن زمان بجزیره است
 نوح علیه السلام رسیده
 بود
 تفسیر حسینی



ابو ایشتر دومست که در دنیا همه اولاد او باقی است که قالوا ولكنی اقولکم فید
قولا لولم یقله نبی لقومه ولکن ینکونون در ماوه و حال قوی را که گفته است این سخن
مقوم خود را تعلیم انداخته و ان الله لیس با عومر میدانید و شنیده اید
که در یک چشم گورست و تحقیق خدا قالی گورست اگر کسی دلائل بطلان دعوی او
و دفع ترازی بسیارست چرا اقتضای همین گوی او گویم شاید که این همه دلائل
انیا دیگر گفته باشد و گفته اند که گوی گورست و خدا قالی گوی بسیار شد حضرت همه را
گفته دریا ده بر آن ایل است که فرموده و الله اعلم **تغی** ابو نعیم قال قنا
شیمان عن یحیی عن ابی سلمة قال سمعت ابا هريرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الا احدکم حدیثنا عن الدجال کنت الابریر
و رود رسول خدا ایا حدیث کنم شمار حدیثی از رجال ما حدیث بر نبی قومه فری
که حدیث کرده بان نمیری قوم خود را انداخته و انداخته یحیی منه محتمل الخجة
و النان تحقیق یک چشم او گورست و تحقیق کما آید کالی که با نبی صورت پشت
و ناز و زنج است و التي قوله انما الخجة هي النار و صورتي کویکوی یقین آن
بهشت است نسبت آن که در زنج و تحقیق بر عکس از آن که میگوید بهشت این کراه
میکنند مردم را و میگوید کسی که در دنیا است که در زمین بهشت خواهد بود و در واقعیت
آن در زنج است که در آخر غیبت وی بدو فرود آید و تحقیق است بر عکس آن مردی است
که بتقدیر الهی مسلمانان را ابتلا بوی شدنی است بجوارتی که حق جلالت نه او را بر آن قدرت

دلهره خندان

در چنانکه زنده کردن مرده که ویران شده باشد و بطلب او باران از آسمان می بارد و زمین را گوید
سینه بر دیوانی روید بقدرت الهی جلالت نه بعد از آن عاجز کند او را خدا تعالی پس بسج
چهر قدرت نیابد و عسی علیه السلام ان لمون را بکشد و هدایت میکند و مردم را بر زمین همی و
شیرینت احمدی و الی اندر که کما اندر که بر نوح قومند و تحقیق صحیح تر است شمار چنانکه
ترسانیده است بر حال نوح قوم خود را و تحقیق انبیا و کز ترسانیده اند قوم خود را از آنکه
فتنه او عظیم است مدیوش خواهد خست عقلمان و در صورت خود را انداخته است مردمان را آنکه
زود میکنند و از جای بجای و در یکی میگذرند چنانکه متعذر از دست کامل و دلیل حدیث و نقیض
نمانند و بحسب است که در زمان دیگر متنبه نشوند و تبری از وی نمایند دلائل حدیث و آثار
عجز او که او را غایت و صرح است مگر آنکه اینجا عذر گوید که آن نادان باشند و گوی از
تفسیر و تقدس خدا بی نیافته باشند یا آنکه گوی ساری از اصل زمان غرق میکنند چنان
و احسب و ممکن و بگمانی که تفسیر حاصل کرده اند چنانچه خدا میگوید و این گمان خود را
للسان کامل میگیرند اگر این مردم تصدیق کنند دور از مستقد ایشان نخواهد بود **تغی**
موسى بن اسمعيل قال تنا عبد الواحد بن زياد قال تنا الاعمش عن
ابو صالح عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحیی نوح
وا هتة گفت ابو سعید فرود سپهر ضعیف نوح و دست او در قیامت فبقول الله هل
بلغت پس میگوید خدا ایا رسانیدی رسالت مرا بقوم خود فبقول نعم ای رب پس میگوید
آری رساندم ای پروردگار فبقول لا مته هل بلغکم پس گوید پروردگار مرست نوح را
ایا رسانده است شمار فبقول لا ما جاءنا من نبی پس میگوید ایست از رسانده است



بارانیا مدست ایچ بنوری مارا فیقول لئوح من لیتهد لك فیقول محمد وامته
 پس میگوید خدا مرزوح را که گوی میسر بر صدق تو پس میگوید محمد علیه السلام است
 او قیامتند انذ تلغ پس گوی میسر بر محمد صلی الله علیه وسلم که تحقیق نوح رسانیده است
 وهو قول نوح وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء وعلی الناس
 وارت ارت باین قصه است قول خدا عز وجل وبعثنا نوحا وایده یوم شمارا امتی عادلنا بتید
 شما گواگون بر مردم والوسط العدل ووسط یعنی عدل است اگر کسی انحراف چگونه
 شهادت او کرد با آنکه در زمان نوح نبود و شما درت بسامع رویت گویم انحراف
 بوجی مخلوقی دانسته بود پس علم قطعی بود با تعینی انحراف را **شنا** استحق بر نفس
 قال ثنا محمد بن عبید قال ثنا ابو حبان عن ابی ذر عن عمار بن ابی مرثد قال کنا
 مع النبی صلی الله علیه السلام فی دعوة کعبت البویریه یوم ما بانحرفت نوحا
 درهانی فرفع الید الذراع وکانت تعجبه پس برودت شمسوی انحراف
 یعنی در ه شد ذراع بز بود ان ذراع که خوش میکرد انحراف را فهمیدن منها
 تقسیر پس بدندان خورد انزان ذراع یک خورد فی نفس بز ان دسین ممد و در وقت
 ابی ذر و صلی الله علیه و آله است اول کرتن کشت از استخوان با طرف دندان و در وقت بز
 با فراس است و قال اما سبیل الناس یدیم العیمة ورموسن بهترین همه مردمان ام
 روز قیامت تخفیف بر روز قیامت از آنکه روز قیامت است هل تدرون جمیع الله
 الاولین والاخرین فی سعید واحد ایامیدانید که سبب جمع کند خدای تعالی
 مردم پیشین و پسین را در یک زمین روز محشر تصدیر زمین فزوح سوره را گویند فیصبر هم

و اگر تک جمله اند وسطا
 نشود از اسمی که قبضا
 ای سمان افضل
 قیامت است
 که در این موعود
 تقسیر است

در عین انحراف
 انحراف در وقت

پس بز زبان خوردی
 در وقت

الناظر وک پس می بیند ای همه را نظر کند کان از جهته همواری زمین و لیسعهم الدلی
 و می شنو اند این همه را دعوت کند از جهته که می بودن اینها و قد فوا عنهم الشمس
 و نزدیک می آید ازینها اقباب یعنی در قباب و رنج می اندازد که تحمل آن نتوانند کردن
 فیقول بعض الناس الا ترون الی ما انتم فیه الی ما بلعکم پس میگویند بعضی مردم
 آری ای بنید بسوی حلی که شما در آید بسوی چیزی که رسید است شمار الی ما بلعکم بدل است
 از الی ما انتم فیه الا تظرون الی من تشفع لکم الی ربکم ایانجا می کنید بسوی
 کسی که شفاعت کند برای شما بسوی پروردگار شما فیقول بعض الناس ابولم آدم
 پس میگویند بعضی مردم پدر شما آدم شفاعت خواهد کرد فیا توفیر پس می آیند نزد آدم فیقول
 یا ادم انت ابوالبشر پس میگویند ای آدم تو پدر همه آدمی خلیق الله بیده
 و نفع فیک من روحه پیدا کرده است ترا بدست خود یعنی بی تو ادرت ما سل
 و در میده است در تو روح خود را عاقبت روح نوح از برای عظیم مغف است و تشریف
 آن و اهر الملئکة تسجد والک و فرمود خدا و شما را پس سجده کردند برای عظیم تو
 و اسکتک الحجة و سکونت داد و در وقت الا تشفع الناس الی ربک ایانجا
 شفاعت نمکنی ما را پروردگار خود الا تری الی ما نحن فیه و ما بلغنا ایامی سنی
 حالی را که ما در اینم در بنوقت و چیزی که رسید است ما را از مکاره فیقول ربی غضب
 الیوم غضبا لم یغضب قبله مثله پس میگوید پروردگار من غضب کرده مرا در روز
 غضبی که نکرده پیش ازین روز مانند این غضب و لا یغضب بعده مثله و غضب
 نمیکند بعد ازین روز مانند این غضب مرا در غضب نوازم است از عذاب انعام



والموال قیامت و ظاهر است که مانند اینها بر کز بنوده و نوحه بود نهانی عن الشجرة
فخصیت و منع کرد مرا از خوردن شجره و نزدیک رفتن بان پس تا زمانی کردم من
نفسی نفسی دوبار گفته بیهوشی من نفسی که محتاج بشفا عت است یا نکر از جهت تاکید
در جزوف است یعنی نفس من البته محتاج بشفا عت است بنی اول است که چون
یک بر ابتدا و غیره در وقت میشود در زمانی بعضی صفات او گرفته عمل کند چنانکه گویند که زید
زیر است یعنی کسی بزید یا جواد است اذ هو الی غیره اذ هو الی نوح رود
پسوی غیرین برود پسوی نوح قیامت نوحا فبقولن بیوح انت اول الوسل
الی اهل الارض پس می آیند ز نوح و میگویندای نوح تو اول رسولی بجانب اهل زمین
اکر کوی پیش از نوح آدم و شیت و ادیس علیهم السلام از اینها بر اول بود نوح را اول
مسل بر گویند جواش انکه انت ان براده اند از قول الی اهل الارض از آنکه در زمان آدم
و جزا وقتی اهل الارض نبودند تا بصوت باشند با آنها تربیت و تهنیت ایشان است
از قبل تربیت پر مراد در است این بجا گوید آدم رسول نبود بلکه نبی بود بنیای این
قول آنست که آدم تربیت و ادیس کنایی و صحیفه منزل شده بود و رسول سحر است
که بر ای کنایی و صحیفه منزل یافته باشد و ظاهر بر نوح صحیفه منزل شده باشد و احد
تعالی اعلم و سماء الله عبدا متکورا و نامیده است ترا خدائی تعالی بنده متکرم گویند
و تشریف رده است با این کوی القب چنانکه در قران مجید و سوره نبی اسرائیل در حق
شده تواند که قائل این قول است مرحوم محمدیه باشند و دیگران ازینها شنید گفته باشند
و گویند که در کتب منزل سماویه همه جا در شان نوح علیه السلام آمده باشد اما تری

اینکه در کتب
مختلفه
مورد ذکر است
که نوح اول
رسول است
در زمان
آدم
و بعد از
او
در زمان
نوح
و بعد از
او
در زمان
ادیس
و بعد از
او
در زمان
عیسی
و بعد از
او
در زمان
محمد
ص

الذما فی ایند

الی ما نحن فیها الا تری الی ما بلغنا الا تشفع لنا الی ربک فبقوله ربی غضب الیوم
غضبا لم یغضب قبله ولا یغضب بعدا ه مثلک نفسی نفسی ترجمه این کلام معلوم
شده است ایوا النبی صلی الله علیه و سلم بیا ئید ز نوح خدایم و همین گویند
رحمت کند خدا بر وی شهوات است که نوح و ولادت بر ابراهیم علیه السلام میکند و ابراهیم
بر موسی موسی بر عیسی عیسی بر حضرت دهر یکی ازینها عنده تعبیر می کرد حیات دنیا
در حق شده کرده است و درین حدیث علی از او ای واقع شده چنانکه در آخر حدیث است
قول محمد بن عبید بان است رت دارد تا حضرت بر آنچه مقدر از میان است اتفاق گردان
قیامتی قیامت تحت العرش پس می آیند همه مردم نزد من پس سجده بکنم خدا را
زیر عرش ظاهر شود که عرش روز قیامت بحال خود خواهد بود فبقول یا محمد ارفع راسک
پس گفته شود ای محمد ای محبوب خدا برادر از زمین و سوره مائده که با هر کسی میکنند
و اشفع تشفع و سل تعطه تشفعته کن که قول کرده شود شفا است تو و هر کس از خدای
تعالی که عطا کرده شود از قال محمد بن عبید لا ا حفظ سائر گفته است خود بر هر کس که در حال
استاد است یا ندادم و بعد از است از آنکه در است و وقتا کرده بر آنچه در با او بوده است
تثنا یضرب علی قال ثنا ابو احمد عن اسفیان عن الی اسحق بن عمار الی اسود بن
زید بن عبید الله ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فرء فصل من صدک مثل
قوله العاصم بن قیس بن مهران من قال الله صلی الله علیه و سلم فرء فصل من صدک مثل
و در اینها ستاده بکاف و اول مجید و در اینها سجده اهل اله متکرر شده است بر وزن
مشغول شوق از ذکر نامه عربیه است که بر جا کرده حرف زبانی است که در آن کلمات است

معد
معد



مثل ناسه نوقانیه بل سکنند این را بچوبه و آن دوازده است و در آل محمد را بجهل بدل کردند
از جهت قرب خروج و در آل او عام کردند و مطابقت اینجست بترجمه باب ابدال است
کتاب آیت و باب بیعت نوح نازل شد پس از جمله احوال نوح است **باب** وان الیاس
لمن المرسلین یعنی این باب ذکر کرده شده در وی این قول خدا که تحقیق الیاس از
پیغمبر است اذ قال لقومه لا تتقون و قتی که گفت الیاس فرمود خود را ایایا بر سر
نیکند از بت پرستی اندوهناک بعلاد و نذر و ن احسن الخلقین ایایا بنویسند
بل را نام بت است یعنی عبادت میکند چشم گوی دارد از آن میکند اید بهترین
پیدا کند گمان را الی قول فی الاخرین این آیت تا آخر قول است فی الاخرین تم که گمان
از بت کرده است الله ربکم و مراب ابانکم الا ولین خدا پروردگار شما پروردگار
پروردگار نخستین شماست پس مستحق عبادت است تا بس نکلد بوه فانهم لمحضرون
پس تکذیب کردند الیاس را تحقیق التان البته حاضر کرده شد کاند برای عذاب آخرت
الاعباد الله المخلصین یعنی تکذیب کردند قوم او مگر بندگان خدا که مخلص بودند و توبه
حق ایان و نشتند از اینجا ملامت کردند قوم الیاس جمعی بوی ایمان آوردند بودند قال ابن عباس
رضی الله عنهما یعنی در قول خدا و ذکرنا علیه فی الاخرین او که استقیم بوی در پسندان
اینگه ذکر کرده میشود نیز یکی سلام علی الیاسین در قرارت نافع و این عاقر و توبه
و در کتب آل میهنی رسول مضاف به اسمین که نام پیغمبر است چنانکه گویند الی ابراهیم و در
قرارت غیر اینها یک کلمه است بکسر نون و سکون نون حمل میاید خسته جمع الیاس است چنان
اصحاب از عالم تعلیم است مانند همایلیه در مطلب افاک لک مخزنی المحسنین

اندر من عبادنا المؤمنین تحقیق ما بجمع خبر اسید بن حکیم که از تحقیق وی از زندگان است
که مؤمن اند و دید که عن ابن مسعود و ابن عباس ان الیاس هو ادریس و ذکر کرده شود
از ابن مسعود و ابن عباس که الیاس همین ادریس است پس او را نام باشد و در مصحف ابن مسعود
و ان ادریس لمن المرسلین و بالکذبت که الیاس از اولاد نرون برادر موسی است و برین تقدیر
ادریس جد نوح هم نباشد و صحیح این است که الیاس فرادرس است چنانکه از کلام خدا هم
اینجی میشود **باب** ذکر ادریس علیه السلام در بعضی نسخ این کتاب برودت این
عنا کرده و سهولتی نوح و ادریس فرج نوح است پس ملک بن متوشلح بن فرج
و خلق نام ادریس است و بعضی گویند ادریس جد نوح است بطریق مجاز و ادریس نخستین پیغمبر است
پس از آدم و نوح و نوحت علم سلیم از عمر آدم سید و نوحت و نوحت سال دریافت و نخستین
کسی است که نوحت بقلم این نیکر گوید طالع بر آنند که اشارت با است و حضرت عیسی بن
الحکم سلمی که چون بر سیده شد حضرت صبا علیه السلام از خط بر مل پس تحقیق بود
نیری که میخواست بر مل پس کسی که نوحت را بی مطلب او خط او را همان میشد و همان
اثر مفسران است که وی نخستین که تکلم کرده بان و نام او بر اس بر اس است و در
بسیار خبری بر وی است هم کرده اند و بوی نسبت کرده چنانکه رویکر ایضا آنها میکنند
و قول الله تع و رفعا مکانا علیا و این باب در بیان فرموده خدا و بر او شتم او را
در جای بلند همان شتم یا چهارم است یا مراد است یا شرافت نبوت و در بابی بود
از ابن مسعود از عباد که ادریس بر او شتمند همان و نوحه است چنانکه عیسی علیه السلام در کتاب بر او
و نوحه آورده اگر اراده کرده که حال نوحه محل سخن است و اگر اراده است که در نوحه از نوحه پیمان

صحیح است که ادریس فرج نوح است

بود چه که نوحیت بر مل
کر است



بگذرد بستر و منافات ندارد و بر دست کب که قبض روح او در سال چهارم شده و بر دست
این عباس است که قبض کرده شده در سال ششم و تصحیح کرده این نیز که قبض کرده شده
در سال چهارم و قال عبدالله انما عبد الله قال انما يؤمن عن الزهري ح و ثنا احمد
بن صالح قال ثنا عبيدة قال ثنا يونس عن ابن شهاب قال قال النبي ص
ابن شهاب زهری گفت ان بن مالک کان ابو ذر یحذون ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال بود ابو ذر حضرت میکرد رسول خدا فرمود فرج سقف بستی و انا بک
کت و شد سقف خانه من و حال آنکه من بگر بودم فنزل جبرئیل فخرج صدري ثم
عسله بجان فرم پس زد و آمد جبرئیل از آسمان پس تکلفت سینه مرا پسته نشت ان را
باب ز فرم و در تکلفن سقف سستی خود بود و گزید جبرئیل را از در دیوار مانعی نشت
بگر آنکه گویم چون بگورت بشری بر آمده و جسم شده و طشت سمره آورده یعنی بفضای
جهانیت بود و اما علم تم جاء لطشت من ذهب جملتی حکمت و ایا ما ابتر
آورده طشتی را از طلا که پر بود از علم و ایمان فاخر عنانی صدری تم اطبقه پس
بگفت طشت یعنی آنچه در وی بود حکمت ایمان در سینه من پسته هم بر آورده سینه را در کرد
تا شیطان راه نیابد طشت کونست سماجی است اعتبار زین که در ماست آن برود و است
گویند این کلام از قبیل تشبیه معقول محسوس است زیرا که حال آنست که معقول و غیر معقول معقول
شما است چنانکه در سینه دیگر آورده که سوره بقره در قیامت می آید که یا سائبا است
و غیر ذلك تم اخذ بیدی فخرج لی الی السماء پسته زنت جبرئیل است مرا پس
بر آمد بان لبوی آسمان فلما جاء الی السماء الدنیا پس برگاه آمد لبوی آسمان نزدیک قال

قبض کرده اند روح او پس در سال چهارم
چهارم

در گذشته

فکرات است که در کتاب

جبرئیل

جبرئیل بخازن السماء افتح گفت جبرئیل بنیان آسمان بگفت ای در را قال من هذا
قال هذا جبرئیل گفت کیت این گویند و گفت این جبرئیل است قال معك احد
قال معی محمد گفت خازن با آن کسی است گفت ای این خورشید صلی الله علیه وسلم قال انما
الیه تعرج به قال نعم گفت ای او فرستاده شده است و می لبوی او تا عروج کنی بوی گفت
آئی در ستاره شده فاقع ففتح بین بگفت پس کشاد دور فلما علونا السماء پس برگاه
بر ایام ما اسکن را ادا هر جل عن یمنه اسوده و عن شماله اسوده ناکه در ایام مری
که جانب راست او شش خاص اند از جانب چپ او شش خاص اند اسوده جمع سواد است
یعنی شش و دات فاذا نظر قبل یمنه ضحك پس وقتی گوی سید جانب راست
خود خنده میکند و خوش میزد و اذا نظر قبل شماله بکی و وقتی گوی سید جانب چپ
کری میکند فقال مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح گفت ای خورشید خوش آمدی
ز من کت ده لی ریح ای پسته کامل و اتم و ای پسته نیکو کار پسته نقلت من هذا یا جبرئیل
قال هذا ادم گفتیم است انمرد ای جبرئیل گفت ای پسته آدم است و ههنا الاسود
عن یمنه و عن شماله نسیم بنیه و از جانب راست او چپ چپ سوراخ
عراوه است و اهل الیمین منهم اهل الجنة و مردم از جانب راست از آنها اصل نشت اند
والاسوده التي عن شماله اهل النار و شش خاص که از جانب چپ است در شانند
فاذا نظر قبل یمنه ضحك و اذا نظر قبل شماله بکی یعنی در حال او این است تم
عرج لی جبرئیل حتی الی السماء التافیه پسته را برود و جبرئیل را که آمد آسمان دوم را
فقال لخازنها افتح کیت خازن آسمان دوم را بگفت در ارتفاع الی خازنضا



مثل ما قال اوله وفتح ليس كفت جبرئيل را خازن آن خبري كه گفته بود بوي خازن
نخستين بهمان ويكت و در را قال انس فذكر انه وجد في السموات ادر ليس موسى
وعيسى وابراهيم كفت انس پس ذكره ان حضرت كه تحقيق در یافته در آسمانها اين چهار
سيز خدارا و لم يقنت لي كيف منا زلهم عيسى انه قد ذكر انه وجد ادم في السماء
الذي نيا و ابراهيم في السماء و ثابت شد مرا كه چگونه است جانها في آسمان يعني
تبيين نكرده ان حضرت مبرهنه را در آسمان جبرئيل تحقيق ذكره كه در يافت ادم را در
آسمان قريه و تلك لعل ابراهيم را و ذلك شتم وقال انس فلما مر جبرئيل
با ادر ليس قال مرحبا بالنبى الصالح والاخ الصالح و كفت انس ليس بركه كفت
جبرئيل با ادر ليس كفت با حضرت مرحبا اي سيزه كو كار و اى برادر سيزه كو كار نقلت من
هذا قال هذا ادر ليس پس كفت كيست اينه و كفت جبرئيل اين ادر ليس است و اى
ترجمه پس است و بيان قول خداست و رفعا مكانا عليا در حديث مالك بن مسعود
نزد شيخين اين است كه ادر ليس در آسمان چهارم است و بي شبهه ان مكان اعلى است اكرم
اينها و بكر بالا تر از ان باشند هم مردت عيسى فقال مرحبا بالنبى الصالح والاخ
الصالح قلت من هذا قال هذا اهو عيسى ايتر كرتيم بولس پس كفت مرحبا
اي سيزه صالح و برود و صالح كفت اين كفت اين اهو كست هم مردت لعيسى
فقال مرحبا بالنبى الصالح والاخ الصالح قلت من هذا قال هذا اهو عيسى
ترجمه ظاهر شده است هم مردت با ابراهيم فقال مرحبا بالنبى الصالح والاخ
الصالح قلت من هذا قال ابراهيم چون ان حضرت از او بود ابراهيم عليه السلام است كفت

ابن عبد

ابن صالح قال ابن شهاب واخبرني ابن خزيمة ابن عباس و ابا حنيفة الاصحاحي
كانا يقولان قال النبي صلى الله عليه وسلم كفت ابن شهاب و خبره انه سمع مرا
ابن خزم كه يتحقق ابن عباس و ابا حنيفة بودند در ذكره ان حضرت كه تحقيق در یافته
ابا حنيفة بن عبد بن مسعود است در حديث ابن خزم و ابا حنيفة بن اذولاد ابن خزم مرده
است بدينه كه انا لواتم عرج لي حتى ظهرت لمستوى السمع صرفيف الا فلام يتر
بالا برو مرا انا ابراهيم من موضع بلند را با لي كوي شوم اوز قلمها ملائكة را لادم مستوي بزي
تسليم است يعني برا ادم ارجمته دين انعام عالي و تواند كرمي الي باشد جبرئيل و او نشد
او عي الهما اي الهما و حامل عيسى است كه است اكرم در صفاتي كه رسم ادر نسبت محل
جاي كه مصلح شدم برو قاتل كائنات و مبرهنه جنت نه در خلق ادر بغير ادر ايات
بمستوي چهار بوده بجاي لام است آنه كه كرمي علي باشد و حرف جبرئيل بكيه بسيار
كنايه قال ابن خزم و انس بن مالك قال النبي صلى الله عليه وسلم فرض الله
علي حسين صلوة كفت ابن خزم و انس بن مالك كه فرموده بجز خدا پس زني ادر اوست
ابن عجمه تا در شب روزي فرجعت بدلك حتى امر عيسى پس با اكرم بان حال
تا اكر ميكنم بوسه قال ما الذي فرض عليك علي امتك كفت بوسه فرض فرمود
بر ادر كه ابراهيم است فرقت فرض عليهم حمسون صلوة كفت فرض ادر اوست
تا قال فراجع عليك فان امتك لا تطيق بدلك كفت بوسه با ادر بوسه
بر ادر كه ابراهيم است تو طاقت نديانند با ادر اين ما نور فرجعت فراجع
عليك پس بركتتم ادر پس بوسه اكرم بر ادر كه فرموده ابراهيم عليه السلام است كفت



بعضی از آن نازک فرجعت الی موسی پس باز آمد بسوی موسی و گفتم که کرده بعضی از آن
و ارجع الی سربك فدا كه مثل پس باز گفت باز و بسوی پروردگار خود پس گفت
مانند آنچه گفته بود فوضع سطرها پس که کرده بعضی آن فرجعت الی موسی فاجرتبه
پس باز آمد بسوی موسی و خبر دادم چه بود از کم کردن بعضی نازک فقال مراجع
ذالك ان احسبك لا تطيق ذلك پس گفت رجع کن پروردگار خود را بجهت
امت تو طاقت نمی آید فرجعت فواجبت ربي فقال هي خمس وهي
حسبون لا یتبدل القبول لذي پس باز گفتم و رجوع کردم پروردگار خود را پس فرمود
ضامن نازک پنج نازک و آن حکم پنجاه نازک و در آن در جواب چنانکه فرمود کسی که یک عمل
نکوی آرد او را زود میگوید است مانند آن تبدیل کرده میشود این قول نزدین الی کوی
نخست پنجاه نازک فرض کرده بود و با این فراموشی که می رسیده به پنج نازک یا فرست
ایا این هم تبدیل قول است یا نه گویم در علم الهی این روایت برفته بود و این سطر
همین پنج خواهد بود و از معنی را تبدیل نزد خدا تعالی نتوان گفت و سارغان جواب
ازین اشکال ضامن داده اند که حق کرده این کلام آن باشد که برابر کرده ام من را به پنجاه
یعنی در مقام تبدیل قول نیست الی کوی بعد از فرض ساختن الدعای پنجاه نازک را
از حکم الهی چنانکه نیست پس آن حضرت گفت پس تعلیق میکرد و سطرها را در جواب گفت که
مراجعت آن حضرت و داده و تخفیف از جهت علم آن حضرت بود که این همه در حقیقت نیست
قطعی از آنکه آنچه در حقیقت است قبول تخفیف میکند یا گویم که فرض اولیای ما بود
بعد از آن تسبیح شد تسبیحها بر او در حقیقت است و تسبیحها بر او تسبیحها مانند که جواب اول

مراجعت آن حضرت

بر حذف ظاهر کلام است عبارت فرض الله و کلام موسی ما انذی فرض الله علی امتك
و ان امتك لا تطيق ذلك و مرجعت از نزد حق بقول آن و باز آنها سهواً تخفیف
الی است از تخفیف و ظاهر آن فرضت پنجاه است از نزد حق مانند فرضت پنج نازک
که فرموده و ترا میرسد در جواب این اشکال من کن الی المقصد را که آنها سهواً تخفیف
وقت تسبیح حق جل و علائق رسد یا و دلای که آن حضرت حرام بر حمت بریدن یکسانها می
پس عباس رضی الله عنهما از خرازم بیان کشید که معاصم میآورد پس فرمود اللاله فرشته ای که
از حکم برای آن حضرت بود از او را امری را حلال سازد و حلال بر حرام پس از آن حقیقی مانند
این چه را در آن بود که تسبیح حکم را در حقیقت در حقیقت کرده باشد پس گفت که آن حضرت میآید
اینکه در حقیقت می آید که تخفیف کند از چه قطعا جزوت یافته ایضا الله علیه السلام انما
تخفیف میبود و در جواب تانی لایم می آید تسبیح است تسبیح و علیاً یا ایها الذین
نداشته اند در جواب ازین نام که تسبیح است با حضرت است پس در حدیث تسبیح
فی نشد فافهم فرجعت الی موسی فقال رجع الی سربك اقبلت قد استجبت
من سربك پس رجوع کردم بسوی پس گفت رجع کن بسوی پروردگار خود را پس گفتم بجهت
شرم مردم از پروردگار که زیاد برین آنگاه تخفیف کنم تم الظن حتی انی قد استجبت
المستعجلی پس رفت جبرئیل تا آنکه آورد در اسبده الهی و آن بالای همه آنها است
و آن مقام نهایت سیر و علم ملائکه است و هیچ مغفرتی با آنها رسیده است حقیقتها الهان
لا ادعری ما هی پس پرسیده بود در آنکه کلماتی میآید که چه این دعا بسوی تو هم آن کلمات است
از چه هم آن حضرت تسبیح بود تم اقبلت الخ فافهمها جناب الله و تسبیح در آورد



شده من بهشت پس ناکاه و بیم کردی قبههای مر و اریست و تو ایها المسک و تک
او شکست چنانچه بفتح جیم و نون پس از وی الف و با هر وجه کم کرده در آخر ذال
بسیار است جمع خبیثه یعنی قبیله **باب** قول الله تعالی و الی عباد احاکم هودا و در بیان
این قول خداوند فرمود که در ستادیم بسوی قوم عاد برادران را که بودست عاد قبیله
است از عرب که در لواجی بمن بوده است و هو و نیز از این قبیله است و وی پسرش
ابن ارفخشذ بن سام بن نوح علیه السلام است که اقوالا و قوله اذ انذرتهم قومه بالاحقاف
و در بیان قول خداوند وقتی که ترسانید قوم خود در زمین احقاف الی قوله تجزی القوم
المجرمین تا قول خداوند که پسین فرمایم قوم کعبکا را از زمین قول تکلیف است برای
کفار که و غیر آن احقاف یعنی حقیقت است یعنی رنگ و راز و بلند کردی ابی ارفخشذ
و قوم نوح سکونت داشته اند در میان آنها بلند کردی که در این بوده و بسیاری
از آنها سکونت داشته اند در حقیقتی استون در کلمان چنانکه در آیه دیگر واقع شده
الم تر جعل ربک لجمادیم ذریت المهاد التي مکین مشیقا فی المبلد و اینها قوم اند
عاد اولی عاقبتانیه عاد اولی در حقیقتا بودند قول عاد و هم را بر دو وجه خوانده اند
الی احقاف و لام غیر مشرف است نام قبیله و عاد نام پیران قوم برین تقدیر ارم بود
و کسی که با صفت خوانده و غیر مشرف کرده اند ارم را نام مادر اینها را نام بلده
اینها گفتند که در ارض فسطاطی استیما کرده که ارم نام ارم بلده باشد و قیده عن عطا
و سلیمان عن عائشة عن النبی صلی الله علیه و سلم و درین بیان است
ست از عطا و سلیمان در روز عایشه از سیمه و قول الله عز وجل فاما عاد

فاهلکوا

فاهلکوا اربع صر صر شدید و باب در بیان این آیه اما قوم عاد پس هلاک کرده شده
بسیارند سخت او از در فریدن یا سخت سرد عایشه قال ابن عیینة عنت علی الخمران
گفته است این عیینه در تفسیر عایشه انهد در گذشت بر خزان مراد است که بسیار گذشت
بر عاد چنانکه در او نتوانستند که فوت و کینه سخنها علیهم سبع لیلال و تمامینة
ایام مسلط کرد خدا تعالی با در بر اینان سخت بست و سخت روز بعضی گویند از صبح
روز چهارشنبه تا چهارشنبه دیگر فسوق است از هب که عرب این ایام را ایام عجز
خوانند از آنکه در عجز شتاب و میان آن بوده حسوما مقتابینه یعنی حوسم یعنی تامل است
یعنی بی دردی و در آن فتوی القوم فیها صریحی پس میدیدی اگر در الوقت میبودی
ان مردم را دیوانه گانم اعجاز و خلخا و یقرا اصلها چنانکه استی که تنه اینان نمی بود
که میانه اموال آن کم خورد است نسبت داده است ان لا یتمنوا فی سبانه کاداک
سر بریده با آنچه در شکمهای ایشان بود از صحت او جز آن بر آورده بود و می مانده اند از
برسو بود از آن بر زمین می انداخت و جد است و سر از آن پس استی سر افشاده می
بودند فضل تری لهم من باقیته من باقیته یعنی باقیته یعنی باقیته است ایامی تو
مرات ترا قیبه یا نفسی باقی مروی است که چون روز استم شد همه مردند با همه در آرزو
بهری از سخت چنانکه هیچ لاش اینها دیده نمیشد **تسا** محمد بن عوفه قال
تسا شعبة عن الحكم عن مجاهد عن ابی عیسی عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم
انه قال لعنت بالعباء ابن عباس و ایت کرده است از سیمه و درین بیان است
شده من با و میا مروی است که در غزه خندق کا از آن کرده کرده جمع شده بر دیده آمدند

وقت خروار است
میرانند بیکر از و
زیرا دلدو



بمیرا انی می هر که درند و آنک قتل او قود شد فرستاد خداوند تعالی با وی را که خاک از چشم
درود نما انسانند خست و خیمه را بر کمر پس که گشتند همه و مشکوب بر گشتند و اهل کت
عاد بالذبح بود و سگ که در وقت نوم عاوا بهما و دیگر با و دست که از جانب قبله می آید
گویند پس اقباب می آید از آنرو و بود و گویند چنانکه جانب رو شمال گویند از آنکه از جانب
دست چپ اقباب رو رفته کرده است ابن ابی حاتم از مجاهد از ابن عمر گفت فرمود
سفر هر صاب از علی بن مسلم گفت ده بوده با وی که سگ را که عاودا مکه مانند جای نخست این
با و بر اسل با وید و سحر که گشت پس بر پشت آن مردم را و دو قسمی در احوال این از میان
اسان در بین چون اسل شهر دیدند از دور این با و در آنکه دردی بود که گفتند این با و در
سست آوردند پس این است اسل با وید در بر شهر که در سگ کرد و سمر در دست
کرده است که وقتی که کاشی قیمت خود ازین بلاد خط کشید خود را در مسلمانان را با جانب
چشمه که آب پیدا درین با و که در این ان می رسید با وی خوش و رحمت بود و قوم عاودا
بری در پشت همی بر آنرا از بین و با همان که بر وی زد بر زمین محزه او درین صورت بطور
پرسنده قال و قال ابن کثیر عن سفین عن ابراهیم عن ابراهیم عن ابی نعیم عن ابی سعید
انہ قال لفت علی بن ابی نعیم صلی الله علیه وسلم بد هیبة مروی است از ابی سعید
که گفتی که گفته از شما و علی بن ابی طالب سب سبوی غیر خدا فظوا فلا ذمیه تعیرم است
فرمودت با عبا بنی نعیم است و گفته ما رسول الله صلی الله علیه وسلم بین اذیت
پس نعیم کرد از رسول خدا میان چهار کس الا فرغ بن الحابس الخطلی التولجی اشقی و
عمینت بن بدسرا القذامی و سیرا الطائی نام او در جا هست زید بنیل بود

خبر

انگفت

انگفت نام او زید بن نعیم بنما ده بودم احد بنی مهران بفتح ذون و سکون بود و علمته
بن علامته بفتح عین و کفیف لام و بنام شته العامری نسبت است نام بن محمد بن احد
بنی کلاب فغضبت قریش و الا نصار پس خشمناک شدند قریش و انصار فقالوا
یعطی صناید اهل نجد و یدعنا و کفند میسر انگفت کلامان اسل که در او مردم
میگردار ما را قال انما انا الغنیم فرمود انگفت درین دادن با نیجا عذبت مسلمتی مگر آنکه
تا لیف یکیم دهی ایلت ترا که تا بیت ما نذر اسلام بر رفت ما فاقبل رجل عاشر
العینین پس پیش آمد مردی از بنی نعیم که او را در نحوایه گفتند فرود رفت در چشم او
مسترف الوجتین علیف زسار له ناتی الجبین بلند ستانی جبین یعنی شتیفقه
و پستی بر آورده کت اللجیة بر روی ریش مخلوق سر تراشیده فقال ان الله یا محمد
پس گفت ترس خدا را ای محمد علیه السلام فقال من یطیع الله اذا عصیت
پس فرمود کیت اطاعت کند خدا را و قتی که عصیان و درم من ایا منبني الله
علی اهل الارض فلا تا منونی ایا امین است است مراد التالی بر اسل امین
و امین نمیکند شما مرا فساله رجل قلنا احسبه خالد بن ولید پس زید انگفت
مردی گفتن او را روی گفته کمان میسرم انقدر در که خالی بین و لید است و در درستی آید
که عمر بن خطاب بود رض و ما فاتی نیست درین دور و ای شایده که دور رسیده باشند
فصغیر پس منع کرد انگفتن او را فلما علی قال ابی نعیم صلی الله علیه وسلم
من ضیفی هذا او من عقب هذا برکاه پشت او را انگفت آن مرد در وقت از
پیش فرود سحر خدا را پس ایسرد با و فرود از عقب ایسرد و او را در انتخاب هم گویند ضیفی بر او



سبحه اول کمور و تالی نفع و در بیان آن یا بشناخته و در بعضی روایات بدو صناد
مهدست و معنی یکی است قوم نصرانیون الفراعن و لا یجای و نرحنا جرهم قومی اند
که میخوانند قرآن را و نمیکند در حلقوم ایشان را یعنی بمغصه قبول نمیرسد بمرقون من
الدین من الرصیده بیرون می آید از دین مانند بیرون آمدن تراز شکم رصیده بفتح
راء و کسر هم و نشد بدو تخمه یعنی مری فیقتلون اهل الا سلام و یدعون اهل
الاولیاء منکم تا اهل اسلام را و نمیکند بدست پرستان را لعن انا ادر که تم
لا قتلهم قتل عاد هر آنکه ازین دو یافتیم آنها را چه البته نمیکند این ترا سخن گفتن
قوم عاد یعنی استیصال میکنم ایشان را چنانکه قوم عاد کشتن از آنها بر زمین مانده است
مناسبت حریت ترجمه همین خبر است اگر کسی آنحضرت زودده اگر ایمان ایشان را
البته نمیکند پس چرا خدا را نمیکند تا او را بکشد گوئیم اراده آنحضرت است
که اگر زمان خروج آنها در یابیم و بسیار شوند و پیش آیند با مسلمانان بقتال آنها را بکشیم
و استیصال یابیم در نتیجه درین وقت درین مردک نبود و آنحضرت خبر داده که در آنسال او
در زمان آینه انجمن مردم و حسب القتل خواهند بود چنانکه در زمان خلافت امیرالمؤمنین
علی ابن ابیطالب جمعی کثیر از طاعت و هم را می برآمدند و حضرت امیر بر سر آنها رفته
و آن قوم بچنگ پیش آمده و بسیار از ایشان علف تیغ خلافت کشته و آنها را خواجه
گفتند اگر گوئی که علماء اهل سنت آنها را اهل قبله گویند چنانکه منزله شیعه را و در کتب
بعضی از عقائد آنها توهنی نموده الباطل کرده اند و چون قبله ایشان گویند در آن
غصه بجای آوند و تک بقرا انجید میمانند این وقت را که فرمودند بک مستمع

رقم سیم

دعای

دعای سخنرانی و این حدیث و است هر چه کرده که خوارش کا فزاد ما نذعدا که در کفر انباشت
راه ندارد و گوئیم آنچه از حدیث مسلم میسرود همین است که جمیع صلح ازین خواهند برآمد
و آنها را هیچ تعلقی با مسلم نخواهد ماند و چنانچه خوارش زمان امیرالمؤمنین نه انجمن بودند بلکه در آن
ایتان از اطاعت امیرالمؤمنین از راه اشتباه باطل است امیرالمؤمنین بود پس با خفا که
این ابیطالب رفت و حسب الامتاع نزد آن کافر رفت باقی شده بودند و نزد او میروید
تقریب آن نیست که در جماعه خود خروج از نسل آن مردک بودند و این ماجرا در کتب معتدل
مذکور است **شنا** خالد بن زید قال سنا اسرا یله عن ابی اسحق عن ابی لاسود
قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرء فصل من صدک کففت الیوم زید بن
شیمم یخبر صدای خود از قول خدا فصل من صدک یله اسرا یله عن ابی اسحق کسب کسی که بگفت
یکدیگر خبری که در قرآن است و حق جلت نه اسرا کرده است خط سالی آن مناسبت این قول
با حال بود و ظاهر میشود در سوره فرزند جا آورنده که ذکر بود از انجمن است **باب** قصه
یا حوج و ما حوج و قولی قالوا یا ذالقرنین ان یا حوج و ما حوج و ما حوج و ما حوج
فی الامرض و بیان قصه یا حوج و بیان قول خدا و معنی آنست که چون مسکن رسان
را که که نهایت بلدت رسان بود رسید چهار یا حوج آمده استخانه نمود و گفتند ان ذوالقرنین یا حوج
و ما حوج ف و گفته اند در زمینها ما بحرانی و احواف فریب و بعضی بگویند کتاب این باب
بانه مذکور است در ترجمه سنا است و انجمن یا حوج و ما حوج و ما حوج و ما حوج و ما حوج
بسیار است در آنوقت گفته که آنها دو قسله اند از خود داشت بن نوع مردی است ارتقا و در آن
در آنوقت که یا حوج و ما حوج دو بیت قسله اند و از قرنین برست و یک قسله سدی

رقم سیم



بسیار بود و یک نیکو از آن سبب بر آن مانده آنها ترک نماند اینها را ترک خوانند از آنکه
که از شسته نماند بر آن سبب در آن حدیثی است مرفوعا که یا جرح اعمی است و یا جرح اعمی
دیگر هر یکی از این دو است چهارم در آن حدیثی است که می بیند یکی از اینها تا آنکه می بیند بیکه از او
از صلب خود که یک سلاح بسته باشد بر او بسته ماند که برین تقدیر عدد آنها از عدد عدد
سنگ بود و آنها سه صنف در آنجا در بسته می کشند و سبب در آنجا مانده درخت بود
که در آن است و صنفی است که طول عرض آنها برابر است یکصد و سبب در آنجا و با آنها
ایست که کسی در آنجا است نمیتواند کرد و در صنفی دیگر دو گوش فراخ دارند چنانکه در
خوابیدن یکی را نمالین میکنند و دیگر را ایست که طول عرض آنها درین رد است که در آن است
این صنف نیکو اسب و خوش در بر جانور وحشی را میخوانند در آنجا می خورد را میخوانند در آنجا
از علی بن ابیطالب شد که بعضی ازین طول آنها یک شتر است و بعضی مفرط اند در طول در آنجا
احوال غیر غریبه یا جرح و یا جرح بسیار نقل کرده که بقیاس عقل راست می آید و در حدیثی است
علی ناقصا **باب** قولش و استخوانان عن ذی القرینین در بیان قول خدا می پرسند
از خبر ذی القرینین روایت کرده این خبر بر روی در میانی بسند ضعیف از حدیثی است که
که جمالی آوردم که اسکندر بنه از آنجا ای است او را فرزند با سال بر او در او را رسد
و آنجا قوی را در آن است در آنجا نشان مانند روی سبک بود این که گفته که این فرزند اسرا بیگانه است
و آنکه روی او قوی که ای است در آنجا است در آنجا رسد در آنجا رسد و یکدیگر را در آنجا
در آنجا رسد علی السلام بود و در حدیثی است ایام نیکی که با او در آنجا رسد کرده و جمیع گونه و غیر
با او بود و گفته اند در حدیثی است ایام نیکی که با او در آنجا رسد کرده و جمیع گونه و غیر

در تفسیر

در تفسیر سکنه بر ذی القرینین صفت و وجه گفته اند از قرین مشرق و مغرب است و در حدیثی است
بیشتر تفسیر کرده اند ما کانت بلذایق بوده و در آنجا مانده است او در قرین زمان شسته یا آنکه
دو کس بود و طرف سبب سبب است از آنکه در حدیثی است گفته اند یا در سبب او از دو طرف بر آنکه
در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
چنانکه گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
اصل صریح بود از آنکه در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
که در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
قدرت و در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
نمود و در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
گویند مراد از سبب یعنی انقضای زبان و گفته بر روی است و بعضی گویند مراد علم بطریق است
بلکه مشرق و مغرب است یعنی گویند حتی همانند که سبب کرده او را انقضای زبان است که گفته اند
با سبب علی السلام را قاصد سببها لقا تغییر کرده است سبب را بطریق الی قوله القولی
در آن حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
در آن حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
ببیند الصلوات یعنی در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
الی غیره این عبارت است و گفت قریش از حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند
یقال لعن ابن عباس الصدفین و الصدفین الجبلین یعنی گویند هم گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند

در تفسیر سکنه بر ذی القرینین صفت و وجه گفته اند

در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند یا در حدیثی است که گفته اند



که سر کرده بود و القومین و آن دو کوه است با رسیده و از بیجان یعنی گویند دو کوه از برای
 منقطع زمین زکات است و آن طرف قوم یا جوج و ما جوج اند و معنی است که در او قهر زمین بین
 دو کوه بارهای آبنین در بریم نهاده از بنیاد گرفته تا سران که همای بر آورده راه یا جوج و ما جوج
 بسته بود چرا که اجزا یعنی خروج یعنی تروست قال الفخوا حتی اذا جعله ناسرا قال
 اتونی افزع علیه قطرا اصعب علیه قطرا هر خاصا یعنی قطرها من است و قيل
 حدیدا یعنی گفته اند یعنی هر است یعنی آبی بود که خسته شده و يقال الصفرة و قال
 ابن عباس المناس من استطاعوا یخرف تا فوایه است جمع استطاع است در
 روایتی ابی در استطاع است یخرف تا ان یطعوه ان یعلوه یعنی یطعوه یعنی یطعوه
 استطاع استفعل من طعت له یعنی از باب استفعال است فتح از طعت است
 و در روایت ابی ذر و ابی الوقت و ابن عساکر از طعت یخرف نمره و ضم طاء و سکون طین
 یعنی کید طعت از حرف وادی از باب لغز است مانند قال وقت نقل کرد از بیاب
 استفعال استطاع شد و بزین استفعال تا در حذف کرد و بر روی تخفیف بعد از نقل حرکت
 آن نمره استطاع شد و ماضی و فتح تا در مستقبل و باین اشارت کرد است و تلف بقول خود
 فلذلک فزع استطاع یعنی بعد از حذف تا نقل حرکت آن نمره کرد استطاع گفتند
 یسطع یعنی تا در مستقبل و قال بعضهم استطاع یسطع بنا مشاء فوایه و ماضی
 و مستقبل و فتح حرف مضارع و مستقبل و ما استطاعوا لقیما یعنی نمون استند در
 سوراخ کردن از جهت صلابت و بسیار می آید از ظاهر این است که قدرت بنا گفته
 که بالای آن بر آید و یا سوراخ کند از استواری بنا و صلابت و شدت آن و مجرب است که آن

تا بود یا ذر القومین از یا جوج
 و ما جوج و صفه ان فی الارض
 نقل شد که صریحا

قد قامت

قد قامت و جنبه این همه قوم که از حد و عدت تجاوز بود و حیل نمون استند کرد که سوراخ کنند
 و بالای آن کوهها بر آید بهتر است که گوئیم عدم قدرت از راه کرامت و فارق ذر القومین
 بوده است و باین اشارت است در حدیثی که بلور بره روایت کرده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 که یا جوج و ما جوج هر روز حاضر می شود و از لاله آن می نمایند تا وقتی که نزدیک برسد گشایع
 آفتاب ازین طرف می آیند سر در آید آن بگوید باز گردید که فرود آمده اند بر سر زمین چون
 فرود می آید می بیند که باز می آید خود است و سخت تر از آن است که بود و چون وقت آن
 می رسد که خزانة قالی آنها را بر مردم بکار و در روزی آمده همچنان کار میکنند وقت مرگ است
 میگویند انک الله قالی فرادی آیم دی بر ایم بر مردم انروز فرادی آید روایت کرده است از پیغمبر
 این ماجه در تفسیر کلمه التیموت را نیز از پیغمبر می شناسیم این نیز گفته است او حیدر فرادی است
 لیکن در مرفوع بودن بین جماعتی است معنی لغت آید که است و نیز است را کعب بن جهم
 روایت کرده و شاید او بر سره رفته که اکثر مایه می نشست از وی شنیده حدیث کرده است پس یعنی
 را بیان فرموده که در مرفوع خواهد بود پس زین کرده اند انهمی پوشیده مانده که در آخر آیه چنانکه
 مذکور شد و فاذا اجاد و عدل پس وقتی که آید و عدله بر او در زمین قیصر کرده از این و عدله را
 بخروج یا جوج و ما جوج نزدیک است پس نوبت که در حدیث نیز اشارت بهین باشد پس
 مخالفت آیه نخواهد بود قال هذا جهنم من ربی فاذا اجاد و عدل ربی کنت و اولیئکم
 این سه عدم قدرت یا جوج و ما جوج جمعی است از پروردگاری پس وقتی که می آید و عدله
 پروردگار بخروج یا جوج و ما جوج جعله کداء الرقبة بالارض میگرداند و اولیئکم و کاء یعنی
 هموار زمین و يقال ما قده کداء لا سنامها و کلمه می شود در کلام عرب که فاء و کاء یعنی کوهان

و نیز آیه است و ما جوج و ما جوج
 از راه وقت تا در ضلالت است
 ما جوج و ما جوج و ما جوج
 و نیز آیه است و ما جوج و ما جوج
 و نیز آیه است و ما جوج و ما جوج

یا جوج و ما جوج از راه است
 از راه است و ما جوج و ما جوج

می گفته آیه ازین جهت است
 که آیه گفته دلالت دارد بر اینکه
 یا جوج و ما جوج نمونند راوان
 سوراخ کردن و کاه او را
 چه جا کاه خندق و از این جهت
 مستفاد شود که از برای سوراخ کردن
 گفته است چون آن را در
 گفته است فاعله

شبیحة



نذر و والد کذاک من الارض مثله حتی صلب و تلبید یعنی و کذاک زمین
 که یکروزه این میست که سوار است و بلندی نذر و کاک و عدل ابی حقاوست
 و عدله بر و کاکین راسته و البته تندی است تا اینجا کلام خود انقضی است و تو کنا
 بعضی هم بگویند با جوج فی بعضی کلام استیم بعضی از این جوج و ما جوج در کلام خود
 از سراج نیزند بعضی در بعضی دیگر یعنی بنام است از دام غنیمت از در بلاد میزند بعضی
 بر دم سراج یعنی مصطرب و تخطی میزند و در یکدیگر **باب** حتی اذا فتحت با جوج
 و ما جوج این باب در میان این است است یعنی همیشه این مردم مختلف بودند در
 همین حق تا وقتی گشت و نرسید با جوج و ما جوج و قیامت رسید در کلام حتی و قول است
 زخمش که کوی حتی ابتدا به عطف نیست بر چیزی و قول اگر حرف جر است بجه الی در زمین
 آن با قبل انما الی معناه است چنانکه در کتب ظاهر است چنانکه با قید و جوب است از خود
 یعنی زمین وقت از و بلا کرد و هم من کل حداب بنیسلون و ما جوج و ما جوج یا هم
 مردم از زمین بلند سرعت میگردند و میگویند قال قتاده حداب الی کتف قتاده
 در غیر حداب که یعنی نودای یک است و قال هر جل و کتف مردی از صحابه النبیین صلی الله
 علیه و سلم و است السد مثل البرد المحجر من حضرت را دیدم سدا مانند چادر
 بجز بفرس و فتح حار مبلد و کتف بر او حداب مشهور است و کتف است قال قتاده
 زود تحقیق نودید این قول را این اثر و متصل آورده است **شفا** یحیی بن بکیر قال
 قنا اللیت عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة عن ابی هریرة عن ابی سرفین روت که ابی شهاب از عرو
 ابی سلمة حدیثه عن ام حبیبة بنت ابی سفیان روت کرده ابی شهاب از عرو

بن زبیر

بن زبیر که زینب دختر ابی سلمه مخوفی بریده حضرت حریت کرده او از ام حبیبة بنت
 ابی سفیان در روایت مسلم از زبیری چنین است عن زینب بنت ام سلمة عن
 حبیبة بنت ام حبیبة عن ام حبیبة بنت ابی سفیان و بن روایت
 مؤلف حبیبة بنت زبیر عن زینب بنت جحش ام حبیبة روت کرده
 از زینب دختر جحش و این برود از از درج مطهره و انان النبیین صلی الله علیه و سلم
 دخل علیها فرعا بفتح فخر و ادب بر زینب بنت جحش و حال که ترسیده است
 بقول لا اله الا الله و یل للعرب من شر قدا اقرب میفرمود بعد از تکمیل این
 شهادت و یل معرب را از شهری که نزدیک رسیده است بعضی گویند اشارت گرفته است
 که بعد از شهادت عثمان بن عفان و عرب افتاد و انظر الفسطاط و رسیده مانند که آخر حریت
 از این معنی ابا و در قیل آمده کرده حضرت از مفسده یا جوج و ما جوج روی خود را در
 و مفسده اینها نیز بفریب سرایت خود را کرد یا مفسده زکان کرد و یا اسلام واقع شده
 و بعد از هلاک کردن مردم را فتح من ردم یا جوج و ما جوج مثل هذا خلق
 یا صعبید الا بهام و التي یلیها کتف و نذر از سدا با جوج و ما جوج مانند این
 و حلقه که حضرت بدو نوشت خود را بهام و کتفی که نقل ابهام است فقالت
 زینب بنت جحش نقلت یا رسول الله اهلک و فینا الصالحون یکنف
 زینب گفت من ای رسول خدا ای اهلک من تویم ما مسلمانان و حال آنکه در میان ما و ما یکنف
 قال نعم اذا کتف الخبیث و هو الذی اهلک من تویم و کتفی که بسیار شنیدنی و خود در بدای نام
 کتفی مانند در اصل فسق و در اصل صلح است یعنی بجه و با بود و مفسده و آخر شسته است

شخص فتح البیوم

در کتب معتبره
 نقل شده است
 در این صلح



چون گفت تغییر کرده اند از این صفت و غیر یعنی گویند در این زمان است و بعضی گویند اولاد
زمان است و در اسناد و حدیث اری غریب نادر الوقوع است اول آنکه زهری از عروه روایت
کرده در دو بابی اند و چهارم است که یکی از دیگر تفاسیر در سبیه حضرت اند و هر دو سبیه
و در خود جیسند و در دو حدیث حضرت انصیب الی علی بن ابی طالب و فی الیهم **بنا** مسلم بن ابراهیم
قال اننا وهیب قال اننا ابن طامس عن ابی سعید عن ابی هريرة عن ابی بنی صلی الله
علیه وسلم قال فتح الله من مرفم باجوج وما جوج مثل هذا وعقد بیده
لستین یورث کره است ابی هریره از عمر خدا که گفت دست خدا از سبیه با جوج و با جوج
مانند این عقده که در دست مبارک خود عقده بود و صورت از سبیه که خیره به نظر عقده کند
و در از سبیه با ایام و ابی هریره و وسطی اند و عقده سبیه با ایام و وسطی است و در از چهار از سبیه
خروج با جوج و با جوج و از سبیه است نه آنکه حقیقی رخساره شده است بعد از رخساره شدن
نخساره بر آنکه عقده است که حال سبیه بر آنکه از اخبار سابق بفرجه بر سبیه **تث**
الصحیح بن نصر قال اننا ابی اسامة عن ابي عبيد الله عن ابي صالح عن ابي سعید الخدری
عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم قال یقول الله یا دم یگوید خدا ای آدم فیقول لیسک سری
و سعید لیک و الخیر فی بیدایک پس میگوید آدم این کلمات را که برای حضرت
در حاجت تبارک معنی است یعنی استاده ام بر آن حضرت تو استادی بعد از استادی بود
میکنم ترا مندی بعد از مندی و میگوید همه در دست قدرت است قال فیقول اخرج بعث الناس
گفت آن حضرت پس میگوید بفرمایید که از مردم بیعت استنش را یعنی اسل ماوراء از مردم
بعید کن قال و ما بعث الناس گفت آدم علیه السلام چه مقدار از اسل ماوراء اسل ماوراء کلا

سنة و تسعة و تسعين گفت خدا تعالی این سبزه را فرستاد و فرود نه نواز و عنده
لیتیب الصغیر و نزد این تو را خدا یعنی اگر طفلان حال را بنید سبزه از شدت سهولت ترس
از آنکه غم داند و مفرط تا توان میکند آدمی را و سختی و سهولت الوقت در ساعت بیرون کرد
همگی سبزه حال کرده بر آنکه میخیزد بشود طفل نعل و جوان جوان و پسر پسر را که از شدت سهولت
طفل بیرون شود یا رب نمیدانم که حال بر آن چه فرموده بود نموده با لیس غضب السطاط است
که این حال مخصوص با اسل ماوراء بود صفا و آفتاب و اولیا و دنیا محفوظ از این شدت غذا میخیزد
بود اگر فرموده که قدامت و خندف کرده اند که این سهولت ترس بر کسی را از اسل خسته فرموده بود
با مخصوص با اسل ماوراء است جمعی گویند که فرغ اگر مخصوص با اسل ماوراء است اما اسل حیرت خسته کرده بود
یکی که این اند که اسل ماوراء فرغ الا که و دیگران گویند علم است در اسل نعل با اسل ماوراء
بفعل و تضع کل ذات حمل حملها و می اندازد بر زلفه با آنکه در شکم است یعنی از شکم فرود
کند اسل ماوراء آنکه حامله که حمل مرده باشد و در با نعل ماوراء فرود است که آن که سبزه
کرده اند وقت این سهولت یعنی گفته اند نزد زلال ساعت است پس از آنکه از دنیا بر آید
پس این معنی حمل بر حقیقت باشد یا آنکه مجاز است مراد شدت سهولت است پس گفته اند که اسل ماوراء
حدیث نافذ در آن است که بعد از خسته فرموده بود چه فرودن خدا تعالی آدم را که اسل ماوراء
جدان در خسته است و قول و عنده لیتیب الصغیر معر سب که در آن وقت فرود
باشد و ترف الناس بسکادی و ما هم لبسکادی و لکن الله تشبیها و می بینی
مردم را که سبزه ترس و سبزه آنها است از ترس و لیکن طلب خدا سخت و جیب
مهر ترس است قالوا و اینا ذلک الواحد گفته عارفان که کم است این یکی حاضران میخیزد

است



که این بر کس از میان خواهد بود پس بر سینه که درین میان آن یک بشته از ناکست قال
 البتر فا فان منکم رجلا وان من یا جوج و ما جوج الفا فرودت
 با دستار بختی از تهاکی است و از یا جوج و ما جوج نیز است تم قال والذی نفسی
 بیده پتر فرود کند کسی که در دست در دست قدرت است از جوان نگویند هیچ
 اهل الخبثه امید دردم که بنشیند تا چهارم مردم بخت فکیر ناپس بگیرد تعظیم ای جل
 نمودیم از اینست و نامی این است قال ام جوج ان تگوینا نلت اهل الخبثه
 پس فرود امید دردم ای که بنشیند تا سوم همه اهل بخت فکیر ناپس بگیرد تعظیم ما قال
 از جوان نگویند نصف اهل الخبثه فرود امید دردم ای که بنشیند تا نصف مردم بخت
 فکیر ناپس تعظیم خدا دریم شکر الانه و چه قدر ذکر را در چهار ربع وقت و نصف روز
 و یکبار فرود که نصف اسل فرود بود از این طریق است در نفس سامان اعلی
 است در کلام آوردن سامان بر شکر مره بعد از فری و در دست که گویند بعد از چهار
 بار بخورد و می باشد یعنی یکبار از روحی مردم شد که این خورش بود چون اینها شکر کردند بکم و اینها
 لازم نمیکند بار دیگر شکر و بار دیگر نصف روحی که در مثل این احتمال نزول روحی را در جان
 چنانکه الاذ فرود جان را داده اند و درون حضرت که امید دردم ناظر در است که قطعا
 بمورد شده باشد و تورا که در راه ادب و رویت و در حفظ لا ابالی می باشد و الله اعلم
 تم قال ما انتم فی الناس الا کالشعر السواد فی جلد قوما بیض پتر فرود
 بنشیند در میان مردم مگر مانند یاسا و در پوست کاه سفید او کسفره بیضاء
 فی جلد قوما بیض سود یا مانند کوه سفید در پوست کاه سیاه رنگ را است و اینست

کرم

که تویج در میان حضرت در تیره فیه لانی که بر کرم است در تیره خواهد بود و اگر نه در
 بخت خود اینها نصف دردم باشند و اگر اجزا قلت را نسبت بوزن گویند هم درست
 خواهد بود و در تیره در کتاب تغییر بر آید و دقیقه بخت ای که معلوم خواهد شد است
با قول الله و اخف الله ابراهیم خلیلا در میان این قول خدا بر تیره و گفته بود خدا
 تالی ابراهیم را علیه السلام و دست خلیل مشق از جمله است بفرم خا بجه یعنی مودت است
 است و نیز گفته اند که مشق است از عمل و خلیل که بخت است در خلال قلب خا بجه است و می
 گویند که بخت است سبک از روح متی و گفته می خلیل خلیلا در طبع گویند یعنی خلیل است که بخت
 از خلیل بدین نبود و امید شد ابراهیم خلیل الهی را که در محبت کامل او خلی را ه
 قدر است یعنی گفته اند خلیل مشق از جمله است بفرم خا بجه یعنی مودت است و امید شد
 خلیل الهی با این نام از آنکه فخره که امید است جز بجز خدا من لی پس که با او درین صفت
 درین فقر افضل است از غنی بلکه از جمیع کمالات کتب الهی امام فخره ابراهیم علیه السلام را
 از آن نامیده اند که محبت خدا در جمیع قوی جسمانی او بر است کرده بود چنانکه نمیدید
 بجز خدا و غنی نسبت به کرم و حرکت است و کرم از شکر کرم که با او جان و مال و در خود را
 بکار کرده بود در راه خدا و حجه و کرم درین نسبت گفته اند ابراهیم پس از دست
 و نام از روحی تیره دردم است و کرم درین نسبت گفته اند ابراهیم پس از دست
 معلوم در هر حال چنانکه در کرم در دست بر او عین کرم که با او درین صفت
 کرم است پس کرم گفته اند که کرم که در دست است از آن در هر کرم در میان مردم
 شکر پس از شکر بن سام بن نوح در تیره ای گفته جمیع کرم درین نسبت گفته اند



و اسباب نیز ترین اند که در نطق باین اسامی که برخلاف مذکورند اندک تعلیمی گوید در بیان
ولادت ابراهیم و طوفان نوح یکبار و در حدیثی که در سلسله نبوت است و منت هم گوید در
نوح و ابراهیم از اسیا علیهم السلام همین دو کس بودند مودع و میان مودع و ابراهیم شمشیر
و سی سلسله بود و میان نوح و ابراهیم یکبار و یکصد و چهل و سه سال و این روایت برخلاف
روایتی نقلی است و قوله ان ابراهیم کان امته و باب در بیان قول خداست تحقیق ابراهیم
بود است یعنی اخلق حمیده این کلمه و لیس من الله بمستنکر ان یجمع العام
فی و احلی یعنی الله در پیش که جمع کند در یک و در انسان فضائل و اخلق حسنه در اود
انسان یعنی گوید است جمله است ضمیمه بهمانه محم که گوید که ابراهیم علیه السلام همین یک
نیم سلمان بود و همین که در آن بودند هم از جهت اود است گفته شد و میگویند اود لای یکسان
بنما در کجا که کارهای همگرا کرده اود را و اوست گفته شد قاسم الله مطیع و خدایا
و قوله ان ابراهیم کاه و حلیم در بیان قول خدا تحقیق ابراهیم ادر حلیم بود قال
ابو بصیرة الرحیم بلبان حقیقه گفته است ابو بصیرة ضمیمه بهمانه در این
اسم چنانچه کوفی بعد از آنکه گفته اند که یعنی رحیم است زیرا که اصل رحیم در روایت است
لبان ابی حاتم در طریق این است که در این حدیث است که در این حدیث است و گفته که در
اسم رحیم است و از طریق عبد الله بن سنان در کجا که ابراهیم است روایت کرده که گفت مردی
ای رسول خدا بنام او رحیم است از خود خارج نفع رود و مردی است از طریق ابن
عباس که او را یعنی یقین کند است و از طریق ابی هریرة که گفته است و از طریق شعیب
که یعنی صحیح است و از طریق کعب بن جابر که گفته است که در کجا که ابراهیم علیه السلام است که

ان الله استخیر فی خلقه
صحة هم ادران ان الله

و گفت

و گفت او او من عذاب الله انما در لیب گفته است که او او من عذاب الیم در لیب گفته
که او یعنی بسیار تاده کننده یعنی او او گویند و او او یعنی اوج نیز آمده و او او فعل است
یعنی باطنه پوشیده مانند کراوه سیخه فرزند ثانی است و ضیح با لاد از ثانی میروست **ثنا محمد**
بن کثیر قال اخبر فی سفیان قال ثنا معمر بن النعمان قال ثنا سعید بن جبیر
بن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال انکم محشورون حفاة عرارة
عرارة فرمودند بنی شهاب را که گفتند میخواندند که روزی بر سر برهنه یا برهنه در برهنه و این حدیث
بظاہر برخلاف حدیثی است که اود را اود را سعید آورده و تصحیح نموده از ابن عباس که او او
که نسبت بر این حدیث میخواندند که امدی که میبرد در آن و قول یعنی تراج که بعضی برهنه و بعضی بکامه
خوانند بود و در حدیث میگویند میخوانند که گفت که در قبر کجا می بر آید لیداران در اود شتر
گشوده میخوانند جامه و اعاده که در ایت واقع است همین فرموده بود و حقه ناکه معقولان است
که گفتند فرمودند کجایی که خبری از حق شما معقولان بود اما که پوست خان هم با شما خواهد بود
عزرا لیمیم محمد و سکون را اتم فرموده انا و اخلق نعیده و عدل علینا انا کنا فاعلین
پستر خوانند حضرت این آیه چنانکه پیدا ایدم در اول فرستش اعاده میکنم اود در حالی که این حدیث
است لازم بر ما تحقیق ما اسیسم این کار کننده و اول من یلکسی يوم اقیمة ابراهیم
و ختمی که که کجا پوشیده میخواند روز قیامت ابراهیم است و بر این اولویت است که وقتی
که ابراهیم علیه السلام را در ایش انداختند برهنه کرده اند و گفته اند که همانند آنکه حال ابراهیم
چرا داده و بر او پوشیده مانند که اول کسرت دادن افسوس ابراهیم برهنه اندم می آید اول آنکه
این کیفیت جزئی با فضیلت کلی معارض نمیخوانند و با قطع نظر از سعادت کبری که در حدیث

ابو بصیرة کوفی را اید که در اود
اول شتر گشوده تو را هم



و نهایت قرب و غرت نزد خدا است و فضائل شصت با حضرت پر بسا نیست که در کتب است
سجده کی از خدا در آن میفرماید این عباس حسرت مرفوع آورده که اول کسی که کسوت داد و نمود
ارادت ابراهیم است که آورد و بنمود بگریستند و حضرت فرمود در این خوشی است خدا رحمت
برای منی آورد که قیمت آن از خطبه شتر بزرگ است و هرگاه حلال حضرت است و انصاف از
کسوت ابراهیم باشد بجز دو اولویت هر چه است فیصلت میگردد تا آنکه تواند که در شخص با و است
بر ابراهیم در آن وجه باشد که از انبیا از ب ابراهیم است در غنی یا کم است و رعایت آن حضرت
باشد و در تقال علم و اناناسا من اصحابی میو خدایم ذات السمال و تحقیق
جمعی از باران کما گفته نمود و آن را از طرف شمال که جانب دوزخ یعنی طرف راست است
فانوار اصحابی است که با ابراهیم میگردیدند و هر چه از اصحاب من اند یعنی حضرت خود است
بقلت صحبت و کی عدالت است و هر چه بر آن تاکید است فقول الله من نزلوا من
على عقابهم منذ فاترتهم من میگردان گفته بجانب دوزخ تحقیق اینها را کشانند
بر عقابهای خود که فرستی که معارف کرد و توان ترا بر ادعای از جافان عرب اند که تان از
دین یافته بودند و سوز اسلام در دل آنها جانفته و بعد از رحلت حضرت بدین خود بر کشند
بنفد سیکل کعبه بر او ایستاد و هر که از آن حضرت نزل حال اسلام زنده بود او را از جانب
شمرده اند و در حمایت بی خبری و سواد ایستاد و هر که از آن حضرت نزل بود که در حق تعالی
که شتر اند نیست چنانکه شتر و شتر و اسل سمیت از اولان کردن آن است که این قطعه نازل
شده قدری در میان آن است و سوا بود که تحت الشجرة و اسل بعد از آن است و بعد از آن
است اطلع علی اهل بر رفتار اهل کوه استسم فانی در حضرت کم حرم ازین لغرض قطعه بر کشید که آن

ابراهم است بر شتر
خدمت الله

فاند که اهل خانه در شان بزرگان دین و مصلحت است که در خلا و سلاستین و هم در روز و شتر شوند
و بعد از آن حضرت اعلام کرده و شترها و فرما نموده اند و چندین آرا در صحیح و در شان اتعاب آنها در شده
فرموده اند اعاد ما لدمین در الخواص و بعد از آن فرموده که قال العبد الصالح لیس میگوید چنانکه
گفته است بنده صالح که عیسی بن مریم است و گفت علیهم شهید اما دعت فیهم دریم
برای آن حافظ و نیکو با ما دمی که در آن درایت فلما توفیتی الی قوله العزیز الحکیم
پس هرگاه میراند که تو را بودی تو نیکو با ما قول خدا العزیز الحکیم **تسا** اسم حیل بن عبد الله
قال حدثنی اخی عبد الحمید عن ابن ابی ذئب عن سعید القبری عن ابراهیم
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یلقی ابراهیم ابا هاجر زود و مدقات میکند ابراهیم
عبد السلام بر فرود که در است یوم القيمة و علی و حیدر در قنوة غیره و قال انک
بر روی او بسیار است و عبار فیقول لبر ابراهیم العزیز الحکیم لا تعصی لیس میگوید او را
ایا گفته بود ترا که نافرمانی مکن فیقول لایه فالیوم لا اعصیک لیس میگوید بر او در
نافرمانی نکنم ترا فیقول لبر ابراهیم یا رب و عدلتی لا تخرف یوم یقنون لیس میگوید
ابراهم ای برود که من تحقیق تو دعوت کرده مرا ایستاد و هر که از آن حضرت نزل بود
مردم قای خری آخری من الی الا بعد پس کلام نورانی در سواد زیاد است از هر دین
مردم تر از رحمت تو فیقول الله تعالی حرمت الجنة علی الکافرین لیس میگوید خدا قانی
تحقیق من مردم نیست را بر کوان تم یقال یا ابراهیم ما تحت مرجلیک است گفته
شود ای ابراهیم بگر صیبت زیر دو پای من فیظفر فاذا هو بدیع مطلق لیس میگوید
ابراهم عبد السلام تا که آن چهار است بر کین و خون او در کسوف الی محمد و سواد خیر در افرا

گفته است علیهم شهید اما دعت فیهم



بمعنی گفتاری است گفته اند تشبیه داده بکفار که ابله ترین حیوانات است و عین اذیت است
گویی با آن کمال مهرمانی صحبت کرده و قبول نمود و تواند که بهرین مسیح کرده باشند و اورا الهوت
این حیوان بد نظر چون ابراهیم خواست که شفا عیلت از کند اورا مسیح کردند با بصورت تا برادر
شود و از شفا عیلت تو فیوض خدا فیلیقی فی النار پس گفته بود بهای او پس از آن حضرت می شود
و از آن **تثنا** یحیی بن سلیمان قال تثنی ابن وهب قال اخبرني عمران بن بكير احده
عن كريب مولى ابن عباس قال قال جلال النبي صلى الله عليه وسلم البيت كعبت
ابن عباس هم لا را که در آن خرد او خانه کعبه فوجد فيه صورة ابراهيم وصورة موسى
يسى يا فتى و خانه مورت ابراهيم مورت مریم را که تصویر کرده بودند فقال اما هم فقد سمعوا
ان الملكة لا تدخل بيتا فيه صورة من فودا چونکه باشد قرش شنیده اند که بعضی فرشته
در فرزند خانه را که در می مورت تصویر کرده باشند پس چرا در خانه خدا تصویر کرده اند هذا ابراهيم
مصوره فماله يسقطم بالا زلام این مورت ابراهيم است که تصویر کرده اند پس چه حال آ
مرد که برست او از ابراهيم است یعنی آدست است و لب تمام کنند یا آنکه قالند به سحر
ابراهيم بصفت او از فضل مردم استقام بخیر لب تمام است این و قرآن میگوید که نیست
با ابراهيم فرود **تثنا** ابراهيم بن موسى قال انا هتيا م عن عمر عن ابيوب عن
عكرمة عن ابن عباس عن ان النبي صلى الله عليه وسلم لما دأى الصور في البيت لم يخل
بتصنيف سحر خدا وقت که خدا در می بر کاره و در صورتها در خانه کعبه در دنیا در در می از آن ملک
که در حضرت آن حضرت بود حتی امرها صحبت است آنکه زبویه و زبون آنها پس گوید که شد
در ای ابراهيم فاسمعیل یا بدیها الا زلام و در حضرت ابراهيم و سید که است

تثنا
ابراهيم بن موسى

ان الله عز وجل

ایشان آدست تمام باری است فقال قالتم لله فرمود گفت که خدا مریم گفت و الله
ان استسما بالا زلام قط سوزند کعبه باری نکرده اند ابراهيم و سید علی زلام که از لام
مع زلم است بفتح و ضم آن در اصل یعنی قرح است بکسر قاف و قرح تیر تمام نازن شنیده و سید علی
نماده را گویند و نیز اطلاق میکنند بر قرح تمام و در ازینجا همین است و گویند عرب در ایام جاهلیت
آن بود که اگر کسی اراده سفر یا تجارت یا طحاج و جوان میکرد میزد قرح را بر یکی مکتوب بود امری
برای او بود و دیگر سده بود خالی از آنست از قرح امری بر آمد اقدام میکرد بر عمل و اگر قرح نهی
ی بر آید باز میزدست خود را و اگر سده بر آید باز میزد تا امری یا نهی بر آید و این قرح نزد
خدا مان کعبه می بود که گفته است میگردند و گویند که باری هم همین نوع میکردند اینست در کتب
الحج و باب من کرمی بود کعبه گفته است **تثنا** علی بن عبدالله قال احدی یحیی
بن سعید قال ثنا سعید الله قال حدثني سعيد بن ابی سعید عن ابی عن
ابیه یروى مرض قیل یا مرسل الله من اکرم الناس مروى است از ابراهيم بره گفته
شده ای سوال خدا گیسوی از ترین مردم قال القاهم فرمود یعنی ترین مردم و بر سر کار بری
فقالوا لیس عن هذا نسالك پس گفتند سوال ما ازین چیست قال فیوسف بنی الله
ابن بنی الله ابن بنی الله ابن حلیل الله چون حضرت دشت که از شرافت نبی می پرسند
فرود و عرف فرود که بر یعقوب فرود بر سر خدا که استی است بر سر خدا ابراهيم است
قالوا لیس عن هذا نسالك گفته اند از شرافت سب می رسم ترا قال عن معادن
العرب تسالوننی فرود پس از مردمانی عرب می پرسید استند ای این معادن فرود
از آنکه استند که صفات می باشد بر یک قابل مرتب از فیض الهی چنانکه معادن بیفا و بی شند

تا و بر دیگر نهی می آید

سازم آنای تشریح هم



یک که قابل است کمال و با قوت در وی بسیارند و یک قابل طلا و نقره و بعضی از آن قابل خری
 از آن میباشد **باب** خیار هم فی الجاهلیة خیار هم فی الاسلام اذ اقصوا نیکان
 ایشان در حال جاهلیت نیکان اند و حال اسلام وقتی که علم و حکمت حاصل کردند یعنی نیکان
 جاهلیت وقتی نیکان در اسلام نمودند که کسب علوم اسلامی کنند جزو نسب و شرف ابا و اوس
 بخاری نمی آید و از نیکان نمیکردند **فیرد** بنده عشق شدی ترک نسب کن حاجی که
 درین راه طلاق درین طلاق خیر نیست گزافی گوید خیار جمع خیر است یا جمع خیر مرد و لفظ
 در دو حد است میگویند رجل خیر و رجل خیر فهو انعم فان رفقه یفقه است میگویند ای
 صاحبها و فقها در روایت ابی ذر است بگرفت از رفقه لفظه از سمیع سمعی است
 یعنی علم فایم قال ابی اسامه و هم عن عبد الله عن سعید عن ابی هريرة عن
 النبي صلى الله عليه وسلم یعنی بن سعید این است در طریق تحریف آورده و در اسامه
 و سمر باین مسنون پس بدین درین روایت نیست خیار که تو هم کرده اند **تثنا** حوکل عن
 هشام قال ثنا سمیعی قال ثنا عوف قال ثنا ابو حناء قال ثنا سمیرة قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم انی انانی اللیلۃ اتیان فرود بنمردا رحمت که آمد
 بروی آمدن من است و آورنده مرد جبرئیل و میکائیل است فاینما علی رجل طویلا کاد
 امری را صراطی پس رفیقیم بدیم بر مردی دراز قد نزدیک ستمیم که ستم سر او را از رازی
 کبر را کال بود و اند ابراهیم و تحقیق نبود ابراهیم است و این نمود جدول شرافت و عظمت
 و اوست ابراهیم بود علیه السلام و ظاهر این در غیر نسب سراج است و در کوفه شده فالظری صاحبکم
 یعنی پس در در شب سراج و الله اعلم **تثنا** بیان بن عمرو قال ثنا النضر

موسلم

قالنا

قال نا ابن عون عن مجاهد انه سمع ابن عباس و قد ذكر والده الجاهل مروی است
 از مجاهد بدی شنیده ابن عباس را در حالی که ذکر کرده چند نذر و در حال را اینکه مکتوب بین
 عینیة کافر و کافر و نوشته شده بیان و چشم او حقیقت که هم کس را نر بخوند لفظ کافر
 یا مکتوب است این سه حرف که ف و ج و ج را بی ترکیب لفظ قال لم اسمعه گفت این را
 شنیده ام که گفت فرموده بشد و لکنه قال اما ابراهیم فالظری صاحبکم و لیکن
 فرموده اما صورت ابراهیم بر بنید سوی صاحب خود کنایت از فرود بنده از لکنه که بر فرود
 بوی من است که ک حوب نم میگویند است اید که در کلام تطویل است که اینی مخفی آورده است و اما
 موسی فبعد ادم اما موسی علیه السلام پس جمیع جسم است کدم کون است بعد از جمیع و لیکن
 مهمل که صورت موسی نیست از آنکه در روایت دیگر آورده که موسی ستر سل بود علی جمیل
 احمر مخموم بخلیة سر است بر شری سراج کوی که هرگز نکرده است از زبان بر کفره
 جلوه بجا میجو و سکون دم و فتح موده که لیف حراست کانی الطر الیه جانی که میم
 بسوی او گفته اند بدین حضرت در شب سراج بود یا در خواب و خواب بسید در حکم می است
 انحدرفی الوادی بکبر زود آورده است در وادی مراد وادی از روست کالی که میگویند
 یعنی بیک احمد میگویند از اسناد شیخ الحنفی شیخ عبد الحی نام شنیده کرده بدین حضرت
 موسی علیه السلام را با اخیال در صورت دارد که کشف شده حال که در وقت و نرسه باقرها هم
 وقت که اینحال بودی و نرسه بعینه حضرت را نمودند فرق در صورت بر طالع درست بر شوی باو
تثنا قتیبة بن سعید قال ثنا مغيرة بن عبد الرحمن القرظی عن ابی الزناد عن
 الاعرج عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احسن ابراهیم النبوی



وهو ابن ثمانين سنة خشنه کرد ابراهيم سفيرو حال آنکه وی استلاس را بود و از ماکه اوزنی
 مرد است در آنچه قاضی عیاض گفته که یکصد و بیست سال بود پس از آن بهشتا و سال دیگر زنده
 بود لیکن بگویند بر ابراهیم برده آورده و بعضی گویند نه سال بود و در بیت کتاب
 صحیح نریست بالقدم **حدثنا** ابوالیمان قال حدثنا شعیب قال حدثنا
 ابوالزناد قال بالقدم مخففة این لفظ را بشدید ال و تخفیف بر دو خوانده و آن
 مشترک در معنی بسیار در ناموس گفته قدم تخفیف بمعنی تیره در و در است و معنی است
 سخنان و وزیر است بکلی و کوی است بگردینه و کوی لیرات است که موضع همان ابراهیم است
 بعضی گویند اسم موضع تخفیف و شدید بر خوانده و اکثری از اهل تخفیف خوانده اند و مراد است
 بخار رویت کرده است ابویعلی از طریق علی بن ربیع گفت ام کردند ابراهیم بن حنبله از
 پسر وی بن تیره بن حنبله که او پسر است از ابراهیم پس و می اند که کتاب کردی پیش از آنکه کوی
 آنست خشمگینم گفت یارب تا خوش داشتهم که تا فرود آید در آسمان تا بید عبد الرحمن بن
 اسحق عن ابی الزناد قال قلت لعمرو بن عبد الرحمن بن اسحق بن مهران بن عبد الرحمن بن مهران
 الزناد و نقلی یعنی بن تیره تخفیف الی روایت کرده و تا بعد از عجلان عن ابی هريرة و قال
 که است ابی الزناد را عجلان از ابراهیم در تخفیف عجلان مولی بنت عتبة بن ربیع فرستی
 بر محمد بن عجلان از ابراهیم و در آن حدیث بن عمر و عن ابی سلمة و روایت کرده است ابی هریرت
 را محمد بن عمرو از ابراهیم بر آنکه در روایت الی از ابی الوقت قولی که قال عبد الرحمن بن ابی
 الزناد و قال عجلان عن ابراهیم قال اول و اوله محمد بن عمر و عن ابی هريرة بالاتر از قول است
 ابوالیمان پس این متابعتها برای قیسه بن سعید هر دو بود برین که ابراهیم علیه السلام هنگام خشنه

عن ابی هريرة

سال بود فانهم

سال بود فانهم **حدثنا** سعید بن تلید الاعمی قال اخبرني ابن وهب قال اخبرني
 جریر بن ابی حازم عن ایوب عن محمد بن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم لعزیر بن ابراهیم الا قلت کذبات ح و ثنا محمد بن محبوب
 قال ثنا حماد بن زید عن ایوب عن محمد بن ابی هريرة قال لعزیر بن ابراهیم
 الا قلت کذبات لیكون ذال است و روایت ابی هريرة صحیح و لفظه در
 فتح الباری نقل کرده که گفت جید همین است از آنکه مع کذب است لیکن ذال یقال
 کذب کذبته بحال یقال کذب و این اسم است صفت نیست از صفت میگوید در جمع
 هم لیکن ذال لودی استی در بود در جمع صفت ابراهیم سفيرو کذب و در جمع گفتین
 مضمون فی ذات الله و از آن است در جمع مذکور است در قول خدا عزت اشخاص است
 از قرآن مجید ببلایه آنکه قدیم است و گویند فی کلمی ابراهیم است چنانکه در این حدیث
 عذاب عذبت امرأة فی برة و معنی آنست که در روغ گفتن ابراهیم از جهت امر خدا
 در دیده او بودند هموای نفس خود بگذاشت و روغ سیدم که تو هم خطی یعنی بذات او
 وارد بگذرا تا او و می توان گفت کردی یعنی خود است و معنی آنست که در روغ در کلام خدا
 بود و بعضی ترویج دین الهی قلمه الی اسقیم یک کوب او ای است که خداوند بجانه بطریق
 حکایت نقل کرده که من بسیارم و وقتی که تو را ابراهیم خواستند که ما را بر آید به بیخه ای ان که
 ای ای اراده آن درشت که ما را بخارود و شکند سنان را عذر کرد که من بیایم من سطلانی نقل کرده
 که از ابراهیم وی است که از بیت ابراهیم است و اتفاقا آنها بر کفر و عدالت داشته یا مراد ابراهیم است
 که وقتی خود را پیش آنکه در اسم فاعل تخفیف استقبال پیدا کرده و نیز بسیاری آن است که در روغ از ابراهیم

مراد بسیار از کلام است از بیت برستی



باشد و بسیار گریست که فرج اولی بر اعتدال فرج او باشد و در وقت از این عباس در دست
 عوفی که بر اسم علیه السلام را خواستند که بایشان لعین گاه بر آید چون وی اراده شکستن بتان
 داشته بخرد که کس بیاری طاعون دارم در اوقات بسیاری طاعون شایع بود و می ترسیدند
 از طاعون و نزدیک او می آمدند پس گویا شدند او را تنها لعین گفته اند که در اوقات او رتبه
 می آمد مظلانی گوید که این معنی درست زیرا که بر این تقدیر این قول او کذب نمی باشد زیرا
 فاند که آن سه معنی که اول جویده نظر کرده ام از خروج از کذب میکند که لا یخف و قوله بل فعله
 کثیر هر کذب دوم این است که گفته بلکه کرده است از اکل ترین اصنام و وقتی که شکست
 ابراهیم علیه السلام بتان آن شکسته را گفته اند مشق و در دست بود بعضی از طلا و بعضی
 از نقره و برخی از این سنگ و چوب و حتی که کلان ترین بود از طلا و در صحنه جواهر از
 کمال او گذشت و تبری که بتان را بان شکسته بود در کون آن از بخت که چوله کاخان
 به بتخانه آمدند و دیدند که این همه بتان شکسته افتاده اند با ابراهیم گفته اند که کرده این کار
 با کبر ما گفت من نکرده ام بلکه کلان ترین اینها کلان است زیرا که این بتها از بتها
 منقوله است از امام فخر رازی که بنیاد این بتها را نقل کند از آنکه نسبت کذب با ابراهیم
 علیه السلام بان در تبه نبوت و خلقت روایت شده و اگر نسبت کذب بر او حیث
 کند اسان ترست از نسبت کذب بان جناب شیخ محمد باقر استنده فاند که این بتها با اقل
 اصل این فن معصوم است و رادی آن نیز است از کذب و چگونه تخلف بر او توان کرد
 با آنکه این دو قول از ضیل الرحمن و تمهید خیا که در آن مالمی است و حدیث شفاعت
 نیز ظاهر برین معنی است پس بهتر است که گویند ظاهر این دو قول که بصورت کذب است مراد است

و نسبت

و نسبت کردن کذب بکس ظاهر است نه از برای تحقیق و چون مقام بسیار از حد است
 بر صورتی که در حدیثی بر می آید می رود چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیئات القومین
 و از اینجاست که در وقت شفاعت جنت حقیم گفته اند که در آن احوال که در پیشتر مرده ام
 روی جناب حقیم گویا آمد و در این قول نباشد از خوف مظلوم است و لا ابرایت
 خست گشت که شاید برین ظاهر نیز مراد بوده و توجهات بر وجهه قول اول معلوم بشود که این
 کلام اول علیه السلام بدانان سکون گفته است از حقیم که از آن و استهزا بایشان یعنی
 چیزی را که شما می پرستید که خلق نکرده و تا در نیست بر آن و در قول اول فعله و نف هم آمده
 پس ضمیر راجع با ابراهیم است و قول دیگر هم بدانان مراد از ابراهیم و در سوره است و نیز کلام
 نسبت فعل سبب آن و بهشت بر آن بسیار آمده است و چون که با ابراهیم در عذاب این
 بت میگردد و از این رو چشم او بیشتر از بتها شکسته است و در اینجا فاند که نسبت و سبب
 همان بت کلان بود پس نسبت که در نوم در آن و در صورت سبب که در حدیثی گفته اند یعنی
 از آن قبیل است که یکی تعریف کرده بدینکه ای ستمایان و دیگری گوید که تو تعریف کرده و این
 بلکه کرده معهود است فعل بان و کذب است بلکه تعین و تکمیل است و این قول می نیز
 گفته اند درین کلام در قبیل معارضی است که کمال در حقیم است این کلام مراد کرده غیر آن است
 که از ظاهر کلام فهم میشود و در معارضی که بهشت بر آن از ترس و دینی باشد با حقیم از کذب است
 چنانکه حدیثی در حقیم از طریق قناده آورده و روایت کرده که سید صدر مراد که فرموده که ظاهر این
 که در کلمات گفته ابراهیم نیست که مجادل و در حقیم و نیز از امام احمد بن حنبل است که در
 کرده که نسبت دکلمات ابراهیم بر مجادل نسبتی که کذب محض است در نقل استقام جائز است

بل فعله و نف هم آمده
 پس ضمیر راجع با ابراهیم است



برای تحمل آن خف فرقی اتفاق کرده اند فقهائ مسلمان که نزد کسی که در بیتی باشند و خالی آن
که غارت و غلب کند آنرا واجب است بر دی که بدو رود گوید که من و دولت من در این
در صلح همین منتهای همان در خانه و در هر دو در آنست این احوال جلیل الرحمن ازین
امور کج بود و در آنکه با هر ای باشد خیار است آن زمان است و قال بیتنا هو ذاتنا
و مسافره و در آنکه سبب آنست که در میان آنکه بود ابراهیم روزی و مسافره و در آنکه سبب آنست
بود و او مسافره و در آنکه سبب آنست که در میان آنکه بود ابراهیم روزی و مسافره و در آنکه سبب آنست
آید بر ستمکاری از ستمگران قبیله گوید نام او صادق است ملک اردن و عادت او
آن بود که زمان محراب حسن در آن شهر در آن ابتدای دیگر رفت و نیز در آن شهر بود
فقیل له ان ههنا امر جلیل مع امره من احسن الناس پس گفته شد که آن فاکم را که در آن
اینجا مرد است با وی زنی است از یکوترین ادیان فارسیه فسا له عنهما پس در آن
کسی را بسوی ابراهیم پس برسد او را ازین زن قال من هذه قال اختی گفت آن زن
گفت این زن گفت ابراهیم خود من است با خود استادی و نیزت بود که با من کلام و
خرد و عظم کرده باشد از آنکه میدانست که بر حسب عادت خود البته غلبت
کرد و نیز که نیکو گفت آن بود که بر آنکه در آن شهر است و نیز که نیکو گفت آن ظالم بر
قتل حسن و فرار او در آنکه در آن شهر است و نیز که نیکو گفت آن ظالم بر
برادر خود و پس نه از جانب آن ملک و بیتی گفته اند که ابراهیم در آنست که گوید من آن
باخت بر سر طلق خود بهند بهم تقدیر در آن صورت خرد و نیز است از مفسد گوید
قالی مسافره پس آن جلیل ز مسافره فقال یا سارة لیس علی وجهی لاریض من غیریا

نصف

و غیر پس

و غیر پس گفت ای ساره نیست بر روی این زمین مسلمان غیر از من و تو یعنی ای ساره
که زنت میان دو مسلمان واقع شود و آن هدا سالی تا خیر تمام است اختی و تحقیق
اینکه در سواره بر سواره اند پس گفته شد که ساره و ساره و ساره و ساره و ساره
نحوای که در آن بیتی بود که در آن ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره
پس فرستاد آن جبار کسی را بسوی ساره یعنی طلبید که خود فلان و خلعت علیه ذهب
بیتنا و لها بیته پس بر گاه در آن ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره
پس گفته شد ای یعنی در آنکه دست و پا فرود کرد و در آن ساره و ساره و ساره و ساره
اینکه سبب آنکه در آن ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره
فقال ادعی الله لی و لا یضربک فذعت الله فاطمک پس در آنکه ساره و ساره و ساره
تم تنادها القاتله فاحذ متلها او ای ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره
مانند رفتن او پس یا سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا یضربک فذعت فاطمک
پس گفت و عاکن خدارا و از این ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره
کاثر از آن که بود اگر همین حال باشد بکشند او را و از این ساره و ساره و ساره و ساره
حجرت پس خواند یعنی پرده داران خود را یعنی همانکس را که در آن بود فقال اللک لم تاتنی
با انسان انما ایتنی الشیطان پس گفت ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره
فاخذها هاجر پس بخودت رفت ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره
وهو قائم یصلی فاما ما عینده مصفیا پس آن ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره
پس است که در آن ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره و ساره

و لا یضربک فذعت الله فاطمک



مفسر است یعنی مانند آنکه و ما حاکم و در روایت ابی ذر از کثیفی بایم است بایم بدل
الف و در بعضی روایات همین بخوان بدل الف و همه یک معنی است قالت مرد اللہ
کیند الکافرا و الفاحر فی نحوہ گفت و در حدیث دیگر که کافر یا کافر یا شک را می است
او را در این کلام مثل است و در بعضی می گویند کسی را که قصد میکند کاری باطل را و غیره
ریان و احد م هاجر و در حدیث و ادب جرجا قال ابو هریره قلنا انکم
یا بنی صایر السماوات گفت البربر بهین استند پس با حرام است ای اولاد
ایک همان خطاب کرده است بفرموده است و این نیز از این معنی است انما اذنتم کثر است
ملازمه آن که با او را که جانی با او را که با او است جری او نیستی خود خطاب می گوید مراد
آب زخم است که بگوش آورده بود مراد احد استماعی برای او جریس زندگانی کرده اند
بجای آن پس گفتند که با اولاد اب اند و این جهان در صحن خود آورده که هر که از اولاد او است
اولاد او است که با او است که از او است که با او است که با او است که با او است
آب آسمان است این آب بر آب آسمان کشند و تواند که از طهارت است و طهارت
شدند بلکه در حدیث مسلم لغای ذر از ابو هریره در حدیث طویل است معنی زیاد کرده
برین است که با او است که با او است که با او است که با او است که با او است
خرطی و غیره که برین حدیث است چهار رسالت و حضرت بطریق چهارمین است که با او
فرموده است و قول در کتب فرموده میگوید سب عدم توفیق بان چهارم است که از او
در حال طوبی است گفته و درین حال تکلیف شرعی نیست تا فرود در وقت نماز و در وقت نماز
تقدیر این جواب کرده و غیر از آنکه خطاب می گوید اگر اصل تحقیق اتفاق دارد بر خدا

کتاب ابن کثیر

این قول گویند اینست بر رسول خدا که وقتی از اوقات بر آن نگذرد که موعود عارف
نباشند و از آله باطله مبری شوند و چگونه تو هم توان کرد این معنی بر چنین سببی که حق سبحانه
خبر از عصمت او داده و نظیر کرده و داده است او را نشد پیش از آن و موعود است او را
ملکوت آسمان و زمین تا پیشین حاصل شود او را و بعد از پیشین خود چون گوئی را ایند گوید
نیا بر این و حکمی کند بر بویست آن و نیز قول او بر بویست چهارم است که بی شک است با جماع
روایت است بر اینها از آنکه حق سبحانه موعود از او است است ان را پس توجیه همان است
که صاحب کتب و غیر او است بر آن کرده که قول خلیل الرحمن برای بر سبب وضع در وقت
پیش از آن است که استند از وقتی که الطال موعود می کنند اول از بر وقت قول ختم حکایت کند
پس ویل بر خدا و او می آرد چنانکه می مشاهده کند با کسی که قابل است بقدم اجسام گوید حکایم
قدیم است یعنی با عقاید تو و درین مستند این است و درین طریق اوفق است و در الزام
ختم و وقتی است مشاهده استی می شود مانند که درین توجیه جواب است عقیدت همان باقی است
که وقتی مطابق با این مطلب می افتد که می گفتند برای هر طریق فرض و تقدیر و نیز این
قول برای هر علم اسلام بعد از مشاهده بان که کتب است و در خصوص اینها که باشد و از سبب قرآن
این ملاحظه است و ظاهر همین است که چون مشرب شد و دید که کتب را گفتند برای دانستن
در حدیث در باب سبب گفته دین در باب کلام آورده است ما عبد اللہ بن
موسی و ابن سلام عن یحیی بن یحیی که در حدیث این سلام از عبد اللہ قال ابی حمز
عن عبد الحمید بن جابر عن سعید بن المسیب عن ام شریک ان رسول اللہ صلی الله
علیه وسلم امر فیصل الذریع م روی است از ام شریک العاربه که تحقیق رسول خدا فرموده بگفتن دروغ که از او



جلد باه کونید و قال کان یفزع علی ابراهیم و فرمود بود آن ذبح که میکرد بزرگش ابراهیم در وقتی
 که از تخت او رفته یعنی در آتش و در دوزخ زمین اضا آتش میکردند و در حدیث آمده است
 آمده و قتی که سوخته شد سبب لغزش او ذبح میگردند نقل کرده ابن راحمان و مری و از ابن عباس
 رضی الله عنهما است که فرمود یکشنبه ذبح را اگر چه در آن کعبه باشد و در سمانه و حدیث بخوبی
 قیس یکی است که در ذبح ضعیف است و الا عمل اصل یکد برین است **تثنا** عمر بن حفص
 بن غیاث قال ثنا ابی قال ثنا الاعمش قال حدثتني ابراهيم عن علقمة عن عبد الله
 قال ما نزلت الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم مرويت از عبد الله بن مسعود كفت
 و قتی که نازل شد این آیه تک رسوله الامان آورده اند و پیوسته اند علم خود را بظلم قلنا یا رسول
 الله ایضا لا یظلم نفسہ کقیم ای رسول خدا کلامی است که ظلم نمیکند خود را سمانه بن ضحاک
 ظلم که ظاهر است از وقوع کرده در ساقی نفعی عمل کردند قال لیس كما یقولون یس میان کرد
 آنحضرت که ظاهر این لفظ که عام است مرویت لم یلبسوا ايمانهم بظلم بسترک یعنی مراد
 از ظلم بسترک است و معنی است که بیزاری از ایمان نفاق نورزیده اند و لم یلبسوا ای قول
 لغسان لا جنک لا تقرب الله بالکفر ان الذم لظلم عظیم ای بالتمیزه ای بوی کوشند از یزید
 یعنی قول همان که مراد از آنست که بیزاری از ایمان بسترک است و بسترک ظلم کلان است از آنکه
 برابر کردن خداوند که با خلق آنهاست ظلم بوی است از کوهی مناسب و بیخوبت با
 کرده که ابراهیم است گویم که این قول از ابن عباس است که ابراهیم است جویت داده
 از رسول قوم قاصی الغر نقیبن ارض یا لیس و مخالف از سبب است باطنها و منافقها بسیار
 اعتبار کرده است که مانی گوید مناسب است بیخوبت ترجمه باب و قدر ابراهیم القائلین آیه است

تثنا

بقول خدا

بقول خدا و ملک مجددا اتینا ابراهیم استی و لا یخفی ما فی ذم الکر **باب** یزوفک العذبات
 فی المشتی اینچنین است در روایت ابن عباس که در روایت ابی ذریاب است قطعت شیخ این
 جمله کفته در روایت ستمی باب بی ترجمه است و این حدیث اصل است از ما قبل و میگوید که
 روایت ابن عباس که بی معنی است استی و میتوان گفت که در روایت ابن عباس باب بی ترجمه
 در چون کلمه بقول در آیهی که در قدر ابراهیم علیه السلام واقع شده تا تفسیر نقل کرده است در سوره
 و العافات و رقیه است فاقبلوا الیه الیه یزوفون یعنی وقتی که جز شستن بنان بگزارید
 رو کردند با ابراهیم در حالی که سرعت میکند در رفتن یزوفون مشتق از زف است میگویند
 زف قوم فی مشیم یعنی سرعت کردند در رفتن تسلان یعنی چون در سکن سین مهله الم و لا
 در بیان الف که سرعت است پس در رفتن خود فرود بود **تثنا** اسحق بن ابراهیم بن
 الضمر قال ثنا ابواسامة عن ابی حنبل عن ابی در عهده عن ابی هريرة مرض قال
 آتی النبی صلی الله علیه وسلم یوصا الیم کفنت البوریه آورده است در غیر خدا
 روزی که استی اینجور است سخن ذکر یافته که آنحضرت در وقت شریف داشته که آنحضرت در روز
 آنحضرت آورده خوش استی آنحضرت ذریع را آورده است سید اکرم فقال ان الله یجمع
 یوم القيمة الاولین والاخرین فی سعید واحد پس از تو در حقین خدا جمع میکند در وقت
 اولین و آخرین را در یک زمین حواری و فرودخ فیسعهم لداعی و یفقد هم البصر لیس فی
 الیت ترا خود نموده در عاقل میکند همه را دیده از جهنم حواری زمین گشت و کی آن یفقدیم
 یا آنحضرت است از این فعل که مانی یعنی هم نقل کرده بوزن یسع میگویند تقدیر و قتی
 که بر سید بر دختا و زیکنه گفته است ابراهیم که این لفظ بدل مهندست و عثمان روایت

آنرا



کرده از بومج و تدفنا الشمس منهم و نزدیک می آید از آنرا فاذ کرحديث الشفاعة
پس ذکر کرد حضرت حدیث شفاعت را که از جمله آن این است فیا نون ابراهیم فیقولون
انت نبی الله و خلیل من الارض پس می آید مردم روز خضر ابراهیم علیه السلام را میگویند
توسعه خدای و دوست او می آید پس ابراهیم روایت کرده شنیده است حلقه را
بر زمان و زمین انتفع لنا الی ربک شفاعت کن ما را نزدیک پروردگار خود بگو
و ذکر کند بانه نفسی نفسی پس میگوید ابراهیم و حال آنکه یاد کرده است که بپای خود را نفسی
نفسی در و بار میگوید در روایت ابو ذر است جای ترجمه همین خبر است از هبل
الی موسی بر روی سبوی موسی تابعه عن السن عن النبی صلی الله علیه و سلم قیامت
کرده ابراهیم را السن از شمر خدا در روایت از حضرت ادم و بنیاد دیگر در نهی پر از آب
خود که در دل نهی بر در سل مس العیة سلم نمودند و کوی از جانب حق بر آید
فصلت ان حضرت بر سر رسول و قبول درگاه وی ظاهر شود سنا احمد بن سعید ابو
عبدالله قال قتا و ذهب بن جریر عن ابی عن الیوب بن سعید بن جبر
عن ابی عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال یرحم الله ام اسمعیل
زود رحمت کند خدا مادر اسمعیل لولا انما عجلت لکان زفر من عینا معینا
اگر نبود که بقیض تشابه میکرد در و با او آن بر آنکه بودی چاه ز فرم چشمه جاری
بودی زمین این جور گفته که بر این آن آب نرسد و نفس از خداوند سبحان که در آن در آن
دخل بود پس بر که عمل کرد و در آن در آن دخل نرسد و نفس بر همین قدر زمین بقیع
میرم است و چون انفسه من کونست است قیاس منسبه بود ترک تا نیست با حق و لفظ

کران اول و می توان گفت که مؤلف انفسه من است یعنی چشمه منی لفظ دیگر است یعنی چرخ
و قال الایضاری سنا ابن جریر و کفبت انفسه من کوه در این خبر با آنچه مذکور شد
قال اما کثیر ابن کثیر فحدثنی کفبت انفسه من لفظ کثیر بن جریج و در این سخن
قال والی و عثمان بن ابی سلیمان جلیس مع سعید بن جبیر گفت این خبر کثیر بن جلیج
من عثمان بن ابی سلیمان نشسته بودیم با سعید بن جبیر فقال ما هکذا احدی من ابن عباس
رضی گفت این سخن نکرده است مرا این عباس و لکن قال قبل ابراهیم با اسمعیل
واحد و لیکن حدیث کرده این عباس رضی الله عنهما ابراهیم با سعید و در او و همی بنو نصره
معها شسته لم یرفعه و حال آنکه مادر او شمر خدا و اسمعیل را و در کتب کثیر بن جریج و در آن
ابن عباس انحضرت را با حضرت سنا عبد الله بن محمد قال سنا عبد الوهابی
قال ما دهم عن الیوب السعیدانی و کثیر بن کثیر بن المطلب بن ابی و داعة
یروید احدیها علی الاخر یعنی عمر الزبیر در این خبر در روایت کرده در حالی که در روایت میکند
یکی ازین هر دو روایت دیگری عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال اولیها
المتخذ النساء المنطق من قبل ام اسمعیل گفت نخستین حال که گفته اند زمان که برسد
از پیش مادر اسمعیل است المتخذت منطلقا گفت ام اسمعیل که نزدی از المنطق
بکسر سیم و فتح طایفه در میان نون ساکن است که نزدی که می بندد در وقت کار
تا بجهت در آن او لفظی آنرها علی سازه تا میوشد بی خود ابراهیم یعنی تا نداند
که بر ابراهیم آمد و رفت در روایتی لفظ سناة فوقیه و فتح عین مهمل و شمر خدا و کوه یعنی
نفسی است مروی است که سناة جریج را با ابراهیم علیه السلام است که آن بود تا در خطه و در خطه

در صورت او



پس حالت نماز برآوردی با سمعیله هرگاه وضع محل کرد غیرت کرد بر جای خود و سوگند کرد و قطع
گذرت عضو او را پس منقطع است اجر بر کمر کشید درین خود را تپانی او بر ساره
ظاهر نشود که تپانی گوید معنی این کلام این است که اجر بر آرزین باس خادمانه پویشید
و کمرت در حضرت ساره و زینا کرد که خادمانه است تا استمالت خاطر ساره کند و صلح
گذازد و داده بقیان عقی علی باکان منه اذا صح ما نسد و بعضی گفته اند که اجر بر اسم علیه السلام
شفاعت کرد برای تخلیل سوگند گفت سراج کند بر دو گوش و بینی او را و ساره نخستین کسی
ست که گوش و بینی سوره کرده تم جاء بها ابراهیم و بانها اسمعیل و هجره فصد
پس آورد او را بر اسم و پسر او را اسمعیل در حالی که شیر میداد او را حتی وضعهما
عند البیت عند دو حته فوق زمزم فی اعلی المسجد تا رود آورد در دروازای
کعبه نزدیک درختی که بالای زمزم بود در جای بلند مسجد و لیس بکند بر هفت احد
و لیس ماء و حال آنکه بود درین روز بکس بچکس از ادیان و نبود بکس آبی فوضعهما
هنا لک پس برود تا در پهلوی را اینجا و وضع عندهما جرابا فیه تم و سقاء فیه
ماء و نهاد پیش برود و آبانی که روی خراست و شکی که روی آبست تم فقی ابراهیم
مطلقا پس پشت داد ابراهیم علیه السلام در حالی که رنده است بتام نزو عیال خود
فقبته ام اسمعیل پس بری او رفت مادر اسمعیل فقالت یا ابراهیم این
تذیب پس گفت مادر اسمعیل ای ابراهیم که مروی و متوکلنا بهذا الوادی لیس فیه
انیس و لانی و یکدیگر ما را با این صحرای گزینت دردی نمک آری و نه هیچ ضرری که بی
میشست ستر در بعضی روایات اس تعال من در وقت فقالت له ذلک مراداً

ساره نخستین کسی است که گوش و بینی او را

وجعل لا یلیفت الیهما پس گفت ابر او را چند بار در گشت ابراهیم علیه السلام که گفت
نیکند سومی او فقالت الله امرک بهما قال نعم پس گفت او را خدا تعالی فرموده است
ترا باین کار گفت آری خدا فرموده است قالت اذ لک لا یضیعنا تم رجعت گفت
اگر چه حالا ضایع و حراب نیکند ما را بستر بار آید بجای خود فاطلق ابراهیم حتی اذا کان
عند التعمیه حیث لا یرون و فداقی که بود ابراهیم نزد کوه تیه که بر جانب لای است
و انحرقت اصع السعید سلم الذین راه بکله و راکمه اندر آنجا که می بینند او را استقبال بجهت کعبه
تم دعا بفضله اللاتعوات توجه کرد به بی خود گوید در معنی جای را که کعبه است و آن
وزنه خود را بر جای که رسته بود پس دعا کرد باین دعا که شمول این کلمات ترانی است و بیع
بیدار و برودت است خود در فعال مرید فی مسکت من ذمیر حق یواد فیخیر
دی ز سرخ پس گفت ای پروردگار که تقوی من مسکوت و لیس معنی او بود و در او را
که حب برده است نیست عند بیک المجرم بر خدای که ستم است با او که در است در آن
حزنی که حرام نیست در جای دیگر یا کرده است و ستم است در آن که بر او و در آن زمان
بلد که دنیا الیقمو الصلوة پروردگار را که رسته ام در اینجا بی تو نه ناز کند و عذرت
فاجعل اشد من الناس تموی الیهم پس بگردان دیها را از مردم که قدر کند بسوی
اینها و امر زقم من التمرات لعالم لیستک و لیا و زری از آن است که از او چیزی نماند
این که شکر کند ترا باین نعمت پس اجابت کرد خدا و عای ابراهیم را چنانکه دیها علی
فعدله و آرد رنده در آن تفرقی که با آن خوبی در بلاد شرق و غرب بنموده و جعلت ام
اسمعیل رضع اسمعیل و گشت مادر اسمعیل که شیر میداد او را فشریب من ذلک الماء و کبره

بستر

بستر عمار در نظر بفرم



از آن آب حتی اذ انقذ ما فی السقاء عطشت و عطش انبها تا وقتی که تمام شد
 آبی که در شک بود نشسته نشسته کنست بپزند و جعلت نظر الیه سلیوی او قال
 بیلط و کنست که می بیند سلیوی بپزد که از پشت بر روی دانه بپزد بپزد و از آن شکمی یا کنست
 است را بی که می سلیوی بیلط بپزد و در دانه بپزد و در دانه بپزد و در دانه بپزد
 یعنی که غلیظ بر زمین فاطمته هاجره که اهتیران نظر الیه پس رفت در جگر
 از جهت ناخوش داشتن این را که بریند لو را با نهم فوجدت الصفا افراب
 جلد فی الارض بیلها پس یافت که سفار از دیگرین که با نهم که متصل است
 بزین یا متصل است بجز را در بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 الوادی نظره ل نری احد پس استاد بران که از می کرد و او بی را ایامی بپزد که
 که بعد در رسد فلم ترا احد پس بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 بلغت الوادی رفعت طرفه و بر نهم تا وقتی که رسید و او بی را بپزد بپزد بپزد
 خودتم سمعت سعی الانسان المحجور بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 تجاوزت الوادی تا آنکه در گذشت همه و او بی را تم انت المروة ففادت علیها
 بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 که از صفای بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 سعی الناس بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 این حج میان صفای و نهمی این نیست ازین جا انداخته است فلما اترقت علی المروة

سمعت صوتا

سمعت صوتا فقالت صد توید نفسها پس نگاه آید بر مرده شنید آوازی که گفت
 خافوش باش منو بد باین امر خود را تم سمعت فسمعت الضیاء بپزد بپزد بپزد بپزد
 پس شنید آوازی دیگر فقالت قد سمعت ان كان عندك غوات بپزد بپزد بپزد بپزد
 مرا دراز کند را بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 غوات بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 در اصل کتاب و برودیت الی ذلک بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 انکه گفت انچنین در صبح گوید غوات مرگفتن دوست و انخوانه در صبح غوات
 از فرات نقل است که سب لفظی در امر است بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 غوات و غوات است و بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 با فرست بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 پس کنیز پاشند یا با گفت بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 الماء تا آنکه ظاهر شد آب مجعلت خود صد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 بر رود نقول بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد بپزد
 که می جید بر کرد آن خاک و سنگ او طلق قول بر نقل بسیار است در علم عرب و جعلت
 تعرف من الماء فی سفائها و بنت که برست می ریخت ازین آب در شک خود بود
 بعد بر بعد ما تعرف و آب می خورد بود از درشتن برست قال ابن عباس رضی الله
 عنهما فی صلی الله علیه وسلم مرجم الله ام اسمعيل گفت ابن عباس می خورد بود از درشتن
 که در حدیسی مادر اسمعيل لوترتک مرجم او قال تعرف من الماء انکه وقتی مرجم را

موضع

و در بلاد قول بر نقل بسیار است



که مسلمان میکرد یا گفته است که در وقت برزخ است و در سیرت خود و توکل نمودی
بر خدا لگانت ز فرم عینا معینا بر آن بودی ز فرم چشمه جاری بر زمین قال شریف
و امرضعت ولدها گفت غیر خدا عید بسلم پس نوشید آب را و شیر داد پس فرود
فقال لها الملك لا تخافي الضعفة پس گفت مرد را جبرئیل ترس خفاش شدن خود را این
کلام بود دلیل است بر آنکه جبرئیل از تنه سخن میکند غیر غیر فان ههنا بیت الله
یعنی هذا الغلام و ابوه یحقق اینجا خانه خداست که بنا میکند این را این لیکر و بدو
وان الله لا یضیع اهله و یحقق خفاش میکند اصل اینجا را و کان البیت مرتفعاً
من الارض کما لو ایتیه و بود بیت الله در وقت بلند از زمین مانند پشته زمین و در
این سخن این است که در سیرت بود و تا نید السیول قناخده عن عینه و قنما له
دی آنک بلب سینه های آب از در است و حیب بر زمین سست است السور فکانت کدالک
پس بود همین طور حتی موت بهم ز فقه من جرمهم او اهل بیت من جرم مقبلین
تا آنکه گذشت باین که جبرائیل با بنده گفت از زمین در حال کرده اند من طریق
کذا از راه جانب بلند کرد جرم بنفسم و در پاسک و فرم که ارمیم غیر معروف است
گوا بنفسم کاف بعد الف فمع الباء گفته در جمیع روایات زمین است ای در روایت
این معنی که در زمین بنفسم کاف و فرم است فنزلوا فی اسفل مکة پس فرود آمدند در جانب
یا بیان فرمود طائر عاقلها پس دیدند جانوری برنده که میکرد در آب عاقلها که در
مکوه و نام او هر چینه طایر است که میکند در آب و میکند در آران فقال ان هذا الطائر
لیل و علی هوا پس گفت که از آنها تحقیق این پرندگانه البته میکند در آب احمد فاجله

بیت الله لا یضیع اهله

جبرئیل از زمین

بهد الوادی وما فیها ماء یقیق قرار نزول ما بین وادی است و بیت روی
آبی فامر سلوا جبرئیل یا اوجرینین پس دستا نزدیک رسول یا دورا جری بنفسم و کسروا
و نشد به تحبته است مشتق از جرات است یعنی دلیری و رسول یعنی در حال که او را دیدند
او را جری گویند گویند که مشتق از جرات است و چون مجری مرسل است یا از کتاب است
در کار از راه با این صفت خوانده اند فاذا هم بالماء فرجعوا فاحبروهم بالماء
پس ناگاه این را فرستاد و کسی که سیر له او بود بر سر آب اند پس حرا جبت کردند و خرد
یا آب فاقبلوا قال و ام اسمعیل عند الماء پس روایت است که گفت ایها من جبرئیل
و حال آنکه ام اسمعیل نزد آب بود فقالوا تا ذین لنا ان نزل عندک پس گفتند
بما در اسمعیل آیا اذن میکنی نو ما را اینکه فرود آیم نزد تو قالت نعم ولیکن لاحق لکم فی
الماء گفت آری اذن دادم ولیکن حتی در کتب نیست در شمار این آب قالوا نعم گفتند
آری حتی نیست ما را و دعوی آن ندریم قال ابن عباس قال النبی صلی الله علیه وسلم
گفت این طایر فرمود غیر خدا رحمت کمال خدا بر روی قال فی ذلك ام اسمعیل و هی
حجب الانفس پس یانست آمدن جرم را ما در اسمعیل مرضی خود حال کند و دی و دست می
دست بود است بر مردم است نفع نبره است بنفسم و در بعضی روایات بکسیر است
یعنی در میان فنزلوا و امر سلوا الی اهلیهم فنزلوا معهم پس نزول کرد آن قوم و سوادند
کسی را طلب مردم خود پس نزول کردند مردم بان قوم حتی اذا کان بها اهل ایات
منهم تا وقتی که بودند مردم صد خانه در آران قوم و بتبت الغلام و تعدم العربیه منهم و جوانند
خوردند که اسمعیل است و در وقت زمان عربی را از ایشان گفته اند که در وقت ما حضرت این است

کتاب



کردی است در سندک حاکم خستین کسی که نطق بر سینه اسمعیل است جوایش آنست که این
اولیت نسبت با ولاد او بر ابراهیم است علیه السلام و نیز از حدیث علی ابن ابیطالب رضی
عنه روایت کرده اند نخستین کسی که گفت ده خداداد سبحان زبان او را بر سینه اسمعیل است
در فتح ابزاری گفته که با این قید نیز قاضی شود و تا یاد کنی بکنند صریح کرده اند نسب این است
که بعد از ابراهیم اسمعیل نطق بود از خستین یارب بن قطان و غیر آن و انفسهم
و توفیق این لفظ شرح خدای کرده اند که لفظ مافی است از باب افعال مفعول
که در بیان آن در عبارت تعالی الفلانی فعلی فی کذا و کذا ای رخساری قبیله بجز گویند صیغه ام
تفصیل است از نفی است و شرح این جمیع همین را اختیار کرده و منتهی بر تقدیر آن چنین
خواهد بود که اسمعیل نفیس ترین از بزم و قوی تر جوان شده و آنکه در عهد خطبه شرح کرده است
و گفته است که این غلط است و آن لفظ مافی است وجه آن ظاهر نشود یارب مفعول مفعول
روایت کرده است و آنچه هم چنین نسبت است در خستین اعزاز بود و قوی که جوان شد
ظاهر آنست که لفظ در عجب است و خدای باشد اگر چه توفیق کرده اند بان در قوی که لفظ
مافی است یعنی او ختم فی العجب یا تند یعنی در آورد و نیز در حدیثی از محمد بن ابی حمزه را حاصل
شده و لفظ اسم تفضل نیز تواند بود علی او را که از وجود امر او منتهی پس بر که در وقت
اسمعیل علی بن ابی طالب را زود کرد و او را زود از نوم جو در نام این زن خدای است عماره است
بلو یا حده یا صبی و صانت است ام اسمعیل و مرد مادر اسمعیل ظاهر بود از زود بود و گویند
که در سوره و در سن کردن او را در او جو خجای ابراهیم بعد ما تزوج اسمعیل بطالع تو کتبه
پس ابراهیم بعد از آنکه تزوج کرده بود اسمعیل بجای که بیست مرد و خود را ترک بکون

تفاوتی در لفظ مافی است
در حدیثی از محمد بن ابی حمزه

دکتر...

و کس است بمسجی متر که و مراد از اینجا زن و فرزند است که در یک نداشتند و بعضی جویشی دانسته
که ترک بسکون را بمسجی بنفیه شتر مرغ است و مراد از وجه و دست و مراد از مطالت لفظ در جمله
الها که چه کردند و چگونه از مکانی نمودند بدانکه خدای کرده اند که در هیچ اسمی به ابراهیم است اسمعیل
از این حدیث یعنی استدلال کرده اند که در هیچ بنامند از آنکه ابراهیم اسمعیل علیه السلام را فضل گویند
بنام رفعت بود و اسمعیل در عقب او جوان شد و زود کرد و ما در حدیثی که مراد از او مراد از اسم غفارت
برده بود و ما در هیچ در وقت اراده هیچ زنده دوی غلام سخن که عارف بگو است
چنانکه آیت فاما بلغ نوحا کسی فانه یا بنی الی الی فی السلام آیت نیز با لفظ بان است که در کمال
حال او را که و معرفت او بوده اگر دیو هیچ بنامش ازین احوال آمده است جواب
ازین استدلال گویند که از حدیث ولادت نولد که ابراهیم در وقت حیات نام جزیش از
جوانی او بیامده باشد یا آنکه در حدیث ابی حمزه آمده که بر اسم هر یکی از فرزندان کرده بلکه بر
بر آن سواری آید صبی می رسد و قیله در منزل جویش نام میبرد و حدیثی هم از ابی حمزه
نویسند که در هیچ اسمعیل بعد از حضرت باشد و اول تمام همین است علم بخدا اسمعیل
فصل امر او عنده پس میافت اسمعیل پس بر سید زن او را الله اسمعیل بن ابی حمزه حدیث
نیز بر دست که آمدن منفر در همین وقت نبود است اگر منفر بودی از هر جزیشی بر سید
فصالت خرج بیغنی لسانین گفت زن او بر آنده بجای که طلب میکند بر او زنی از
شکار تم سالک عن عیشتم و هیثمتم پس بر سید از زن کانی و منشی ایشان و حال ایشان
ایراد ضمیر جمع درین چند جا ظاهر نیست بلکه آنکه ثابت شود که فرزند آن هم بود داده باشند
فصالت سخن بیشتر فی ضیق و سخن فی ضیق و تسده و شکست الیه پس گفت مافی یا بشم

خدای که از کورج است
یا اسمعیل فانی است



بهدی حال و دما در تنگی روزی و سختی حالیم و تسکینت کردن آن روز بوی او قال فاذا اجاز
زوجك فاقربني عليه السلام وقولها له بغير عقبتنا بانه كفت ابراهيم و قتی که
آید خورشید بخوان بر روی سدم و در جانب بره و بگو مراد از کعبه کن استان در خود در کفایت از
طلاق زوجت است فلما اجاز اسمعيل كافرا نس ستمنا پس بگو آید اسمعيل خزانگی که
در یافت نشانی را از آمدن کسی فقال هاجا و کرم احد پس گفت ای اکره است
ستاره که قالت نعم جاءنا شبع كذا وكذا كفت آری آمده نزد ما بری چنین
و چنین فسالنا عنك فاجرتهم پس بگوید ما را از تو پس خبر دادم من او را و سالانی
کیف عقتنا فاجرتهم انما في جهدي و تسدة و بر سید ما چگونه است میمنت ما
پس خبر دادم او را که در رفت و سختی لم قال فصل او صاك لبتی كفت آری
دعیت کرده است ترا بخیری و بیامی داده قالت نعم امرنی ان اقرع عليك السلام
گفت آری اگر کرد مرا اینگونه بخودم بر تو سدم و بقول غیر عقبتنا بابل و کیفیت
تیر کن استان در خود قال ذاك ابی وقد امرنی ان افاقرقك كفت آن مرد پدر
من است و بقیع فرموده است مرا که بگویم ترا از خود احمق با هلك یعنی شوخ خودم
و در خواندن فظلمتها و تفرج منهم اخیری پس طلاق داد و زلفت از آن قوم و بگری در
نام این زن افلاست و او می گفت نام او است مرثیه مهليل است یا ت مرثیه مهليل است
یا ما که در غیر ملک من انوال و بسب از طلاق همین خورم بود کردی را ما شبکیانی فقر و کسای
یافت و چنین زن است اهل است عیسا فذ فلبت عنهم ابراهیم ما نشاء الله
پس درنگ نماند و در آمدن ابراهیم عرض کرد خدا فرموده بودیم انما هم بعد فلم یجدوا سیر

سیرت آن نزد ایشان بود ازین پس در یافت اسمعيل فدخل علی امراته فلما لها عنده
پس در آمدن ابراهیم بزرگ اسمعيل بر سید او را از اسمعيل نقاتل خرج بیتی لنا كفت
بر آید است که طلب کند برای ما زرقی قال کیف انتم و كفت چگونه ای شما و چه حال
دارید و سالها عن عقتهم و هیثمهم و بر سید او را از نزد کانی ایشان و حال ایشان
نقاتل نحن بخیر و ستمه پس كفت ما بر سکی و فرض حالیم و آمنت علی الله و سالت
که بر خود و منكر كفت همدار فقال ما لهما منكم قالت اللهم قال لسانه انكم قالوا
پس كفت ابراهیم چیست شما تمام كفت كفت پس چیست تو سید تو كفت
آری قال اللهم بارك اللهم فی اللحم و الماء كفت خداوند برکت ده این برادر رحمت
و آری ان قال النبي صلی الله علیه و سلم ولو یکن لحم یوشد حبیب و یومر فخر
رحمت کدام خدا بر وی و نمود مرآت ترا ان روز در غله و لویکان لحم و عا لحم فیصد
و از بوی دانه مرآت ترا و عا کردی ابراهیم در حق آن و برکت در آن قال فها لا یجولو اعلم
احد بغير صك الا لمرئوا فقاها هر دو پس كفت و آری عادت یكته بر آن عادت بر سکی
بجز اهل مکه مگر آنکه بر وقت نکرده اند او را و گواری از رشتند از همه بجز من و او را باها
در جای دیگر و این از برکت دعای طیل بود در حدیث ابی حمزه آمده بود هیچ کس عادت کند تنها
بگوشت مگر آنکه در وی سگند شکم او بگردد کما می خورد و در در آیت کشنی کیوان العیبه شیهه
قال فاذا اجاز و جيك فاقربني عليه السلام كفت ابراهیم پس و قتی که نزد زوج تو بری بود
بروی سدم را یعنی سدم مرا برسان باوی جواب که حضرت شمر فرمود که عرضی نصیح این است که لفظ
یعنی از زبان انبیاء آمده که چه از خودم خوانند و هر چه بقیعت عقبتنا بانه و کرم دعیت دار

ظهور

لذکما عادت یکنند



شبکه

الأمانة

www.alukah.net

استغفره و خورده خواجه اسمعیل قال هذا انکم من احدی من برکة الله علیه گفت
ای آرد سبب شمار کسی قالت نعم اما تا تیغ حسن الطیبة فانت علیه گفت
آری آرد ما بری خوب صورت او توده آن زن بروی فسالنی عنک فاجبرته
پس پرسیدم از تو پس خبر دادم او را که بر آرد سبب بطریق روزی فسالنی کیف
بختت فاجبرته تا نا بخیر پس پرسیدم چگونه سبب زدگان می مایس نعم دورا لاجتنبی
بگوئی ستم قال فادعک لبتی گفت اسمعیل پس وصیتی کرده ترا بخیر می گوئی
که چه چهره کنی قالت نعم وهو لفرء علیک السلام ویامرک ان تعبت عبثه
با یک گفت آری وصیت کرده است در خود ترا سلام درینو مایه ترا ایگه مایه است آری
استان در خود ترا قال الذی ابی وانت العقیبة گفت ان پدر من است و تو را ستان
امری ان امسکین فرمودم در ایگه نگاه دارم ترا در بعضی روزیات آرد بقیع بودی
بر من گزافه و زیادت ندیده بگوشی که قبول بود من سبب مردی است که این زن ده فرزند
ذکر نموده اسمعیل علیه السلام را نعم لبت عنهم ما نشاء الله پسر دین کرد و آرد
مدتی که خدا فرستاده بود و ظاهر است که این آیهها از شام بیکه بطریق حرق عادت بود اما
مجب که آید باز سبب است و توفیق می نمود البته در پی خواریه بودیم خواجه
دکتر پسر در آرد بر اسمعیل بود از ان را اسمعیل بیخبری نبلا له تحت دوحه
قریباً من فرزند و اسمعیل است و دیگر دتیری را که مراد بوده زیر درختی که نزدیک
از فرزند پسر بر آرد بر خرقی آبل بفتح نون و سکون موده تیری بیکان و پر از آبر
عربی گویند فلما رأی قام الیه فیس برکة وید اسمعیل بر اسمعیل علیه السلام است و در وقت

در جانب او

رفت جانب او فصفا كما يصنع الوالد بالولد والولد بالوالد پس کردند مرد و
رعایت ادب خیا کند بکنند پدید پس از شفقت در میانی و کنار رفتن و پسر بر پدر از
ادب و نظیم و بوسیدن دست و با در بعضی روزیات آرد که بر در آید که در آن چنانکه خاک را
اشک است ان ترکتتم تم قال یا اسمعیل ان الله امرنی بامر لیس لک فی اسمعیل
بیتقین خدا فرموده است مرا که ای قال فاصنع ما امرک دیک گفت پس بکن آنچه فرموده است
ترا پروردگار تو قال و تعیننی قال اعینک گفت ابرازیم و مدد کنی مرا درین کار گفت مدد
نیکم قال فان الله امرنی ان ابنی ههنا لیتک گفت تعین خدا کرده است مرا ایگه
چنانکه اینجا خانه فاستارالی اکثره ففقه علی صاحبها پس اشارت کرد بسوی بلندی
که مرتفع بود علی ما حولها متعلق است با بنی یوشی چنانکه بر کرد این بلندی قال فخذ ذلك و دعا
الفاعل من البيت و بود پس نزد آن که بر آید پس آید از بیت الله فجعل اسمعیل
یاتی بالحجارة پس گفت اسمعیل که آوردی سنگ را و این اسمعیل یعنی او بر اسمعیل علیه السلام
بنامیکه حتی اذا ارفع البناء ما توفیق که بلند شد بنا آورد این سنگ که در وقت مقام از آن
فوضعه فقام علیه وهو یعنی پس نهادن سنگ را و ایستاد بر اسمعیل بود و حال آنکه بنا میکند
و اسمعیل بنا و له الحجارة و اسمعیل مدد از سنگ را و همایقولان ربنا لقبنا منا
انک انت السميع العليم در در و مکتف ذای پروردگار را قبول کن از ما این عمل تعین تو شتوا
و در آن هستی که شبیه این آیه قرآن مجید است و گفتن این ان انرا با عینه و معن و منی خواجه بود
و کینم که لعنه باشد و پس از ان در قرآن مجید نازل شده باشد قال فجعل یبنیان پس کشند
که بنا میکنند حتی یذوقوا حوک العیبت تا آنکه میگردیدند که در آن خانه کعبه و همایقولان ربنا

خواجه طاهر بر پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و برادر
دست و پا

جاء بهذا الحجر



وبنما تقبل منا انك انت السميع العليم وبرد وكتف ذئب كفات را كفته است سحر عماري
 شتر نقره زینت از آنکه آرد الله تعالی است ویتغ و منسدن جبرئیل امین و بان فی قلیل
 الرحمن و ت کره کار اسمعیل علیهم السلام قرة و تحذف کرده اند که افضل است یا مدینه یعنی
 مدینه را افضل گفته اند است کرده از آن میان کعبه را و باز تحذف است در اینکه کعبه افضل است
 یا مدینه و در تحف کعبه کونین کونین کعبه از طرف حضرت موسی است افضل است از کعبه بلکه از طرف
 عظیم چه در عالم لطف افضل حضرت است و طفیل تا به طوبی افضل بود از تنوع افضل یعنی برادر اعظم
ثنا عبدالله بن محمد قال ثنا عامر عبد الملك بن عمرو قال ثنا ابراهيم
 بن نافع عن كثير بن كثير عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس عن رضى قال لما كان
 بين ابراهيم وبين اهله ساكنان كفت ابن عباس بركة بود میان ابراهیم خلیل و میان
 زن او ساره هجرى که بود از خصومت و غرت بر او هر وقتى که سوره شکر را در آسمان خراج
 با اسمعیل وام اسمعیل وضع نشسته فيها ماء برون آمد ابراهیم با اسمعیل و آرد اسمعیل
 و باوه شکی گفته بود دردی آبی مجبلیت ام اسمعیل شرب من الشنة فیدر لبنا
 علی صیها پس گشت مادر اسمعیل میخورد آب از مشک پس زده می آمد شیر او بر صیر او
 حتی قدم مکه فوضعها تحت دو حتر تا آنکه قدم آورد مکه را پس گزشت با حرا
 زیر رختی تم بر حج ابراهیم الی اهله پسر رجوع کرد ابراهیم بسوی ساره فابتعته
 ام اسمعیل حتی لما بلغوا کذا فادبته من وراثة پس بر پی او رفت مادر اسمعیل
 تا وقتی که رسید مکه و گوید از او یاد کرد ابراهیم که او پس او یا ابراهیم الی من تنکرنا قال
 الی الله ای ابراهیم بسوی که میخواهدی ما را گفت بسوی خدا قالت رضیت بالله کنت حرا

در فتنه

راضی تدم بن حکم خدا قال فرجعت فجعلت شرب من الشنة فیدر لبنا علی
 صیها گفت ابن عباس پس باز آمد که جریکای خود پس گشت که میخورد آب از مشک
 پس فرود می آمد شیر او بر صی او حتی لما فتی الماء تا وقتی که نازد آب قالت لو
 ذهبت فنظرت لعلی احسن احدا گفت با خود از روم من پس نظر کنم در داری ای
 که می بر بنیم کسی را قال فذهبت فصعدت الصفا فنظرت ونظرت کفت
 ابن عباس پس رفت که بر آمد بر کوه صفا پس نظر او بر طرف دیگر نظر کرد هل تحسن
 احدا فلم یحس احدا یا بر سر کعبه را پس نزدیک کسی را فلما بلغت الوادی سمعت
 پس بركاه از صفا و ده آمد رسید ولدی را و دید بر طرف دوین محنت کشیده چون در گذشت
 ولدی را انت المردة ففعلت ذلك انما اطأ آنکه مرده را پس کرد صی را پیش
 بار و در نیافت کسی را تم قالت لو ذهبت فنظرت ما فعلت عینی الصبی پسر گفتم
 از روم پس بر بنیم چه کرد یعنی صبی و حال صیست بهتر باشد فذهبت فنظرت فاذا
 هو علی حاله پس رفت و دید او را پس ناگاه صی بر حال خود بود دست و آب دهنت
 کاغذ میفشع الموت چنانستی که آن صی فرما و میکند از سینه خود برای زدن ششش یعنی کشیده
 و بسکون نون و شین صی متفوج در آن فرغین صی گشت بنیشتش من صورا فلم تفرها نفسها
 پس زارند و در نظر او فقلت لو ذهبت فنظرت لعلی احسن احدا پس گفتم که
 بروم و مکه که کم نشاید که بر بنیم کسی را فذهبت فصعدت الصفا فنظرت ونظرت
 فلم یحس احدا حتی اتممت سبعاً پس رفت و بر آمد صفا را پس نظر او در مکه نظر کرد پس
 که را تا تمام کرد صفت شرط را تم قالت لو ذهبت فنظرت ما فعلت لک کنت حرا



اگر بروم من پس نظر کنم چه کرده است پس او فاذا اهي بصوت فقالت اغت ان كان
عندك خيرا فاذا هو جبر و يلبس ناکاه و جبر تلبس باو و رستی یعنی آورد کسی بکوش او کرد
پس گفت فرما و رس اگر است نزد تو تویی پس ناکاه صاحب آورد جبر میل بود علیه السلام ایستاد بود
در جای که زهر است و طربانی بستاند حسن نظر کرده و ند کرد و در جبر میل و گفت تو گویی گفت
من ام و در برابریم گفت بگر سرده است شمارا گفت بخدا گفت پسر دست یکس که گفت ایستاد
قال فقال بعقبه هذا گفت این عباس پس زارت کرد پستانه خود از زمین و غمزه عقبه مثل
الارض و کرد این عباس سطر پستانه خود را بر زمین ظاهر است که این عباس با بر موفد
بیان زارت جبر میل است قال فانبت الماء گفت رادی تا خانه نزدیک در آمد استیق
بهر دو اصل نمون ساکن و لوحه مفتوحه دفعه تلبه زان است یعنی انحرق خد هشت
ام اسمعیل و جعلت تحفر پس حیران شد مادر اسمعیل و گفت که میگذرد زمین را جمع نمود
آب در بعضی روایات تحفر نمون بدل را حفر یعنی بر زمین بکف است یعنی بر مکرر رود
گفت خود را و نمود آب را در بیت اول ادب است قال فقال ابو القاسم صلی الله علیه و سلم
گفت این عباس رفت پس گفت انحضرت حجت کما خذ بری لوتد کتبه تکان الماء ظاهر
اگر تویی از او ای آب ظاهر بر روی زمین قال فجعلت تشریب من الماء و تدر لبها
علی صیها گفت رادی پس گفت که نمود از آب و می ریخت نیز خود را بر سر خود قال فشر
ناس من جبریم بطین الواوی گفت رادی پس گوشت هم از مردم از قیده جبریم و می
وادی فاذا هم بطیر کانهم انکر و ادله پس ناکاه آن ناس بیا نوری حاضر شدند که می
کردید که آب چنانستی که این انکار کردند بدان آب در بر مکان الا انکر بر کردین وادی

زینب جبریم

الی نریه بودند و قالوا اما يكون الطير الا على سماء و گفت زیبا که گفتن این جبار
مگر بر کنی فبقوا امره سولهم فسطر فاذا هو بالماء پس زیست اندر سوال خود را پس نظر کرد
پس ناکاه او بر سر آب راست فاذا هم فاجبرهم پس آمد رسول و خبر داد این ترا از آب
قالوا اليها فقالوا يا ام اسمعیل اتاذنين ان يكون معك اولسكن معك
پس آمدن آن قوم و گفتند ای مادر اسمعیل ایما ذن میکنی ما را اینک یا شتم یا تو یا سکونت کنیم
بالتو شک راوی است پس اذن داد این ترا برای دفعه حشمت نهائی چنانکه در حضرت
سابق معلوم شده و این قوم مردم خود را از وطن طلبیدند و چند خانه مردم سکونت کردند فیلیغ
اینها فکف فبهم امره پس مانع شد پسر جبریم یعنی ح کرده در میان زمین را
قال ثم انه يد ابراھیم گفت پسر نام زنده مرد بر اسم را از جبریم است و جبریم
علیها السلام فقال هله الی مطلع تو گویی گفت مرسل خود را سار و در بعضی روایات
جورینده دم فرو کندی خود را که جبر اسمعیل است قال فجاء و سلم گفت رادی پس آمد
بسر اسمعیل پس سلام کرد بر اس او فقال این اسمعیل فقالت امراتك هبت
بصید پس گفت بیاست اسمعیل گفت زن او رفت است و شکا کند قال فو فی لدا
جایزه عقبه بلیلک گفت بهر اسم بگو مر او را وقتی که آید بغیر کن کنان خانه خود را فلما
جاء و اخبر قهرم بر که آمد خبر داد زن اسمعیل را قال انت ذاك فاذهبی الی
اهلك گفت نوی ان عقبه که بغیر آن کرده و بر روی مردم خود یعنی گوشتم ستر
قال ثم انه يد ابراھیم فقال هله الی مطلع تو گویی گفت پسر تحقیق ظاهر شد
راوی بر اسمعیل پس گفت مرسل خود را تحقیق من جورینده دم فرو کرد خود را فجاء فقال این



اسماعيل فقالت امراته ذهب لصيد فقالت الا تنزل فطعم وشراب
ليس كنت اين زن دوم اين نزول بگفتي و خانه ما پس طعام و آب خوري فقالت اطعاما لكم و ما
شكر لكم پس گفت چيست طعام شما و چيست شراب شما فقالت طعامنا اللحم و شرابنا
الماء پس طعام ما گوشت است و شراب ما آب است فقالت اللهم بارك لهم في طعامهم
پس گفت ابراهيم اي بار خدايا بركت ده مرا اين نرا در طعام اينان قال فقالت ابا القاسم
صلى الله عليه وسلم بورك في دعوة ابراهيم گفت ابن عباس پس گفت ابا القاسم محمد
صلى الله عليه وسلم بركتي كه در طعام و شراب اهل مكه است بركت دعای ابراهيم است قال ثم الله
بدا ابراهيم فقال اهله اني مطلع بركتي فجا و فواحق اسمعيل من وراءه فرم
پس كه ابراهيم پس يافت اسمعيل از آن طرف ز فرزند نبی اتفاق مکهات افند و صلح
و صلح در حال كه صلح ميگرد تري را كه در راه بود فقال يا اسمعيل ان فرعون اخي ان
ابني لم يبتا پس گفت اي اسمعيل بختي برود كه تو فرود است مرا اينكه بگوي فرود
خانه قال اخبر ربك گفت اسمعيل بجا كه فرموده پروردگار خود را قال الله و اجرتي
ان تعينني عليه قال الله افعل گفت ابراهيم بختي برود كه مرا اينكه بگوي تو را
گفت اسمعيل سوخت كوشين فروده بگويم بر تو او كما قال يا عبادت ركعت
ست اسمعيل راوي در راهي لفظ اين كلام ترود درود قال فقاما فجعل ابراهيم بيني
واسماعيل و ولد الحجاره گفت ابراهيم كه بنا ميگرد و اسمعيل مياد
او را استك و يقول ان من بنا تقبل منا انك انت السميع العليم و مكفندي
پروردگار قبول كن از ما اين عمل تحقيق نرستي شنوا و درنا قال حتى ما رفع اليك

الشيخ

الشيخ عن نفا الحجاره گفت ابن عباس تا آنكه بلند شد بنا دست شد ابراهيم از بركت
بر الا فقام على حجر المقام پس است در بركت مقام ابراهيم بجعل بنا و ولد الحجاره پس گشت
اسمعيل كه عيد او را استك و يقول ان من بنا تقبل منا انك انت السميع العليم و است
كره الله يقبل ان من كه درين وقت فرود آمد كه حجر سوخت و مقام ابراهيم بر دي كه نهد و عمارت
ميگرد چون بجاني رسيد كه يك سبب آنها در راهي زمان روز پس مقام را نهد كه بنام
جبرئيل آمد و جميع فاسك را نموده و ابراهيم استاده و مردم را اگاه كرد كه اجابت در حق گويد
و وقت كه در برهه فاسك و در وقف و بعد از آن از شام باسان باز آمده جمع كرد و در بار رفت
بنام و بعد از آن رحلت كرد **حد ثنا** موسى بن اسمعيل قال سمعت ابا عبد الواحد قال
تنا الا عمت قال ثنا ابراهيم التيمي عن ابي ابراهيم اميه قال سمعت ابا ذر قال قلت
يا رسول الله اي مسجد وضع في الارض الا وكنت ابراهيم نبيا فسمعت ابا ذر قال قلت
كفتم اي رسول هذا كرام سمعنا حقه شده است در زمين اول لفظ اول نبيا بر است و ابراهيم قطع
اصافه و مراد اول خلفه است چنانكه قبل وليد و متروك حبيب خواند نبيا اول العروة قاله المسجد
الحرام فرمود مسجد حرام است كه بيت المقدس است قلت ثم اي قال المسجد الا قصي گفت
ابو ذر كتم بركت كلام سمعنا يا فقه فرمود مسجد اقصي اين مسجد را اقصي انا كه اين را كه
يا ذر است از فرود اهل نجاسات يا ابراهيم سمعنا ديگر ما اين تفصيلت بركت قائم است
كه فيها قال ابو يعون سنة كتم خوست مدت تا خرد در میان آنها فرود چهل سال است
اگر كه باي كتم ابراهيم است چنانكه معلوم شد و ما نبيا صيرت قس سليمان است و مدت در میان آنها زياد
بر چهل سال است گويم كه درين حديث و مدت نيت بر انكه ابتدا بنا از ابراهيم است و همچنين بجا كه است



مسجد اقصی سلیمان کرده اند تو آنکه این مسجد را دیگران بنا کرده باشند و این دو بزرگوار کعبه
 کرده اند بنا آدم کعبه را مشهورند که دست و کوهینا را که در طرفان لوح بر داشته با همان کرده بودند چون
 اولاد آدم بر روی زمین منتشر شدند بنا مسجد اقصی کرده باشند و از این است منقول است که راه
 آدم علیه السلام بنا کعبه کرد با امر الهی رفته بنا مسجد اقصی که دست و عبادت کرده در آن تمام اینها
 اند که ملک الصلوة بعد فصله فان الفضل فیه بتر بر جا که در یاد ترا وقت نماز پس
 بخدا نازد پس تحقیق زیادتی توب در ادای نماز است در وقت آن در روایتی دیگر و نوشته
 که هر دین زمین مسجد است **تثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن عمر بن ابی عمرو
 مولى المطلب عن النس بن مالک ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طلع له
 احد مرويات از انس بن مالک تحقیق رسول خدا تا میان شد مرد و کرده احد فقال هذا جبل
 یحبنا و یحبنا و محمد بن کعب است که دست میدارد او دست میدارد ما در این محبت احد
 حقیقه بتدبیر ما راست از دست الهی که در انظار اند و فی این محبت است و در باب جهاد
 نوشته است اللهم ان ابراهیم حرم مکة و لى احره ما بین لا یقیما ای بار خدا
 تحقیق ابراهیم حرام کرده است زمین مکه را و من حرام میکنم زمین را که میان دو دست است و گفته است
 مراد میست طار و در یافته که خدا که در زمین مکه است شکار کرده و دست بریدن و خوان
 در زمین مرینه نیز هم دارد لایقین شمشیر در دست کرده و محبت مذکور را عبد الله بن زید از رسول خدا
 صه الله علیه وسلم **تثنا** عبد الله بن یوسف قال ما مالک عن ابن شهاب عن سالم
 بن عبد الله ان ابن ابی بکر اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة رضی زوج النبی صلی
 الله علیه وسلم مرويات از سالم بن عبد الله بن عمر که تحقیق فرموده عبد الله بن ابی بکر صلی الله علیه و سلم

و از ناد ابراهیم کعبه
 هذا البدایا
 و بنا ان التک من ذریه
 یوسف و ذریه نوح عند
 بنی الحام
 لا یخف من احد من سکنها
 و هو عبد الله بن زید بن ابی
 یوسف الرضی

عبد الله بن فرار

عبد الله بن فرار اعانته زوج بنو خدیان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لم تری ان
 قمت لما بنوا الکعبة تحقیق رسول خدا فرموده بنی امیة بنی لوی اعانته تحقیق قوم تو یعنی آنرا که بنا کردند
 کعبه را تری صیغه واحده نوشتند حضرت اصل او تری بود در آن کون سقط شد اکتفا
 عن قواعد ابراهیم کعبه ای که در انبیا و ای ابراهیم که فرموده بنا نمود بود و سبب ذکر یافته
 که زمین حرام بود داخل کعبه بود و در حال بنا نزدیک زمین بود و بطریق بیست خانه هم در پی بود
 فقلت یا رسول الله الا تردها علی قواعده ابراهیم پس کعبه ای که در آن ایستاد ایستاد
 کعبه را بر بنیاد ای ابراهیم قال لولا حدانان قومک بالکفر فرموده که بنویسند از رب زمانه قوم
 که قریش اند بکفر پس تغییر میدادم خانه کعبه را بر بسوی قواعده ابراهیم یعنی چون ایوان در در شان کعبه
 استوار یافته است شاید که این بنام اینها را نامش بود و در حجب و این ایوان کرده و در آن کعبه مسلم
 و سکون الاله کعبه کعبه ای یعنی همانی که در شمع بود قال عبد الله بن عمر لئن کان کعبه
 سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم کعبه ای که بر بنیاد ابراهیم
 شنیده است این را از رسول خدا ما امری ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ترک
 استلام الرکنین اللذین علیان الحجر کمان نمی بودم که تحقیق رسول خدا ترک کرد سبب کعبه
 در کعبه که متصل از حجر الا ان البیت لم یقسم علی قواعد ابراهیم کعبه ای که در آن کعبه نام دور
 کرده است سبب بر بنیاد ای ابراهیم علیه السلام یعنی از جهت عادت معلومند که سبب تقدم حضرت اسم
 همین بود سبب که در کعبه قریه نامده است هم از جهت دیوار کشیده اند و قال اسمعيل عبد الله
 بن محمد بن ابی بکر و کعبه است اسمعيل بن ابی اوس در روایت آمده که ای عبد الله بن محمد بن ابی بکر
 بنی انی که در انبیا و **تثنا** عبد الله بن یوسف قال انما مالک بن النضر عن عبد الله بن ابی بکر

و از ناد ابراهیم کعبه
 هذا البدایا
 و بنا ان التک من ذریه
 یوسف و ذریه نوح عند
 بنی الحام

و از ناد ابراهیم کعبه
 هذا البدایا
 و بنا ان التک من ذریه
 یوسف و ذریه نوح عند
 بنی الحام
 لا یخف من احد من سکنها
 و هو عبد الله بن زید بن ابی
 یوسف الرضی



بن محمد بن عمرو بن خزيمة عن ابيه عن عمرو بن سليم الزرقي انه قال اخبرني
ابو حميد الساعدي انه قال لو ايا رسول الله كيف نصل على عليك خبره وادب حميد
ساعدي كتحقيق صحابه كقصة ابي رسول خدا چگونه در روز رسيم بر تو فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم قولوا پس زود رسول خدا بگوئيد اللهم صل على محمد وازواجه
وذرريته خداوند رحمت کن بر محمد و خانواده او و اولاد او و فرزند او
و فرزند او و خانواده او و فرزند او و خانواده او و فرزند او و خانواده او
از اين بر ابراهيم عليه السلام لائق وي گفته اند كه گفتند آل محمد است و مراد بر ابراهيم است كه مانی
گويد ابراهيم در اصل است در آل يا مراد است بطريق اولي استي و اولاد او كه تشبيه صلوة از ابا بكر
چون در میان آن تشبيه در لغت الحاق ناقص بكمال است در توجيه آن هر كس بقدر فهم خود
سخني کرده و اولاد ماجد الاوقات شيخ عبدالحق قدس سره در رساله مفروده اين تشبيه را
بنه جواب با تحقيق و تدقيق در آن درست ساخته و با مراد علي محمد و از واجبه
و در ميثه كما برکت علي ال ابراهيم ائمه حميد مجيد و زيارتي کن در خير و در است
و نظير و نظير از عيوب و نقائص و در اوستوار بر آن چنانکه برکت کرد ابراهيم و اولاد ابراهيم
بمقتضي نوسنوده ستوده شد و بزرگی درین فضائل بديانکه صلوة بر آن حضرت بکلمه که صلوة عليه
و صلوة عليهم از جمله درجات است در عرقيکبار يا در مجيبي که در شريف انحضرت ميرفته باشد
يا در مرتبه که هم شريف شود بود بر یک ازین و تمام قولی از علماست و در دعای برکت
تقریب ذکر کرده است احدی که در جيب پند هر که در کلام بجه عزم ظاهر شود که اين همه از
درجات است و نیز کلام صاحب سخن که از خدا است و در جواب آن در کتابت و شيخ محمد ادين

كيف نه ملك

تسبيح كاشف

فروز با کشته

فروز با کشته که ظاهر است که هر کس که از علمای ما بن زلفه است قال الفسطاط **تسبيح** فليس
بن حفص و موسی بن اسمعیل قال تسبیح عبد الواحد بن زیاد قال تسبیح ابو فرود
مسلم بن سالم الهمدانی قال حدثني عبد الله بن عيسى سمع عبد الرحمن بن ابي
ليلى قال يقيني كعب بن عجرة قال لا اهدى لك هدية سمعتها عن النبي صلى الله
صلى الله عليه وسلم كفت عبد الرحمن بن ابي السبي ملاقات کرد مرگب به عفره و فرمودت
ايا بديه كنتم مرزبانيد كه شنيدم از منبر خدا فقلت بلي فاهد هالي بس كنتم اري بنو ارم
بس حريم كن مرا فقال سالنا رسول الله صلى الله عليه كفت كعب برسوم ركل
خدا را فقلنا يا رسول الله كيف الصلوة عليكوا اهل البيت بس كفت چگونه است
كفت صلوة بر شما يعني اهل بيت بيان نموده است فان الله قد علمنا كيف نسلم عليكم
نسلم بتحقيق خدا نعيم کرده ما را بر زبان تو در تشهد اى ركل خدا و آن كفت صلوات الله عليكم
ايها النبي و رحمة الله وبركاته قال قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على
ابراهيم وعلى آل ابراهيم ائمه حميد مجيد اللهم بارك على محمد وعلى آل
محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم ائمه حميد مجيد و بركت بر محمد و آل محمد
تسبيح عثمان بن ابي تسيبة قال تسبيح جبر عن منصور عن المنهال عن سعيد
بن جبيرة عن ابن عباس رض قال كان النبي صلى الله يعوذ الحسن والحسين
كفت ابن عباس بود منبر خدا كه پناه ميداد حسن و حسين رض الله عنهما چنانکه ذكر کرده بود
و يقول ان اباكما يعوذ بها اسمعيل و اسحق و سكيت بتحقيق بر شما مراد جبر است
ابراهيم بودي كه پناه ميداد با آن كلمات اسمعيل و اسحق و سكيت كتم به است يعينه تشبه

تقریب کلام الله صل

كان



يا عباد انكم من كل شيطان وادته يكلمه است و من كل لذة كل و بكرة حرام مراد من قوله است
 بعضه نشية آورده اند اعوذ بكلمات الله بانه بجزم بلكه لى خدا مطلقا يا مراد بكونه
 سوزن يا مجمع قران است التامة لى نام است در جزر يا كامل است در شفا و بركت صحت
 من كل شيطان از شيطان چون دانش و هامة بشهيديم است مع هموم كههاى زردار
 و من كل عين لاقه و از چشم زخم در رسد لى راز افات ظاهر باطن **باب**
 اين باب بنويست در بعضى روایات قران است و بگويم عن صيف ابراهيم
 و خرد و نيزگان مراد از همان ابراهيم او دخلوا عليه فقالوا السلام و قى كره اند
 بروى پس گفت سلام بر ابراهيم قالوا ما نكلمك و جلون گفت ابراهيم ما زنتا ترسند و ديم
 قالوا لا نوحى لك تخف كنه قمرى قوله كنف تغير كره است لا قبول بر ايمان مراد است
 كره قى حمرى شل و بيگناى شل و سرافيل و غرر ايل بر چها فرشته در آند بيايه بمشراى
 ابراهيم بعورت از او ان صاحب حسن و چون ديد آنها در ابراهيم بجايت سرودند بر او
 اينها و با دت غير باقى كه در وقت كوسال بر ايمان كره از خانه آورد و ميش ايتان نهادن
 دستها نكند بطعام و از آنكه در ابراهيم چون ديدت كه نهانند از جيس بشر نند و با يك
 بلى اذن و بوقت در آندند و فرمودند بى و بى در اينست اينها نكس اودا و نكس
 بر عتيم و اينها را با نكس نام كورده همان از آن كفتند كورده همان طعام خوردن نيست بدين كورده
 با نكس زودا و همانست و نيزگان ابراهيم همان بودند و ان قال ابراهيم رب انى كيف
 تخي الملقى و باب اديان ابراهيم خداست و قى كفت ابراهيم اى پروردگار بنما كه چگونه
 زنده گنى مرده را و ز قياست قال بلى ولكن ليطمش قلبى كفت خدا را با تو ايمان نند و كفت

از كتابات ازانة در كنه
 و ان كان ليقدر

ايمان دارم و لكن برسيدن من از انست كه با يان عيانى ارام كير دول من قطنى كويد استغنام
 بكيف يباشند كرسول ارحال خرى كشتور ابو جوست نزد اس كل و مكل عنده چنانكه كوى كيف
 علم زيد چگونه است علم اريد و چگونه بافته اند اين جاسد را و در آيتى برالى سوال ابراهيم است احياء
 نزار اصل احياء **ثنا** احمد بن صالح قال ثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن
 شهاب عن ابى سلمة بن عبدالرحمن و سعيد بن المسيب عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله
 عليه و سلم قال نحن احق بالشك من ابراهيم او قال رب انى كيف تخي الملقى يعنى
 رسول خدا فرموده از دى قواض ما ستر ابراهيم از ابراهيم و قى كره جيفه هم اى را كه بر كنى اديان
 اقاد و قى كره اديان كور بران جيفه كشت حيوانات بحرى از انجودانه در وقت نماز
 كوران كشت از ندهى صوا آند و خوردند چون از نده خوردند و نند جانوران از نده آند و خوردند
 نند كفت ابراهيم عليه السلام اى پروردگار چگونه جمع بكنى اين همه جزا اين حيوان را از شك
 اين همه حيوان بحرى و برى و نسر و ريت كره الله و قى كره نماظره كره نمرود و كفت رب انى كى
 و عيت پروردگار من كس است كزنده ميكند وى صير اندان بطون كفت مى ام احياء است
 ميكنم يك مجوس را از جيس بر آورده و خلدن كرد و ديگر بر آورده كفت ابراهيم كفت احياء
 خداى من ببار آوردن روح است در بدن مرده نمرود كفت تو نمائى كره كه ميكنى پس ابراهيم كفت
 رب انى اللبنة و نسر و ريت كه چون خداوند سبحان با ابراهيم عليه السلام كفت انى نضخ البشر خيلا
 يتحقق من كره دم آدمى را خليل خودى عظيم دست بشرى ستر اديان نمى باشد كه خليل خود
 كفت خداوند اعلمت ان بشر خليل جيت و نود و كفت اداين است كه به باى آورده را زنده گنى



و چون مقام ابراهیم بسبب وضع و عظیم شد تا طراد و آقا در آن لشتر خلیل من خواهم بود پس سوال کرد از
 خدیجه که چرا ایام کند تا طراد ازین خلیل خدیجه قال اوله تو من گفت ای ابراهیم
 نداری که من تا قدم بر جمع کردن ایضا متفرقه در اعاده روح ببدن مرده قال بلی و لیکن لیطین
 قبلت گفت آری ایام اندم که تو بر سر خردی و لیکن سوال کنم ترا تا اطمینان کردی که من
 و حاصل خود فرقی میان معلوم بجز صادق در بدن و میان معلوم ببدان و یا نوتی یا بدحجت من و نقی
 که گویند همانند کرده تو از او بگویم آری همانند کرده ام اما اطمینان کردی که من خلیل تو را پس ظاهر
 که سوال خلیل از راجع از راه شک در راجع نبوده است بلکه برای زبانی علم و قوت آن بوده است
 اینچنین گفته اند مفسران در توضیح این مقام بگویند ه مانند که بسلاج لفظ شک که هر دو در حدیث
 برودت ابی ذر آمده و توجیه شده اند در بعضی چهره گفته که معنی قلبه صمد الیه علیه السلام سخن است
 این شک من ابراهیم نیست که ما سر او را بریم بچیزی که متفرق بین شک است یعنی طلب
 اطمینان و نیز گفته اند که آنحضرت بطریق توفیق آمده و مقصود لفظ شک است از ابراهیم یعنی اگر
 در ابراهیم شک را راه دهند با وجود آن منزلت و درجه که نزد خدا داشته ما سر او را بریم بچیز
 در خود ما را بریم پس بطریق اولی در آنست که این معلوم می شود و نیز است از ابراهیم نام ۴
 نشان می دهد و در نشانی از حبس قلب سازه نقل میکند که صفت اهل کافر برای لفظی از در دور لغت
 مفصل و مفصل علیه تو فرقی نمی آید چنانکه گویند شیطان بهتر از فرعون است یعنی خرد درم و در دست
 و قولش اسم خردم تو من تبع مقصود لفظ خیریت است از مرد و درین تقدیر من قولی که کنی ای
 با شک من ابراهیم است که نیست شک نزد همه گفته که این بهترین وجه است و در نفع
 الهادی نیز درین لفظ آمده و لیکن از بعضی علماء عربیه نقل است که در بعضی غیر متعارف است نیز گفته اند

در توضیح این سخن

سخن از آنکه در این باب

در علم الله

و رحم الله لوطا لقد كان يا وي الي كرم شديد و دست نکام خدا لوط را تحقیق
 لوط بود جای میگزیند در سینه های احوال بر کسی که سخت تر بودی نبوی بخدا رجوع کردی و پناه
 بوی تنها سستی گفت ابو بریه هیچ نمیگویی سموت نشده مگر در قوه عشره یعنی قوم او که نطف
 بودندی قوی و تسلطی داشته اند و درین کلام اشارت به مال بود است و لولبعقت طول
 صابنت یوسف که حجت الداعی و اگر بقدر فرض درنگ میکردم در زمان برات
 در رازی درنگ یوسف علیه السلام بر آنست زود با است میگردم طلبکار را که خردم بر طلبکار
 فرستاده بود و پیش نمیگردم طلب برات را میباشی میگوید که آنحضرت صمد الیه علیه السلام اشارت
 کرده یوسف علیه السلام را بصبر و ارامندگی که ای مبارک است مگر در پیران از زمان نسکای که
 فرستاده ملک آمد برای خود جز عیب به تهمت زنی گفت باز رو به عیب و بگویم حال بود
 زنا نماز که بر میدند و ستم را مقصود از مقام گویا آن بود که برات و حجت او را خرد زنی تا
 معلوم کند ملک که نسبت باین زمان که بر روی فرزندند بود چگونه بخت
 آنحضرت که کمال توفیق یا برای کمال اطمینان یوسف علیه السلام فرموده اگر من بجای او بودم
 توقف نمی کردم و توافقی خرد نمیکند برک را و زود می اندازد و رفع در بر ترا و لیکن زبانی میکند
 و حسب خود را صلاح در دست تانی تا حاضران معلوم کنند حضرت مقام اینها علیه السلام

فی السجین

باب قول الله تع واذ کفی الکتاب اسمعیل لیسکان ضاویق الوعد و ذکر کن در
 کتاب اسمعیل علیه السلام را تحقیق بود که در دست و عهد که گفت این حجج که هیچ وعده کرده
 اسمعیل علیه السلام می پرود که خود مگر آنکه در آن این کفر کعب یعنی انزل می کند و مگر میزند مگر
 انکه نام نوبان و کوفی حق ان عبادت خود بصحبت پرست که وقتی بگری و علقه که در آن آواز از آنجا



نزود آفرد آمدن فرانش کرد روز دیگر آمد و دید که اسمعیل با نجا که وعده کرده بود نشسته است
سفیان زنی گفته که رسیده است مرا یکی سال در اینجا انتظار کشیده و درین توفیق گفته پس پرسید
که اینکار را من خود گرفته تا آنکه دنیا دراز بماند بر شماست و پس گفت وعده او که بعد از ده روز بر این
سجداتی است را درین العارین و درین سجد در داده خود او صبر و درید در بعضی روایات تذکره
اگان رسول یا نیز نقل کرده آوردن نیاید رسول با نجا رسول خض و آنست که ازین بر رسول
نبوت گفته که آن در نیوقت نیز از رعایت فو اصل ظاهر شود تو آنکه نبی بجهت تو فرستاده نبی اینا گفته
از اللهم علیه و السلام اعلم **ثنا** قتیبه بن سعید قال ثنا حاتم عن زید بن ابی
عبدین مسلم بن الاکوع مرشد قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی قوم فیسئلون
کفتم سلیمان کفج گشت رسول خدا بر چند کس از قبله نبی اسلام در طای که بر اندازد بر سگ بر طریق
مسائقت و نیز بران میسئلون بجا همست بعد از می طابیل المسائقة فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ارموا بنی اسمعیل پس زودتر اندازند ای اولاد اسمعیل فان ابانکم
کان مراهبا یحقق بر شما اسمعیل علی السلام تر انداز بود ارموا و انا مع بنی خلدان
بند ازین بر من با بنی خلدان ام مراد نبی اودع است چنانکه بر بیچ آورده این جان در صبح خود
قال فاصسک احد الفریقین باید بهم پس نگفتند یکی ازین دو کرده یعنی غیر خلدان
دستار ازین اندازی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلاکم لا ترمون
پس زودتر حضرت چه حال است سار می اندازید فقولوا یا رسول الله کیف زمی و است
معهم پس گفته ای رسول خدا چگونه تر اندازیم و قویان فی و درین شرافت امری با از ازانی
نداشتی فقالوا ارموا و انا معکم کلکم پس زودتر بندید و من بشهادت همه شما اندیش

در کتاب جهاد و در باب تعزیر بر روی گرفته است اگر کسی که آن حضرت وقتی که با هر یکی ازین
مردم همراه باشد لایق می آید که باقی باشد و هم مسوق یعنی با سابق سابق باشد و یا مسوق
مسوق باشد از آنکه البته درین جماعه بعضی غالب و بعضی مغلوب خواهند بود چو در گفته اند
مستبده آن حضرت و در مساجد هست و نیز از آنجا بودند در کرد و مال و علیه **باب** قصه اسحق
بن ابراهیم البقی علیه الصلوة والسلام در میان قصه زمین پس ابراهیم بن غیر در در است
ای در این زمین است نفس است ای بن ابراهیم البقی صلی الله علیه وسلم با سقا و لفظ باب و سلم
فینا بن عمر و ابو هریره عن البقی صلی الله علیه وسلم درین باب یعنی در در است
برویت این عمر است که با ائمه است که ذکر و وصف می آید و درین باب یعنی در در است
باب در حق نگذشت اینم بیان کرده است این کلام در شیخ در شیخ با را می نویسد که گفتند
که در نفس است روایت این عمر است و لفظ ذکر آنکه است کرده از آنکه بر سر فراداد است
این متن که در آن زمان باب است گفته ذکر آنکه است برون از آنکه بر لفظ مطبق است
بر رسا و شیخ در دین بردن می کند کسی که بر او شن میان لفظ است است بر از آن
بیشتر و با آن نبی دوست از طر زانکه است دست کند درین باب که نبی گفته بر سر او است
یا بعد نبی که بر سنا آن مطلع شد است غیر در قول شیخ می کند دلیل بر این است است
باز از وجهی است در که ادنی فهم دارد و بی باید در حدیث ذکر و وصف که با غیر روایت از
اصوات را نیست بقوه استی از شهر او شیخ برین غیر از فی غیر اطمین یافته می شود که در طرف
حدیث این عمر است که بر زلف و وصف است آورده الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم
بن ابراهیم بن غیر است که استی از جمله اینهاست و حضرت برابر آورده با دنیا دید در صفت



کریم و دین فتنه ماخذ درین کتاب زیاده است که بشمار آید فایده و دانش من تصنیفین فایده
پس من درین اعلام التفتین **باب** قوله آمد که شهادت اذ حضرت یعقوب
الموت را بنید تا آگاه و حتی که آمد یعقوب را درک اذ قال العبد ما تعبدون من
بعدي گفت مرزبان خود را که ای خدایت بکنید از پس من قالوا تعبد الهلك والذ
ابانک ابراهیم واسمه عیسی و اسحق الها واحد کشته عبادت میکنیم خدای پروردگار ترا
که ابراهیم در اسمعیل و اسحق اند در حالی که یکی است خدای همه اسمعیل از بابی است یعقوب نیست
ابا یعقوب نم را پدر بگویند چنانکه خاله را مادر و تقدیم اسمعیل از حتم کلان سالی است از اسحق
و ظاهر آنکه اسمعیل افضل است از اسحق و در علم و سخن و محنت و مسلمان و میان مراد خدای
گرفته ایم و بخدای تو ای که این است که سزاوار است بقتله اسحق دارد و حدیثی که مذکور است از
ایسریره هم در وی است است باسحق مثل حدیث ابن عمر باقیهای دیگر **تاما** اسحق
بن ابراهیم سمع المعتمر عن عبد الله عن سعيد بن ابی سعید بن سعید
المقبوری عن ابی عن ایسریرة قال قیل للنبی صلی الله علیه وسلم من اکرم الناس
گفت ابوهریره گفته شد غیر خوار است که سزاوارتر است از مردم قال اکرمهم انقاهم
فرمودند که از مردم برترند که درین این است یعنی آنکه از جمیع ممالک اجتناب دارد قالوا
یا بنی الله لیس عن هذا السائل گفته شد ای خدای ازین سوال میکنم ترا تا کرم الناس
یوسف ایچ نبی الله ابن نبی الله ابن خلیل الله و بود پس کرم و شرف مردم که
شرافت حسب و نسب می کرده یوسف نبی خداست پس سزاوارتر است که یعقوب است پس سزاوارتر
که در کتاب پدر ابراهیم خلیل الله قالوا لیس عن هذا السائل گفته شد ازین سوال میکنم ترا

اسمعیل از بابی است یعقوب نیست
ابا یعقوب نم را پدر بگویند

قال الف

قال

الفن معادن العرب تسالونی قالوا نعم فرمودند از کلمات عرب می پرسید گفتند آری
قال خیار کوفی الجاهلیة خیار کوفی لا سلام اذ اقموا فرمودند بهترین و سیکترین
شماره در ایام جاهلیت بهترین شمار است در اسلام و حتی که فقیه و عالم شدند با حکام و شیخ یعنی جمع
کردند با شرافت و آن شرافت اسد و علم و دینی را آنها نیکوترین شمارند **باب** قصه لوط
این باب در بیان قصه لوط است علیه السلام و لوط اذ قال لقومه ما تون الهات
وانتم تبصرون و ذکر کن لوط را و حتی که گفت فرمود خود را لیلی آید مصیبت را و حال آنکه
شما می بینید می دانید یعنی اسل عقل و دینش آید پس دیده دو دسته از کتاب می آید که بکنید
انکم لما تون الرجال شهوة من دون النساء تحقیق شما را سزا می آید مردان را
و رای زمان که مخلوق برای این کار دارند میان فاشته آنهاست بل انتم قوم تجملون
بلکه شما مرد میدان یعنی از بی عاقبت گناه یا از وضع سموت را می بردند که بل ابراست
از نبوت علم و بصارت و اله است ازین صفت و حاصل می گشت که این قسم قیام بکنند کار
نادر است پس چگونه گفته شود که شما اسل بصا کردید و این تقریر و تقدیر قوم بود یعنی که درین قول
و انتم تبصرون که شما می بینید همانا که جواب قومها که ان قالوا اخرجوا الی اوطانکم
من فرمایم پس نبود جواب قوم او که گفتند برادر لوط را از قریه خود انهم اناس
میظهرون آنها میکنند خود را از زبانان مراد است و از بیخ بطریق استهزاء گفته شد یعنی
مکرم و بگردد و کسان پیش فانیند و اهله پس کلمات دریم لوط و تو را او را الا امرات
قدرا نفا من العبین مکران لوط و در حالی که گفتار ایم کرده ایمه هم بقدر فرودان مردم
که باقی میانند و غلب و امطرنا علیهم مطرا پس با دانیدیم برایتان بارانی و آن سنگباران

درین اشارت است که خیار کوفی
با قیام علم و عقل است



www.alukah.net

كذا زيمان ماخذ باران باريد فساء مطر المذمرين بس بدست باران ترسانه شكان
 و در وقت ابی در همین وقت است و در جواب الوط الی اولی مطر القدرین **ثنا** ابوالیمان
 قال یا شعیب قال ثنا ابوالیمان عن الأعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی
 الله علیه وسلم قال لعن الله اللوط المکان لیا وی الی کن فتدین تحقیق رسول
 زود و بیامرز و خدا لوط را علیه السلام تحقیق بودی که سبیه ای هست بر کن سخت که زود
 پذیر نیست و ان جناب خداست عزت نه یعنی فخران کن شدید و ان قوم در آن تفسیر کرده
 چنانکه طواف نیز بدان اشارت میکند و رباب یعنی برین تقدیر که من این است که
 بناستی لوط را که با اینها نباشد **باب** قتل قح فلما جاءه لوط لمرسله
 در بیان قول خداست پس بر او آمدند لوط علیه السلام را و اندک فرستاد وی خدا را که برای طراب
 قوم او فرستاده شد قال انکم قوم منکرین چون شناخت آنها را که در شهرها بودند تحقیق
 جمعی با شناسان آنها را که هم و مکرهم و استنکرهم واحد یعنی رسد کلمه یک نبی است
 یعنی عون یعنی میر عون است یعنی شتاب میکند در آن وقت که این یعنی آخرت
 صحیحه هملکه یعنی میر میسده است لکن سیمین لنا ظنیر یعنی تو همین یعنی ناظر است
 لبسبیل لبطریق بکنه بمن معه لانهم قوتهم یعنی در روزی که است که با لوط سخن او
 در آنها را که شنیدند گفتند از آن وقت او بودند که گفتا تملوا یعنی ترگونگی تملوا است
 از میل و رجوع **ثنا** محمود قال ثنا ابواحمد قال ثنا سفیان عن ابی اسحق
 عن الاسود عن عبد الله قال فرده النبي صلی الله علیه وسلم فعمل من مبادک
 گفت عبد الله بن مسعود خوانده اخبرت این کلام را که در ضمن دیات عذاب قوم لوط واقع شده

کتب منتهی کز اول بجزئیات آیه
 جناب خدای عز و جل

در سوره قمر و ایت بت بصلط و قوم او کرد **باب** قوله والی ثمود اغتاهم صالحا
 در بیان قصه صالح که این آیه در سوره اوست و در سوره لیسوی قوم ثمود برادران آن را که صالح
 علیه السلام کذب اصحاب الحجر المسلمین کذب کند از اسل جبرئیل را که در موضع ثمود
 جبرئیل جای بودن نمودست و ان منازل آن در جزیر شام است نزد وی القوی قبل میان می
 و شام است و اما حرت حجر فخرام اما چون در قول خدا غریب حرت حجر پس یعنی آن حرام است
 و کلام منوع فهو حجر محجور هر چه منع کرده اند از حجر محجور میگویند و الحجر کل ساء بفسیه
 و حجر یعنی بریاست که با کسی توانا و اما حرت علیه من الارض فهو حجر و غیره که در کتب
 برینا از زمین پس آن سمی حجر است و ضد سسی حطیم البیت حجرا و از زمین نامیده شده است
 دیوارها نیز که در کتب آمده است حجر کانه مشتق من محطوم کوبا حطیم می است
 از محطوم یعنی قبل یعنی معقول است مثل قتل من مقول مانند شیل که معقول است و یقال
 للذاتی من الخیل حجر و گفته شود مریدان را که در سب سحر و یقال للعقل حجر و حجار
 گفته شود عقل را حجر و حجاره سحر کردن صاحب آن خود را از فساد در سحرک و اما حجر
 الی امامه فهو منزل اما حجر یعنی مهمل و کون جسم پس آن نام نمری است هر ثمود را بیان این است
 معانی ثمود و طبعه را و ان حریست کوا کولف در وقت سماع حضرت از ثمود شنیده است
 و السلام شیخ ابن کوفه است که این همه تفسیر یک روایت است **ثنا**
 الحمیدی قال ثنا سفیان قال ثنا هشام بن عروة عن ابی عن عبد الله بن زینر
 قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم و ذکر الذی عقر الناقة فکف عبد الله بن زینر
 شنیدم خبر خدا را که میگفت قصه صالح علیه السلام و ذکر آنکه را که برین کرده بود تا فرمود
 و او قال ان الله

و قال ثمود انهم و حرت حجر
 الی یومنا انهم ان

سحر حطیم البیت حجرا

کذب ثمود بفسیه اذ انبت
 استقیها فقال لهم رسول الله
 فافترسه و سقاها کذوبه
 ففرحوا



الحاجل ذو عجز ومفتره ومفتره قول كولي لان مائة را مردی که صاحب عزت و قوت بود روزی
 و منعه بقیع و سکون نون و فتح آن بقیع قوت سبب و انجمن کرده بود وی دشمن مانند قله و جوان
 کجایی فریخته مانند ای زنده که در کله استعجاب بود و در عجز عزت و قوت در قوم خود بود و در کله که
 بن زنده را وی عزت است و وی کا فر بود است که با ستم و شکسته شتر بود و در عزت
 بلکه در وقتان روز و قاتل او این آینه و در سوره و انما کفناک استنزه کن بقیع یا کفایت کردیم
 ترا ای جماعه ستمزبان را یعنی از جانب تو نبداد و کله اینها در عزت گرفتار کردیم **شما محمد**
 بن مسکین ابوالحسن قال ثنا يحيى بن حسان بن حيان ابو ذكوان قال ثنا سليمان
 بن عبد الله بن دينار عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما انزل
 الحجر فخره نبول بقیع ثم فرضا مع الله عليه السلام و قد فرغوا من نزول الحجر كما فرغوا من
 البرزخ ان سز زمین نازل شده و در غزه تبرک که بیست سلام بود امر هم ان لا یستقر احد من
 بیلرها از موضعی بزرگتر که در بیاض جاه انجا و لا یستقر احد منها و بریکر بر در سقا سگها
 از آنکس فقالوا قلنا عجا منها واستقنا پس گفته صای بقیع خیره کرده ایم از آنکه از
 آید در روز شنبه ایم بر سگها فامرهم ان یطرحوا ذلك العجين و یجهر بقوا و لا یلموا
 پس فرود این ترا که سینه از خیره را او بریزید از راه را و بروی عن سبوة بن عبد
 والی السقوس رویت کرده بنمود در سبوة بقیع من جمله و سکون موعده در ایسر عبد لغ
 میم و سکون مبلد و فتح موعده صدل و دال و از ای اشکوس بقیع زمین محمد و صیم در آخر زمین
 مبلد از صی است ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بالقاء الطعام بقیع من فرط
 امر خود با نرا بقیع طعمای که از آن آب بقیع بودند و قال ابو ذر عن النبي صلى الله عليه وسلم

من اعجنج بجماعة وكفنت ابو ذر بن جهم بن حبارت کسی که خیره کرده باشد بآب
 این منزل سینه از آنرا و این امر بقیع از آن بود و در قول انجا مورد غضب الی بوده مباد
 خردان این آب انجا خاسته بقیع آورد و در کله در طبع الشان **شما ابراهیم بن**
 المنذر قال ثنا انس بن عياض عن عبد الله بن مافع ان عبد الله بن عمر
 اخبر ان الناس نزلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم مرويات الزمان بعد
 بن عمر مراد او را که بقیع مردم نزل کردند با ستم خدا از زمین نمودن حجر در زمین نمود
 که حجر است جگر میل است از ارض نمود و استقوا من بياضها و اعجنجوا به و بر کله
 آب از جاهای آن زمین و خیره کردند بآب آن فامرهم رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ان يهرقوا ما استقوا من بياضها من فرود این ترا که خیره از آنکه بر زمین
 ای را که بر زمین از جاهای آن زمین و ان يلعنوا الا بلاء العجين و ان يلعنوا من
 شتر از آن خیره و در حدیث اول انرا بقیع عجنها است مراد ما نمودن انفاست
 پس درین روایت نما زخم نیست و امرهم ان یسحقوا صحت البلاء الذي كان تردها
 الساقطه و فرمود که آب کینه از جاهای که در زمین از آن ماله علیه السلام تا بعد اسامة
 عن نافع بن عباد بن شريح انه سئل عن رجل من بني اسامة بن زيد انما است
 ان نافع مراد مباحثت درین قول است ان یسحقوا من البلاء الذي نزل في حريت و ذلك
 بر آنکه بگفته است آب کینه ازین جاهها که است خیره است یا ستم بر او را و در طهارت
 کردن مان را است یا نه فامرهم ان يهرقوا من بياضها من فرود این ترا که خیره از آنکه
 بر زمین طهارت است **شما محمد** قال ثنا عبد الله بن مافع عن الزهري قال



اخبرني سالم بن عبد الله عن امية ان النبي صلى الله عليه وسلم لما من بالبحر
 رددت كرهت سالم از پدر خود اين عذر را بيقين نپذيرد هر گاه اگر نخواست بجز كرسن نمود
 قال لا تدخلوا مساكن الذين ظلموا انفسهم فمؤذنه در ريد مسكنهاي كسانيكه ستم
 کرده اند بر خود و برگرفته اند الا ان تكونوا باكين ان يصيبكم مثل ما اصابهم
 بگوئيد مانند كسان از رس الله رسانده شود شما عذابي را كه رسانده است خدا را آن
 ظالمان را تم قطع بود و هو على الرجل بستر يندري مبارك و حال آنكه گفت
 بر پايان **تشریح** عبد الله بن محمد قال ثنا و هب قال ثنا ابي قال سمعت
 يوسف بن الزهريري عن سالم ان ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لا تدخلوا مساكن الذين ظلموا انفسهم الا ان تكونوا باكين ان يصيبكم
 مثل ما اصابهم **باب** قوله ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت
 اين باب باين حديث مذکور در ذكر اسمي گذشته در تفصيح كذا در يوسف عليه السلام در
 بار آورده است **تشریح** اسحق بن منصور قال ثنا عبد الصمد قال عبد
 الرحمن بن عبد الله عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الكريم ابن
 الكريم ابن الكريم يوسف ابن يعقوب ابن اسحق ابن ابراهيم **باب** قوله لقد
 كان في يوسف واخوته ايت للسائكين بيقين بود در تفسير كوف برادران او است
 بر قدرت خدا و دخل هر چند كان اين تفسير را يا غير آنها را كه اولان در ان جمله ضرب
 يوسف و بوقوع آمدن تفسير آن و خبري كرده است برادران از جاه و در وقتي برادران گفت
 كسي بپرسد يعقوب بچشم و بر رتبه اي نبوت با انهم كمر زني و در راه بيك و حق بر ندادن و مال

رانا
 تفسیر کوفت است
 از حدیث است در باب
 در بیان نبوت

ادو کفر

او که عزیز نموده و بخلعت نبوت ایتا یافته و جز ان یعقوب و صبر او و بگویم از رسیدن بر وجه
 ام در کمال شغل بودن این قصه بر خود و بگفت از توحید و ذکر انبیا و صلوات بر انبیا و صلوات
 و تجار و زمان و جلد و کفر انبیا و توبه و انبیا و سیاست و توبه و انبیا و ذکر حبيب و محبوب و حال
 اینجا دانکه درین قصه ذکر عذاب و عقاب الهی در دنیا و بعد از انرا حسن التفسیر **تشریح**
 عبید بن اسمعيل عن ابي سامة عن عبد الله قال اخبرني سعيد بن ابي سعيد
 عن ابي سعيد عن ابهريرة قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم من اكرم الناس
 قال اتقاهم كفت ابهريرة بريد تند رسول خدا صلوات بر من كسبت را كرامت ترين مردم خود
 بر سر کار ترينهاست ابهريرة خرقا قالوا للمسي عن هذا نسالك كفتنه لاني لم يسم
 ماترا قال فاكرم الناس يوسف بنى الله بن نبي الله بن نبي الله بن خليل الله
 قالوا ليس عن هذا نسالك قال فمن معادن العرب تسئلوني زبورين از اهل عرب
 كرهان استاب و در يدي بر سيد مر الناس معادن خيبرهم في الجاهلية خيبرهم
 في الاسلام اذ اتقاهوا مردمان مكدون كوي و بر سر اند در بعضي رديتها و در وقت
 كاهنای طلا و نقره بهترين ايتان و در وقت جاهليت بهترين ايتان است در هنگام اسلام
 و قتي كه عالم دعا بل شوند و نوقت الهی عزوجل حاصل نمايند بني در بزرگي و شرافت بجز نسب
 بجا نرود بزرگي و شرافت بيم و عمل و نوقت است **تشریح** محمد بن سلام قال انا
 عبدة عن عبد الله عن سعيد عن ابهريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم بعد
 لبي خربت تذكر باين رسا دم معلوم توه **تشریح** بدل بن المحبر قال انا شجرة عن سعد
 بن ابراهيم قال سمعت عروة بن الزبير عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم



قال طامري ابا بكر يصلي بالناس من مدينته ان عاتقته كبتحقق بغير خدا فرمود مراد از درخت
بگو ابا بكر صديق را که امامت نماز کند مردم اين نماز فرمود يا عمر يا عتق قالت انه رجل سيف
كفت عائشة بيقين ابي بكر مرد سخت اندوه و نرم دل و زود گريست ابي فبقع بخره و كسر مهر
و سكون تخيمه و در حجر فارس بنز نگر متي يقوم مقامك رفق امر كاهي كسبه بجا تو
گريه در وقت خواب خود كرد فعاد و عادت پس باز فرمود انحضرت و باز همان كفت عائشة
قال تبعته فقال في الثالثة او الابعة كفت شعبة بن فرود در مرتبه سوم يا چهارم شك
ردو است انكن مواحب يوسف يتحقق تمام زمان از جمله زمان بمراد يوسف ابي عليه السلام
كه ظاهر يكيد خلاف آنچه در دل است چنانكه زنجي ضيافت كرد زمان را و مقود او آن بود
كه حسن و جمال يوسف را برينيد و او را در محبت و عشق يوسف مندرده اند مقومد عائشة
با وجود خوش ابي بكر آن بود كه مردم چون او را بجاى انحضرت بنند در مقام غيبت و شك
گيند چشم زخم رسانند مري ابا بكر بگو ابا بكر را در غرور بيت ابى ذر مرد البصير كفت
خطاب بكاره قال ابو عبد الله الاسيف السرايع الحزن والبكاء والا اسوف
مشكله ابو عبد الله كوير ابي فزود اندوه و گريست و لفظ الوفاء نيز همين معنيست و كبريت
تمام در باب امامت كاشته است **ششم** الربيع بن يحيى قال تناز ائمة عن
عبد الملك بن عمير عن ابى برة بن ابى موسى عن ابيه قال مرض النبي صلى الله
عليه وسلم فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس كفت ابو موسى اسمرى ببارشده بغير خدا
بماری که جلست کرده و در آن پس فرمود بجا خزان بگو سعيد ابا بكر را که نماز کند مردم فقالت
عائشة ان ابا بكر رجل كذا ابر كفت عائشة بيقين ابي بكر مري حين است ميني اسيف

فقال

فقال مشكله فقالت مشكله بين فرمود مانند آنچه فرموده بود كه كبري كبري ابو بكر و كبري كبري
پس كفت عائشة همچنين كه گفته بود فقال مرده فانكن مواحب يوسف فام ابو بكر في
حياة النبي صلى الله عليه وسلم پس امامت كرد ابو بكر در زمان حيات بغير خدا و بغير خدا
گرام اعتقاد كردند بوي قال حسين عن زائدة و جيل سرفيق كفته است حسين بن علي كفتي
در لفظ كفا بوي و يقين النبي **ششم** ابو الهيثم قال لما شاعبت قالنا ابو الهيثم
عن الامام عرج عن ابهريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم
انج عيانتنا من ربيعة خدا و در انجا است ده عيش بن ابى اليسع را و انچه در باره ابي ابي بكر
لين است كه در بركت اسلام در بنده است اللهم انج سلمة بن هشام اين برادر حقيقي ابو بكر
لين است اريك بورا اللهم انج الوليد بن الوليد و اين برادر خداي و بزرگوار اللهم انج
المستضعفين من المؤمنين خلا و در انجا است ده از بنده كان كاذبان تا زمان را كه زمان را
اندر انجيل و كرامت بمراد ما هم است اللهم انجد و طاب لك على امر خدا و انست كبر
غداي و رسي خود را بركه قرين كرداده و مفرين و بيد بن سعد بن عثمان الله و طاب لك و بكون
مهد و وقع بخره بخره باس و غداي و ضعف است اللهم اجعلها بسين كسيت يوسف خدا و ترا
بكران الله و طار انا ايام انمان را بولتان لفظ چنانكه ساها قاط زمان يوسف بود سمي كفتي
كه بخره قياتي جمع نكره سال آمده و ان را از جهتي انرا فست خرف كده **ششم** عبد الله بن محمد
بن اسماء هو ابن اخي جويته عبد الله بن عبد الله بن زوجه جويته است قال تنا جويته عن ابي
عن مالك بن انهر بن اسيد بن المسيب و اباعبيد اجتهاد عن ابهريرة مري است
از اين چهار نفر كسيه بن مسيب و اباعبيد بخره و در ان زمان ابو الهيثم يره قال قاله رسول الله



صلى الله عليه وسلم رحم الله لوطا لقد كان يا وى الى مركن شديد ولو
لنت في السجن طول ما لبث يوسف لفر انا الى اللاتي لا حبيته واكرهك
كردى برتقى فرض روزنك مدت درازى درنگ يوسف عليه السلام بستر اى مرانها
وبرانده از زمان برانده اجابت ميكردم ودرنگ ميكردم چنانكه يوسف عليه السلام درنگ
كرد در محبت با نكر كشته **سجده** محمد بن سلام قال اخيرا ابن فضل قال
تناحصرت عن شقيق عن مسروق قال سألت ام مروان وهي ام عائشة
كفت پرسيدم من از من رومان را وى مادر عائشه است رضايي درين رسا سخن كرده اند
كه مسروق درين گفته است ام رومان در وقت شده پيش ايسم مسروق پس رسا منقطع فرمود
اينم گفته ام رومان بعد وقت كفت ملى بريد در قديرات بوده است پس حديث معلق است
اول راجع بهين است ودر كوفات ام رومان در سه ششم از محبت بود لى آن كتاب زيرين
جداست و يوسف است قول او حبت لاني تا يد عقل خيلب كه هو را است كه است
بعضه ممول خواند سز مرد دست مسروق در نماز گفته حديثى ام رومان درين همه نقل كند
منظله عاقل فيما قبل ارا كچه گفته شده بود در حق عائشه رفر چيز گفته شده بود قالت
بيمانا مع عائشه جالستان كفت ام رومان رفر در نساى اركم با عائشه رفر
برود نسته بودم اند و حبت علينا امرأة من الانصار ناهه در كد زمانى از قوم
انصار وى تعقل فعل الله لعلان و فعل و حال ايكه ميكرد بكن و خدا و او جل بعينه و كود
و كنىت از مسلم بن زمانه است كه در نقل اسل انك بود قالت فعلت لم كفت ام رومان
پس كتم من زن را چر او عا بديكى ادر اقات انتر حى ذكر الحديت كفت شيقن زانرا

ام رومان در عائشه

كرده حديث را در غير رويت الى ذرنا بقيقف هم سب و انكر ما كانه بري ان لوى كوند دقنى
كه در اى حديث با صرح و طلب شفقت باشه بيقف بخوانند و اگر بخوانند و با شانه بخريد
بخوانند و از زير پي سب نميه قالت عائشه اى حديث نماه كفت عائت كه مويين
اى زيانا ده سب فاجر نها پس خبر دادان زن عائشه را قول اسل انك قالت فسعد
ابوبكر و رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت نعم كفت عائشه را بنده سبها زان
ابوبكر و رسول خدا نخرت مغيثا عليها پس افتاد عائت رفر در حال كه بپوشش توه بود بودى
نما افتا كالا و عليها حمى بنا فض ليس بپوشش تا مده كركه بر دى تپى بالزه بود
مجا و رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلحده قلت حمى خذتها من اجل
حديث نحدت بيد اس ادر كحل خدا و در وجه حالت سب مزين را كتم تپ در كند
اور از شيدان حديثى كه كوكبى انرا تفقدت فقالت والله لئن حلفت لا تصدقونى
پس نسته عائشه و كفت كيدا كوكبه اركه كونه در دست كونه انيدم اولين اعتقاد مرات
لا تغدر جنى و اكر فركتم مخر و نميد اريد مرا قسلى و قسلكم كسل يعقوب و يعقوب
پس قتل نغمه من نغمه شما بچون فر يعقوب و پسران دوست در دقنى كه بر روزه آوه بده كند كوكبه
اكر فخر كفت يعقوب والله المستعان على ما تصفون و از فدا يارى حبه شده است
بر اچنه ميكويد شما فانصرف النبي صلى الله عليه وسلم فانزل الله صا انزل ليس ركنت
انكرت پس نازل كرده چيز را كذازل كدر دقنى آيات بر اوت عائشه رفر فاجر نها فقالت
ابو محمد لله لا محمد احد پس خبر داد انكرت عائشه را رفر بان آيات پس كفت عائشه رفر اى
نمود محمد دست نه بجه ديكرى انويت تمام مشركه و بفر اصفها هم درين دور در سب نغمه اكر



حاشی یحیی بن بکر قال ثنا اللیت عن عقیل عن ابن شهاب قال اجز فی عروہ
 انزل سال عائشہ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم کفتم ابن شهاب خبر ادر اعرفه کفتم
 ای بر سیدہ است عائشہ را زخم زخم بود من بعد صلوات الله علیہ وسلم ای است قولہ حتی اذا استأجرت
 الوصل وظنوا انهم قد کذبوا او کذبوا مرادین قول خدا کذبوا یعنی کذب کردند و کفتم
 یا استیدوا زبان تعبیر و معنی آیت بر تقدیر تخفیف این است تا وقتی که تو میدانی خبر آن
 و دانستی که تخفیف دروغ گو بود در وعده که بر مخالفان آورده یعنی دانستی که خدا با آنها است
 تکفیر بود و بر تقدیر شد معنی این است که دانستی که کذب کرده بودند یعنی مخالفان نسبت
 کذب کردند قال بل کذبهم قومهم کفتم عائشہ تشدید است و مراد قوم این است
 مراد بهار رفعت واللہ لقد استیقنوا کذبهم و ما هو بالظن کفتم عروہ
 کفتم عائشہ را بخبر که تخفیف بیقین دانستی بودند کفتم این است که کذب کرده بودند و بنویسند
 بیکان پس نسبت ظن کردن برسل چه خبر آورد و فقالت یا عروہ لقد استیقنوا بذلك
 پس کفتم ای عروہ تخفیف بیقین کرده بودند عروہ تصحیر عروہ است و اصل این لفظ عروہ عروہ
 است بقاعه و رفیان و در او ایسا بدل از کم و خام نمودند قلت فلعلها او کذب بوا
 کفتم شاید کذب تخفیف باشد و بقرینه ظن شاید که کمان از آنرا زحمت مهلت عتاب کار
 و عیب ایشان از غیر طریق ظن بخاطر رسیده باشد قلت معاذ اللہ لم تکن الوصل ظن و لکن
 بر بها کفتم عائشہ زخم پشاه برداشت که تخفیف از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز مکرر ظاهر
 در توجیه آن تقدیر که صلیان این قسم کلام از او بآیت حق میسازد و با احتمال آنکه تخفیف
 سخانه فرود و عقیدت یقینی و شریک بشری باشد که بر آن کلام فرود و در وجه نسبت است

مهلت دو روز هم بود
 تا آنکه از زمین نرسد
 از آنرا این است که در
 رسد با کذب این است
 قدر که او را در کفار
 باشند دروغ میگفتند
 بود و این است که او را
 کذب را با او میگویند
 کمانه و در این است
 و عروہ است که دروغ
 بود و بر تقدیر شد
 تقدیر کذب بیقین است
 بیکان که از آن میگذرد
 کوبان بر آن دروغ
 میگویند در عروہ
 و عروہ است
 عروہ لغوی
 کوفتم بر غیر
 حسیه است

خبر بنفهم

خبر بنفهم و الداعی و اما هذه الآية قالت هم اتباع الرسل الذين امنوا بهم
 اما این آیت گفت عائشہ مراد از وی تا بیان خبر آن است اما کمان ای کمانی خود آورده اند و
 صدق توهم و طالع علیهم البلاد و استأجر عنهم النفر و تسدین کردند خبر آن را در روز
 برایشان ابتدای امر و هر که در آن است یا ای دادن خدا یعنی کذب است اینجاست اندک خبر آن
 حتی اذا استأجرت من کذبهم من قومهم وظنوا ان تبعاعهم کذبهم جاوهم
 نظر الله تا وقتی که تو میدانی خبر آن است یا ای دادن خدا یعنی کذب است اینجاست اندک خبر آن
 و یا ای خدا ظاهر از نسبت است کفتم عائشہ الحارثه تخفیف کرده است بنا بر آنکه خبر ظنوا
 راجع برسل است و برین تقدیر که تخفیف خوانند یعنی باطل بخود چنانکه معلوم شد یا آنکه این است
 کوفتان است از جمله و از آنها میگویند است یا ای دادن خدا یعنی کذب است اینجاست اندک خبر آن
 در توجیه این فرات گفتند که در توجیه خبر ظنوا راجع است بجمیع کفار کذبوا در زمین
 بر آنهم سیاق آیت بالاتر ازین در توجیه و کیف کمان فی قصصهم نیز در رسل شمرست حاصل آن است
 و حتی که کمان کردند مؤمنان کذب است و دروغ گفته شده است یعنی آنچه خبر آن کرده اند و آنرا کمان
 از حضرت ایشان و خدا کفر و دروغ بنویسند است آوردین حکام حضرت حق بگویند تا آنکه
 خبر اول راجع با تبعاع و ثانی برسل باشد معنی درست میگرد و عاقبت آنکه در کمان کردند
 قول که خبر آن دروغ گفته شوند یعنی کذب خدا با آنها خبر داده بوقوع یا حده و دروغ گفته است یا آنها
 یا حتی که کمان خلف و عدو کرده است آمد نظر خدا در آن کفتم که آنچه در آیت است این
 عباس زفر از عهده کربل کمان کردند که با آنها خلف و عدو شده درین کمان از طبیعت بشری بود
 این آیه فرود و زلزله و حتی بقول الرسول و اللذان امنوا معی نصر الله بیکسان

کمان



این روایت صحیح باشد از اهل بیروت و طریقی در سده ششم به تفسیر ما که در سده ششم
وفصل وی خصوص انقسام در سده ششم که مذکور است در تفسیر و کتاب التفسیر فی سوره
خود میگوید قال ابو عبد الله استأمنوا فقالوا من يمشى وكف عبد الله
استأمنوا بوزن استأمنوا بالرب قال استأمنوا بوزن استأمنوا
گفته اند که در این روایت است که در باب استعجال است اینی بخیر فعل مجرد است چنانکه
و استعجاب و استعجاب استعجاب است و در این روایت است که در باب استعجاب است
من يوسف یعنی غیر راجع به يوسف است یعنی هرگاه حاصل شود اینها از باب استعجاب
که اجابت سؤال است که لا تمشوا من روح الله معناه الرجاء یعنی منی روح
در جا می رسد و این عبارت گفته من رحمة الله و تارة كونه من فضل الله در بعضی قرآنها من روح الله
و من انست که تومید شود از زنده که جان داده او را خدا یعنی از زنده است تومید از زنده است او
مشهور است **عبد الله** قال لنا عبد الصمد عن عبد الرحمن عن ابي عبد الله
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الكريم بن الكريم بن الكريم بن يوسف بن
يعقوب بن اسحق بن ابراهيم مقهور الزبير ان كذبت كنت كبرويات مقهوره
نبوت پیوسته **باب** قوله الله و ايوب اذا نادى ربه اني مسني الضر وانت
ارحم الراحمين در بیان قول خدا که این است و یاد کن اایوب بنی را وقتی که ندا کرد در روزگار
پایین دعا که چنین رسیده است مرا برضی و تو ای هر با تریزین هر با مان حسن و لطافت این قول
و پیوسته نیست که اولاً خود را بجز که موجب رضا است و ذکر کردید از آن خدا را این است
یاد کرد از مظلوم که کلام الله طلب عاقبت بود و وی علیه السلام از اولاد کبر است چنانچه او را

نبوت

نبوت بر گزید و بکثرت اولاد و فرزندان مال تمام داشت لبر از آن ابتلای از شد ماهی او هم بود
داشت و اولاد او بسیار در زجر خانه آمدند و هم سلاک شدند و بر وی بهاری سخت مسلط کرد و سیدند
از فرقی سیر تا ناضن پای برین او جز تریان و اولاد او که بران ذکر کرد و شکر میگوید هر گاه بر آمد
از قبیل تا لیل و در وی خارش می پیدا شد که بی تاب از ارمی خارید اولاد از ناضن خارید تا آنکه
همه ناخنهای ریشته پس از آن کویوب آن هم پاره پاره شد و دیگر اسهال و مسک خارید چنانکه
کوتنه های تمام از بدن جدا شد و نماند که عصب و استخوان و همه بی کفنه گرفت اسهل تر بود
او را بر کتاسه و خار کوب انداختند و هیچ کس با وی نماند که زدن کبیره یوسف علیه السلام
بود بر وی نزد وی میکرد در صلوح حال می نمود و با این حال او را تیره مسک کسری بر آمد و کمال
میرد و شیکسای میبود از زنده او را حتی تمام از باران کاش کرده بودی زن او گفت اگر فاکه
خدا را بجایست بهتر باشد گفت مرت عاقبت می چند سال بود گفت هشتاد سال گفت
ششم و دهم از خدا کردت ابتلای من میوز موت عاقبت رسیده و من در خوست من بودیم
گویند چون این روایت بود رسیده که از ما و خدا کرد ما و خدا کرد چنانکه در آیه کریم است
یا است حق جلست نه از جمله صبرها استجابة دعای او کرد و گفت پای خود بر زمین زدن وی
پای بر زمین زد از آنجا چشمه آب رحمت جوئید و بدان آب غسل کرد و همان وقت بصحت
حال رسید اگر ضارب یعنی انقض درین آیت نیز از این است که کفون یعنی بعد و
یعنی مسأله و کفون صحت است **حدیث** عبد الله بین محمد الجعفی قال شاع عبد الرزاق
قالنا ما معمر عن همام عن ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سئما
ایوب بغسل عمر یا ما فرمود در نشای حال که ایوب غسل میکرد بر سره ظاهر و زایم عاقبت

تفسیر این روایت حضرت ارباب میگویند
و میراد

از تفسیر بهر آمله

بدرستی سینه و کتاب و فصل
اسهل حال در روزگار
زنده است چنانچه
با بر سر خدا میاید
از آنجا که در کتب
خار ک



پیش از آنکه بود چنانکه در حدیث دیگر نقل می یافتم مروی است از امیر بره که بعد از آنکه عاقبت داد
اوربارانی فرزندانهای طلاق و صحر و بام رو با رویه حرم علی بر جلیه جراد من ذهب افتاد بری
پای ملخی از طلا بچهل محشی بی تو بر یک گشت که بر می گشت بدو دست در عایم خود فاشا ه
سرمه یا ایوب الم اکن اعشیتک عما توی پس ند کرد اورا بوس طت ملکی یا چنانکه توی
ند کرد بود و اینست من کبری نیاز کردم ترا از آنچه می بینی تو قال بلی یا مراب و لکن لا غنی لی
عن برکتک گفت آردی بی نیاز کرده تو را لیکن نیست مرا از برکت و کم تو انبیت در
کتاب الطهارت در باب بی غسل و با ناگشته است **تور** و اذ کرفی الکتاب موسی
اندر کان مخلصا ایاکان در زمان حیدر علیه السلام روی ابن عمر الی الله عیبت بن لادرا
بن ایوب است تحقیق بود موهومی که عبادت خالصه میگرد تو ای از عبد الزور بن رفیع از
الی انا در روایت کرده که جواری از عیسی روح الله بر سینه خود کفلس گشت خود کفلس گشت
که عبادت کند خوارا و دست ندارد که او را بکن عبادت استایند و کان من هوسا نبیا
و بود روی او که گنده قوم را با حکام الهیه و نایبها من جانب الطور الاثین و نارا
کردیم او را از جانب طور کز طرف راست موسی بود و نظر کوی است میان مصر و مدین و قریبا
نجیبا کلمه نزدیک او ایوم نزدیک شریف و کریم دران حال گونا گنده بود با ما
ساعات و کلام گنده ایم و این جواری از این عباس روایت کرده من آنست که نزدیک او ایوم
تا آنکه هر قدم شنید یعنی او را قدم که قدمت من آنست و بر مید آنست سینه او را از لوح محفوظ
سیدی بی آنست که او را دریم بهمان و سخن کردیم بوی و وهینا که من رحمتا اخاه
هر روز نبیا و او را در رحمت کلامه بود و او را که در آنست و حال که گفته بود

موسی از ایوب علیه السلام را با بر زانو خود
در صحن او را دیدم

منقذ است کلمات که خلاص
دوست ندارد و آن عبارت
اورا است

کردن علیه السلام با طهارت او را در
عده است

یعنی اویم

یعنی دادیم برای وزارت او تا رون را که بر او روی کلان وضع ایسان بود و این موهبت
از جمله موهبت الهی بود یقال للواحد والقیمة والجمع یحیی یعنی اطلاق لغظتی که موهبت
بر یکی و دو و زیاده بر آن آمده و یقال خلصوا نجیا ای اعزلوا نجیا یعنی خلصوا یعنی افزوا
ست یعنی نوشته کردند و اطلاق نجی بر جماعت است و الجمع انجیة تنیما چون مراد است
که وقتی کار نجی میگردارند کشف صح آن انجیة است بر وزن اقلد تنیما چون آورده تا هر چه باشد
در مضمون تعلق تعلق یعنی تلفظ بجز تلفظ است شتی است از قلم **باب** و قال جلی
مؤمن من الرفعون الی قوله مصرف کذاب جلینا عبد الله بن یوسف
قال تنالیت قال قالت عائشة گفت این شهاب زهر ترسیم عرو را که گفت
عائشه رض فرجع النبی صلی الله علیه وسلم الی احد یخبره بحرف فوادة من باز آمد
انقضت اذ غار جرحه از آمدن جبرئیل می شود و نبوت بسوی خدیجه کالی که او را ب میگردد
دل انقضت فا نطلقت الی و ترقیه بن نوفل پس رفت خدیجه بسوی در دین نوفل کردی
دانا و اطلاع بر او را که شکان در شنه و کان مر جلا تضره الا یخجل بالعرینة
و بود روی مرد که نفرانی شده بود در کتبت بر سر کرده میخونند کتاب انجیل که زبان سر با
بر عیسی علیه السلام منزل شده زبان عرب یعنی ترجمه میکرد انجیل عربی و گفت خدیجه حال ترجمه
انقضت که درین وقت روداده بود فقال و ترقیه صا ذاتی قاضیه پس گفتند
چهره خدیجه نیچه تو پس خبر داد انقضت او را فقال و ترقیه هذا الساموس الی انزل الله
علی موسی ایکنه تو بنیام مید بران نوشته است که زنا داد بود خدا موسی و ان یدر کنی
بوملک و اگر دایم در او ز ظهور نبوت ترا انقضت نصرا مؤذنا یا ای سیدیم ترا و مؤمنیم

یعنی او را دیدم



ترا صدی تو در نماز بفرم هم دفعه بفره و اشهد بره و در هر روز بکنه تو ای مدعی است الما موسی
 صاحب السر الذي يطلع عما ليسه عن غيره ناموس کنه سرزست که اطلاع
 می دهد او را کسی بخبری که می شود از ان غیر او و بفره کنه کنه صاحب سرزست و صاحب برقی
 را گویند و مراد جبرئیل است اصل کتاب جبرئیل را ناموس الکر کنه کنه است و در اول کتاب
 تمام گرفته و وجه تعیین در قره موسی با آنکه لغزانی شده بود و ایان بیسی آورده بعد از آنجا
 مکه است و آنکه در حال در وجه تعیین گفته که کتاب عیسی همه انتقال و مورعظ و کتاب
 موسی مثل بود بر حکام چنانکه در آن است خری نیست که موجب تخصیص موسی بود است
 قول الله تع و هل اتیک حدیث موسی از برای ما را از زبان تفسیر بفره کنه است
 که درین آیه در آیات دیگر که در قصه موسی و قره است قال ابن عباس المقدس یعنی المبارک است
 طوی اسم الوادی است البعوت طوی نام وادی و جری از این عباس آورده است
 که می بینان وادی را طوی از جهت طوی کردن موسی از او که شب موسی علیه السلام بعد از آن وقت
 مهر لاجم و خرمیب رفعت طوی که گفته ما در خود را و را بدین باسل و عیال بر آمد چون باین
 وادی رسید زلزله وی وضع عمل کرد و این در وقت شب برف سرد پاک بود و وقت که داشت
 پدید آمدن که در دور نشسته او همه برکنده شوند از دور نظر او بر آنتی آفتاب چون نزدیک بان
 رسید علی و بی شکفته و از انرا از جانب پروردگار الی ان الله سید القصر مسرهما جالیا
 یعنی سیرت بجهت حالت است در اصل سیرت مصدر است بجهت زین حال و در وقت که
 النعی التقی بملکتا با مرنا ملکتا که در قول خداست ما رخصنا بوعکس بملکتا بعبادنا
 و ملک در ذرات نافع و عام یعنی هم است و در ذرات خمره و ک بی بفره آن هوی در اول
 خدا

کتاب در علم التعلیم
 از کتاب علم التعلیم
 در کتاب علم التعلیم
 در کتاب علم التعلیم

ما الی الله و الی الله

و من کل علم غایب غیبی فقد هوی یعنی شقی است و بفره سبک تفسیر کرد و بفره یعنی در حق فیما و غیره
 و این همه معانی نزدیکتر یکدیگر است فارغاً و قول او واضح بود ام موسی الامین ذکر موسی
 کنه کنه او او که اصغر است و در آن از آن او در در ما سرده ای صد قتی در قول خدا فایده
 می رود البعد قتی بفرست که درون را باین مددکاری که تصدیق کند چون تفسیر فصیح او و دلیل
 مراد او این نیست که درون تصدیق کند مراد بقال گفته می شود در تفسیر رد معینا باین مهمل بود
 از اعانت او معینا باین معنی دانا بملکت از اعانت یعنی فریاد می بیطش و بیطش بیکر
 ظاهر و ضم است و ذرات جمود بیکر است یا تکرار و تفتا و درون در قول خدا ان الله یقر
 بینه شتادون یعنی مشورت میکنند بیکدیگر و الحجد و فطمة غلیظه من الخشب لبس
 فیها لیب جوده و قول او او جوده من الفان بفره یاره درشت از جهت سرخه که فیما شد
 در وی شعله یعنی آشکر است سستند سستند و قول خدا سستند و سستند با خشک
 سر انجام است که سخت کنیم باز او را بر او یعنی اعانت و در و کاری کنیم بر او در کلمات
 شخرت نشیا فقد جعلت له عضدا بره می که نوی که فی تفسیر را پس یعنی که آمده تواند
 بازو که قوت آن کار میکند در همه لغات سیر از این عباس است و قال غیرا کل ما لم یسطق
 بحرف و کفت غیران عباس در تفسیر قول تع و احلل عقدة من لسانی هر که لفظ کنه کنه می او
 فیه تمخمة او فافا یا در زبان او تود باشد در حرف یا در حرف فایمی تواند بر سبک
 در سانی حکم بدان کنه تمخمة بد تا فو قانیه و دریم است و فافا در و فافا بفره است
 بفره در و در حکم باین و در حرف فیه عقدة پس این تود عقده است در وی است که در
 زخون موسی را در آن گرفت وی دست برداش او کرده کند از ان چون در غیب او گفت

درین کتاب
 در کتاب علم التعلیم
 در کتاب علم التعلیم
 در کتاب علم التعلیم

در
 تمخمة



بکشید این را همیشه از فرعون گفت این طفل است فزق میکند در آتش پاره و در دنیا
یا قوت پس حاضر آوردند و پیش بوسی دی آتش پاره را گرفته در دهن انداختند و از روی سحر
زبان او گرفته شد و خدای تعالی فرمود که این عقده از زبان او برود یا نه که که قائل بود
عقده است نسک که با این آیه قرآنیست سوگند میگویم تا دم ترا سوا الهای ترا
و حاجت کردم ای کوسه و از جود دعای تو بود در اصل عقده من سانی است و کسی که قائل نیست
بزدل عقده است که عقده است بقول موسی و قتل فرعون و لایکا و دین و در دو
در قرآن است و جواب داده اند از تسک مخالف که در سوال کرده که مطلقا عقده از زبان
رود بلکه فرستد اینقدر رکعت ده شود که سخن مرا فرماید پرتیره ناید از قول او سو افصح از سخن
نیز فرموده است که عقده کمال خود بوده بسیار است که بی عقده یکی از دیگری فصیح تر و خوشتر است
تر بسیار شود و نیز در تبلیغ مطلوب است و قول لولایکا و دین از روی سحر برده و خدا بوده
نه از روی سخن ظاهری است فیصیحکم فهل لکم المثلی بقوله تع و یدب بطریقکم المثلی
تا نیت الا مثل که کفر اهل تغیل است یعول به بینکم بیان من اقل است یعنی
این که را گویند میگوید برین شما درست است و شما بری هستید یقال خذ المثلی خذ
الا مثل یعنی این صفت نوشت و مذکور همین من استعمال است تم استوا صفا پتر بسیار صفت
صفت پتر یقال اهل انیت الصفت الیوم یعنی المصلی الذي یصلی فیه مقهوران
مقدم است که صفت میگوید هم میگوید خدایان که درین قول خداست ای ابدی تو صفت را آورد
و مراد از آن مصلی است که نماز کرده و نموده در آن جا و جاسل صبر یعنی پیمان که خفیه
خوفا فذهب الوار من خفیه لکسرة الخفاء یعنی اصل خفیه حرف است از صفت

کتاب الفقه العرفی
در بیان عقده

کوه خا

کوه خا و او از وی افتاده و بجای آن بار کوه سب کسره بود آوردنی چند و مع علی
چند و مع یعنی کوهی که منی علی است حطبات بالک در قول او ما خطبک یا ساری یعنی بال
دستان است مسا من ماسر و مساسا یعنی دست رسانیدن است در قول موسی ساری
در وقتی که کراه کرد جمعی کثیر از قوم بنی اسرائیل که مسال پرستی می نمودند گفت فان لک
بیموه ان قول لا مسا من یعنی تر است و در زندگی این عقوبت را که می مسا من شود و حال این بود
که هر که را دست پیرسانند یا بوی کسی رسانند می برود در تب هر لاک وقت در وقتی پس کارش
این بود که هر که پیش آید یعنی که مسا من درم نشود از جهت ترس است و با این سبب نه با در صحرای
در مردود اند و چون یکشت و مقهور و مس علیه السلام با این هم عقوبت آن بود که کسی در یک بوی
نیاید تا کرده کند نفسش را بدهد یعنی نفسش را بدهد و در حق است و در حق که بعد از
بر من حق است و المصلی الحرام و در قول خدا لایکا و دین و لایکا و دین و لایکا و دین
است یعنی نوشته نشوی تسلط بر من خدا و فیصیح که در است و در قول خدا که در است
است تصدیق بر اسمی ان و است یعنی بر بی او برود و در قول خدا ان تقصیر الحلام
و کاد باشد که تصدیق بر نفس خود کند و یا که در آن خدا کند در قول خدا است من نفس علیک حاصل که
مشق از حق باشد که در باغ اثر بار زلفه کدم و یا ان است عن جنب من بعد عن حیایه
و عن حیایه واحد یعنی این است لفظ کفر نیست و قال مجاهد علی قدر هر چند
یعنی در کفر نیست و است لا تقیلا لا تضعفانکا تا سوهی منصف بله هم یعنی می بینی یا نه
در میان است ان یلبسا یا لبسا بخوشک من ذنوبه العوم الحلی الذي استقام
و امن الذرعون یعنی در از زینت قوم یزید است که با این است گفته بودند از باغ در حق

عاشق سرور با کمال و در بیان کوه که در آن است
کوه خا و او از وی افتاده و بجای آن بار کوه سب کسره بود آوردنی چند و مع علی



ابراهیم خردسپ یار و یزدی بود و در روایت بر آمدن با زبیر ندادند تا انما مطلع نشوید بر آن
فقد فشاها القناها یعنی قذف یعنی الفا و انرا حسن است القی صنع یعنی القی درین کلام
و کتب التي الساری یعنی صنع است بها و عمله و ان فسی موسی هم بقولونه اخطا
الرب ایتان یعنی ماستر و ما بنان او میفکند فرادش کرد موسی پروردگار خود را و خطا را
که بخل را که شسته بطب رب بطور قه است ان لا یرجع الیهم قولا فی العجل یعنی همان که
کوتاهه رجوع می کند سوی ایشان کلامی را و در روایتی جوایی در حق کوه سوره بر آنکه این غیر کلمات
از قول او علی بیکم نهما بقیس تا اینجا مذکور است و در روایتی است که شمشیر و زوال او مذکور است
الوادئ خففته تا آخر بایت است در حاشیه فرج و اصل و ذکر کرده اند که در آن کوه مذکور است
رحم الله کانی در آنجا این تفسیر گفته است که در آن تفسیر درین کتاب عظیم ایشان
استفاد است با لایق است که شکره فاعله که در آن تفسیر است که در آن تفسیر است که در آن تفسیر است
پس این را باید بر طرف بود بطریق تفسیر آورده و فرج نکرده و درین تفسیر بقیمه
موسی است که در آن و فرج این **شما** هذین من خالد قال تهاهما قارنا قنا
عن النس بن مالک عن مالک بن صعصعة ان منی الله جللی الله علیه
وسلم حدیثهم عن لیلته اشهری به حتی انی السماء الخاضعة یعقی غیره حدیث
که در حدیث او قانع نبی کرده بود و در آنجا تهاها قارنا قنا را فاد اهرود
قال هذا هرون فسلم علیه تاکه و در آنجا گفت جبرئیل این که در آن است که در آن
بلائی مسلط علیه فرقی پس مسلم کردم بر وی پس در سلام کرد قال مر جتنا بالانح الصالح
والنبی الصالح مر جتنا بالانح و غیر صالح تا بعد متابعت کرده است قناده را ثابت

تفسیر کلمات از کوفه مشرب از آن
که در حدیث او قانع نبی کرده بود

و عباده بن ابی علی عن النس عن النبی صلی الله علیه وسلم **باب** قول الله و قال
رجل مؤمن من ال فرعون یکتبم ایمانہ و یسأل ابن قول خدا و گفت مرد از تو این فرعون
در حالی که میبوسید ایمان خود را فرعون و غیر او گفتند که ای نبی الله ای ای
کشید مرد را که میگوید سرور کار من خدای عالمیان است و قد جاءکم بالبینات من
ربکم و حال آنکه تحقیق آنرا شمارا با دلائل و مجرات الی قول ان الله لا یهدی من هو
مصرف کتاب این باب پنجمین است الی آنکه در وی حدیثی آورد در حاشیه فرج یونانیه
و ان ثابت است در فتح الباری گفته شد که در آنجا در روایتی است که شمشیر بود که در آنجا
مردی است خود میگوید هم از وی ایراد در روایت کرده است حدیثی مترط بشرط او درین
باب یافت است که در آن کتاب بیان را که گفته اند **باب** قول الله تع و هل
ایتان حدیث موسی در بیان این قول خدا و قال و کلام الله موسی تکلیما و کلام
خود موسی را کلام کرد فی حکیم بعد است برای آن آورده تا تو هم گفت که بجز آنکه مراد پیدا
کردن او را است و در روایت و در آنجا موسی شنیده است بلکه مراد حقیقت کلام است
تفاسر که در جماع کرده اند و در آنجا بر میگردد که گفته شد فعل را بعد از امد کار نیست **تفاسر**
بن موسی قال ما هتسام بن یوسف قال ما معمر عن الرهري عن سعید بن المسیب
عن ابرهه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لیله امری بیدر گفت ابرهه فرمود که
در شبی که بر او را بر آنکه و ایت موسی فاذا رجل ضرب رجلا کان من رجال
تسوفه دریم دست را پس نگاه بود و در آنجا گفت در وی وجود و بی و تاب زشت چنانست
که او از مردم شنوده است که نظر است بر این ضرب نفع خاد میجو و کون را و در حدیثی که

رجل



رجل يفتخ راو که در جیم و لام است نشود و بیخ شین می خورد و در از او ساکن نمره بخورد
و در آن زمان که است و مرایت عیسی فاذا هو رجل رافدا حمر و در عیسی الی
و ای در آن است میان با لاسر ح رنگ رنگه بیخ را و سکون و در دریت نمون که برابر است
در دی مردوزن یعنی طلاق آن بر مرد و او را که غنا خرج من و عیاس جناسی کویا بودن او است
از عام یعنی تازه در روغن کویا انساب بروی نخورده است و یا کسی بخورد آب مجتمع در مقام است
بلنت حبه را چه در وقت حمام در عرب نبوده است اما علم آن حضرت از آنکه که گویا باشد
بوجه در آنکه در حبه است و همچنین مایه بر سر کشیده باشد و اما انصیه و لدا ابو اهییم به درین
است از ترن فرزندان ابراهیم است با دو تم او بیت با نائین فی احد هما لین و فی الاخر
خس نیز آرد و بنوم من بد ظرف یعنی آرد در ظرف در یک آنان و در شیر بود و در دیگر آن
فقال انرب ایها شنتت لیس گفت آرنده که جبرئیل است بنوش بر کلام ازین راه که جبرئیل
فاخذت اللبیب لیس از تم ظرف شیر را و نوشیدم شیر را فقیلا اخذت الفطرة
پس گفته شد یعنی جبرئیل گفت از فی اسدم را و استقامت دروین نیز استقامت استقامت
است است بروین اسدم اما انک را اخذت الخمر غوت اقلک اگاه باشی از بی
از فی ثواب را که در آن است که از آنکه ام نجابت است و شکند با نوبع حاضر و در میان کویا
بیخ نمره و خفت بیست **ثنا** محمد بن بشار قال ثنا عندنا قال ثنا سبته
عن فنادة قال سمعت ابا العالیة قال ثنا ابن عم بنیکم یعنی ابن عیاس بن سبته
عنها مرویة از تمامه که گفت شنوم الوالیه را که گفت حریت کردار او عمر زودتر سبته
گفت است سب از ابن عیاس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یذغی عبد ان یتوالا

فشریته

خیر

خیر من یونس بن صتی فرموده غیر سگ کسی را ایسکه گوید من بهترم از یونس علیه السلام
پس متی بینی مرا فیصل بود بر یونس و زینبی را از راه تواسع فرموده یا جلا حفظ ان منع فرموده
تا در فیصل و نفس نبوت نیفتد و انبیا در اصل نبوت همه برابرند متی یعنی نیم دنا تسلط
در تقریر حضرت گفته که غیر سگ بنده را که فیصل کند خود را یا آنحضرت را پوسیده کا نند
که احتمال اول اگر چه محتمل لغو است لیکن بنایت و در از آرد است و در دینی دیگر صریحتر
در گفته که لافظ فی علی یونس بن صتی و لیسبه الی ابیه نسبت کرده است این را دی
یعنی بر پدر او که با مؤلفه در که و با این قول بر کسی گفته متی نام مادر است سیوطی گوید
یعنی شرح قول مؤلف را منخه چنین گفته اند که در اصل نسبت کرده است بر دی یونس را
بر پدر او که در اصل بود از اسلم بیت نبوت و نسبت کرده است در که از دی حریت و در است
کرده بعد مادر او که متی است پس باین تقریر در کلام مؤلف رویت بردارند گفته متی
نام مادر است و از غیر زودتر غیر است اگر چه استناد کرده است حافظ ابن حجر از غیر
وجه استناد حافظ از حفصه را است که این تکلیف وقتی باید کرد متی نام پدر یونس باشد
و قول مختار همین است که نام پدر است در جامع الیقول گفته بود اسم ابیه و قبل اسم ام
و ذکر الی صلی الله علیه وسلم لیله اسری به و ذکر کرد غیر خدا یعنی از آنکه اسرا
و رقع شده بود در آن در بعضی روایات اسری است کویا بطریق حکایت است فقال
موسی آدم طوال کا فر من رجال شتو عه پس فرود بر سر مردم کدم کن دراز
بالا بود و خاستی که از مردم جمیده شود است و قال عیسی جعد مزبوع و گفت میخیز و زود
موی سانه بالا برد و ذکر ما لکا خازن النار و ذکر الدجال و ذکر کرد آنحضرت و در آنهای

هر چه بنده را



این ماه مالک که در فرج حوالا دست و ذکر کرده حال را **تثنا** علی بن عبد الله
قال ثنا سفیان قال ثنا ابوی السختیانی عن ابن سعید بن جبیر عن ابیہ عن
ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لما قدم المدینة مری سب از ابن عباس
که تحقیق میفرموده قتی که قدم آورد بمدینه و جد هم یصومون یوما یعنی عاشورا
یا نیت این مینه را که یوم و اندک روزه میدادند روزی در روز عاشورا که دم ما میوم است
فقالوا هذا یوم عظیم بن کفنا این روزی بزرگ است و هذا یوم نحی الله فیه ریح
و اعرف الافرغون درین روزی است که نبات داده خدا در آن روز موس را از سفر فرود
دختر کرد و چون در اتباع او در اقصام موسی شکر الله پس روزه داشت موسی درین
روز برای ادای شکر خدا را فقال نا اولی موسی صوم پس فرمود من بهتر از او بود
موسی از یهود و فضا صه و اهر نصیاحه پس روزه داشت آنحضرت از روز او در جوهری
بروزه داشت چون از روزه یک که انجمنه که خضرا از منفر دادند مسلمانان خود نند بود از یهود
که ترف سدم ترف شده باشند و اگر نه لازم می آید جواز قبول روزه است و با در آن خدا بر
باب قول الله تع و راعدا ما موسی تلتین لیلته و اتمنناها لعشر در قول خدا بر
دو عدد و گویم موسی را شبی شب که شبهای ماه دور عقد بود و نام گویم آن شبها را شب
که از روی کجی مراد است کرده اند که موسی علیه السلام و عده کرده بودی اسرا را با بعضی که بعد از
سپیدک فرعون کشای می آورد کردوی بیان همه خبر خواهد بود که همدک سفر فرعون سلاک اند
خدا را که کتابی منزل نمود حکم آنکه کسی روزه نگذارد چون کسی روزه تمام شد تا فرشته امد و را
از یوی که آن روز که در رفته پس موی که در ملائکه آمده گفتند که ملائکه آن تو بوی مشک می یافتم

توسعه

توسعه آنکه فساد آن که روی بر لب الهی فرموده روزه دیگر که در فتم میقات و باربعین
لیله پس تمام شد و قتی که نیت آن کرده بود و چهل شب و قال موسی لا خیر لفرعون
اخلفنی فی قومی و اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین و کفتم موسی مر بار در فرود آن
را خلیفه من شد و اصلاح کن احوال آنها و پیری کن راه مفسدان را و ما اجاء موسی
لمیقاتنا دو قتی که آمد موسی و قتی که فرزند بود آن وقت بود از انقضا چهل شب است
فسطانی از طیبی شرح مشکوه نقل کرده که در میقاتنا تقدیر مصاف باید کرد یعنی آخر میقاتنا
یا انقضا میقاتنا و تقدیری که ما کردیم هیچ احتیاج بقدر نیست فافهم و کلمه در بعضی
که موسی را پروردگار او بیواسطه قاهر اب ارئی انظر الیک الی قوله و اما اول
المؤمنین گفت موسی بی پروردگاری شما خود را که در سیم چشم است و این آیه
منظر است تا قول اول المؤمنین درین آیه پس است بر الحاکم در دست خدا غر و جن
فی جمله از آنکه طلب نکال از اسباب که عارف ترا از اینها بدست و حکمت الهی و کجی که است
خصوصا آنکه که برگزید او را خدا رسالت و مقام رحمت او را بگفت و شرافت کلامی
در سطره آنچه نفی کرده در قول اول آنجا در سوال دست و در شاره و بنا بر قول او
و اما اول المؤمنین آن است که در نخستین کس استم بامت خود ایان آورده اند یا گوید و پیوستی
در در دنیا از گوئی ادنی کفایت دارد درخواست مطلوب از آنکه الله سبحانه و تعالی بجا
چاره نرود از آنکه نظر کند بوجوه پس فانه آورده انظر الیک پس از آن چیست چرا طایفه
که گفته و تاکید و کشف مقام است یعنی از نمودن مانع دیگر از نظر کردن بنا بر آنکه در چشم از فروق
الموت قد سبیه و درین قبیل است که یکسند نظرت یعنی و طبیعت سیدی در خانه این کلمه گویم



فقد انزل الله سبحانه على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم وحملت الارض الجبال
فدبت كما دبت في غرض است وارضه نسخ بجاي زلزله وارج است هر دو نزد يك معنی هم
آمده فدلالتها فلذلك جعل الجبال كالواحدة مفسر وارين كلام آنست كه جبال
صنعت جمع است وارض نیز هم جمع دارد و قياس ان بود و لكن ميگفت پس كه اين صفت
جمع جبال در حكم صفت واحد محسوس ارض و چون ارض صفت در حست ترض بان نكرده
پس بصفت شبيه آورد و گفت و كتابا قال الله تع ان السموات والارض
كأمتار تقا وله يقا لكن مرقا اين اعتبار باشد اين قول خداست كه صفتي را جمع
لبسات و ارض صفت شبيه است و كتابا و تفسير جمع بناورد و كن تقا تكلف مطلقين
تفسير آن است چون پوسته هم انتر بواني قلوبهم العجل يعني ريشه كرد شده و درها ي
كوسال پرستان محبت كونا تو ليت و تشرهت هصبوع جار شرب بمنزلك سراده
قال ابن عباس ان اجست البجرت مني حستمها بر كد انوار مني متقا كس فغا مني
تقنا كراهيه و او متقا اهل و متقا كس يعني وقتا است يعني بزرگ است كوه و مردي است
كه چون و صفت علم تو ليت آورد مني اسرائيل با كرهند از قول الله و از عمل بران ظاهر بجا است
كوسال پرست خوانند بود و حق اسمي نه فرمود چهره اش را كوسر را بقدر جماع خا كزار زمين
بر كنده بر سلك ان رود و اسير هم بنه شعله را از نظر او در زمينه كردن زول كره بودند
آنست و رست در رست بود پس براه است كوسر بر سلك ان بقدر كره و در گفت كه
تقنا كراهيه و او متقا اهل و متقا كس كه كره در بران ملك تو ليت از من ريشه همه اهل آوردند
محمد بن يوسف قال لا سفاين عن عمر بن يحيى عن ابي عبد الله عن ابي سعيد

در تقاسم بين اهل و متقا
فقد انزل الله

عن النبي

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الناس يصنعون يوم القيمة زيورهم همه
يهوش فيكونون روز قیامت فاكون اوله من يعيق پس بیاستم من تخشيس كس كه بهوش
می آید فاذا انا بموسى اخذ بقائمة من توائم العرش پس ناكاه می نیم بوسه را
كه كره است بیا به عرش فلا ادري افاق قبلي ام جوزي بصعقة الطوم
پس نیدانم بهوش آمده است پس از من یا جزاروده شده به بهوش كد كوه طور او رتد بود
یعنی بجزای آن بهوشته او را در بوقت بهوش ساخته اند این قسم ها كه آنحضرت فرموده
بنا بر كشف احوال روز قیامت است چنانكه در ماه زمان فرموده اریسكه انزل النار
عبد الله بن محمد الجعفي قال ساء عبد الزريق قال انا مع من هم من ابيهم قال
قال النبي صلى الله عليه وسلم لو لا نفا اسرائيل لبعثت الله فيهم كسوف
سوء خد ان يودوني بنوا اسرائيل كنده لشدي كوشت كسوف نخبه و سكون خارج و معقون
در كجه مروی است كه بنوا اسرائيل با مور بودند برك ادهار ساهي كه ارسمان پر لهما من ان شد
انهار اشتعال بر نكردند و لغزوده نكرو و بنده قمي هي نبرای عقوبت ان كنده كردن را و كذا
حواء لوتحن الفتى زوجها الدهر و كسوف حواء خياست كوي ان شهر خود را از انكه
و كذا و در كسوف استخوان ترغيب كود كم از بر خوردن بنجره و چون و هي اصل اوسان بود است
سرايت كدر دم كها لطفى به اللطويت طوخان من السيل يعني در قول خدا و ارسلنا عليهم
الطوفان من سوطان سليل آتت و يقال الموت الكسوف طوفان و كسوف نكود مرك ليا كره اني هم
باشه طوفان بقره يعني طوفان هم كفته اند الفصل الحضان قبل كره رات ان در قسره حضان
لغز اهل و سكون هم و بدون در سانه الف يشبه صغار الحكم كره است خوردن حله

در تقاسم بين اهل و متقا



بفتح حاء ولام بر و بفتح قواست یعنی که بر دست او سبب سجده و عمل کمر از آن است در جبه
 و این هم نوی از آن است که منسوب به او است که فرود آمدن بر او است حقیق یعنی حقیق
 سقط کرد آن را فلان سقطی است یعنی بر زمین در دست او سقوط است که افتادن است
 لازم است سبب در تحقیق اصل لفظ سقطی است یعنی بر زمین افتادن است که در این لفظ با این
 ترکیب پیش از آن در دستها عرب و محاورات ایشان سمع شده بود در آن
 لفظ گفته که سقطی میده و سقطم مرد و بضمه مجهول یعنی نزل در خطا و ندوم و تخریب
 از آنکه نام تخریب سبب دست خود را پس میباشد دست او سقوط فیها یعنی انداخته
 شده دردی از آنکه در آن او افتاده است در دست او یعنی گفته اند که عادت نام است
 که سر خود را فرود اندازد و میگردد میگردد و در دست او بر دست او یعنی میباید که در دست
 او را بگذرد بر وی از حد پس گویا دست او سقوط فیها است و کلمه فی یعنی علی است
 ای علی ایبرهیم **باب** حدیث الخضر مع موسی علیهما السلام در بیان حدیثی
 که خضر با موسی کرده است بر آنکه در میان آنها گذشته **ثنا** عمر بن محمد قاری
 یعقوب بن ابراهیم قاری فی حدیثی عن صاحب عن ابن شهاب ان عبد الله
 بن عبد الله اخبره عن ابن عباس انه لما رمي هو والحمر بن نفيس
 الفراهي بتفريق عبد الله فرود او را تمام است در از این عباس که نماز عت کردی
 و عمر بن نفیس فراری فی صاحب موسی فقال ابن عباس هو خضر ربه
 موسی که کسی که موسی گفته بود در یافته که بوده است ابن عباس گفته که آن خضر بوده است
 و عمر بن نفیس میگفت که غیر خضر است نمر بهما ای بن کعب هرگز نیست با این برود

حقیق علی لا اول
 علی الله الا الحق
 کلمه من لفظ سقطی میده
 اولی که در دستها عرب
 بر تحقیق افتاده است

ای بن کعب

ای بن کعب که از شما میر صاحب است فدعاه ابن عباس فقال فی تمام است
 انا و صاحبی هذا پس خواند پیش خود ای را ابن عباس و گفت نماز عت
 کرده ام نماز عت کنم و بار من که این است فی صاحب موسی الذی سئل السبیل
 الی القیمة در بار موسی آن کسی که پرسیده است موسی خدا را را می بدقت وی اهل سمعت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ینذرتنا انذ قال نعم ایاشیده تور رسول خدا را
 که ذکر میکرد حال او را و قصه او را گفت ای آری شنیده ام سمعت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ینذرم رسول خدا را یقول یسما موسی فی ملا و من بنی
 اسرائیل میفرموده از نای آنکه موسی در حجر از قوم بنی اسرائیل بود جا و هر جا
 هل تعلم احدا اعلم منك قال لا اذ نزلت موسی بری است ایاشیده انی
 اعلم تر از خود گفت نمیدانم که را اعلم تر از خود فاحی الله الی موسی بلی عبدنا
 خضر پس وحی کرد خضر بسوی موسی علی ذناب تر از تو بنده ما خضر است سئل موسی السبیل
 الی القیمة پرسید موسی را در بار بسوی خضر فجعل لهم الحوت ایذ و قبل له انذ افقدنا الحوت
 فامر جمع فانك ستلقاه پس کردند خضر با موسی را عتست جای در یافت او گفته
 شد موسی را و قتی که کسی تو با موسی باز کرد تحقیق سر ایام است که پیشی که ای تو او را
 با آنجا پس نوی در شبت با موسی را در زبیل خود و با موسی بود بوی گفت و قتی که موسی
 کنی مای را با من خبر خواهی کرد فکان یتبع اثر الحوت فی البحر پس بود موسی که بر
 بی اثر مای میزنست یعنی منتظر میبود که کجا کم شود در دنیا فقال لموسی فتاه اذایت
 اذ اوینا الی الصحرة فانی نسیت الحوت پس گفت موسی در جوان او را و بدی



و توی که بنا به بریدیم بجزو تحقیق من و او پیش کدام که رفتن حوت را بتو کیم و ما انسانی
 الا الشیطان ان اذکره و فرادش در این گفتن را مگر شیطان این را که با و کلمه نذر
 آید ان اذکره بیان غیر عقل السیرتست قال موسی و ذلك ما کنا نبغ فامرنا
 علی تأمرها قصصا گفت موسی این که نکرده جایست که بودیم ما که طلب آن میکردیم
 پس برکتند بری خود در حالی که بری میرفتند بری رفتنی قصص یعنی شایع است فوجدنا
 حضرا پس یافتند حضرا مکان من نشا انهما الذی فضل الله فی کتابه پس از حال
 مرست و حضرت ابکی بیان کرده است خرد در خان مجید ایمینت و در او کتاب در
 باب العلم گفته و زیاده برین بیان یافته است **شنا** علی بن عبدالله قال سنا
 سفیان قال سنا عمر و بن وینار قالانا ناسعید بن جبیر قال قلت لابن عباس
 ان نونا البکابی یزعم ان موسی صاحب الخضر لیس هو موسی بنی اسرائیل
 گفت سعید بن جبیر گفت من این عباس را که نون البکابی میگوید که موسی صاحب خضر نیست
 موسی بنی اسرائیل علیه السلام نون یعنی نون و سگ او و آسمان ناست بکالی که بود
 و کیف کاف و لام و کفر نمان یعنی موعده و تشدید کاف تصحیح نموده قال انهم طیار
 انما هو موسی اخر فقال کذب عدو الله پس گفت ابن عباس دروغ گفته است
 و من خود گفته اند که اطلاق عدو بودن برین مسلمان از راه غیظ است و نرت الحار
 برارده حقیقت و در آنکه این غیظ از آن رو باشد که اندام آسده از قتل او الحار خضر که اول
 خدا داده در دم بر روی نعل کرده اند حدیثا ای بن کعب عن النبی صلی الله علیه و سلم
 ان یقول ابن عباس است ان موسی قام خطیبا فی بنی اسرائیل فسل ای الناس اعلم

در این
 باب

انجیرت

انجیرت ای است که با بن عباس گفته تحقیق موسی است و در حالی که خطیب میخواند در میان
 بنی اسرائیل پس پرسیده شد که ای مردم و انانرتست فقال انما کفرت موسی بنی اسرائیل
 الله علیه اذ لم یورد العلم الیه پس کتاب کرد و سر زشت خود خرابی از جهت آنکه رو کرده
 در حال نمرده این علم را بخدا و گفت تمسدا لعل العلم بقیته انما است بر این کتاب از جهت
 ترک ادب الیه است است و در نرسد خبر از روی علم خود داده چنانکه در روایت آمده است
 ایامید آنکه را اعلم از خود گفت نمیدانم و درین روایت نیز همین مراد است و در روایتی
 این خبر سخنی غیر و در قال الیه یلی عید بمجمع البحرین هو اعلم منك و در روایتی
 آری است مراد به مجمع بحرین او در انانرتست از تو یعنی خبر که او میداند که تو نمیدانی کنایه
 قالوا پرسیده اند که از دانش خضر یعنی خبر که را علمیت و بی لازم نمیکند که خضر هم علم
 که در روایت بود نیز آنکه و نشت کونیم در همین حریت مذکور است که خضر گفت است علی علم
 لا اعلم پس میتوان گفت مراد سائل آنست که گیت که هر خبر میداند و در علم مجمع بحرین
 جا که اجتماع بحرینم و فارست متصل الحرف شمال قال ای رب و من لی بدو کون
 این پروردگار من گیت که مستعمل خود مراد بقا او در میان قال سفیان ای رب و کیف یلی
 و است که گفت سفیان بن عیینه که روایت کرده است باین عبارت و نرس است ای پروردگار
 من چگونه میرسد تو در ای مدقات قال ما خذ حقا فیمجمله فی مکمل فرمود خدا بیکری
 حاجی را پس میگردنی و در نسل خود حقیقتا فقدت المحدث فنهوتم هر جا که گئی حاجی را
 پس آن بنده من انجامت تم یعنی مصله و تشدید بر نرس است و در میان قال سفیان
 و است که گفته سفیان بن عیینه که روایت کرده است فیمجمله فی مکمل پس گفت ما هر را

نه از روی نفس الهی
 بجز در دم خود اعلم انما
 نم ۳۲



وگردد لور در بیل تم الطلق هو و قناه بر شمع من ثون بتر رفت موسی در هوا
 خادم او که یوشع بن نون نام داشت حتی اذ انبیا الصخرة وضعا مر و سوما فرقد
 موسی تا آنکه آمد سسکی را و بنا زد سرای خود را برای استراحت و خوب کرد و دست
 و اضطراب الحوت خرج فسقط فی البحر و غیبش آمد مای در بیل پس برده آمد
 از آن پس افند در دریا تا بخند بسبب لیل فی البحر سر با پس گرفت راه خود را در دریا
 بجای که برود رفتی سرب نیز رفتن مای است در آب فامسك الله عن الحوت
 جریه الماء پس آمد است خدا از سر مای روال آب در فصار مثل الطاق پس گفت
 درون آب مانند طاقی فقال هكذا مثل الطاق پس گفت راهی دلم و همین مانند
 طاقی خانه مای در آب بی تلف در آن ترمید و سر طاقی ساختن ظاهر شود فاطلاقا
 یستبان بقیه یومها پس راه رفتند بجای که برود بقیه شب در روز حتی اذ اکان من
 الغد قال القاه اتنا عدا فاقتی کثر فدا گفت موسی برای جوان خود مای را تمام روز
 لقد لقینا من سفرنا هذا الصبا یقیق پیش آمدیم از سفر خود که این است ریح رحمت را
 و لم یجد موسی النصب حتی جا وز حین امر الله وینافت موسی ریح را تا در
 نهد است با جا را که زوده بود او را یعنی تا در راه بود که مطیجان حانس را در وقتال امرای برینند
 ریحی یافت و راهی که در آورده تا همین صخره بود قال القاه اذ ایت اذ ایتا الی
 الصخرة قال لیسیت الحوت گفت موسی را جوان او ای دیدی وقتی که جای که قدم نبرد
 صخره یقین من فرایش کردم مای را یعنی زنده اندک و رفتن آن در آب و ایسان آب
 و صا السایه الا الشیطان ان ذکره و فریوت برادر مرا که شیطان ایستد ذکر کنیم

لیله مار

ماجرایان و آنرا بخند بسبب لیل فی البحر عجبا و گرفت مای راه خود را در دریا راهی عجبی
 فكان الحوت سریا و لهما عجبا پس بود مای را رفتی درین روز را عجبی یعنی آنکه
 در یک حال سرب بگفت اسم مجب سرب صخره راه مای است همین رفتن آن نیست موسی
 رفتی او مجب است قال له موسی ذلك ما کنا نبع گفت مرد را موسی اینحال چیزی است
 که طیب آن بگویدیم فاسرنا علی قارهما قصصا پس بر گشتند بر پی خود در حالی که برودند
 بر پی خود یعنی آن با نهایی خود دریا قدم برودند رجعا یقمان اتا و هما بر گشتند بجای که بری
 برود خود را حتی انتهیا الی الصخرة تا آخر رسیدند نزد صخره فاذا مر رجل مسیحی بتوب
 پس نگاه دیدند مرد را که بر گشته همه خود را بجا می خود مسلم موسی فرد علیه السلام کرد و
 بر آن مرد درود کردی سلام بر سرست فقال فانی بارضک السلام پس گفت خضر پس بگویند
 و کما است برین تو اسلام گفته اند یعنی این است که کی است سلام کردن درین زمین که در است
 اصل ان نمیدانند سلام کرده و عرف اینها نیست قال انما موسی گفت من خوسه ام که در حرف
 ما سلام است قال موسی بنی اسرائیل قال نعم گفت خضر موسی بنی اسرائیل است که گفت
 ایتیک لتعلمنی مساعلت بر بند آمد نزد تو تا بیا نروالی مرا از لجه اوجیه شمره
 بر گشت و هدایت را یعنی درای علم با حکام دینی از انکه انبیا اعلم میباشند با حکامی
 که متعلق بدین است قال موسی انی علی علم من علم الله گفت ای موسی تحقیق من
 تا بهم بر علمی از علم خدا علمنیه الله لا تعلم انت علم که تعلم کرده است خدایان علم
 نمیدانی ان علم را تو دانست علی علم من علم الله علم که الله که اعلمه و تو بر علم از علم خدا
 که تقسیم کرده ترا ان علم را خدا نمیدانم من ان علم را و مرد آمد است که تو نمیدانی سخن را که در اسلام

علم الله لا تعلمه و انت علی علم
 و انت علی علم علمک الله لا اعلمه



وهمین بنیاد از من سوره انعام را که تفسیر آن در این کتاب است و جهت سبب و کونه لازم می
آید و اتفاقاً علم حقیقت اینبار را به همین اطلاق خضر را علم حقیقت و انعام دین و غیره گفته اند
که منقذند با این بنیاد اشکالی که کرده اند اینست که خضر مستم است که حضرت را صاحب علم است
علم حقیقت بنا شد با آنکه با اتفاق جامع علم حقیقت و شریعت است اینهمه نوشته اند
که قول خضر نسبت به سبب درین امداد مستم نیست که حضرت را هم نباشد و اگر امداد از
علم کون می کرده از سبب علم حقیقت و عمل بران باشد و از علم کون از سبب کونه علم و عمل بر
ظاهر نسبت باشد احتیاج خود بود باین قید صحت و هم اشکالی لازم نمی آید که اینها از بعد
گفت می آید و اداری که برای کتم ترا و حقیقت کتم علم ترا افعال کن استطيع معی صبراً
گفت خضر متحقق تو نمیدانی با من صبر در زمین و کیف تصور علی مالک الخط به خضر
و چگونه می بینی بر خضر که احاطه کرده بآن از در خرد و آگاهی می توانی مودر با آنکه خدای
ظاهر شرع و مصلح می شود بر حقیقت حال که مراد بقره بوده یعنی وقتی که از من خضر می آید
ظاهر شرع بر من صبر از آنکه نمی توانی کرد الی قوله امرای یعنی مگر آری مصلحت است تا آخر آیه
فا نطلقاً غنمیان علی ساحل البحر پس گفته است و خضر بجای کرمی گفته بر کنار
و یا خیر خنثه با آنکه نوشته است با سبب بود از جهت عدم اعتدال است و در بعضی روایات
نیز آمده که در بعضی آلهای خضر مراد بوده است و پس حضرت بهما سفینه
گلو هم ان می آید هم پس گرفت بقره و سبب گفتی گفته است پس گفته است را که سوار کنند
اینها در این کلام خضر خنثه و جمع بجای شده است خنثه بر معنی خضر مخلوقه غیر نازل
پس گفته اند این گفته خضر را پس سوار کردند و اداری فرود آمدن یعنی نون و سکون و ادرا فریم

در ادراک خضر از شرع

و موسی را نیز برداشتند فلما ركبوا فی السفینه جاء عصفور فوقع علی خرد السفینه
پس برگاه سوار شدند در کشتی آمد کنجشکی پس افتاد بر کنار کشتی ففرق فی البحر بقرة او ففرقین
پس منقار زد در دریا منقاری یاد و منقار قال لعل الخضر موسی ما نقص علمی و علمک
من علم الله الا قتل ما نقص هذا العصفور بمنقاره من البحر کفیت مرور خضر
ای سبب که نکرده است علم من و علم تو از علم خدا مگر خبری که کرده است این کونجشکی منقار
خود از دریا مراد از نقص علم ای ظاهر یعنی نیست بلکه میان نسبت علم بشری بعلم خدا نسبتیه
است بمقداری که از منقار کنجشکی در آمده از دریا اذا اخذ الفاس فنزع لوحاً
ناکاً و گرفت خضر تری پس دور کرد و گفته فلیم یفجا و موسی الا وقد قلع لوحاً بالصدق
پس درنگ نکرد موسی در کشتی مگر آنکه بر کوزه خضر خنثه دیگر بریشه قدوم بقرة ناف و تشریح
دلیل مبدست بقره گفته اند که تخفیف دل است فقال له موسی ما صنعتت لیس گفت موسی
چگونه می توانی که در برین کوزه خضر قوم حملی ما غیر نوله عملت الی سفینه تمام اینها می آید
که برداشتند و از بی خرد و حسنی که اند با قصد کرمی تو بگفتی ان خضره ما العرقه اللهم
لقد جئت نسیماً امراً پس کنجشکی نوشته را تا عرق می تو زدم کشتی را به جمع اندوی خوری
عظیم را قال لولا اقل انک ان استطيع معی صبراً گفت خضر گفته بودم ترا که تو نمیدی
با من صبر در دریا از آنجا که قالوا اخذنی بما نسیت گفت موسی مگر مرا خبری که از تو می
گویم از وصیت تو که اگر کردی و عرض کنم بر کارهای تو گوئی که اقراض موسی از پس از تو فرمود
پس علم را درون بقره نوشت چه منقار از در آنکه از اول خضر گفته بود که من و ادرم کومل بر حقیقت
گم بود که قبول نموده سوار کرده پس وی حمل اقراض نبوده است و لا تو هفتی من امری سراسر

خضر علیه السلام با دست چپ حقیقت را بر او نوشت



و کبر از کافران و دشواری را بینی دشوار گیر برین امر ای خود را نکات اولی و معلومی
نسیان نام بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از آنکه گفتین از موسی از روی نسیان فلما
خرجا من البحر و العلم لم یلعب مع الصبیان پس برگاه برآمدند موسی و خضر از دریا
که شنیدند بر خود رسالی که بازی میکرد با خردن صیر خوجاشیه آورد و در مردان خیمه جمع حلقه
پوشید که با آن بود و گفته اند این غلام روشن روی بود نام او جیسون نفع جیم و سکون
نحیه و سین میله بود و او زن فاخذ الخضر مرانته فقلعه بیده هکذا پس رفت
خضر سرا و پس برگردانرا بدست خود امچنین اشارت کرده بگزدن و او ماء و سفین
با طراف اصابعه کانه یقطف نسیان و اشارت کرد سفین با طراف انگشتان خود
گویای را بدید خضر را از انگشتان فقال له موسی اقلت نسیان کینه بغیر نفس
پس گفت خضر موسی ای کشتی تو ذی پاک بکنه و این غیر بر آن نسیان لقد جئت
نسیان نکرا بفتح آوردی خیری مگر و با بینه قال الم اقلک انک لن تستطیع
مع صبرا گفت خضر ای کینه بودم که تحقیق تو نیتوانی با من صبر و زید قال ان سالک
عن نسیی بعدها فلا تصاحبنی قد بلغت من الدلی عدل کما گفت موسی اگر کلام
ترا از حقیقت کار تو بد این مره پس صاحب و همراه منوی مرا تحقیق رسیده از پیش من
عذر در درجا کردن تو مرا فاطلقا حتی اذ اتیا اهل قریه استطعنا اهلها
پس رفتند روانه و وقتی که آمدند مردم قریه را بعضی گویند الطایر بود طلب طعام و نسیان
کرانده مردم آنرا فاجران یضغون همما پس ابا کردند آن مردم صیافت آنها را خوجدا
فیها جدا و این دید ان یقض ما نلا پس یا قندران قریه دیواری که خواهر قندهان را

بسی نزدیک با فغان بود و در آن حالی که سئل شد بود بطرف او مابید هکذا اشارت
کرد خضر برست خود از زمین و اشارت سفینا کانه یضح نسیان الی فوق راوی سفینا گوید
و اشارت کرد در میان اشارت خضر گویا سح میکند چیز را بجانب بالا و لم اسمع سفینا
بذکر ما نکلا الا مره و میگوید شنیده ام سفینا را که ذکر کردی لفظ ما نکلا را در روایتها خود مگر یکبار
قال قوم اینها هم فلم یطمعونا ولم یضغونا گفت بر سر اینها جماعت اند که ایم ما
نزد آن پس طعام ندادند ما را عمدت الی حالهم لم نشئت لاشئت علیه
اجرا فصدکری بجانب دیوار اینان و بر ما وستی از آنرا اگر میخواستی بر آمدند می رفتی بر ما کار
خردی که وجه قوت ما میشد قال هذا فراق بینی و بیدک ساسنک بنا وید ما لمر
لنسطع علیه صبرا گفت خضر اینوقت وقت جدایی در میان من و توست و سر انجام است
که آگاه میکنم ترا یا کشتی که نیتوانی بر آن صبر کرد چون در دو سوال اول گفت ظاهر شریعت
بود و نصب سیمری بر اعراض آورده خضر خود در دسته تحمل اعراض کرده بود کشف این
اعراض سلیم چون عنت بر آن حکم شرعی هم نبود موسی را خود در دسته جدایی حسیار
کرده با آنکه موسی هم گفته بود که اگر بعد از این اعراض کنم مرا سهره بگیر قال النبی صلی الله علیه
و سلم و ردنا ان موسی کان صبر فقص علينا من خبرهما قریه بود خضر در میان آنها
دست و شقیم این را که موسی ما بر بودی پس خوانده میشد بر ما از خبر این بر دو و بعضی
در ابراست حتی بعضی را علیاست قال سفین قال النبی صلی الله علیه و سلم و بحمد الله
موسی لو کان صبر لقص علينا من امرهما گفت سفینا باین عمارت زنده است رسول
جست که خدا موسی را از او که صبر کردی بر اینها کرده میشد بر ما از حال آنان و قریه و اینها



امامهم ملك ياخذ كل سفينة صالحة غصبا وخرده سب ابن عباس بجائی
وراهم امام تزیارت لفظ صالحه واما العلام فكانا كانوا وكان ابواه مؤمنین
وینزخونه سب ابن عباس تزیارتی مکان کافرا ظاهر است این روایت ابن عباس از
راه نقل قرنی باشد نه از راه تفسیر تم قال فی سفیان سمعته من مرتین بترکعت
مراسیله شنیده ام این حدیث را از عروبه و دیار او و تحفظه من انسان شک
روایت است ایضا گفت شک از علی بن عبد الله است یعنی گفته شد سفیان را حفظه او حفظ
حفظه من ان سمعته من اولی القتیبه
اسحاق و ابی ارفعی از ابن عباس از شنیده من انسان قبل ان سمع من عمر و فعال من الحفظه و رواه احمد بن محمد و غیره
عمر بن ابیاد
پس گفت سفیان را که با او کرم من از او گفت که از او گفت که با او گفت که با او گفت
که است احادی از عروبه و دیار غیر من یعنی در نوبت چنانکه عمر بن دینار و معروف است
من نیز منقول از وی در نقل سمعته من مرتین اولنا و حفظه هند شنیده ام
اشعریه را از وی و در ایست با رویا و گفته ام از وی و در راه نجف نمره استقام
الکافی است **ثالثا** محمد بن سعید بن اکیه هانی قال اما بن المبارک عن
معمر بن همام بن مینیه عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اما
سسی الحضر روی است از شهر خوار و در نام آمده است دست خضر باین اسم لاند
جلس علی فرود بیضا و مکران و نیکو گفته است بر زینتی که گمانند است فاذا
هی تقف من خلفه خضر ایست ماه آن زمین نخستش و در آن از این بود کالی که
بسیار است یعنی گفته اند که از او خضر گویند که با نام مکران نیز بر کرده است سعید
و آنچه در حدیث مکران است منافقانی باین قول بر آورده اند خضر باین ملک است و در او دفع

حفظه من باو فرم از ابن سفین
حفظه من ان سمعته من اولی القتیبه
اسحاق و ابی ارفعی از ابن عباس از شنیده من انسان قبل ان سمع من عمر و فعال من الحفظه و رواه احمد بن محمد و غیره
عمر بن ابیاد

لهذا شیء

لهذا شیء و اسطه بنوع هر سید و از قول دیگر سید نبوت است که قول را فی شایع خرف
کرده اند نبوت او و خاندان است که بر نبوت خود مدعیان کرده اند و هر کس که با او نبوت
او باین قول خدا و ما فلت عن امری که شکر است بلکه از جانب حق ما بر آورده است که افان
چشمیت در این اندیشاید که بواسطه غری که در او وقت خضر بوده است ما بر آورده باشد بر شنیده
فاندر که در جواب مجرد وضع بی سند است و در زمان ارضی علیه السلام در نوبت که ملاقات
یکدیگر کرده اند و غری خضر بوده و الله و الله که عبادت و حالت از شرع اینها سبب گرفته شد
و اگر گویند که در حدیث نبوی با شکر شکر ما این بوده این احتمال علی از اشکال نمی آید بود
در غیر این نبوت بوده فاند که بجز او که ما جو سبب از جانب خدا بر او خطیبی می شود نبوت
لاند غم آید غیر است که بر وی کتابی و سرستی منزل خود و ما مورد است به تبلیغ احکام الهیه
و تواند که خضر ما مورد با هم می شد یا بواسطه مکی و اسطه جبرئیل همین قدر که این کار
بکن و در غیر نبوت مسلم نبوت نیست از برای هر دو نبوت بود چه است که در این راه جانشینی
امروزی می باشد سعید نام و سعید الاقحی حیران بود ابو محمد عبد العالی حنبله فرموده که در این راه شود
و امثال این امر بر وی واجب و لازم است اگر چه بر دیگری محبت نباشد چنانکه تفصیل
در اسطه اشعری و خروج الغیب که کلام بر بسته آنحضرت و در حدیث نبوت است مکرر است و غیر
حیات خضر و خدق کرده اند نوای اکثر علما و کرام اتفاق بر حیات او دارند که در میان ما
وجود است و بر سادت صوفیه چنانکه این ادبم داشته حافی و معروف که هر دو سری صوفی ضد
و اتفاق اینان فرما باند قرن خروارده اند و باین قابل است عمر بن عبد البرز است بر شنیده
فاندر که اخبار این کبریا که پیش از این شنیده و عقده سال حضرت اوست از این کبریا بر بسته اند

سخن در ادوات خضر است

احفظه من اولی القتیبه

اولیا از ابن عباس از شنیده من انسان قبل ان سمع من عمر و فعال من الحفظه و رواه احمد بن محمد و غیره
عمر بن ابیاد

و نیز احفظه من اولی القتیبه



و این نشود که بعد از این نیز زنده باشد و ما در این عقیده بجز همین اخبار سابقه نمی بینیم
 کرد بخاری جامع این کتاب مستطاب و جمعی دیگر از محدثان جزم کرده اند که وی
 زنده نیست و مؤلف و نقل ایشان حریت مشهور است که آنحضرت در آخر حیات خود
 فرمود که باقی نماند بعد از سال بر روی زمین بجز کسی از آنها که امروز زنده بر زمین است
 جواب داده اند ازین استدلال که شاید خضر در آن روز در بحر باشد پوینده نماند که این
 جواب جبری است بهتر آنست که گوئیم این کلمه تخصیص یافته با حدیث و نامی که در
 باب حیات خضر مشهور است پیوسته و بی معنی نیست که تخصیص یافته باشد چنانکه در
 کتب این فن مقرر شده **باب با تزیین ثنا السنی بن نصر فارسیا**
 عبد الرزاق عن معمر بن همام بن منبه انه سمع ابا هريرة يقول قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قيل انبي السراة فيل فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 گفته شد منی اسرائیل را وقتی که بر آن آمدند از حبه با بوی شمع بی زدن بعد از جمل است و فتح داد
 خدا بر ایشان بیت المقدس را داخلوا الباب مسجد و قولوا حطة در آید در
 تریه را یعنی در بیت المقدس را در حالی که می شنید در سجده یا در رکوع یعنی چون در آید
 تا نجا بشکند و حق بگزارید و گوئید که سوال ما حطه است یعنی می خواهیم که خطای ما در روزی ما
 باشد بعد از آنکه خدا را بزرگواران علی استا هدم پس بول که در سجده را در آورده اند
 در حالی که می روند بر سر زمینای خود و قالوا احبته فی شجرة و گفته بودی خط جسدی مشهوره
 این کلمه سهل را از روی اشتباه خوانده است که برین مافرا عقوبت کرد حق جلالت
 این که در بطن او چنانکه در کتب است تمامه در آن رسیده و این حریت در کتب التفسیر نیز

آنحضرت صلی الله علیه و آله در آخر
 حیات فرمود که باقی نماند بعد از
 سال بر روی زمین بجز کسی
 از آنها که امروز زنده بر زمین است

خواهد آمد **ثنا** السنی بن ابراهیم قال انما روح بن عبادة قال ثنا عرف عن
 الحسن ومحمد وخلاس عن ابي هريرة كفت روح حریت کرد ما را عرف ازین حدیث
 حسن بعمر و محمد بن سیرین و خلاص بکسر میم و حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 گفته سماع حسن بعمری از ابراهیم بن زید و حافظ اهل حریت ثابت شده و گفته اند که
 این روایت کرده محکوم بوجه و بطلان است و ابو دود از امام احمد نقل کرده که سماع
 ندارد خلاص نیز از ابراهیم بن زید و سماع ابن سیرین از ابراهیم بن زید و سماع
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان موسى كان رجلا حيا سيرا
 فرمود رسول خدا تحقیق بود در بسیار ترکان بود پوینده و در شی بران خود را چینی
 بنوعی حار میله و کسر تشابه اول و تشابه در تشابه دوم است سیرت کبیر مبلد و تشابه
 توفیق و مدت آن که یومی من جمله شبی است حیاء هندی دیده نمیشد از پشت
 بدن او چهره از جهت جای که از وی بود فاذا ه من اذاه من بنی اسرائیل پس از آن
 که او را اندک از آن کرد و او را از بنی اسرائیل این کلام یا برین اجمال و بهام و دست میکند در آن
 بیجا تر است از آنکه او در میان فقالوا ما یستقر هذا التستر الا من عیب فی حلقه
 پس گفته شد فرمودند این پوشیدنی که از حدیث غیر سید بن اورا که از جهت عیب است که در پوست
 است اما برص و اما ادمرة و اما افند یا پس است یا نفع خیطه یا انقی و دیگر
 آورده در اصل و نوع آن نفع نوره و سکون دل و مسلم و نفع هر دو نیز گفته اند و نوع این کلمه
 نزد و سکون دل مشهور است و نفع هر دو یکین **باب** وان الله اراد ان یدبر مسام
 قالوا لموسی و تحقیق خدا خواست که با آنکه در آنرا گفته بودند برای بر سر تخطا یدها و خدا



فوضع تباينة على الحجر ليس كالمسك كبريتي روزي تنزل من سماواتها واما جوامعها في خود را بر سنگي
تم اغسل بر سنگي كه در فلما فرغ اقبال الى نيا بهر ليا خذها وان الحجر عدا
تقوید پس رگه در فلما فرغ اغسل بر سنگي كه در فلما فرغ اقبال الى نيا بهر ليا خذها وان الحجر عدا
كدرت بجوامعها في نيا بهر ليا خذها وان الحجر عدا
وطلب الحجر ليس كالمسك كبريتي روزي تنزل من سماواتها واما جوامعها في خود را بر سنگي
حجر نيا بهر ليا خذها وان الحجر عدا
اشبهى الى ملاء و صبي بنى اسرائيل تا آنكه كدرت بهين حال سوي جوارحه اسرائيل
فواوه عبر يانا احسن ما خلق الله عز وجل پس ديدند انجماعت موسى را
در حالى بر سنگي نيكوترين خبر كه بر كره سب خدا عز وجل و انواه مما يقولون
و بايك طوفان در فلما فرغ اغسل بر سنگي كه در فلما فرغ اقبال الى نيا بهر ليا خذها وان الحجر عدا
حاجه بود پس بر سنگي نيكوترين با الحجر ضرب يا عيساه و كدرت كه نيز و بسك زوني عيساه
خود فوالله ان يا الحجر لند با من انو ضربت لتشا او امر بعا و خمسها پس كذا
سوكه كه تحقيق بود بسك بجا حتمى از ترغيب او سب يا جها را نيا بهر ليا خذها وان الحجر عدا
ترب نبوك و انى مهمل و وجه از ترغيب حتمى كه نيز شده سب از پوست فدان
قول يا عيساه الذين لا يذكرون الذين اذوا موسى فبره الله صا فالوا
و كان عند الله جميعها ليس بين سب استا رت قول قدر انك نيكه ايمان آورده ايم
نبايد فاند تا آنكه انرا كرده موسى را پس باك كرده در خدا انرا كه گفته بودند و دوستى نيز
خدا بزرگ و صاحب جاه و عيش از غيب و جبهه گفته بهر خدا و نيز خدا سوال كروى خبر را

مرا كه

مرا كه ادوى اور اسن بعري گفته موسى سبحانه العذرات بوده **تسا** ابو الوليد قال
تسا سبعة عن الامتن قال سمعت ابا وائل قال سمعت عبد الله قال سمع النبي
صلى الله عليه وسلم قسا كفت ابو وائل شميم عبد الله بن مسعود ا كفت سميت كره
نيز خدا سمى انصرت و سميت غلام حين بر كره بعري را نيز اولى از صفة
افعى بن جالس را صد شتر داده و بچون عيسه بن حصن را و بغير شرافت عرب را نيز غطا
كرده انهما از نونقه القلوب بودند فقال رجل ان هذه لعنتم ما اريد فيها جبر
الله ليس كفت مردى دان مس بن مرسيت از جمله منافقان تحقيق بين سميت سمى
سب كه خورسته شده سب بان رضا خدا در روزى ديگر آمده كه عدالت كره شده در بين
تسميت فاقبت النبي صلى الله عليه وسلم فاخبرته بهي آدم نيز خدا پس خبر
ادامه او را درين قول مناقق فغضب حتى رايت العصبى في وجهه پس خبر كره و انك
ابوم من غيب را در روزى مبارك انتم قال برجم الله موسى فوالله انك نيكه ايمان آورده ايم
فصيرت نيز فرمود رحمت كذا خدا موسى را تحقيق و نيز عيسه بن حصن را نيز خدا پس خبر كره
يعنى من هم مبركدم **باب** يعكفون على اصنام لهم يعنى عبادت عيساه بن مسعود
كدرت انرا را بود و نيز موسى بقوم خود گفته در وقتى كه فرود بچونك علفه كره سال را نيز خدا
پس انرا كه كره سال را در بين انك صيقو در ايت ان مهلا و نيز ما هم نيز عيسه بن حصن را
مضى خبر خاست سب تبار نيز خاست سب و ليسوا بكنه و نيز قر و اسب ما علوا
نيز عيساه است **تسا** يحيى بن بكير قال سمع النبي صلى الله عليه
عن ابى سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان جابر بن عبد الله قال سمع النبي صلى الله



شیخ اکبر
بی بی گوهر ارک را

و سلم یعنی الکبات گفت بودیم یا بنی خدا بجای که مجیدیم میوه درخت ارک که در حور
سیاسته و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علیکم بالاسود فانرا طیبه
یعنی بنی خدا فرمود که اگر سیاه رنگ از آن بنی تفریح آن خوشتر است قالوا اکت توی
الغنم گفتند ای اودی تو ای را که میخوردی بزرا چون این شیره ارک بیشتر در چراگاه
غنم و غیر میان سیاه و سرخ کسی میکند که در صحرای بوده باشد و از خورده باشد این نیز بقیاس
خود گفتند قال وهل من بنی الا و قدرهاها فرمود ای است که از بنی این کسی نیست
مگر آنکه چراند است بزرا یعنی چراند بر آن مخصوص بود است چنانکه شما همان در دید
گفته اند که سر از اینها ایسا را در ابتدا کما احوال بریز چراندان داشته اند است که او که کسب
تراض کند و حقر کند خود را و اینها ملکند اینها خود دیا و در کز سیاست و رعایت است
از یکدیگر کز رعایت و تمایز کرده تصفیه دل نمایند از اینجهت شیب شیب بود علی السلام
از هم خضر خود همین خرم فرمود بنی در دست کرده با سواد آن که نتواند بود که
مناخزت کند و پس غنم اصل اهل خود را بزرگ پس فرمود آنحضرت نبوت شد
موس و حال آنکه در غنم بود و در نبوت است است که حق سبحان عزت را با اصل نبوت
و جا بوده اند اما باطن کمال تواند داشت که از دست اند در مطابقت حریت بر ترجمه بگویند
علی صام بهم تکلف کرده اند که آن گفته وجه مناسبت است که از این حریت بوجه موعظه
که بنی اسرائیل غیر و صیوف بود اند که حق سبحان عزت و تقصیل داد در عالم دنیایه
بفصلی که در روایت نسفی همین نقطه است بی آنکه این است در ترجمه ساخته شده
پس آنچه مکتوب است درین باب ترجمه سابق کرده در کتاب و در حدیث است از آنکه درین

حریت

حریت نیز ذکر کرده است در عموم قول آنحضرت ما من نبی الا دعاه و من نیز غالی از حضرت است
اولا آنکه سخن در مناسبت حریت با کز روایات که این را در داخل آورده می رود از آنکه این است
باب است نیز مناسبتی دارد و داخل باب سابق است در ترجمه ابدا گفته
مناسبت حریت ترجمه قوله و یکتون علی اقسام لهم ظاهر است و خود با وجه گفته که هیچ نسخه حاصل
نمیشود و نیز در نیست که گوئیم مگر بسبب ذکر یافته که آتی مؤلف مع بعد از باب می آورد همه جا
ترجمه است خسته یعنی را تقریبا ذکر کرده چنانکه غیر کما که در ایات ذکر یافته از ایشان است
که تقریبی است و ذکر این است هم تواند بود که چون در ذکر کوسه در گفته و قوله است اراد
کرده باشد چنانکه چند تفسیر کلمات مذکور در آیات آورده و نیز درین نزدیک است که مؤلف
کامر جای ترجمه بیاض میکند و تا موافق احوالی که می آورد ترجمه است نماید و اینجا آوردن اجابت
میشود پس ترجمه خالی مانده تا سخنان کتاب بر عرض این بیاض تفسیر شده و متصل نوشته باشد
و السلام علیهم **باب** قوله و قال موسی لغومر ان الله یا قریب ان تدبجوا نعرة
الایة در بیان تفسیر کما که درین آیه آورده و مجهول این آیه است که از بنی اسرائیل برود بود
بسیار را پس او را بر او در دهان او کشند تا اینان وارث آنرا شوند و داشته او را بر او
اند که در دعوی خون او که در پیش حکم خدا آید موسی که گاوین را کشند و حتی از گوشت آن
برده اند و می زند و میگرد و خود به گوشت که قاتل او کیت گفتند که خدا با نزل میکند چون
یک گوشت که ایست گاوین در یک گفتند که خدا را که میان کند که جیست آنچه بگویند او از زود
قالوا لعلنا لیتة عوان الشف بین البکر و الطهرمة گفت عوان یعنی میان در فرود سال بر بقیع
نسخ قول و ما هم مقصود فاقع یعنی صاف است یعنی یک رنگ که خالی از رنگ دیگر است که اولیلم علیها

شیخ اکبر



العقل نور و زبون نیست یعنی زبون لب خسته است و در عمل عزت و جرات بشیر الا مرض
ذو لب که میگذریم را لعنت بدلول بشیر الا مرض و لا یغفر فی الموت یعنی نیست و اول
که میگذریم را که میگذریم در عزت مسلمة من العیوب سست است و از عیبها
تکلیف یعنی میباید صفا یعنی زرد رنگ است ان شئت سوداء و یقال صغراء
که در اجالات صغری یعنی سیاه هم آمده چنانکه درین قول است سترک صغریه سود است
پس درین آیت هم از خوابی حمل کن صغرا بر نفس سیاه خاد امرای تم ان خلت منی انترف کره
این ابن حاتم روایت کرده است از ابن عباس کبیر اسیر علی با چهل سالک طلب زمین که در کشند آفر
پیش مردمانند که خوش داشت از وی بیبا طبلند ندی ابا کرده رفته رفته تر از بران نیست
که حرم آن که از دنیا بر کرده دادند و آن که در آورده کشند و زدن صغری از آن معقول از وی
ند بر عمت بجالی که در ایامی او بر رفت بر سینه ترا که گفت فلان مردی است از
رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بر سر عیال نعیم اولاد ما مورثه بود با دلی گاهی چون کاوش در امر کرد
و گفت که قدر بخود استیجا نه نیز تقدیر کرد در زمین کاو **باب** وفات موسی
علیه السلام و ذکره بعد از در بیان فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم و ذکر اولاد زوفا او
تحتی بن موسی قال انما عبد الوهاب قال لا انا معمر عن ابن طائوس عن اسیر
عن اسیر یزید قال امر سبیل صلت الموت الی موسی گفت ابوهریره رفتم نزد خداوند
گفت موسی مویس برافض روح و قلبا جاوه صکد پس برگاه اندک نزد موسی طایفه
نور چشم او پس گوشه که چشم او در صورت شمر بود یعنی گفته اند که مردار گوشه چشم
مجاز است یعنی مویس نماز کرد و گفت آفرین علیه که در هر مویسند دعا عیسا و عیسا گفته

و غیر

و آیتنی با قطع نظر از نبوت مناظره و غلبه با دود از آن آنچه در روایت دیگر آمده در کتاب
خبا نیز در باب من اراد ان یحیی فی الدفن المقدمه فرد الی علیه غینه فوجع الی ما بهر قال
او سئل تنی الی عبد لایرید الموت پس بازگشت ملک موت بسوی پروردگار خود گفت
رتشای نور البوی بنده که نمیخواهد موت را در روایت صحیح آمده که هیچ سخن نموده است که او را
در حیات و همت نمیآورد و قبض روح کرده باشد ظاهر مویس را همین ناخوش آمد که او را
نمناز کرده عزت کرد قبض روح او کند قال ارجع الیه فقل لیضع یدیه علی صدق نوری
و خود خدا باز در بسوی او پس بگوید او را بنده دست خود را بر پشت کا و غلبه بما غطت ید
بکل شعرة سینه پس مراد است بهر چه بر دست او از او بیا هر دو یک سالی است قال ای
سأب تم ماذا گفت مویس بعد از آنکه ملک این پیام رسانید ای پروردگار از دست چه حال است
قال تم الموت قال قالان فرود خدا پسته تر است گفت مویس همین لحظه سخن کن قال فقال
الله ان ید نیر من الارض المقدسة بر صیحه حجر گفت ابوهریره پس بر او که مویس را
اینگه نزدیک کردند او را از زمین مقدسه بیت المقدس یک سگ از او بیای یعنی خواست
که نزدیک بیت المقدس باشد از جهت شرافت آن زمین که مسکن اینها و فرود و جای
و در بیت المقدس نباشد تا متعین نشود فرود و در گفته نه اقتداست او این عیال گوید
که بود و زنده بود و در دن را بر آنند میگردند در او میگردند و فرقا قال ابوهریره فقال قال
الله صلی الله علیه و سلم فلو كنت ثم لا منیتکم قبره الی جانب الطریق تحت
الکثیر الاحمر پس فرمود غیر خدا که بودم اینجا من یا شما بر آنند میگردم شما را قبر او است
راه است زیرا بود خاک سرح قال وانا معمر عن همام قال نا بوهرة عن النبي صلی الله علیه و سلم



بعض ائمتنا عبد الرزاق وخرزاده سب وادامه بر سر شد از امام بن سب گفت عیون
که ما را با بومرزه از بومرزه با بومرزه سب گفتند که در بعضی بیاید آنچه سب است یعنی مانند بومرزه
در بعضی است اما ابو العلاء قال ثنا شعیب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن
بن سعيد بن المسيب ان ابا بهريرة قال استب رجل من المسلمين ورجل من
اليهود فمكثوا في ذلك زمانا وانه ابو بكر بن عمرو بن ابيود فقال المسلم والذي اصطفى
محمد ابا علي العليان في قسم لقسم عبد بن سب گفت ابو بكر بن عمرو بن ابيود گفت انك
بر مرد عالم گفت در قسم که من گفتم خود را بنویسد بان فقال اليهود والذي اصطفى موسى
علي العليان بر گفتم خود را بنویسد انك که بر گفتم خود را بنویسد فرفع المسلم عن ذلك
ميدان پس روایت مسلمان نزد قول او است خود را افضل الميودي پس بجا بجا زد و بومرزه را
از برای خوبت قول او که عالمی را مطلق آورد مثل حضرت و ما از دنیا وصل دیگر
فذهب اليهود عية الى النبي صلى الله عليه وسلم يسألون اليهودي فزادوا
فاجره الذي كان من امره و امر المسلم فخره و ان حضرت را خبری که بود از کار او
و که دیگر فقال لا تخش و في علي بن موسى بن ابيود ترجع من سب ما روایت کن
شاید که از راه نوازش بود یا نایم است یعنی بغض نکند از پیش خود که مفضی تبعصب
نیکو و شیطان تر است در وقت بود و با او طبع سازد پس اطوار میکند فاضل را زیاد و بر حد
و کم میکند من مفضل را و نام هم می آید بی ادبی به سب آن حد فان الناس يصحون
فاكون اول من يقين تشبه مردم به بومرزه ای از قدر روزی است و در بیستم تشبه
که بومرزه می آید فاما موسى بالهش جيا نيب العرشين انما هي سب كرسه كرسه

طرفه است

طرف عرش را فلا ادري اكان ممن صعق فافاق قبلي ام كان ممن استغنى الله
پس بیدانم آیا بود از آن مردم که بومرزه است پیش از این یا بود از آنچه که استغنا کرده است خدا و نقل خود
نصن من في السموات **ثالثا** عبد العزيز بن عبد الله قال ثنا ابراهيم
بن سعد عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن ان ابا بهريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم مدي سب كرسه كرسه فزادوا بومرزه
كنه و خدا بزرگوار حج ادم و موسی فقال له موسی با حنة كرسه ادم و موسی عليهم السلام
پس گفت ادم را موسی انت ادم الذي اخرجك حطيتك من الجنة تو ادم
هستی بان که لاتی که حق سبحی نه در تو روایت کرده بر آورد در انما و تو از بومرزه گفت له
ادم انت موسى الذي اصطفاك الله برسالة فمدي سب كرسه ادم تو موسی
هستی انکه بزرگوار سب ترا خدا بفرستاد تو را که دردی نشه من سب و بجله مده از مده
سب خدا بر این سخن کردن با تو هم تلو مني على امر قد حرج علي قبل ان اخلق فزادوا
کنی مرا بر کاری که تقدیر کرده شده بر من و خلف از آن بجا شد چنین از آنکه مفلح شوم
و اگر انقدرت محبت سب کارسان خودم بود بر
فوز زمانه او فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فحج ادم موسى و بنين
پس از مده رسول خدا پس علیه ادم موسی را و از مده او را و او را و او را و او را و او را
فصله قال ثنا حصين بن عمير عن حصين بن عبد الرحمن عن سعيد بن
جبير عن ابن عباس قال خرج علينا النبي صلى الله عليه وسلم يوما فقلت اي
عاش من ادم ما بومرزه روزی فقال عرضت علي الامم و ايت سوا و ايت اسد

ت



الا فقیل پس ازود عرض کرده شد برین سه اعتبار پس دیدیم بهمین بسیار گویسته بود و در کتب
 کتبه بهمان را فقیل هدا موسی فی قومهم پس گفته شد مرا این آیه مجوم موسی است و در قوم خود سواد
 بر شخص که در او سواد باطل میگردد و باعتبار حدیثی از آن بگردد توصیف کرده اند **باقی**
 قول الله و ضرب الله مثلا للذین اهلوا احراره فرعون در بیان قتل خدا در ذریه است
 خدا مثل کسی را که ایمان آورده از ذریه فرعون است و از عفاف خدا شناس و واجب حال بود
 الی قول الله و کان من القیقین **ثنا** یحیی بن جعفر قال ثنا و کعب عن شعبه
 عن عمر بن مرة الصدیق عن ابي موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 کمل من الرجال کثیر کففت الودیه فرمودند کمال کمال کرده و بدرجه تر جتی رسیده اند از
 مردان بسیاری ولیک کمال من النساء الا اسیه امرأه فرعون و مریم بنت عمران
 و کمال زنده از زمان مکره سیه زن فرعون و مریم و حضرت مریم و ان فضل عالیه علی النساء
 کفضل الذین علی سایر الطعام و تفضیل فضل عالیه بر همه زمان عالم مانند فیض تریزه
 بر همه طعمها تریزه تیاران شده بجای استگشته است و زود عرب بهترین طعمها ای و عزیزترین
 اطعمه است بجز گوشت که عرب گوشتی میباشد و بهجت پیوسته
 که کفرت فرمود سید العالم و هم در حدیثی این است که جامع آ در وقت نخست یاد
 بر طعمهای دیگر و سوادش در طاعت بسیار است و زود میگردد و زود گشته و در کفرت
 که در جامع حق فانی است و در حسب کمال است مودر او منور است با حلال
 کویای و نجات بر بهجت و در عقوبت دای و دیگر قتل و فوتی در بین خود بود در کفرت
 این کوشش و کوشش همگان بود و بر حسب تر از فضل او که نمیدانند از کفرت آنچه نمیدانند و در ذریه

کسی باریست که حقیقت دارد
 بلیغی که از راه نموده بود در

کسی در روایت کرده از احادیث زباید و طبع مردان این است که در فضل جماعت مشتاق
 صبی بود و از آنچه دولت میکند که خرید بهترین طعمها است زود عرب قول است
 اذا ما اخرجنا فادونا بهم فذک انما لانه الدانرید و علیانی که در مقام خلد دارد آنست
 که کفرت فائل زهر را از اینه که در بیان او فرموده بهترین زمان عالم است و فرموده بهترین زمان
 اصل حقیقت است یا و نکرده و جهنم و حبه که در این جمله باید در سیرت دست نمیدهد و در
 العلم للربوب **باقی** ان قاریون کان من قوم موسی فبغی علیهم نفس قاری
 بود از قوم موسی پس بنی و زید بر ایشان ان ابن عباس رو نم گوید این قوم بود این آیه گفته
 نموده برادر عمران در بنی اسرائیل از او بود و نوبت را چون که کسی بود از خاندان بود
 چون ساری و سید گشت و آینه من الکفر ما ان هفا حبه لتؤد بالعصه
 اولی القوه البایه و داریم فارون را از کعبه چهره که در کتب کلمه که میگویند که میگویند که میگویند
 اول قوت لتؤد لتعقل یعنی توانسته تحمل است قال ابن عباس اولی القوه لا یفصلا
 صاحبان قوت بر نمیدانند کلید را العصبه صده الرجال یعنی مردان و عصبه مردان است
 امش از حبه نقل کرده که گفت یا نعم در انجیل که کلید که میگویند او از کرم بود بقدر که گشت
 بر کلیدی برای کجی بود و بعضی که میگویند که علم کیمیا دانست که از رسیده از کفرت بود و حاج که بود آن
 در است که از موسی یاد گرفته بود معنی ندارد و کیمیا عالی است که حقیقت ندارد و یکی گفته شاید
 که از عالم میزده بود و جو کیمیا یعنی تبدیل مایه است مصلح شمرده که در روزه از بعضی فاع
 که هم حدیث در قول این زن و در معنی پیوسته است پس این قول که کیمیا علم است که حقیقت
 دارد باطل است بعالی القریحین المرجمین یعنی سخت خورشیدان نما بر کوبیده نمیشود آن است



کونکر میگوید خدا را بر عظام او و میکان الله قبل المواتان الله یعنی و یکان
 یعنی المرحمت یعنی نمی توانی تغییر بدهی سب و غیره گفته اند که این کلمه است
 که استخوان میکند از آنزده جنبه بر خطا و اظهار بیگمانی بنوا سراسر گفته بودند یا لیت من
 مثل ما اذنی فاون کاشش مارا بودی آنچه داده شده است تا دون و هرگاه دیدن که حتی جلست
 او را خسف کرد و در زمین فرورفت با ما با خود گفتند و جنبه شدند از آن آرزوی باطل
 بهیضه الرزق لمن یشاء ویقدر برای یوسع علیه و یضیق یعنی فرسخ میکند رزق را
 و تنگ میکند مگر در کتب خود **باب** قوله الله والی مدین احاهم تبعیبا و ربنا
 فرموده خدا دوست دارد رسول سوی مدین برادران ترا که تسبیب است الی اهل مدین
 لان المدین بلد غیر مدین اهل مدین است بطریق مجازی از آنکه منافق مکه و مدینه است
 و ظاهر کلام و تلفظ اعتباری است از جهت آنکه مدین نام شهر است بر دریا تا فرم مقابل
 تنگ ترش بر حواله از آن راه سال می باشد مگر سوی مردم و متعلقه و اسال القرینه و اسال
 العیون مانند آنست در حرف مجازی و قول یعنی سلا اهل القرینه و اهل العیون یعنی تنگ
 اندخته شده است و سراء که ظهر یا پس پشت و ظهر منسوب است به ظهر و کسر صحیح از قرآت
 نسبت است کوفی البیضا و ما یمنیز ان شاد است در قول و تلفظ لم یلتحق الیه یعنی
 انصاف نگردید شما سوی آن در مرجع گفته فلان ظهری علی بر اینی باری که نسبت برین کار
 در آن روز گفته الظهری بلکه لیسما یجتمه و یقال لا تمقض حاجته و گفته می شود و تو می گزنی
 گویی حاجت او را این کلام ظهرت حاجتی و جعلت ظهرا یا پس پشت انداختی
 مرا و در ذی را پس پشت یعنی انصاف نگردید این در آنش که در راه و الظهری ان تاخذ

کلامی است که در کتب
 آمده است و در کتب
 دیگر نیز آمده است

از کتب
 قدسیه
 در کتب
 قدسیه

معلقه

معلقه در ابتدا و عطاء مستطهر بید و نوبت معنی دیگر گفته که ظهری این است که بگری با خود
 در بار یا طری را که قوت بگری بان مکانکم و مکانکم واحد این لفظ که در قول آمده است
 و یا قوم اعلموا علی مکانکم یعنی مکان است یعنیوا یعیشوا یعنیوا در قول آمده است کان یعنیوا یعنی
 یعنیوا یعنی زندگانی میکردند تا من در قول خدا ملا می علی قوم الکافرین یعنی خرف است
 این قول را چه در قعه تسبیب نیست و اگر داده است بنماست قول او کیف استیظا قوم کافرا
 چنانکه گفت استی حزن و قال الحسن انک لانت الحلیه لو شید لیستروا به
 و گفت حسن بصره قول کفار را که یعنی تقی تو حلیه در تسبیب از راه اطلاق صدر مراد است
 بجای که استهزا میکند بان و قال مجاهد لیکه الا لیکه یعنی لیکه نفع لام و سکن تحبته و نفع
 بر وزن لیه همان الا لیکه است نفع نمره و سکن تحبته لام و بعد از آن نمره معنوی است لیکه و است
 نافع و این کثیر و این عام است و الا لیکه قرآت غیر اینها برود و لفظ سراء و انبوه و ریحی است
 نزدیک مدین يوم الظلة اظلال العذاب علیهم یعنی مراد از ظله اظلال عذاب است
 عدت کرده اند که بجماعت را چون حرارت مزاج در گرفت در سردیها در آن روز و آنچه بیشتر
 حرارت از نسبت پس همه بجز آمدند ابری در هوا پیدا شد از وی نسبی و خنکی یا خنده در میان
 در آن روز از آن برایش بارید آخر همه بودند **باب** قوله الله وان یولس من المرسلین
 اذ البق الی الطلک المشعور و بیان قول خدا که تخمین بوش علیه السلام از پیروان است و وقتی
 که رفت بسوی کشته معلوم الموقر غیر مشعور است الی قوله وهو سلیم قال مجاهد صواب
 گفته است مجاهد در تفسیر سلیم که گفته گناه کار است یعنی گفته اند که در عدت است یعنی عدت گفته
 نفس خود را طولا اندکان من المسببین نسبت فی بطنه الی یوم یعقوبن یعنی از پیروان

نسبت تبلیغ قوم در حقیقت
 در کتب قدسیه و در کتب
 دیگر نیز آمده است

لیکه و لیکه در کتب
 قدسیه



تسبیح که نیکان و تسبیح او این است لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین هر آنکه درین
کردی در شکم مایه زنده یا مرده تا روز قیامت و حشر اودت فبئذ ناه بالعرء و جبر الاخر
پس الله تعالی او را جزا می بر روی زمین و هو مستقیم و حال آنکه او بیمار بود از آزادی که در شکم مایه
در یافته است و ابتنا علیه شجرة من یقطعین درو یا ندیم برای درختی از یقطین یعنی
آنچه خسته دارد و بسط می شود بر روی زمین حریت آن درخت که بود تا بوشید او را از زیر کبش بود
از آفتاب و کس با نیت تغییر کرده مؤلف گفته من غیر ذوات اصل یعنی از غیر تنه دار
الدباء و نحوه بدل است از غرودات اصل یعنی کد است یا مانند آن چون خار و خرزه بوی
گفته بر قول همه مفسران مراد کدوست و ارسلنا الی مسأمة الف او بنیدون و در سادیم
یونس را بسوی صخره زلف یا باقی میگرداند از هر طرف ناظران ایست که میگردانند از اسکلت
صخره را زنده یا مرده این قوم یونس که گنبد بود کرده بودند اصل سینوکار که از زمین موهل است
در وقت رسیدن موعده عذاب که نشت از میان آن فاصلا مستعظم الی حین پس
ایان آوردن ان جهمت از بدین عذاب و تقدیر او کردند یونس از بحال آن که اگاه
شد بود و لا مکن کصاحب الخوف ان نادی وهو مکظوم و منشی قوی محمد ای برزیه
من مانند حیات موت که یونس است و قوی که نر از در شکم مایه و حال آنکه او ممکن بود که عظیم
مکظوم یعنی مکظوم یعنی کلمه است و ان یعنی قوم است و جعل از قصه یونس است که چون حق
جست نداد و بر سالت برگردید و نداد او را با مل نسو و چنانکه مقصای تشریت در اعطای
شیفائی الهی که کتب گردید و بعد از یاس از ایگان آنها دعا کرد و بر آنها وحی نازل عذاب
آمد و قوی نمود و درگاه نزدیک رسید موعده عذاب یونس قسم کرده از آنجا برآمد پس از دی برسی

عجل از قصه یونس را در شکم مایه

و در خطی
موسسه

و در خطی سخت تیره ظاهر شد تا م شهر را فرو گرفت همه رسید و با فطر آمده یونس را حسبتند
که تو به کسند و تقدیر می نمایند چون در دنیا قنذون در مرد و خورد و کلان با قلوب خود را شکر بر آورده
و در آن را از شکم مایه جدا کرده فریاد و ناله نمودند چون از صمیم قلب تو بود که از خسی سبحانک تو هم
بروده دور کرد عذاب را از آن و یونس از بحال آگاه می شود پس رفت در کشتی نشست
در وقت عبور کشتی از حرکت باز ماند یونس با اسب کشتی گفت در سجده از خداوند گرفته
است تا دور از میان دور کنید کشته بره در غی آنکه فرمودند خداوند تا بنام هر که بر آید از کشته
بینه از نذر عذاب بنام یونس بر آمد گفت منم از خدمت خداوند گرفته ام خود را در اسب الله خست
خسی سبحانک طهر را از دریای خضر بر آید کشت آن مایه خود را در قلب بر ساید و یونس از هر بد
و حی الهی بر آمد که این روزی نصیب کوشست او را بخور و استخوان او را شکن شکم را زنده
او به ساخته ام مروی است که چون یونس در شکم مایه افتاد دانست که مرده است پس پای
خود را حرکت داد چون پای او متحرک شد دانست که زنده است پس سجده شکر کرد
و بحال چون بمشهای دریا رسید او از یونس شنید گفت او از چیست و چی آنکه این او را
تسبیح در آب بر سر است پس تسبیح کرد خدا را و الله که تسبیح او را لا اله الا انت سبحانک انی كنت
من الظالمین استی نمودند قنذای بار خدا این تسبیح است که درین زمین برگزین تسبیح
شنیده ایم جز در این تسبیح بنده یونس است که عیان در زنده او را در شکم مایه سبحانک
ام بدانکه همه شفاعت کردند چون بخرج قبول افتاد مایه حکم آمد که بینه از او را در کشته دریا
پس بر آن آمدند جزوی بی پروایال ابو بریره روایت کرده که خسی سبحانک مایه بر کوبی را
بر سر او آورد و کشته بر سر او بر روی شب در وقت نفس بر دی می رسید و درخت که دور او ماند

تو
یونس



که سایه کرد بر روی تا اثر هوا و از آن مکن بوی نرسد مردی است که چون بر کفهای او
خشک شده برودت آن گریزد و حی آمد که تو بر درختی گریه میکنی و گریه نکردی بر باد؟
از حضرت زکریا که او عابربلایک آنها کردی **تثنا** صدقه قال ثنا یحیی بن سفین
قال حدثنی ابا عیسی ح و ثنا ابو نعیم قال ثنا سلیمان بن ابراهیم عن ابي
وائل عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يقولن احدكم الى
خير من يونس فرمود که گوید یکی از شما که بقیق من بهترم از یونس یعنی ازین مبتلا کردی
پیش آمد بود و من سلامت از زمانه آن او را همان و فقر میفرمود آورد و بهتر از گوید از آنکه
امثال این باشد موجب رنج و رجالت قرب میباشد نه سبب حقارت در آنست
اسباب فضائل او جز این بسیار است که در برگردی خود حق سبحی نه از زانی در حقه زانو
صدقه دیونس بن متی زیاد کرده است صدقه در دردت خود این معنی گرام و پرورد
یا مادر است چنانکه تخمین آن سبقت ذکر یافته **تثنا** حفص بن عمر قال ثنا
عن قتادة عن ابي العالیه عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينبغي
لعبد ان يقوله انا خير من يونس بن متی و نسبتی الی البیه فرمود غیر مردم بنده در
اینکه گوید بنرم از یونس پس معنی طرف گوید نسبت کرده است بوی پدر او که میست **تثنا**
یحیی بن بکر عن اللیب عن عبد العزيز بن ابي سلمة عن عبد الله بن الفضل عن
الاعرج قال سمیت یهودی یعرض سلعة کفتم ابو بریه در تنای آنکه می نمود
پهلوی تنوع خود را میخواست آنرا اعطی بهما شیا که هر دو داده شد بان تنوع چیزی
که خوشتر بود از اینی دادند بهای از آنقدری **تثنا** قال والذی اصطفی موسی بن

یعنی رسول الله
خیر من یونس

البشر

علی البشر پس گفت قبول ندارم سوگند کسی که برگزیده موسی را بر سر مردم قسمم هر چو من آگاهم
پس شنید قول او را مردی از انصار فقام فطلم و جهمه پس استاد از نو و طایفه زد بر او
سابق گذشت از حدیث سعید بن سبب که بود میان مردی از صحابه بنو خدیجه و ابی سعید
دیان مردی از یهود کلامی عرض و نیاز کرد ایست از سعید بن سبب که آنکه ابوبکر مرئی بود
بود که تفسیر کند باشد در آن حدیث این همه از غضب آنحضرت نه کردیست در فتح انباری
گفته میخواند انباری را غارت گرفت بی تشبیه از انصار شمر خدایت بلکه سر همه انباریست
نفری که از مسلمانان اسلام از ابوبکر صدیق در اعلای کتفه آمده میسکند و است نه داده
فقال لقوله والذی اصطفی موسی بن علی البشر و النبي صلى الله عليه وسلم بین انهما
پس گفت مگوئی تو این مکرر در حال آنکه خدیجه میان ماست یعنی این کتفه شمر بر تفضیل موسی است
بر خدیجه و خدیجه باطل است فذهب الیه فقال یا ابا القاسم ان لی ذمته و محصدا
پس رفت بهود نزد آنحضرت و گفت ای ابوالقاسم تحقیق مراد من عهدیست که با حق
نیاز دارد فما بال فلان لطم و جهی پس چه حال است فلان را که طایفه بزرگ بر روی من
فقال لم لطمت و جهمه فدکره پس گفت آنکه از انصار از طایفه بزرگ بودی او پس
ذکر کرد آنچه رو داده فغضب النبي صلى الله عليه وسلم حتی رای فی وجهه پس
غضب کرد خدیجه تا آنکه دیده شد از غضب در روی مبارک او ثم قال لا تفضلوا لی
بین انبیا و الله بهتر فرمود تفضیل کنید از پیش خود میان خدیجه آنکه در سبقت کند در حق
نبوت در قرب حق در وجهی مخالفت نمودیست با حدیث صحیح دیگر که تفضیل بفضیل
آنحضرت بسیار است چنانکه فرموده اناسیه و لا تم ولا تم و فرموده آدم و من ذم تحت ایدی



وحدیث مشهور تغافت در آن سخن بسیار است از آنکه آنست گفته در تقریرش و نیز
گفته اند که در مقوله آنحضرت پیش از آن بود که از راه بیعتی گفت خود بر سر آن بسیار معلوم کند و نیز از آن
گفت که شیخ فرموده که جمیع وجوه تفضیل بکنند در آنست که در مقبول بیعت حضرت فاطمه بود که در
افضل نمود چنانکه مشهور است که فضیلت جبری مافی فضل علی میباشد فائز بیعت فی الصور
فضیع من فی السموات والارض الا حیاتی الله تعالی ویدیه میتود در صورت بعد از
بیعت از بر این بیعت می شود کسی که در آنجا بیعت از زمین است از ادیان و ملائکه گفته اند
اگر کسی که می رود ملک است می شود بود مگر کسی را که خواسته خدا بفرماید که بر او جبرئیل میکشند
و بر او بیعت بیعت گویند بر او سلطان عرش است تم بیعت خدیجه اخری پسر و مید و مشهور بودی
باری دیگر که بر بیعت می آید و فاکون اول من بیعت پس بیعت من نخستین کسی که باقی است
می آید فاذ ما موسی اخذ بالعرش پس تا که می بینم که بیعت کرده است بتونی از سر تا پای
عرش فلا ادری احوصیب بصفتی یوم الطور ام بیعت قبلی پس بیعت ام که حساب
کرد نه است و آنکه نمود بیعتی طور که در طریقه یافته بود یا بیعت کرده است پس از من و لا
اقول ان احد افضل من یونس بن مثنی و میگوید که تحقیق هیچ یکی افضل است از
یونس بن مثنی اعظم احد اگر چه در سابق آنفی رخشا و در او بیعت عالم است و توان
فقیهی غیر از آنجا ملاحظه کرده باشد این در کلام لغوی و نهی بسیار است **باب اول**
قال قتنا شعبة عن سعید بن ابراهیم قال سمعت محمد بن عبد الرحمن عن
ابن سیرین عن النبي صلى الله عليه وسلم لا بیعتی الا احد ان یقول لا خیر من یونس
من منی تزجر مکر صدقه است **باب واسالهم عن العقیبة التي كانت**

حاضرة

حاضرة البحر در بیان قول خدا بر سر من بود از بر اسل فریاد که بود نزدیک بر یاد آن
فریاد است بدین طور بر کنار دریا یعنی گویند من سب و بیعت گویند بر سر است
از بعدون فی السبیت یعدون ای تیجا و زون فی السبیت یعنی بعدون فی
البت درایت یعنی تیعدون که یعنی تیجا و زون است از نایتیم حیثا نم بریم سببتهم
تشرع استماع وقتی که می آید میان شما را که در حال که ظاهر بود بر روی آب استماع
تشریح است بیگونی شرع علینا اذ انما و حریف و یوم لا یستون لانا تیمم
در روی که سببت میگویند می آید میان این است که لک سببتهم بما کما فوالیضقون
همین استماع میگویم این را بخبری که نافرمانی میگویند بود از سر که بر سر شما را بودند برای آنکه
این حکم الهی که در قرآنی شکار می کشند اینها در روز شنبه از روی آلوده و در حریف
جمع میگویند در روز دیگر شکار میگویند چون جمع کردن شتر داخل شکار بود و سبب آمدن بر اینها
و اذ قالت امه منهنم الی قوله قرده خاصه استین در بیان این است سبب تا حاسنین
بیتیس یعنی تصدیق است آوردن این آیات بی آنکه حدیثی در حدیث آورده باشد تا بی آنکه حدیثی
باب قوله و آیتنا داؤد زبور ما و اویم و او در از زبور که یکی از چهار کتاب سماوی است
در او در اول یقوت بنیر است علیها اسلام است و سبب به بود این یقوت میرسد از زبور
الکتب و احدها زبور زبور و لفظ یعنی مانند کتب است جمع کتب ذریت کتب است
سبب تر که گفته که در روی یکصد پنجاه سوره بود حکم از احکام عام و حلال است همه همه و تناسلی
و هر چه لفظ و لغای بود است و او علی السلام بنیت حسن صورت بوده و وقتی که زبور خواند
می آید روی آوی بر روی و در حدیثی و لقد آیتنا داؤد صفا فضلا بیعتی و اویم ما او در

و اخذنا الذی نطاول العذاب
بیتیس بما کما فوالیضقون

در زبور هر چه لفظ و لغای بود



از پیش خود فضیلت را که تمنا ز بود آن از شریف نبوت و کتاب و ملک و حسن موت و الهی
که گناه هیچ میگرد با و کبهای غیبه بود وقت میکردند و در بر نوار و سهواستاد و این
در دست او نمیشد یا جبال و بی معاری که با هم بر سر کشید با وی یعنی کفم بگویم میان فعل
یا ستانفست قال مجاهد سبجی معنی بود از وی سبجی است و در وی است از جمله که در
لغت است سبج سبج است و بزرگتر از سبج است یعنی سبج یا وی آنجا که سبج کند و الطیر
آنکه در شب میخواندند و سبج را در جبال یعنی کفم طره را که وقت کند با وی در وقت
که با هم و طوره و آفرین عظمی و کرمای سلطان و او است که با با وجود صبح در زمین و بر نوار
و حقش مانند اسل دانش مضاف بودند روی است که وی علیه السلام توجه میکردند از وی جبال و طوره
ا جابست او میخواندند و وقت میکردند در سبج و حسن موت و در وقت فتوح او از جبال و طوره
جنت زنی نموندند تا با زینت طاقه موعظ ز بود این حسن موت او میکرد و الناله الحمد لله
و زم میگرد هر روز آن دروم و غیره که در ^{آن} و در سبج و غیره سخت محتاج جمع فرقه و جز آن است
اشکری نمود و نولاد مانند رشته برستی یافت این زنی آن قدرت المر بود که برستی او
بطریق مجاز ظاهر است ان اعمل سابعات المذموم یعنی بین را کفم تا است که کند از پیوست
فراض و قدرتی السره و ما نوار کن در بافتن المسامیر الحلقی منمما را و حلقه را
یعنی نصاب یکدیگر کن چنانکه میان آن حلقه میکند و لا مدقا المسامیر فی سلسل و ارایک
لکن منج را پس در آن بود و نوار که میزند و در بعضی نیز لا ترقی فی عظم است یعنی در حق مکن منجما
تا که نکند زره و لا تعظم فی عظم و کلا مکن پس آنکه شکست خود حلقه زره مرد است
که او کسی زره حلقه بافت و او است پس از این صفت معنی بود و نبوت پرست نزدانی

که او در یکت روز زری میبافت

که او در یکت روز زری میبافت و غیره خشت از پیشش نوار در هم بود و هر دو در هم
وقت خود و خیال میکرد و چهار روز طعام بنی اسرائیل که حله ای او بودند میخواندند و اعملا
صالحانی بما تعاون بصید و عمل کشید خطاب بدان بود و نوع روست عملهای کردن
سادی نباشد تحقیق من بخیری نیام افوغ انزل کسینی افوغ در قول خدا واقع شده بنا
افوغ علینا صبرا یعنی انزل است بسطه زبانه و فضلا یعنی بسطه که در قول خدا است
ان الله اصفاها علیکم و زاده بسطه یعنی زیادت است و این مرد و کلمه در تعقل است
و در وقت است و در اکثر روایات نیامده مگر در روایت ابی ذر از کسینی گفته اند موجب است
که نباشد لیکن مانند این در کلام مولف بسیار است **تمنا** عبدالله بن محمد فارسی
عبدالله بن ابراهیم قال ما معمر بن همام بینا بیهرة عمه البیة صلی الله علیه
و سلم قال حقیقت علی داود القرآن فرمود سبک در سان کرده بود بود بود
ز بود یعنی در آنک زمانی تمام میخواند قرآن را یعنی ز بود را تو ایستی گفته بود و غیره ز بود
اشارت است که بخیزه دار و ذرات بوده است و دیگران گفته اند قرآن بر سبک کتاب است
بر روی منزل است یعنی لفظ قرآن عام است بر هر یک از این کتب منزل اطلاق میکند
و نهیض قرآن یعنی آنجا که مراد قرآن است که واقع قرآن عربی یا غیره است و در ذکر است
الی ذر از کسینی منی قرأت بجای قرآن است پس تو اند که قرآن یعنی عظه ای باشد فسطاطی گفته
که در حقیقت دولت که بر آن کلمه طعی کرده شود زمان برای کسی که مجوام گفته خدا چنانکه طعی کرده شود
مکان استی یونیده مانند آنچه حضرت بران دولت کرده از قبیل بسطه زمان است
سطلی زمان فاهم و در همین که در زمان قبل از یک آیت که خوانده بعضی نام قرآن خوانده

عکس عمل کشید



انما كثره ووقع يا فقه وقرئ في ارضه وخرق في جبهه كذا است
دار و برين مطلب فكان يا مريد و لا يرسل بود كه ميعود و در بزمين كرون
فتسبح في فقره القرآن قبل ان تسبح بس زين كرده ميشد و در بزمين ميخواند و در
قران و تاريخ ميشد پس از آنكه زين كرده ميشد و در بزمين و لا يا كل الا من عمل بده
و نمورد كه از دست فرود خود كه از زره با تي حاصل ميكرد هر راه من مبي بن عقبة
عن صفوان عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
سبحان يا يحيى بن بكير قال تنال اللبث عن عقيل عن ابن شهاب ان
سعيد المسيب اخبره و ابا سلمة بن عبد الرحمن مروي سب از ابن شهاب
زهرى كى سعيد بن سيب خبر داده او را و با سلم بن عبد الرحمن را الذي عبد الله بن محمد
قال اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم بمحقق عبد الله بن محمد بن عاصم كعبت و خبر
و در سند رسول خدا الى اقول والله لا صوم من النهار ولا قومن الليل ما عشت
بمحقق من يكيوم بخدا كونه من روزه ميدهم همه روزي و قيام ميكنم همه شبها تا و ابي
كه زنده گاني دارم فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم انت الذي تقول
پس زود مرد در اين روايت خدا كه تو ميگوئي والله لا صوم من النهار ولا قومن
الليل ما عشت قلت فقد قلنته كعتم من يتحقق كعتم ام انزل قال انك لا تستطيع
ذلك زود و تحقيق تو قدرت بداري اين عمل را از جهت حصول شقت در سفر و حضر و استي
نقوم بركن كوجوب نوبت حقوق و در جهه بوسه كقيام كقيام و ديگر عبادت و ادبي
حق زود و قبول انبساط را دران و نهي سب و اين كلام خبر است بجهت نهي از دوم صيام و قيام

چنانكه اشارت دارد بر زميني در فطم و افطر و قنوم پس روزه در و افطار كن و قيام
و خواب كن و صوم من الشهر ثلثة ايام و روزه در از هر ماه سه روز فان الحسنة بعشر
امثالها و ذلك مثل صيام الدهر بمحقق يك عمل نيك برده مانند محسوب است
درين بر سه روزه هر ماه مانند صيام تمام و درست است اگر كوفي هر كاه يك روزه بجاى ده روزه باشد
دسته روزه بجاى روزه يكماه يعنى روزه يكماه بجاى ده ماه و روزه يكسال بجاى ده روزه است
خود بر بود و در خواب پس حرم من دارد كه اين سه روزه مانند روزي تمام درست جواب گويم
كه مراد از اين تشبيه است هر كاه سه روزه در او كند در رسيد شصت خواب روزه كند
يام درست در ماه اعمال او بوجوب فرموده خدا من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ست تا نيد پس كوي بسيد و شصت روزه نگاه داشته است و در مقدار خواب با محاطت
معا و ديگر كافي و در نهي سب نه انكه خواب اين سه روزه مثل خواب سه روز است اين
انكس شود فقلت الى طيق افضل من ذلك يا رسول الله پس كعتم بياي كعتم
خواب بياي كعتم من طاعت دارم زياره ترين اي رسول خدا يعنى او حق ما را و
ترين سه روزه مشوايم كرد قال فصوم يوما و افطر يوما و صوم يومين و افطر يومين
و در و ز افطار كن فقلت الى طيق افضل من ذلك يا رسول الله پس كعتم من
طاعت دارم زياره ترين قال فصوم يوما و افطر يوما و ذلك صوم داود
از بوديك در روزه دار و يك روز افطار كن و اين طريقه روزه داره است و هو
اعدل الصيام و اين قسم روزه بهترين و درست ترين روزه است قلت الى طيق
افضل من يا رسول الله فقال افضل من ذلك كعتم من طاعت دارم زياره ترين



که بگفت چنانچه در دیگر فضیله اعمال و اعمال در این داری و تحقیق است که هر مسلمانی که در روز
 و او در فعل الصوم در دست و از غیرت بود چنانکه عمل نیک و موجب ثواب
 و تقرب است که در وقت از خود در صدای و رسول خدا است که می بینی که از راه و ثابت
 بود سه روز در ایام بهینه روزهاست و موجب نکال و بعد از درجات **ترب سه روز**
 خلاصه بن یحیی قال ثنا صفیر قال ثنا جیب بن ابی ثابت عن ابی العباس
 عن عبد الله بن عمر و بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ألم ابتأ انک تقوم الليل و تقوم النهار کف عبد الله بن عمر و فرموده هر چه خدا
 ای آنکه کرده باشد تمیق تو نیم یکی سه شب را در روز میداری هر روز فعلت نعم
 پس کفم آری زمین است قال فانک انما فعلت ذلك هجمت العین و هجمت
 النفس بقیق نورک و حین کردی فرود و دیده در جای خود و بجز میکند نفس بقی هجمت
 می آرد و در حق استوائی که هجمت بهما و حیم مغزین بر وزن هجرت یعنی غارت
 بی بوضها و نفست بنون و نما کرده و روزی که است یعنی قوت است هم من کل آن
 ثلثة ایام روز در از هر ماه سه روز قال فذلک صوم الدهر پس این حکم روز
 در دارد او که صوم الدهر شک را در است قلت انی احب فی کفم تمیق من میبام
 در خود و حال صوم یعنی کفم است که در راه و این کفم است میباید که میباید
 قوت را قال فهم صوم داود بود پس روز هر روز و او و کان یصوم یوما
 و یطعم یوما و بود و در روز میباید که در روز و دیگر و کلا یغفر
 ان الاقی و دیگر کفمت و قی کفمت کردی زمین را از آنکه در قوت میباید و در نظر

فان در اوقات کوبه و در روز در ایام
 در روز است و موجب نکال و بعد از درجات
 ترب سه روز

تقویت

تقویت میکرد و صغی که از روز یک روز حاصل میشد **باب** احب الصلوة الی
 الله صلوة داود و احب الصیام الی الله صیام داود در بیان آنکه در سترین
 و محبوب ترین نماز نزد خدا نماز او است و در سترین و محبوب ترین نزد خدا نماز او
 در او است و کان ینام نصف لیل و یقوم ثلثة و ینام سدا سه و بود و او و
 که خواب میکرد نصف اول از شب و یام میباید و میباید و خواب میکرد و میباید
 تا استراحت یابد از شقت نیام و یصوم یوما و یطعم یوما و در روز میباید یک روز
 در نظر و هر روز یکبار علی و هو قول عائشة کفمت علی شیخ یوسف حافظ بن محمد
 کان درم کرده ای عبد الله بن عمر و حال آنکه او کفمت قول عائشة است و آنکه اول این است
 ما القاه السحر عندی الا نأما نیا فیه رب انحررت را با این شب نزد من که او خواب
 است بعد از یام **حاشا** قیس بن سعید قال ثنا سفین عن عمر بن دینار
 عن عمر بن اوس التقی سمع عبد الله بن عمر و قال قال لی رسول الله صلی الله علیه
 وسلم احب الصیام الی الله صیام داود کان یصوم یوما و یطعم یوما و احب
 الصلوة الی الله صلوة داود و کان ینام نصف لیل و یقوم ثلثة و ینام سدا سه
 زخمی میکرند است **باب** و ان کعب بن داود قال الا ید الله او اب
 و یا و کن بنده هر که در او است و حب قوت و قدرت و ملک تمیق وی با کفمت کرده است
 بسوی من در قبول الحکام و در ضیاء اما سحرها الجبال صعد لیسمعن بالعشی و الا تراق
 بنیقین ما سحر من قلم کومها را بادی میباید که تسبیح میگردند در روز و الطیر مختصرا
 کله او اب و سحر کرم بر نم را ای که بر آن کفمت شده اند از هر قایب همه آنها ذکر کردند



داشته بوی و شد دنا ملکه و اتناه الحکمه و فضل الخطاب و قوی کلام
 بان سلطت اورا و دریم اورا علم متقن و خطاب و کلام و رفیع و قال مجاهد القلم
 فی القضاة و قد سمع مجاهد یقول فی فضل الخطاب که من یفهم در حکم و فضل در خصوصیات است
 یعنی جداگانه از احوال آحاد و کفایت این معنی دور از اراده است از آنکه در فضل خطاب
 است که بر مبنی که ظهور کند در دل آن را تغییر نماید بطوریکه بر مبنی طلب متبینه نشود و متبینه باشد
 بر مقام از مخالف خود و بر مبنی عام است تساوی است فضل خصوصیات را و در وقت بدین حق
 و عنوان استظهار اینست که تغییر بجای فعل رسیده در دو تسمای دیگر نیز معانی مخصوصه
 آورده ببال بر ابی برده از پدر خود از ابی ترسیه روایت کرده که اول کسی که حکم کرد بکلمه
 انابند دادم دست و همین است فضل خطاب رواه ابن ابی قحطمه یعنی گویند که آن خطابی است
 میانه که در وی اختصاص باشد و نه تعلیل عمل چنانکه در وصف کلام رسول واقع شده که در
 در از بودی و نه کونه و هله انیک بنو الخصم اذ تسوروا المحراب و ایا آورده است
 ترا خبر در جنس خصم و قوی که بر او غرض را تسور فعل است از سور چنانکه قسم از تمام
 خصم بخصم است هم از اینجهت تسور و ایا بعینه جمع آورده اند اختلاف کرده اند که اینها
 اذینان بوده اند یا در تنهایی است که در قسمه بودند و نسبت بنی بفرض و تقوی است
 یعنی اگر اینچنین واقع شود پس حکم کن چیست پس وارد شود که سادگی بر استند از بنی و کسب
 پس چگونه گفته اند این را اذ دخلوا علی داود ففرج عنهم و قوی که بر او مندر آورده
 پس ترسیه از این که گویا غیر مترادف از بالا آورده اند و در وقت بود در میان آن بر رفته
 تا کسی نه در آید قال لا تخف خصم نفعی ایضا علی بعضی فاحکم بنیسا با لحنی گفتند

لطفی

و انکس کلام لطفی را در حدیث
 ما حدیث

و انکس کلام لطفی را در حدیث

ترسیه ما در بیان...

ترسیه ما در بیان آمد و ایم که فرمائی کرده است یعنی ما بر بعضی پس حکم کن میان ما یعنی در وقت
 ولا تسقط یعنی ولا ترف یعنی زیاده ای کن و تجاوز نما از حد و اهدنا الی سواها العرف
 و راه ما را بسوی سواد راه و درست ان هذا اخی له تسع و تسعون نجهت و لجهت
 و اجدت یعنی این را درین مراد اند و نود نهم در اصل یعنی ماده پرست و تسمیت
 از زن میکنند فقال اکفینها پس گفته است که من کن این یکی را بنود و نه مثل کفینها
 زکریا و همها اطفی مانند کف است یعنی ضم و غزنی یعنی غلبنی صابر غزنی گفته است
 عزیز تر ازین اغراض تر جعلته غزنی یعنی اغراضه یعنی در زمینم اورا عزیز تر ازین خطاب
 یقال المحاوره خطاب گفته شود خطاب یعنی محاوره و سخن میکند بیکدیگر کردن
 قال لقد ظلمک بسؤال نجحت الی نجاجه کف و در حدیثی است که آورده است ترا
 بطبیع نجهت تو و در فهم آن بسوی نجهت خود و ان کتوا من الخلطاء التزکاء
 بنیقین بسیاری از شرکینان یعنی بعضی بر آنکه یعنی میکند یعنی ازین آن
 بر بعضی الا الذین امنوا و عملوا الصلحت و طیل ما هم که ناگه ایان آورده
 و کارهای نیک کرده و اندک از اینها وطن داود اما اقتضا و درست در بود
 بتحقق خبری که مبتلا کرده ایم اورا یعنی متبینه شد ازین گفتگوی این و خصم با مبتلا
 که اورا بوده در خصم و گفته که نهایت آنچه این آیه است شمار بر آن میکند است
 که وی علیه السلام درست داشت که خبری که برای غیر او بود ویرا و با بنی قبیله تسمیه کرد
 حق طاعت که لایق مرتبه نبوت نیست پس استغفار کرد و توبه نمود و آنچه در وقت کرده اند
 که چشم وی علیه السلام بر آن افتاده عاشق شد بر آن زن و سب کرد تا آنکه زن از او بگریزان

اکفینها



داشته بوی و شد دنا ملکه و اتیناه الحکمه و فضل الخطاب و قوی کریم
بان سلطت اورا و در ایم اورا عمیقین خطاب و کلام و رفیع و قال مجاهد القلم
فی القضاة و گفته است مجاهد و غیره فعل الخطاب که کفر فم و حکم و فعل در خصوص است
یعنی جدا کردن از باطل انام محذوفه است و در اول است از آنکه فعل خطاب
است که معنی که خطور کند در دل آن را تغییر نماید بطوریکه بر می طبع نسبت نشود و مقبول باشد
بر مقام از مخالف خود و در همین عام است تساوی است فعل صغیرات را و دعوت برین حق
و قرآن استظهار اینست که تغییر بجای فعل رسیده در دو آیه ای دیگر نیز معانی مخصوصه
آمده بطل این الی برده از پر خود از ابی ترسیه روایت کرده که اول کسی که تکلم کرد بگوید
انا بیدارم و دست و همین است فعل خطاب رواه ابن ابی عامر یعنی گویند که آن خطابی است
میان که در وی خصما نقل باشد و نه تقوی عمل چنانکه در وصف کلام رسول واقع شده که
در اول وی و نه کتاه و هل انیک نبی الخضم اذ تسور و الحرب و ایا آه است
ترا جرد جیس خضم و قبی که بر آمدند غرض را تسور فعل است از سور چنانکه قسم از انام
خضم بجهت خضم است هم از اینجهت تسور و از بعضی جمع آورده اند اختلاف کرده اند که اینها
او میان بوده اند یا از تنهای تنه و است که گفته بودند و نسبت بنبی فیرض و تقوی است
یعنی اگر اینچنین وقت نشود پس حکم آن چیست پس وارد شود که ملائکه بر استند از نبی و کس
پس چگونه گفته اند این را اذ دخلوا علی داود ففرج عنهم و قتی که بر آمدند بر داود
پس ترسید از این که کرده غیر متعارف از ملائکه آمدند و در وقت بود در میان بر در نشسته
تا کسی نه در آید فالاول لا تخف خصم یعنی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق گفتند

بطریق
داود که حکم آن خطابی است
نا حدیث
ملائکه بر استند از نبی کرب

ترس ما و در مانع آمدیم

ترس ما و در مانع آمدیم که نافرمانی کرده است یعنی ما بر بعضی پس حکم میان ما بچین و در است
ولا تسقط یعنی ولا تسرف یعنی زیاده نماند و مجاز نماند از حد و اهدنا الی سواء العرط
و راه ما را بسوی هموار راه و درست ان هذا اخی له تسع و تسعون نوحه و لی نوحه
و اجدة تحقیق این را درین مراد است و نود نوحه در اصل یعنی ماده پرست و نوحه است
از زن میزند فقالوا کفینها پس گفته است که نم کن این یکی را بنود و نه مثل کفینها
زکریا و ضمها الفطی مانند نقل است یعنی ضم و غزنی یعنی غلبنی صابر اعز منی گفته است
عزیز تر از من اعز از من تر جعلته غیر من است یعنی اعز از من می گردیدم اورا عزیز تر از من خطاب
یقال المحاوره خطاب گفته شود خطاب یعنی محاوره و سخن بیکدیگر کردن
قال لقد ظلمک بسؤال نجحتک الی نجاجه گفتند و در تحقیق ستم کرده است ترا
بطبیعت نوحه تو در نفهم آن بسوی نوحه خود و ان کتبوا من الخلطاء الشکاء
بنیقین بسیاری از شریکان یعنی بعضهم علی بعض برانته یعنی می کنند بعضی از این
بر بعضی الا الذین آمنوا و عملوا الصلحت و قلیل ما هم کما ناکه ایاک آورده
و کارهای نیک کرده و اندک از اینها و ظن داود انما اقتناه و درست در بود
بنیقین چیزی که مبتلا کرده ایم اورا یعنی نسبتند ازین گفتگوی این و خصم با مبتلا
که اورا بوده در خصما و گفته که نهایت آنچه این آیه است شمار بر آن میکند است
که وی علیه السلام در دست داشت که چیزی که برای غیر او بود و میرا و با این تفسیر تفسیر کرد
حق طاعت نه که لایق مرتبه نبوت نیست پس استغفار کرد و توبه نمود و آنچه روایت کرده اند
که چشم وی علیه السلام بر زمین افتاده عاشق شد بر آن زن و سعی کرد تا آنکه زن از او بگریزد

اکتلیها



علاء السلام از وی متولد شده است اگر بصحت رسد شاید مخطوب او خواهد بود یا اگر از قبل
مورسده متاده باشد چنانکه انصار نسبت به مهاجران کردند که هر که دوزخ داشت کسی را
طلاق داد و مهاجر نزدیک کرد و آنچه نقل کرده که او را با امر بجهاد و دستاورد کرد که
نمود پس ترویج کرد زن او را از مقرر بابت نه فرودمان است هم ازین جهت علی بن مطهر
رغم کسی که انجین گوید در حریت داد و او را از مقرر بابت تا زمانه تویم که حد افرا بر ایستاد
بغیر گویند که جمعی قصد کردند که او را بغیر رسانند پس از راه غوغا در آمدند چون در بیرون
گرفتند جمعی نشسته اند این تا کم و تمام پیش آمدند چون داد او بر فدران من مطهر شد
خواست که او را جزا رساند پس نشسته شد که این حال از ابتلا و در استیفاء و الهی است
پس استغفار کرد ازین غم و انست که در بخند قال ابن عباس من اختلفنا هاهنا
بمکنی اجهل من است یعنی از بیخود ما او را فرغ عمر عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب
سرازمه و خمر اعیان و ما بپس طیب از مقرر که در بیرون خود را و لغا و غیر حلالی
که از است و با کنت بر میسیه بنویسند عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب
بودست قال سمعت العوام بن حوشب عن مجاهد قال قلت لابن عباس
االسجد فی صلی کنت یما کفرتم مرابن عباس را ایستاده کنم در کوفه من صغر و من
فدر مریه دلو و د مسلیمن جنتی فی حدیثهم عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب
تا آنکه رسید بان قول خدا پس بعد از استیفاء عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب
امران یقندی بهم پس گفت این عباس بنی شریک صاحب الدین و علم از جمله کالی است
که بر آن نه است ایستادند که بان لایستی غیر آن یقنده تا آنکه در اول مسه الدین است

الی

مورسده

مورسده که در اصول دین که متفق علیه است اقتدا کنند نه در فرود از آنکه فرود دین
اینست متخالف است و ممکن نیست اقتدا انحضرت بهم اینست زیرا که مستند تا قض است
که اقاله انکرمانی و می تواند بود که مراد ابن عباس است که اقتدای انحضرت در بعضی امور بی کف
باینست سابق و در غیره باشد پس در است ترا که در آن که نقل شد عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب
بن اسمعیل قال ثنا وهیب قال ثنا ایوب عن عکرمه عن ابن عباس قال لیس
صاد من خزائن المسجد کففت ابن عباس نیست سبیه و رسیده من از سبیه های که در حب
کرده اند و روایت النبی صلی الله علیه وسلم لیسجد فیها و دیدم غیر خدا را که سبیه
میگرد در کوفه من فرموده است که سبیه کرده است برادر من داد و در انجا از راه توبه
و ما سبیه کنیم برای شکر و موافقت او عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب عمر بن الخطاب
سلیمان نعم العبد و روزی ای که در تن سلیمان علیه السلام واقع شده بعضی تفسیر کرده
میگویند مملوک کرده و دادیم مرد او در سلیمان میگویند اند او اب الراجع المنیب
و تحقیق سلیمان او اب بود یعنی رجوع کننده و از است آورده بخدا در رضایت و قوله
وهب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی و قول خدا عز وجل یا قول سلیمان
و بده مرا ملکی که غیر من هیچ کس را از پس من تا منزه من نباشد یا آنکه میسر است که اگر سب
گند از من و صبح در تفسیر ملک است که سوال کرد سلیمان ملکی را که هیچ کس را از بشر
میسر نشود و آن سخن حسن و دانش و ریاضت است کمال اقتداری که در شسته و قوله تعالی
و اتبعوا ما اتلوا الشیطین علی ملک سلیمان در تنان هاستان پیوسته که از
توبت قطع کرده تا بخت کردند هر چه را که می آمدند تا همین یعنی اتباع کردند تا بهای حوران



۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

که از دست یاقین رسیده بر عهد و زمان سلیمان کوه خیزان استراق سمع میکردند از طلا که سماوی
 بود آن اکادیب دیگر هم کرده و القا میکردند بر کاهنان و انبیا جمع کرده تعلیم میکردند مردم را تا آنکه
 گفته شد است که چون در وقت سلیمان علم الغیب داشتند و با این تمام شد بود ملک وی و سلیمان
 الرجیح عدو هاشمی و در او حاشما شهر و سخن ساجتیم بر سلیمان را با دکانی که بر جان آن
 بر دوزخ سیرت یکه بود در شب همچنین یعنی در یک روز شب سلیمان راه ارواح علی بود
 و اسلطان لاد بنالمرعین القطر الحدید و روان کردیم یعنی که از چشم برای او چشمه
 قطری یعنی آن را چشمه دار روان کردیم در بیاضی که گفته که قطری یعنی آن است که از روان آن
 مانند آب از چشمه روان کرده بود هم از آن جهت امر اعین گفته و من الجن من یعمل بین
 یدیه باذن هر چه در ظاهر خیزان کسی بود که از میکند پیش سلیمان بگم خدا و من
 یزغ منهم عن امرنا نذقم من عذاب السعیر کسی که نافرمانی میکرد از انبیا از زود
 که طاعت امر سلیمان کرده بودیم سیرت نم او را از عذاب دوزخ و از حوت بفرمودند و
 دنیا نیز فراد میگردند شتم را برینها ملکی کرده بودند در دست او چنانکه الشیء بود که
 نافرمانی میکرد سلیمان را چنانکه بزی میزد و میسخت و بیملول له مالیشاء من
 محاسن سب کار میگردند خیزان مراد از غیر را که میخواست از محرابها قال مجاهد
 بنیان مادون القصر گفت مجاهد در تفسیر کما یب کربن است که از فقر کوی
 عالیه الوعیده میگوید سب جمع حواب است و حواب یعنی حاقی بر خانه و کوبیند
 مراد از حواب است و از جمله نام و عملها آنها میباشند اقصی است دار و علی السلام را
 بنیاد نهادن تا یک تو آدمی برآورد و بود سلیمان علیه السلام را تمام تا بنیاد آن بسکت

سفت سلیمان علیه السلام

و زرد و سبز کرده و سفت بختها بر حوام که آن لباس خسته و دیوار را میبویست و لای مرغ
 دوش از ارباب لوح فیروزه کرده و شب در خان ترابزه رینمود روزی که از آن فرغ یافته
 عید گرفته بود و در تمام میدان عمارت سلیمانی بر پا بود تا وقتی که بخت نصر بر دین اسلام تسلط
 یافت این همه حوام و نفلس که بر در و دیوار آن بود شکست بطریق آورد و تمام تسلط
 و میساختند برای او صورتها ملکه و انبیا و سلمی و ساجد تا زیاد کند در عبادت و تحم
 صورت در آن وقت نبوده است و در مست آن در شرح مصطفی مقرر شده روزیست که
 ابن ابی عامر از کعب که در حدیث قول عجب در صفت کس سلیمان که خیزان دوشتر در زیر
 تخت سلیمان و دو کوسه بر بالای تخت ساخته بودند وقتی که برآمد بر تخت اورد و شتر از دای
 خود را فرغ میگردند که بای بران نهاده می برآمد و چون می نشست بر دو کوسه با همی بود گفت ده
 بسیار میگردند و حیفاق کا الحواب کحیاض الابل و میساختند طعمای طعام مانند
 موضعی انجور شتران کوهیند بر یک طبعی بر آن کس نشست طعام بنمودند قال ابن عباس کما یحیی
 من الارض گفته است ابن عباس در تفسیر حیفاق مانند جو به بفتح جیم و سکون حیم و او بفتح
 موجود از زمین جو به که گفته جو به درجه که در بر و که میباشند در بعضی جو به است گفته تفسیر اول
 الطر و جو به است از آنکه جو به اصل آن جو ای است جمع جابیه یعنی جو بی که جمع کرده میشود
 در آن آب برای شتران و این مثل الام و جو به مثل الیمن است در فارسی گفته جو به یعنی
 حفره و کوه چیمان خانها و فضای هموار میان دوزخ یعنی جمع جو به است مثل مرد و قد و سر
 کالسیات و میساختند دیگهای کلان که هم بر دیگر آنها میسودند و در کلانی فرود می آوردند
 و زردیها بر گردان نهادن طعام میکنند اعمالا و او دستکرا عمل کرد ای اولاد او در

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

لجوان



اولی شکر و قلیل من عبادی الشکور و کم اندر زندگان من شکر گوینده مرغمهای
فرزوان الهی را یعنی ادوی شکر که بنیال سی جراح و شغل دل بزرگ تو عظیم جلت زست سیما که
نغمهای از حد خود حصار بیرون باشد و توفیق شکر نیز نعمتی است که شکر ی دیگر بطلد هم ازین
جزیه گفته اند که شکر کسی است عاقر آید از ادوی شکر در رویتها و او شده که او گوشت
یا رب چگونه از غنمه شکر بر لیم که از حد طاقت بیرون است جواب آمد که می دادود دینی
که درستی که نعمت از دست است پس شکر کنی فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی
موته الا ابتداء الرضی پس وقتی که فضا کرم بر سلیمان رک را راه نمودد جیان را بر مرکب
یک جنبه که زمین تا کله منقشتره عصاره میخورد مساه سلیمان یعنی عصاره ادوی فلما
خر تبینت الجن ان لو كانوا یعلمون الغیب پس برگاه آقا سلیمان بر زمین
ظاهر کردند جیان آنکه اگر میبودند که میدانستند امور غیبی را ما لیتوا فی القدان المجهین
درنگ نیکو دند و غزالی که موجب است و غولهای آنها بود و در وقت شانه
سلیمان مردیست که چون اجل سلیمان سپیده نزدیک در اعلام کرده شد بان گفت
یا رب موت مرا چندگاه ظاهر کن بر خیشان تا مردم بدانند که اینها علم با موری غیر دارند
درینها دعوی میکردند مردم که ما را اطلاع با موری غیبی است و تقاضا میکردند بران مردم
پس در آمدی علیه السلام و در جواب بیت المقدس و یکدیگر عصاره نماز در ایضا و دهم
درین حال جان بر جان ازین سپرد جیان با عاملان شانه که فرموده بود استعانت شدند
و میدیدند سلیمان را که شانه نماز میکند تا آنکه کرمها عصاره خوردند و سلیمان بر روی افتاد
پس آنگاه نزد که می در دست بود بجات یا قند از قلیقه مادر استند جیان تا بدانند

این شکر است که عاقر آید از ادوی شکر

نقله
من نام شکر از زمین
در همه جا که شکر
در کله منقشتره عصاره
نماز در ایضا و دهم
نمودند که یک شکر عبودیت

کلیک مراد بود

که کجا مرده بود و کرمها را بر عصاره انداختند تا در یک شبانه روز مقدار می خوردند پس حساب کردند
که آن تو عصاره را باید که در یک سال خورد و باشند مدت عمر سلیمان پنجاه و سه سال است میزند
ساله را که به نبوت و ملک اختصاص یافته بعد از چهار سال ابتدای عمارت مسجد القی کرده بود
حب الخیر که دروغ است در قول خدا الی رحمت حب الخیر مراد از خیر خیل است که بار خیر
عن ذکر مری از عبادت پروردگار زن قناده رویت کرده است که از نماز عمر باره است
تا آنکه افاضت خوب کرد من ذکر مری یعنی من بچشم من است فطریق مسحا بالسوق
والاعناق پس استاد رسوخ میگرد بر آنها و درینها موعظت کرده و مسح اعراف الخیل و در آنها
ازوف جمع عوف است یعنی ای کون است عرا غیب جمع عروب است و ان بعضی غلط است
که از دست بردارید و عروبید و در بندگی که بر آنها است یعنی اسباب که از میباید و بی
برسانید بر آنها یعنی گویند که مسح میگرد و شسته کرد و پاره را و شکست از آنکه باره است در
از عبادت فی الاصفاد فی الوثاق یعنی اصفاد و در قول خدا و احرینا صقرین فی الاصفاد
یعنی بندگی است و منی است که در کتب سابقین یعنی دیگر در کتب و عمل بودند تا شراط
نمند و قال مجاهد الصافات و نفعه است مجاهد در تفسیر صافات و قول خدا است
او فرض علیه بالشی الصافات ما خود از قول ان است صفت الفریس و فغ احدی کلیم
حتی یکون علی طرف الحافر صفت الفریس یعنی رزق است اسب یکی از دو پای خود تا آنکه
میشاند استاده بر طرف سم بفر گویند صافن است که بر دو دست و پای را بر دو دو پای غیض
تقریب است که است که از زجاج منقول است که صافن آنکه بر دو دست و یک پای دین
عبرت است اسب الجیاد السراع یعنی تیز رو و جسدا قیظنا وین آیت و در قضا

این شکر است که عاقر آید از ادوی شکر

عرا قیظها



سليمان در يقيناً علي رسيد جدا و بيقين مبتلا گويد سليمان در پيوس انداختيم بر تخت او صبري
يعني چنين را در بيان از يني احوال گفته است يعني گفته اند که چون سليمان ملک صيدون را که از
جزائر بود افش کرد و باستانه ان را بفصل آورد و خري از وي نجابت حسن و جمال بريت افتاد
و شيفته حسن داشت آن آخر از انده پير دلم در گريه يسود پس فرمود شياطين را
تمثالی بصورت پير را رساخته تصوير حرام نمود ان دختر با اولاد او نوب و روز نروان
مررت ميرفتند و سجد ميکردند بر عاقلی که در ملک خود داشتند چون نصف از يني حال سليمان
را خرداشت ان مررت را و زردان نون را و باين خطای که او در واقع شد گريه پاک
بعوا بد رفت و زار نما کرد او را در يني بود ام ولد هر که به علم هارت خانه ميرفت انکستري خود
که ملک و سلطنت همه بر گشت آن قائم بود بوي حواله ميگرد بکباري خبي صله نام بغيرت سليمان
شد و انکستري را از ان داده گرفت و در انکستري خود و زنده بر تخت نشست هم مردم بوي
که آمدند و حکم او نماندند بر همه مردم مگر زنده ان سليمان و چون سليمان آمد و انکستري از يني طيبه
بودند او از يني خود رو کرد و در ميرفت داشت که نموي انصورت پرست کرد و طمانه او کرد
بر خيد با تيار و علم او بنوده انکر که در انحال که چهل يزد بشمار و زک که صورت پرستی کرد
آخر ان شيطان انکستري را در دنيا انداخته بر تخت و مایي انرا زود بر دجيب اتفاق آن
مایي بريت سليمان افتاد چون شکم انرا در دنيا انکستري بر آمد پس بر نشيد انرا بريت خود
و خود در سلطنت و فرمان روايي و سجد کرد خدا را بر يني نعمت و شوق است
از يني هر که روزي گفت سليمان خيطلای را که چگونه گفته و انبلاي مردم بسيار گفته گفت
خاتم خود را بر يني ده تا بنام ترا انبلاي حق را سليمان قائم را بوي حواله و يني ان را بدريا

اندرخت

اندرخت و نشست بر تخت سليمان و حکم را لي کرد الي اخر انقص گفته است بي هر که اين همه
اخبار اسرا بدياست بيضاوي گفته ظاهر تر از آنچه در يني باب رويت کرده اند است
که منون حريت صبح بران دولت دارد چنانکه بعد از حريت محمد بن بشار را نگارند و مرخا
طبيبه اين کلمه کي پاک است و در قول خدا نسيح ما لا الراجح تجري بامر و خا حيت اصابت
حيت نشاء حيت الهادي بمني حيت نشاء است فامتن اعط لي بيه کي در ا
که خواي باز در انرا از انکه بنوم يني بغير حساب اي بغير حرج **حرفا** محمد بن بشار
قال ثنا محمد بن جعفر قال ثنا شعبة عن محمد بن زياد عن ابي هريرة عن النبي صلى
الله عليه وسلم ان عفر يناموا نحن لقلت الباسحة و مود تعين محمد و راوه يني
آمد مرتب گشته ليعط علي صلوتي تا قطع شود بر يني نماز يني بسوسه کند در يني از
کمال حضور بر اندازد فامکنتي الله من يني قدرت و در مرا خدا او نگه داشت ان خرد
فاخذته فاهدت ان امر بطه علي سائر اية من مساوي المسجد يني انتم
او را و خواستم ايکه بنوم انرا بر ستوني از ستونها ي سجد حتى منظر و الله يکلم بامر يني
ببوي ان همه شما فذکرت دعوة اخي سليمان پس يا کردم دعا بر او خود را که سليمان
کاب اغفر لي و هب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي خدا انرا بخت مرا
ملکی و سلطنتی کنغي تا يد مرا سچکي را از يني من و اين دعا در حق يني مستجاب شد
و سخن در يني انبديت بسيار است بر يني از ان در کتاب الصلوة گفته فرود تبه حاشا
پس را ندم او را در حالي که مطرود و فرود است عفر يني اي ممتد در يني السن او جان
عفر يني کبر يني و سکون فاد کس را و سکون خسته در اعر تا و فواينه يني نعمت خسته خوانده اند



از او بیان و چنان بعضی گویند غفرت یعنی تفرقه چون در اطلاق بر اسمی از قبیل استغفار است
و در آیت کریمه و قال غفرت من اجن و صیغاره هم بر این استغارت خود بود
بعضی گویند شیطان قوی تر از جن است و مرده قوت تر از شیطان و غفرت قوت تر از جنم
لذا بنیت بکفر تا در سکون موجوده و کفر لادن و تحیت و در آخر تا در قیاسه جماعتی
الذی انیته شیطان است از جن یعنی وقع و تسمیه ملائکه که مولا لایق بود در رخ از جنم وقع
و در آخر این است و در خیار نامه در رخ و بعضی گویند زبان جن است که آن را
و در حدیث قبل الامین بعضی جمع زبانان و جمع زبان کفنه **حدیث** خالد بن مخلد
بنا مغیره بن عبد الرحمن عن ابی الزناد عن ابی هريرة عن النبي صلى الله
عليه وسلم قال قال سليمان بن داود لا طوفن الليلة على سبعين امرأة
فمن و كفت سليمان بن داود و امرانه يكرهون المشيب برهنه ثورن و جماع كتم اليه نرا
تحمل كل امرأة فارسا مجاهدا في سبيل الله و حامله ثور و زني سوارا في را
يكالي كرهها و كنهه ست و زراه خدا فقال له صاحبه قل انشاء الله فلم يقل
كفت بر او را ما تب او كنهه بود بكون ان الله ليس بكفت سليمان فلم تحمل شيئا
الا و اخذ اصلا قطا احد شقيقه ليس حامله ثور و زنايد ملكي را كراهه بود
يكهفون اردن او فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو قالها مجاهدا
في سبيل الله ليس فرود غير خدا كفتي اين طور بر انكه هما و كنهه و زراه خدا
رني سوار شدند شيئا و سير و هما و كنهه و قال شيعب و ابن ابى الزناد شيعب
كفت شيعب و ابن ابى الزناد شيعب بجاي حسين كنهه و هو اصح و ابن صحيح

زین است

زین است زانی گوید که ای کفنه و اول الصحه گوید در حدیث او انجمن است **حدیث** عمر بن
حفص قال ثنا ابی قال ثنا الامام عن ابراهيم التيمي عن ابي عبد الله عن ابی ذر قال قلت
يا رسول الله اي مسجد وضع اوله كفت ابو ذر كفت اي رسول خدا كرام مسجد است
نه است در اول از منه قال المسجد الحرام فرموده است كه كفت آدم عليه السلام بنا
كرو است قلت تم اي قال تم المسجد الاقصى كفت بستر كرام كنهه بنا را نه فرموده است كنهه
انفي است بستر كرامه مانند كرون زمان از ما جده بين نه مسجد بود بستر كرامه حضرت بر كنهه
كرو اول مسجد حرام بنا يافته منين است كه بعد از ان مسجد الله خود بود بستر كرامه حضرت
مكالمات حضرت نمی ناید قلت كه كان بينهما كفت خندت بود در میان این مرد مسجد
قال رسول الله كفت خندت بود در میان این مرد مسجد فرموده است ان شاء الله اني
بان غیری رفته در وقت ملحق موال شد بر قید تم حسیما ادر كنهه الصلوة فصله الا رض
لك مسجد بستر فرود انجا كه در با بر را وقت نماز پس نماز کن و توقف مدارا كنهه در جای افضل
كنی و حال كنهه بر باره زمین بر كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه كنهه
این کلام روایت بر صیغه تعاری که در غیر کتبها ناگفته و نه گوید و صغره صورت کینه
نمراه بکونه بنهه چنانکه در حدیث شعیب عن ابيه عن جده انه و كان من قبلي انما
يصلون في كنهه مطابقت حدیث بر محمد باب زبان برین ظاهر است كنهه كنهه
مسجد اقصی است و ابن ابی سلیمان است **حدیث** ابو ایمنان قال ما تشعيب قال ثنا
ابو الزناد عن عبد الرحمن حدیث انه سمع ابا هريرة سمع رسول الله صلى
الله عليه وسلم حدیث كنهه ابو الزناد از عبد الرحمن كه حدیث كنهه ابو الزناد را



که بنفش خرد را بنفشید است البربره و اگر کسی شنیده رسول خدا را بگوید استی و عقل
الناس کمثل رجل استوفی فاسل میفرمود مانند من و مانند مردمان مانند مردی است که از او
دانش را بجای الگراش و هذه الدوات تقع فی الناس پس گفت بر او نه و این که هم
زیرین که می افتد در اش اینجندیت بنده دارد که بسین ذکر یافته حاصلت است که بر خندان مردم
سعی میکند این که با ما خود را در اش می زند و می گرفته هم بیدار از آنها را نمیکند و هم
که در اش فروغ افتد ز اش بیفتع فاست و جدا دان این که با ما در شمس جری آن است
که اینها از این که صفت بیسای اند و شب تا یک طلب روشنی روز نمیکند و وقتی
که جری بیسندی پیدا کند این صفت است که اطراف روز روشن در دربی اختیار خود را
پرسد جری بیسندی نماند تا از آن خنده برود و روشن برسد تا با سوخته شود و اگر بر اینها
افتاد که بر او ز عایشی شمع است از این که طالب منوی شب خود را بر روی زند مسری
دیگر است و الله علم بحقیقته همان که کسی این خبر و صفت مطابق انواران باب نداد که گویم
مفسود ایراد جری است که بعد از این در یافته و چون این صفت را کس یافتی از شیخ شنیده است
استوار آرد است و قال و کانت امران معهما انسا هما و کفت البربره و با
پس فرضا در زمان دود و سلیمان که با آنها دو پسر آنها بودند جاء الذئب فادهب
باین احدیها آمد که گرسنه بود پس یکی ازین دو زن را فقالت صاحبها انما
لذهب باینک پس گفت پسران زن خرمه مستی که پسر ترا و قالت الاخری
انما ذهب باینک گفت زن دیگر که کرده است برگ برگ ترا فتمت الکلام الی جاء رد
پس بر زن فرغ از بوی داد و علی عدم قضی به الکبری پس حکم کرد دود بان که کانه

زاشن فاعلم انما
سب انان برادر و دان
استلوع

بود و این زن از قامت بنده عاجز آمد فخر جتا علی سلیمان بن داود فاجرتا به پس
برون آمد بر سلیمان بن داود و خبر دادند او را ازین قصه فقال ایوبی بالسکین
انشفه سینهما لیس کفت سلیمان بسیار دید که روی کرده با که میان این مرد و دیگری را نند
دهم فقالت الصغری لا تفعل یرحمک الله هو ابنا لیس کفت زن خود و کل این
رحمت کند ترا خدا این پسر است قضی به الصغری پس حکم کرد بان پسر مرزن صغری را
از حال مهرمانی و شفقی که از وی دیده و جزئی از باره کرد او دریافت و اختیار صفت
او نمود و خداف آن زن کلان و انصاف کرد و با او داد که کسی بگوید زکر سلیمان حکم جهده
و او و دختر خود را که موافق حکم شرح بود باین دست که از حال آن زن دریافت که میگویم او را
بر ظاهر حال بود و شاید که بعد از این فرست آن زن کلان سزاوار کرده باشد و او را بفرم بار و وی
کرده باشد و تعویب آن نمود قال ابو هريرة و الله ان سمعت بالسکین الا
یوشد کفت البربره بخدا سوگند شنیده بودم لغت سکین را از زبان و زشت آن کجاست
و ما نقول الا المداخیر و نبودیم ما که کفیم مگر بدین بضم سیم و نفع ذکر آن نیز آمده و دارد
را دیده شنیده از آنکه قطع میکند مدت حیات حیوان را و سکین گویند از آنکه ساکن شود
حرکت حیوان بعد از استمکان **باب** قول الله ولقد اتینا القن حکمته
ان اشکر لله و من لیشکر فاما لیشکر لفسره و تحقیق و ایم لقمان را حکمت
و تفسیر کرده و داد حکمه را با اینکه شکر گو مر خدا را و کسی که شکر میکند بر این نیست که شکر
نیکو تر نفس خود را این صفت شکر که مزید نعمت است عابد با است اختلاف کرده اند
در اینکه لقمان پسر او را زست یا خود را داده ایوب پسر او را خداف کرده باشد که در آنکه گویند

گوا این پسر است
مگر امروز
ذکر در احوال حضرت لقمان
تفسیر حکمت



و ادبی گوید قاضی بود و زنی اسیر او بل سفر نمود و حکمه قابل به بنیوت است آوردن و کوفت او را
در کتاب ذکر انبیاء و در آنجا آن باطر قول مکرر است و اتفاق دارند بر آنکه حکیم بود و حکمت
بمنی استمال نفسانی است باقی باقی علوم نظریه و انساب مکتبه مبر انحال فاضله قدرت
طقت بشری روایت کرده اند که روزی لقمان در خواب بود اندر آنکه در خوابی که خداوند ترا
خلف خود کرد از غیر این پس حکم کنی در مردم جواب داد اگر برود کار من خیر کند مرا
اگر خیر کند مرا عاقبت را و قبول نکنم استیلا راه اگر خیرم کند زنی و اختیار بنا کند مرا قبول کنم
سما و او غم میداند که اگر از تکلیف کند عهد میکند مرا و نگاه میدارد از ما باستینها
و معتقما باطلان کند که در کای لقمان چرا اینچنین گفتی از آنکه حکم در مردم و دستور
تیری نازل است و تره و ناک ترین است میبندد از ظلمت و محجوب میگرداند از رحمت
حق و کس که باشد و در دنیا خود بر فقرا ان است که با نده عزیز و شریف ملائکه تجب از اندر حق
منطق از وقت دانش او باز خوانی کرد و در خدا او را حکمت و چون میدادند حکم
میگرد بگفت و اد قال لا یند الی قوله لظلم عظیم و در بیان این قول خدا و امام است
این است و هو یظلمه یا بنی لا تشرك بالله ان الشک لظلم عظیم
و وقتی که گفت لقمان مر بر خود را و حال آنکه نپند میکرد او را ای پسر من شریک ساز
بخدا چهر بر تحقیق شریک ظلمی بزرگ است یا بنی انما ان تک متفلا حبه
من خردل فنک فی صحرة او فی السموات او فی الارض یا تبها الله الی
قوله کل مختال مخور ای کسرتن حق خطبه و معیت اگر با نده عهد روانه خود را در کوی
یا در سامانها یا در زمین می آرد از خدا یعنی علم او محیط است با آن مرده است که روزی لقمان

لقمان

گفت

گفت ای پدر اگر خطای کنم چنانکه کسی مطلع نشود خدا چگونه خواهد دانست پس تمام
مراد را آنچه مذکور شد قضا عرض یعنی تصور قول خدا و الاضر یعنی اعراض سب الصغیر
الاعراض بالوجه تصویر یعنی اعراض بر روی سب **مقصدا** ابو الولید قال تناشیر
عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة ان عبد الله قال لما نزلت الذین امنوا
و لم یلبسوا ایمانهم بظلم گفت عبد الله بن مسعود وقتی که نازل شد این آیت که یک
ایمان آورده اند حال آنکه خلط کردند ایمان را بظلم قال اصحاب النبی صلی الله علیه
و سلم اینا لم یلبسوا ایمانهم بظلم کما من ناست که خلط کرده ایمان خود را بظلم
و نه و صبر بر رضی العظیم ظلم یعنی عام متن رف فمیده ممال کردند فنزلت لا تشرك بالله
ان الشک لظلم عظیم پس نازل شد این آیت که شریک مکن احدی را در وجود و بیاید
بخدا تحقیق شریک ظلمی بزرگ است یعنی مراد از ظلم در آیت سابق ظلم کامل است مراد است
که ایمان را بیفاق جمع مکن و نیز کفار بقدرین بخدا استغند و عبادت انعام میگرداند ان الشک
و ما یؤمنون انهم بالادامه شریکون **مقصدا** اسحق قال تنا عیسی ابن یونس
قال تنا الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله قال لما نزلت الذین
امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم منق ذلك علی المسلمین گفت عبد الله بن مسعود وقتی
که نازل شد این آیت و نشود آمد انتمی بر مسلمانان فقالوا یا رسول الله اینا لا یظلم نفس
بس گفتند ای رسول خدا کدام یکی از ما ستم میکند بر خود فقال لیس ذلك انما هو الشک
پس فرمود نیست آنچه شما گمان کرده اید یعنی نیست مراد از این ظلم مگر شریک سابق است غرور
بخدا در عبادت بزرگان الم تسمعون اما قال لقمان لابنه وهو یظلمه ان تشیره ایتنا



بجمله گفتن بر لب خود در حال کز بید بگریز دور بینی لا تشرك بالله ان الشرك
لظلم عظیم ای بزرگترین ستم کردن بخدا بجز این است که شریک با او بگردد **باب**
قوله الله واضرب لهم مثلا اصحاب القرية الذين آمنوا باقریه الطاهیه
که عیسی علیه السلام در شان بود یعنی بگویند که بعد از او از جاهاها المرسلون وقتی که آمدند
اهل قریه را فرستادیم عیسی اذ ارسلنا الیهم اثنتین نکلذ بهما وقتی که فرستادیم
یعنی اهل قریه دو کس را پس تکذیب کردند آنها را فخر زنا قال مجاهد سئدنا
یعنی فرزند ما که در این آیت سب یعنی شده و تا بشدیه اول اول سب یعنی قوی و حکم کردیم
ان پروردگاری بگوید و قال ابن عباس طارکوه مصائبکم معکم گفته سب و تفسیر
طارکوه معکم یعنی نصیب است کولف در بعضی ابواب ذکر آیت کرده و معنی نیارده
مفسر دانست که از روایه و تفسیر که درین آیت بوی رسیده ذکر کند و در مقام
آیاتی که در شان ایشان واقع شده و ذکر آیت کرده سب ایراد میکند یعنی حریت
موانعی باب نیارده است **باب** ذکر رحمت ربک عبد و ذکی یا یعنی این
تکلم با کردن رحمت پروردگار تو مرند که خود درست که ذکر است از نادای مرابه
ندان و خفیا وقتی که در اردو خدی پروردگار خود را ندانند آیه است نهان از مردم قال
ربانی وهن العظم منی و استعمل الیاس تسبیحا گفت ای پروردگار تحقیق
ستند آنخوان ازین و بر خود دست سر از روی بری و لو ان ید عاثلک
رب تسبیحا و ستم من بجای تو ای پروردگار تو میدانی ای قلبر انا بقتلک بسلام
اسمه یحیی لم یجعل له من قبله سمیا این آیه تا قول است تحقیق بابت راست

گردن تو را خاک کرد

انبیا

سخت در حال کز بید بگریز دور بینی

میدم ترا بولای که نام او یکی است مکرر دانیده ام مراد از پیش این اسم نامی قال ابن عباس
مثلا گفته است ای عباس سمی بخند مانند شبیه است یعنی مانند او در اصلاح از انکم که
اراده نصیحت از وی سر نزده بود بقال رضیا رضیا یعنی راضی کرده شده خدا عقیبا
عصیا عتایعق یعنی عیب بگیر از عتایعق است در قول خدا و قد بلغت من البر عتایعق
کثاف گوید عتایعق یعنی عیب بر آنجا صل است عصیا یعنی عیب و کرم مادمه گفته اند درین تفسیر
صواب پس میده است طریقی با ساد صحیح از ابن عباس روایت کرده لغت رسول خدا
صه الدیور مسلم عتایعق یعنی شکلی حاصل قال رب الی بیکون لی غلام و کانت
امرانی عاقرا گفت ای پروردگار کی باشد مرا فرزندی و حال آنکه من نازا هست
الی قوله قلت لیال سویا است شب بیابانی و در روایه آل عمران و قد نذره ثلثة ایام
و دلالت درین که متصل است بنامه روز بقال صحیح گفته شود و سب صحیح یعنی خوش
باشد مکرر که خدا تعالی بی گنا و عجز از کفار فخرج علی قوم من المحراب پس برده آمد
ذکر ما بر قوم خود از صلی یا ز غرضه فاجی الیه من سبیحا لکرة و عتیا پس اشارت
کرد تسبیح گوید یعنی تخریب کند و فار کلا رید روز شب فاجی یعنی فانتا سر است یا یحیی
جد الکتاب بقوه یعنی میداریم کیمی را و تقویم ای کیمی بگر کتاب را و در آوریت است
و ایقناه الحکم صیبا و دریم مراد از حکم و نبوت کالی که صبی بود و حنا مانند لانا
و زکوة و کان تقیبا و دریم رحمت و مهرمانی با در پروردگار او از پیش خود و پراکی گناهان
بود و صلی و بر سر کار از گناهان و بوالدین و مگو کار بود با در پروردگار خود ای قوله
و یوم یبعث حییا حیفا این کلمه که در وقت است در قول خدا کان بی حیفا یعنی لطفا است

میخواهد

عاقرا الذكر والا منى سواء لفظ عاقرا بمعنى نازا ونفقه ميشود مرد را وزن را برابر
جهنما هذبة بن خالد قال ثنا همام بن يحيى قال ثنا قتادة عن
النس بن مالك عن مالك بن صعصعة ان نبي الله صلى الله عليه وسلم
حدث ثمان بن ليرة امري بهر جديست از ما لك بن معصود كه نيز خدا حديث كردم
را از احوال شي كه بردند او را يعني نبت مراح قال ثم صعد حتى الى السماء الثانية
فرمود پسر ما رفت تا كه آمد آسمان دوم را فاستفتح قيل من هذا قال جبرئيل
يس طلب كركوت اكي در آسمان را گفته شد كركوت اينكه طلب كركوت ميكند گفت جبرئيل است
قيل ومن معك قال محمد بن كركوت با تو گفت جبرئيل حضرت صبح الدير وسلم
قيل وقد ارسلا اليه قال نعم گفته شد بتقنين فرستادند است لوبى او كه بيايد گفت
اى فرستادند است فلما خلعت ايس بر كاهه خلاص شدم از بر اهل آسمان دوم
فاذا يحيى وعيسى وهما ابنا خالتي بن ماهه دويم يحيى وعيسى را در حال كركوت
خاله زاده اند و در يحيى تسبح و ماد عيسى مريم برود و حزان عمران اند قال هذا يحيى
وعيسى فسلم عليهما گفت جبرئيل اين يحيى وعيسى نيران اند سلام كن بر ايتان
فسلمت فرد اتم قال امر جبا بالآخ الصالح والبي الصالح پس مسم كردم پس رسولم
كردند بتر گفته خوش باد تو اى برادر من و پسر من **باب** قول الله واذكروا
في الكتب مريم ادا انبذت من اهلها مكانا شرقيا در بيان قول خدا و اذكروا
در قرآن قصه مريم را و نبي كه گفته گرفت از مردم خود جاي را كه شرقي بود و اوست گفته
كفته اند و نبي است كه گفته و شرق گفته اند ادا قالت الملكة مريم ان الله

بشرك

بشرك بكلمة صند و وقتي كه گفته رشتهاى مريم بتقن خدا و يحيى نبت است مريم بكلمه
از خود يعني يحيى و نامة شده بكلمه از آنكه لم محض بكلمه كن از يده نبتى پيدا اسمه المسيح
عيسى ابن مريم نام او مسيح عيسى بن مريم است مسيح لقب است وعيسى علم او وقوله
ان الله اصطفى ادم ونوحا والابراهيم وال عمران على العالمين و در بيان اول قول
بتقن خداوند جلش نذ بر كركوت است به نبوت و قدرت و رباست ادم را و نوح را
و اولاد ابراهيم كه اولاد اسمعيل استى اند و انحضرت صبح الدير وسلم از اولاد ابراهيم است
اول عمران را كه موسي و كرون است و ساكنان ايش اسرائيل را و اولاد مالك بن يعقوب
بن هاشم بن لادي بن يعقوب بن اسحق است پو شده نماند بزرگين تقدير اين آيت
مطابق باب نيم باشد پس بهتر است كه گفته كويد مراد عمران بن مهران پسر مريم است
دوي از نسل سليمان بن داود است وكفته اند مدت در زمان دوران يكبار در مشقه
بر كركوت بر همه اهل علم استدلال كرده اند با اين آيت بر افضليت بشر بر همه و غير ما فيه
الى قوله بغير حساب يعني اين آيت منظور است تا اين قول او قال ابن عباس
وال عمران المؤمنون من ال ابراهيم وكفته ابن عباس مراد اول عمران مسلمانان
اند از اولاد و در تابع ابراهيم نبي اگر چه لفظ ال عام است مراد قسم خاص است كه مؤمنان اند
وال عمران والي ياسين وال محمد و مراد مؤمنان اولاد و در تابع آل ياسين و مؤمنان
آل محمد صبح الدير وسلم و عليهم كما يقول ان اولي الناس بابراهيم للذين اتبعوه
و هم المؤمنون ميكويد اين عباس بتقن بهترين مردم و نيز نيز است ان با ابراهيم است
كرايع او كره اند و در احكام و ان جماعت مسلمانان اند و يقال ال يعقوب اهل يعقوب

عمران و مؤمنان



یعنی اصل کمال است که با باغ بد کرد و اندر اذ اصغر و الا کله مرد و ه الا امر
قالوا هیل و فی تغییر بکنند از او و میگرد بسوی اصل و گفته اند **اسیل حشنا ابو**
ایمان قال انما شعیب عن الرهری قال حدثنی سعید بن المسیب قال قال
ابوهریرة سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من نبی ادم
بمولود الا عسده الشیطان حین یولد کف ابوریه شمیم رسول خدا را میفرمودست
از زمان آن آدم مولودی که از ساس میگذشتان او را سحای کوزاده میخواندند
صاخرها من مس الشیطان خیر مریم و ابها پس فریاد میکند از ساس شیطان بخیر مریم
دیگر او نم یقول ابوهریره و انی عند هابک و در بیتها من الشیطان الرحیم
پس میخواند ابوهریره این بیت و بمغنی من بنیاه میهم مریم را بتو و دریت او را از شیطان
داند شده و بنود مریم را اولی میگوید و بنحیت در باب صفه شیطان این را یافته با وقع بنیبه
که بنیجه بود **باب** قوله و انما قالت الملكة یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک
واصطفیک علی نساء العالمین و فی کشفه درستیها ای مریم تحقیق خداوند سبحانه تو را برگزید
ترا و پاک کنست از آلودگی و بر زمان جهانمان ظاهر این دولت در در فعلیت
مریم بر بوزمان یا مریم اقتستی لوبک و اسجدی و ارکعی مع الوالکین ای مریم
عبادت کن مرخصه را و نماز کن در کعبه کن با رکوع کنده که ان تیر از نار سجده و رکوع که شرف
افزونی ناست و بخار شهور است و تقدیم کرده سجده را بر رکوع از آن در ذکر در شریعت ان وقت
مقدم خوانده بود یا از آنکه عطف بود از تقاضای ترتیب میکند و گفت مع الوالکات از آنکه
آنها بمراد است از زمان الی قوله و ما کنت لایهم اذ یخصمون لیاک یفعل یضم

شعبه

کفها یعنی ضمها مخففة در حالی که کفل تغییر است نیست لیس من کفاله الدین و شبهها
نیت این کفیل یعنی کفالت کرد و درین عبارت یعنی همانی و مانند آن **حاشا احمد بن**
ابی جریاء قال ثنا النضر عن هشام قال اخبرنی ابی قال سمعت عبد الله بن جعفر
قال سمعت علیا یقول سمعت النبی صلی الله علیه وسلم کفبت عبد الصمد بن جعفر بن
ابطالب شمیم علی بن ابطالب ثم کفبت شمیم بنم خذرا یقول خیر لسانها
مریم بنت عمران میگوید بهترین زمان دنیا مریم دختر عمران است مراد از اینست که در
بهتر است از جمله زمان دنیا از آنکه این ترکیب برین تقدیر باشد یوسف حسن اخوت میگوید
و تقریب کرده اند بدم صحت این ترکیب را میگوید چون افضل تعقیل را اضافه کند و تقدیر کند
تعقیل ان یرضف الیه بایک افضل داخل باشد در جمله نصف الیه ضایف که میگردانند افضل از آن است
و یوسف بسبب اضافه اخوت بوی آن خارج است در کتب گفته اند این ترکیب حشنا ابها
مریم است و بهرست غیر تعقیل نمود و دم کند ضمیر راجع بدینا دادند از چه مذکور نیست
بوجهی فحالی حال شود و بسیم که تقدیر مضارع کند یعنی حشنا از زمانها برین تقدیر
ضمیر راجع بمریم است و لی از این عباس روایت کرده بلفظ افضل لایه اسلیه برین
تقدیر ضمیر راجع بحشنت نیز مترادف است و خیریت مریم از زمان دنیا از آن است که بعضی
گفته اند از بعضی کلمه معنی را از زمان دنیا داده چنانکه کلمه بجز بیان تا علی است از جمله آنکه
روح القدس تقسم کرده بوی و تقهر او کرده و تفرغ روح دردی نموده و حامله شود و مثل عیسی علیه
السلام برود و تقدیر کرد بکلمات پروردگار و نوال کرده در وقت یثرت لغزنده چنانکه
ذکر کرده اند است هم از اینجمله او را خوانده بجانم صلیف خوانند چنانکه زود و مدینه بکلمات ربها



وكتبه وكانت من الفتيان وخير نسائها خديجة وبتين زمان دنيا درين است
خديجة است از جهت موصات او سپه خدا را پيش از نبوت و تقديق او انحضرت را بخود
شنيدك و آردن جبرئيل نخستين مسلمانان است چنانكه از حديث نخستين درين
كتاب برفوح مي رسد و برگزيدن كبريانه بجهنم فضل خداست بر كبر او خود بر برگزيدن كبريانه
عمل او موجب ان باشد چون فرمايد حق بران فرود آيد ايمان را بكنت و بيتي اني قبول ان بايگه
و كبر او كرده است كور لطف او در بر مني از وجه خيرت يساند كه در ديگر نمانست
پس نسبت آن وجه لطف او نميده و باين جمع مني شود در عايدت كرامت راض هم اند **حضرت**
قوله لله واذ قالت الملكة ان الله يبشرك ووقتي كلفته ملكه اي مرهم كفتي ان است
ميد بر الجوه صند اسم الله المسيح عيسى ابن مريم وجميها في الدنيا والاخرة
ومن المقربين وراي الله شريف است در دنيا نبوت و كرامت و در اخرت نبوت است
دغرت الي قوله كن فيكون منظور است تا اين قول يبشرك و يبشرك واحد
يعني اين بر كه كبريانه زياد ميگيستي و جميها يعني شريف است و قال ابو احم
المسيح الصديق و كفت ابراهيم كفي مسيح بغير مديني است و قال مجاهد الكهل
كفت بماه كل در قول خدا و يكلم الناس في المهد و كهل يعني و سخن ميگو مردم در حال بودن او
كهل يعني حليم است و هم بر آنست كه كهل يعني پسر است از سمي سال شصت سال
بود انكه شصت است و كوما بماه كبريانه تفسير كرده اند كه اكثر در سن كه بولت حمل و وقار
بساند و الاكدم بعصر بالهنا مر و كاي بعصر بالليل و كدم در قول ابو بيري الله كفت
كه اي ميند بروز و مني ميند شب مشهور آنست كه نسبت كور را عش ميگويند قال غيره صا

عنه و انما هو الله
عنه و انما هو الله

تفسير

يولد اعني و كفت است غير بماه كدم كفت است كه زاده شود كور **شما** ادم قال ثنا
شعبة عن عمرو بن مرة قال سمعت مرة العبدي في حديث عن ابى موسى
الاشعري كفت عن ابن مرة شنيدم مره مدياني را اين ره غير بر عزت است قال قال
النبوي صلى الله عليه وسلم كفت مره مدياني و مود فر خدا رحمت كرام خدا دري فضل
عائشة على النساء كفضل التريد على سائر الطعام فضلت عائشة بر مديان
مانند فضلت ترديد است بر ستمها مدياني يعني ستمين ذكر بافته و كمل من الرجال كبرا
كامل شده و ترديد كمال ترديد الي رسيد از زمان لياي و لو كمل من النساء الامم بنت عمران
واستية امراه فرعون و كمل شده از زمان مكرم و زهر عمران در سيمه زن فرعون باين جمله ارسال
كردند لطف مردم كمال اندي نبوت انبا باين وجه كمال است و در سن زمان ديگر كبريانه
پس مردان بايگه نبوت است از مردان كمال حال و لطف و از سن سابقه و از زمان انبوت است
ميكردن مطابق ميكردن كفتش و كرامت انبي فضل و كبر معلوم شود و ترديد لطف در دي
نمي مانند فارسيه و ما در مسلمان كمل الاربعا لابي و لطف فارسيه را در كره انكه مضمونه انان
انجات نبوت بر ماست و دريت دفع نميگند مكر رسالت را و قال ابن وهب اخبرني
ابو اليسر عن ابن شهاب قال حدثني سعيد بن المسيب ان اياه مرتة قال
كفت ابن شهاب حديث كرهه مره سعيد بن المسيب كفتي عن ابى بيري كفت سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول شنيدم غير خدا را مي فرمود و لعنوا و قهر ليش
خير نساء و كين الا بل زمان قرين بهترين زمانى انكه كور شده اند شتر را كفته اند
كثرت از زمان غرب است احسانه على طفل هم را ترين زمان انكه بر طفل و مني كرسيد



او ظاهر عبارت این است که احاطه باشد لیکن گفته اند که عرب تکلم نمیکند و منزل این کلام
یک غیر مفرد و ارعاه علی نروح فی ذات بینة و رعایت کنده ترین زمان بروز
در حال او با نیت حسن تیسیر و تفسیر و قرآن بقوله ابوهریرة علی ان ذلک ولو
تو یک مریم بنت عمران بعیرا قط لیکفت ابوهریرة بر بی این آیت و سوار شده است
مریم بنت عمران شتر را بر کتف خود و ابوهریرة ازین قول است که مریم در خلی این زمان
مفضل علیه نیت تا حضرت این زمان عرب که نیت است است که نیت بدین بر مریم السلام
نموده پوشیده مانده که زمان شتر سوار کرده گفت از زمان عرب باشد که مریم از زمان
عرب نباشد احتیاج است که گویند مریم شتر سوار شده و نیز از حضرت این زمان
درین دو وقت باشد که در وقت در حدیث منافع با فضیلت مریم سلام باشد
ابن اسحق الزهری و اسحق الجلی عن الزهری تبایلت کرده است در روایت
نیت برادر زاده زبری و اسحق بن عیسی الجلی بر دو از این شهاب زبری است
قریبا اهل کتاب قاضی غیاض گفته که در روایت اصلی اینجا در آمده قلی با اسل کتاب در
روایت غیر و کثرت است و مراب همی است یعنی درین آیت که اینجا آمده است
قل نیست آری در آیه سوره مائده قلی با اسل کتاب است و آنچه آورده و گفته قلی است
لا تعلق فی دینکم خطاب به یاری است یعنی ای اسل کتاب از حدیثی در نیت در تنظیم
سیح علیه که قوی از لغاری است او را حدیثی بود و گفته در نزد دیگران اند و در تفسیر
تا نیت یا خطاب به یاری است بود مائده در روایت سیح علیه که در آنکه
مکتفند که درین صلا رانده نیت پس وضع در وقت شتر و در وقت را در نیت سیح از وقت تفریق

مال

مکتفند

نیکند و لا تقولوا علی الله الا الحق و نکونید خذا که قول است و نیت انما المسیح
عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح من ذنبت مسیح
که عیسی بر مریم رسول خداست و کلمه خدا که القا شده است او را بر مریم و حسب روح
از خدا الی قول و کنفی بالله و کیلا قال ابو عبیده کلمة کن فکان گفته است ابو عبیده
برادر از کلمه کن فکان است یعنی بر کلمه پدر و نظمه پیدا شده و قال غیره و روح من ذنبت
احیاء مجله روحا و لا تقولوا التلثة و گفته است غیر ابو عبیده یعنی روح این است
که حیات را دورا و گردانید او را روح یعنی حسب روح که صادر شده از خدا و او را که در جبرئیل
که نیت که در مریم پس حاصل شد مریم بوی لغوی گویند عیسی از زمان روح گفته که می در آورد در مرد
روح را پس گویند عیسی روح بود و لا تقولوا التلثة و نکونید است اللهم کنی خدا است دوم مسیح
سیوم مریم چنانکه در جای فرموده است قلت للناس انکون فی و می الیه من کنان الله
ایا گفته مردم را که بگویند ما را در مادر ما دو آنکه در ای خدا بیدار که نهارا بگویند الیه یک است
و او را سه اقوام است بر اقوام را خدا بگویند و مراد با قاضی نیت در حیات و حیات و علم
و کلامی غیر مکتفند یا قاضی نیت است و درین در روح القدس و اراده بسیارند از باب وجود
و این سیح را بر روح حیات و کلام نیت است و این علم در روح حیات و در عقیده این که
از نظم جمله بسیار است و از جمله خطیهای است ان است است بر اوست عیسی باینکه
در دست وی احیای بوی و دیگر خوارق ظاهر شده و علم است که این خوارق از طاقت بشری
که گفته است پس نباشد قادر برین کارها که در حرف با نیت است این سخن را نیت که گفته
مقتل او نمود که وی استقل درین کار بود بر قدرت بر طاعت خود با نیت و با نیت و نیت شده



خوارق الشبهه انبيا ويكظا برشده جناحه عساي موسى از دله ميشد و اين نه بقل و قدرت بوسه
بود و هر كدامي عقل دارد و نهد كه بشتر باين لوازم و طالع بشري خدايي را نمي نشايد **محدثا**
صد قدين الفضل قال ما الوليد عن ابي وزاعي قال حدثني عمر بن وهب عن ابي
قال حدثني جنادة بن ابي امية عن عمارة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله
وان محمد بن عبد الله رسول الله وكتمة الفاها الى مريم وروح منه درين قول كه عيسى بنده خداست ردست بر قول
نصار و در قول و رسول ردست بر بود كه نفي رسالت و ذف ما در او ميكردند و الحجة
حق و النار حق ادخله الله الجنة على ما كان من العمل يعني كه اين عقيدة دارد
مي در او دارد خداوند سبحان بخت را بر حسب اعمال حسنه در درجات بخت طيبه كوي
لام نوزف در عمل بر عهده است و مراد بجا برست يعني حب اين عقده به بخت كوي
اگر چه در كتاب كبريه آمده و اين مي تواند كه بعقود است از عقوبت باقش و ذوق بهند يا بولاد
عقوبت بهر دو نوزف الطال بدهيب اسل اعزال ميكند و باين ناطق است حديث من قال
لا اله الا الله وحده لا شريك له مع رجم الغف الى ذر قال الوليد محمد بن ابي جابر عن جنادة
و زاد من ابواب الجنة التمانية ايها تشاؤ كفته است و بعد من مسلم باسنا سابق
حديث كونه است مراد بهر جا بر عهده است بن نريد الاذكي است از جمله و زمان كراه
درين حديث بعد از قول ادخله الله الجنة و دري كه در او را به بخت از بخت و دري كه بخت
بر دري كه خواهر بخت **محدثا** و ان كوفي الكتاب مريم اذا ابتعدت من اهله
اعتزلت يعني ابتعدت يعني كشته كرفت بنده ناه القينا بنده ناه كره تعبير است

بخت

بمضي القياه است يعني از حتم نشرقا مما يلي المشرق يعني جاي كه متصل است شرق را در بخت
انفوس ياد خانه او فاجاءها افعل من حيث يعني تعالى نريد اين باب است
مخبرها كه يعني مغرب راجع بمرست و باطل نماض و يقال الجاهها اضطرها
الجاه يعني اضطرت تساقط كه اصل ان تساقط است تا رابين مهله بدل كرده اعوام
كرده و زده يعني لسقط است فصيا يعني قاصيا يعني بعيد است فربا بقا و در اين
نوع عظمت است قال ابن عباس نسيان نسيان يعني لو ان نسيان يعني نسيان بودم خبري
وقال غيره النبي الحكيم يعني خبري حيرت و قال ابو داود اعلمت مريم
ان النبي ذ و نبيته حين قالت ان كنت تقينا وكنت ابوداود است مريم
كه نفي يعني حبيب خودت بلكه مي كرفت البته نونقي و قال وكيع عن اسمعيل
عن ابى اسحق عن البراء بن عازب عن ابي بصير قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
ان ابوا اسحق الزبير بن عازب سري يعني جوي خودت سريان سرياني بن باب
در ذكر عيسى است و باب سابق در ذكر ابراهيم و اين آيت از رويايديد **محدثا** مسلم
بن ابراهيم قال ثنا جرير بن محمد بن سيرين عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه
وسلم قال لو سلكتم في المهد الا ثلثة فمروا من كونه است و در كونه بركه نفي عيسى
بن مريم كه عيسى بر مريم است و در اين است كه اين نفع بدان ناطق است و كان في بي امير
الجملة يقال له جميع بود و در قهرني اسرائيل مدي كه كفته ميشد نام او حجج در حديث
كه دري كه است باز در كافي بود كه و زمان ميكرد و كا و سودي كوه و پس كفت اين نبي رت خبر نيت
له و اين نبي را نيم كه بهتر از اين باشد پس بناي مودت كرد و كفته است از مردم مادي ميد نيت و نقي كه

بن نوزف باشد
بن حازم



بروی آمده نریا و میگردد و سخن میگردد با وی و کمان یعنی جاع تر اصره فدیعته بود و وقتی که باز
میگردد آمده نریا و مادر او پس خوانند و در آن احوال اجنبیهما او اصلی پس گفت در آن جواب
و هم مادر او یا نازکم و اختیار نما کرد فقالت اللهم لا تقمته حتی تویر وجه المومنین
پس گفت مادر او خداوند انبیران او را تا بنمای او را روی زنان نرانیه و گفت اگر
زنانکه از جهت هم برائی کرده ام گیر او شد موسسات بر وزن مؤنثات سب و کمان جرج
فی صومعة فعرضت له امرأة فکلمته فابی و بود جرج در صومعه خود پس من آمدند
زنی پس سخن کرد در آن از ذوق پس با کرد جرج فانت مرا عیا فامکنته من نفسها
پس آمد آن زن که غنچه زنی را پس قدرت داد در آن نفس یعنی جامع کرد را بی باقی و کفایت
غلاما نقیلا من فقالت من جرج پس از این بجهت را پس گفته شد مراد آن را
از کسیت این زن گفت ابرج سب و در حرمت ایشان که بود که زانی را کشند
نیز که سب اوله در صورت خود که برند جرج را نیز که ملک خبر دادند از حال او
و گفت بیایید او را زبون فاقه فکسر و اصره معتدرا از لوه و سبوه دادند
زود جرج پس کشند صومعه او را و زود آوردند و تمام کردند فتوح صا و وصلی تم اتی
الغلام پس فتوح جرج و فاکر کرد و پسر آنکه زود غلام فقالت من اولک یا غلام فقالت
الواعی پس گفت کسیت پدر تو ای کودک گفت غلام را می بزرگ است قالوا ایسی
صومعک من ذهب قال الا من طین گفتند مردم در عذر جوابی که باکم مودعرا
از طلا گفت من خودم که از طلا میگویم بوده است سوم ایست که این قصه از آن خبر میدهم
و کانت امرأة رضع ابنا لها من بنی السراة یلوه و زنی که شیر میداد پس خود را

و از نسبه او را

و از نسبه او را در غیر بعضا رجل را کتب ذ و سارة پس گزشت نریا آن زن مردی بسیار
محب حسن و در آن حال است که بمحمد و را ابلیس دینت حسنه فقالت اللهم اجعل ابني
مشبه فتوک تدیهما پس گفت آن زن خداوند را بگردان پس مرا مانند این مرد حسن و دینت
جمیله پس ترک کرد آن شیر خوار پستان مادر خود را و قبل علی را کتب فقالت اللهم لا تجعل مثله
پس روی کرد آن پسر که بر او در گفت خداوند را بگردان مرا مانند این مردتم اقبل علی تدیهما
پس عصبه پسر روی کرد بر پستان مادر کالی که کلبه سارا قال ابوهريرة کانی انظر الى النبي صلی الله
علیه وسلم یحیی صعبه گفت ابوهریره برای انظار و ترقی دو آفتاب علم خصیاتی که کن
می رسم بدان پس پسر خدا صعبه علیه السلام که می مکد کشند خود را این ادبی از برای تو وضع
خبر بعد از آن حضرت مثل خاندان عادت نرف در آن احوال و ستم تم جرمه فمعت فقالت
اللهم لا تجعل ابني مثل هذه ایست که گزشت با آن زن و این پس گفت خداوند را بگردان
پس مرا مانند این و ده فتوک تدیهما فقالت اللهم اجعلنی مثلها پس گزشت از پسر که
پستان مادر را و گفت خداوند را بگردان مرا مانند این و ده فقالت لعل ذلک یلک گفت
با دهر کنی که مانند آن مرد را محب حسن بدست و مثل این و ده فقالت لعل ذلک یلک جبار
من الحیاة یلک پس گفت آن طفل این سر را علی سب از ظلمان و هذه الاخرة تقویة
سهرت و دینت و لعل تفعل و این و ده میگویند و را بزرگی کرده و زنا کرده و کرده بود
از روی زود و زود است اعرج و در آن تکرار کرد که سبند زنی کرده و زنا کرده و میگویند
سیسی العبدی سب مرا علم خدا در حق من بداند که در حدیث صحیحی شریک آمده که چند طفل بود که
سخن کرده اند از آن جمله شایسته است یوسف علیه السلام تا آنکه تم نه بدست بر این اهدای غیر کرده



که حال زاده زینبی بود که حکم کرده است و این تغییر منقول است از ابن عباس و سید بن جبیر که
رویکر طفل شتر خواره بود که چون از حوله خود است مادی را که مانند می بود و این که آورده
بکوس علی السلام در کشف آورده کردی مانند و خرف چون بود که در بغل از این که می بود
و آنکه مانند فرعون و رقیق شد و طریق و بجای است در آنش انوار زد گفت ای مادر
ببین که که ما بر حقیم و دیگر طفل است که رفته اخذ و گفته کردی را بر آوردند که در آنش انوار زد
باید طفل شتر خواره بود چون خواسته که او را در آنش انوار زد وی انبساط آورد پس
شتر خود گفت ای مادر مرگن که تو بر حق و روایت کرده است ضحاک از تغییر خود که می
بنام زکریا علیها السلام حکم کرده است و بعد از آنکه است این را بقلی دیگر در وادی
ند که است که آنحضرت مع الوعد سلم حکم کرده است در او اثنای ایام ولادت و مردی است
از ابن عباس گفته است جلین مضمون آنحضرت کردی از شتر باز در استم سخن کردی که در آن
و گفت الله اکبر که او را و خود که از آنکه بکره و اهل روزه استقی دیگر مردی است
از مصعب یا گفت حج کردم با آنحضرت در حجه الوداع و در آنم خانه را که آنحضرت در آن
خانه بود و در آن مردی عظیم عجیب مرد آورد غندی و که بعد از آن روز منو کشته بود تا برکتی
از نظر آنحضرت دریا پس آنحضرت فرمود ای علام من گفتم که تو رسول خدائی فرمود است
گفتی برکت کند خدا در تو مردی است که آن طفل دیگر سخن نکند تا از هر قریه غندی برینا کند و ما
این غنم را مبارک مالی بگفتم روزی استقی من روایت نمودن به آنکه و بگویم این همه را
شما را غنم می آورده و آنچه توان گفت آنکه این روایتها نیز در کتب است
آنچه بر سر است آنچه شرط خود گفته همان است که در کتاب آورده که آنکه که طفولیت نشانند

این حکم از ابن عباس نقل شده است
نقل کرده است

یوسف متفق علیه نیست میان مشران فسطاطی که بر روایت کرده این ابی تمام از ابن
عباس و بجا کردی مردی بود در آنش دار و از قناده و حسن لغوی نیز روایت کردی مصعب
حکیم و باغ بود که ملک بر جمع بوی میکرد و مشورت می نمود و بود از مردم زینجا و ترجیح
کرده اند این روایت را که از فضل می بود پس گفتند او که از اینها که در است بر کنی قاطع بود
که از قبیل مغزیه یوسف است و حاجت نبود با آنکه از اهل او بود لیکن گفتند آنکه از اهل
او بود از این جهت است که شهادت فریب اهل است بقول و آنکه که آنکه که از اینها که
برین روایت و کلف منقول است پیش از علم آنحضرت بود که با فرموده آنچه بواجب بود
این است طفل بوده اند بسیار ضعیف است و الله اعلم **تث** ابراهیم بن یسوی
قال ما هشام عن معمر بن وحید بن محمود قال قال تسان عبد الرزاق قال انا
معه عن الرهري قال اجبرني سعيد بن المسيب عن ابيه ربه قال قال
المنبي صلى الله عليه وسلم ليلة امري بي بع كعبت موسى كعبت ابو هريرة فرمرد
بمعه خراشی که بر او آورده با سمانه عدنان که در دست را قال ففتمه فاذا امر جليل
كعبت ابهرية صفت كره آنحضرت انوار الحسن ناکاه مرد است حسینه قال مصعب
كان يوم آنحضرت را که فرمود با ریک و از آن است فسطاط فاعل قال عبد الرزاق
بن عامر و در رسته و ضمیر منسوب حسینه راجع بمهر سنی عبد الرزاق گفته که آنکه بسم محمد را
که گفت مصعب بود و مصعب را با طویل حشف العلم تفسیر کرده است و در روایت
هشام در آن ضرب و رقیق شده و آنکه بگویم ضعیف الهم است و ما و عیاض همین نموده است
و در روایت دیگر جسم واقع شده است و آن ضد ضرب است جسم را بطنی را



در طول باید داشت تا مطابق شود بر روایت دیگر جل الراضی که از من رجال
تسویه موی سر او باندک هیچ قناب بود گویند که در آن سن شصت و پنج نفع بین
سجده و منزلان و بعد از او ساکن نمره مغزج است و تا زانیت قبیله است ازین قال
و لقیته عیسی فقیه النبیین صلی الله علیه وسلم فقال ربنا بعد احمر و بود و قد
کردم عیسی را راوی گویند پس ضحکه کرد و او را سینه خراشید پس فرمود میان تو سرخ رنگ کاغذ
خرج من دیماس چنانست که بر در آن آینه از حمام و یکس کبر و دل مبله دیا و نیمه
ویم و بین مبله بی تمام خیا که کف تیسر لاده یعنی الحمام و روایت ابراهیم
و اما اقبه و لده به و دیدم ابراهیم را و حال آنکه فرزندش به زین اولاد اویم بوی
قال و وثقت بانائین احدهما البین و الاخر فیه خسر و بود آورد و چشم بدو
طرف یکی از آن دو تیر بود و دیگر شراب فقیلی خندا ایما نشست فاخذت
اللبین فترت بر پس گفته اند را کبر کلام ازین دو که خواهی پس کزتم تیر را و چونم از
فقیل هدیث الفطرة پس گفته اند که چونم جبر کمال است را و نمودند که فطرت
اسم را و اوصبت الفطرة یا رسدی فطرت معلوم را استک را روایت است اما اندک
لواخذت الخمر اگاه باشی منجی تو را که تیر فقی تیر با را غوت امتک کرده بودی
است تو از آن شراب ام بخا کشت و زنده همه بیست است و گفته اند تیر **تسا**
محمد بن کنیه قال با اسرا و یط قال با عثمان عن مجاهد عن ابن عمر یعنی از
ناظران سخن کرده اند درین سماع گفته اند تو را که است که گفتی عن مجاهد عن ابن عباس
و این سبقت لسان یا از سهو علم فریاد است که گفتی در کتاب ج از می بر از ابن عباس

داکر است

داکر است و نیز در کتاب الانبیاء و قصه ابراهیم از روایت ابن عون از می بر از
ابن عباس آورده و اتفاق روایت بر همین است فسطاطی گفته این غلط از فری است
یا از مجاری سهری و زنده قال قال النبیین صلی الله علیه وسلم را بیت عیسی و موسی
و ابراهیم فرمودیدم این است که را و شب مروج اما عیسی یا حصارا عیسی پس سرخ
رنگ است از عورت عمر سخت سپید رنگ بر می اینست جعد عریض الصدر
حلقه در موی سر کشت ده سینه و اما موسی فادم جسم و دوسه کتوم کون پر کشت
سطح کا نه من الرجال لظرب حلقه در موی سر خالی است که از مردم روایت بر طرف
زا و تشدید طاقوی است از مردم شد نقد که کنالی **تسا** ابراهیم بن المنذر قال تسنا
ابو صفره قال تسنا موسی عن نافع قال عبد الله ذکوا النبیین صلی الله علیه وسلم
یوما کتبت عبد الله بن عمر ذکر کرد و تیر ضار روزی بین ظهرانی الناس المسیح الدجال
بیان مردم مسیح دجال را فقال ان الله لیس با عور پس فرمود تمیق حدیث است که
ان المسیح الدجال عور العین یعنی آگاه بنمید که مسیح دجال که چشم است که
عینه عینه طافیه بود چشم او در آن کور کبر است از میان درین خورشید و الا لظن
دعوی خدای او بسیار است و کفص یا تمنی از جهت تعقیب و رسوایی است و اراشی اللیلة
عند الکعبه فی المنام و نمودند من شب زکویه در خواب فاذر حل ادم کا حسن
ما یرى من ادم الرجال پس ناگاه مردی است کتوم کون مانند خورشید را کتوم کون
تقریب ملت بهین منبکیه تیر تیر کسوی سر او میان و دوش او یعنی میر سید بدوش او
لیکبر لام و تشدید میم موی که از بنا کوش یکدرد و بدوش برسد و چون زردش یکدرد از راجه

تسنا
ابو صفره
ابن عباس
ابن عمر
ابن عباس



بعظم جرم و تشدید کرم تا اگر از زمین کوشش کند در آن راه فرود خوانند رجل الشعر در اوردت
 موی لفظ را سده مساوی میگذرد و از روی آب حقیقت با آنکه کنایت است
 از حال لطافت و تازگی و اضعا یاد میبرد علی منکبی رجلین بحال کنه ده است
 برودت را بر روش و درود و هو یطوف بالبعیت و حال آنکه طرف میکند
 بجای کعبه نقلت من هذا اقلوا المسیح ابن مریم پس گویم کعبت اینم
 گفتند این مرد مسیح پسر مریم است ثم راایت رجلا و مرانه جعدا قطعطا
 پسر دیدم مرد را که پیشت اوست و کسی را بر سر پر تا است مانند موی حیسان
 اعمور العین ایستنی کور چشم راست کاشته من راایت با بن قطن کویست به
 زین کس است که در دم با بن قطن ابن قطن مردی بود از بنی خزاعه که در جاهلیت مرد
 واضعا یاد میبرد علی منکبی رجل بحال کنه ده است برودت خود را برودت
 مردی یطوف بالبعیت طرف میگردوی که کعبه نقلت من هذا اقلوا المسیح الدجال
 پس گفتیم کعبت این گفت مسیح و حال تا بعد عبید الله عن نافع متابعت کرده است
 عبید الله بن عبد الله بن عمرو بن العاص را از نافع **ثنا** احمد بن محمد المکی قال سمعت
 ابراهیم بن سعد قال ثنا الزهري عن سالم عن ابيہ قال لا والله ما قال النبي
 صلی الله علیه وسلم لعیسیٰ حمر گفت پسر سالم عبد الله بن عمر نیست بعد از او کند
 آنچه روایت کرده اند نفورده اند نیز خدا مرعیه را که از خود و لکن قال بیسما انا نام
 اطوف بالکعبه و لیکن و بود در میان آنکه من خفته ام طرف میکنم کعبه فاند
 رجل آدم سبط الشعر یهادی بین رجلین پس نگاه دیدم مردی که در کون موی

کعبه را بر سر و در آن

بی که می رود بمثل کسی که در میان دو مرد و مادی یعنی شانه و فتح دال بعد نطف
 براسه ماسه او از روی آب یهراق براسه ماسه او شک راوی است برودت کعبتی
 است نقلت من هذا قالوا ابن مریم پس گویم کعبت اینم و کعبه ملائکه پسر مریم
 فذ هبت العفت فاذا رجل احمر جسمه پس زینم که انفات یکم بجای کونگاه
 نیم مردی سرخ رنگ و ز جعد الرأس و کلوی اعمور عینه ایستنی کور چشم راست
 این ترکیب از قبل صفت مجرد از لام تعریف منصف ممول بود که انفات پسر مریم طرف
 مانند حسن و وجه سپید و سار بر بیان این را فصح و استه تجویزان در فردت
 تشبیه کرده اند و کوفیان روا کرده اند برودت در سنت کلام یعنی قمع و صبح همین است
 از جهت وقوع آن در محبت و احادیث صحیح و دیگر در شمار لغوی و بی غصه صراحت
 طویل اصالبه گوید تسک کوفیان صحیح است پس صحیح همین است که تا او پیشتر همانند
 که لفظ صورت فطرت است در صورت که او منصف است و عینه منصف الیه در فتح الباری
 گفته که این ترکیب بقطع اضافه عینه بدل است از او بر مابند است نمودن است خراو
 تقدیر کلام چنین است که عینه ایمنی عورای و در جمله جعد کاشتم نمودن عینه تقریر کرد
 در عهد کال عینه عینه طایفه خیر استی که چشم او در آنه انور است بر آمدن از عینه است
 نقلت من هذا قالوا هذا الدجال کعبت اینم و کعبه ملائکه پسر مریم و از قبل
 الناس بدینتها این قطن و زدیگزین مردم بود از ده شام است این قطن است قال
 الزهري رجل من خزاعه هلك في الجاهلیة گفت زری این قطن مردی است
 از قبیل خزاعه که هلاک شده است در ایام جاهلیت **ثنا** ابو الیمان قال فانا

حسن و چشم قمع خط العیون و جاز و نفع
 عند العیون و روی العیون و ما مره العیون



شعیب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان اولي الناس بابن مريم
 كلفت ابو هريرة تسيدم من ولد رافع بن مهران من مهران كجبت ولصديق ابن مريم
 ايضا وى كفته كراين اوليته بجزء است كعيسى ارب منجز است ونمود بيان ان
 حضرت عيسى بن مريم بود بر سالت ووجود حضرت ودر عي بود مردم را بعد از
 حضرت عيسى ويزاد بابت نزول عيسى بن مريم خودم شد كه عيسى بن مريم نزول عمل بر سر كويت
 محمد خواجه كرد و حضرت محمد كرد اين دين خشي را و در زمين از جمله حال ارتباط است كماله كوفي
 والانبيا و اولاد علات و سه پسران فرزندان هر يك اند كه پدران ان يكى است
 و مادر پدر است است ابي از احكام ديني احوال و عقائد را پديد و ذوق و عبادت را كسب
 از احوال نداد داشته و مراد است كه انبيا احوال و عقائد انبيا كى است و ذوق و مسائل
 فقهيه مختلف علمه بفتح عين و نشد بدلام در اصل معني شربت مانينه كه بعد از شربت ابولى
 خوانند و فرقه از ان علت كوند كه عروى زنى ديگر گفته كويام خود شربت كاهم ديگر را بعد از
 شربت ليس بسبي و بدينه بنبي نيت در بيان من و بيان عيسى بن مريم و در معني شام
 اولويت است گفته نشود كه در قصه اسل زيبه كه در لاده بس و در قصه معلوم بود كه كس
 ديگر نموده اند كه در سده نده اند بقره اله كيه از انكه اين كس كس و سده عيسى بوده
 نه بجز ان كه بوده اند كه در لطف احاديث آمده كه جرجس و خالدين سان هر دو نموده
 شربت برسيده و در كويت صحيح تر تصوف آن ميكند **ثنا** محمد بن سنان قال
 ثنا فلان بن سليمان قال ثنا هلال بن علي بن عبد الرحمن بن ابى عمير عن

عيسى بن مريم
 محمد خواجه كرد و حضرت محمد كرد اين دين خشي را و در زمين از جمله حال ارتباط است كماله كوفي

ابهريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اولي الناس بعيسى بن
 مريم في الدنيا والاخرة الا نبيا و اخوة لعلاجات امهاتهم بشقي انبيا
 برادران هم اندازيك پدر مادران انان تنفرد اند و دينهم واحدة و دين انان
 يكى است يعني همه عمل ز فرموده خدا مينند و قال ابراهيم بن طهمان عن موسى
 بن عقبه عن صفوان بن سليم عن عطاء بن يسار عن ابهريرة قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ح كويت فانه ذكر ان ابا سنان قد طرق ابهريرة
ثنا عبد الله بن محمد قال ثنا عبد الرزاق قال انا معمر بن همام عن ابهريرة
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سري رجلا يسرق و هو و در عيسى بن مريم را كوزي
 سيند فقال له اسرقت قال كلا ليس كفت مراد عيسى ابا و زديدي تركت لي والذي
 لا اله الا هو سوكند كس كرسنت خدي يا زدي تالي فقال عيسى اصنت بالله و كذبت
 عيسى بن كفت عيسى ابا ان آو دم كند از اين سوكند كه حمودي و كذيب كرم چشم خود را كه
 در دست راست به كره و بيشه كذيب كرم ايجي ظاهر شده بود برين لايه زلفن نو زدي بوده است
 كونا جازم نموده و در ليست زدي و چون دي سوكند خود و بر كشت از علم طي خود كويت
 زدي بوده از انكه تواند كان مردارفته باشد محب مال يا انكه تعهد عيب نداشته باشد انكه
 و كذا يعني قصه آنكه نمره استغنام از سرقت مخدوف است و با دار و از ان سوكند كلام فافهم
ثنا الحميدي قال سفين قال سمعت الزهري يقول اخبرني كفت سفيان
 شديم زري را ميكفت خبر داد مرا عبد الله بن عبد الله عن ابن عباس سمع عمر
 يقول على المنبر سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لا تطرفي كما اطرت الضارية

بقره الاستغنام كذا رويت
 في نسخة اخرى من نسخة
 الكوفية كما اترجمه في نسخة

از كتاب خود در و در اول و با ان كونا
 بجز تصحيح



عيسى بن مريم عليه السلام في حديثه من جنانك بالله انك انما نضاري ودرج عيسى بن
مريم فاما انا عبد الله بن مريم من مكرهه خدا افقوا لعبد الله ورسوله ليس كونه
براننده خدا بفرستاده وني **ثنا** محمد بن مقاتل قال انا عبد الله قال انا
صالح بن حي ان رجلا من اهل خراسان قال للثعبي اخبرني عن كجاج
الرجل امته يفتن مروي از مردم خراسان گفت مرتبسي را خبر ده از كجاج كه گواه خود را
براه خود بدار تا كه از او گواه بگيرد او را ايا بويست يا نه فقال الثعبي اخبرني ان بويست
عن ابي موسى الاشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس كفت
شعبي در جواب امر خود خبر داده مرا ابو بروه از ابي ريس اشعري كه گفت فرمود رسول خدا
صلى الله عليه وسلم اذا ادب الرجل امته فاحسن قلوبها وقلبي كالتيمم اذ بك
وخلق كرونده با خلق اهل اسلام داده خود را ونيكوكر تليم او را بگيرد و لطف بگيرد
فاحسن تعليمها ويا رود او را احكام ديني بگيرد و تليم احكام را بگيرد
فتزوجهما ليراد كذا ودر اين كجاج خود را آورد و فهم داد كه ان له اجران ليس
مراورد در حديث جر عثمان وجر ترويح وادامن بعيسى نعم امن بي فله اجران
ووقتي كه ايان آورد بعيسى پس ايان آورد پس ملو است ودر جري با يان عيسى وديكر با
بين و العبد اذ اتقى رهبه واطاع مواليه فله اجران وبنده مملوك ووقتي كه بر سر
كرد برونه خود را يعني طاعت كرد خدا را و بار خدا كز و سمعت ووزمان بر دروي
كردم جهان ومانك خود را و در او نواب است بي بر طاعت حق وديكر بر طاعت بايك
ليست سخن ذكر گرفته در كتاب علم و در باب تليم رجل مراسته را و در باب تقي فضيل

۹ و علمها

كلمة لكلمة الله باذنه مشبهه كدر ان كرده انرا كه تقيص باين شكس در حصول دو ابر
و حجت بگوي كذا و كذا نيك كند او را و نواب است و نيز در بيان انكه نواب
تليم واه چو در ابر بنام شده و تقيص با شاق و نيز در حجت و در معني كبر اين احقر
وارو شده و در نفع اين سخنان است ميگند كه در وقت دريافت تقيص دلبي بر وجه كين با ان
ثنا محمد بن يوسف قال ثنا سفين عن المغيرة بن النعمان عن سعيد
بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحسرون
حفاة عراة عزلا فرمود بر كينه شويد روز قيامت در حال كبري بنده من بر حبه و خسته
نا كرده ايد تم فرقه كجا بدار انا اول خلق بعيد استي خوانند اخبرت شيئا كه بعد از ايام حسين
بيدائي بازي ايد او را و عدل علينا انما كنا فاعلمين كجالي كه وعده استوار با تقيص ما
بستيم كنده فاول من ليكسي ابراهيم بن حسين كسي كه چاه داده بود در ابراهيم
عليه السلام و در حديث ديكر و در وقت شده كه شمر كز مشهور مردم كجا همي كه در ان مرده اند
در نوم شده كه ي بر و نجاها از رسول نغم صور از بدنها و بر نه گامى مانند پس ضايفي باشد
مرا بنويت را تم بفرخند بر حال من اصحابي ذات اليمين وذات الشمال
بستيم كنده مشهور مردم از اصحاب من جانب دست راست كه بر اسلام مرده اند فاول
اصحابي پس ميگويم شيئا و شيئا اصحاب منند يعني جمعي را كه جانب دست چپ اند كه
شده كه شيئا را بد فرخ مي برند فيقال انهم لهم نزل الامر تدن على اعقابهم منق
فانهم هم پس گفته نيز و تقيص ان بر كشته بود بر سر خود يعني باز بر كشته شدني كه گفت
كرده نواب ترا فاول كما قال العبد الصالح عيسى بن مريم پس ميگويم شيئا كه گفته شده



قال قلت لعبد النبي انك انت
عبد النبي عبد النبي

مباح لم يردم پس بگویم چنانکه گفته است بنده مباح و گفت عليهم شهيد اما دعوت
فيهم و بودم من برالتان شاه مادامی که بودم من در میان ایشان فلما تو فیتی
گفت انت الرقيب عليهم پس برگاه میرانده مراستی تو که میان برالتان و انت
علی کلمتی شهید و تو بر حضرت بود خافری ان بعد بهم فانهم عباده
الغضب کنی تو آنها را پس تحقیق اینها بنده ای تواند در عرض غیر و در مالک مطلق بر آنچه
خودم بنده ای خود را وان تغفر لهم فانك انت العزیز الحكیم و اگر گفته نومر آنها را
پس تحقیق تو ای تو را و در آن تو را و عقاب میکنی مگر از روی حکمت قال محمد بن یوسف
از روایت این کتاب است مسلم میشود که این تویی فریضی است که در حق کرده
درین کتاب ذکر عن ابی عبد الله ذکر کرده شده ابی عبد الله بخاری قال فیصنعه
گفت فیصنعه بن عبده ساری که شرح مؤلف است هم المرتدون الذین
ارتدوا و علی عیسی ابی بکر فقام لهم ابو بکر انجماعت که بعد از آن حضرت مرتدند
لکن مذکر کنند از اسلام در زمان خلافت ابی بکر پس منال کرد الت نراه ان سلم
کتاب و تابان او بودند که اول امتیاح از ادای زکات آوردند پس از جمیع الحام اسلام
برگشتند و جنگ کردند باهل اسلام و علمه و درخ گشتند و سیمیه اینجماعت باصحاب
با بقیه رجال سابق است که او را تو اند که بموجب همان علم زمان حیات بنده و علم
باز داشته باشد و بنده را جواب بگویم بر او و در آمده **باب** نزول عیسی ابن
مریم علی السلام در روز نزول عیسی علیه السلام در هر زمان در ترویج نمودن دین محمدی صلی الله علیه
و آله و در تعین عیسه بنزول وقع عقیده لغاری است که عیسه است عیسه را ابو گفته اند

و برادر کشیده

و برادر کشیده و نیز عیسه اعراب انبا و صدق آن حضرت بود و جواب او من قطع نبوت است
باب اسحق قال تنبا یعقوب ابن ابراهیم قال تنبا ابی عن صالح عن ابن
شهاب عن سعید بن المسیب سمع ابا هريرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم والذي نفسي بيده اقول انتم اهل البيت من اولاد محمد صلی الله علیه و آله
سوکند کسی که دردت من در دست او دست لیو شکر ان نیکو فیکم ابن مریم حکما
عدلا برائنه نزدیک است اینکه نزول میکند و تمام عیسه ابن مریم بجای که عالم است
فیکر الصلیب و قیل الخنزیر پس می کشند میان لغاری را و میکند نوک در
و میکند در مردم و تو را که کسر و قتل کنایت از اهل بیت لغاری باشد و نصح الحجر تیره
و در میکند غیره را از کافران زیرا که قبول میکند ازینها مگر اسلام و ازین جهت که مردم را
ازین احوال که از برکات او می یابند و زمین از برای اندازد و احتیاج باین قدر مال قلیل
نخواهد بود تا بوض آن ذمه قورس اند و کافران را آنها بیکداند و در دست ابی ذر ثقیفی
و دستلی عیسه بجای خزیه حرب است بجای حمله و سکون را ازین آخرو میکند جنگ را
و امر جهاد باقی میماند و همه مردم در دین اسلام می در آیند و بعضی مالک حتی لا یقبله
احد و بسا شود مال نزد مردم تا آنکه قبول میکنند او را احدی مرد است که مردم بهر برای
مال زکات منت خواهند کرد که از قبول نخواهد کرد و بعضی نفع نشاء مثل نفع نعیم
کرده اند که با رویت این چنین است و الا تو اند که نعیم یا از باب افعال باشد و مال نفعوان
الگوئی که ثابت شده که عیسه عمل بر شریعت محمدی خواهد کرد و در حقن خزیه از احکام نصح نریف
مرد است پس چگونه و در میکند خزیه و نصح میکند تا گویم که این نصح هم از آن حضرت است که میگوید

مباح لم يردم پس بگویم چنانکه گفته است بنده مباح و گفت عليهم شهيد اما دعوت فيهم و بودم من برالتان شاه مادامی که بودم من در میان ایشان فلما تو فیتی گفت انت الرقيب عليهم پس برگاه میرانده مراستی تو که میان برالتان و انت علی کلمتی شهید و تو بر حضرت بود خافری ان بعد بهم فانهم عباده الغضب کنی تو آنها را پس تحقیق اینها بنده ای تواند در عرض غیر و در مالک مطلق بر آنچه خودم بنده ای خود را وان تغفر لهم فانك انت العزیز الحكیم و اگر گفته نومر آنها را پس تحقیق تو ای تو را و در آن تو را و عقاب میکنی مگر از روی حکمت قال محمد بن یوسف از روایت این کتاب است مسلم میشود که این تویی فریضی است که در حق کرده درین کتاب ذکر عن ابی عبد الله ذکر کرده شده ابی عبد الله بخاری قال فیصنعه گفت فیصنعه بن عبده ساری که شرح مؤلف است هم المرتدون الذین ارتدوا و علی عیسی ابی بکر فقام لهم ابو بکر انجماعت که بعد از آن حضرت مرتدند لکن مذکر کنند از اسلام در زمان خلافت ابی بکر پس منال کرد الت نراه ان سلم کتاب و تابان او بودند که اول امتیاح از ادای زکات آوردند پس از جمیع الحام اسلام برگشتند و جنگ کردند باهل اسلام و علمه و درخ گشتند و سیمیه اینجماعت باصحاب با بقیه رجال سابق است که او را تو اند که بموجب همان علم زمان حیات بنده و علم باز داشته باشد و بنده را جواب بگویم بر او و در آمده باب نزول عیسی ابن مریم علی السلام در روز نزول عیسی علیه السلام در هر زمان در ترویج نمودن دین محمدی صلی الله علیه و آله و در تعین عیسه بنزول وقع عقیده لغاری است که عیسه است عیسه را ابو گفته اند



از آنکه تا نزد عیسی بنفوس خسته حتی تکون السجدة الواحدة خلیل
 من الدنيا وما فیها تا آنکه بسیار نزدیک نماز بهتر از دنیا و هر چه در دنیا مزاد است
 که ما هر چند که بقدر خود بود که تقرب الی الله بقدر مال خود اماند و کسی قبول آن نخواهد کرد
 و فقیری و محتاجی که معرفت زکوة و صدقات مست بهم نرسد و متعین خواهد بود بجهت
 و طاعات که اهل العسقلانی و در بعضی حواشی نوشته که مراد آنست که استسحاب مردم
 همه بر احوال خود بود و عبادت چنان از میان بریزد که یک سجده غریب از دنیا تمام بود
 و همچنین از سون کلام دور و نامناسب بزمان عیسی است ثم یقول الیه یوحنا بتر کففت الیه
 بخوانید این آیه را که خواست یعنی استدلال کرده است البوم بره بر نزول عیسی در افراسیاب
 باین آیت که قالوا وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن قبل موته و نیست از اصل
 کتاب احمدی که آنکه ایمانی آورد عیسی پیش از موت عیسی یعنی بعد از نزول عیسی در افراسیاب
 بزمان همه اصل کتاب بوی ایمان می آرند و جمله ملت اسلامی خود نم شده و باینکه از آن کرده است
 این عیسی در آنچه در دست کرده و این جزیر از طریق سمیزین حجج از ابن عباس صحیح
 یعنی گویند غیر در قول او قبل موته راجع با حاست و معنی این است که نیست از اصل کتاب
 احدی از یهود و نصاری که حاضر شود او را موت که آنکه ایمان می آرند بعیسی و تقدیر می کنند
 در وقت آنحضرت رسالت او و عقدا میکنند که باینکه خدا است و این است
 است لیکن نفع میکند اینها را این ایمان درین وقت سیفا و بی تقدیم و ترجیح آنکه آنرا
 و میگوید نیز این است قرآن و آن من اصل کتب الایله منس به قبل موته یعنی
 یؤمنن را بضم نون اول لضعف جمع و غیر جمع در موته خوانده اند باینکه باینکه جمعیت

و ما فیها
 واقعه و ان شتم
 از آنکه تا نزد عیسی بنفوس خسته حتی تکون السجدة الواحدة خلیل
 من الدنيا وما فیها تا آنکه بسیار نزدیک نماز بهتر از دنیا و هر چه در دنیا مزاد است
 که ما هر چند که بقدر خود بود که تقرب الی الله بقدر مال خود اماند و کسی قبول آن نخواهد کرد
 و فقیری و محتاجی که معرفت زکوة و صدقات مست بهم نرسد و متعین خواهد بود بجهت
 و طاعات که اهل العسقلانی و در بعضی حواشی نوشته که مراد آنست که استسحاب مردم
 همه بر احوال خود بود و عبادت چنان از میان بریزد که یک سجده غریب از دنیا تمام بود
 و همچنین از سون کلام دور و نامناسب بزمان عیسی است ثم یقول الیه یوحنا بتر کففت الیه
 بخوانید این آیه را که خواست یعنی استدلال کرده است البوم بره بر نزول عیسی در افراسیاب
 باین آیت که قالوا وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن قبل موته و نیست از اصل
 کتاب احمدی که آنکه ایمانی آورد عیسی پیش از موت عیسی یعنی بعد از نزول عیسی در افراسیاب
 بزمان همه اصل کتاب بوی ایمان می آرند و جمله ملت اسلامی خود نم شده و باینکه از آن کرده است
 این عیسی در آنچه در دست کرده و این جزیر از طریق سمیزین حجج از ابن عباس صحیح
 یعنی گویند غیر در قول او قبل موته راجع با حاست و معنی این است که نیست از اصل کتاب
 احدی از یهود و نصاری که حاضر شود او را موت که آنکه ایمان می آرند بعیسی و تقدیر می کنند
 در وقت آنحضرت رسالت او و عقدا میکنند که باینکه خدا است و این است
 است لیکن نفع میکند اینها را این ایمان درین وقت سیفا و بی تقدیم و ترجیح آنکه آنرا
 و میگوید نیز این است قرآن و آن من اصل کتب الایله منس به قبل موته یعنی
 یؤمنن را بضم نون اول لضعف جمع و غیر جمع در موته خوانده اند باینکه باینکه جمعیت

کردار است

که در حاست پس لازم آمد که غیر تالی اینها راجع با حاست باشد چنانکه درین قرآنت آورده است
 پوشیده ماند که بر این معنی این آیت دلیل بر نزول عیسی شود و با بوم بره از ادبیل است خبر بر نزول این
 عباس طرح کرده باینکه اول الکرکشی برین تقدیر مخالف و معنی قرآنتین بسیار است از علاج
 چیست گویند بجهت درین دو معنی تصادف تا فی نیست تا شکل شود جمع آن هر یک ازین
 در معنی خبر میدهد از حالی و این دو حال تفاوتی ندارد و با آنکه استخوان گفت که این قرآنت
 تالی نیز خبر از حال نزول عیسی است یعنی چنانچه در معنی اول نیز مذکور شد چنانکه اینها هم این
 قید برداشت و معنی آنکه اصل کتاب در ایام نزول همه ایمان می آرند بعیسی پیش از آنکه برین
 پس راجع باینکه اول با تقدیر قبل موت نیز نفس بحالت آنحضرت در افراسیاب معین دارند
 و گویند در آنست که این ایمان فائده ندارد و الیه علم و یوم القيمة یکون علیهم شهیدا
 در روز قیامت بسیار عیسی بر ایمان ایشان که بوی **تسنا** یحیی بن بکر قال تسنا
 اللیت عن یونس عن ابن شهاب عن نافع مویلی ابی قتادة الانصاری
 ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف استراذا
 نزل ابن مریم فیکم چگونه آید و چه حال دارد شما قتی که فرود آید بر مریم در میان شما
 و اما منکم منکم و اما من شما در نماز در آنوقت از شما باشند ایمین است در سلم یعنی مراد
 از امام امام نماز است و تحقیق گفته شد بعیسی که آنرا درین برای ما یعنی امام تو پس میگوید
 نه یعنی شما بر بعضی شما ایست از جهت کرم است این است اخر ضمیمه فی ایمان این
 جزو کفایت از تقدیم کند عیسی با ما است در نفوس استسناه و شکال منو که باز او را
 رسانده باینکه شرع پس اقتدا میکند با امام این است تا عبادت او کرده شده بخورد و در قول آنحضرت



لبنی بعدی یعنی گویند خیریت این است که میگوید عیسی کالی که از شماست یعنی تابع وین نه است
و تصحیح کرده است پیغمبر را سولی سید الدین انصاری و گفته است که میگوید بوی معنی آخر از زمان
و اولین گویند مسلم که است خیریت است و منقول است از بعضی ائمه پس گویند خیریت
این است که گویند بقران نه با کمال که از راه نام تمام ما زود است ملک بینه حکم و طایفه گفته
یعنی حکم میکند با حکم شرعی کالی که از زمان محمد است و از همه بگفت خیریت مسلم می باشد
تا بعد عقل و الا و اجماعی متابعت کرده است یونس را عقل و او را اجماعی در ردیت کردن از آن
شهادت است **باب** ما ذکر حق بنی اسرائیل در بیان قصای عجیبه که ذکر کرده است
گفتند از تو بنی اسرائیل **تفصیلاً** موسی بن اسمعیل قال ثنا ابو عوفان قال ثنا
عبد الله بن عمر عن ابي بن حنبل قال قال عقبه بن عمر وحدثني ابي
تخديتاً ما سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت ربي كفت عقبة بن
عمر صديقا يا خیریت میگویند ما از خبری که شنیده از رسول خدا قال انی سمعته یقول
ان مع اللجال اذ اخرج ما عاونا وناضرا کففت خلیفه یقین من شنیده ام که فرموده
این بود و یقین با جهال و ذمی که پروردگاری از بر صبر الی در نشی است فاما الذي یزکی الناس
انما الشاخر ملو با و در این بخش میزند مردم که نشی است پس الی سرد فاما الذي یربی
الناس انما جوارحهم تحرق و اما اجماعی میزند مردم که الی است پس نشی است که میگوید
من ان اولی ذلک منکم پس کسی که باید از شما جهال را و این بخش و اب را بلیغ
فی الذي یربها انما ناس الی گویند و آنچه می بیند که یقین کن نشی است فانه
عبد با بر پس یقین ان کسب یرب سرد است در رسم آورده که جهال می آید و با

عبد السلام انتم انتم
با هم برین است در نماز

مانند جنت و دوزخ است و از آنکه دوزخ گویند آن بهشت است و این قسمه است یعنی
جنت نه است و خود که بجمع بان مردم را با انجام رسوا میکند آن لاین را و ظاهر است از مخاری
اورا در کار قال حدیثیفة و سمعته یقول کففت خلیفه و شنیدم انکفرت را میفرمود ان جیلا
کان فیمن کان قبلکم یقین مری بود و جاست که بودند پیش از شما آناه الملك ليقض من حده
آدمان در دوزخ نوشته تا قبض کند جان او را فقیله هل علمت من خیر پس گفته اند او را آناه
که از آنکه می خوری قال ما اعلم شیئا غیر الی کنت ابا نبع الناس فی الدنیا کففت
نمیدم خیری از نیکی خیرا یک خورد و دوزخ است میگویم مردم را در دنیا فاجانه بهم پس تقاضا
میگویم مردم را و داد است در آتم باینها فانظر المؤمنین هت هت میدادم صاحب بسیار
و غنارا و اجارا و عن المعسر و در میگویند شتم از تنگ دست و می شنیدم حق خود را
فا دخله الله الجنة پس در آورد او را در بهشت همین عمل خیر و قال سمعته یقول
وکففت خلیفه و شنیدم انکفرت را که میفرمود ان مر جلا حفرة الموت یقین مری
حاضرند او را موت فلما یئس من الحیوة اوصی اهله پس بر که نو میدند از زنده گان
و صیت کرد مر متعلقان خود را اذ انما مت فاجمعوا لی حطباً کثیراً تا آنکه رفتی
که من بگرم پس که آید برای من بنرم بسیار را و او قد وافد نامر کثیرا و بر او زید
در آن نشی بسیار حتی اذ اکلت لحمی و خلصت الی عظمی فامتعتت
فما و قتی که خورد نشی گوشت مرا و رسید با سخنان من پس سوخته شوم بنمشت
نشی است از شما نشی بجای مهند و نشین مجده کفتره است نخند و هانا طحطا
پس که برید از شما نشی سوخته را و لب ید انرا لشر الطرا و یوما را احا فاذ برده

شبهه



فی الیه رتبه بنید روزی بر باد پس بنید ازید انرا در دریا را حاکم بنی شد و الیج است
و قتی که خوش باد شد از وزیج شد بد تشاه بیکویند خطابی گوید یوما را حاکم بنی از وزیج
ست چنانکه گویند رجل مال معنی ذوال ففعلوا پس کردند امینن مجحه لله فقال
له لو فعلت لی جمع کرد خن سبحانه اجرای اورا و فرمود مر اورا چرا کردی آن وصیت
فقال من خشیتک ففقر الله له پس گفت انرا از پرس عذاب تو پس بنخشید
اورا مابن ترسی که از خدا ارسته قال عقبه بن عمر وانا سمعته یقول ذک وکان
بناشائفت عقبه بن عمر و که راوی خدیقه است و من شنیدم خدیفه را میگفت انرا در روزی
گفتن در بود **تثنا** لبتیر بن محمد قال انا عبد الله قال اجیری معمر
و یونس عن الزهیری قال اجیری عبید الله بن عبد الله ان ابن عباس
و عائشة قالوا کت زبری خبر داد مر عبید الله بن عبد الله بن عبید بن مسعود که یقین
ابن عباس و عائشه رضی الله عنهما گفتند لما نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کاه
گرفتند و اندر کول خدا موت یا ملک موت یا بیمار شد به بیماری موت طفق بطرح
حمیصه له علی وجهه گشت که می انرا از د چاوی که مرور بود بر روی مبارک و حمیصه
بنجای نجبه و صا مهله جا فرمایند که خطوط دارد فاذا اعمت کشفها عن وجهه
پس وقتی که مر شد در کردی از روی شریف خود اعمت بنین سوخت از اعمت معنی کم
شدن فقال وهو کذلک پس بود حال که آنحضرت همچنان بود یعنی بر روی مبارک
چنان در او در و بر لفته الله علی الیهود و النصری انخذوا قلوبنا انبیاء هم ساجد
لمنت خرابا و بر پیوه و نصاری گفته اند که ای پسران خود مسجد یعنی سجده میکنند بر روی آن

و می برتند انرا بخند بر ما ضعیفانی می رسانید امت خود را چیزی که بود و هر چه
گروه بود **ثینا** محمد بن بشیر قال ثنا شیخه عن فوات الفزار قال
سمعت ابا حازم قال قال عدت ابا هريرة حمس سنین کففت ابو حازم
ثنته ام با هريرة بیخ سال فسمعت محمد بن عبد الله بن عبد الله علیه و سلم
قال کانت بنوا سراویل تسوسهم الایامه پس شنیدم ابا هريرة را که حریت
بیکر و انرا بر خدا فرمود بودند بنوا سراویل که می گفتند و کما فی بکر ذوات را که
چنانکه حکام بر عایا میکنند کما هلك بنی خلفه بنی بجال که کاه مرده می کرد
همه مقام بنید اول بیکر که تمام میزد و بکار می کشان و دور میکرد و خبر را که خبر
بیکر از حکام نداشت را از آنکه بنی بعدی جدا و یقین نیست بیکر که بعد از من
و سیکون خلفاء فیکترون و سرانجام است که بنا شد خطبای پس بسیار بود زمان
یوزمان در آنکه نیست که در یک زمان میبود می باشد قالوا فما امرنا یا رسول الله
گفتند چه فرمای ما را ای رسول خدا اگر خدوف کند بر می قال فوالا بلینة الا اول فالاول
و بود که بکند به بیت خطبه اول پس با اول دیگر که بنا بر فاول برای نکر است یعنی
باید و سیم تا ششم بر بیت خطبه هر زمان طیبی از بنین شرح کرده معنی است و است
و فرغ البدر بقوله من این است وقتی که بیت کرده شد خطبه بعد از خطبه بیت اول
میگفت است و در بیت است و فایان بیت خطبه تالی باطل است نودی گفته
که بر است که بیت تالی با وجود علم بکلیف اول و بیت او باشد یا نه در یک خطبه
یا در دو و دیگر بگوید صواب این است در بیان از جمیع علما سلف گفته در بیت

شیخه



حکم بیت خلیفه اول سب و موجب ذفا بر سبیت او و حکم بیت خلیفه دوم
مذکور است در صحیح مسلم از حدیث عربیه آورده که در دنیا زیند دویم را اعطوه هم
حقصم به سبیدان بر رخ این برای بنی سب و اطاعت کند این ترا بیان و فای
گروه سب گویا بدل است از فو فان الله سائلهم عما استن عاهم بمحقق حدیث
خلفا است روز قیامت از آنچه طلب رعایت کرده است این را در حدیث نوانع
و آنچه در کتب سبیه بخوبی که در حدیث است بر خلفا از حقوق شما یعنی خون شما ادهای حق
خلفا کرده بشید بر دای حق شما و حجت سب چنانکه در روز قیامت از آن سبیه سبیه
شد **ثنا** سعید بن مریم قال ما ابو عسان قال حدثني عن ابي عبد الله
عن عطاء بن يسار عن ابي بصير الجدي ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال لسبعين سنين من كان قبلكم فمروا ببيت كيد فلو لم يتركوا فيه شيئا
لا دار خلفا و زهد بن سنان يفتح سنين من بلاد سب بفتح بضم خواتم و لا تتبعوا البشير
ذراعا بذر ابع بنى بربى بنى بى ان روید در تالیفات طریقه این که کید استماعی
و بشیر بلسن بشیر و ذراعی بلسن بشیر و اولی بنی است از حدیثت مبالغه در رعایت
این حدیثی لو سلکوا حجر ضیب لسلکتموه تا آنکه از روزند در سوزج و سمار
بر آید و در حدیثان سوزج در بعضی سوزج سوزج است از جهت تنگی و در وقت است
یعنی بوزن و تقدیر که با بعضی سوزج سوزج است هر چه کید شما بود و در حدیثت شما سبید
قلنا یا رسول الله اليهود والنصری قال لهم النبي صلى الله عليه وسلم فمن
يقيم اي حبل اهل اين ندم تمسح بجای بود و نظر بر کتبت ز بود پس هر که است از اینها دانبا

لتفتين

ثنا عمران

ثنا عمران بن ميسرة قال تنا عبد الوارث قال تنا خالد عن ابي
خالد بن عمار عن النبي ذكر والناسر والناسر والناسر و ذكر اليهود والنصرى مردی است
از انس که صحابه ذکر کرده اند تعریب اعلام وقت نماز و ذکر کردن یهود را و نصاری را
که آنرا از روضت و ناموس زن که یهود و نصاری است پس چنین شد کلمات از آن
فامر بلا الا ان يتفخ الاذان وان يوتر لا فاصم بين لمراده تبدل که دوبار گوید
اذان را و اینگونه بگوید اقامت را و زهد بن سنان در کتاب صلوته در ابتدا
شروعیت اذان که گفته است **ثنا** محمد بن یوسف قال تنا سفین عن
الاعشى عن ابي الضحى عن عائشة كانت تکره ان يجعل يده في حاصر تده
برای است از عالتی که مکره و در حدیثی این را ذکر کرده اند کسی با مصعبی دست خود را بر تاسی خود
و قولت ان اليهود لفضل و میکفت که یهود میگویند این را و این عادت بکسر است و در حدیث
که استرحمت این است مکره است بکسر است نیز می گویند با نابه نسیفه عن الاعشى
تبايت کرد است سیفاه را بینه از غرض **ثنا** قیس بن سعید قال تنا اللبث عن
نافع عن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما احببكم في اجل من حلال
من الا صغر فمروا بجر این نیست که در ت باقیها در دنیا در میان مدت بقای کسی که گفته است
از آن سابق یعنی قیاس زمان عمل و عمری از آنها که با بنی العهر الی مغرب الشمس و حاکم بیان
ابتدای وقت عصر است تا غروب آفتاب فاما متلکم و مثل اليهود والنصرى که حبل
استعملت الا و نیست مانند شما و مانند یهود و نصاری مکرمانند مردی که در کار آورده فرود را
یعنی حال ستم شما را به کل اجران می نماید قال من يعلى الى نصف النهار على قراط



شبكة

www.alukah.net

پس گفت از کس است که از یکدیگر بر روی من تا نبرد بر یکدیگر قراطم ندانم دست فعلت اليهود
الانصف النهار علی قیراط قیراط پس عمل کرده بود تا نبرد بر یکدیگر قراطم پس داد آنها را
یک قراطم قال من یعمل لی من نصف النهار الی صلوة العصر علی قیراط قیراط پس
گفت کس است که عمل کند برای من از نبرد تا وقت عصر فعلت الصاری من نصف النهار
الی صلوة العصر علی قیراط قیراط پس عمل کردند نصاری از نبرد تا وقت نماز عصر بر
یکدیگر قراطم پس یافتند نزد خود در آنم قال من یعمل لی من صلوة العصر الی مغرب الشمس
علی قیراطین قیراطین پس گفت کس است که یکدیگر برای من از نماز عصر تا مغرب آفتاب
بزرگ قراطم کرده چند دیگر است فأنتم الذین یعملون من صلوة العصر الی مغرب الشمس
علی قیراطین قیراطین پس برای من است مرحوم محمد بن ابراهیم که عمل میکند از نماز عصر تا
آفتاب برود و قراطم الاکم الاجرمین اهاه با شهید اجرتما با وجود وقت از آن عمل
و در برابر جماعتی است فغضبت اليهود والنصری پس خشم کرده بود نصاری و یهود
سخن آنرا عملاً و اهل عطا و پس گفتند تا شریع از روی عمل و شریع از روی جواد و فرد
قال الله هل ظلمتکم من حاکم نسیا و هو یوحی الیکم انتم که شمار از نسیان حق تا شریع را
آنکه نغز کرده بودم داده ام فالوا لا یغندونکم کرده از در غور ما قال فانه مضی اوسیه
منه نسیت و بودین ریای عطا از فضل من است میدم کس را که خدایم رحمت و دل کس است
گرفت ظمیر را تا نسیان میگوید در آنکه دست نسیان است از آنچه تا غروب آفتاب است و مقصود
همین است که زمان این است مرحوم در آن است از زمان ام با بعد و غم و غم و غم و غم
در باب العون که نسیان است **ثنا** علی بن عبدالله قال تصا سفین عن عمر بن ابن عباس

نسیان از کس است از نسیان که نسیان است

قال سمعت عمر یقول قال لله فلا تا گفت ابن عباس شنیدم عمر بن خطاب را
میگفت رسول کند خدا فلانرا فسطاطی در شرح گفته است قال الله یلعن کویا بملاحظه
وقوع آن در ماده بود که در حدیث مذکور است کتابت از عمر بن عبد ربیع است که راوی
از کتاب نام او نبرد است و وجه این نغزین و تشدید آن بود که سوره از اسل کتاب
غیر در عوض بخیر گرفته فرود شده بود و اعتقاد او آن بود که فرود شدن غیر حرام نیست هم ازین
جهت انتقاد برین نغزین کرده و نغز بر نگردد العوی یعلم ان النبی صلی الله علیه وسلم
ایا میماند که تحقیق تمیز خدا قال لعن الله اليهود حرمت علیهم الشحوم و هو و نسیان
گفته است خدا بود را حرام کرده شد بر ایشان سپهها از نسیان و غیر نسیان جمع شحم
بواسطه اختلاف الزرع است و الزرع اسم جنس حق آن نسیان است نسیانها فبا عونها
پس که نسیان را فرود نسیان یعنی نسیان است که هر چه حرام است و نسیان آن نیز حرام است
تا بعد جا بر نسیان است که است ابن عباس را جابر بن عبد الله انصار خیا که موصول آورد
در او امر بویع و ابوهریره عن النبی صلی الله علیه وسلم البور بره میز آورد
از نسیان خدا چنانکه در باب لایذاب الشحم موصول آورد **ثنا** ابو عاصم الضحاک
بن محمد قال نا الا و داعی قال تا احسان بن عطیه عن ابی کبشیر عن عبد الله
بن عمرو ان النبی صلی الله علیه وسلم قال بلغوا عنی و لوالیة مردی است از عبد الله
بن عمرو بن عاصم که تحقیق رسول خدا فرمود برسانید از من مودم آنکه نسیان را که بر نسیان
که هر چه از نسیان باشد یا علامتی باشد از فضل و تقوی نسیان گویند و در آن است قرآنی است
در حفظ سورات من کوشش نمایند که نسیان قرآنی باشد و حق جاست که نسیان حفظ آن است



در کتب معتبره این وجوب یافتند بیت بطریق اولی خواهد بود نقل عن ابی بصیر
و حد قاعن بنی اسرائیل و لا یرجع و یصل حدیث کید از بنی اسرائیل و رجوعی که در آنست
ندارد یعنی در آنچه می گفت شرح محمدی نباشد و ترویج و قتلای آنها نمودن مخالف است
که کسی که سبق ذکر یافته کرده در سخن خطاب هر چه از اسرائیلیات آورد که خود
انفرت می تواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله متغیرند بود ابو بکر موقو اکا که در عذر از کسی است
تغیر و آنحضرت عمر از آن توبه کرده و استخاره نمود و گفت اهوذا بائس من غضب رسول الله
و یعنی گویند از حدیث بنی اسرائیل در اول حال پیش از آنکه این مژده بر طرف شد
از هر طرف کرد و این امر در بیعت برای ارجح است و یعنی با حرج گفته اند که در
ترک آن تنگی نیست و می تواند بود که در فعل آن تنگی و مژده نباشد و من کذب علی
متعمدا فلینبؤر مقعدہ من النار و کسی که دروغ گوید بر من و نقل کند آنچه من
گفته ام پس گوید که دروغ است تثنا عبد العزیز بن عبد الله
قال ثنا ابراہیم بن سعد عن صالح بن ابی شیبہ قال قال ابو سعید
بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
ان اليهود والنصرى لا يصحون فخالقهم بحق رسول خدا فرمود بود و لغاری
ازنگ میکنند موی سرورش را پس مخالفت کنند شایسته ترا درنگ کنید مراد خطاب
برای است بگنای و کم که شرح بسیار درنگ آن ثنا محمد قال ثنا حجاج قال ثنا
جندب بن عبد الله في هذا المسجد كفت حسن بن مهران جندب
بن عبد الله درین مسجد بجهت مسجد عمر و ما نسینا منذ حد ثنا و غیره

ان اليهود والنصرى لا يصحون
في حقهم

و توفی

و توفی که حدیث کرده بار و ما خشنی ان یكون جندب کذب علی رسول
الله صلى الله عليه وسلم و توفی ترسیم این را که جندب دروغ گفته باشد بر رسول
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کفت جندب ز موده رسول خدا
کمان فیمین کان قبلکم رجل بهرج و در میان مردی که بودند پیش از شما مردی
که بوی زخمی در دست مجروح فاخذ سکینا فحزبها فیده پس بصری کرد و گاردی
گرفت پس زخم برید بان دست خود را خرابی نهاد و زان شده یعنی قطع است
فارسا قال الدم حتی مات پس منقطع شد خون از روی تا آنکه مرد قال الله عز
وجل یا در بی عبدی بنفسه حرمت علیه الحجة کفت خدی توی و بر کشتنایی
کرد بنده من نفس خود بمرک حرام کلام بروی بهشت را ظاهر عبارت است که محمد در
دروغ خواهد بود بهمن معصیتی کرده گفته اند اینم و کافر بود با من معصیت مستحق زیارت
غضوبت خواهد بود و اگر مسلمان است احتمال این معصیان کرده باشد تا آنکه گویم حرام کرده شد
بروی بهشت که با باقان در آید یا بر او بهشتی معین باشد خیار کرده است اگر کسی
مقتضای قول با دردی بنفسه است که پیش از اجل مرده و هیچکس پیش از اجل می رود حق
جلتانه می دانست که وی با یوسیب می آید و اینچنین تقدیر کرده بود در حق او پس خطاب
او بمرک چه فرموده دارد جوابش آنکه بگنای یافته شد از روی صورت بهادرت بقصد و جبار او در حق
سیمانه اطلاع نداده بود او را که اجل او رسیده و خود را اسلک کرده نسبت بهادرت بوی داده
و عاقبت ساقیته را از جهت معصیان او حدیث ابرص و اعشى و افرع و بقیه امیر علیه
صلوات پیش و کرد کل که در بنی اسرائیل بودند در لغت بیاید به حدیث ابرص که در در است



إلى ذريته بنى إسرائيل **ثنا** أحمد بن إسحاق قال ثنا عمر بن عاصم قال ثنا
هشام قال ثنا إسحاق بن عبد الله قال حدثني عبد الرحمن بن أبي عميرة أن
أبا هريرة حدثنا أنه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول يا هريرة حريت
عبد الرحمن الذي كتبت به رسول خدا يقول ان ثلثة في بني اسرائيل ابوص
واقوع داعي يرمونك كس در بنی اسرائیل پیش دیگر کل سیم کور بد و الله
ان يتبليهم حكم كره خدا که مبتلا کند ایشان را که می گوید بده الیه بنه و دفع اسم العالی کم الله
او را و الله خطایی گوید یعنی قضی الله استی فسطائی گفته بد الصقح موحده و مهمل غیر موحده
هم در اصل و هم در معنی روایت کرده اند اکثر روایات و معنی است که سبقت کرده در علم
و از او برداشت آنها را از او بگیرد خطا کرده است که می بینی ثلث این قول و عبارت او
این است که خطا کرده ایم از متفان شیوخ صحابه و معنی است که ابتدا کرده است خدا
اینکه ابتلا کند ایشان را و گفته است روایت کرده بسیار در استماع غیر نوره و این خطاست
و صحیحتر کرده است باین خطا خطایی استی و تحقیق نیست تحقیق روایت کرده اند غیر نوره
و در نبوت پیوسته این روایت و مکرر است که عمل کنیم خیار در معنی البه است که گفته اند
فان یفهم بسلام همین است و آورده اراد الله ان یتبلیهم فبعث الله المهیم مملکان یسئران
اسمک ان ان ارشده را فاتی ابوص فقال ای شیخ **احب الیک** پس آمد بر سر او گفت
چه چیز خوبتر است نزد تو فالون حسن و جلد حسن گفت نمی نیکی و پولی نیکی قد
قد سمی الناس یقین کرده و هر کس که اندر مردم فال مسخ فذهب فاعطی لوتاحسنا
و جلد حسنا و مردم پس می کرد و دست رسانید پس رفت از وی بر سر داد باندی

ویرت نیکی

و بر سر نیکی فقال ای الما احب الیک ای گفت و شسته کلام مال محمودین است نزد تو
قال ابلا کتبت شرا و قال البقر هو شکرک فی ذلك یا کتبت کا و مراف گفت گوید
احمد بن اسحق شکر کرده است ان ابوص و الا فرج قال احدهما ابلا قال اخر البقر
بیتقی ابص و زرع گفته است یکی ازین هر دو اصل و دیگری بقرا فاعطی ناقه عشر اوس در ارشده
او را شتر یافته ما گفته است فقال بیارک الله فیها ای گفت برکت داد می خورد را
وین ناقه و الا فرج فقال ای شیخ **احب الیک** قال شتر حسن و ید هب غنی
هكذا و اندر شسته ازع را پس گفت که از هر محمودین است نزد تو گفت می نیکی و رود
ازین این ازع غیب قد قدر لی الناس یقین در متذورات در شسته اند مردم را فالا
مسخ فذهب فاعطی شتر احسنا گفت پس دست رسانید او را پس رفت از وی
از غیبت پس داده خدمت می نیکی فقال ای الما احب الیک قال البقر ای گفت پس کلام
این دست بر نزد تو گفت کا و ابلا در قال بیارک الله فیها و گفت برکت داد می خورد
ترا درین کلام و الا غنی فقال ای شیخ **احب الیک** قال برة الله علی بصری گفت
ای ای که رو کند خدا بر من بصارت مرا فابصر به الناس پس بر سر ما بصر مردم را
قال فبصره فورا لله الیه بصره گفت پس دست رسانید او را و زرع شسته پس بار داد و شتر
بسیار او بر او قال ای الما احب الیک قال الغنم فاعطاه شاة و اللد ای داد
او را بزیر زاننده جوهری گوید شاة و اللد ای حامد فابیع هداک و زلف هدا
پس شیده داده شد تا این هر دو معنی رحیم شتر و صاحب کا و فسطائی گوید آنچه بگویم نوره است
موازی است که استمال است شتر و بصر کون است و دلبره او را و ما نید صاحب غنم و لایع و او را

فسخه

شبكة



www.alukah.net

لامت کرمانی گفته درین عبارت عرف کرده اند که آنچه در شتر و گاو گفته اند و در غنم
نکان لهذا وادی من الابل و لهذا وادی من بقرة و لهذا وادی من غنم پس
بود مرصع شتر را وادی پر از شتر و مرصع گاو را وادی پر از گاو و مرصع غنم را
وادی پر از غنم تم اندازی الا برص فی صورته و هیئته بهتر تحقیق ملک آه نزه ابرص
در صورتی دستگی که داشته ملک در وقت رجوع و بجای که اینقدر ابرص بود فقال رجل
مسکین تقطعت لی الجبال پس گفت ملک مروی میگنم بریدم اسبانی که بدان
طلب ازین میگنم جبال بکسر همزه و بوجه جمع جبل است یعنی ریمان و سبب داشته دراز
از یک و عقبه راه میان دو کوه در بعضی نسخ جبال بکسر و با بوجه یکنه که بها حافظان
مجو کوبدین تعریف شده در روایت ابن دراز حموی دستگی بریا دستگی سفزه فلا بلاغ
الیوم الا بالله پس گفت نیست امر و زنگر کوبد یعنی براد و مطلب خود میخواست رسید
مگر بنویس این تعالی تم بک اسالت بالذی اعطاک اللون الحسن و الجلد الحسن
و المال یترتو سوال میگنم کسی که داده است ترا رنگ زیکو و پوست و مال بسیار
تبلغ علیه فی سفری طلب میگنم شتر را که بردی برسم در سفر خود بجای این قول از ملک
که خرف و زخم است از زبیل تا ریغی است چنانکه در توحید کلام ابراهیم علیه السلام گفت
بهرای من سوزنده فقال له ان الحقوق کثیرة پس گفت از نزد ملک از حتم بر من بسیار است
نخواستم تو شتر را داد فقال له کافی اعزک پس گفت ملک مرد و چنانسی که من شناسم
ترا العزک ابرص بقدرک ایان بود تو هم شکر ابرص مکره میداشتند ترا مردم از حرکت
بسی فقیرا فاحضاک الله بودی تو فقیر پس عطا کرد خدا اسمیه شتران فقال لقد درست

کابرا عن کابرا

کابرا عن کابرا پس گفت در وضع میگوی وارث شده ام این مال را از پدران خود و حال
بودن مرد و حد از بای بن بزرگی که رسیده است او را از بزرگی که رسیده است او را از بزرگی
دیگر قال فان كنت کاذا با فضیلتک الی ما کنت گفت ملک پس ازستی در وضع کوی
پس کرد اند ترا بجای که بودی از برص فقیر صیر بعید ما منی از برای بیافه در دعا هست و قول
فابرمانی از آنچه هست که دعا هست وانی الا قرع فی صورته و هیئته و انداز ذرع
در صورتی دستگی که داشته فقال له مثل ما قال لهذا و مرده علیه مثل ما در علیه
هذا پس گفت از زرع را آنچه گفته بود ابرص را و در کرد بری از زرع مانند آنچه در کرده بود پس
فقال ان كنت کاذا با فضیلتک الله الی ما کنت پس گفت ازستی تو در وضع کوی پس
کرد اند ترا بسوی خبری که بودی بر آن حال از زرع وانی الا عسی فی صورته و اندازی را در صورت
دست او فقال رجل مسکین و ابن السبیل و تقطعت لی سفری فلا بلاغ
الیوم الا بالله تم بک اسالت بالذی اعطاک اللون الحسن و الجلد الحسن
کریا زاده است بر تو بجز ترا نشاء ابلغ بها فی سفری خود برسانی را که برسم پس آن در سفر
خود بطلب فقال قد کنت اعسی فود الله علی بعیری و فقیرا فاحضاک الله پس گفت
تحقیق بودم من کور پس باز داد بر من بجز مرا بودم محتاج پس بی نیاز کرد و ندیدم احدی بخدا
تسنت پس بکیر رجوع خواهی فوالله لا اجهدک الیوم پس بخدا سوگند در سخت دریم
فی اندام ترا مرد و در هر بگری و در آنچه میطلبی از من بی خلف از من بکیر اجهدک بکیم و در آن
بکیر سخت حافظ این جو کوبد این در دست کرده است از کوف و از کردایت سگما میخیزد است
در دست ابی در چنانکه در اصل در دست ما حوک بکیر هم دیدم است بر اسم دل و آنچه است



کرمی سنانم ترا در ترک خبری که گنجی با آن از مال من گمانی گوید شاید که ما خودست از علم است
 پیچک علی ای با اعلی و معنی این است که گشت نمی نیم بر تو در هر چه بگری قاضی عیاض دعوی
 کرده است در روایات که در اخذ فایده است از آنکه در آن است و غیره ما عرفت فقال
 امسک مالک فاعا التلیت لی کنت ملک بکند مال خود را پس نبود این کمال من
 مرا که آنگاه که شدی فقد رضی عنک و سخط علی صاحبک پس بقیع رضا کرده شد
 از تو و غضب کرده شد بر آن تو که سلب کرده شد از آن است **باب** ام حسب
 ان اصحب الکف والرقیم کا فوا من اقلنا عجبا لفظ باب ساقط است در روایت
 ابی ذر از منی که گفتمی و همین در ذرع بودینه در اصل او معنی این است که ای امان روی
 که تحقیق اصحاب کف بودند از روایات قدرت ما و اکثر روایان و ارقیم نیز ذکر کرده اند
الکف هو الفع یعنی کف یعنی کسای است در کوه و الرقیم یعنی کتاب معروف
 یعنی مکتوب است متن من الرقم منقول است از ابی عبید که رقیم نام وادی است که در وادی
 کف بوده و منقول است از کتب که نام از اینهاست و مردی است از اهل کف نام کلب
 است است گویند کلب شیری بود و عرب شیر را کلب میگویند چنانکه در حدیث یا کلب
 من کلب المدبر و شیر است و از سیدین خبر آورده اند که نام شکی است که بر کرده بود وادی را
 که در وادی کف است و پوشیده بود در کف را از این عباس منقول است که در وادی است **باب**
 کف در وادی نام اصحاب کف شد از روایات است باز هم یعنی گویند اصحاب رقیم نیز
 بودند چنانکه حدیث در باب الاحق تر که است بر طبقنا علی قلوبهم یعنی الحسنایم صعب
 یعنی در الیک انهم ختم شکیبای از در ترک او طمان و اهل و حال و حرکان کولان بر طبقنا

علی قلبها

علی قلبها این کلمات در قوس است در است و آن که درت ام موسی لبندی لولان بر طبقنا علی قلبها
 مقصود است که در آن آیت بر طبقنا علی قلبها هم همین معنی القای صبر است سقطا افراطا
 سقط یعنی زیادتی است و اینجا زیادتی در ستمکاری است الوصید القضاء و صید یعنی
 قنای است بکسرها و در ستم و جمع و صائد و و صید بنم و او و صاد مهند و یقال
 الوصید الباب یعنی درست و بعضی گویند یعنی استانه است موصد به معنی مطبوعه
 است یعنی در بسته شده اصد الباب و اوصد یعنی و صد را که باب انفالی برند
 بدل میکنند و او را بالف اصد میخوانند و گاه بدل میکنند و او صد میگویند یعنی هم
 اجدینا هم بنت یعنی زنده کردن است و مراد بیدار کردن است از خواب و از کی
 یعنی اکثر ریعا است ربع بر ارضق و تحبیه ساکن و عین همد یعنی نام و زیادتی است
 در ریغای کف یعنی حلال تر و پاک تر است یا معنی اکثر در آن است فخر ب الله علی اذ انهم
 فناموا یعنی فخر بر اذن کنایت از نوم است و مراد است که در وادی ما برایتان مجالی
 از سید که بشنوند و گاه کنند و بیدار سازد آوازی را چنانچه با الغیب یعنی که نیستن است
 یعنی بی طلب بیان ولی دلیل میکنند قال مجاهد تقرضهم یعنی قرض یعنی برگردان
 فسطحی گوید این سه تفسیر ساقط است در روایت نسفی و عوی و ثابت و رفع در اصل
 کشمینی و ستمی و ثابت است در حصول حفاظ **باب** حدیث الغار در بیان صبری
 که در ذکر اصل غار واقع شده لفظ باب کما در نسخ دیگر نبوده است شرح بوجود عدم آن
 قوس کرده اند **تث** اسمعیل بن حلیل قال نا علی بن مسهر عن عبید الله
 بن عمر عن مافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یبئنا لکثرة نقر



مؤمن کان فیکم یمشون فرمود و زانوی آنکه است نه از آنها که بعد از پیش از شما
اورده بر قند طرائق از عقیده بن عامر آورده که از بنی اسرائیل بودند اذ اصحابهم مطرفا و
الی غار و قتی که رسید ایشان را با دانی پس در آمدند و عاری فاطمیه علیهم پس بر آمدند
و پوشید برایتان غار در روایتی آمده که سستی از بالای کوه افتاد و صد و هشت
مردین غار را فقال بعضهم لبعض انزلوا لله لا یجیکم الا الصدوق پس گفت بعضی از آنها
مربعض دیگر را تحقیق نشان این است که بعد از آنکه ای جماعت نجاست بخند بر شمارا کارستی
طبیعی کل جرحه عنکم بما یعلم ان الله قد صدق فیما یقول و ما کان مردی از شما عمل میماند
تحقیق می صدق و زید است در آن عمل فقالوا احد منهم پس گفت یکی از ایشان
در روایت ابی ذر ابی الوقت و احضرم ساطع است اللهم ان کنت تعلم با صواب
میدانی تو اندکان بی اجیر عمل بی علی فرق من امر زید تحقیق نشان این است که او بود
مرا فرود ی که کار کرد برای من بر پیمان از برنج کرمانی سوال و جوابی اینجا آورد سوال آنکه
مگر آن یعنی شک است روایت از آنکه جزم داشته اند که خدا عالم جمیع خیرات است
جواب گفته که اینجا بر صدف مضمون ظاهر است یا گفته شود که اینها جزم نمیدانند که اعمال ایشان
نزد خدا قبولی و اعتباری است پس گفتند اگر میدانی قبول خدا پس برکت آن کشادگی آنهم
پوشیده فاند که جوییدیم پس ان کنت تعلم انی فعلت فی وجهی است لیکن در بنی راست می کند
از آنها که اینها جانم بودند که خدا بدی نبه بر اعمال عباد علم قطعی دارد فرق بعضی فاعلم و سکون را
تغافل بها در کردنی مایع میگذرد فذهب و ترک پس رفت فرود و نماز است اجرت خود را
والی یجهدت الی ذلك الفرق فر عتد و تحقیق من نصیر کردم بسوی آن پیمان برنج و زیت

پس کاشتم

پس کاشتم زیرا فصاحت من امره الی استدریت منه لعل این کشت از حاصل آن اینقدر مال
که خریدم از آن که وی و اندامانی بطلب اجرد و تحقیق آن آمد نزد من که طلب میکند نزد
خود را فقلت له اعمد الی ملک البقر فسقها فقال لی انما لی عندک فرق من امر زید
فقلت له اعمد الی ملک البقر فانها من ذلك الفرق پس کاشتم مراد او افسوس بسوی آن
که او تحقیق آن که حاصل شده است از آن پیمانند فساقتها پس رانده بر در آن فان کنت
تعلم انی فعلت ذلك من خستیک ففرج عنا پس حسنی تو که میدانی تحقیق من کردم
از آن مردی تو که حق او بر زده او مانند پس کشت این و دور کن سنگ را از ما فاساخت
عنهم الصخره پس فرود رفت از ایشان سنگ یکباره انما کنت بهمه و سل و سکون نون
و این مهمله و خا و محمه برود و معنوی بمن استفت یعنی یاد شد از پیش خود این روایت را
خطابی اظهار کرده گفته مراد بجای مهمل است یعنی استفت فقال لا انا کنت و دیگری
از آنها المصخران کنت تعلم کان لی ابوان تسخرا ان کبیران خداوند استی تو که میدانی
بهر ما در پدر و پسر و گمان سگ و کنت اینها کل لیل بلین غمی فی وجود من گریه
ایشان را بر بنی بر راکه مراد فاطمات عنهما لیله فحبت و قدر نهاد پس در یک گام در آمد
نزد ایشان نشی پس ایوم زعال آنکه برود خوب کرده بودند و اهلی و عیالی بیضا عاون
من الحجج و اهلی و عیال من فریاد میکردند از سستی و کنت لا اسقیهم حتی یشراب ابوی
بودم من گریه خورندم شیر آنها را که میخورند و مادر من فکر هست ان او قطعاً پس
تا خوشی و شرم اینکه میدادیم از خواب این ترا و کنت ان ادعها فیسکتا بشیرتها
و تا خوشی و شرم که یکدم آنها ترا و شیرندیم و شک کند بجای که شمشیر باشد برای خوردن آن



ليست كما يشهد بلون خوانده انجين تغير کرده انگر مانی تخفيف نون خوانده و غير حافظين
حجز نيز منقحر بر عين سب گفته است اما سبب گرانه ايکه بگذارد آنها نرا تغير کرده بوقول
فيسكن البشربها يعني شيف نونها از اجتهد كه حمام عنى كالت ان بود و ترك عن
موجب ضعف ميباشد وليست از استحق از استكانت داشته و بشربها گفته يعنى لوم
شربهاست پس نصف و سكين شوند انهم فلم اول انظر حتى طلع الفجر پس ميوشته منظر
بودم تا انكه طلوع كرو صبح فان كنت تعلم الى فعلت ذلك عن خستيتك فخرج عننا
پس اگر سستی كريد انى كراين عمل من قبول است پس بكت از ما اين سنگ را فالتساحت
عنهم الصخرة پس يارنده از ان سنگ حتى نظر والى السماء تا انكه نظر كروند و ديده
بسوى آسمان فقالوا لا خير ليكف يديك ازان ست نورا للهصر ان كنت تعلم انك كالت لي
انبية عم من احب الناس الى خداوند تو ميدانى كه تحقيق بودم از خرم كه مجموع شرب مردم
نزد من يعنى مفعول اول بود و الى مرادها عن الفينها تحقيق من طلب و عي ميگردد او را فابت
الا ان ايتها جانت و مينار پس ابانموده از اراده من كه انكه بيارم او را و مردم صد بار و طلبها
حتى قدرت پس طلب كردم صد بار تا انكه قدرت يافتم بعد و بار خدا ففتمها اليها فامكني
من نفسيها پس مردم و بار او را پس قدرت دادم از خود يعنى تا در كردم صد بار بر خود فلما
فعدت بين جليلها پس ركه ششم من ميان دو پاي او انجا كه مرد بر پاي و طي ي نشندت قالت
انق الله كفت بزرگ خدا را ولا تفضل الحاتم الا بحقه و شك من مرد يعنى تعرف من ارحم
بديك بكم يعنى خود كويت كره سب تمام از فرج و فضل رسيدن در ان يعنى تا ران گفته اند كه كالت
از جارت خود كره سب گفته كرايها صبح تعرف من ارحم مني روايت ديگر است از محمد ارحم

بن بشير سلوم كه ثبت بود دوران در احاديث ديگر انكه نموي داشت و با جارت او برين كار
آمد بود فقست و نوكت المائدة الدنيا ليس بر خاستم بعد خطه نرس خفا و قد انتم مودنا
فان كنت تعلم الى انما فعلت ذلك من خستيتك فخرج عننا ليس كريد انى كره
تحقيق من كرده ام و قرار زنده نموده ام كه از راسل پس بكت از ما اين سنگ را فخرج الله
عنهم فخرجوا ليس بكت و پس برده كند از ان غار پوشيده تا انكه كراين مرد كه باي حال كره
زنا كره افضل است از ديكران و عمل و عظيم ترست از اعمال آنها امام غزالي گفته شهوت فرج
عالم ترست بر مردم از ديكر شهوات و انفاى آن قوت ترست بر فعل كسى كه ترك كند زنا را
سيما نزد قدرت و تيسر سباب و ارتفاع مواضع و صدق شهوت و عليه ان كراين بايد در جوار
صديقان را اين حديث تكرر ذكر يافته با اختلاف بعضى الفاظ در باب من استاج اجرا و در
باب من اشترى شيئا بغيره و در باب انوار و بحال قوم **باب** اين باب ترجمه نيز دارد
و عن ازان فصل سب **حديثا** ابو اليمان قال ما شيع قال ثنا ابو الرمان
عن عبد الرحمن حدثني حيث كره ابو الرمان انه سمع ابا هريرة انه سمع رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لعن عبد الرحمن شهيد سب ابا هريرة را كوي شهيد رسول خدا را
يقول سيما امرأة توضع ايتها و رتاي انكره في ابني سراويل شير ميداد پس خود را
از مرد بشارت كيب و هي ترضعنا ما كالت بان زن سوادى و حال انكه او شير ميداد
پس خود را فقال اللهم لا تمت ابني حتى يكون مثل هذا پس كفت ان ركه اى خدا
نيزان پس مرا تا انكه باند ما ندر اين سوادى بياين سبته حمد و كسرت حسن فقال اللهم لا تجليني
فمنه پس كفت ان برك شير خود را خوانده اند كه مردان مرا مانند او نم ترجع في التديا پس

مبده ص



چون که آن بزرگ در میان و شمول شد بدان و هر با مره تجر و طبع بها و کدر آید
زنی گشت او میشد و با زنی کرده میشد بوی تجر بضم فو قایمه و جیم منقوصه و را میشد
بدان زان را دیگر امام احمد روایت و سبب بن جزیر زیاد کرده و گفته و لغزب کجی بود
میشد فقال اللهم لا تجعل ابني مثلها پس گفت ای خداوند مرا بگردان پس مرا مانند
این زن فقال اللهم جعلنی مثلها پس گفت آن پسر خداوند را بگردان مرا مانند این
در باب او ذکر فی کتاب مریم زاده فقالت لعل ذلک بین گفت مادر چرا این گفتمی
فقال اما الراكب فانها فر و اما المرأة فانهم يقولون ترفی و تقول حسبی الله
اما این زن تبشیر میگفتند از مردم او را که زانی گفتمی و وی میگوید پس ستم علم خدا بیایم و
يقولون تسرق و میگویند از وی میگویی و حال آنکه کرده است و تقول حسبی الله و میگوید
که پس ستم مرا خدا از پس سمائی که درشت کار خود را بخورد **حدیث** سعید بن
تایید قال تنا و هب قال اجری جریر بن حازم عن ایوب عن محمد بن سیرین
عن اسیر بنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره فرمود که خدا بیایم
کلب بطرف بر کند کا و لیسله العطش از میان که کسی کردی گشت چای را
نزدیک بود که گشت او را شکمی اذرا ته یعنی من بغایا بنی اسرائیل ناکاه
دید که را با خیال زنی زانید از زمان زانیه بنی اسرائیل فرغمت مو قها هفت
فغفر لها پس گشید نوز و خود را پس آب و دهان سک را پس گشید و تد اورا بسبب
این کار یعنی بغف و کفر و کفر و گشید **حدیث** یعنی زن زانیه است و در بضم نیم
و عرفان کجی هر موی بینی نوز که بر باله می پوشند این حدیث در کتاب طهارت است

در این

ذکر یافته و در این معنی مرد بود ظاهر او آفته شد دست از آن حدیث معلوم شد که در آن در آن جوان
هم اجری است ظاهر اثر بی که مودعی و در جب القل بنا شد **حدیث** عبدالله بن مسلم بن عن
مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن انه سمع معاوية بن ابی سفیان
عام حج علی المنبر یختمون حمید بن عبد الرحمن سید ما وید بسرا لی سفیان و سالی که حج کرد در ایام
خلافت خود در سنجاه و یک در حالی که بر میسر بود در مدینه قنا و لقصه من مشرف است
جمع موی را کانت فی بدی حرمی که بود و در دست با سالی تقدیم قنا و گشید
مادر و بعد بود که حج میباید بریت فی از وی بسر یعنی گویند بر جمعی از وی باشد و در آن است
که چون بکنند از وی بسر حرمی یعنی معلوم در آن سینه مملو حج حاکم است فقال یا اهل المدینه
این علماء و کبریا گفت ما وید ای اسیر بنه که از آن علم است سمعت النبی صلی الله علیه
وسلم سیدم خود را یعنی عن مثل هب که در سبب که در آن زمان کار بر میگردان بودی است
بودی و بعد انما هلکت بفواصل اربل حین انخذت لسا و هم میفرمودند که گشید
بنی اسرائیل که گشید از زمان آن که غمی میگویند احتمال دارد که این فعل جرم کرده
باشد پس عقاب کرده شد بسبب آن و احتمال دارد که حدیث بسبب عامی باشد نزد ظهور آن حدیث
و عقاب نادر شده باشد **حدیث** عبدالعزیز بن عبدالله قال حدثنی ابراهیم بن سعد
عن ابی عن ابی سلمه عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انه قد کاند فی
ما مضی قبکم من الاصح حدیث قول روایت کرده ابوهریره از کفر خدا فرمودند در مدی
لاکرمه است لذتین از شما در امتها حریت کرده شد یعنی مبر بودند و انما الحکان فی امتی
هدیه و یعنی شان این است که بودی در دست من که این طافران انداز گشت فاقه عمر

برینی اسرا



بن الخطاب پس آن بلمم کرده شد عمر بن خطاب است محمد زود نفع دال مبرم شده
بسم تعول از باب تفضیل است و موت کسی را گویند که جاری شود بر زبان او آنچه حق
و در اوست بی آنکه نموت داشته باشد خطاب بی گوید القاه اهام کرده میشود در باطن گویند
کرده شده است و این مرتبه بالاست از مرتبه ولایت و القای مراد بجزین خطاب هم نظر
و مستغنی است چنانکه وحی منزل مکرر موافق بطلبی رای او آمده **شما** محمد بن قنبر
قال **شما** محمد بن ابی عدی عن سبعة عن قتادة عن ابی الصديق الناجي عن ابی
سديد الخدری عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم قال کان فی بنی اسرائیل رجل
قال تسعة وتسعين رجلا وولدوا بنی اسرائیل مردی که گفته بود نود و نه مرد در اسیان حق شتر
خرج لیسال لیسر لیسر کالی کالی پرسیده بود که تسعة وتسعة را یعنی که تو به کتم خدای بند مرا
فانی را هبنا اصله فقال له هل من نوبتک من بعد انکب را از قوم خود پس پرسید او
و گفت ای است مراد ازین که آن من قال لا فضلک گفت راهب نیست ترا که
و از آنند پس گفت اگر او را و گفت تا بعد و تمام شود و جعل لیسال پس گفت که پرسید
از نوبت فقال لیسر لیسر کالی و کذا ای گفت مراد در میان تویم چنین و چنان را
یعنی در آن قرینه راهب است لغزالی که ترا تو به مید پس بعد از آن بعد از آن قرینه فاد مر که او
پس یا است او را که خدا ساهان فناء و بعد از آن سورها پس میل از سینه خود جاب
ان قرینه را که تو به بان داشته با بنون بعد از آن فیه است یعنی مال فاحصیت فیه مملکت
الخصم و مملکت الخدای پس خدمت کردند و هر که رحمت و مدد مکرر عذاب و در حق واقع
فاجی الله الی هذه ان تقر بنی پس و ساد و خدا است علی بیکر سوی این قرینه که تو به

انسانا

برای کتبه

بدان کرده بود که نزدیک شو و اوحی الی هذه ان تباعدی و وحی کرده ان سوی
این قرینه که از آنجا بر آمد بود اسکند و رشو قال قیسوا ما بینهما گفت خداوند هر دو را پس
اندازه کشید ساقی را که در میان این دو قرینه است فوجدوا الی هذه اقرب لیسر
ففعله پس فریاس کردند سوی این قرینه که فرست بجانب آن این جای ترک او را نزدیکتر
بیکو حیب پس ششده نه بهین که یک شتر نزدیک بود **شما** علی بن عبد الله
قال تبنا ابوالرناد عن الاعرج عن ابی سلمة عن ابی هريرة قال صلی رسول الله صلی الله
علیه وسلم صلوة الصبح گفت او هر چه نماز کرد از نماز غیر خدا تا زجر را تقبل علی الناس
بر وجهی شتر روی کرد بر مردم مقدس و توجه کرد سوی ایشان فقال نبیا هر چه صلوات
بقره ادر یکبار فرض بجا پس فرود در میان آنکه هر آنکه او را ناکه و ناکه را ناکه را ناکه
ایا لعل خلق هذا پس گفت ان کا و ما پیدا کرده شدیم برای کالی انما خلقنا للرحمة
بمخمس ما پیدا کرده تویم برای کار زاریست فقال الناس سبحان الله بقره لکلمه بقره
مردم با کسی است خدا را کالی سخن میکند قال فانی او من بعد از آن بود که حضرت یحیی بن
تقدیر میکند باین تکلم کالی و یعنی اگر مردم تعجب و استغراب میکنند من عرب عید ام یهدا
انما و یونکو و عمر تقدیر میکند و او بکر و عمر و ما هاتم را وی میگوید که بنویسد او بکر
و عمر ای که در قوم شیخ این میگوید که از سلفم را وی است و در روایت دیگر که او شده و سینما
مرا جلی غنیمه و گفت آن حضرت مس الرید و سلم با ساد سابق نکر و در میان آنکه بود وی
و او که فرود آمد عبدالذئب فذهب منها لیسرة ناکه آن وقت ترک پس برود آن
کدشتان را فطلب حتی کافدا استسقد هان پس طلب کرد و ساد کلمه تا آنکه کوبان

بنی نرمان



انوار الكوكب فقال له الثالث ليس كفت انور الكوكب هذا استنقذتها معنى اي
مرد بودی نوشته را ازین حرف نه انور کوه است ازینا من لها يوم السبع يوم الاربع
طایفه ای پس کست کسبان مرال کلا را روزی است روزی که نیست کربان مرز را غیر من
سبع بنم بود یعنی در نه تا بی بیاض خورشید کوه است سکون بعد و میگوید اگر رویت نم است
و معنی آنست که در آخر زمان که ایام قسمة ظهور بود کسانان میگرداند کله بار و معنی حیوان جنگ
زنده کسانانی آن میکنند و بنده است در باب اسمک بقبر برای از دست گرفته قهلا الناس
سبحن الله ذنب یکلم پس گفتند از روی تعجب یا کست قهلا الکی سخن میکند قال
فانی او من بعضنا انا و ابوبکر و عمر و ما هاهنا خرجه معلوم شده است ثم قال تنا
سفين بن عيينة عن مسعر عن سعد بن ابراهيم عن ابي سلمة عن ابي هريرة
عن النبي صلى الله عليه وسلم بمثل ما كفت تكلف برويت ذكورت مثل حديث
ذکور **صدا** استحق بن نصر تنا عبد الرزاق قال انا ممر عن همام بن منبه
عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم كفت زور و بخر ضلجت كما خرابي
استدري رجل من رجل عمار الخريد مردی از مردی زمین را که روز بود عمار و رجوع بین
دوره بود گفته که عمار کف منزل او قهر یا نه دم از قهر و بخر با هر نوع و ضمیمت و مبالغ
خانه است و مردی خانه است و وجد الرجل الذي اشتري العمار في عمار
جزة فيها ذهب ليس يا نت مردی که خریده بود زمین را و زمین او سببی که در بود در
فقال له الذي اشتري العمار پس گفت مر باغ را کسی که خریده بود زمین خند و هلاک
معنی انما اشتريت منك الارض بخرند و در ازین خریده ام از تو که زمین را و لهر

ابن

و لعا مع الذهب و خریده ام من زر را و قال الذي له الارض انما بعك الارض
و ما فيها و كفت کسی که مرد را بود زمین این است بخراش نیست که خریده ام از زمین را
و بخری که دران زمین است فحاکما الی رجل پس مرد و حکم گرفتند مرد را و بخری
منه میگوید که خریده ام و در سفر بود بعضی گویند که این در قه در زمان سکندر زور انور بن بود
فجاءی کلیم مؤلف اختصار قول ابن منبه است از آنکه این قصه را در ذکر انبیای نبی استراعیل
آورده و کذا قال فی نظ این حجر فقال الذي حاکما الیه الکما ولد پس گفت که حکم گرفتند
او را ایاننا هم فرزند بی هم است فالاحد هما الی غلام قال الاخری جابر بن
کفت کی از آن مرد و در ایامی است او کفت دیگری مرا و قهری است قال انکما العلام
الجارية کفت لخرج کید پسر و قهرا و انفقوا علی انفسهما منه و تصدقا و خرج
کید بر ذنبا ای انان از آن زور و تصدق کید بر خود از آنچه باقی ماند از خرجه انبیا پس خرجه
بر انان ثواب انفاق و تصدق **کریه** **صدا** عبد الغزیز بن عبد الله قال حدثني مالك
عن محمد بن المنكدر عن ابي النضر مولى عمر بن عبد الله عن عامر بن سعد بن ابي
وقاص عن ابيانة سمعه يسأل اسامة بن زيد مروی است از عامر بن سعد از پسر او که
بنی و هاست که تصدق شنیده است سعد را و طالی که رسید اسامه بن زید را ماد است گفت
من رسول الله صلى الله عليه وسلم في الطاعون جرسيدة از رسول خدا در باب طاعون
یعنی مرگ عام مانند وبا فقال اسامة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطاعون حرس
لا رسول طاعون من بني اسرائيل او علی من كان قبلكم پس گفت اسامه فرمود که در طاعون
عمری است که فرستاده شده بر طاعون بنی اسرائیل انها قوم و چون بودند وقتی که طاعون از حد فرزند



یافت آنحضرت بر کسی که پیش از شما بود شک را در دست فاذا سمعتم به یا عرض فلا
تقدوا علیه و فی کتب توفیه که بر کسی پس قدم نیاید بر آن و اذ اوقع یا عرض و اعمت فیها و فی
کذا و فی توفیه بر کسی که در آن زمین استید فلا تخرجوا احدکم من ارضه ان یاید از راه کربن
از آن طاعون یعنی اگر فردائی در آنجا برود آنجا که باک ندارد و قال ابو النضر لا یخرجکم الا اولاد امه
گفته است ابو النضر پس سابق برود نمی آید شمار او از زبانی از آن واقع است هیچ سببی مگر کربن
از طاعون در سینه نماند که گفته یقین دعا و صدف عبادت سالی است از خود در توحید این صلح
منقول است که در سفر است رجالی که در راه ایجاب است نه برای استنایه گفته اند که
نماند است از راه ایجاب و در آنجا که مراد از وی حضرت است یعنی خروج سببی نام مان است
که در دوازده طاعون باشد نه برای غیر و در این بین غیر مسلم می است نه نفی فاقیم **سوم** موسی بن
اسمعیل قال ساد و دین ابی الفرات قال ساد عبد الله بن بویس عن یحیی بن
یعقوب عن عائشة زوج ابی بنی صلی الله علیه وسلم قالت سالت رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن الطاعون مردی است از راه که جفت بر من افتاد است پرسیدم رسول خدا از طاعون
فاخرجنی ان یرعنا اب یبعثه الله علی من یشاء من عباده پس جرد او را حضرت که یقین طاعون
بغداد است که بر می آید از راه که کسی که نخواهد از آنجا که خود و ان الله سبحانه جلد رحمة
للمؤمنین و یقین خدا در سده است از راه است بر سه ساله و عقوبت بر کاروان لعین من
احد تقع الطاعون فیکتفی فی بلد و صابرا و محسبا فیکتفی کذا و فی طاعون پس در آن
میکنند و می بر آید از شهر که در آنجا در حالی که بر گرفته و در هر جوینده است یعلم انک لا یصیب
الا ما کتب الله له میداند که یقین نشان این است پس هر که آنچه نوشته اند تقدیر کرده است مراد او

منه

سوم موسی بن بویس

الاسکان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد مراد از توفیق شهید در راه خدا اگر چه در طاعون بود و در وقت کار میرود
چنانکه شهید که به نیست چهار بر آمده او را توفیق شهید است از راه از دست کار شهید نمود بر
از درجات شجاعت تا از طغیان و فضل خدا و بر مس است و نیست انکون فی من علی طری نقل کرده
که ابو موسی اشعری فرستاد فرزند آن خود را از شهر که در آنجا طاعون بودی بجای اعراب
و بود که درین طاعون در مسوق کردی که گفته از طاعون در آنجا طاعون حاضر نقل که گفت و در توفیق از این
عذاب در که بهما و او در آنها و تنها کما عمل بر مفهوم مخالفت حریت کرده اند و صفای اهل ایمان
میکنند باشند در حریت فرود می آید از لایب بی کسی را که از این عالم یعنی نباشند و بر آن
که سبب بندگی بهین است اگر بگریزد بندگی شود انجمن که را حضرت خروج داده باشند
و ابو علی باعرب **حرف** قتیمة قال کنا اللیت عن ابن شهاب عن عروة عن
عائشة ان قرینا اهتمم نشان المرأة المخزومیة عروه بن زبیر روایت کرده از عائشة
که قدم بر پیش و در آن نشسته اند تحت این را حال زنی مخزومیه را که نامش است که سبب و در آنجا
نشسته که جگره و حال خدا بود التي صرفت ان را که در زید بود و زوی و عروه یعنی نفا لمان یکجا
رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند که سبب که سخن میکند در حق آن رسول خدا و استغاثا
در سرفه نماید و من یجری علیه الاما سانه بن زید حب رسول الله صلی الله علیه وسلم
موجب رسول خدا تعذر که این است که عورت نمیشود که در آنجا جهنم بهایت آنحضرت و عورت
میکنند که سانه فکله اسانه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم استغث فی حد من حدود
پس سخن کرد آنحضرت در اسامی زود از روی **بهر** یا شفاعت یعنی تو در حدی از حد و خدا استغاثم
الحکیم است یعنی قبول لغو و شفاعت او را تم قام فاخطف لیراسته آنحضرت خطبه خواند تم قام



انما هلك الذين من قبلكم لغير فرود و در خطبه بوسه مکرده است خدا کانی را که پیش از شما
بودند که از آنم که اول آنست که در عین شرافت بنگره مکرده بودند و وقتی که در روی گروی
در میان اینها از فرعی در روی یکدیگر شدند و در وجه میزدند و اول آنست که در عین شرافت ایستادند
علیهما لعن و در وقتی که در روی گروی در میان ایشان مانوانی که عزت داشته است میگردند و بر روی هم
و ایم الله انان فاطمه بنت محمد سرقت لعنتت بینهما و میگردند بخدا بر او نفرین فاطمه
و فرمود رسول الله در روزی که بر آمد بر روی دست او را ضربت بام فاطمه کرد و از روی خستت سالوا که او ای
اگر آنوقت میسر از عین اسلام بود و تو را بر روی گروی نامی فاطمه بر روی آورده باشد ای پسر من و اگر آنوقت
بمست که نمی قسم وضع کرده اند **حدیث** انکم قالتم ان عبد الملائک من مصیرة قال سمعت
النزال من سیرة الهذلی عن ابن مسعود قال سمعت رجلا من اصحابنا یقول سمعت النبی صلی الله
علیه وسلم یقر و خلد فیها گفت ابن مسعود شریف مردی را که خود را یکی از ارباب قرآنی شنیده
چون من آنوقت را که میخواند خدیف از آن گوی خوانده بود میخواست به النبی صلی الله علیه و سلم
فاخبره پس آنقدم نزد پیغمبر حاضر شد و در آنوقت که در آن مردی خواند که است بر خوف آنچه
شنیده ام من آن وقت امام احمد ظاهر میگوید که پیغمبر در عین حاضر بود آنوقت فی وجهه
الکلی اهتد پس در آنوقت در روزی که آنوقت است و آنوقت از پیغمبر و قال کلاما بحسن
و کلاما مختلفا او در هر دو آنها گویند و در وقت در میان و خدیف بکنند چون در آن ایستاد جری
و در عین است نه بود و بود که در آن بکنند که در آن بکنند و بدعت بکنند و خدیف در فضل
قرآنی است و در آنچه بر او در روز در آن بکنند است که در آن خدیف در آن شنید و در آن
ای خواند فان من کان قبلكم اختلفوا فسلکوا ایستادند کسی که پیش از من خدیف کرد

در کتاب

در کتاب الدین ملک شدند و این اختلاف که در تفسیر فرمود و ظاهره بگامی حجاب است برای اظهار
نواب و حق بکم خدا و رسول خدا است و در آن اختلاف منوع نیست در آن عمر و بر حقیقت
قال ثنا ابی قال ثنا الامام شمس قال حدثنی استیق قال عبد الله کانی النظر للنبی صلی الله علیه و سلم
یعنی بنیامن الانبیا و استیق گفته است گفت ابن مسعود چنانست که میسیم بر روی پیغمبر در حال
حیث میگردد بکبر بر او بر آن ضربت فومر فادوموه وهو یسبح الدم عن وجهه زده بود
فوم او را بر خون بود کرده او را در حال که در میگرد خنک را از روی خود و يقول اللهم اغفر لغوی
فانهم لا یطیعون و میگفت خداوند ایماز فرودم مرا آنچه شنیدند است که آن تیرم یعنی گویند
در روز علیه السلام و ظاهر این در او مثل دعوت بوده باشد و چون در روز با او سر آمد از اسلام و آنست
که در همانا ای آنقدر این دعا کرد رب لا تقدر علی الاذن من الاذن و با او ای برود که در آن روز
از آن خانه و او ای را ظاهر از کلام مناف است که این پیغمبر هم آورد از نبی اسرائیل باشد
و ظاهر این توجیه است باب را از آنکه عقد الدلب در انبیا نبی اسرائیل است و معلوم است که او در
پیش از انبیا نبی اسرائیل بود بدی **حدیث** ابوالجلیلی لولید قال قال ابوعلمه عن
قتادة عن عقیبة بن عبد الغافر عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم ان رجلا
کان قبلكم مرعسه الله مالا روت کرده ابوسید خضر را که تفسیر مورد و پیش از شما
که بسیار داده بود او را در حال دوست کرده در آن حال داد و بخش بر او بخش و پیش از شما
یعنی اصلی در جمیع مسلم بجای رسته در برابر و پیش هم شده یعنی مال گفته اند فقال ابی سعید
لما حضر ای اب گفت کم پس گفت بر سران خود را مکه حاکم کردند او را موت کلام پدر
بودم تا در نیک بودم یا بعد قالوا خیر اب گفت بهترین بیرون بودی قال فانی لوالعالم خیر اقط



گفت یقین من کرده ام علم نبی که مرکز قاض امت فاحر قوی نام استحقاقی
 تم اذهر ولی فی یوم عاصف پس وقتی که بحرم بسوزید مرا بستر برانید مرا در روز تند
 باد ففعلوا پس کرده فرزندان آنچه گفته بود جمع الله فقال ما حکمک پس جمع کرد از برای
 او را خدا و گفت چه آورده ترا برین کار قال مخالفتک فلقاه **رحمة** گفت برس
 پس او را رحمت الهی و بخشید قال معاذ ثنا شعبه عن قتادة سمعت عقیبة
 بن عبد العاص قال سمعت ابا سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم
 نحوه گفت معاذ عنبری حدیث کرده ما را شنیده از قتاده وی شنیده عقیبه بن عبد العاصی را
 گفت شنیدم ابو سعید خدری را از منبر خدا حدیث کرده مانند این حدیث **رحمة** صدق
 قال ثنا ابو عوانة عن عبد الملك بن الملك بن عمیر عن ابي بن حراش
 قال قال عقیبة لخذ ليفة الاخذ ثنا ما سمعت من النبی صلی الله علیه وسلم
 گفت عقیبه مر خدا را ایامیکوی خبر را شنیده از غیر خدا کو مفران حدیث مسلم آورده
 بود قال سمعتة يقول لکف خذ ليفة عقیبة را شنیدم از حضرت را میفرمود ان هر جلد حضرت الموت
 ایس من الحيوة اوصی اهله یقین زوی حاضر او را بوست هر که نو میدند از حیات
 و میت کرد اهل خود را اذ ایت فاجعلوا خطبا کثیرا وقتی که بحرم پس کرده از برای
 بزم بسیار امرو و ما را پس برانورید از نش را میسند از مرادوی او را و لغت نموده و سکون
 او در او معلوم یعنی او قدره است حتی اذا اكلت لحمي و خلصت الي عظمي خذوها
 و اطعموها تا آنکه وقتی که خوردنش گوشت بدست ترا هر چه سوسنی استخوان من در خشت ترا
 پس بگریه استخوان مرا و بسایند آنها را فدای منی فی الیوم پس بسند از مرادوی فی یوم حایر

ادراج

او را ح در روز کرم یا روز با و تسنه شک راوی است و ستمی و عمومی بی حرف شک دارد
 و فتح الهی جارا حفظ ضبط کرده بمعنی شود لکرو بمعنی نشندید را ایت کرده بمعنی اسم فاعل
 ای کبریا جمع الله فقال لعل فعلت قال من خستک تغفر له قال عقیبة وانا
 سمعتة يقول ثنا موسی در روایت ابی در ستا مسد و بل موسی در قیامت و لغت کرده
 کرده است از آنکه مؤلف از مسد روایت کرده است و مقصود اینی نیست که روایت کرده
 حذف روایت مسد است قال ثنا ابو عوانة قال انا عبد الملك و قال فی یوم ابراح
 گفت عقیبه من شنیدم مسد را میگفت حدیث کرد ما را موسی وی گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه
 ای گفت خبر داد ما را عبد الملك و گفته بود ابراح یعنی عقیبه را با این ساد و با این نطق گفته بدال یوم
حار حار عبد الغزیز بن عبد الله قال ثنا ابراهیم بن سعد بن ابن
 شهاب عن عبد الله بن عبد الله عن ابي یوسف ان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم قال کان رجل ید اثن الناس یقین رسول خدا فرمود بود مردم که برین میداد مردم را
 نکان یقول لفتاه اذ ایتت معسل نجبا و من عندهم بود که میگفت هر فادم خود را
 رفتی که آنی تو طلبی دین بر تنگ دستی کند از وی و مطالبه کن لعل الله ان یتجاوز عنک
 شاید که خداوند در گذرد از ما و بگذرد بر کنان قال خلق الله فتحا و عندهم پس مردان کرد
 پس در گذشت خدا از وی **حار حار** عبد الله بن محمد قال ثنا هشام قال انا
 معمر بن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابي یوسف عن النبی صلی الله
 علیه وسلم قال کان رجل یسرف علی نفسه فرمود بود مردی میگرد و فرمود یعنی
 بسیار کند و میگرد فلما حضره الموت قال لیسیر اذ انا مت فاحرقونی تم اطعنونی



پس برکه رسید او را مرکب گفت پس آن خود را وقتی که من بکسرم پس بگویم بر این
 پس بعد از آن که در وی فی الریح پسر بیاد و سید مرا فوالله لئن قدر الله علي
 ایلی یقدر ایلی کند هر آنقدر است یا بیزیمی وقت غلاب و در رسید لیعد بنی عبد ابا
 ما عذاب احمل بر آنست غلاب میکند مرا عذابی نموده است ان عذاب را هیچ کسی
 ظلمت فعلی بعد از آنکه پس بر که هر دو کرده اند بوی ای که گفته بود فامر الله الارض
 انقلبا جمعی ما فیک منته پس فرمود خدا زمین را که گفت جمع کن چیز را که در است
 انقلبت فانا ذاهق فاعلم پس جمع کرد پس ناگاه و دیدند که او است و است قال استملک
 علی ما صنعت گفت چه چیز برداشت ترا بر آنچه کردی تو قال یا رب مخاضک
 گفت ای پروردگار من تو و قال غیره خشیستک و گفت غیر ابو بره خشیستک
 بکسر میجره و سکون تخشیه یعنی ترسیم ترا که غلاب کنی ففعل لیس خشیسته شد مرد را
 انیمیت آنچه حاصل سخن آن با خادیت نوشته می است لیکن برای توفیت
 آن با سینه مخلصه آورده است و این قسم مکرر در این کتاب مستطاب بسیار است
در ما عبد الله بن محمد بن اسماء قال ثنا جریث بن اسماء عن نافع عن
عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عدت امرأة في هرة
سرا بظنها حتى حاللت فرمود غلاب کرد و نزدانی از جهت کرمه کوبیده بودن در
آن نگردد آن کرمه فدخلت فیها النار پس در آن زمان زن ازین جهت آتش را
لاهی اطعمتها ولا سقنها اذ احبستها من ان زن بگو و از او و از آن آب داد
و تویی گویند و از او و لاهی تو که ما کلام من خشناش لا ارض و نه وی گوشت

این کتاب از آن است که در
 آن است که در آن است که در

ترا که بخورد و خشرلات زمین خشتش بخا و سجده در میان الف یلی گفته و کراض اینجا
 برای احاطه و شمول است چنانکه در قول خدا و ما من دارتی فی الارض یوشیده مانند که قصد
 احاطه و شمول اینجا یعنی ندارد چنانکه در است مذکور فاعلم فایم یماضین و لوی پرو و در شیخ مسلم
 گفته اند که قبل از این زن باشد که با اطلاع بیافته بر زمین در رسید ای و در حدیث شریفی از طلحه
 آورده بودیم ما نزد عائشه و ابو بره رفت عائش ای ابو بره تو می که حدیث میکنی از
 غیر خدا که زنی را بسبب کرمه عذاب باش لا گفت ابو بره آنی شنیده ام انرا از غیر
 حدیثی که در حدیث مسلم پس گفت عائش مسلمان بر زکر است نزد خدا از آنکه در روح در آید
 بواسطه کرمه آن زن با خیال کار بود است ای ابو بره وقتی که حدیث کنی از رسول خدا
 نظر کنی که چه میگوید و در آنچه این معنی که کتبش ابو بکر صدیق را از حدیث دیدند گفتند ادا
 چه کرد خدا بگو گفت است که در او است و او پسر گفت ای ابابکر ایامیدانی چه شنیده ام
 ترا گفتیم با حال صالح فرمودند که تم چه نفوس کردی فرمود بسبب آن کرمه که در او بود
 یا نمی که کرمه است کرده بود انرا و تو در پوستی که بر او بود و در اندکی از او در سر ما پسر است
 مذکور همان کرمه در این حدیث کردم من ترا تو و بنی حدیث در کتاب الطهارة و در باب ما یقرب الی الله
و گفته فعل احمد بن یونس عن زهیر قال ثنا منصور عن مرعی بن حمران
قال ثنا ابو مسعود عقبة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان مما ادرک الناس
من کلام النبوة الا ولی فرمود نموده تحقیق از جمله گفته یافته از مردم از کلام نبوت شریفی می
چیز از نبوت آنحضرت و در گفته اتفاق دارند انرا که سر شرا و تبدیل یافته و عطا کردن کرمه
بوی می دهند که آن قول است اذ الله یستجی فاضع ما شئت و تویی که حیا و کرمه بوی تو پس کن

شفقت ابو بکر سبب کرمه



هر چه خوابی یعنی مانع از ارتکاب قبیح حیاست و اگر نباشد حیای در تو پس بر سر در
که هر چه خوابی یعنی شقی بکس حارمه و سکون تخمه است گفته اند مانع است بجز غیر
یا او متدیست یعنی بکن هر چه خوابی خدای جزای تو خواهد داد و نیز گفته اند تواند گشتی
این باشد که از خوابی بکنی نظر کن اگر از آن بگذری که حیای از آن نداری پس بکن از آن و اگر
از آن قبل است که حیای از آن کتاب که کن یا دیگر وقتی که حیای از آن از خواب یعنی این فعل
از آن قبل است که از حد حیای نمی ماند در آن پس بکن و از مردم در آن باک ندارد در سخن
طیبری از شرح سنت نقل کرده است **حدیثاً** آدم قال ثنا شعبة عن منصور قال
سمعت رابعی بن حراش یحدث عن ابن مسعود کففت من غیر شکریم ربی را
که حینت میکرد از این مسود قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان مما ادرک الناس
من کلام النبوة الا وی اذ العسقی فاصنع ما شئت انعمت ما شئت **حدیثاً** رابع
بگوید در حدیث از یونس و ما تفسر در بسیاری از اصول و در زیاده آن که است
از آنکه سماع منور است از ربی و در این طریق من بود و آنکه آدم نیز از شعبة از منصور
نقل کرده است **حدیثاً** بشر بن محمد قال انا عبد الله قال اخبرنی سالم ان ابن
عمر حدثه کففت زهری خبر آدم سالم بن عبد الله بن عمر که حینت کرده است ابن عمر از
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال سلما رجل یخیر اذاره عن الخیلة و هو یروى
انکه مروی باشد از خود او بر زمین اراده بکس خست بد فرمود بیجا چل و کلا رضای الیم
القیمت من کون تدوی و در دولت بر زمین پس زود و میکشد با حضور و در زمین
تا در زیادت بیجلیل بر و جیم در جهان نام است و در فریضه نام دارد و بجهت عیرت باطل

قالنا یونس
عن الزهری

منشی

در زمین تا در زیادت شد بدید افع من شیخ الیستق قاصد عبد الرحمن بن
خالد عن الزهری ما ثبت کرد است برین را عبد الرحمن بن خالد از زهری بنی عبد الله
از زهری بنی زهری است کرد **حدیثاً** موسی بن اسمعیل قال ثنا وهیب قال حدثنی
ابن طائوس عن ابنه عن امیرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یحیی الا حدیث
السا بقون یوم القیمة و یروى بالسنن و یروى بالسنن و یروى بالسنن و یروى بالسنن
که حدیث است عطا کرد ما را سید کل احقر او ثقی الکتاب من قبلنا و اوتیناه من
بعدهم غیر اینکه بر است دادند ثقی کتاب را پس ما را دادند و بدیم ما را از این
این ان سید نفع بوده و سکون تخمه و نفع عقل مندی یعنی کفایت که با کوبه بجهت غیر است
و این ان ششای بر صفت منور است زم و مثل این کلام بلغا بسیار است کونینتی حکمت
و عقول فیروزه و در این معنی من المال بالقیة و قول او و تیناه من بعدهم نفس منوح است
نور و در کتاب اخرا سماع او الکتاب بسیار شد فیض الیورالذی اختلفوا فی
پس این روز یعنی روز قیامت که اختلاف کرده اند در آن من اختلاف است که حتی
جست در یک روزی برای اجتماع مردم فرض کرد و غسل در آن سنجب کرده اند و حواله کرد
در این معنی ان روز با یاران فخذ الیهم و بعد عبد الصاری پس روز القیمة است
برای یهود آمده و بعد از فردا که کشنده است بری لغا را باشد و حواله که افضل ایام است
المنصب ما آمد علی کل مسلم فی کل سبعة ایام یوم یغسل را استر و جسده بر زبان
ایم هفته ایام روز است که می نویسد روز خود را و ان روز جمعت و این ششم روز
روی استجاب و نیست است کما لقی بر الا انما **حدیثاً** آدم قال ثنا شعبة قال ثنا

شبیحة



www.alukah.net

عمر بن یسار قال سمعت سعید بن المسیب قال قال معاوية بن
ابی سفيان المدائني كنت سمعت ابي سيب قدم آورد ناديه بن ابي سفيان در بر
آخر قدامه قدامها آخر آمدی که قدم آورده در برند در ایام خلافت خود فخطبا
فاخرج كلبه من شعره من يرون أوردش می از روی که گوینم کان و تشدید موعده
شعر بفتح عین مهله یعنی مجتمع از روی فقال ما كنت اذى ان احد الفعل هذا
عيل اليهود پس بنیم من که کان میگویم که هیچ کی میگوید این را بخیز بود ان النبي صلى الله
عليه وسلم سماه الزور یعنی الوصال في الشعر تحقيق شعر خدا نمیدانست
از آن روز میخورد این وصیه که میگوید زمان در روی سر و زنتی برون بدک میمانند
تا بعد از خدا من تبعه متابعت کرده است آدم را در زلف او هر چه در حدیث خود کرده است
از شعر **باب الملقب** یعنی لقبی که در باب الملقب است و در بعضی باب هم نیست
و این شعر طرز است از آنکه کوفه به و هر دو را جدا رفت این است و این را حاجت
نیز از آنکه است پس بعنوان کتابی در بابی لای نیست در قافیه گفته است یعنی شعر است
و بر روی گفته است که معاد است کوی سوزان میکند و لها حسود او قول الله تع رب و بر
بر دو خوانده اند یا ایضا الناس انا خلقنا من ناکو و انشی الایة بعد ان یخبرنا ما
پیدا کردیم از مردوزان بعضی گویند مرد آدم و حوا است مقبول است که خلقت شما
از یک طریق است پس من حضرت کنید با با و قائل و جعلکم لتقوا و قائل القافیا
و در روی هم در شعر و قائل تا بنامید میگوید و نه بر ای که تقاضا کنید یا و قائل
ان اگر می کند الله انفا که تحقیق بر زگر من نماز خدا بر سر که از زمین مردگان است

بنی بر کوفت

یعنی بزرگی نمی شناید که عمل بطاعت و اجتناب از مباحی آخرت روزی که فتح مکه کرد و
کعبه سوره نمود و استلام حجر کعبه می کرد که در دست آخرت بود و خطبه خواند و گفت ای
مردم در کردار شما طریق جاهلیت که افشا را با میکرد پس مردم و قسم اند روی بر سر کار
کریم رضاست و فاجر بیخست خود ز خدا این است را خوانده یا ایها الناس الایة و قوله
و اتقوا الله الذی تساءلون به و الا حرام قول خدا بر سر خدا را که سوال میکند پس را
و میگوید سوال میکنیم ترا کجا و ارحام را نصیب خوانده اند عطف بر اسم جلاله و معنی
آنست که بر سر خدا را یعنی قطع ارحام میکند و غیر خوانده عطف بر غیر خود کرده است
یعنی عاده حرف بر قول غیر برمان که این عطف جائز است چه اند ارحام جمع مردم است و دو
ملا ارحام آقا رب را که میزند و اطلاق میکند بر هر چه میکند نسبت به ما الله کان
علیکم قیاسا تحقیق حد است بر تمام شما که این جاری کبری علیست مع است و ما
یعنی عن دعوی الجاهلیة و در بیان چهره که میزند و معنی جاهلیت که افشا
باب و استایست مع غیر بر خود و استغوب بهم بنین مجله و عین مهله مع نیست است
بفتح می است النسب البعید و القائل و دن ذلک یعنی شویب دور
را گویند چنانکه مفرود سید نسبت با حضرت و قائل را بداند که سزا اول نسب و اگر از
جامع تر را گویند نسبت سید است پس از آن عماره پس از آن یمن است و غیره نسبت بر غیر
نسب است و کذا نه قید ترش عماره و غیر یمن است و اول تر غیر و ما بر سید سلطان
خوشتر است در قید گفته است ما خالد بن نوید الكاهلی قال ثنا ابی بکر عن ابی
حصین عن علی بن سعید بن جبیر عن ابن عباس و جعلکم شعوبا و قبائل لتعارفوا

تفسیر بر هر چه در غیر عاده حرف
بر روی غیر برمان



قال الشعب القائل العظام كفت ابن عباس شوب قبا كل بزرگوار و علی را گویند
والقائلون بطون و قبا كل بطنها **و بعد** بن محمد بن ایشار قال حدثنی سعید
بن ابی سعید عن ابی عن ابی هريرة قال قيل يا رسول الله من اكرم الناس
كفت ابو هريرة كفت شديد رسول خدا كفت بزرگترین مردم فقال اتقاكم و مودع بزرگوار
ترین مردم قالوا ليس عن هذا نسالك قال فو الله قال فو الله كفت اني سمعت
ابن سیرة ايم فرمود پس از روی سب و نسب يوسف بن محمد است انجا خبرت را
نمود آورده است و باب تولى الله قد كان في يوسف و احرته ايات للناظرين زياد
بريست فرمود يوسف بنی اللد بن نبی اللد بن جليل اللد كفت **حرفا** نيس بن جعفر
قال ثنا عبد الواحد قال ثنا كليب بن وائل قال حدثنی ربعية النبی صلی الله
عليه وسلم زينب بنت ابی سلمة قال قلت لها اوايت النبي صلی الله عليه
وسلم كفت كليب حديث كروم و يسميه كعت زينب و ضرب الي سلمة و ام سلمة كلوا
از روح مطهر است هر دو را در دوزخ بود كفت كليب كتمت زينب را خبر ده از آن حضرت اكان
من مضر قالت فمن كان الا من مضر كفت من اكرمهم مردم بود بزرگوارتر از بكنه
كهن است و سنتش نطق است با قدر كلام الله است كه نمودار است بكنه بزرگوار مضر
مضر هم و تمع ما و بجز و در او را حضرت من بنی النضر بن كنانة بن زيد و لا نفر
بن كنانة است بزرگوارتر است و مضر بن كنانة بنی ازان است و كنانة بكنه كاف
بن فرعي بن عدك بن اياس بن مضر است و النضر بن اوزون و يكون بكنه نام و نيس بن جعفر
بن نضر بن مضر است و در حقی و بزرگوار و **حرفا** موسى قال ثنا عبد الواحد

قال ثنا كليب

قال ثنا كليب قال حدثنی ربعية النبی صلی الله عليه وسلم و اظنها زينب
و كان مبرم ان ربعية را زينب ابن موسى شيخ مؤلف با قول شيخ موسى است عبد الواحد
كذا قالوا قالت نهي رسول الله صلی الله عليه وسلم عن اللبايا و الخنثى و
والمقعد و المرففت كفت منع كرهه است رسول خدا از این چهار قسم ظروف را است قال مبرم
در ان و يا مبنی كره است و حتمت بجا بهند دون و ما و قنابة و قنانية و ميم سوكا بنر و نقر
بقاف و يا قد در كبر بر و ما يده باشند و مرففت زينب بن موسى پس بزرگوار است حافظ البوز
كفت كروم بيقرب است و آن چو می است كرا بیان عالی كره باشند چنانكه در اخذت سابق
كردند است و قلت لها خبرني كفت كليب كتمت زينب را خبر ده مرا النبي صلی الله
عليه وسلم ممن كان من مضر كان بكنه حرا صه المدعيه و سلم ارا كرام كليله بود از مضر بود
قالت فمن كان الا من مضر كان من ولد النضر من كنانة مبرم كتمت مبرم است
حرفا يحيى بن ابراهيم قال ناخر بن عثمان عن ابی ذر عن هريرة عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال تجدون الناس معا دن فرمودی یا مبرم مردم را مانند كنانة
خيار هم في الجاهلية حيا هم في الاسلام اذ انهم وان كان مردم در جاهليت بكنه
مردم اند در اسلام وقتي كه عالم شوند با حكم دين و عمل كند بران بكنه منها سرفست است و سلم
بكنه كرمي كيد سرفست و ي حاصل كنيد و تجدون خيار الناس في هذا الشأن و يا مبرم
بكنه مبرم در اين بكنه سرفست است و هم لكره هيبه است ترين مردم از روی ما خوشي
دي رضاي امرات را و تجدون نسر الناس ذالوجين و ي يا مبرم ترين مردم در ديد
راينی منانق را الذي ياتي هو كاذب و ياتي هو كاذب بوجه انسى كذا يدر عمر الإثني



لطيف و حكي و ذكرا لطيف و ذكرا حكي معلوم شد كه سابق بتر از كار فريك رويست از آن گذشته
سابق شتر از كار فست و حشمت او زياده بر خشت كاه **در حشمت** نقبته بن سعيد
قال ثنا المغيره عن ابى الرناد عن الاعرج عن ابى بصير ان النبي صلى الله عليه
وسلم قال مروى است اربابهم و ما يرتضون خيرا فرمود الناس تبع لقرنيس في هذا
الشان مردم تابع اند و دين كاري ميفارند و خلافت مسلمانم تبع مسلمانان
قرنيس تابع اند و مسلمانان ايشان را روايت است كه غير قرنيس خروج كند بركنان و تربيت
انسانه خياله كه احاديث صحيحه ناخط است مثل انك من قرنين و قرآن و كافهم تبع لكاهيهم
و كاهون قرنين تابع اند و كاهي انهار كاهي كويد اين اخبار است از زمان سابق بركم همي بيشه
متبوع بودند چه در كوه و چه در اسلام عرب تقديم بكونه قرنين را و تنظيم انها بجا آورد
اند و واقع اباهم را زاده كرده است و گفته است تابع بودند سكان مردم را و قومي كه اخذ شد
بر بخت و دعوت كرد و در اخر انها توقف كردند در حاجت و قبول اسلام چون تبع ملكه
شد اين همه قرنين ملكه در آن وقت اسلام در آن وقت و بخت كرده بود كه عرب و قريش فوج در آن وقت
در دين اسلام الناس معادن جبار هم في الجاهلية جبار هم في الاسلام اذا اقتبوا
تجدون من خير الناس انتد الناس كراهية لهذا الشأن حتى يقع فيه يالي
از بهترين مردم سخت ترين آنها را از ديواني كراهيست و عدم كراهت از ان دو كوي سنده صلح دين را
و در اج مسلمانان بر عقد و ميثاقين بود پس اين نمود از آنچه مي پرسيد با امر از اين است كه گذارد
وقوع بايد كه كوه نماز و جهم است و معرفت قدرت در صلح احوال ملك و ملت پس در اورد
از رعيتي و الله لك ان **در سابق** اين باب ترجمه نماز و در روايت ابى ذر ساقه است

در سابق مسد و قال حدثني يحيى عن شعبة قال حدثني عبد الملك عن طاوس
عن ابن عباس الا المودة مروى است از ابن عباس كه سوال كرده شد از اين قول خداوند قل لا
استلکم عليه اجرا الا المودة في القربى كيواي محمد مراد است از سوال ميكنم و كاي خواهم از شما
در دعوت رجوي بكر موت در اهل قرابت قال فقال سعيد بن جبیر قري محمد صلى الله
عليه وسلم يعني مراد از اين قري و در ايت اهل قرابت محمد است عمل كرده است ايت در اين
دست دارند و حمان اهل قرابت اخذند و دين عام است شامل است بر همه مطلقان را
فقال النبي صلى الله عليه وسلم له لکن بطن من قرنين الا و له فيه قرية قرنين
ابن عباس يفتنهم خيرا بنو درج بطني از قرنين بركان مراد در ان بطن قرابين است فرزند
فيدا الا ان تصلوا قرابته بني و بغيره پس تا نازل شد آنچه كه در عايت قراني كويد كيان
من و تمام است يعني صلح را تمام كريد چنانچه گفته شد يعني اين است كه شما هم با و شس از شما بركان
دوست داريد مراد از جهت قرابت من كه تمام است با دوست دارد و باقرابي مراد **قرابته** علي بن
عبد الله قال ثنا سفیان عن اسمعيل بن عيسى عن ابي مسعود بن ابي النبي
صلى الله عليه وسلم مروى است از ابى مسعود كه پرسيد باين روايت ترجمه خدا را يعني فرمود
ان يحرف من بركه سنده است بخوارا قال سن هم منا جاءت العاقبة نحو المشرق و كفت
از بركه آمده است قضاها و مشارق كود نحو مشرق را و المحفيا و غلط القلوب و الفؤاد
و حشمتي و در نهي آنها در بلند اداران است جفا بيم و در ميثاق قسوت است چنانكه در اول كتاب است
گرفته در ان كتاب جفا قسوت است غلط بكسر هم و فتح لام و طاء بعد و جفا بر و همي است قداد
مع و كس و اول احوال بجهت مساجد است اهل الكوفة با و بيشه سكان اند و بسو شهر فاطمة بلادي قريشيان



در چشم شتر سباز عند حصول اذ ناب الابل والبقر نر و نهما دم شتر و کاه دست
طرف نداشت فی ابغیة و مصر ایحال بر فله رجمه و نمرست **مرثا** ابوالیمان
قال انما شعیب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الفخر والخيلة في العبادين
اهل البو كفت ابو هريرة شنيذم رسول خدا را میفرمود مكر و عجب در فدا دان اسل و برست
خيلة و بقم بجمه و فتح تخميه و مد و السكينة في اهل الغنم و و ق و توافع در اسل غنم است
دم كردن اسل و بل و نقر از نخته غالب در ايتان و سمت و كرت مال است بحدف در اسل
غنم است و الايمان يمان منسوب بيمين است يان صفة نسبت است كوند اصلان
يعني است يان نسبت حرف كره الف عوض ال آورده اند و اين نسبت فصح است و نسبت
ايمان بيمين اختلاف كرده اند بجهت كوند اول ايمان از مكر بر خاسته و مكر از بل و كس است بجهت
كوند كرايين قول از حضرت در فزه و نموك ماز شذوه نسبت با نجا كرايتام بود مكر و دينه بود
از بيمين و ديكران كوند كرايين است كرايين نسبت بوده الله بجمع الالي در در زمان حضرت
آيه اياكم الالين هم الين قولبا و لوق نوادو الاليمان يان و الحكمة يمانية و حكمت كره
علم متفنن شتمل بر معرفت و دست صفات الهية است با نقال بصيرت و تغديب الفطن و بفتح
حق و علم بدان و باور داشتن خود را از اتباع هم او بر باطل و حكيم كس است كرايين صفات
بود و كرايين سوي داد و اين صفات و دران وقت در عرض اسل مكر و دينه بود است و بطفل
و اتباع استان در عرض بود و ليك شمع بافته يان است بشفق نشانه تخميه است و بتدبير
بزرگ حكيميت كره اند قال ابو عبد الله سميت الين لانها عن يمين الكعبة

و به تخميه بيمين و شام

گفت

گفت ابو عبد الله كلفنا ميدة ثم باين نام از نخته كره جانب دست رست كيه است
و الشام لانها عن يسار الكعبة و ميدة ثم شام لانها عن يمين الكعبة كيه است
و المشمة الميسرة و قول شمة و قول خدا و صاحب نخته ماز صاحب نخته ماز جانب
چپ است و اليد اليسرى الشوي و دست چپ را نموي ميكوند بكون نزه و الجانب
اليسر الا شام و جانب را شام ميكوند نفع نزه **باب** مناقب قریش و شرف است
بر اصحاب شامك باعتبار كنه نام هي است بجهت بوم العرف رفته الله بجانبه را كرايين فدا است
اصح است كرايين و لانقر بن كنه است اكثر مردم برانند كرايين فدا است مالك بن نقر و كنه كيه
كرايين كرايين فدا است فدا است و غير اين هم نخته اند بجهت كرايين فدا است نام دادند از
دواب بجز كرايين نرين و دواب است ناميده و از كرايين فدا است و نقر بر الي قديم است
مرثا ابواليمان قال انما شعیب عن الزهري قال كان محمد بن جبير بن مطعم
يحدث كفت ابن شهاب زهري ابو محمد بن جبير بن مطعم حديثه ميكر و انه بلغ معاوية
وهو عند في وفد من قریش كرايين رسيد و به بن الی اسيدان و حال كرايين جبير نرود
معاوية بود و جمع از قریش ان عبد الله بن عمر بن عاص يحدث انه سيكون ملك
من نبطان ايكه عبد الله بن عمر بن عاص ميكوند كرايين استان اين است كرايين ملكي نبطي الی
امر سالان از سيد نبطان نفع كاف و يكون سيد طاهمه و در قرآن بجهت كرايين نام او جباه بن
تيسر النصارى نفضت معاوية و قام بين نبطان ختم كردن و سيدار شيدن اين قول عبد الله بن عمر
و است و بخطبه فاتي على الله بما هو اهلهم ثم قال ليس نساكوا بر فدا نجر الی كرايين است
بكر كفت اما بعد فانه ليقضى ان رجالا منكم بر كرايين استان الی است بفتح رست



که مردی از شما تجد نون احادیث نیست فی کتاب الله ولا نوت عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم میگوید که در کتاب حدیث در روایت کرده است
مرا بر خود خا و خاک چشمم که این است که در آن اندازید تا دایا کو
والا ما لی التي لعل اهلها و دور در صورت از از زده که مردی میگفت که آن سخنان را
از من نقل کرده اند که ما می گفتند و در آن است و غیر آنست که در روزی از خواننده
صحیفهای کرده است که می خواند از کتاب کویا عبد الله بن عمر خوانده بود و روایت را از آنجا نقل کرد
و فرسیده بود و چون می که روایت کرده است بهر بره مرفوعه از خروج قحطان هم از آنجاست
سکوت کرد و گفت که فرموده است از آنجاست خدا غضب معاویه و لکها را و نیز در ولایت دارد
مکوی هم از آنجاست فرسیده بود فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
هذه الامری قریش کا یعام اهدیم احد الا کیه الله علی وجهه ما قاموا الی الدین
پس تحقیق شنیده ام رسول خدا را می فرمود و تحقیق این امر یعنی صفت او الی الامری در قریش است
چنانکه فرموده است که قریش حاضر می شد و حوی الی را دیدی امر که در بروی اندازد او
خدا آنکس را خوار و رسوا می کند و او را نادمی که قریش آقا است کند و این را در ترویج اسلام نایب و کف
حیثی از پیغمبر آورده که فرموده بود خدا که تمام خود را تا آنکه خروج میکند از قحطان که هرگز
مردم را بجهان خود نمی مالک و تا در نشو و نما را تا آنکه ساریت میکند مردم را در آن فرسیده
تا آنکه درین اوج نیست آنرا که خروج مردمی از قحطان و در آن زمان می باشد
در وقتیکه اسل قریش آقا است و این کوه را در فرزند و نیز حدیث معاویه در این است که قریش است
مرفوضت و در حدیث ابی هریره بیان در آن است و آنست که سید سلیمان بن ابراهیم

میگفت

میگفت ابو الولید قال ثنا عاصم بن محمد قال سمعت ابی بن عمر عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم انسان
فرموده است این امر در قریش مادامی که باقی ماند از اینان و در روایت مسلم و رفع مادی
که از مردم دو کس ماند نووی گفته که روایت دین در آن است که صفت مخصوص با اسل قریش است
تا آخر زمان روایت که عقوبت شد غیر قریش را و برین مستندند اجتماع در زمان صحابه
و بعد از اینان و غیر قریش که تسلط یافته اجازت بگیرند از غلبه قریش در عرفان میکند
حدیث ابو نعیم قال ثنا سفیان عن سعد ح و قال یعقوب بن ابراهیم قال ثنا
ابی عن ابیه قال حدثنی عبد الرحمن بن هریرة قال عرج عن ابیه یرویه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم قریش ابنا و نضر یا اولاد نهر بن مالک بن نضر و
الا نصار و جمیله الغار که اوس و خزرج و بنی نضیر اند و همیشه بنیم هم روایت
که او کون نجیه و فتح نبی در این زید بن سبت بن سبویه و فریفته بنیم و فتح را
و کون نجیه و فتح زید بن سبت و اسلم بر وزن انهار که قید است در فرغ و شمع
بنیم محمد و جم و من جمله بر وزن اسفل که قید است از عطشان و عطار که سبویه و نجیه
و در آن کتاب نه موالی لغت نیم و نشد بر قساة و ستان بن و نموس بن اند لیس هم روایت
در دن الله و هر سه سبب میراث زاد و سنی و مدد کابری و باری خدا و رسول خدا مولی سبب است
در کتاب معمود و این کتاب است معنی نام و کتب است حدیث یحیی بن بلکر قال
ثنا الملیث عن عقیل عن ابن المسیب عن جبرین مطعم قال شئیت انا و عثمان
بن عثمان الی رسول الله صلی الله علیه وسلم کفتم جبرین من عثمان بن عفان ابی هریره



فقال يا رسول الله اعطيت بنى المطلب وتركتنا ليس كفت فقال اي رسول هذا
وادي لو اولاد المطلب را وكره استي مارا مردم از عطاي در طريق عبدالدين يوسف و تو
فقال بجاى قنار و انما نحن وهم منكم بمنزلة واحدة و نستيم ما وابتان از تو
مگر يك از بيت از قرابت عبد شمس كرا و با ايمان است و تو فل كرا زباي مصعب است را هم
و مطلب هم پسران عبد مناف اند فقال النبي صلى الله عليه وسلم انما بنوها شتم
و بنوا المطلب شتي اين است جز اين نيست كرا و لا شتم و اولاد المطلب كي اند
را شتمى بجاى كرا و لا مطلب و اولاد شتم را از نو ديكرى نماندند اينها در رايم جاهليت را مسلم
يك نكاه قبا بودند در بين سبي بسين محمد و شكريه يا حب بنه نسل و نظير تو رفع ابن از سبي
بمحمد نيست كرا و است و قال الليث حدثني ابو الاسود محمد بن عروة بن الزبير قال
ذهب عبد الله بن الزبير با ناس من بنى زهرة الى عائشة كفت رفتند
بن زبير بر مردى چند از قبيله زهرة نزد عائشه و كانت ارق بنى عليهم لاهل سبي
الله صلى الله عليه وسلم بود عائشه هر بان زين خرم را زينت از قرابت زهريه اين را از
دروازه اهدا عندنا عبد الله بن يوسف قال ثنا ابو الاسود و بن عروة
ابن الزبير قال كان عبد الله بن الزبير احب البشر الى عائشة بعد النبي صلى الله عليه
وسلم و ابي بكر كفت عروة بود عبد الدين زبير محبوبترين زهردم نزد عائشه پس از زبير خدا
را و بگره موق و كان ابوالناس يها و بود عبدالله يگوترين مردم بياست بنى سبي از سبي مردم
خدمت عائشه ميكره فكانت لا تمسك شيئا مما جاءها من سارق الله الا
تصدقته او و عائشه كرا كه بخند شست خرم را از كچه آندى او را از روزى خدا و كرا و بفرق

يكرد بر زهرا در بعضى روزهاست تصدقت به بغير الا و اين جمله صالحه است فقال ابن زبير زبجى
انك لو اخذ على يديها ليس كفت ابن زبيرى بايد كرا كفته شود بر دستها عائشه بنى سبي كرا بود
از اتفاق و تصدق فقالت اخذ على يديها كفت ابا زهرا بخود بر دست من كرا شتم
چون شنيد اين قول ابن زبير و غضب آمد و كفت ايايخ كرهه بنود مرا از اتفاق على زهرا ان
كلمه برين ندرست را شتمى كتم او را چون بر سر زهرا غضب عائشه ابن زبير را قانسق الميا
بر حال من قولش پس طلب شفاعت كرا بسوي عائشه بمردى از قرينش تا راضى بشود و را كود
و باحواله رسول الله صلى الله عليه وسلم خاصة و طلب شفاعت كرا بجاى اهل كفر
خصوصا كرا زهرا ان فاصغت پس اشباع آورد و عائشه ز قول شفاعت فقالة الزهريه
اخوال النبي صلى الله عليه وسلم بس كفته عبد المود را اهاى اى زهرا ان بنو خدا صا و سبي سلم
منهم عبد الرحمن بن الاسود بن عبد يعقوب و المسور بن عخرمه بنى از بين
زهرا ان عبد الرحمن بن اسود بن عبد يعقوب قرينه حجازى است در با قس زهرا ان كفرت را
و در با قس است محبت با بنى زهرا و است و ديگر مسور بن زهرا است اذ استاذنا فاقهم
الحجاب ففعل بس كفته عبد المود را و فنى كرا طلب شفاعت كتم ما برد و اذن در اهدا
بر عائشه پس و را بهي مرده را كرا ميان عائشه و ميان مردم است پس كرا عبد الله ابو كفته لوى بنى
بمحمد و عائشه بنامه فامر سبل اليها بعشر در قاب فاقعتهم پس و ساء و ساء لى بس عائشه
ده نفر بنده را تا زاد كند از بين سبي كرا و در كفات تدر بس ازا كرا عائشه بمردم قول
تفقهتم حتى بلغت اربعين ليس بنيشه از او ميكره عائشه بنده را تا نيك رسيد در حقا
چون بنده را و قالت و ودت انى جعلت حين حلفتم عملا اعمد فامرغ منبه



گفت عاقل از دردم سنجای که طلب کردم باین قول شد علی بن ابی طالب که میفرمود از آن مثل
علی اعمق رفته او مردم شهر یعنی عمل این نذر میکردم پس یک فارغ میشدم از گرفتاری آن
کندف علی بن زین العابدین است احتمال دارد که در واقعات یک بنده باشد یا نه و این برای
احتیاط بعمل بنده از آن کرد که این عهد در بسیاری از امور شرعی در مرتبه کمال اعتبار کرده اند
باب نزول القرآن بلسان فریشتی در زمان نوح زوال کرده است و آن بلسان و لغت
فریشتی **حدیث** عبدالعزیز بن عبد الله قال ثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب
عن النسان عثمان وعاصم بن ابان ثابت وعبد الله بن الربیع وسعيد بن الوهب
وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام مروی است از آن که تفسیر عثمان بن عفان در ایام
خداست طلب کرد این چهار نفر را که همه واکا بر میماند بودند و مصحف را که در زمان خداست
ابوبکر صدیق با نطق صحابه نوشته بودند و بعد از وی زید بن خطاب بود و بعد از آن عمار بن
زفر و بعد از او طلحة بن عوفه که بعد از آن از آن نسخها برداریم و باز بنویسند و بعد از
آن در آن بر این گفت عثمان باین صحابه که این نسخها را بنویسید از آن فسخها فی المصاحف پس بنویسند
از روی مصحف و قال عثمان للهبط القرآن تسعین الف آية وكف عثمان وروى عنه
زید بن ثابت جهت و تفسیر از آن اختلافیم آنچه زید بن ثابت و صحیح القرآن
و تفسیر که اختلاف نیکو است از زید بن ثابت و کلام از قرآن فاکتوه بلسان فریشتی پس بنویسند
بگفت قریش فاما انزل بلسانهم پس فأنزل الله سب و ان اوله کریمت قریش
بمعلول و بلسان که بعد از آن نوشته شد از آن لغت قریش **حدیث** نسبت الی اسمعيل
بن یساک است از آن که بنویسند از آن عهد با اسم صفت اسم بن قیس بن حارث بن

عمر بن عامر بن خراجه تقوی و کوف الشیخ که حارث بن عمر و از اسلم بن سبت
حدیث مسدد قال حدثنی یحیی عن یزید بن ابی عمیر قال ثنا سلمة قال خرج
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی قوم من اسلم یبئنا ضلون بالسوق
گفت مسدد بن کعب بیرون آمد رسول خدا بر قوم که از اسلم که تیر اندازی میکردند بسیار
تیراندازی میکردند و همه سب بر او زن تیغها بگرفتند و تیر اندازان فقال لهم موا بئنا اسمعيل
فان اباکم کان را ضیا پس گفت تیر اندازید ای فرزندان اسمعيل بن ابراهیم تفسیر بود
تیر انداز تیر انداز چنانچه سب و کلمات که اسمعيل بر او و شکار بر تیر اندازان
تیر انداز میگردید و اما مع بنی فلان و بنی با و اولاد فلان را وی مؤلف این فلاح یا شربت
و در صحیح ابن حبان از ابی هریره آورده ای شیخ اللیثی در طریق اسم ادرع **حدیث** لاجد
الفریقین فرمود که را از آن دو فرق که تیر اندازی میکردند فاصحوا یا یلهیم پس بنویسند
خرد و کبر و تنها خود را از تیر اندازان **حدیث** قال قتال ما لکم گفت روی این فریشتی و جلال است
ایشان را که دست از تیر اندازی باز داشته اند قالوا و کیف نری و انت مع بنی فلان
گفتند چگونه تیر اندازیم و حال آنکه تو باین فلان استی قالوا موا یا ما معکم کلمه فرمود تیر اندازان
و بنی با شهادت **حدیث** ابو معمر قال ثنا عبد الوهاب عن اجدید بن عبد الله بن بريدة
قال حدثنی یحیی بن یعرب ان ابا اسود الدیلی حدثه عن ابی ذر عن ابی سبیح النبی
صلی الله علیه وسلم یقول لیس من رجل ادعی بغیر اسمی و یست اربالی ذر الی یحیی
بن ذر خبر خدا را این بود است اسم مردی که دعوی کند است و غیر بر رود و بگوید بر خود
و هو یسم الاکفر بالله و حال آنکه میداند که پیدار نیست بلکه از سب کلام این و غیره محمول است



بر او ستمی این کذب بود یا اگر رسول غلیظ و زجر باشد و من ادعی تو ما لیس له
فیهم لیب فلیتو عقده من النار و کسی که دعوی آنست که دعوی را از نیست
مرواروی نبی پس بگرد جای شست خود را از ازش و وزخ خرسب بعورت ام
بنی ابن خزی **حدیث** علی بن عیاش قال ساجر بن قال حدیثی عن عبد الواحد بن
عبد الله الثوری قال سمعت وأئمة ابن الاسعق یقول قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان من اعظم الفری ان یدعی الرجل الی غیر امیه سیکف و اول
به اسعق فرمود در اول تحقیق از کلامتین تمسنا و در و غلبه اینست که نسبت کند
بر خود را بسوی غیر بر خود او بسوی عینه صالحه بر یا نماند چشم خود را از خبری که در دست
یعنی حکایت خوایی بر روی که نمید است او را از دانی درین کوب بجهت نسبت که این
کوب در حقیقت بر ضد است از آنکه خدا میفرستد ملک نواب را که می گاید او خبری
در مقام بعضی گفته از نسبت این قوم افزای عظیم است از آنقرای میدادی که خواب بخری است
از نسبت و آن نمیشاند نکلومی و کاذب در خواب گویا دعوی میکند که خداوند تعالی از او
او را خبری از منزل غلط کرده است و کوب عا الله بدتر است از کوب بر غیر خدا او یقول
علی رسول الله صلی الله علیه وسلم صالحه یقول یا فری که در رسول خدا خبری را که فرموده است
درین اقوام نسبت کوب است بر رسول خدا پس بدتر باشد از نسبت کوب بر غیر رسول و نیز
در این کوب نسبت شرع است با حضرت و نیز نسبت غالب بر آن ملک میباشد و این بر عا
بسوی کوب عا الله است **حدیث** مسدد و قال سنا حاد عن ابی حمزة قال سمعت ابن
عباس یقول قد ام و قد عبد التین علی رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی

ششم

ششم ابن عباس را سیکفت قدم آورد و ایمان نید عبد القیس نزد رسول خدا فقالوا
یا رسول الله انا هذا الحی من ربیعة بس کتندی رسول خدا ما این فیله از جمیع ند حکایت
بنینا و بیک کفار مضر در میان آمد میان ما میان تو کوانه قوم فلسنا نخلص الیک
الای کل شهر حرام پس سیم ز غلامس با هم بسوی تو مکرو در راه علم حرام کجنگ میان ما و تو که
بباید شرفلوا مرتنا با مر تا خنده عنک و نبلغه من و مر او نایس اگر بغوی ما در حرام
شرعیه که بکرم او در از تو و بر ساینم از کسی را که غیر است تمه باشد قال امر کوب یا ربیع
و انما کون عن اربع فرمود امر میکنم شما را بچرا حکم و نبی میکنم شما را از جهار الا ایمان بالله
و شهادة ان لا اله الا الله امر میکنم ایما او در آن بخدا که شهادت اینک نیست ابی زید در
عبودیت که خدا و اقام الصلوة و ایسا و الزکوة و بر یاد حقن ما و ولدان زکات و ان
تو و الی الله خمس ما غنمتو و اینک او اکتید بری حد پنج حصه آنچه غنمتی که بر او کفار و
انفا که عن الدباء و نسع میکنم شما را از اعتقاد و در با و کین طرف شرب است که از کین میارند
و الحنتم و بسوی که سینه کین دران و النقی و از طریق که بجوی و کاذب کرده نمهند و لکن
از طریق که بر وی دست مایده نمهند و نسع سینه کین درین طرف نمهند است که درین میان
که و در سینه و پس ترانکه که نماند از وی بخورد و نسع است در کتاب الایان فی فصل ثانی که در سینه
حدیث ابوالیمان قال انا سببت عن الزهیری قال حدیثی سالم بن عبد الله ان
عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کتب ابن عمر شدم
رسول خدا را که میفرمود و هو علی المنبر و حال آنکه حضرت بر بن خطه میخواند الا ان القصة همنا
ایشی الی التفرقا که بپسند که ستم بسوم اینها اشارت میکرد جانب بلا و ستمه من حیثه یطلع



قول الشيطان اذ جاكبي براديت خ شيطان كه وقت طابع اقباب ي السيداني توده
 كارت رت بقده زمان جيني باشد يا فتمه و فن كه در بلاد فارس و عراق شام شده **باب**
 ذكر اسم و غفار و فرزنيته و جنيته و اسمع در ذكر اين قبائل عرب كه بزبان اريت
 ان ان حضرت كشته **حديث** ابو نعيم قال ثنا سفيان عن سعد بن ابراهيم عن عبد الله
 بن هريره عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم كفت ابو هريره فرمود محمد
 قولش ولا ناسر و جنيته و فرزنيته واسم و غفار واسمع معا لى للمسلمون
 و دل الله و رسول الله و در كتابي بنيه و ذكر شرح **حديث** محمد بن عبد الله بن
 الزهري قال ثنا يعقوب بن ابراهيم عن ابيه عن صالح قال قال نافع ان عبد الله
 داخره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت في حديثه انه ما نافع مولى ابن عمر
 كفتي عبد الله بن عمر فرمود و ذكر كرم قال علي المنبر غفار غفر الله لها فرمود بن زبير
 غفار بيا هر زير خود را در ان كنه ما سر قد اصل حج كدر بام جاسيت كره بود كه كنه او بن
 حديث اشمار است كه بعد از اسلام حقوق عباد و فرز غنوت پوشيده مانده كراين اشمار و حديث
 كراين كلام محمول بر خود باشد و در ان كراين سر قد بود از كنه دها باشد و كراين مطلق لادم كراين و
 اسم سلمها الله و قبيله اسم صلح كراينها را خدا و ترك حرب نموده بيني و كراينت از جرمه
 انها و عصيته عصيته الله و رسول الله و عصيه بغم عين و قمع هاد و در عهد و نزلت انما
 و انما بلغز انبي سلم انه عصيان كرده اند خدا و رسول خدا را بسبب قتل كردن ايتان ترا بمر
 مومنه و او بن كلام ان فرود جنايت آري در ضمن ان نافر مني موجب كراين و حديث
حديث محمد قال ثنا عبد الرهاب العقي عن ابيوب عن محمد بن اسهر بن عمار عن النبي صلى الله

بيت مرآتانه را در
 و در كتابي و نفا و كراين
 بنيه و در كتابي و نفا
 و در كتابي و نفا و كراين
 حقا است ۱۳

عليه وسلم

عليه وسلم قال سلم سلمها الله و غفار غفر الله لها **حديث** قبيصة قال ثنا سفيان
 ح و ثنا محمد بن بشار كفت مولف و حديث كره ما را محمد بن بشار ثنا ابن مهدي
 عن سفيان عن عبد الملك بن عمير عن عبد الرحمن بن ابي بكره عن ابيه قال قال
 النبي صلى الله عليه وسلم ارايتم ان كان جهنيته و فرزنيته واسم و غفار خير
 من بني تميم و بني اسد و من بني عبد الله بن عطفان و من بني عامر بن
 صعصعة فرمود فرمود خرد سيد مرا اكر انتم اين چهار قبيله بهتر از اين چهار قبيله است
 از او فرمود بن زبير بن ابراهيم و انتم بنيه كراين قبيله خرد خا بوا و خسر و
 كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين
 علم خود و از حال چهار قبيله كراين و در حديث مسلم شده بود و در علم فقال هم خير من
 بني تميم و من بني اسد و من بني عبد الله بن عطفان و من بني عامر بن صعصعة
 پس فرمود خرد بن سفيان انما بهتر اند از اين چهار قبيله از جهتي است ان در اسلام او را
 اخلاق و رفت قلوب **حديث** محمد بن بشار قال ثنا غندر قال ثنا شعبة عن محمد بن
 ابي يعقوب قال سمعت عبد الرحمن بن ابي بكره عن ابي بكره الا فرج بن حالمين
 قال النبي صلى الله عليه وسلم مدي است اراي كراين بن حالمين كراين مدي خرد را
 انما انما و سر ابا مخرج من اسم و غفار و فرزنيته مدي كراين مدي كراين
 اهل حج كراين اسم و غفار و فرزنيته اند و احببه و جهنيته بن ابي يعقوب شريك ابن
 ابي حركه كراين مدي در اين قول و جهنيته قال النبي صلى الله عليه وسلم ارايت
 ان كان اسم و غفار و فرزنيته فرمود ان حضرت فرج را فرمود مرا اكر انتم اين مدي



و احسن وجهه و انما كذا كذا...
و بنى عامر و اسد و غطفان بهتر از این چهار خاندان و خسر و ایانوسید و یا لک و لاند و
استقامت فرزند است چنانکه در روایت مسلم آمده قال نعم گفت از رخ آری خانب و
قال و الذي انفسى بيده انهم لا خير فيهم فرموده و گوید که که از دست من در دست قدرت
اوست بقیق الی ان برائتک برائت از آنها نیز در آن فصل نیست تا در و کتر آمده خیر یعنی
تغییلی بسیار است چنانکه در روایت دیگر آمده است **حرف** سلیمان بن حرب قال
تناحوا بن زید عن محمد بن اسهر بن قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اسلم
و غفار و ثقی من طرینت و جهنم کفیت ابو هریره فرمود این چهار خاندان و قال
یتی من جهنم او فرقیته فرمود برخی از جهنم یعنی فرقیته شک در شکرم
کرده است میان جهنم و مریدان یا تقوا کرده است بر یکی از آنها خیر عند الله او قال
یوم القيمة تهرانه نزد خدا یا فرمود بهترند روز قیامت من اسد و تمیم و هوزان
و غطفان از این چهار خاندان **باب** ذکر فحطان بفتح فاء و کون حارمه و یا مهله
در فرزند بومی شمشیر است اسب اسل من از کنده و حمیر و هلال و غیر آن که در مقام
در تقدیم تا غیر الواجب و در این کتاب در آن آمده است ما خیر از این سخن که پیش
دلیم در روایت ابی فرموده یافته کرده ایم **حرف** عبدالرحمن بن عبداللہ خلاصتی
سلیمان بن بلال عن ثور بن زید عن ابی الخیر عن اسهر بن عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال انقوم الساعة حتى يخرج رجل من فحطان فرمود پس فحطان و قیامت تا آنکه بر آن
کما یومر و ان فی فحطان لیسوق الناس بجماعة میران مردم را بجماعت و چنانکه میران را می

قبیل

کلغم را

کلغم را عبارت از شیر مرد است و کسایت از ملک و شوم خروج این و در زمان مهدی خوب بود
درست و دو مانند سیرت مهدی روایت کرده است از ابی یونس از یقین ما سب ما سبھی من
دعوة الجاهلیة در سخن و دعوه جاهلیت در آن شده و در بیان خبری که منع کرده بود از خبری
و آن شده و در بیان خبری که منع کرده بود از دعوتها که در جاهلیت میکردند **حرف** محمد قال ما خرج
قالا خیر فیما عمر بن دینار انه سمع جابرا یقول یحقن عمرو بن دینار شنید جابرا را میگفت
عمر و نافع النبي صلى الله عليه وسلم غزا و جهاد کردیم با پیغمبر خدا و قد تاب معنا من
من المهاجرین حتی کثر و ابی یونس عن محمد بن کثرت مردم از مهاجران تا آنکه بسیار شدند تا ب
بنا و الله و در اخبار ابو عبد الله یعنی اجماع و راجع آمده است و کان من المهاجرین لعقاب و بود
بهاجران مردی بر لب و فرج نکسع الفضا و در این دست بر سر زدن الفضا و کسک بلای فرج
و این کسک کن فغضب الانصاری غضبا شديدا و این کسک که انصاری شتمی سخت
حتی ناد اعوان تا آنکه طلب کرد مردم خود را برای امداد و اعانت و قال الانصاری یا لانا
و قال المهاجرین یا المهاجرین و کسب الفضا ای الفضا فرما در سید و این خبری گفت این مهاجر
زاد در سید و فرج النبي صلى الله عليه وسلم فقال جابرا لعقوب اهل الجاهلیة من مردان
در اهل جابرا از خود خود گفت چه حال است دعوی اهل جاهلیت و بر تقضای طبع اهل جاهلیت
و یقین نترقا و ما نشانم بتر خود چه جز است نزاع الی ان فاجز کلکسمة المهاجرین
پس خبر داده شد آنحضرت بربت زون مهاجری بر در انصاری قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم
دعوهما فانها جینة گفت جابرا پس فرمود که خدا بکبار این دعوی جاهلیت را تقضی کن
دعوی سب و کسب و موی نیر و و تقاضی کن بفرست **حرف** و قال ان انش سب و قال سب

رجله

مشکل

الانصاری



علينا

بن ابی بن سلول گفتند عبد الله بن ابی کسر منافع نایک است این رسول صفت عبد الله است
وسئل نام او راست اقدار احوال او را فرمایا و کرده اند ما هر که بر ما لکن رجعتا الى المدينة
لیخرجن الا غیر منھا الا ذلک براسه که ما که شتم بسوی سرینه تحقیق می برارد عز تر از سرینه
اول را این نایک را عز از خود و اول از کتاب کتایت کرد است فقال عمر الا تعقل هذا
الخبثت یا بنی الله پس گفت خرفه ایامی کنیم این نایک را ای شوخا شوخا این نایک
پس منافق ملون را فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا پس فرمود شوخا نه بخندت الناس
ان کان یقول اصحابه شوخا گفت مردم بود حضرت که میگفت یا ران خود را چون مردم می
خواستند که این منافق که ظاهر را آن آورده اند جمله یا ران است این خیال میکنند و نیز بسیار
ضعفایان که خوش قوم او بودند بجز حمیت جاهلیت باوی بر می میگردد پس گفتل میگویند
چنانکه یکبار ای چنین در وقت است که خوراک او بجا می آید او که بکنک بر استند و چون
موجب تیغ مردم است از در آمدن درین اسلام منع فرمود از کتیم او و در سخت از او داد
مکلف است حد ثنا ثابت بن محمد ثنا سفین عن الامتق عن عبد الله بن حمره
عن مسروق عن عبد الله عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم من استهزأ عبد الله بن مسعود فزجره
قال لیس منا من ضرب الخنود و دسق الخیوب و بود است از ما یعنی از اهل ایام
و ایام نایک که بر سر خارا را پاک میکند که با آنها در خا و معیت بر جازه و دعای
بد دعوی الجاهلیت و دعوی میکند که دعوی اصل جاهلیت یعنی آنچه تمنا رفتن است
بود و گفته اند این کار اگر با قفا در جنت میکند پس مناجول بر حقیقت است و در نه محول بر
شدید خود بود با چه شافقت خرافات لغت ما بر جو و در اوین مهاد **حدثنا** اسحق بن

ابراهم

بن ابراهیم قال نایحی بن ادم ثنا اسراة بن علی عن ابی حصین عن ابی صالح عن ابی هريرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مرویست از ابهریزه که تحقیق رسول خدا بود عمر و
بن کحی بن قعد بن خندف ابو حرا عترة بن لی بن قعد بن خندف پدر خرا عترة است
لی بن قعد نام و فتح حاکم بینه بینه تغییر نام او را میگویند قعد بن قعد و لی بن قعد در روایت ابی هريرة
و فتح برود در روایت خرا عترة بن قعد و شدید بینه مفتوح و مکتوب خندف بکر طارجم
و اول عهد در میان زن ساکن در خرا غیر مکتوب است نام او را میگویند **حدثنا** ابوالیمان
قال نایحی عن الوهیری قال سمعت سعید بن المسیب قال البجعة بفتح
و کسر مهله بر وزن فیل که درایت قرانی و آموخته التي يمنع درهما للظواغیت است
که باز داشته شود شیر او از جهت نمان جمع طاغوت است و در اصل نام شیطان است که باطنها
احد من الناس و نمید و شدان را پس کسی از مردم و السائبة التي کا نوال لیسین نکال لغتهم
و سائبة است که میکند از راه برای تباها خود عادت کفار که بود که بر در خانه آورده از راه
میدادند و لا یجل علیها یعنی و با کرده میشود بر روی خری و سواری کرده میشود بر راه قال
و قال ابو هريرة گفت سعید بن مسیب به ساد نکند و گفت ابو هريرة قال النبی صلی الله
علیه وسلم دایت عمر بن عامر بن کحی الخرا عی جوح فصبه فی النار ز سوزن خرا عترة
دریم عمر بن عامر بن کحی خرا عی را که میگویند روای خود را در آتش و درخ مکان اول
من سب السوائب و بود این عمرو بن عامر خستین کی که گفته است سوائب را
و رسم بود در اصل جاهلیت که چون ناقص نماند میداد و در آن کچه زین بودی که کش
از راه بر میداد و حرام میکرد شیر او را و سواری بران و غیر آنکه است از راه سب از راهی



تعظیم بیان حضرتنا قصداً اسلام ابی ذر رقصه اسلام ابی ذر غفاری است
 در روایت ابی ذر و زینب یعنی قصه زینم و قصه اسلام ابی ذر است پوشیده ماند که حضرت
 مذکور تمام در بیان اسلام ابی ذر غفاری است در وی ذکر زینم نیست پس تیر ما
 روایت ابی ذر است حضرتنا زید بن احریم قال ثنا ابو یوسف مسلم بن قتیبة
 حدثنی المتنبی بن سعید القصیر قال حدثنی ابو جهره قال قال لنا ابن
 عباس الا اخبرک بما بسلام ابی ذر گفت ابو جهره گفت ما را ابن عباس را
 خبر کنم شما را بسلام ابی ذر که چگونه از کافران کشیده قال قلنا بلی گفت ابو جهره گفتیم
 بلی خبر ما را قال قال ابو ذر گفتم رجلاً من غفاری گفت ابن عباس گفت ابو ذر
 بودم من یکدیگر از بنی غفار ببلغنا ان رجلاً قد خرج بمکة یومئذ فی سب
 ما را اینکه مردی تحقیق بیرون آمده در مکه و میگوید که من بمکرم نقلت لایحی النطق
 الی هذا الرجل کلده و انتی بنحوه پس گفت برادر خود در برو بسوی بنی ذر یعنی
 کن با وی و بسیار خبر او را که نظر آن دارم فاطلق لقیته تم مرجع پس رفت
 بر او و در وقت که او گفت را استر بار آمد فقلت ما عندک پس گفتیم
 چه خبر است فرمود فقال قال الله لقد ایتت رجلاً یا قریبا الخیر و سیحی
 عن الشر پس گفت بگو که بگو که تحقیق دیدم او را مردی که هر میگوید بگو و باز
 سیدار مردم را از بنی ذر روایت مسلم بن قتیبة است دیدم او را که در میگوید بگو
 اصدق و شنیدم ام کلای را که تسبیح گفت له لکن تشغنی من الخیر پس گفتیم
 شما ندیدید از زینم چه حال او را خبر کرد گفتی فاحذت جراباً و عصاباً پس گفتیم

ابن ذر و غفاری

ابیانی و غفاری تم اقبلت الی مکة لیسریش احم که را نجلت لا اعرفه و لکن ان
 اسال عندک پس گفتیم که می شناسم او را و ناخوش داشتیم اینکه بی رسم او را ملاقاته کفار
 و اشرب من صاع زینم و اکول فی المسجد و زینم اب ذر را و بسویم و کرمه
 قال فسر لی علی گفت ابو ذر پس گفت بر من عیاضه فقال کان الرجل غریب قال
 قلت نعم پس گفت علی چنانستی که مردی غریب است گفت ابو ذر گفتم ای فقال اطلق
 الی المنزل پس گفت بر دهنم از آن قال فاطلقت معه فقلت پس زینم با علی خلاص
 عن تیبی و الا اخره بجالی که می پرسد از حال او و خبر نمیدهم من او را از سفر و در اینجا
 مفهوم شد که ادب آنست که در زوال از حال جهان نرسند فلما أصبحت غدوت الی
 المسجد لا اسال عندک برگاه صبح کردم روزگرم بمسجدی که بی رسم از آن حضرت و لیس احد
 بخبر فی عنده نشینی و نبود هیچ کس که خبر دهد مرا از آن حضرت بخبری قال فسر لی علی فقال
 ما قال الرجل یعرف منزله بعد پس گفت پس گفت پس علی گفت ای بسویم
 مرا این مرد را هنوز وقتی که نشناختم منزل او را بقال قال اذا آن و در بعضی نسخ ما این سخن تا حال
 اینجایی رسیده است او را وقت که نشناختم منزل آن حضرت و در بعضی نسخ یوسف منزل او را فرمود
 بعضی مجهول و بعضی برین تقدیر این است که رسیده است او را وقتی که نشناختم منزل او را یعنی
 خانه و جای نمین دانسته باشد قال قلت لا گفت ابو ذر گفتم بر عیاضه رسیده است الا
 قال انطلق معی گفت بیابان قال فقال ما امرک و ما اقدمک هذه البلدة گفت
 ابو ذر پس گفت علی چیست حال تو و کار تو چه خبر آمده است ترا این مبله از حال قلت له
 ان کنت علی خبرتک گفت گفتم بر عیاضه را از پرسش بر روی منی سر برافش کنی خبر میگویم ترا

اما ان للرجل عرف
 ایبار رسیده است برای او
 نشناختم منزل آن حضرت را
 بود



قال فاني افعلكت على بعض من ابيك كذا لفتي قال قلت له بلغنا انك قد خرج ههنا
من جليلين علم انديني كفت الزور كتم معار رسيد ما را كه يقين برده اند به دست اينجا بودي
كه مكره يقين او بنهر خداست فارسلت احوي ليكله پس و منادم برادر خود را
پرسني كند و از اخبار رسيد فوج و لود يقيني من الجبر پس با آقا قدسلي كردار
فرا فرزند ان القاه پس جوستم كه ملاقات كنم او را فقال اما انك قد مررت
بمن كفت علي كاه باش كه يقين تو را در دست يافته براي درياست مطلوب هذا جوي
اليد فاتبعني اين توجهي بسوي انحضرت است پس بترابي كن مرا ادخل حيث ادخل
واخي در انجا كن در ايم فاني ان بيت احد اخاف عليك تمت الى الحائط
پس يقين كن اوريدم كه را كه ترسم او را بز تو يعني ترسم كه راه كرده وي ترابي اي استم
جانب ديوار كافي صلح عقلي ما نام خود را كوا اصلاح ميكنم نفس خود را و اخلاص كنت
و كند تو بسوي انحضرت يعني بيگانه نمي در انجا چنان و امي تا يم كه تو همراه من يانده و قيام
اين است كه ابرو مني غا در نوبت از من صورتها ذكره بنده عمر شريف او شخصت
سال است و بنده بجهت حمل سال در قريجات بود و سال بان الي اذ در او اول السلام
نفسني و مضيت معدي پس كشت و كرتتم باوي حتى دخل و دخلت معه
علي النبي صلى الله عليه وسلم تا انك در ادعالي و در ادم من باوي بنوي خدا فقلت له
اعرض علي لا سلامه ليس كتم من انحضرت را عرض كن اسلام و بگو كه چه كار بايد كرد فرضه
فا سلمت مكانا في بين انما ذكره بسلامه و يقول كرم در جاي خود يعني توفيق كرم فقال لي
يا ابا ذر انتم هذا الامر و ارجع الي بلدك پس فرمود مرا اي ابا ذر بسويش اين امر را

و من انما
من انما
من انما

پس سلام آورد

بالفعل

بالفعل و با بگو بسوي بلده خود فاذا ابلغك ظهورنا فا قبله رقبتي كه بر سر ترا ظهور را و با بگو
اهل اسلام پس روي بجانب ما كن فقلت والذي ابغلك بالحق لا احزن بها ميت
اظهر هم پس كتم سو كنهت كه بر انكتمه است ترا نبوت برانته بلند ميكنم او از رايه اسلام
بيان اين كه مجاء الى المسجد و قرئت فيه پس ابد بجانب سجد مردم و قرائت در مسجد
بودند فقال يا معشر قرئش الي استهد ان لا اله الا الله و استهد ان محمدا عبده و رسوله
پس كفت ابو ذر اين قول راوي است اي كور قرئش يقين كوي ميدهم بصدق بلي كرميت
سوي در حق و سر او را پرستش كه خدای يك شان زمين و آسمان و كوي ميدهم بي از منيم قلب
كه يقين محمد بنده خدا است در ستاده اوست فقالوا قوموا الي هذا الصابي پس
كفند بر خيزيد بسوي اين بر كشته از دين ققاموا فخرت لا صوت بين رخصتة كفران
پس زده شدم من براي اينكه بگيرم يعني عرضي نشان از اين زده من ان بود كه بگيرم فادركني
العباس فاكب علي پس درياقت مرا عباس باين حال پس برده افتاد بر من ثم اقبل
عليهم فقال ويلكم تقتلون رجلا من عفا و لير اوي كور بر قرئش و كفت و انما ارا
ميكشيد بر ديوار قوم غفار و متحجر كه و هم كه بر علي عفا و حال انكه جاي تجارت نما
و راه كه در شما بر غفار است فاقبلوا عني پس با زمانند از زدن من فلما ان اصحت
پس بر كاه صبح كدم روز ديگر رجعت فقلت هتلا ما قلت بالا مس با در كتم بكنتم
مانند انكه كفته بودم دي روز فقالوا قوموا الي هذا الصابي پس كفند بر خيزيد بسوي
اين بر كشته از دين فضع لي ما صنع بالا مس و ادر كني عباس فاكب علي فقال
قتلته مع انتم بالا مس پس كره شومين انچه كرده شده بود و بر روز قاتل كان هذا



اول اسلام الي فسر ليركفت ابن عباس بود انما جعل در اول اسلام الي ذر باب جهل
العرب در بيان تا والى عرب **شنا** ابو النعمان قال ثنا ابو عوانة عن ابى بشر عن
سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال اذا امرت ان تعلم جعل العرب مردی است از
ابن عباس گفت وقتي که عرض کردید ترا در سخن جهل عرب فاقروا ما فوق التلین و
مانند فی سوره الانعام پس بخوان یا آئی که بالای کعبه دست در سوره الفهم در آن
این است قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغير علم یحقیق زیانکارانند اما که
گفتند اولاد خود را از روی بیخبری و نادانی الی قوله قد ضلوا و ما كانوا مهتدین
تحقیق کرده اند و انما یستندوا به باب **باب** من انتسب الی بائنه فی الاسلام
و الجاهلیة در ذکر کسی که انتساب بسته بسوی پدران خود در اسلام و در جاهلیت بنی الطریق
مفاخرت و مایات نیست کند بر پدران و حضرت نکودان غیر دولت دارد بر بنی هوزان
قال ابن عمر و ابوه بن عن النبی صلی الله علیه وسلم ان الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم
بن یعقوب بن ابراهیم خلیل الله و نسبه الی ذر نظر است و در شرح فسطاطی بر سر الکریم
در عهد قیام است که چهار کریم بنده خدا که در حاکمیت مکه و مدینه و یثرب که در آنست
بر سف علیه السلام کرده دولت دارد که غیر آنحضرت نیز از برای خود و غیر خود در آنست و ابانده آنحضرت
مطابق فرمود اول زجر است و قال البراء عن النبی صلی الله علیه وسلم انا ابن عبد
المطلب و کفنت بر ابراهیم عازب از پدر خود که فرموده من ابن عبد المطلب من است کرده
آنحضرت فرمود که خود را که جاهلیت بود و غیرت مطابق جزئی از آنحضرت **شنا** عمر
بن حفص قال ثنا ابی قال اعمش قال حدثنی عمر بن مومنه عن سعید بن جبیر

عن ابن عباس

عن ابن عباس قال لما نزلت وانذر عشیرتک الاقریین گفت ابن عباس
وقتیکه نازل شد این آیت و تبرک ان مؤمنان خود را که نزدیکتر اند جعل النبی صلی الله
علیه وسلم یبانی گشت بخود که اندامیکند عشیرت خود را یا بنی فهر که بر فاهرا بن پاک
بن نضر است یا بنی عدی بقیع بن مهران که بن کنان بن لوی بن غالب بن نضر است لبطون
قولشند که ای مکه و بطون و قبله ما و نس را و قلنا انا قبیصه تناسفین عن جبیر
بن ابی ثابت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن ابن عباس قال لما نزلت وانذر عشیرتک
الاقریین جعل النبی صلی الله علیه وسلم یدعوهم قبائل قبائل گشت بخود را بخود
نزیشت را قبیل قبیلای بنی فلان ای بنی فلان **شنا** ابو النعمان قال انا شعیب قال انا
ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا بنی عبد منان
استرو و انفسکم من الله ای اولاد عبد مناف بخود را از حدیثی حدیث خود را از حدیث
بطاعت و عبادت که حکم نم دارد و در کتب و قول خدا و رفع است ان الله اشترى منکم انفسکم
بتفص خریده از مسلمانان در آن روز یعنی مسلمانان فرود آمدند خود را که اختیار می نمایند
این را بخودند که بمن این نیست و نیم است یا بنی عبد المطلب استرو و انفسکم
من الله یا ام الریمن عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یا فاطمة بنت محمد استرو
انفسکم من الله ای ما و زینب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یا فاطمة بنت محمد استرو
خود را از حدیث الا اهلك لکما من الله نقیصا ما که ستم من برای شما از جانب خدا فرستاد یعنی
یعنی نمی توانم که در عذاب خدا را که خودم عذاب کند و معنی ستم از خود مرا از شما ستمانی من
صالی ما شتمنا سوال کنید از ما من هر چه خواهید که ستم ما را بداند که خود نیست ابن عباس ابی هریره



از رسول صواب است یعنی واسطه که در شریعت از آنکه این قضیه در آنکه بوده است و اینست که در آن
نازل در آنکه شده است مردی است که بعد از نزول این آیه آنحضرت بر او مفا بر او نازل کرد
تجارتی را از این جنس در آنوقت متولد شده یا چیزی خواهد بود و اسلام ابو بر بر در آنوقت
یعنی که بعد از این قضیه مکرر روی داده باشد در این احتمال خبری نیست و آنکه تقویت این احتمال
کرده اند که در این ابی نامه که در طریقی است که چون آیت و اندر غیر تک الاقرین نازل شد
جمع کرده آنحضرت نبی با ششم را و از روح خود در او پس است در این از محمد نبی با ششم است
آنکه من الفاروق است و آنکه در آنکه با عالت نیست ابی بکر یا حفصه بنت عمر یا سلمه
که در آنکه خبری نیست این قضیه در آنکه در مدینه مطهره رود و در آنکه که در آنکه در آنکه
در خوانده اند و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و ابو بر بر نقل کرده اند فافهم **باب** ابن اخت الغوم و موی القوم منهم خود را زده قوم
از آن قوم است و حکم این که دارد در روزت و جوان و موی را بخیه خلیف هم گفته اند **شنا**
مسلمان بن حرب قال ثنا شعبه عن انس قال دعا النبي صلى الله عليه وسلم الاقوام
خاصه گفت بلیه عمر هذا الفاروق خاصه ان ترا غزوات ترا فقال هل ليكم احد من
غير کورین زود و یا هست در میان شما احدی غیر شما قالوا لا الا ابن اخت لنا گفت
نیست که مکرر بر زده ما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن اخت الغوم
منهم پس رسول خدا خود بر زده قوم از آن است استلال کرده اند خیده یا خیده
بر داشت بود آن خود بر زده از حال او بر و در آنکه و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

خبر باشد که در آنکه **باب** قصه الجحش در آنکه جحش جحش بر کسین قوم سیدان
جمع جحش است و قول النبي صلى الله عليه وسلم يا بني ارفاة بفتح نزه و سكونه را
و کسراف و فتح دل مهاد یعنی بفتح فایز که نوزند نام جبر این قوم است یعنی گفته اند که جحش یکوا سله
از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و بفری بر طرافه از این قوم مسویب یکی از آنهاست **جبر** یا بخی بن بکر قال ثنا
اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ابا بکر دخل علیها
فردی است ارعاشه که ابو بکر فرود در بر روی منی بمنزل او آمد و عند هاجا ریتان
فی ایام منی و نزد وی دو دختر بودند در ایام منی تغنیان و تدانان و تفریان
که سر و سر کردند و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و غیر خدا سجده بود خود را بکای خود و بر روی خود گرفته بود جاده را فانه هم ابی بکر
پس منی که از سهار ابو بکر نکشف النبي صلى الله عليه وسلم عن وجهه من دور کرد
پس هر چه را در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
ابی بکر پس تحقیق این ایام روزی عید است و ذلك الايام ایام منی که روزی که
روزها بود آنجست بترج و بسطه من در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
ابو بکر گفت طرافه از این که فی بیت رسول الله صلى الله عليه وسلم و دیگر که چون آمد عمر
باها که گفت آنحضرت فرمود ان اینطه ان غیر من طرافه و قالت عائشة سمعت النبي صلى
الله عليه وسلم و كلف عائشة بسند مذکور دیم پسر خدا را المستوفی و انا انظر الى
الجحشة میگوید مرا در این است خود حال آنکه من نظر میگویم بوی جحش و هم بلعون فی



المسجد وصالها باري ميكرونه در مسجد كبيره و نيزه فرجه هم عمره فقال النبي صلى الله
 عليه وسلم دعهم ليس زود و غير خدا بكار ايات نزاك باري كند اصنا بني ارفدة الامين اير
 امين بودن اي بني ارفده يعني من الامن من خود بود اما مشق من است از من نه از ايمان
باب من احب ان لا يسب نسيه كى كرد دست در دوا كه دشنام داده نشود
 اهل نيب او **حرف** عثمان بن ابى شيبة قال ثنا عبدة عن هشام عن ابيه
 عن عائشة قالت استاذون حسان النبي صلى الله عليه وسلم في هجاء
 المشركين كفت عائشة طلب ان كرد حسان بن مخرم را در مكره مشركان مكره
 كيف بلسبى فرمود چه ميكنى به نسبت من كرد ايات ن سب لعنى سبى كنى كراى اهل نيب
 من داخل دران بنشد فقال حسان لا تسكنك كما ليسل الشعة من العجين
 پس كفت حسان ميكشم ترا لعنى اهل نيب ترا چنانكه كنده نو مى از غير كراى اى اى
 در موى نيب نشد و عن ابيه قال فاهبت اسب حسان عند عائشة و هم
 در دست كرد سب از پدر خود و عرو كه كفت رتم من كه دشنام ميكنم حسان را از زده كاشه
 و اين در ايام آنك بود سب كه سب شيرت و تقدير را در خيان داخل اهل نيب
 فقالت لا نسيه فان فرغ عن النبي صلى الله عليه وسلم اهل نيب كاشه
 دشنام مكن او را بيقين بود حسان كه سخن ميكرد از جانب رسول خدا مشركان را لعنى مؤذنه
 ميكرد و با نها همواره فرمود بصمت ميوشته كه انحضرت فرموده ان الذي يذير حسان مادام
 يذير من رسول الله صلى الله عليه وسلم **باب** ما جاء في اصا و رسول الله صلى الله عليه
 وسلم و بيان خبرى كرا كنده از احاديث و آيات كه مشتمل است بر ايهامى انحضرت و قول الله

ماكان محمد ابا احد من رجالكم و قوله محمد رسول الله و الذين معاشرنا على
 الكفار و قوله من بعدى اسمع احمد انتمو اعمى عليه السلام است كونه مصدقا برسول
 اى اى من بعدى اسمع احمد **حرف** ابراهيم بن المنذر قال حدثني يعقوب عن مالك
 عن ابن ستمه اب عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لى حسنة اسماء كفت مسلم فرمود رسول خدا را پنج نام سب انا محمد و احمد
 و انا الماحى الذي يحو الله في الكفر و نام من ماحى و دور ميكند خدا من كفرا و انا اى نرس
 الذي يحشر الناس على قدي و من حشرهم اكره بى كوفته منور درم بر قدم من بوى برى من
 و انا العاقب و من عاقب نام دارم كه بعد از من سبى ديگر ميوشته **حرف** ثنا علي
 بن عبد الله قال ثنا سفين عن ابى الوفاء عن الاعرج عن ابيه مرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الا يعجبون كيف يعرف الله عنى بسم فرقت و لعنهم ارا عجب
 ميكند چگونه باز ميگردانند دشنام زيش را و لعنت الله ان را و لعنت الله من صدعا و باضون مذمما
 قول انا محمد صلى الله عليه وسلم دشنام ميكند مقدم را و مى محمد كره با باكر انحضرت را
 تمام محمد كه دشنام بوج سب نميخوانند بيقين انرا كه دشنام ميكند و ان هم انحضرت بود اى نام
 ان را كه لعنتي شست پس لعن من اى ملعونان را و لعنت الله انحضرت كه لعنت است **باب**
 حاتم البدين ربيان انى انحضرت خاتم النبيين و **حرف** ثنا محمد بن مسنان قال ثنا
 سليمان بن حبان قال نا شعيب بن سينيا و عن جابر بن عبد الله قال قال النبي
 صلى الله عليه وسلم مبتلى و مثل الانبياء كفت جابر فرمود خدا صراحتا بر عبد رسيم
 طاعتى و مثل انبياء كفت جابر بنى حامل مانند حال انصاف و در سب كه بناى كراى اى نيب

ثنا
 و من



جماعت اینها بیگم در از است که همه اینها از کمال موافقت و یکسانگی حکم یکدیگر خواهند
فراگهها و احسنها الاموضع لبنة پس تمام کرد رسالت را و گوید که مگر جای خشت نامم
کرده بود خشت بجلد الناس بند خلودها و سبب چون پس کشند مردم کمی در آیند و این رسالت
و حوش بکند حسن انرا و بقولون لولا موضع اللبنة و میگویند اگر نبود بی جای خشتی
مهمی بر آنکه کامل بعد پس آن آدم تمام کردیم بنای دین را و تکمیل کنیم اخلاق مرصیه را و نمود
از این تشبیه همانست من تمام بخیر آنم چنانکه در حدیث لاحق تصریح نمود که کار عمل اینها
در رسالت و کار دین نامم بود آنحضرت آنرا تکمیل کرده نه آنکه نقصان دین بقدر خشت
لبت تمام سر مانده تا نیم حد نه آن تشبیه بن سعید قال تنا اسمی ابر جعفر
عن عبد الله بن دینار عن ابی صالح عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال ان متلی ومثلا لا یبیا تکمل رجل ینی بنیتا فاحسنه واجمله الا
موضع لبنة من زاویه یکو و خوب کرد مگر جای یک خشت از گوشه بجلد الناس
یعطون یر و سبب چون که پس کشند مردم که کرد و میگویند و عجب میگویند مراد از حسن آن
و بقولون هلا وضعت هذه اللبنة و میگویند چرا نهادند خشت این خشت قال فاما
اللبنة و بود پس نیم لبنة و اما خاتم النبیین و من خم کشده اینها در باب
وفات النبی صلی الله علیه وسلم حدیثنا عبد الله بن یوسف قال تنا اللبنة
عن عقل عن ابن تهماب عن عروه بن الزبیر عن عائشة ان النبی صلی الله علیه
وسلم توفي وهو ابن ثلث وستین مروی است از عائشه که بقیق نمیر خذ اوده ت
یافت و حال آنکه در حدیثت در رسالت قال ابن تهماب اخرجنی فی سعید بن المسیب

من قبلی

کفت

کفت ابن تهماب و خبر داده است مرا سعید بن سبب مانند این باب کسبه النبی
صلی الله علیه وسلم کسبت علی که بعد باب و این باشد و کفت ابی سیرین مروی است
و در سمر وی این برود و گویند و علمت ما لبنت همه را **حدیثنا** حفص بن عمر قال ما شیع
عن النس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی السوق کفت النس بن ماک بود نمیر خدا
و در بار و فقا له رجل یا ابا القاسم فالتفت النبی صلی الله علیه وسلم لکفت مروی
مرویست که هر مر بود وی با القاسم پس العات کرد نمیر خدا زبانه که است مؤلف در وقت
آدم از شیب کفت از دین خود ام کرایه از اشارت ببری کرد فقا سعد با سبی
ولا تکفوا بکسبتی فرمود نام یکدیگر نام من و کسبت یکدیگر که در کسبت من که القاسم است
حدیثنا محمد بن کنیر قال ما تشبهت عن منصور عن سالم عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال سموا باسمی ولا تکفوا بکسبتی **حدیثنا** علی بن عبد الله قال تشابهت عن الیوب
عن ابن سیرین قال سمعت ابا هریره یقول قال قال ابو القاسم صلی الله علیه وسلم
سموا باسمی ولا تکفوا بکسبتی نسیم یکدیگر نام من و کسبت یکدیگر کسبت من که نام من که این است
در زمان آنحضرت او قاز جنة الناس و بیخ گویند که مخصوص بود با که نام او محمد و احمد بن سیرین می گویند
که هر یکدیگر نام اسم و کسبت بر سید نماز که بود از آنحضرت نیز عمل الناس و تشابه آنکه گویند ابو القاسم
اسلم و تشابه می افتد که نقل حدیث میکند از آنحضرت و نیز با تشابه نام شریف آنحضرت مقتضای
حدیثت نمیر صوره با پدر تشابه و بلاغ نظر از تشابه اوب بعد از آن است که این نام شریف است
خواهد که کسبت آنحضرت بود ابو القاسم سیام الکره و او آنحضرت بود ابو القاسم نیز در کسبت آنحضرت
که به این روایت کرده که روزی جبرئیل آمد السلام علیکم یا ابا القاسم و ابو القاسم او ابو القاسم نیز

وقت

این حدیث را ابو القاسم در زمان
آنحضرت از جده و سلم

كنت انكرت سب **صدا** استحق بن ابراهيم قال انا الفضل بن صويبي عن
الجعيد بن عبد الرحمن قال سالت السائب بن يزيد ابن اربع وسبعين روي
ان جعيد بن عبد الرحمن كلفه ويد السائب بن يزيد راكبين نود وجرهما راسا بود جلد امندا
قوي ودرست قامت را گشای نه نشست یا ممتد فرج بود فقال قد علمت ما صنعت
ببر مسيبي وبعري الا بدعاء رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت بقیق و پس
کبره منداشده ام با این سمس و بعري بوال از غیر مجرب و بر بینی هر منداشده سمس و بعری هر
بر عای رسول خدا ان خالق ذهبت بی الیه یتمیق خال من بر در زده ان حضرت فقال
یا رسول الله ان ابن احنی شاک پس گفت ای رسول خدا بقیق پس جواب من میا راست
فادع الله لکی فدعا لی بن و کان صدرا لیس دعا کرد ان حضرت **مراباب** خاتم القوة
در بیان احادیثی که در صفت خاتم النبوت آمده **صدا** محمد بن عبید الله قال تسالنا
عن الجعيد قال سمعت السائب بن يزيد گفت سبیه شیدم سائب بن زید را قال
ذ هبت بی خالق الی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت ان ابن احنی و جمع
پس گفت ای رسول خدا هر رادی من افتاد است در زمین و در بیضه روانی است قطع و از کسر
قاف و این مهله نفع و جمع یعنی در دندک مسیح را سبی فدعا لی بالبرکة پس مسجود کسر مرا
و دعا کرد بر کت و در عرو حال و تواضع و قنوت من و صلو و و صلوات پس نویسم
من از آب و من ان حضرت تم قامت خلفه ظاهره خطرت الی خاتم بین کفیه پس انام
پس ایست ان حضرت پس نظر کردم بسوی خاتمی که میان دو نشانده ان حضرت بود مثل منرا الحجله
مانند کوی پرده عروس و زینت بیضه جلا ز خود و ترا انکوتر تر کفیه اند و جود کرده است با این

تقر

ترندی و زید مسلم بیه تمامه و در حدیث این عزیزان جهان مثل نبوتی لم یخلو انکشت و نیز
بر دیت ترندی کستی بر آمده در امس لدینه گفته مکتوب بود در بیان ان ان السو حده و در یکی
در ظاهر نوصیه حضرت گشت فانک منسوخا نظر این عو گفته ثابت نشده سبیه خری انک منسوخ
زیسه و این را خاتم النبوة از ان میگویند که در کتب سابقه و قصه ان حضرت نوشته اند که در خاتم النبوة
و یکی از دعوات وجود شریف وی ایست که باستان در میان دو نشانده او را این حدیث حکم از او است
بن مینه آورده که هیچ سجده نبود که در دست راست او غصت نبود و غصت نبوت در میان
دو نشانده ان حضرت بود و مقابل تیس شریف وی پس ان عبید الله قال ابن عبید الله الحجله گشت
ابن عبید الله مجد لیم مهله و کون حیم من حجل الفراس ما فر دست از جل کس اسب بقم جان و قیوم
در رویت الی ذر بفتح بر و الذی بین عینیه این است که میان دو چشم اسب است نمی او شی
سفید پریشانی آن و استنجا کرده اند درین تفسیر که تجمل بر با اسب می باشد و جانی است
که تجمل کف غرم می آید بر وجه مجزایا شترک و مواضع کرده اند برین جواب که تقدیر تسلیم
انین فانه می باشد و میتوان گفت که غره کینه سفیدی است بی اسب است و این تفاوت میان
و از آنکس میکند در انرا که تقدیر کتمه در مفسه بود و قال ابراهیم بن حمزه قتل منرا الحجله
قال ابو عبد الله الصحيح الی و قبل الی او گفت کوف ابو عبد الله رویت صحیح است
که در کتب از روایت و در زینت بیه گفته اند **باب** صفه النبی صلی الله علیه وسلم
در بیان خلق صورت ظاهر و خلق و سیرت با من ان حضرت **صدا** ابو عامر عن عمر بن سعید
بن الی حسین عن الی صلیکة عن عقبه بن الحارث قال صلی الی کبر العزم حرج
یعنی گفت عقبه تا رکد الی کبر صلیکة بفر بر آمد از انرا در این حدیث نوالی الحسن البصری

کتاب در بیان این اسب مبارک

در حدیث کتب عامه

تقر کتب بعضیه

مع الصبيان ليس ودين حسن بن علي را از سرسینهها بازی میکرد با خوردان و در تریف او درین وقت
بهینت مکن رسید دلا و بازی کردن او آنچه در سب این حال بود و محمد علی عاقله پس
برداشت ابو الحسن را بر و پیش خود و قال بابی تسبیح بالنبی صلی الله علیه وسلم
ابو علی گفت فدای کیمم او را ببرد خود یعنی بول بر من است است بهت بر من خضاب است
مت بر لبی و علی را تسبیح یا ترجمه روایت کرده اند و علی لضعفک و عاقله خنده میکرد
ازین احوال ابو الحسن بهت میخیزد تا بپوشد که حسن بن علی است بهت تمام لغورت آنوقت
روایت چنانکه اگر یکی در خواب دید آنوقت که تریف صحبت ز سیده اگر میگفت که بر است
انام حسن و بدو هم با او میگردد **حدیثا** احمد بن یونس قال تنازهیر قال تنا اسمعیل بن ابی
حجیفه قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم وكان الحسن بن علي ينتميهما گفت
ابو حجیفه دیدم بنو خضرا را بود حسن بن علی تا بهت دارد با آنوقت قصه و او تقریر روایت
و صحبت خود است و آن حدیث در حدیث السن و مناقب که امام حسن زینب بود آنوقت
و جمع کرده اند درین حدیث که امام حسن از سینه تا فرق نشا بر بود و امام حسین در بیان اثر
از سینه **حدیثا** عمر و بن علی قال تنا اسمعیل بن ابی خالد قال سمعت ابا حجیفه
قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم وكان الحسن بن علي ينتميهما گفت دیدم بنو خضرا
و ابو حسن بن علی مانند آنست بر بنو خضرا قلت لابن حجیفه صفی کفتم مرالی حجیفه را آنوقت
کن مر آنوقت را برای آنکه قال کان ابیض قد شتمت کنت ابو سعید رنگ تمیض سیاه می بود
دری آنوقت بود پس بعد از آنکه است از جمع وقتی که دید مراد بیاض در سر خود او را شتمت کفتم
و امر لها النبي صلى الله عليه وسلم بثلث عشر قلوصا و درود مرا بر سر خود از سینه و مو من

و تصدیق میکردند

که بر من

که بر من مرا تصدیق بفتح تلف در آن زمان و همند با و جز آن نقیض النبي صلی الله علیه وسلم
فقد ان لغبها ليس نفس روح انفوت کرده شد پیش از آنکه قبض کنیم شتر آن را چون اسمع الی حجیفه
در فرست برای نقیض صحبت **حدیثا** عبد الله بن رجاء قال تنا اسرا عیله عن
ابی اسحق عن وهب ابی حجیفه السوای قال رايت رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت و سب که گشت ابو ابی حجیفه سوای دیدم رسول خدا را و راایت بسیار نامن
تحت سفته السفلی العنقفة و دیدم سفیدی از زیر لب پایانه او که سفید نغمه
و سکون زدن و فتح ظاهره ف پایانه لب تا رخ روی با شویانه و بر روی که در اینجاست
زیر اطلاق نیکه **حدیثا** عمام بن خالد قال تنا جری بن عثمان انه سالا عبد الله
بن لیس صاحب النبي صلی الله علیه وسلم یقین جری بن عثمان بر سر عبد الله بن لیس را
یا بنو خضرا قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم كان شحنا گفت آیا دیدی که خضرا
که بود بر قال کان فی عنقفة شعرات بیض گفت بود در زیر لب او و هر کس
سفید رنگدینت از تلاشیات بجای است **حدیثا** یحیی بن بکیر قال تنا الملیت
عن خالد عن سعید بن ابی هلال عن مر بیعة بن ابی عبد الرحمن قال سمعت
النس من مالک یصف النبي صلی الله علیه وسلم گفت دیدم سینه ام الشیخ بن بکیر
را که صفت میکرد بنو خضرا قال کان ربعة من القوم گفت بود آنوقت بیانه تا صفت
از مردم تا نیست روی با عیار نفس است جوهر گفته رجل لبته و در آنه لبته لیس بالبطر و یل
و کلا بالهقید بود در آن قدر که آنه تا مت بلکه بیانه قدر بود و زیاده کرده است سبقی از آنست
عنه بن ابی صالح که مت آنوقت بطول زودیکه بود از هر اللود سفید رنگدینت بر خیز بود

تاریخات کابریست



ليس بالابيض الامه ابقه بنوخت سفيد رنگ چون کج سفيد ميشد نوا ادم
پيشت گندم کون ليس بجعد قطن و بنو پريکچ و آب موی سر لویضا که موی رنگ
قطن بفتح تاف و کترط اول و فتح ان ولا بسبط راجل و بنو دوی شریف او
مطابقا لی پیش و بسط بفتح مهله و کسر و حه بعضی لیکون بوصف هو الله الذی یخفی ضد بنو
رجل بفتح راه و کسر جیم سفید بسط است یعنی شتر سل یعنی رجل برقع خوانده اند بر بوط
ما بعد خود انزل علیه و هو ابن اربعین یعنی مرد بود که رسیده شده بود بر روی دخی
و حال آنکه در چهل سال بود قلبت بمکه عشر سنین نیز لعل علیه پس در یک روز
منمود بگردد سال و نازل کرده میشد بروی دخی و بالمدینه عشر سنین و اقامت
کردیمه ده سال و گفته اند مقصای انکه ریت السن این است که عمر شریف انحضرت
شصت سال بود و صبح آنست که اقامت بگردد از نبوت سیزده سال کرد و عمر
انحضرت شصت و سه سال بود در صبح جو رب داده و قول السن کرد که اقامت در
فرمود سفید است بقید نزول دخی یعنی که سال در که اقامت کرد کجالی که دخی بروی
می آید و باین تقدیر ساعات ندارد که اهل اقامت بعد از نبوت زیاده برده سال در که بود
باشد گفته اند که فرود آمد در اول نبوت و نیم سال بود تشر ما و در تباری در تمام بود این
توجهی ساعات دارد بقول السن که از طریق مالک از میمه بن عبد الرحمن و باب جعد
و ترفاهه الودع راس تین سنه و تحقیق این کلام در ذات انحضرت در فغان خود هم آمد
و قبض و ليس فی السنه و تحینه عشر و ن تسعه بیضاء و قبض روح کرده شد و جالی
که بنو دو سر در السن انحضرت بیست و یک سفید قاله بقیه فرایت شعرا من شعرا

تفسیر
در بیان احوال انحضرت

صیغه
سر شریف انحضرت شصت
در سن بود

فاذا هو احر

فاذا هو احر كفت بر بن عبد الرحمن بسند مذکور پس و يوم موی از موی انحضرت بر نایه
آن موی سرخ بود فسالت فقيد احمد بن الطيب بين برسيم السن را ايا خضاب کرده بود
و مشرف و مشرف از زمان انحضرت خضاب سرخ بود پس گفته شد سرخ شده است لا يخطيب
روایت است که عمر بن عبد العزيز بر سید السن را که ایا خضاب کرده است رسول خدا تحقیق دیده ام
موی از موی انحضرت که رنگ کرده شده است گفت السن این رنگ نیست مگر از آن جهت
که طیب میساختند موی شریف را و این طیب رنگین مساخته است که کحل که بر میزدند بر روی
بر سیده و وی جواب داده است و نه خطای عجز برین است و عین نیز فرمایند او که در
و از این است که در سن تقویم رسول علیه و آله حدثنا عبد الله بن يوسف قال
انا مالک بن انس عن ربيعة عن عبد الرحمن بن عوف بن مالك انه سمع
يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم رويته كرهه است بر سید از ان که تحقیق شنیده
اورا که یک گفت بود رسول خدا رحمت کرد خدا بروی ليس با لطيف اليان و لا بالخير
نست در از و عقرط و ذكواته اقامت نفي لعل مخرط کرد و نفي قور طریق و ليس بالابيض
الامه ابقه بنو سفيد رنگ بيا و ليس بالا دم و لا بالاحمد القطن و لا بالسبط
بسته الله على راس اربعين سنة بر انحضرت خدا و در بر چهل سال یعنی در فغان چهل
فقام بمکه عشر سنين و بالمدینه عشر سنين و ترفاهه الله و ليس فی ترا سنه
و تحینه عشر و ن تسعه بیضاء و ذات کرد او را خدا و بنو در و راس الوصیت موی سفید
حدثنا محمد بن سعيد البرعي عبد الله قال ثنا اسحق بن منصور قال ثنا ابراهيم
بن يوسف عن ابيه عن ابي اسحق قال سمعت البراء يقول كفت البراء موی بر موی

شصت و شصت در آن انحضرت
خضاب سرخ بود



شنیدم بر ابن عازب را گفت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم احسن الناس
 وجهها بود رسول خدا نیکوترین مردم از روی صورت ظاهر لعین بالطویل ولا بالقصیر
حرفه ابو نعیم قال ثنا هضم عن قتادة قال سألت انساً هذا خنثى النبي
 صلى الله عليه وسلم قال لا كنت فتاده برسيدم انس را این خطاب کرده بود بخبر خدا
 گفت نه اما کان شعی فی صد عید شود سفیدی مکرده می شنیدم او حتی جائع النبي
 صلى الله عليه وسلم فوضع يده عليها فسكنت ما ذكره آدم بن محمد بن سعد في حديثه
 بر ابن بس خاورش شد در بعضی روایات سکنت بزور دست از سکن ابن مسکی گوید صحیح
 نوزم است که سوزش علاج فتور است شیح ابن حجر گوید که حدیث صحیح و در کتب
 نقلی است مستغفل و مشهور که غیر قطع است نیز که است بر طرق احادیث نقلی است
 که این شانی در نسبت انحضرت میگفت که خطا کرده است حق جنت از هیچ غیر از این است
 و کلمات اگر خطا کرده است خبر ما را از خاطر ان کسی گفت عیب علیه السلام جایز است
 شانی گفت این نامه را گوید صحیح که یکی بر کتف از ان است متر که نامه و تخمین از نامه بودم
 مریخ است و خلق روح جسمی از غره بود در آن است ارعاده آن بعد از کلابی و به این آن
 بود است از کوی که احیای عیب از وی بوده است و گوید صحیح از انحضرت است که گوید
 با نقاد فعل غیر نیست همه فعلی است که برای نفسی غیر خود بوجود می آورند و این
 قبیل است نقلی از روح مسوم که گفت اما کل قانی مسموم و سواد ان رصای از انحضرت بود و
 شده است چنانکه بر قستان از آن دور اندک طرق احادیث در حدیث خود بود تسلط
 در هر سبب از سبب این مطلب را بسطی و در هر کجای که این نام دارد **حرفه** حفص

قال ان هذا جاني كثر في
 ركب كوث سابق فاند
 و زبني ايديك
 عطا کرد جان سنجی از ان
 جانت از خطای خود
 حارس بدیدم
 سوز با نقاد فعل غیر است

بن عمر قال ثنا شعبة عن ابي السحر عن البراء بن عازب قال كان النبي صلى الله
 عليه وسلم مريو عا كفت بر ابن عازب بود بخبر خدا سانه قامت بعد ما بين
 المكيبين دور بود میان دولت را از عقب له شعر بلغ شحمه از نیر مرا کفرت را
 سوی بود که رسید ز سر بر دو گوش را زانیه فی حذر حمراء لوار شیا قط احسن هذه
 دیده ام انحضرت را در جامه رخ مراد در او دار است که را سرخ داشت زنده ام خبر
 از نیکوتر از انحضرت قال يوسف ابن ابي اسحق عن ابيه الى مكيبه كفت يوسف بن ابي
 الیه رخ بود بدل شحمه از نیه تا دو دوش انحضرت رویتها مختلف آمده یعنی تا زنده باشی و یعنی
 میان کوشش و دوش و این نخست اوقات بود وقتی که تری می ماند و نماند تا دو دوش می
 رسید و گاهی زانیه کزانه کرده گوش و گاه در میان **حرفه** ابو نعیم قال ثنا ادهب عن ابن
 ابي اسحق قال سئل البراء كان وجه النبي صلى الله عليه وسلم مثل السيف كفت
 این ابی اسحق پرسیده شد بر او آیا بودی مبارک بن خدا مانند شمشیر قال لا بل مثل القمر
 کفست ز بلك ماه مدور و روشن بود ز مانند شمشیر و از قایم **حرفه** الحسن بن منصور
 ابو علي قال ثنا حجاج بن محمد لا عومر بالمصيصة قال ثنا شعبة عن الحكم قال
 سمعت ابا جحيفة قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بالهاجرة الى بطحاء
 كفت شنیدم ابا جحيفة را گفت بیرون آمد رسول خدا در وقت نصف چهارم یعنی کرمی
 بسوی بطحاء که زمین فراخی است و در آن سکنه را خورنده و قضاة ثم صلى الظهر ركعتين
 والعصر ركعتين وبين يديه غنزة پس و سوگند بستر کرده تا ز ظهر را دور کرد و بخورد
 رکعت دوش روی انحضرت ستره غره بود که همراه میداشت قال شعبة وزاد فيه

تابان
 بالمصيصة



عمر بن ابي رباح حقیقه قال کان مبرهن من طرائف المراه و زیاده کرده است
در وقت خون از پرده خود که او حقیقه است گفت و بود میکند شست از طرف خضه از
و قام الناس يجعلوا ياخذون يد مبر و ستانند مردم پس گفتند که میکند برود
دست آنحضرت فیهم کون بهما رجوه هم پس میاید بر بهر دو دست آنحضرت روئای
خود را قال فاخذت بيده فوضعتها على وجهي فغشت البرجف پس گزافه است
آنحضرت را پس نهاد دست را بر روی خود فاذا هي ابر من التبع و ا طيب
را حقه من المسك پس ناگاه آن دست سردتر بود از زاله آنکه حرارت آن دست
در روی آنرا نداشت و مزاج آنحضرت سست بود از بیماری را و خوشتر بود از روی بود
از تشنگ و طيب غرق آنحضرت در جمله بر شريف و الی بود اگر چه استعمال طيب نمیکرد
و در روایت کرده و الوانم و نرمان با سنا و صبح و قتی که گفته آنحضرت از راههای برینه
که با نسیب طيب و میگوید که آنحضرت از راه گفته **حدیثا** عبدان قال اشنا
عبد الله قال فانیس عننا ان هری قال حدثني عبد الله بن عبد الله عن
ابن عباس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اجود الناس کنت ابن عباس
بودم خود اجود ترین مردم و اجود میایم کون فی رمضان حین یلقاه جبرئیل
و جوادتر بود در رمضان هنگامی که ملاقات میکرد او را جبرئیل تو برشته گوید که آنحضرت
بر چه بپوشید و می آید می خنید سستی بود از ما گفته فایس با عمال و حسنات باقیه و قتی
که عرض نمودم نزد او می آمد بگوشت حشمتی نگاه میکرد اگر چه فرود می بود نسیب میکرد
بر تمام جان پیش از آنکه سوال کنند و عادت شریف آن که نگاه اجیر میکرد و مکرر میکرد از روی

از راهی

حجر

جبری سخاوت میکرد و اگر نمی یافت و عده نداشت و با آنکه نامرود از آنحضرت در
رمضان بیشتر ظاهر بود بلافاصله جبرئیل امداد کرامت الهی هم می رسید بحدی مقام البسط
ملاوه الوجود نسیب علی عباد الله ما انعم الله علیه و حسن الهم كما احسن الله الیه ما لا یعد و لا یحسی
شکر الله علی ما آتاه جراه العشا افضل ما جبرائیل من امته و کان جبرئیل یلقاه فی کل
لیلته من رمضان فیدار سدا القرآن و بود جبرئیل که ملاقات میکرد آنحضرت را در ترتیب
از راه رمضان پس مدرسه میکرد او را و با نام سخن آنقران را فل رسول الله صلی الله علیه
و سلم اجود بالخیر من الراج المرسله پس بر آنکه رسول خدا سبب ملاقات بسیار
جبرئیل شده ترا از بادی که رسانده شده است بدین دست از پیش رحمت خدا و احیای زمین
بسیار زار و فو که در یاصین و ذوق بسیار است درین دو اثر از آنکه انا وجود و کرم آنحضرت
احیای دلها میکند و اثر با د احیای زمین میکند **حدیثا** یحیی بن موسی قال سنا عبد الله
قال سنا ابن جریج قال حری بن سهاب عن عروه عن عائشة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم دخل علیها فسرور و ان یزق اسکار و یزق خیمه مردی سنا از
عائشه که تفتیح رسول خدا در آمد بر عائشه در حالی که خوش است که دلالت دارد و حقیقا
پشتالی آنحضرت فقال لعلو تسمع معی ما قال المذبحی پس فرود می آید بر خیمه که گفته است
مردی خیمه و سکون دال و دم منزه و خیمه مسموره و بای خیمه شده و مردیست که با علم و قوه
دانش توئید و مسامحه و سرای اقدامها مرزید پستی آنحضرت و سنا بن یزید
و در پستانهای آن مرد و که در چادری کجی خوریده بود و مردی منافق در سبب اسامه بن زید
سخنی داشت از آنکه اسامه سنا قام بود و زید سفید رنگ است لاله اندک با یحیی بن زعل



کردن بر قیافه در حالی که استیسا باشد امامت فی مکه و کربلا این امری بر تمام است از آنکه
 مسرت آنحضرت بر باطل در نیست و مشهور از نه سب امام ماکت و در راه است
 شد در جزای آنحضرت است درین سب امام ابو جعفر و کتاب ابو جعفر آورده اند درین
 مورد قالی و لا تعقف ما لیسن کت بی علم و کینه انوار که در حضرت مدعی دلیل بر حکم سب
 قائل نبود از آنکه سب ساسه مفرود تا میت بود و واجب آنحضرت از در یافت مدعی
 بود یعنی راحتنا محیی بن بکر قال ثنا اللیت عن عقیل عن ابن شهاب عن
عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب قال سمعت کعب بن مالک لروی عن ابی جابر
بن عبد الله بن کعب از عبد الله بن کعب پدر او گفت شنیدم کعب بن مالک را می گفت
 چون کحلف عن غزوة تبوک حریث یکر و شکای که باز مانده بود از غزوه تبوک آنحضرت
 او را از حضور خود کرده و صحابه را نیز فرموده که بروی مسلم نمانند و وی ازین خبر نا آلاک
 و ریان بگشت و در قبول بود او است قرانی نازل شد چنانکه در تفسیر الطلح در غزوه
 تبوک خود آمده قال علی سلمت علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلم گفت
 کعب پس بر کما که مسلم آدم بر رسول خدا بعد از نزول آیت قرانی و هو یأق و وجه
 من السرور و حال آنکه در شنید روی مبارک او اند خوشی خرا بخود است ای قال
 و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا استشار وجهه و بود رسول خدا
 وقتی که خوش کرده میشد روشن میشد روی مبارک او حتی که قطعه قرآن که می خواند
 که روی او طبعه است و کما نعرف انک صند و بودیم ما که می شناسیم استناده روی از
 وقتی که مسرود میشد یعنی از استناده روی او مید شنیدیم که مسرود در در آنکه می گفت

کمانفر

کانه قویا به از گرفت جواب داد شیخ سراج الدین بلقین که وجه عدول است که چون در میان
 ماه تیرگی هم هست و از آنکه ماه خوانند اگر بنام ماه تشبیه میراد آنحضرت گفت نیز داخل میشد
 در تشبیه و عرض تشبیه با عمل و وجه سب پس تشبیه داده بقسط که احد که در آن قرار داشت
 گفته اند که تشبیه بعضی وجه است و آن پنهانی است که مسرت از استنیز میکرد پس مناسب
 همین است که بقسط تشبیه دهند نه بنام ماه و استوان از قسط تمام جرم مراد کرده چنانکه میگویند
 یک قسط توب و در او تمام ببانند و در تشبیه جرم تمام صفت تشبیه منظور میباشد ماه تمام قسط
 از آنکه است ثنا تشبیه بن سعید قال ثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو
عن سعید المقبری عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لقيت
من حیر قرون بنی ادم مراد از لیت لقب آنحضرت است در اصحاب ایاق قریبا
 که در پی پس از کردی یعنی مسرت شده ام من از بهترین فریاد وقتی که تفصیل کنم آن
 قریبا و اعتبار آنها را قریبا بدون از اول تا آخر قریبا حال است برای تفصیل حاصل آنکه ای من
 بهترین مردم مخر خود بوده اند و نزدیک با یعنی سب که فرموده و مدت من اصحاب ظاهر
 و ارحام قریات قریب از طبقه مردم که مجتمع میشوند در یک عمر در اصل معصوم است و در اینده
 از اسم زمان و در سال زمان در مدت شمار سال یعنی گویند چهل سال یعنی گویند صد سال است
 نقل الخسطلانی از قاصد گفته چهل سال یا ده سال یا بیست یا سی یا پنجاه یا شصت یا هفتاد
 یا هشتاد یا صد یا صد بیست سال و در اول صبح آنتی حتی گفت من القریب الذي كنت فيه
 مسرت شد و ام تا آنکه سب هم در قرنی یعنی در قرطه که بهترین قریب است بحسب دین در سب ثنا
 یحیی بن بکر قال ثنا اللیت عن یونس عن ابن شهاب قال اجری عبد الله بن عبد الله

مدت قریب ششم سال



عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسلك شجرة مروية
از ابن عباس که تحقیق رسول خدا میکند شست موها تا صیبه خود را بر جبین یا آنکه میگفت شست
و نم نمیکرد اطراف آنرا و کان المشرکون یفرقون سر و ستم و کان اهل الکتاب یسئلون
من و ستم و بودند شترکان که فرق میکردند سرهای خود را بسین و در جانب میگردانیدند چنانکه
در میان بز خنثی میشود و بودند اهل کتاب به هر طرف میگردانیدند و فرق نمیکردند و کان
رسول الله صلى الله عليه وسلم یحب موافقة اهل الکتاب فیما لم یر فیهم
بشئیی و بود آنحضرت که دوست میدادست موافقت اهل کتاب را در چیزی که امر کرده
شده در آن چیزی از آنکه اهل کتاب نزدیک بودند بقرین از شترکان بیت پرست یا از آنکه
نابودند آنحضرت با تابع غیرت اهل کتاب در آنچه مأمور بودند به چیزی نم فرق رسول الله
را سبب بستر فرق کرد رسول خدا سر خود را با اهل کتاب چون فاند و مشرکان و شمشیران
فرق کرد **ثنا** عبد الله عن ابی حمزة عن الامام عن ابی وائل عن مسروق عن
عبد الله بن عمر قال لولیکن النبی صلی الله علیه وسلم فاحتسا ولا تمسحتا کت
عبد الله بن عمر بنو و بنو خدا گویا بگفای که زانند باشد در مدی بضم یعنی این قسم کلام بر طریق نقل
هم بر زبان آنحضرت میگذشت و در مختلف محض میگفت یعنی محض ز جلی او بود نه کسی
یعنی گویند مراد از محض تندی در قول و جواب و زیادتی در راست و کان یقولان من
خیا و کرا حسنکم اخلاقا و میگفت تحقیق از مردم نیک شما نیکوترین است است از روی
تعلق **ثنا** عبد الله بن یوسف قال اما مالک عن ابن شهاب عن عروة بن
الربیع عن عائشة انها قالت ما احتس رسول الله صلی الله علیه وسلم بین

شجره المرویه

کتاب احوال خیرات از ابن ابی عمیر

امریه مرویت از عائشه که تحقیق وی گفت بخبر کرده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در دو کار الاحد السیرهما صالو لیکن اتما کما کانت کزنت اساتیرین برود ما دمی که بود
آن سینه کجایی فاذا کان اتما کان العبد للناس منذ یس و قتی که بودی کنه بود آنحضرت
دو مرتبه مردم از آن اگر کسی چگونه را بود و میگردان آنحضرت را در میان آنم و غیر آنم گویم از آن
خبر از مردم است یعنی کفای در خودی ندارد و در جانب اهل کتاب است یعنی است که ما دمی
که آن امر موهومی بکنایه میشود چنانکه خبر در ریاضت و مجاهده ساقه و میان روی در آن چنانکه آنحضرت
بیان روی بود در طاعت و عبادت و معنای خود از آنجا که برای است آنحضرت چنانکه در بیان مبار
در شانه و این جای هر که میفرماید که دستاوی دیگرت و ما انقم رسول الله صلی الله
علیه وسلم لنفسه و انتقام میکشد آنحضرت رسول خدا از جهت لغو خود الا ان یفتیک
حرقة الله فینقم الله فیها کما انک شکرت میشد حرمت خدا از آنکه کتاب نافرمانی که کرد
پس انتقام میکشد از برای خدا بسبب آن حرمت **ثنا** سلیمان بن حرب قال **ثنا**
حماد عن ثابت عن السنه قال ما مسست حریرا ولا قریبا جا کت انس
مسس نکرده ام هیچ حریری را و در جای را **ثنا** عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
نرم تر از کف دست شو خدا و کما شتمت و محاط و موصی و دم لوی خوشی را
هرگز او عرض قایم بودی را هرگز شک را وی است اطیب من مریح او عرض قدیمی صلی الله
علیه وسلم خوشتر از لوی شو خدا کما او متوجع بر همان شک سابق است و در بعضی فرق
بناق است بی کفارین تقدیر متوجع بر شک خود او بود لکن رویت صحیح کان خود است
ثنا مسد و قال **ثنا** یحیی عن شعبة عن قتادة عن عبد الله بن عقیقه عن ابی سعید

ما رتقم رسول الله صلی الله علیه وسلم



الخديجي قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اشده حياء من العذرء في حديها
 كفت ابو سعيد خديري بود رسول خدا سخت تر از دي شرم از بزرگ بود و خودي بگري كم سوز
 برده بنامه است **ثنا** محمد بن بشير قال ثنا يحيى وابن مهدي قال ثنا سفيان
 مشه كفت ابن حزميت كرمه مارايكي دهن بهدي كفت حزينت كرمه ماراشبهه مانندك و اذا
 كره نسا عرف في جسمه وقتي كرمه خوش دوستي خيره از بزرگ هات كسي شاخه ميشد دروي
 انحضرت و درمعي سوز از لدم حياست كرمه كرمه و كرمه كرمه ميشد يا انكه اين كرمه است از دي
 انحضرت نم ميشد و بر زبان فرمود **ثنا** علي بن الجعد قال نا شععة عن الاعشى
 عن ابي حازم عن ابي هريرة قال ما عاب النبي صلى الله طعما ما قط كفت ابو هريرة
 عيب كرمه است بخر خدا طعمي صباح را بر كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 و مانند ان استنهماه اكله والا نو كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 زمين قوم ما بنود في كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
ثنا ثنينة بن سعيد قال ثنا بكر بن مضر عن جعفر بن مزيعة عن الاخرج
 عن عبد الله بن مالك بن جينة الاسدي قال كان ابا سعيد فرج بين يديه
 كفت عبد الله بن مالك وقتي كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 تا انكه ديد ميشد هر دو بنجل و در بخر و در بخر اين كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 ثنا بكر و قال بياض الطيبه نزال لفظ بياض و مقفود از ايرود حديث بهتر است
 كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
 يرمع بين يديه من دعا له اعدى
 الاستسقاء ١٠٠

يزيد بن زريع قال ثنا سعيد عن قتادة ان الساحد ثم ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان لا يرفع يديه في شي من دعا نرا الا في الاستسقاء
 الن بن مالك حديث كرمه ان نرا كرمه رسول خدا بسیار بر كرمه است هر دو دست خود را در سج
 دعا كرمه دعا استسقاء فانه كان يرفع يديه حتى يري بياض الطيبه ليس يتحقق
 بر كرمه است هر دو دست خود را تا انكه ديد ميشد سفيد رنگ بياض او و قال ابو موسي
 دعا النبي صلى الله عليه وسلم و سرفع يديه و رايت بياض الطيبه كفت ابو موسي
 استوي بر دست بخر خدا صاعه السعدي سلم هر دو دست خود را دعا استسقاء او دريم بياض
 بياضهاي انحضرت را **ثنا** الحسن بن الصباح البراء قال ثنا يحيى بن سابق قال ثنا
 مالك بن موهله قال سمعت عون بن ابي جحيفة ذكر عن ابيه قال دخلت الى النبي
 صلى الله عليه وسلم كفت مالك بن موهله بن موهله بن موهله بن موهله بن موهله بن موهله بن موهله
 كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 كان بالهاجرة و حال انكه انحضرت در الطبع در قبه بود و در كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 بالصلوة برون آمد بدل پس اذاه كفت براي ما تم دخل فخرج فقل وضوءه يهول
 الله صلى الله عليه وسلم پسر در آمد در قبه و سردك آورد و قبه اب و صما انكوت را فرجع
 الناس ياخذون منه پس اقامه مردم در حال كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 الغنزة پسر در آمد و برون آورد نره خود را و حرج رسول الله صلى الله عليه وسلم كرمه كرمه
 النظر الي و يحسن ساقيه و برون آمد رسول خدا چنانستي كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه
 ساق انحضرت را و يحسن نفع او و كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه



شبکه

ثم صلى الظهر ركعتين والعصر ركعتين بس خلاذ غزوة بدر من بين ربه كذا رواه نازي بن كعب
بمربين يدبر الحمار والمرأة فيكفرت بين روى أنكرت الخلف مشرو رجال ما فرورن
وبكى نذرت اذن **تمنا** الحسن بن صباح البزار قال ثنا سيفين عن الزهري
عن عمرو بن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم يحدث حديثا لو عدته
العاذ لاحصاه مراريت بيقين ثم هذا كيف حدثني راكروم در كهات ادرا شمار
كند باخر ميراثه در نماز اين كلام مانده قول خداست وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها فغير
كرده اند كهوار ابله فيقولون وبلغ اخره وقال الملائكة حدثني يوسف عن ابن قتيبة باب
ان قال اخبرني عمرو بن الزبير عن عائشة انها قالت الا يعجبك ابو فلان
جروي ست ارا عائشة بيقين ويكفرت ايا در عجب كرا نرا در ترا ابو فلان چگونه در او ابراست
جاء مجلس الى جانب حجر في اذ ليس نشت بخرن بخرن يحدث عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم لستعني ذلك حريت ميگرد در رسول خدا مشهور اندر ان حريت
وكنت السمع تمام قبل ان اقصى سمعتي بود من كوسيع ميگوم پس بر عانت ابرو
بپوشيدند كه نام كتم سيع محمد در لوانه كرا سعي نماز ارا ده كند و سعي را بر نماز اطلاق
كراه اند لو ادر كند لو دوت عليه كرا در اتم دور ابر ارا در سعي را كند و ميگوم بردي
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن لعن الحديث كسره كعبه بيقين رسول خدا
بيو كرا باقت حريت را مانده باقت شامني الشباني در پسته سخن نميگوي **باب** كان
النبي صلى الله عليه وسلم نيام عينه ولا ينام قلبه بود كحضرت كوزا بيا بيا بيا
نوع خواب نميگوي اولي ان حضرت خدا بيد بيقين كس ميگوي و حفظ ميگوي و هي را كرا

بينه

يشد عبيد بن عرفة كزواب اليادي ست **تمنا** بن خوام بن است را الي ابي في المنام
الي اذ بك رواه سعد بن ميناء عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم
رويت كرده ست الحديث را سعيد بن ميناء جابر بن عبد الله
مسلمه عن سعيد المقبري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه سأل عائشة كيف
كانت صلوة رسول الله عليه وسلم في رمضان بيقين سلمه بن عبد الرحمن بر سيد عائشة
مكروه بود نماز رسول خدا در شبهاي رمضان قالت صلا كان يزيد في رمضان ولا في غيره
على احدى عشر ركعة كعبه كعبت بود كحضرت كركم ارا اود ميگوي در رمضان وغيره
ركعت كعبه اذ مر اذ في سنت فرست بر شيد و نماز كعبت فر نماز در سنت بر حاجت
باين تخيل نمود در ظاهر حديث ولا است در در بر اكر انكرت نماز اذ ميگوي و بسمت
بهر كس كرا كحضرت خبثت در كمي نماز ترا و كرا چون از حرام مردم بسيارند مسلا و انرا
بروند و نماز كرا و انرا بيقين بيايد كرا نماز انا ز كعبه سوي ترا و كحضرت در باب كعبه
كزنته بيقين اربع ركعات فلا تسال عن حسن من وطئهن ميگوي چهار ركعت برين
بهر كس را خوي انا كسب ختم و ختم و شهود و در ازي انا كسب كزنت فرار است
ثم بصلى اربعاً فاد تسال عن حسن من وطئهن ثم بصلى ثلثاً بر كرا و كرا و كرا
فعلت يا رسول الله تمام من قبل ان تو قوس كتم اي رسول خدا انا و كرا و كرا
شبهه خواب نميگوي ارا كرا در كمي قال نيام عيني ولا ينام قلبي و هو خواب
يكند چشم من و خواب نميگوي دل من يعني خواب من نايمن و هو مثل خواب شماست
تمنا اسمعيل قال حدثني ابي عن سليمان عن شريك بن عبدالله ابن ابي عمر



قال سمعت النابغة بن مالك تنأ عن ليلة اسرى بالنبي صلى الله عليه وسلم
 من مسجد الكعبة كفت شريك تنيدم النابغة را حذيت بيگرد مارا از حال شی
 کبر و نذ میگرد خزار از مسجد کعبه بر بیت المقدس جا و تلتذ نفر قبیلان یوحیی الیه وهو
 نام فی مسجد الحرام اندر راسه نفر پیش از نذ میگرد کوه شود بسوی آنحضرت و حال آنحضرت
 خوابیده بود در مسجد حرام در حیب و راست آنحضرت دو کس دیگر در حجاب بودند یعنی گویند
 جعفر و عمره بودند پوشیده ماند که او قدم اسراء لیلته العراج بود از لبتت بر ممال بود سه سال
 پیش نبوت گفته اند این قول قبل الی یوحیی غلط است از شریک است کس لوی موافقت ندارد
 درین قول که انال النودی و لوانه که مراد از یوحیی در اینجا وحی جبرئیل برای بردن بر آسمان
 و قول در آخر همین حدیث فتولاه جبرئیل استثناء و بر درست فقال اولهم ایهم هو
 فقال اولهم هو خیر هم پس گفت اول کسی که ای ایالت است محمد پس گفت
 میان اینها بهترین این است مردم است و قال الاخر خذوا خیر هم و گفت اعراب
 اینده بگیرد بهترین آنها را بر وی عروج بر آسمان فكانت تلك لیس بود این قصه
 در آن شب فلم یروهم حتی جاؤا الی اللدة اخرى فیما یری قلبه پس ندید آنحضرت اینها
 در آن شب تا آنکه آمدند بشی دیگر و در آن شبی دید قیب آنحضرت گفته اند ظاهر این حدیث است
 بر آنکه این قصه در تمام بود و حجت گرفته اند از حدیث را اما گفته اند که عروج آنحضرت
 در حجاب بود پوشیده ماند که این قصه پیش وصول ملک آمد در تعویذ و در حدیث
 عدلت برین نیست که در تمام این قصه در حدیث گوید که برای محمد است گفته
 که در حدیث شریک که انان تا ما زمانه که قول است اعتبار را در حدیث و بالنبی صلی الله

علیه

علیه وسلم نامت عیناه ولا ینام قلبه و غیر خدا خوابیده بود چنانکه او در خواب بود و دل
 و کذا لک الانبیاء تنام اعینهم ولا ینام قلوبهم و همچنین همه انبیا می خوابید چنانکه آنها
 و خواب میگرد و دهای آنها فتولا جبرئیل تم عرج بر الی السماء پس متولی امر عروج شد آنحضرت
 جبرئیل پسر زرد آنحضرت را بسوی آسمان در حدیث با حصار از اینجا آورده گفته دهین است
 که این قصه آنحضرت بیان کند که چشم او میخوابید **باب** علامات النبوة فی الاسلام
 در بیان نشانیهای نبوت که در زمان اسلام ظاهر شده و حدیث شامل است بحجرات و خوارق
 عادت و کرامات را سحر و در مطیع اهل سیر است که بعد از خود واقع شود و ظاهر و باطن
 عام در کتب سیر بحجرات و خوارق عادت بسیار شود و اندک با حجت حدیث ان تعوی را
 در فضل حجرات دانسته اند و کرامات عام تر است از خوارق نشانی اخلاق مجمل و حسنات
 جمله است **ثنا** ابو الولید قال ثنا سلم بن زید قال سمعت ابا رجاء
 قال ثنا عمر بن حصین گفت سلم بن زید بر تنیدم ابا رجاء گفت حدیث کرده را
 عمر بن حصین انهم كانوا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی مسین یقین صا بودند با غیر
 خدا در سیری و سفری فاذ یجئ الی اللتهم پس سیر کردند به شب را از شام اویج التوم میگویند
 وقتی که سیر کنند از دال شب و چون در میان شب سیر کنند اذ یجئ الی اللتهم حتی
 اذ اکان فی وجه الصبح عرسوا تا وقتی که بود سیر در روی صبح عرسوا نذر کرده برای
 استراحت نعلبتم اعینهم پس غلبه کرد ایشان را آن شب تمام ایالت یعنی خواب غلبه کرد حتی
 ان لغفت الشمس بالیلة ثم اصاب تکان اول من استیقظ من مسامیر لولیک
 پس بود اول کسی که مییدار شد از خواب اولی که صدق بود و کان لای یوقظ رسول الله صلی الله علیه

شیخ

شبكة



من مناسد و عادت چنان بود که بیدار کرد همیشه بیدار بود و خواب حتی استیقامت تا خود
 بیدار میشد چون معلوم شده بود که در خواب هم بر آن حضرت وحی نازل میشد برین ملاحظه کسی بیدار
 نمیکرد تا استیقامت عشر پس بیدار شد و بعد از او بیکرم عنها تفقد ابوبکر عند امره
 فجعل یبکی و یزعم صوفیه استیقامت ابوبکر نزد سر آن حضرت پس گفت که بیکرم میگفت و میزد
 میکرد او از خود را بیکرم حتی استیقامت النبی صلی الله علیه و سلم تا بیدار شد و بعد از آن
 بیکرم از روی فنزل و وصلی بنا الغداه پس فرود آمد و نازل شد بجهت نماز فجر در صحنی
 دیگر و وقت شده بود نماز صبح استیقامت و پاره راه رفت و فرود آمد و نماز فجر بجهت نماز
 درین حدیث لینه التوسل و روایتها نقل شده اند اگر استیقامت در وقت نماز استیقامت و استیقامت
 فاعترافه جل من القوم لعل معناه پس گوشه گرفت مردی از قوم کجالی که نماز نکرده بود و با
 اظفار الحرف قال یا فلان ما یغفک ان تصلی معنا پس نماز بگرفت آن حضرت از نماز
 فرمود اینان چه چیز منع قرآن نماز کردند قال اصابتنی جنابة گفت ای رسول خدا
 رسید دست مرا جنابتی فامرہ ان یتیمم بالصعیل پس فرمود او را یتیمم که آن نماز پاک
 نماز است مردم یتیمم نماز کرده باشند از آنکه درین موضع باقی بنویسد و درینمورد گوشه گرفته بود
 میخواست که یتیمم از جنابت هم رواست ثم صلی بستر نماز کرد و بعد از آن یتیمم و غسلی
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود پس بیدار شد و بعد از آن یتیمم و غسلی
 نماز رسول خدا در جمعی سوره که پیش از او درین معنی فرمود بطلب آب که درین معنی رواست
 چنانکه شایسته بود و در بعضی روایتها که درین معنی رواست که درین معنی رواست که درین معنی
 که پیش از او بود و قد غطسنا شدیدا و یقین نشدند تا ما هر دم تشکی سخت

فینما سخن تسبیح از آن سخن با حلقه ها و تسبیح چهل و پنجاه مرتبه در میان کرد
 میروم بطلب آبی تا که رسیدیم بزنی که ای سال کرد دست در پیش خود نگاه در شک آب بیدار
 پسین مهله از رسالت است بجزایر سل و از نماز فراده برال و دال مهله بجهت تریه است و در بعضی
 نسخ تسبیح رسول الله صلی الله علیه و سلم مسطالی لغوی بجهت این زیادتی و غیرت کرده
 بر آن حضرت می کردند با اعتبار این است که از نماز بطلب آب بر آید بود و با آن حضرت بودند
 فقلنا این الماء فقالت انما لا ساء پس کفیم بر آن زنده را کجا است آب بر کفست آبی است
 اینی قلنا کم بین اهلک و بین الماء کفیم چند است است میان مردم تو میان آب
 قامت یوم و لینه گفت ساقست یکشنبه روز است فقلنا الطاقی الی رسول الله صلی
 الله صلی الله علیه و سلم پس کفیم بر روی رسول خدا گفت و ما رسول الله گفت انزل
 است رسول خدا و حدیث منی این کلام فلم یملک من امرها حتى استقیلتا بها اینی
 صلی الله علیه و سلم عمران گوید پس مالک کرده یتیمم از آن امر را و اینی کلام را
 را با جناب را تا که پیش از آن سیم خدا را بخدا نشسته بمثل الذي حدیثا پس حدیث
 کرده آن حضرت را مانند حدیثی که با کرده بود غیر انها حدیثه انها حقیقه عز و کرمیت کرد
 آن حضرت را که تحقیق محاسب بسیار است و آن حضرت بیکون یتیمم و کون بزه و غیر یتیمم حدیث است
 ایام میگویند استیقامت همراه اینی مؤمنانه از حدیث است از تمام در بعضی روایست تسبیح یا یتیمم است
 نماز آنرا می فامر بجزایر سل و از نماز فراده برال و دال مهله بجهت تریه است و در بعضی
 دست رسانید بر آن شکها عز و کرمیت و کون را از تسبیح است که درین معنی رواست
 فقلنا عظمنا ما لیسین رجلا و کجا آب خوردیم و حال آنکه یتیمم چهل مرتبه بطلب



بیان عطاش است حموی دستعلی بزنج خوانده اند ای سخن اربوب جلا حتی روینا ضلانا
 کل قیر لثنا واد اوة تا سیراب شدیم پس بر کردیم بر مشک که ما را بود و بریزی کردیم
 غیر آنه لثوق بعیر آخر آنکه آب ندادیم شتر را و حی لثکا و تبض من الملاء و آن
 مراده نزدیک بود که بگذرد و روان شود کب او از پس پری آب تبض بفتح تا، فوه سیر
 و کسر موجه و فاد مجله شده درین کلمه که اینجا واقع شد اختلاف بسیار است بعضی بجای بوضوه
 فون مگسور و رویت کرده اند و بعضی با فون صادر شده و بعضی تنقب بوقیر مضمونه
 و فون ساکن و صادر شده و در فر با بوضوه و هم در تحت نزدیک هم لثکینج کلمه و بر اندک آب
 تم فاک هلمو اما عند کوه پسته بود و یا برید خری که نزدیک تمام است از گوشه کربان زن بود
 و درین در مقابل جس آن زن بوده است نه بدل آب از آنکه آبی کرده شده هیچ کمی مکرده بود بلکه
 زیادت شد و جمع طامن الکسر و التمر پس هم کرده شد بری او از ناله زرم و در جام
 انداخته پیش او نهادند و او رفت حتی انت اهلها قالت لھیت اسمی الناس
 او هو بنی کما زعموا تا آنکه آمد مردم خود را گفت ملاقات کردم س جزین مردم را با او
 ستر خدا است چنانکه گفتند فهدی الله ذلک الحرم بئک المراقه پس هدایت کرد
 خدا آن جهت را پس آن زن فاسلمت و اسلموا پس اسلام آوردن آن زن پس اسلام
 آوردن آن مردم قرم یکسر صادر شده و سکون را و هم جمعه که شتران برای فرو بردند **تثنا**
 محمد بن لبناز قال ثنا ابن ابی عدی عن سعید عن قتادة عن النسی قال انی
 النبی صلی الله علیه وسلم باناء وهو بال و سراء آورده شد بخیر خدا با و زی و حضرت
 دست خود را در آن طرف مجمل الماء یذبح من بین اصابعه پس گفت آب که از آن

تبض تبض
 تنقب
 تنقب

در زور بود نام بوضوه است
 بدین نوضه بدیهه فی
 الا تا پس نهاد حضرت و

از میان آنکه تمامی آنحضرت یعنی از میان کوشی که در میان آنکه بود یا از میان آنکه بنا
 نظر آنکه آن در حقیقت برکتی بود در آن آب بخوشید آب و کسر در آن و اول اول اوجه
 فتوضاء القدم پس وضو کردند هم مردم از آن آب قال قتادة قلت لانس کون کسیر
 گفت قتادة کفتم انس را چند کس بود و شما قال قلت لانس کفتم سید نفرا یا زید یک سید
 از کس بودیم را، و او روم بود بخیر زریب و قد است **تثنا** مسلمة عن مالک عن ابن
 بن عبد الله بن ابی طلحة عن النسی بن مالک انه قال لیت رسول الله صلی الله علیه
 بتقیق النسی بن مالک گفت دیدم رسول خدا را و حانت صلوة العصر فالتمس الوضوء
 و نزدیک شد تا رفتم پس التماس کرده شد آنحضرت آب وضو را در بعضی روایت فالتمس
 الناس الوضوء و وقع تحت علم یحید و ه پس نیاقتاب را فالی رسول الله صلی الله
 علیه وسلم بوضوء پس آورد و شد رسول خدا باب وضو نوضه رسول الله صلی الله
 علیه وسلم یدیه فی ذلک الا ناعه پس نهاد رسول خدا را تا آن آب دست خود را تا امر
 الناس ان یتوضوا همد پس اگر مردم را اینکه وضو کنند از آن آب نوات الماء یذبح
 من تحت اصابعه پس دیدم اب را که میخواست از زیر آنکه تمامی آنحضرت فتوضاء النسی صحیحی
 نوضوا امن عند اخرهم پس وضو کردند هم مردم تا آنکه وضو کردند از اول تا آخر که ای گفته
 پس عند اخرهم یعنی ای دست درین در لثک و کوفان بخور کرده اند وضع حرف جر مطاعه یعنی در
 در موضع یعنی و مانند است که میگویند من اخرهم یخرف و تقدیر کلام سی اولهم الی اخرهم و مقتضای
 استوی کلام شخصی که اخرهم است و اصل است یک انس بن مالک که حجاب این کلام است از آنکه
 سیاق کلام مقتضی اخرهم است **تثنا** عبد الرحمن بن المبارک قال ثنا حرم قال سمعت الحسن قال



قال ثنا الحسن بن مالك قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض
 مناسجه كفت رسول خدا در بعضی بر آمدند و اسفار خود و معه ناس من صحابه
 و با حضرت مردم بودند از زبان او فالطلقوا البيوت فحضرت الصلوة فلم
 يجدها و اما يتوضون پس رفتند بجای که رسیدند پس حاضرند وقت نماز
 پس یافتند ای را که وضو کنند بان فالطلق رجل من القوم فجاء بقدح من ماء
 ليسير پس رفت مرد از قوم پس آوردیم از آب فاختذه النبي صلى الله عليه وسلم
 فتوضا پس رفت آن آب را بشمرد خدا و وضو کردیم مد اصابتنا اربع على
 الفرج بتر دراز کرد چهار انگشتها خود را بر قرح نم قال قوموا وتوضوا فتوضا
 القوم بتر زود بر خیزید و وضو کنید پس وضو کردند همه مردم حتی بلغوا فيما يريدون
 من الوضوء تا آنکه رسیدند در چیزی که میخواهند از وضو و كانوا سبعين أو نحوها
 و بودند از جماعت هفتاد نفر یا قریب بان بودند ثنا عبد الله بن مسعود بن يزيد
 قالنا ثنا محمد بن الحسن قال حضرت الصلوة فقام من كان قریب الدار من
 المسجد يتوضا و كفت الحسن حاضرند وقت نماز پس بر جاست کسی که بود نزدیک نماز
 از مسجد بجای که وضو میکند و بقی قوم و باقی مانند همه جمعی بی وضو فانی النبي صلى الله عليه
 وسلم بمحض من حجارة فیه ماء پس آورده شد شجر خدا را طاری از سنگ کرد
 وی جاری نمودند از آن کن و اجابه نیز میکنند فوضع كفه فصفرا المنضب ان يسط
 فیه كفه پس گوئی که منقب اینک فرخ کند روی کف دست خود را فضع اصابعه فوضا
 فی المنضب پس پرست انگشتهای خود را پس نهاد و همان را در منقب توضا القدم

کلام جمیعاً

کلام جمیعاً پس وضو کردند مردم عیالان با جمیع قلت کما كانوا انعم جسدک یودند
 قالوا انما یون رجلاً کفشد حاضران بنبتا و مردم بودند بر آنکه این چهار حدیث است که این
 منقبه از انس روایت کرده اند حدیث اول از قتاده است و آن در قد روز که بار بار برین
 منظره است و سید کس از آن وضو کردند و مردم را سعی بلیغ عبد الدارین و قد در سفری بود
 و در وی نین عدد اسل وضو واقع شده و سید حدیث حسن لغوی است و این هم در سفر بود
 و عدد اسل وضو در وی نهاد نین یا فله و جهاد حدیث ابو حمزه است و این در قد در روزی
 نزدیک مسجد بوده است و در شمه واقع شده است صحیح کون آن که در وی وارد واقع شده
 نزد ابی نعیم باستانی که در او از انس که شمر خدا بر ابی نعیم سید قیاسی که در حدیثی جاهلی
 اسل قیاسی خود را از آب **ثنا** موسی بن اسمعیل قال ثنا عبد العزیز بن مسلم
 قال ثنا حصین عن سالم ابی الجعد عن جابر بن عبد الله قال عطش الناس یوم
 الحدایبه کفت جابر بن عبد الله شکرند مردم روز غزوه حدیبیه و النبي صلى الله عليه
 وسلم بین یدید رکوعه و نیز خدا شمس او ظری خود را از آب بود جهنتی الناس نحوه
 پس ایجا آوردند مردم جانب حضرت جوش بکیم و در معزج و کسور و نین صحیح قالوا لکم
 قالوا لیس عندنا ماء فتوضا و لا شرب الا ما بین یدیک فرمودیم حال شکر را
 کفند نیت نزد ما ای که وضو کنیم و نه آبی که نوشیم مگر آبی که پیش دست فوضع یدیه فی
 الوکوة پس نهاد حضرت دست خود را در کوه فجعل الماء يتوسر بین اصابعه لکن است آب
 کانی که میخورد میان انگشتهای حضرت نیز میخورد است کافعال العیون مانند چشمها
 فشرسنا و توضا و ناپس نوشیدیم آب و در مردم قلت کما کفتم کفت جابر بن عبد الله در حدیثی

چهار حدیث است از انس که این است
 کفند در آن شد و او



خدا و رسول خدا و انا ترست بمصلحت این یعنی بصلاح این فعل که تقدیر الهی واقع شود
فا تطلق ابو طلحة حتى لقي رسول الله صلى الله عليه وسلم پس رفت ابو طلحة تا آنکه
ملاقات کرد رسول خدا را فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو طلحة معه
پس پیش آمد رسول خدا و ابو طلحة با حضرت بود فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
هل لي يا ام سليم ما عندك پس فرمود رسول خدا سبب را بی اسم سلیم طعمی را که نزد
فانت بذلك الخبز پس آوردان نان در قامیه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقتت پس فرمود بنوع خدا پس شکسته شد آن نان و نیزه ریزه ریزه شد و حضرت ام سلیم
عکله فادعت و شهادت سلیم ظرف روغن را پس نان خورنش عکلت
روغن را که کم آن حضرت تم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تشاء الله ان
يقول پس گفت رسول خدا در آن طعام در عمارت برکت دعای که خواست خدا کفون
و در روایت دیگر از انس واقع شده که گفت اللهم ختم فيه البركة تم قال انك ان العشرة
پس فرمود ابو طلحة را از آن کن در آن مردم ده کس را از ارحامت که همراه بودند فاذن لهم
فاكلوا حتى تشبعوا تم حرجوا پس دستوری داد مرد ده کس را پس فراموش کردند و خوردند
تا آنکه سیر شدند پس فراموشتم قال انك ان العشرة فاذن لهم فاكلوا حتى تشبعوا
تم قال انك ان العشرة فاذن لهم فاكلوا حتى تشبعوا تم حرجوا تم قال انك ان العشرة
فاكلوا حتى تشبعوا و تشبعوا و تشبعوا سبعون رجلا و ثمانون رجلا و ثمانون رجلا و ثمانون رجلا
بودند یا ششاد و دیگر یک ستم را تطبیق از جهت رقیق و درانی از آنکه طبعی که دردی
طعم بود که خاص آن نذرت که یکبارگی دست کند و بدوق بی تکلف بخورند در روایت عبد الرحمن

درست
درست

این الی بی

این الی بی فرود نام احمد که چنین کرده است در روایت خود در انوار و آنچه باقی ماند آن حضرت
با اهل بیت تناول فرمود و هنوز باقی ماند و در روایت دیگر از انس آمد و گفت که ما میسر شد
زینستایم **تم** محمد بن المنتفی قال ثنا احمد الزبیری قال ثنا اسراؤیل عن حفص بن
عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله قال كنا نغدا الايات برکت گفت عبد الله بن مسعود
بودیم ما اصحاب سبزه که می شتر و می ابارت بی خوارق عادت برکنی از نزد خدا و انتم بعد و انما
تخوفنا ان نرى شيئا يبيحنا شيئا فيكيد ايات را مطلقا تخوف از جانب خدا برای بندگی
مستطانی گوید که تحقیق آنست که بعضی از ايات برکت است چنانکه سیرای از طعام قلیل برای
همی کثیر و بعضی از ايات تخوف است چنانکه کسوف ماه و انساب کویا بر جهت تمسک کردن
بظواهر قول خدا و ما نرسل بالارات الا تخوفا مراد اینجا ايات نزد خدا با عجل و غیر ما نرسل
طیبه و مقدمه چنین است این شرح این کلام باین خط عالی از تکلف نیست فاقدم کما مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فقل الماء و اوردیم ما با رسول خدا در سفری پس یکی از
کس فقال اطلبوا فضلا من ماء پس فرمود طلب کنید یا هر آب این طلب چاره
از آن بود که گمان نکنید که آن حضرت بوجه آب است اینجا و میسازند که از خدا بخوانا با آواز
فیه ماء و قلیل پس آوردند ظنی را که دردی اندکی آب بود فادخل يد في الا ماء قال
حي على الطهور المبارک پس آورد دست خود در آن ظرف آب پس فرمود یا ایها السبعی کس
و نموی برکت داده شده از جانب خدا برکت نیم خدا صیحه علیه السلام حی نعم حارثا است
و حارث است دردی نم یا مانند حی عا العده است و البرکت من الله برکت از خدا است
و عمل دست که بر دست سبزه ظاهر کرده از برای تقویت ایمان در زمان و خنده خدا تعالی

کتاب الطهور و سایر کتب کاتب
در این کتاب است و در این کتاب



والقرآن فلقد وايت الماء ينبع من بين اصابع رسول الله صلى الله عليه وسلم
وتحقق وديم اب را كبرى آمد از میان انگشتان رسول خدا یعنی از گوشت میان انگشتها و
از حال کجاست رویت ناظران بوده و لقد كنا نسمع نسمع الطعام وهو يوكل ويخضم
بودم ما که شنیدیم نسیج طعام را و حال آنکه خورد میشد با آنحضرت و این شنیدن نسیج طعام
از ایت بیوسهات آنحضرت بوده اگر نسیج خیر نیست که نسیج میکند خدا را فالارکاء ان
نسه الی نسیج کبده و زینب نسیج و رفع شده قال ابو عبد الله گفت کوفه ابرو عبد الله
لکن لعد الايات برکت یعنی مثل الطعام والتراب و نحوهما ليس مثل الخسف
و غیره بیان کرده که مراد آریانی که انرا برکت می نمردم این ربات سب نه مثل خسف
در جزان پوشیده مانده که در برابر این کفن کشتهای شمارید تخویف همین ایت را رضی بنارود
و آنچه توحیح کرده چنانچه حسین ذکر یافت خالی از تکلیف نیست **ثنا** ابو نعیم قال قنا
زکریاء قال حدثني عامر قال حدثني جابر ان ابا عبد الله في وعلي بن كعب قال
اگر نسیج سب حدیث کرده که ما جابر بن عبد الله که تحقیق پر را و وفات یافت حال آنکه بر وی
فرض بود فانبت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت ان ابی نزلت عليه دینا بس
که دم نه غیر خدا را پس گویم تحقیق پر در آن که گفته بر خود فرض را و ليس عندی الا ما
یخرج نخله دست زدن که آنچه بر دهن او و لا یبلغ ما یخرج من دین
ما علیه و غیره حدیثی که در او سه چیز را که در دست از فرض کرمانی اهل کلام سستین
تشنیه در پیش نهاده مع فاطمات معی لکن لا یعشش علی الغرماه پس دست آنحضرت
باین تا که خوش بگویند برین فرض خواندن نعمتی حول بیدار من میا در التمرین

آنحضرت

آنحضرت کرده و در آن روزی فرمودند عابین دعا که برکت تم آخر تم جلیس علیه است و دست
آنحضرت کرده و دیگر سبب آنست بر وی تم قال ابو نعیم و ما فهم الذي هجره لانه قد
خبر ما را از تو که پس تمام داد ایتان را که بود در آنها را و بقی مثل ما اعطاهم و باقی ماند
مانند چیزی که داد ایتان را و سبب آنست بخبر و تطویل و خلاف سایر در استراض و جهاد
و شرط بیع و وصایا که گفته و تطیق در همه حال از دشواری نبود **ثنا** موسی بن اسمعیل
قال ثنا معتمر عن ابیه قال ثنا ابو عثمان الله حدثت عبد الرحمن بن ابی بکر
ان اصحاب الصفه كانوا ما ساءوا فورا یحققون الرغمان حدیث کرده است اور عبد الرحمن
بن ابی بکر صریق رضی الله عنهما که صاحب مفسر بودند در مانع و ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال مرة من كان عنده طعام اثنین فلید هب بتالت یحقق غیر خدا بود یکبار
کسی که نزد او طعام در کس یا شکر کوبد و سوم را از فقر راضی و من كان عنده طعام اربعة
فلید هب بجماس او لیساد مس و کسی که باشد نزد او طعام چهار کس پس کوبد و پنجم را
این جو گفته که او را نسیج است یا خیر یعنی کسی که نزد او طعام چهار کس بود یعنی در هر دو خواه
دو نفر در مسطی گفته در روایت ابی ذر او ساقط است او کما قال یا چنانکه فرموده آنحضرت
کلام را در نسیج وان ابابکر جاء بثلثة و تحقیق ابوبکر آورده است نفر از نسیج اختیار کرد از
اصحاب مفسر است نفر را که چهار نفر او طعام چهار کس بود و اینها که در سوم را بر خود و ابی بنی علی
الله علیه و سلم بچشتره و رفت غیر خدا بخانه خود که ابوبکر بثلثة و رفت ابوبکر
بسه نفر و در وجه این تکرار گفته اند که مقصود از اول آنست که ابوبکر از آنها بود که پس بود از مردم
که طعام برای آنها مهیا و دست و نانی بواجب سق کلام است بر سبب گفته قال ثنونا و ابی خنی



یعنی کسی که در خانه بود آن نم و پیرری و مادرین است یعنی گفته اند سه مؤمنان است و از آنجا
و فی الدار و الدار و الدار است یعنی نشان این است که من پیرری در خانه بوده اند و لا ادری
هل قال اعرابی و خادمی بین یقینا و یقینت الی بکر الوشاء راوی عبد الرحمن میگوید
و یقینا را گویند است عبد الرحمن زن من و خادم من که شکر بود میان آن خانم من در میان خانه
ابو بکر یعنی این و نفر دیگر کرده است یا نه وان ابا بکر تعشی عند النبی صلی الله علیه و سلم
و یقین ابو بکر طعام شب خورد است نزد پیغمبر خاتم نبی حتی صلی الغشاء پس درنگ کرد
تا آنکه گدازد و نازغ را تم برجع قلت حتی تعشی رسول الله صلی الله علیه و سلم
پس بر جع کرد ابو بکر بمنزل خود بایست نفر و او را اسل خود را که ضیافت کند پس درنگ کرد
در منزل خود تا آنکه نازغ شد گفت از طعام غت یا آنکه در آمد در وقت غت رسول خدا صلی
بر جی از شب گوشت و با ذوقت زود گفت فجاء بعد ما مضی من اللیل ما استاء الله
پس با آنکه پس از آنکه گوشت از شب خیز کرد و خست الی بود نزد کسی که از او را در این شب
بجای ارجح و ک است بلخاف بل جیم و بجای تعشی نفس است من انما سی و این دو حد است
و فی بعض کتبه که موب است و این روایت تکرار بر طرف مشهور یعنی ابو بکر است میگرداند
رسول خدا پس گویند که حضرت تا زمانه است که این روایت است پس در این کتبه تا آنکه جواب از است
حضرت را و در قامت را از جواب پس رجوع کرد ابو بکر در وقت بجای زود که گوشت از شب
خیزی که خواهر است قالت لدا امر اقدر ما حبسک عن اضیافک او ضیفک
گفت ابو بکر زن او چه خبر نگاه داشت ترا از مهمانان خود خشک را ده است قال او
عشیتهم قالت ابواحتی تجعی گفت ای طعام خوردن را این ترا گفت با که در آن خوردن

تا و گارنش

تا که سبانه

تا آنکه بیای تو قد عرضوا علیهم فقبلوهم تعقیب عرض کردند تا دعای بر همانان پس قبله کردند
همانان بر این که یعنی قبول کردند فذابت فاختیبات پس رفت از پیش ابی بکر و نهان
گشت از پس زجر او فقال یا عنقریب تجلدع و سبب پس گفت ای جاهل حقیر پس دعا
کرد قطع یعنی با گوش و دشنام داد ظاهر از سوق کلام است که این دعا با هم روان است خیار
در روایتی که در حدیث منکوه نقل کرده که در آن قول ام روان ابوحتی قبی انفسیب و بعضی نسخ
فدست و خجرات یعنی شکم نسج کرده اند برین تقدیر که در دعا بر عبد الرحمن بنده قال
کلوا و قال الاطعمه ابدت گفت ابو بکر خود دید و گفت من بر کرج را انتظار کشیدید اینها
نقصد که ما هم بخوریم تا آنکه تو خودی امین رویت کرده است حریری و رویت کرده است
ابو داود و پس حکایت گفت ابو بکر یا طعام را گفت لیسم العقال و ایم الله صلی الله علیه
تا خدمت اللقمة الا دیاسن اسطرها اکثر صیغها گفت عبد الرحمن رسول خدا بودیم
که یکیم لقمه لکن زیاد و شد از ترغم بیشتر از آنچه بود حتی یسعیوا و صارت اکثر صیغها
کانت قبل یعنی خوردند تا بر نهد و گوشت طعامها و یا نقصه طعام پیش ترا از آنچه بود پیش از
خوردن قطعه ابو بکر فاذا اتیتی او اکثر پس دید ابو بکر ناکه طعام خوری است که بود بیک از او
فقال لا امر اقدر یا اخت بنی فرا من پس گوشت ابو بکر مرز خود را گوام روان است
ای خواهر بنی ترا پس یعنی چه حال است این ترا پس کسر فاه و خفه را و بعد از الف سین ام است
این غم من ناکه بن کن نیست و ام روان از زود و لا و حارت بن غم برادر ترا پس بن غم است
و ظاهر آنست نیست او با و لا و ترا از جهت شهرت و غرت است قالت لقرقره عینی
رحلی لان اکثر صیغها کانت قبل تبلیت عمراة گفت ام روان سو کند صلی خیم کی گشت



کنایت از حضرت است بر آنکه این طهارت است از آنچه بود پیش از خوردن
بسیار با کمال در بعضی از کلمات گفته اند و توان که تا فیه باشد و تقدیر کلام آنکه نیست جز آنکه
گفتم یعنی کسی که خیر را بد کرده که باقی گوید جواب مانده آنکه نیست که از استغما هم تقدیر می نمود
یعنی نمیدانم که این چه حال است فاکل ضیها ابو بکر پس خورد از آن طهارت ابو بکر و قال
انما کان من الشیطان یعنی عینیه و گفت نمود که از شیطان یعنی سوسن او گفته بود
لا اکلوا ابراهیم اکل منها لقمه بزر خورد از آن لقمه تا به اند شیطان خست را که با وجود
بر کفارت بهتر است از جهت اکر همانا که عبادتی دیگر است **تثانی** مسند و قال تصاحف
عن عبد العزیز عن النس و عن یونس عن ثابت عن النس قال اصاب اهل المدینه
قط علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم کفت النس بن مالک **تثانی** درین
قطی در زمان رسول خدا فینما هو یخطب یوم جمعه پس در میان آنکه حضرت خدیجه خوانند
رو بجهت اذ قام رجل فقال یا رسول الله هلاک الکراع و هلاک الشاة ناکه استاد
مردی پس گفت ای رسول خدا مردن اسبان و مردن بزها فادع الله لیسقینا دعا کن خدا را
که اسب و دمار و اسد بدید و دعا پس دراز کرد دست خود را و دعا کرد و قال النس و ان
السما و المثل الواجبه کفت النس و یقین بود اسبان بر آنکه مانند شسته صاف بی آنکه
خلطی یا ابری در آنکه باشد فهاجت **درج** التسات صحابا پس خبیه با دی که سخت
اورد تم از جمع نهار سملت السماء غیر الهیما پتر جمع شد در پتر که است اسبان
در هم می خورد یعنی کیم و کی با آنها رفت غزالی بفتح صله و زار مع غلا و یخه و کان اسفل کلا
را که نیند نوح جبا نوحو للماء حتی ایتنا مناسرا لثا پس مردن آدم از مسجد و حال کوی مردم

ابرا را آنکه ایدیم خانه های خود را فتم نزل غطر الی الجمعه الاخری پس دائم و متصل
باران داده شدیم تا روز جمعه دیگر تمام الیه ذلك الرجل و غیره پس استاد پس حضرت
آنکه که آنست با آن کرده بود یا غیر او شک را در است فقال یا رسول الله تقدمت
النیوت فادع الله بحیثه فقبیم پس گفت ای رسول خدا انما در خانه های دعا کن خورا
که نیند در باران را پس تبسم کرد حضرت و بعلت بترت مردم در آن وقت این دو جوان
ایتنا تم قالوا لیا و لا علینا بترت فرمود خداوند بر اطراف ما باران نبر ما ان فقطرت
الی الصحاب تصدع حول المدینه کانه اطلل پس دریم سوه که ابر که باران در مدینه
کویا با جی است یعنی در وقت و کشت از با لای مدینه بر هیچ دانه اسبان چنان بود که باقی
بر مدینه **تثانی** محمد بن المشنی قال ثنا یحیی بن کثیر ابو عسان قال ثنا ابو حفص
اسمه عمر بن علا اخو ابی عمر ابن علا که نام او عمر بن عدت برادر ابی عمر بن علا قال
سمعت ما فعا عن ابن عمر کفت ابو حفص شنیدم باغ را که در وقت میکرد از ابن عمر
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب الی الحدیج کفت ابن عمر بود پتر خدا خطبه
نمودند نیکه که در جوابی که در مسجد فلان اخذ المنبر تحول الیه پس بر کاه گفته در حقه
شد پتر کشت بسوی آن خیر پس خطبه بر پتر خوانند من الحدیج فانه فصیح ید علیه
پس ناله کرد خیر از من وقت حضرت ناله در مدینه سابق بغراق محبوب چنانکه خندان که
شنیدند پس استاد حضرت دست مبارک بر ساید پس لیکن یا فتم روی است کلاه خیر
که یکی از سوره های مسجد بود داخل در بنسنت خود شدند و در رنگ سوره بنسنت و در کشت
و قال عبد الحمید انا عثمان بن عمر قال ما معاذ بن العلاء عن نافع بعد کفت



عبد الحميد خرداد را عثمان بن عفان گفت خبر داد ما را ما از بن عبد الرحمن با نبوت نزل کرد
 که نام او عبد البر بن حمزة است حافظ شهرد و سر راه ابو عامر عن ابی هریرة عن نافع
 عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم ان رويت معلوم شد که بن عمر این درقه را
 از آن حضرت شنیدند تثنا ابو نعیم قال ثنا عبد الواحد بن ائین قال سمعت ابی عن
جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقوم يوم الجمعة الى شجرة
او نخلة يتحقق بنور خذ السواد ووجهه را خطبه میکرد و میگوید که یا ایها الذلیل انما
تقالت امرآ من الانصار اورجل پس گفت ای ایها الفار ما مردی مستقی درود من
برودت ابی درود آورده اند که آن مرد تمیم داری بوده است یا رسول الله الا نخلك
صنبل ای رسول خدا ایما میگویم برای تو خبری که بر آن خطبه خوانی فقال ان تستم من رسولی
خوایند تا جواب آن مؤذنه سب یعنی بگفتند بجعلوا الرضوب پس کردند سب برای
آنحضرت خبری است که آنرا در همان این سب بگویند که سب مولی ما است و بیگانه
الوارف موالی آنحضرت است فلما كان الجمعة رفع الى المنبر پس که او بود در آن وقت و رفع کرد
یعنی در جمع کرد ایسوی خبر در روایت الی الا در آن سب رفع برای بدل اول است و در سب نزدیک
بهم اند یعنی رده در آورده شد بر سر قضاحت النخلة صتیاح الصبی پس ناله کردند
که بر آن سب میگویند مانند ناله که در روایت دیگر آمده که نزدیک بود که باره پاره شود
تم نزل النبي صلى الله عليه وسلم فقتلها الی غیر این زدند که آنحضرت از خبر و سب که در آن
مورد است اند و بنموده قال كانت تبکی من الذکر عندها و بنموده ان فرج که در
میکرد بر سر که بود کسی شنید از آن که فرموده ان بود یعنی زودت اینی که در روایت دیگر

روایت شریف صحیح العبد
 لیکن در جای دیگر میگویند که آنرا در آن وقت تا آنجا که از آنجا
 نماند

ناقص

ناقص است که از جای آنحضرت کرده و درین حدیث هر چه نیست که از آن شنیدن که از آن میگوید
 در روایت سب که میگویند بود که آنحضرت از راه تراض بین را فرمود تثنا اسمعيل قال حدثني
احی بن اسلميان بن بلال بن يحيى بن سعيد قال اخبرني حفص بن عبد الله بن اسلم
بن مالك انه سمع جابر بن عبد الله يقول كان المسجد مستقفا على حذو وع من محل
يتحقق حفص بن عبد الله بن اسلم شنید جابر را میگفت بود مسجد بنور مستغف کرده شد بر آنجا
که از آن نزل بود که آن النبي صلى الله عليه وسلم ان احطبت يقوم الى جديع منها پس بود آنحضرت
و تیغ بر خطبه خواند می ایستاد و میگوید جدمی را از جدمها فلما صنع له المنبر فكان عليه السلام
که آنحضرت خبری را آنحضرت خبر پس بودی بر آن خبر سمعنا لذلك الحجاج صوتا كصوت العشار
شنیدم در آن وضع را او را می مانند آواز که از محل او ده که گشته و در وقت باران زیاد میگذرد و آنرا
هم نزدیک با این است تفاوت در تفسیر این است تثنا محمد بن بشير قال ثنا ابن ابي عمير
عن شعبة عن الامام عن ابن ابي وائل قال قال عمر انكم يحفظ حديث النبي صلى الله
عليه وسلم في القصة كقصة عمر مهاجرة را که می شنید که با او میرود حدیث می خواند در باب
قصة حفص که روی را روی سب ح و حدیثی بشر بن خالد قال ثنا محمد بن شعبة عن سليمان
سمعت ابا وائل يحدث عن حفصة كقصة سليمان شنیدم ابو وائل را حدیث می خواند از حفصه
ان عمر بن الخطاب قال انكم يحفظون رسول الله صلى الله عليه وسلم في القصة فقال
حفصة انا احفظ كما قال پس گفت حفصه من شنیدم از آنم فرموده آنحضرت را اینها که فرموده
قالهات فانك المحرمی گفت عمر را و میگویند که در آن با آن حدیث که می شنید در بعضی
روایات بجای جابیم سب از جرأت یعنی ویر تظا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

شبكة
 الألوكة
 www.alukah.net

گفت خدیجه فرمود رسول خدا گفتنش الرجل في اهله وماله وجاراه ايتاي مرد و زن و فرزند او
در اسب است در ادای حق ایشان با مزارعات حقوق مسلمان و در مال دوست بشمارند آن
معرف در مزارع شریعی با اولی موقت و در مین این دوست بگردد و مزارعت
نکون و او ای حق حواری و حفظ ناموس او در ابتلا منصرف در مین نیست بر چه با او در از با خدا
با حکم او فتنه است تا کفرها الصلوة والصدقة و الاخر بالمعروف والنهي عن
المنکر کفارت میکند این فتنه از نماز و صدق و امر معروف و نهی منکر یعنی عبادت افعال انوای
پر چه با بدو قال لیسست هذا گفت نیست فتنه که بخوریم ای که تو گفتی و لکن التي تخرج
کسوج العجر و لیکن ای پرسم از فتنه کسوجی زند مانند دریا کنایت کرده است از فتنه در صورتها
و نوزغها که در اسلام ردهم و در نماز که بران مرتبت میشود قال یا امیر المؤمنین کایا من علیک
منها گفت ای امیر المؤمنین کایا نیست بر تو از آن فتنه یعنی تو در آن نیستی ان بدینک و
بینها یا با مطلقا تحقیق میان تو و میان آن فتنه دریا است بر ایست یعنی آن فتنه در حیات تو
برود فتنه قال یفتح الباب او یکسر خاله لابل یکسر گفت فتنه در میشود آن دریا نشکسته میشود
یعنی درست میماند که بار بسته شود یا نشکسته میگردد که از آنرا آن است گفت خدیجه نه بلکه شکسته
بشود قال لک احری ان لا یعلق گفت عمران در سر زلا در است ای که بسته نشود
چون عمر تم غنیده بود که در وجود حیات دوست نشکستن آن کنایت از نقل است تو گفتم
که در آن فتنه زنده باشد کنایت که در از آنها وقت نمود با منجه که با البقی بهتر است فلما علم عمر
الباب بود که گویم خدیجه را راسته بود عمر باب را یعنی دانسته که در کنایت از بود است
قال نعم علم ان دون خدا الملیة گفت خدیجه آری دانسته بود بر سقیم چنانکه زود میترست

شبهه دارا

شبهه دارا الخ حدیثه حدیثا لیس بالاعالیط تحقیق من کتبه ام غمرا حیثی که
نیست از آنکه لویب الاعالیط من غلط است بجم نم و مسکن نم و داخله طاهر جمله کینه سخن
تسم و نام است فصدنا ان لیساله و امرنا مسر و قالین بر رسیدیم ما ای که بر رسیدیم خدیجه را
و او در دم سرود و افساله فقال من الباب فقال عمر پس بر سید او در سرود گفت کسیت
با آن در پس گفت عمر بن خطاب است روایت کرده خدیجه از آنکه که عمر بن خطاب است در او
در روزی بر ام کلثوم است علی بن خطاب روایت عمر پس در آن است او را در کینه گفت چه میگوید
ترا گفت این بودی یعنی کسب اجبار میگوید که تو دوی از دوی دروخ گفت عمر خدام خدیجه بودیم
میکنند پسر برود آمد و طلب کرد گفت در آن گفت ای امیر المؤمنین مسکنه کس که ذات آن دوست
فدت است اگر فتنه شود ما در کجه بگرانکه تو میدانی نیست و اگر گفت چه حال است بر آنکه و از است
میگوید کاه در دروخ گفت تحقیق من بر آنستی با جم برادر کناب خدا یعنی در تو نیست که تو بدید است
از دوی دروخ که باز میدار مردم را که فتنه در دروخ که می میری میدار ایند در آن در کشته گفته در
تغیر خدیجه باب را بعد از کمالی دارا اولی آنست که گفتان تغیر میکرد که بعد از قتل عثمان متورق
شوند مردم و کبابه و فتنه عظیمه و فتنه های که در مسلمانان افتاد و پوشیده فتنه که بعد از اقبالی فتنه
و مناضف کتابه در زمان حیات عثمان پندیده چنانکه اصل فتنه نسبت شهادت در کلوی او کشته در در
این کم که بر اصل فتنه و حساد بود در زمان صلوات بر او پس تو بر عمر سعد سید مکرده و بر آن کلام برشان نورد
و در خلا علی عظیم در نظام که در وقت افتاد و درین بود که بعد از شهادت عمر زعفران بدو ماه میستی عظیم
بمبارکتی کرده که وی بر نقل کرده بر تغیر خدیجه باب را بعد از کشته که در آن نیست از وی که بر چنین مجال کرد
عمر بن خطاب که گویند از آن بعد که در حجاب را خود اقرض کند روایت ابو ذر غفاری که طراپی بنامه در حال فتنه

ایضا



خود آورده نیز موافق خدیجه است حاصل صحبت این است که حضرت زینود تا این روز
عمر نه است در میانها در فتنه لبه است صحبت ابو الیمان قال نا شعيب
قال تنا ابوالرنا د عن الاعرج عن ابهريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
لا تقوم الساعة حتى تقابلوا قوما نعالهم الشعر فرمود بر یا می شود قیامت تا آنکه
کارزار میکند قوی را که پای او در آلتان از در میان می است می کند آن مراد درازی بود است
از طرف آن بخت با برسد بای آنها و حتی تقابلوا التوك صغار الا عين و انك قد تده
کنند ترکان خور چشم را حرا لاجحه و لقا الالف سرح و لقا است بنی و لقا بنم نال
سبح و مهند نیز رویت کرده اند و نفع علم جمع اذ ف است بختی است بی سرکان و حرم
المجان المطرقة خانی که در کلماتان بر برای قوی جز نوی و خسته است بجان جمع می خواند
بنیم میم و سکون مهند و راه و قاف بر بر سر و خسته تشبه روی بر سر از جهت بود است و بملحه
از جهت غلفت بسیار کثرت ان و تجدون استمالنا من كراهية لهذا الامر حتى
يقع فيه عطف است بر قول او حتی تقابلون یعنی بر یا می شود قیامت تا آنکه می یا می کند
ترب و دم از روی ناخوشه مران که در رویتی امارت و حکومت را از روی عملی عملی است تا آنکه
می افتد دران و دور شود از روی کرامت از آنکه می مند اعانت و مدد الهی برین کار که می آید است
بسی از زمان است و الناس معادن حيارهم في الجاهلية في الاسلام مردم
مندانند از زنده و لغوه و در آن بهر آن است ان در زمان جاهلیت بهترین آن است در وقت
اسلام این خوبی دیگر است در اینجای و کرایفته و همچنین است و لیا تین علی احکم زمان
و در انسانی که بر یکی از شما زمانی یعنی بود از دست من لان برانی احب الیه من ان يكون لثقل اهله

دعالم

و صلوات الله علیه من دران زمان محبوب تر فرزند او از یک بود مراد با نند اهل و مال بر آن
و با بودند که با غیر ایشان رویت آن حضرت بهتر از عیال و مال و مانند آن شما یحیی قال تنا
بنا عبد الرزاق عن معمر بن همام عن ابهريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال لا تقوم الساعة حتى تقابلوا خولنا و کومان من الاعاجم تا آنکه تقابل میکنند
اهل خور و کومان را که از اعاجم اند خور یعنی جاج و کومان و در است کرمان یعنی کوف یعنی
بکر کاف مضطرب اند این وحیه کوبه خور نیز قید کردیم و هر جانی را بر این مهاد مضاف
بکرمان و تقویب کرده ایم و در نظر حکایت کرده از نام احمد یعنی گویند این تصویف است
و یعنی گویند وقتی که مضطرب باشد بکرمان بر این مهاد است و در وقت عطف بجهت مشکل گویند
که آنچه در وصف اینجهت است مذکور است همه اوصاف ترک و خور و کرمان از بلاد بود است
و در از مد و عراق است از بزم و کرمان نیز از مد و عجم است میان خراسان و بزمند و کرمان است
غیر ترک نیز بر اوصاف ترکمان باشند و باقی نیست درین حصر الجوه سرح و در قطنس
الانوف سرح بود است منها ضلعها الا عين حور و چشمان کان و جوههم المجان
المطرقه نعالهم الشعر تا بعد عمره عن عبد الرزاق متابعت کرده است یکی در بخواد
از عبد الرزاق شما علی بن عبد الله قالنا سفیان قال قال اسمعيل اجبري ليس
قالا تینا ابا هريرة قال صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث سنين كنت
اعيم ابا هريرة را گفت صحبت درستم رسول خدا را سه سال که آن فی سنی احمد بن علی ان
اعی الحدیث متنی نہیں نبودم در باها خود حور یعنی برین که یا دیگر حدیث را
از خود و دران سه سال این کم فضل و فضل علیه همین بود است معصی یا غیره

ما صد نیستند



مفضل عليه باعتبار اني اسأله عن سمعة بقله وقال هكذا ابداه تنبؤهم كخبرنا
سيف نورد وشارت كود الحنين ليست خود بين يدي الساعة تقابلون قوما لنا لهم
المشعر ودر پیش ساعت قبال میکنند قومی را که با او از ایشان از خود است و هذا هو البارز
و در قوم این بار است با او تنبؤم را از عهد لرزه امیر میگوید است و در اول بار از او
مرا در گذشته که در اینجا می باشند و بعضی گویند مراد و یلیمان اند و قال بسفین مرة هلم
اهل البليارز و گفت سفیان یکبار ای آنها اسل بار از اندید که لفظ اسل است اسلیان
بن حرب قال تناجر بن حازم قال سمعت الحسن يقول تنا عمر و بن تغلب
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول بين يدي الساعة تقابلون قوما
يتفعلون الشعر كفت عمر بن تغلب تنبؤم رسول خدا را میفرمود پیش از قیامت قال
تنبؤم قومی را که اینها میکنند می را و تقابلون قوما وجههم المجران المطرفين
الحکم بن نافع قال لما شغبت عن الزهري قال اجزني سالم بن عبد الله بن عمر قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كفت عبد الله بن عمر تنبؤم رسول خدا را
میفرمود تقابلونكم اليهود فتسلطون عليهم حينئذ يتكلمون بما لا يقولون و غالب
کرده تنبؤم را بر ایشان حتی بقول الحجر يا مسلم هذا يهودي ویرانی قال قلت يا ابا عبد
يكون بعد سنك اي سلطان اين يهود را از طرف من است بکش او را و انمض ارجع الی ربك
اسل اسم است راجع بر تنبؤم حضرت صهيب عليه السلام كفت انه كفت قومه من خير و ربه
عليه السلام قومه لم يورد و در سفر است از است در جابر است که بر قومی است
قال تنا سفیان عن عمر بن جابر عن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال ياتي

قال ياتي على الناس زمان يعرفهم و نمودی آید بر مردم زمانه که شما و میکنند فقال
لهم هل فيكم من صحب الرسول پس گفته شود در این زمانه که شما در صحبت
داشتند رسول خدا را فقولون نعم فيفتح عليهم پس بگویند آری هست پس است و میفرود
بر ایشان در می نرفت برکت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم تم بغزون فقال لهو
هل فيكم من صحب من صحب الرسول فقولون نعم فيفتح لهم پس شما و میکنند
پس گفته شود آری هست در میان شما کسی که صحبت داشته با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم
پس بگویند آری هست پس فتح داده شود در این زمانه که شما محمد بن الحکم قال انا المفضل قال
تنا اسراءيل قال انا سعد الطامی قال انا محجل بن خليفة عن عدي بن حاتم
قال نبينا انا عبد النبي صلى الله عليه وسلم اذا انا هرجل كفت عدي بن حاتم طامی
مشهور بود در میان آنکه بودم من نزد پیغمبر خدا تا که آمد مردی فشكا اليه الفاقدة پس که کرد
با کفرت کسی را تم جاعا و آخر فشكا اليه قطع السبيل پس ترا نمود و دیگر پس تکلیف است
که در زنی را عارت مال او کرده نام این دو مرد مذکور نموده است از دلائل النبوة معلوم شود
که صيب و سليمان بودند فقال يا عدي هل سريت الحيترة پس فرمود ای عدي ایا دیده
شهر حیره را حیره بکسر مملد و کون تنبؤم و فتح دام مملد مدینه بوده از مکه عرب که در
بزرگتر کفار رساند و با و نما و در آن وقت ای ای من فیضه طامی بود که ای خدا ترا از زور حکم
کسی مید از قبل نشان من فمذرت قلت لم ارها و قد ائبنت عنها نعم ندیده ام می انرا
در بعضی خرد داد تنبؤم من از آن قال فان طالت بلك حيوة فرمید پس که در او از خود ترا
حیات للذين الطغية ترحل من الحيرة برانندی بیخه تو زن موجودی نمی دانم



میکنند از شهر حیره حتی تطوف الکعبه لا تخاف احد الا الله تا آنکه طواف میکند
کعبه را بحالی که کمتر صد حج می را بخرد خدا اجازت از اسلام دیار فارسیان و امن و امان
از راه بغداد و راه زمان سب قلت فیما بینی و بین نفسی عدی گوید که خاتم در میان خود
و ذات خود یعنی بخاک کند راندم از روی تمجید فاین و عمار علی الذین قد سعروا البلاد
پس بی رود راه زمان علی تا آنکه بگردد کرده اند شهر را یعنی چگونه زنی سمیت ازین راه بگذرد
و عمار بن ابی اسلمه و تشدید بین مهمل جمع و عرسب یعنی فاسق سعور و از شهر است که از وقت
اشن استکارت کرده اند برای فاطمه راه زمان و لئن طالت بلک حیوة لفضحن کونتم
کسری را و در روزی که در آن زمان کانی بر آنکه میکتی تو کینمای کسری را قلت کسریا من هر فر
گفتم از روی استنهام کسری بن هرز پسر نو شیردان را میفرمائی فرمود آری کسری بن هرز را بگو
و لئن طالت بلک حیوة لترین الرجل یتخرج مالا کف من ذهب او فضة برانته
نمی خشی و بر آنکه می برارد بری کفست خود از طلا یا نقره بطلب مما یقبله منه فلا یجد
احدا یقبله منه موجود کسی را که قبول کند از روی پس می یا بی هیچ کسی را که قبول میکند از
روی از آنکه در دم در حیا می و بیسوی خود بود لویف گویند که این خبر از نزل است سب
علیه السلام و خبر کرده است سب سب که این حال در مردم در زمان عمر بن عبد المظفر روی داده بود چنانکه
خبر میداد آن حضرت عمر بن ابیدین عبد الرحمن بن زید بن خطاب گفت وقتی که در آن
شهر بن عبد المظفر تا سه ماه بجا که نبرد تا آنکه بگردانید مردی که مال فرودان می آورد پس میگفت که
ایمان مال ای که نموده بر او جان نموده تا آنکه بر میگردد مال خود از پس کوهی بنا کرده بود در آن شهر
مردم را هیچکس را رویت کرده است سب سب گفته که درین عمر بن خطاب رویت علی بن حاتم

و یلیقین

و یلیقین الله احدکم یوم یأقاه و برانته ملاقات میکند خدا را یکی از شمار روزی که ملاقات
میکند خدا را یعنی در روز قیامت و لیس بلیغ و بینه ترجمان ترجمان له و حال آنکه نیست
میان خدا و میان او ترجمانی که ترجمه کند او را مقصود آنکه در وقت پس با دی خود بود کرد او
گند ترجمان بفرشته و جیم آنکه ظلمی ببارتی دیگر و نامایر فلیقولن له الوالعت الیک رسول
فیسلطک پس برانته میگوید خدا و نسبی نه مرور را یا فرستاده ام بسوی تو چیزی پس برساند ترا
احکام من فیقول بلی پس میگوید آری فرستاده فیقول الواعظک مالا و افضل علیک فیقول
بلی پس میگوید خداوند اینان داده ام ترا بانی و زیاده نکرده ام بر تو مال پس میگوید آری داده
و زیاده کرده بر من فیظفر عن عینیه فلا یریا الا جهم پس نظر میکند از جانب راست است
پس بی میبندد که در فرغ را و فیظفر عن یساره الا جهم و نظر میکند از جانب دست چپ
پس بی میبندد که در فرغ را ظاهر از سوی معلوم این سب است که پس در هیچ سب قال علی سمعت
النبی صلی الله علیه و سلم گفت عدی بن حاتم شنیدم خبر خدا را رحمت آنرا و خطاب روی
یقول اتقوا النار و لو لیتقوا نمره میفرمود بر سر زید آتش دروغ را و بقرات از پاره پاره
مردی من نور شفته نمره فیکتبه طیبته پس میگوید یا زه قره ای پس بعد از آنکه در بر سر زید آتش را
ببینی پاک کردن اسلک را فرستادن کند قال عدی فرایت الطیفة تر نخل من الحیرة حتی
تطوف بالکعبه گفت عدی پس دیدم زن مجذبتی را که رحمت میکند از شهر حیره تا آنکه فرست
میکند کعبه لا تخاف الا الله در حالی که سرش را بر خدا را و گفت فیمن اقتضت کون کسری بن
هرمز و بود من در آنجا که فرج کرده کینمای کسری بن هرز را و لئن طالت بلک حیوة لفرود
ما قال الی صلی الله علیه و سلم یتخرج مالا کف و در روزی که در آنجا است برانته میبندد خبر را

فاری

بجد

کونی چشم هیچ کس را



که فرموده است بنفر خدا که بروی آرد مردی پری دست خود را برینت **حاشا** عبد الله بن محمد
محمد قال ثنا ابو عامر قال انا ساعدان بن بشر قال ثنا مجاهد قال ثنا محمد بن
خلیفة سمعت عدا یا قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم مقفرا اذ ابراروني
اساءة انت كذرت سابقين عني بن خليفه ليعط من آذره و ابن اجمال تریس و نبت
ابن ابي بطریق سلام آورده رقع ابن اجمال کرده **حاشا** سعید بن حمیل قال ثنا لیس
عن زید عن ابی الخیر عن عقبه بن عامر عن النبي صلى الله عليه وسلم خرج يوما
فصلى على اهل احد صلوة على الميت مروى است از بنی خدا که برودن آند روزی از مدینه
پس تا که فرمود بر بنده را از حدیثی که بر میست بود یعنی **و عا نماز جنازه کرد برین** مشهور است
ثم انصرف الى المنبر فشرع في الحديث فقال اني فرطكم على الحوض ليس اود
بكم فراق تفتق من يتنواي تتسلم بر حوض فرط بفتح فاء و طاء مهمل انك تشرع
ارودن امین گفته تا که با جمیع مردم را ما ما تشهید علیکم و من طلع امر احوالها و انی
والله لا نظر الى حوضی الا ان تفتق من سرکند بخدا بر کتفه نظر میکنم بر حوض خود پس من است
که فرود در عرض قیامت خوابنده و انی قد اوتيت مفاتيح خزائن الارض و تفتق
من اذ و نده ام بخندای گنجهای زمین را و ابن اخبار است از آنچه است آنحضرت ماکه خزائن
انزله و تصیحات کند بران پر شده نماز که برین است و ان است بر آنکه مراد از حدیث امیرالمؤمنین
ارودن و بعد از آن بی بر گرام نموده اند بلکه اسل کانه انزل بسید که در آب سپردی کرده و بر کتفه از
انقیاد و ابی که حدیثی در زمان خلافت او بود و باطل است آنچه اسل رقع از کتاب ما را که
ارودن و در آن همه حدیثی که در حدیث است ان که در حدیث رسالت از صحبت آنحضرت کسب کرده

دو در توبت

و موارد توبت فیصلت و انصیلت بر زبان بفرمایان کرشمه انذاب الله علیهم من اهل البيت
والانصاف و باطل **حاشا** ابو نعیم قال ثنا ابن عیینة عن الزهري عن عروة عن ابي بصير
قال اشرف النبي صلى الله عليه وسلم على اطعم من الاطام كفت باسمه براد بنی خدا
بر حسی از صفتها مدینه آنم بفرموده و طار من هم مضموم و هم بفتح فاء و حسی است و اطام
بفتح نون ممدوم جمع آنست فقال هل ترون ما اذی پس فرمود ای ای سید ما خبر را که
ای سیم من ای امری الفتن تقع خلال سیرتکم مواقع القطر یفتق من ای سیم فتنها را
که در بین شود و در حوالی خاتمی تا ما نماند آند که قطری باران و در کثرت اول این اخبار است
از فتنهای که در مدینه رود است **حاشا** ابوالیمان قال انا شعیب عن الزهري قال حدثني
عروة بن الزبير ان زینب بنت ابی سلمة حدثت عن ابي حمزة ادمرا
عروة بن زبیر که زینب دختر ابی سلمه بر سید آنحضرت حدیث کرده او را ان ام حبیبیة بنت
ابی سفیان حدیثها عن زینب بنت جحش ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل
عليها فوعا که تفتق ام حبیبیة دختر ابی سفیان که از امهات مؤمنین است حدیث که زینب
دختر ابی سلمه را از زینب بنت جحش که از ازوج مطهره است که تفتق حدیثها را که بر روی درقا
که رسالت است از آنچه فرودانند آنحضرت را از احوال کناری است يقول الله الا الله
و اول القرئ قد اقرب فرمود این کلمه بر زبان رانده و ای عرب را که تفتق نزدیک
نمده است فتح الیوم من مردم با جوج و ما جوج خند هذات و نماند رسالت جوج
و ما جوج مانند این آدم کسرا و سکون و ان است در مدینه بفرموده و تفتق بود و بجهت است

انشر

ان تارت لوط و صفه
انکس لاس



کرد و الله بن سنده بود و خلق با صبره و بالقی قلبها خلقه و با کشت خود مراد انکشت
زست و با کشتی که غسل است از لغات هم است که حلقه از انکشتان بهین در کشت
کنند فتنه یا جرح و با جرح نام عالم را خود فرود کشت تخفیف عرب از زور مراد انکشت
یعنی کوشیدات است فتنه قبل فتنه است رزم برینند مانند که عبارت فتح ایوم من دم یا جرح
و با جرح با دار در زینت با خدا نکرند گویم که در ایوان این کلمه است دست که فتنه قبل فتنه
از عالم فتنه یا جرح و با جرح است فتنات زینت فتنات یا رسول الله الفضل
و فیما الصالحون پس کشت زینت است جوش پس کفتم ای رسول خدا ای سیدک خیر من با هم
و در میان ما کما که از اندر از کلمه است که در وقت خروج یا جرح و با جرح عرب که از این
باشند خیر و اصل شوند حال هم اند اکثر و مراد از این داخل بنمود و فتح که بسیار شد می بخت
کوئید و فتحی که عزت یافتند از مراد و مراد گویند که لاله و عن الزهری حدیثی هند است
الحارث و در دست از زهری با سنا و صیغ فکد که حدیث کرد مراد زینت حارث ان ام
سئله قالت استقیظ النبي صلى الله عليه وسلم بفتح ايم الله ما در کلمه ان کفت
بیدر شد و فتحی که خدا از خواب فقال سبحان الله ما انزل من الحراث و ما اذا
انزل من القن پس وجود بطریق تجب چنان نازل شد است از کلمه که این است منرف
نمودند و چنان نازل شد است از کلمه یعنی قنال و در بیان سلمان این جزئی است از حضرت
و در خواب گفتند و بسیار بود که در خواب می اندوختند نزد یکدیگر است که از آن کلمه بر شا
که برادر قبل فتنه و در فتنه و در علم **حدیث** ابو نعیم قال تنا عبد العزيز بن ابي سلمة
بن الماجشون عن عبد الرحمن بن ابي صعصعة عن ابيه عن ابي سعيد قال قال لي

كفت ابو سعده

كفت ابو سعده كفت مراد ابو سعید صحابی کشته اند تا مل عبد الرحمن با حیرت است نه ابو سعده
و عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن ابي سعید است ای اراك تجبال الغنم و تتخذها تخمق من
کلمه شتم ترا که دوست میداری غنم را و میگیری از برای معیشت فاصلمها و اصلح
سر عامها پس اصح کمن از او خوب نمیداروی که آن کلمه از برای آن می براید و نسبی
از برای است یعنی داروی او خوب کمن رعالم بنم آید است و نیز عاقر از آن کلمه فی القلوب
و در بعضی روایات کتاب رعالمهاست جمع از حی جانکه فتنه جمع فتنه است و در بعضی کلمه
یعنی سخته است بمعنی خاک در روایت اولی که الف و جانی است غنم است فانی سمعت
ابو سعده كفت مراد ابو سعید بن یزید بن ابی سلمة و ام رسول خدا را می فرمود ای علی
الناس زمان يكون الغنم فيه خير مال المسلم ای در مردم زمان که در میان کلمه خیر ترین
مان سالانه یعنی بها شغف الجبال میبرد از راسه کوهها را و شغف الجبال کلمه است که
کرمای گوید شک یا در حرکت و سکون عین سله است یا در سینه و کلمه جرمه که در کلمه
تسطلا که گوید کلمه اینجا می موع است و موع القنل و جانی و فنادان باران یعنی کما ربه آبی
میگرداند شرح مشکو نقل کرده اند که کلمه کلمه و کلمه است یعنی بدینند من القن
میگردانند خود از انبلی و نیل است از اوقات **حدیث** عبد الغزالی و بسوی
قال تنا ابراهيم عن صالح عن كيسان عن ابي شهاب عن ابن المسيب
وابي سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ابن شهاب روایت کرده از ابن مسیب و ابی سلمه بن عبد الرحمن بن خوف که بفتح ابو هريره
فرود رسول خدا است که فن القاعد فيها خير من القائم فيها خير من الماشي اليها

والقائم



فرمود قوی طریقه بیکدیگر بفرستند و طریقه می و میزدند بر او من تعرف منهم و تنکرم می بینی
از ایشان میگوئی و در کتابی از جهت ایشان از این خطای عام است قلت فضل بعد ذلك
الخبیر من شر لی کفتم پس با است بعد ازین نیک منوب شری قال نعم دعاة علی
الارباب جملهم فرمود آری در میان اند بر در می و در فرخ میخوردند مردم را بسوی دروغ و باز میروند
از راست با نوع بلیس یعنی شان زنها این است من اجابهم الیهما قذفوه فیها
کسی که با است میکند آنها را بسوی ان و عثمان می اندازند او را در دروغ قلت یا رسول الله
صیغهم لئلا کفتم ای رسول خدا صفت کن آنها را برای ما تا بدینیم آنها را و آخر از کفتم از آنها
فقال هم من جلدت ما و یکلون بالسنن ایں فرمود آنها از قوم غیرت ماند یعنی
عرب اند و اسلست ما و حکم میکنند بزبان ما که علی است یا نعم میکنند بوجه و طعنه و الفاحش که خدا
رود است و در دنیا و آنها زده از غیر نیست جلد و پوست بدن را گویند قلت نعم اما علی
الناذر یعنی ذلك کفتم پس چه بنویسم ای مرا که در یاد مرا الوقت و حال قال لا ادرم جماعة
المسلمین و امامهم فرمود لازم کرمی جماعت مسلمانان را و امام بشوئی آنها را قلت فان
لو لیکن لهم جماعة و لا اعلم کفتم اگر نباشد در مسلمانان از چه می و نه اما ای و بشوای قال
فاغترله تلك الفرق کلها فرمود پس گوشه کرد و بعد از ان فرمود اسم آنها را و اولان
نقص باصل شجرة و اگر بخائی هیچ درختی را یعنی اگر چه اسمی باشد که خوراک تو هیچ چیز
نباشد خرنج درخت فقول لیکن از غرالت حتی یذکرک الموت و انت علی ذلك
عالم که در یاد ترا رک و تو بر خیال باشی بیفادای گوید غرالت است که وقتی که در بلاد خلیفه دانی
نباشد پس مقدم است بر تو غرالت و مبرر کجی شد اندر زمانه و حق اصل شجره کفیت است از

و حال

سخن منتقت

سخنی منتقت یا مراد از نام است چنانکه در حدیث دیگر آورده شده حضرت علی را ابو حمزه
ح محمد بن المنتنی قال ثنا یحیی بن سعید عن اسمعيل قال حدثنی ابن
ابی خالد عن حدیثی قال قال لعلم اصحابی الخیر و تعلمت الشرف کفتم حدیثه
المؤقت یا ران من خرا یعنی احکامی که در ان یکی بود و او نعمت من شری اما آخر از کفتم از ان
درست نام **ح** حکم بن نافع قال ما شعیب عن الزهري قال اخبرنی ابولس
بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة
حتى تقفل قفتان و عواهما واحدة کفتم ابو هريرة فرمود رسول خدا که تم
بیشود قفتم تا بیکدیگر حبس میکنند و کرده که دعوی هر دو یکی است یعنی هر کدام ازین دو
در ظاهر اذاعتفا و میکند که مسلمان است و این قال ابو جریس و در حدیثی دیگر آورده که در حدیثی
که بیکدیگر حبس میکنند تا بل و مقبول بود و در دروغ خوانند رفت گفته اند که این مرد در حدیث
حق خوانند بود قفتان تشبه قفتم یعنی طایفه مدینه بود یا قفتان تشبه قفتم و معجم
همان اول است قسطا گویند چنانکه در فتح البهار گفته درین حدیث کفایت است از کما به طاب
اللسان که با نمی فغان در معنی کرده لیکن در این مقام امام بر حق بود با اتفاق اصل در عقد و حدیث
در خطا و چون از روی اجتهاد این خطا کرده بود بر کسی نمی بیا شد بلکه خود است او را یک اجتهاد
اینی پس است قول عامه اسلست و همه را یعنی با اجتهاد است عدالت کفتم نیست و این همه
امام بر حق را هر سه که اولاد مع تشبه آنها کند اگر باز نیاید مع تشبه نماید تشبه که از روی اجتهاد پیش آمده
پس است کفتم یعنی قصاص از سلطان عثمان با وجود طلب و از ان که قند و حمایت آنها کردند و کفتم
با خصیت جمع نمیشود پس چگونه حلیف امام بر حق باشد بگویند مانند که در سفیرت صحابی بر طایفه ای

سخن سبک ضمیمه



وآن اینست که او بر کوفین علی واقع شد لهذا کرده بود یا نه اگر وضع کرده باشد در سطح بود مطلع
شده باشد محمد زود بود و اگر کرده بود بمقامه پیش باید آمد و نیز سخن نماند که اگر این می بود
پسین مملو به خواهد بود و کمال که خبر دیگر هم باشند و العا علم این همه چند بزرگس که قبال کرد و قال
تعالی و مقبولان ایشان چیست بر که بر عوام غیر مشهد نیست مجتهد خاص حسب و لازم
نست پس اینها را چه طور در کشف مسلمانان ممد و زری توان داشت در جری برای اینها
تأبیت کرد و اصل تحقیق نیست حق این شهادت لازم در چیست **حدیث** **عبدالله** قال
انا عبد الرزاق قال انا مخرج عن همام عن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
لا تقوم الساعة حتى يقتل عثمان و هو ذمهم بشو و قیامت تا آنکه جنگ میکنند بیکدیگر و
کرده فکون بینهما مصله عظيمة دعواهما واحده پس بیستادین برود و بجای
عظیم کالی که دعوی بود یکی است و لا تقوم الساعة حتى یبعث و جالوت کذا ابان قریبا
من یلقین کلهم من عم اندر رسول الله و تا آنکه قیامت تا آنکه بر میخیزند و جلال و روح کوی
نزدیک بی نفر یکی در آنها بمسویل نفس و شیطان کمان میکند که تحقیق دی رسول خداست در
کتاب خود گفته اند لفظ کل بر همه می آید از او در مجموعی و کل فردی معاف نبوی باشد و مجموعی
مخالف بر خود چنانکه گویند کل را که اکلت یعنی هر دو را در خودم و اگر کسی کل را مان اکلت
یعنی همه آنها را در خودم و نه در دست از او برین تقدیر اینجا احاطه بضمیر ناظر بکل مجروح است
و قول او فرموده رسول الله ناظر بکل فردی و مراد هم این است پس از این نیست ممد خود و کذا فرمود
بحرفه نیز اذنت میکنند و قاعده های اکثر است **حدیث** **عبدالله** قال ان الیمان قال انما استیبت
عن الرهري قال اجترقا ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا سعید الخدری قال یسما یحیی

این حدیث
فشان

کتاب خود گفته اند لفظ کل بر همه می آید از او در مجموعی و کل فردی معاف نبوی باشد و مجموعی
مخالف بر خود چنانکه گویند کل را که اکلت یعنی هر دو را در خودم و اگر کسی کل را مان اکلت
یعنی همه آنها را در خودم و نه در دست از او برین تقدیر اینجا احاطه بضمیر ناظر بکل مجروح است
و قول او فرموده رسول الله ناظر بکل فردی و مراد هم این است پس از این نیست ممد خود و کذا فرمود
بحرفه نیز اذنت میکنند و قاعده های اکثر است حدیث عبدالله قال ان الیمان قال انما استیبت
عن الرهري قال اجترقا ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا سعید الخدری قال یسما یحیی

عند رسول الله

عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو یقسم تسما گفت ابوسعید خدری در میان آنکه
ما بودیم نزد پیغمبر خدا و آنحضرت گفت میکرد مالی را قسمت کردی که صلح در آن بود اما نه ذوالحجفة
وهو رجل سخط من تمیم اندر نزد آنحضرت زد و نویسه او و مردی از یمنه بنی تمیمت خویله
بعضی خا بجه دفع و در و سکون خیمه دفع صادق مصله در آن نزد او بود و نام او نافع است فقالوا
یا رسول الله اعدل لیس گفت انفرادی رسول خدا عادل لعاف کن در قسمت تقاضا می بود
اذا اعدل اعدل پس فرمودی بر تو و قسمت کسی که عمل میکند وقتی که من اعدل کنم قد خیرت
و خیرت ان لو ان اعدل تحقیق بر میدردی تو از صلح حالت در با کجا زدی تو از قسمت
کرده است تا باندی از قسم من که عدالت کنم در بعضی روزات خیرت و خیرت بقیه علم هم ضبط
کرده اند و در آن شهر را و جریست فقال عمر یا رسول الله ان الله ان لی فی هذا ضرب عقده بر گفت
عزای رسول خدا آنکه من مراد حق او که کردن زنده او پس گفت عزای رسول خدا آنکه من مراد حق او
فقال عد فان له اصحابا یا محقر احدکم و صلوات علیهم و صلوات علیهم و صلوات علیهم
پس از تو و بکنده برود تحقیق مرور با آن که اندیشی تا جان خواهد بود اگر مبدلندگی از شما
باز ایشان و روزی خود را با ایشان در روزی خود را با روزهای ایشان یعنی عبادت
بیشتر از شما خواهد بود یعنی چون القرآن لا یحیا و ذرنا قیام خود زنده در آن روزی که میکنند
خبر از نهایی ایشان را یعنی از روی در دل میکنند و بمصدا قبول می رسد و لای بران مرتب میکنند
قران جمع بر تو است یعنی تا رفته و سکون را مصله و قسم آن است که کالی سینه میان دو آن
بمقرون من الدین کما سرق السهم من الرمیته بر روی آید از زمین چنانکه مردن می آید تر از شمار
بعضی از اینست که مراد از این سهم است تحت گرفته اند بر کفر خوارج و با این رفعت تقاضای حق البکر



عربی در شرح زهدی و اگر از این اطاعت امام برتخت و بیای نخواهد بود برین است
نیظر الی فضلہ فلا یوجد فی سبب من سبب ان تراویس یافته شود دران
جزئی از خون شکار تم نیظر الی رصافه فلا یوجد فی سبب من سبب ان تراویس یافته شود
سبب یافته شود دران جزئی از خون رصافه بکبر را دو عاده مهمل از الف تا جمع
رصفه لغت را دو عاده و فایده عصب است تم نیظر الی قضیه و هو قد حدیثه نظر
کردیم و بسوی لغتی تراویس چوب ترست لغتی بفتح نون و کسر میمه و نشد بر تخمیه ترع
بکبره و مسکون دال مهمل و حاء مهمل بفتح چوب ترست گفته اند این تغییر از کلام است
فلا یوجد فی سبب من سبب یافته شود دران جزئی تر تم نیظر الی قد و ه فلا یوجد فی
سبب من سبب یافته شود بسوی تراویس یافته شود دران جزئی بفتح نون و کسر میمه
و فتح میمه بفتح بر قد سیق الفرت و اللام بفتح نون و کسر میمه و کسر نون و کسر
و آری از آن و تر ظاهر است این سه کلمات از لغت کوفتی ترست از مهمل و نیل است
از برادر اینجهت از این چهار کلمه از آن در آنها نماند بر تقدیری که مراد از این طاعت امام
بر حق باشد این برادران محمول بر ظاهر خواهد بود و اگر درین اسلام است مراد است
و عبادت ایشان و تمسک بقول چون مسجد قبول رسیده حکم عدم وارد محمول بر حقیقت
و نقل بر خورده بود ایتم هر جا که سود احدی محضد میم مثل نقی المراه عدت
ایشان که کلمات را در دو نیست که روی سوا نام است که یکی از دو با روی او نماند سر نشانه
از سبب مثل البضعة قد مرده میماند کوشش پاره است که می جنبه موم شده
که رنگ را به بیست یا حضرت ترده فرموده اند در شبیه با روی او حاصل که سواران

ایمده بود

اینچنین کسی خواهد بود بینه بفتح موحد و مسکون بفتح میماند پاره کوشش تدوین بفتح تار فضا فوه بنیه
و فتح را و فتح دال سبب و راه اصل ان تند درست یک تا حرف کردن بفتح میماند است
و نجر چون علی حین فو قه من الناس و بیرون ای آیند اینجهت در زمان اقران از
مردم در بعضی علی حین فو قه من الناس بیرون ای آیند بر بهترین فو قه از مردم دران فو قه علی
ابن ابیطالب رضی قال ابو سعید انی سمعت هذا الحدیث من رسول الله صلی الله
علیه وسلم کف ابو سعید خدر را روی انجهت کوهی میدیم و از حین قلب میگویم که تحقیق
شنیدیم انجهت را از رسول خدا و ان شهد ان علی ابن ابیطالب فانه م و اما بعد
و کوهی میدیم که تحقیق علی ابن ابیطالب جنگ کرد با ایشان و من با وی بوده ام در جنگ هرا
فامر بذلك الرجل فالتمس فاتی بیرون گفت با آوردن ان فرد که صحبت او در کوشش
پس طلب کرده شد در میان کشکال این آورده شد حتی نظرت الی علی بن ابیطالب
صلی الله علیه وسلم الذي لعنه الله انک ادریم بسوی او بر وجه صفت کرد که غیر خدا
چهار صفت کرده بود او را **شماره** محمد بن کثیر قال انما سفیان عن الامام عن
حیثمه عن سويد بن غفلة قال قال علي اذا احد منكم عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم کف سويد کف عا ر فخره و قتی که حدیث کتم شارا از رسول خدا فلان اخر
من السماء احب الی من ان الالب علیهم پس برانده انما در ان زمان محبوب ترست
از آنکه در روغ گویم بر آنحضرت و اذ احد منکم فیما بینی و بینکم فان الحرب خدعة
در وقتی که حدیث کتم از روی کربانه من و میان شما است پس تحقیق جنگ است
و در است روی بر شنید که در حدیث در نمودن دو عده و فانه دران لغتی این کربان بفتح



شایع روایت و عقل را در تحريم و تکميل ان راه نیست خبر دري پنج لغت است
نخ خارجه و سکون الی لغيم خار و فتح مثل نمره و لغيم جمع خاوع و کبر و سکون الی سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقول یا فی اخر الزمان قوم حد ثاء الاستان
تسیدم نخ خارجه می گوید آسند در اخر زمان قومی خوردن سفه های الاحلام است مردان
یقولون من خیر قولی لبریه میگویند بهترین گفتار مردم مراد آنست چنانکه در احادیث دیگر
تقریح بان گفته می شود من الاسلام کما یمرق السمسم من الریه می برانند از سم چنانکه
می برانند از شکم است نخ خارجه در حدیث سابق گوشت در بعضی روایات مذکور است
لا یجاء و زایمانهم حناجرهم در بخند در ایمان زبانی ان که کلمی ان در اینی بل می رسد
حناجر جمع خنجر است بخنجر می گویند که در حلقه می باشد فایما یقیمتوهم فاقلموهم پس بر جا
گویش آید ان را پس بخنجه الهامه فان قلمهم اجر لمن قلمهم یوم القيمة یعنی کشتن
اینان موجب ثواب است از قیمت مرگ را که بکنند آنها از آنکه سعی دارند در فای
و معونه که انجیزت در شان خروج از قعر زمین و با نجیزت استمال بر کفران ان معونه انه
در آنکه در اول حدیث گفته یا فی اخر الزمان کما کانت کلام ان قوم در زمان نزدیک قیامت
خوبه بودند در ان حدیث امیر المؤمنین عارف نیز می خواند اخرا زین صلیح گفت حدیثا یحیی
المتقی قال یتناجی بن سعید بن الیهت قال استکونا الی النبی صلی الله علیه وسلم
گفت جناب شکوه کردیم باز در پی خدا و هو متوسل برده له فی ظل الکعبه و حضرت
تکبیر کرده بود چادری را که در او بود در سایه کعبه نقلنا له الا تستنصر لنا الاله عن الناس
پس گفتیم ای رسول خدا ای طلب نمایی برای ما حضرت کفر را با دعا نمیکنی خدا را برای ما قائله الی علی

المتقی

عن جناب

فمن

فمن قبلكم فرمود بود مردی و جمعی که پیش از شما بودند از انبیا و ائمه ای ان بخبر لدنی
الارض فیحول فیه کذب می شد مراد از این معانی پس کرده می شد در ان مکان بجهاد
بالمشاوره فیوضع علی السد پس آورده می شد بر سر او فیشق باینین پس دوباره
کرده می شد و ما یصده عن دینه و باز می شد از ان زمین او و می شط باهناط
الحدید و شانه کرده می شد انما آهن ما دون کعبه من عظم او عصب چری که
زیر گوشت او بود از استخوان پای نبی گوشت او بریده می شد و ما یصده ذلك عن دینه
دو بار می شد این عذاب او را ازین او و الله لیتن کفرا یو کذب انما یجود هذا
الامر یعنی کار بد هم حتی لیسیر الراكب من صدغاء الی حضرت موت لا یخاف الا الله
او الذنب علی غنمه تا آنکه شعر می کند سوارانما از صدغاء تا حضرت می رسد به خدا را با کرب
برغم خود تصور داشت که کمال این از حال انان خوب بود در بعضی جای دیگر و نواجی ان مردم هم
می طبع الی عظیم خود صدغاء یا تحت این است و حضرت فرست نفع حاد و سکون صا و جمی و را و هم برود و جمع
و سکون ده و نیز فرست ازین و صا بر و شهر سافت بود است و لکنکم استیحولک و کبر شما
شمار می کنید حدیثا علی بن عبدالله قال یتنا زهیر بن سعد قال یا ابن عون قال
الیهابی موسی بن النسن عن النسن بن صالح ان النبی صلی الله علیه وسلم اقصا ثابت
بن قلیس مردی است ازین بن مالک که تحقیق حضرت که ثابت بن قیس را یکی از صحابه بود
یعنی ثابت بن قیس از حضرت اقصا حل یا رسول الله انا اعلم لك علمه پس گفته مردی
ای رسول خدا من بدانم مرترا علم کمال او یعنی من حال در درسته بعضی رسالم انم و بقول ابن حجر
سعد بن معاذ است و بقول سعد بن معاذ است و بقول ارقم بن اوس و در حدیث فاما و فوجه

از نه نهانه می شد

و حضرت فرمود



جالس فی بدین پیر آواز نمود و نزد ثابت بن قیس پس در بانست او را نشست در خانه خود و گفت
برای من فرود آورده است خود را از غم دانوده فقال ما تشاء قال قال شریر است گفت آن مرد چه حال
زرا گفت برست حال من کان یمنع صوته فرق صوت البقی صلی الله علیه وسلم بود که
بلند بگوید او را فرود را بالای او از سفر خدا افتد حط عمده و هو من اهل النار یعنی جویند
عمل عبادت او و او از دور خیاست درین کلام التفات است از فهم نیست یعنی
گفت از غم حط علی کفنی این مرد چه صوت بود بعد از نزول این آیت کریمه یا ایها الذین امنوا
لا تفرحوا بما اوتیتم من النعم انما الله عز وجل قد افاض علیکم فیما کان اولادکم یفرحون انما قال
گدا و گدا پس آمد فرود و خبر داد حضرت را که بقیص وی گفته چنین چنین فقال موسی بن انس
فرجع المرء الاخرة بفتنارة عظيمة گفت موسی بن انس پس باز آمد فرود بار دیگر ترده
عظیم فقال ذهب الیه فقل له انک لست من اهل النار و لکن من اهل الجنة
پس فرمود حضرت بر لبوی وی و بگوید را بقیص نیستی تو از اهل دوزخ و لیکن تو از اهل بهشتی
گفت ثابت بن قیس در غزوه مکه در زمان ابوبکر صدیق بدرجه شهادت رسید است درین مقامات
فرمود که درین شش ماهه آنرا که بقیص بود درین صفتها مقامات با مسوا ندرد و ترده در باب
جمعی فرود و در وقت است چنانکه بر او افتاد حضرت ظاهر خواهد بود **شاه محمد بن بشاد**
قال تنا عند مر قال تنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت البراء بن عازب قال
فرود چهل الکھف گفت براء بن عازب خواند مردی سوره کھف را و آن مرد آمدید به حضرت
و فی الله را دایم نخل تغییر نسلم و در خانه او سب بود پس گفت که دیگر نزد من دعا کرد
بیدست و سپرد از آن بگوید و منو جز آنست که گفت اللهم سلم یا کفتم سلم علیک قال

الکھف را دایم تغییر نسلم که فرمود را فرود پس سلم داد و قطع کوفه را و فاذا اجابته
او صحابته غشیمه پس ناگاه می بیند که ابری سنگی است یا ابری شک راوی است که بر او نشسته
خانه او را احباب بعضی مجرم و در موصده ابری مانند دخان که می پوشد زمین را بعضی کوفه ابری
که باران ندارد و حضرت عازب مذکور را جمع مدارد بقیصه ایند و اگر استخوان صخره نمونست بیاشند
و چون در نمونست سماعی است جائز است که نمونست بر کبریا جمع کند و تواند که را جمع با نمونست
فذا کرم للبش صلی الله علیه وسلم فقال فری یا قافلین پس ذکر کرد و فرمود را در نمونست
پس فرمود بخوان ای فدان یعنی باستی که ستمت میسودی و خواندن آن یا از آن بخوان و از آن گوی
اگر چنین حال چنین آمد فافضا السنکینه نزلت للمقران او نزلت للمقران است
پس بقیص آن می کند است از دل کرده اند از جمله خواندن قرآن و در تفسیر می کند احوال مختلفه
آمد چنانکه در تفسیر الفجر معلوم خواهد شد ان الله لائق ان یجحد این است که مخلوق الهی است
تاکر در وی رحمت الهی و کما شیت است و با وی ملائکه اند **شاه محمد بن یوسف یعنی**
البیضا قال لنا احمد بن زید بن ابراهیم انوا الحسن الحارثی قال لنا زهیر
بن معاویه قال لنا ابی اسحق قال سمعت البراء بن عازب یقول جاء ابوبکر
الی ابی فی منزله فانتشرکما منه رجلا گفت ابی اسحق شمیم براء بن عازب گفت
آن ابوبکر صدیق رض نزد پدر من در منزل او پس خبر دادی با لآن شتر فقال للعازب
العت اینک مجمله معی بر گفت بر عازب را بفرست بر خود را برای بر آنتن
یا لآن با من قال محمله معی گفت براء پس بر ختم آنرا با ابوبکر محمد بن ابی بقیص
تغشیم پس بر در آن آمد بر من در حالی که سره می کند هم از آنرا فقال لیرا یا ابوبکر حدی یعنی

تفسیر بقیص
طایفه است



فقلت ان شرب يا رسول الله پس گفتم بنوش ای رسول خدا قال فشرب حتى رجعت کفت
ابوبکر پس فرود حضرت محمد پس خوردندم از پس که خوردتم قال العریان للرجل قلت بلی
پس فرود حضرت ایما رسید ه است وقت کوچ کردن گفتم آری رسیده است قال فارحلنا
بعد ما لث الشمس کفت ابوبکر پس کوچ کردیم بعد از آنکه بر پشت آفتاب و اتبعنا
سراقریب سالک و از پی رسید ما را سر اقریب ملک از کافران که دنبال کرده بودند نقلت
اینها یا رسول الله پس گفتم آمده شمیم ما یعنی آنگاه ما را ای رسول خدا یعنی در خندان رسیدند
فقال لا تخزن ان الله معنا پس فرود آورده من تحقیق خدا با ما است یعنی با و راست
فدعا علیه النبي صلى الله عليه وسلم فارطمت به فوسسه لی بطنها پس دعا کردی
بنم خدا پس فرود رفت بوی آب او تا شکم او و او آری فی جلد من الارض شکم زهر
کمان میگفتم که فرود رفت در سخت از زمین کوه زهر فقال انی ارا کما قد دعوتها علی پس
کفت سر اقریب تحقیق من کمان میگفتم شما را که دعا کرده اید شما بر من که سب من زمین فرود رفته تا جوی
لی پس دعا کنید مرا که خلاص نمودم ازین بد و الله لکما ان اردت کما الطلب و خدا ما کما
و اندر آنکه هم روایت کرده اند که قسم یعنی گویند که گویا می میدم شما را و نصب هم روایت کرده
در همان کج گفتم که با سقا هر حرف قسم است و خط است که گویند بخود که باز میگردد از شما مردم آنکه
بگردیدم خدا را بخوف و خوف و در امت معاف الیه مقام ان فدعا النبي صلى الله عليه
فنجای پس دعا کرد و در آخر خدا پس نجابت یافت فجعل لا یلقى احد الا حال کفتمکم
ما همدنا پس شروع کرد در سخنان میگذاهد را بگو آنکه کفت کفایت کرد شما را در طلب
نست اینها غلا یلقى احد الا مرده پس سخنان دیگر و احدی را بگو آنکه باز میگردد

شک

او را این کلام نایب ما سبق است قال و فی لسانکف ابوبکر و ما کرد سر اقریب و عده را
که برای ما گفته بود میگردد هم که را ملاقات میکنم **حاشا** معنی بن اسد قال انما عبد العزیز
بن المختار قال تناخالد عن عکرمه عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم
دخل علی اعرابی یعوده مریت از ابن عباس که تحقیق بنم خدا او را بد را بر علی در آنجا
که عبادت میکند او را قال وكان النبي صلى الله عليه وسلم اذا دخل علی مریض یعوده
کفت ابن عباس و بود عادت شریف بنم خدا و فقی که در ادبی بر بیماری که عبادت
میکند او را فقال له لا باس طهور انشاء الله میفرمود با کسبت مراد از اینجاست
پاک شده است اگر تا آن که از روزی است خدا فقال له لا باس طهور انشاء الله پس
فرود او را چنانکه خلق شریف بود قال قلت طهور کلا کفت احوالی با حضرت کفنی تو
طهور است اینچنین یعنی پاک کننده از کما و طه حی حی تقوی را دستور علی شیخ
کیست تزیین القیوم بک این مرض نیست **حاشا** میفرمود بر بیماری کلان بر سید او را در آنجا
فرود یعنی می میراند او را در غیر بی با عتبار حج است که فرود است و در یعنی هم در حج
النبي صلى الله عليه وسلم فقم اذا ایس فرود بنم خدا از روی غضب پس ای چنین است
درین وقت و شرح مشکوئین کفر که تا شرب است بر کلمه مقدر و فم تقررت بر کلمه
یعنی من را بخودم ترا که بر کن کاین تب کفایت کنان است بلکه قول بگردی و بر روی
و کفران نیست رفتی پس چنین خودم بود و در روایت طریقی وقت که فرود حضرت اعرابی را
بر که با کردی پس این بیماری اینچنین است که تو کفایتی پس فرود ان روز فرود در قیام الهامی گفته
که این زیادت حدیث مطابق زبیر است **حاشا** ابو صهر قال تنا عبد الارث قال تنا



عبد العزيز عن انس قال كان رجل نصرانيا فاسلم وقرأ البقرة وال عمران
كففت انس بن مالك بود مردی نصرانی و مسلم آورده از نبی انجاری بود پس مسلمان شد و در
سوز بقره و سوره ال عمران را فکان بیکتبر لرسول الله صلی الله علیه و سلم پس بود
که نوشت برای بنو خراوجی را فعا و نصرانیا پس برکت از اسلام در حالی که نصرانی نوشته
شد فکان یقول ما یدری محمد الا ما کتبت له پس بود که میگفت محمد اندر محمد
مگر خری را که نوشته ام برای او یعنی علم آنحضرت سواد آنچه من نوشته ام بر او نیست و تواند
که آن طوون تحریری کم و زیاده در نوشته کرده باشد و پیش از آنکه مطلع شوند بر کارش و پیش او
مترجمند باشد و گفته در کفره این حرف گفته و اندر علم فاعانه الله فدانوه فاصبح
و لقد لعظمة الارض پس بر آنرا و در الکتاب پس در زمین کور کردند و در این صبح کرد و حال
آنکه تحقیق برود از حقه است زمین آن نایاک را فعا لاهذا فحل محمد واصحابه
پس گفتند که زمان این کار محمد و یاران او است لما هرب منهم بنشوا عن صاحبنا
فالقوه برکاه که کجاست از دیدن آن برکنده اند قبر را از باران بیرون اندر حقه انداده
مخفر والده و اعقوا له فی الارض ما استطاعوا پس گنزدند و کور برای او و در و برودند
گور را برای او تقدیری گنزدند فاصبح و قد لعظمة الارض پس صبح کرد گمانی که
تحقیق برودند از حقه است او را زمین معلوم اندر لعین من الناس فالقوه پس دانند
که تحقیق اندر حقیق او را نیست مگر مردم بلکه از حقه است پس اندر حقه دور حقا
یحیی بن بکر قال انما الیث عن یونس عن ابن شهاب قال واخبرنی ابن المسیب
گفت ابن شهاب از باختر او را فکان و خبر او را این مسیب عن ابیهریره انه قال قال

رسوله

رسوله صلی الله علیه و سلم اذا هلك كسري فلا كسري بعداه انموذرجل فها
و تخی که مرد کسری که پر و زین هر فرست پس کسری دیگر نخواهد بود کسری بکسری کاف و نفع
در روی فصیح است زجاج شکر شده کبر کاف را و حجت خیری نیست در نیست نیز بسیار
چیز و نقلی که بکسر لام است در نیست نفع نام بخوانند لقب با و زمان و اذا هلك
تصیر فلا فیه بعداه و وقتی که مرد و غیر نیست فیه بعد از روی شکر نفع نافع و ما و جمله
بعقبه و ترا لکن و در است و الذي نفس محمد میده استشفق کنوزهما فی سبیل الله
و سوگند کسی که در است محمد در است قدرت است بر آنکه اتفاق کرده بشود با انما یزید و در
در راه خدا بر کثرت و صدقات و دیگر معارف **خبر حرمه** اقبصه قال انما سفین علی عبد
الملك بن عمیر عن جابر بن سمیرة یرفعه روی است از جابر بن سمیرة در حالی که فرمود میکند
حدیث را به غیر خدا **قال** اذا هلك كسري فلا كسري بعداه و ذکر و قال استشفق
کنوزهما فی سبیل الله و ذکر کرده است جابر حدیث را **خبر حرمه** اقبصه
انفاق کرده بشود با انما یزید و در است **خبر حرمه** اقبصه
ابو الیمان قال انما شعیب عن عبد الله بن جحسین عن ابن عباس قال قدم صلیمة
الکذاب علی عبد البقی صلی الله علیه و سلم گفت ابن عباس قدم آورد و سید کذاب
از او در حدیث رسول در زمان حیات بنحو حدیثی که در آن سوال کرده بود و در آن حرف
معمل بقول ان جعلت محمد الا امر من بعداه فبعته پس برکت که میگفت اگر او را در اندر محمد
رسول خدا امارت و خلافت را از پس خود بدهیست بکنم امروز و بعد جمعی فی غیر کثیر من حقه
و قدم آورد و حدیثی در مردم بسیار از قوم خود فاقبل الیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و معه

دکری
بر قات با و شاه در این

قال حرمه اقبصه



تأبیت بن قیس بن شماس بن یس روئی آورد که بابت سبیل رسول خدا برای تألیف و تالیف
ایمان و تبلیغ احکام الهی و با وی تأبیت بن قیس بن شماس بود و فی یله قطعه
چرید و در دست رسول خدا پاره از رخ فرما بود و حتی وقف علی سبیلته فی انجبه
تا آنکه آن وقف کرد بر سبیله که در باران بود فقال لوسا لنتی هذه العطمة ما اعطیکها
یس زمود آنحضرت از سوال کنی و تطیب غایبی بر سلیم خود این پاره رخ را میبدم ترا و بن نقد
وامر الله فیک و هرگز نمیکنی حکم خدا را که در باره است و لکن ادبوت لبعقرنا لله
و اگر پشت را روی تو از قبول انعام بر آنکه بی میکند ترا خدا و میکند ترا بخوابی و الی الامت
الذی امرت فیک ما ایت و تحقیق من می بینم ترا خبر را که نموده شده ام در حق تو
آنچه دیده ام تا خبر فی ابهرت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یس خبر داد در ابهرت
که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و سلم قال ایما انا انا ثم ایت فی یدی سوار بن من ذهب
فرود در میان آنکه من خواسته ام و یم در دست خود و سوار از طلا عی که کوفی
و سب از برای تا کیست و محاسب بمانج سمیت وی کرد و کف صفت کاشف است از آنکه
سوار نبی باشد که از طلا در فتح البصر گفته از برای بیان جنس است یعنی سود غیر از طلا هم میباشد
چنانکه زمان بان ناطق است قوله فی ایسا و من فضیله و خطا کرده کسی گفته سوار نبی باشد
مگر از طلا فاهمنی نسبتا آنها پس در غم آنحضرت مراحل این دو سوار از طلا زیور
نشان است و حرام است برزدان قاصحی الیه فی المنام ان انجمنها ففتحه فاطارا
پس در حق کرده شد سوار بن و خواب است که آن او را پس کف کرم برود پس بر سر
برود و دست من و درین کلام تشریح است که در این دو در طرف شده آنها فاطما

کذا بین

کذا بین غیر جان بعد یکی پس تغییر کردم و دو سوار را دو مدعی کتاب مدعی سبیل کوفی
بر اینند پس ازین تغییر دو سوار از طلا برود و دروغ گو از آن وجه است که کذب و دفع جز است
در غیر موضع و سوار طلا در دست آنحضرت بر ازین قبیل است و دو شهر آنها که صفا یا کرب است
و اگر مردم آن که سماں شده اند نمیزند و در دست آنحضرت و دو سوار نمیزند و دروغ گو کتاب است
که بزخرف احوال خود مالی آنها را بد راه کرده بودند و زخرف بکنه ذب است و از بزم
هم عبارت از آن دو بطال تواند بود فکان احدهما العنسی و الاخر مسیله صاحب
الیمامة پس بود یکی از آن دو عنسی بفتح مبله و سکون نون و کسر سین مهمله ازین عنسی نام او
عسبله است بفتح مهمله و سکون مرصده و فتح حاء و او را اسود زدنهار نیز میگویند از آنکه بر روی
ی اندخت و دیگر سبیله کسر لام معوضه سلم ازین حیثه و در شهر سبیله کتاب است
و حسب شهر یا مدین که از آنکه معظم بر چهار صده است و یا که تخفیف است و در وقت
مشکل کرده اند که این هر دو در زمان حیات یا آنحضرت خروج کرده بودند پس بر آمدن آنها
بعد از آنحضرت چه منته دارد لودی حوالی از علم نقل کرده که در او از خروج بعد از آنحضرت
خبر حرکت و عا رب با سبیله عدم و دعوی نبوت است این خبر که بر این جواب نیز خبری است
چه سود خسته در زمان آنحضرت دعوی نبوت کرد و شوکی خطیم هم رساند با سبیله عدم که با برادر
و غالب آنکه بر میدان و در غم از زمان آنحضرت گفته شد اما سبیله بعد حیات آنحضرت دعوی نبوت
لا باطل کرد و بعد از زمان آنحضرت حرکت بسیار هم رساند و بعد از آنکه بسیار در زمان ابو بکر موافق
هم گفته شد پس کلام محمول بر تالیف است یا در او از نبوی بعد نبوتی باشد صریحا محمد بن ابراهیم
قال تسامد بن اسامة عن برید بن عبد الله بن ابی بزة عن عبد الله بن ابی بزة
و این سخن علی بر برده است

یک ازین عنسی عسبله است
دیگر سبیله ۱۲



عن ابی موسیٰ راه عن النبی صلی الله علیه وسلم کان یسکن فی اوردان ابنی
کفته بین الباطن رفع نقل کرده است این حجر کفته قابل راه مؤلف است کویا شک کرده است
که از شیخ خود مذکور علی بن صفیر رفع شنیده است یا نه پوشیده نمانده کاراه یعنی ظن است
نه یعنی شک پس کویا یقین نکرده است که باطن رفع آورده است مسلم و غیر او از ابی
محمد بن علی شیخ مؤلف بسند مذکور لفظ در بی بصیرت خرم آورده اند قال مراتب فی المسام
انی اهاجر من مکه الی ارض بنی نخل فرمودیم من هجرت کرده ام از مکه بسوی زمین
که در آن نخل خرامت فدهیب و هلی الی انصا الیما مندا او اهل بیت رسالت و هم
هم که آن شهر حکیمان یا ماست یا بحر که شهری مشهور زمین و اهل فطوح و او دو کون در اوم
کنند و هم است فاذا اهل الحدیثه بقره پس با که از شهر مدینه شریف است اطلاق
خبر جبار بر مدینه مطهره با آنکه در بعضی روایات این زواله از قره منده کویا است از نهی است
یا نهی شریف است و مراتب فی هر دو یلی هذه الی هر زت سیفاً فی الفطوح
صدقه راه و دیدیم در خواب خود که این شهر که یقین من جبانده ام شمشیری پس جبانده
است سینه ان در بعضی روایات آورده که فی ذلک ما یسعی علی یعنی در بعضی روایات
است فاذا هو ما اصیبت بزم احد پس ناکه آن یعنی تغییر از خبری که رسید
تا ان المومنین که در جانب مسلمانان روز غزوه احد وجه این تغییر است که شمشیر
فرود افتاد و ما کان از غنای کفوت ان جمله بر شمشیر می کشند و دفع آنها می نمایند و فطوح
آن گفته شد که احوال است این جهان میگردید که بجز از اسلیم گفته که آن حضرت فرمودیم یعنی
رضه در شمشیر گفته شد که بجز از اسلیم است من است کویا کنایت از غزوه جابده بود

روایات تحقیق

در بیان حدیث
و در بیان حدیث

حدیث شریف بر مدینه کویا
شرف از شریف
من المؤمنین م

و در روایت عروه آمده که آنچه شمشیر خود دیده خبر است که رسید روی مبارک را روز
احد و این روایتی را در ما اصیب من المؤمنین ستوان در حق کرده ام هر زتند اخری
فعداد احسن ساکنان پسر خبیانم با رویکر پس خود کرد بیکتر از آنچه بود فاذا هو
ما جاء الله به من الفتح پس آن خبر است که آورده خدا را از فتح مکه و اجتماع
المؤمنین و جمع شد مسلمانان و مراتب فیها بقره دیدیم در آن رویا که در این
کنایت از نقل اولان احد است از آنکه او ماده کنش است و مروی است از عروه بقره
نخرج و باین زیادتی تمام تر بشود تا دلیل والله خیر و کار خدا بهتر است یعنی این تقدیر را
که شهادت مسلمانان زنده بهتر است از بودن ایشان در دنیا به دور یافتن ثوابها که در بعضی
نحوه در یافت باین تقریری که کرده شد این کلام بنده و خرمست و در بعضی نسخ و در بعضی
تصحیح کرده اند بنا بر رسم گفته اند و منی است که سوزنده بود که خرمست بعد از این و بعضی اولیام
می تواند بود بخلاف بنده امثل بود فاذا هو المسلمین يوم احد پس ان که مسلمانان
که در غزوه احد شهادت رسیدند و اذ الخیر ما جاء الله به من الخیر و ناکه بگوینا
خبر است که آورده است خدا را از شریف و خواب الصدق الذی انا ما الله بعد ایوم
بعد از اجرای راستی و صداقت آنچه راده است ما را خدا بعد از غزوه مکه که فتح مکه است
خبرنا بدین معنی قال تنازکریاء عن فرانس عن عامر عن مسروق عن عائشة
قالت اقبلت فاطمة تمشی مروی است از عائشه گفت روی آورد فاطمه زهرا در حال
گوشی میکند کان مستسها استی النبی صلی الله علیه وسلم خیاسته کرده رفتن فاطمه
راه رفتن پسر خدا است فقال النبی صلی الله علیه وسلم مرحبا یا ابنتی این روایتی است از

کویا زینت بره است به بود



خوش اندی ای دختر من در بعضی نسخ ابتدا و حرف الف ایستی است و در بعضی بنیستی است
 بوجه و الف وصل و سکون موحده و تقویب این نسخه کرده اند تم اجلسه ما عن عیینه
 او شما لدریش ز فاطمه را از جانب دست راست یا از جانب دست چپ نشک را نشسته
 تم اسرا الیه احدینا یکت استراسته کرد فاطمه حیرتی را پس گریه کرد فقلت لها لا یسکین
 پس گویم تر فاطمه را چرا گریه میکنی تو تم اسرا الیه احدینا فصحکت استراسته کرد فاطمه
 حیرتی را پس خنده کرد فقلت ما زایت کالیوم فوجا القرب من حزن پس گویم تر بدم
 مانند او در فرحی را نیز دیگر از حزن یعنی خوشی پیوسته با ندره مدیده بوم فسا لها ما قال
 پس گریه فاطمه را از آنچه فرمود تو تر خدا و موجب رحمت دادند و شد فقلت ما کنت لاشی
 سر رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت فاطمه ایستم من که ظاهر کنم سر رسول خدا را حتی
 قبض الی صلی الله علیه وسلم یعنی نگفت تا آنکه قبض کرده شد روح رسول خدا صا لها
 عما قال پس برسیم فاطمه را از آنچه فرمود بود فقلت اسرا الی ان جبرئیل کان یعارضنی
 القرآن کل سینه فخره پس گفت فاطمه ایستم گفت آنحضرت من که تحقیق جبرئیل بود ایام بخوند
 زبان با من برسال بیکبار روانه عالم برضی العام مرین و تحقیق جبرئیل با من خورد و ارسال
 دو بار از احادیث دیگر معلوم شده که در اسر جبرئیل و ماه رمضان بود و کاراه الا حصر احلی
 و یحان لیکم دین دوما در آنکه حکایت شده و نزدیک رسیده است مدت حیات من
 و انک اول اهل بیته بحاقابی تمیکت و تحقیق تو نخستین اسر است منی اندوهی
 من یعنی سید بنین پس از وفات پس گفتم از معلوم کردن نزدیکی رحلت آنحضرت فقال صلی الله
 ان تکونی سیده نساء و اهل الخیده او نساء المؤمنین فصحکت لذلک پس فرمود

یا زینب

یا زینب ای زینب این را که باشی بهترین زمان اسر است یا زمان مؤمنین که اسر است اند
 بر نشیده فانه که ترکیب اسر اسر کعبه است نه تو یعنی چنانکه کعبه خطه دیگر روایت در اکثر
 از آن در آورده و در کتب ظاهر پس خنده کردم از بخت در احادیث دیگر آمده که خنده کردن وی رضا
 از معلوم کردن آن بود که وی نخستین اسر است از وی ملاحتی شد با آنحضرت فدیر بر آنکه
 علماء اسر است و صحت اخذ کرده اند در افضلیت عائشه و فاطمه رضی الله عنهما یعنی گویند
 که عائشه افضل است از جهت کمال علمی که داشت چنانکه در حق او فرموده بگریه یعنی ازین خود ازین
 حمیرا که عائشه است و آنحضرت او را حمیرا خواند از جهت حسن رنگ او چنانکه جای دیگر فرموده
 کلینی یا حمیرا و بصحت پیوسته که وی رف فرزان جای بر کرم یکی از منقیا ان بود عائشه انکه ماده
 بوی و احادیث بسیار نشان او داده شده که دولت دارد در افضلیت او و از آنچه حیرت فضل
 عائشه عا ان الالبین کفضل الزینب سائر الطام و ترید فضل فضل فاطمه عرب است و بی شبهه عائشه
 محمود مشوقه آنحضرت بوده است و از حق واجب کمال فضل است و در وجه دیگر نیز در کتب
 از آن در آورده است و بعضی گویند فاطمه افضل است از عائشه از جهت احادیثی که در شان او آمده
 و نیز علامتی بقول کرده اند از آنکه جمله الجراح اول بر افضلیت او است اینک نیست فاطمه ایستم
 منی یعنی گوشت پاره و جرم من است بر وی است که بود بکرین داده و در بر سینه که فاطمه افضل است یا فاطمه
 ماد او خوب داد که رسول خدا فرمود است که فاطمه ایستم منی و بر آنکه حکایت حمیرا بر سینه رسول خدا
 و تمس کردن است این قول را سمعی داشته ما کرده بر تحقیق حیرت او با ما به را برای تو بود و را
 بسون مسجد است و گویند فرمود که آنحضرت گفت یکت ده معلوم فاطمه بر آنکه ازین بند او را آورد
 ای اما آورد و گویند است که بر آورده وی رضی الله عنهما بر آنکه از جهت سوزگند را آورده بود پس فرمود که

اسر است و جهت اخذ کرد عائشه
 در افضلیت فاطمه عائشه



منه
 کردی اینست پس گفت او را فاطمه و دی را شیخ عبدالرحمن و از سوزگند بر آید و از جمله انبیاست
 نیکو درین است که منطبق خود دولت در و بر افضلیت فاطمه و سیدت او بر سایر انبیا و مردانی
 که اهل بیت اند و درین عموم در اصل شده عاقله و حکیمه و جوانان فاطمه درین استدلالت کنی کرد
 میگوید از قوم کلام خود منظم کلام خارج میباشند پس مراد زمان غیر آنحضرت است بپوشیده نماند که خروج
 منظم از قوم کلام او مختلف نیست و ظاهر کلام است و دلیل خروج منظم باین قوت دولت
 نیست برین است احتیاج علم بر افضلیت فاطمه بر عاقله و حکیمه و در لغتها و در علم و ادب
 ماحد و شیخ هم در بعد از نقل این اختلاف میگوید که از دنیا باین عقیده روم
 که فاطمه افضل است بر عاقله و حکیمه و غیر آنست از غریب اصول این جامع علم و حال که در ای
 احقر در وقت وقت و بعد از مدت رفتن بود دیدم که مستانه شسته بجز در شستن فرمود تو چه بگوئی
 فاطمه افضل است یا علی رضی الله عندهم چون دیدم که حال هر علم علیه کرده بود در جواب تو فتی و فرمود
 یا تو بگری فرمود جواب هر دو گفتی عرض کردم که ندانم خود معلوم است فرمود اما در اصل هر دو
 علی بعد از رسول الله علیه و سلم بر این بزرگ صورت و معنی که در این بجز محبت نمی خواهد بود
 در علم در بر حال اخصی میگرد و حال را در علم پوشیده میداشت درین وقت جزم تحت و متن
 محمد شرفی علیه و سلم که علم از نظر پوشیده شد **ثنا** یحیی بن زعفران ثنا ابراهیم بن سعد
 عن ابی عن عروبة عن عائشة زین قالت و عا النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة
 ائمة فی شکواه الذي قبض فيه گفت عا که خوردند خرد فاطمه و خرد خود در
 ایام بیماری که قبض کرده بود روح آنحضرت در آن فساها البتة و قبضت پس ایست
 گفت خبری او را پس گریه کردم و عاها فساها البتة و فضحکت بتر خورد او را

نزدیک

نزدیک خود با سستی گفت خبری پس خنده کرد و قالت فسا لها عن ذلك گفت عا که
 پس پرسیدم **فاطمه** از این حال فقالت سادى النبي صلى الله عليه وسلم استیجی فرمود در خود
 و اجبر فی انقبض فی وجهه الذي توفي فيه قبضت و خبر داد که تحقیق آنحضرت قبض
 کرده بود و در این او در بیماری او که وفات کرده شد در راه بیماری پس گریه کردم هم تم سادى
 فاجبر فی الی اولاهل بئیته ابتعد فضحکت بتر ایست فرمود در اجراء امر او که
 تحقیق اهل بیت اویم که از پی او میروم پس خنده کردم پوشیده نماند که درین دو حدیث که در
 سوزن ارگشته آورده است خنده کردن آن بود که در کلام گوی سیده ان اهل بیت است
 و در حدیث که روایت کرده است از عا که در جواب خنده این است که در حدیث اهل بیت است
 که لایق می شود با آنحضرت و در سب گریه پرورداری اتفاق دارد بر سب گریه ای بفریب معلوم
 کردن رحمت آنحضرت بوده و در سوزن هم کرده باین سب بودن او تحقیق اهل بیت از وی
 حقوق آنحضرت در حق ابرار ترجیح داده حدیث مسروق را بر حدیث عروبه از آنکه شمل بر داده
 و در این از نقات اهل فطنت و بر آنکه نقد بقول است نزدیکی آنکه که در جواب خنده مجموع
 پروردار و در سب اران دوام میسوزند بود یعنی برین تقدیر که کافی از این دو حدیث میباشند
 پوشیده نماند که مخالف درین که مسروق تحقیق اهل بیت است و قادر است بر این دهمته و عروبه
 در سب خنده باج نیست **ثنا** محمد بن عرعرة قال ثنا شعبة عن ابی بشر عن
 سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کان عمر بن الخطاب یدلی ابی بن عباس
 ابن عباس گفت بود عمر بن خطاب نزدیک می آمد به عباس را یعنی مراد از بی التفات است
 فقال له عبد الرحمن بن عوف ان لنا ابنا و مشله یسکت مرثرا و عبد الرحمن بن عوف

مخالف نظر در این حدیث است
 و حدیث آن است



که تحقیق ما را برساند از ما نماند این عباس از سال و عمر عرض او را بود که ما هرگز نمی خواهیم
تقدیم کنیم و پیش از او دریم فقال صلح است یعلم من کف عین خطاب از نهمه کردی
میدانند یعنی من جنب علم است و در تقدیم بر سر سرفسار عمر ابن عباس من عن هذه الایة
انما اجاء فطر الله والفتح یسیر رسید عمر ابن عباس را از برای اظهار علم او و محمود نظر او
بر مملکتان فقال اجله رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلمه ایاه بر گفت این مملکت
بر ادوات نهمه است که اعلام کرده خدا آنحضرت را از برای اعلام کرد آنحضرت این مملکت
سورت خود و باین وجه حدیث مطابق می باشد هرگز در آن روز که این خبر گویا می شود و در
آنحضرت سب خبر غیب است که آنرا نمی دانند و در آن وقت که ما اعلم منهما الا ما تعلم
گفت عمر علیه السلام من ایزن فی غیبه مکر خیر را که تو میدانی مقصود از این کلام تعریف عمر است
تثنا ابو نعیم قال ثنا عبد الرحمن بن سلیمان بن حنظلة العسقلانی قال ثنا عمر
عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی مات فیهِ
بمخاضة کففت ابن عباس برده آمد رسول خدا در بیمار که کفوت شد در آن بیمار ای کجا بودی
که جمیده بر خود و قد عصب را سده بعضا بتر و سمعاً و تحقیق است بر سر خود را
بپارچه خاورد به عرب حتی جلس علی المنبر فحمد الله و اننی علیه تا آنکه نشست بر
منبر پس حمد گفت خدا را و ثنا بر روی تمام قال اما بعد فان الناس یکتفون و تغفل
الا فصار لیه کففت اما بعد از حمد خدا پس تحقیق بود پس می شود و در کتب می آید یا ای
و نه که درین و این خبر غیب است و باین خبر حدیث مطابق ترجمه است حتی می گویند
فی الناس بمنزل الملح فی الطعام تا آنکه من شنیدم آنرا در سار کرمم نهمه از کتب طعام فی

انکه کلام

انکه در مردم چنانکه نمک نسبت بسا را جزا طعام من ذلی منکم شتیا یفرقیه
توما و ینفع فیہ اخرین پس کسی که دلی و حاکم شود و از شما امری را که فرموده باشد و در آن
نوی را و سر کند میگذرد آن قوی دیگر را یعنی جنب اخبار باشد و در رفع مردم فلیقبل
من محسنهم و یجاء و عن مسینه هم پس کو قبول کند از سکو که لایسکی آنها را دور کرد
از یک را که و حق کند بی آنها را در غیر حدود تا موجب نفرت آنها نگردد بر نهمه این نهمه
شعق بکلام است و غیر محسنهم و سیسم راجع بقوم و دور نیست که غیر فلیقبل راجع به یک
از مسلمانان و با همان باشد و غیر محسنهم و من ذلی بر نهمه این نهمه است بسا مسلمانان خوانده بود
و حاصل نهمه آنکه توابع را باید که یکی حکام را قبول کند و از برای ایشان که در یک روز از غیر نقل است
و تکلیف خلاف شرع تا موجب قسه و سزا نگردد و از نهمه موافق علیکم بالسمع و الطاعة
و در کتب بعد از شتیا یعنی تا دم لایا بر کذب شرع و لا یظلم حریر مشرک کان احرم مجلس
فیده النبی صلی الله علیه وسلم ابن عباس کوید پس بود درین نشستن برای و خطه نهمه
اخرین مجلس که نشست در آن نهمه حدیث است که از حدیثی **ثنا** عبد الله بن محمد
قال ثنا یحیی بن ادم قال ثنا حسین الجعفی عن ابی موسی عن ابی الحسن عن ابی
بکره قال اخرج النبی صلی الله علیه وسلم فوات یوم الحسن کففت ابو بکر بر و ن
آورد روزی نهمه حدیث حسن بن علی را در آن فصعد بر علی المنبر فقال لینی هذ اسید پس بر آمد
بجس بر نیزه زد و درین پس من ستر است و بر گرفته خدا است و لعل الله ان یصلح به
بین قسین من المسلمین و رسید مردم که خدا اصلاح کند بعلین و بی میان و در کتب اسدم
درین خبر است از آنحضرت که امام حسن تجویز کرد خلافت را بر پادشاه بنی امیویان و در نهمه و جمل



نمود در میان مسلمانان چه آنکه بعضی خلافت عیسی و غیره از راه مستحق و کفی توابع نمودند پس از
سوار جزا با نام حسن بر مرک خود بنیست کرده بودند و وی رضای بود با هر خلافت و با چه
ان ترک کرد از راه جهنم خشت و تخلیص کند خشت منوی و در خانه نشاندند کویز برای مسلمانان
طریق و بی حرکت کرد و لکن سب بر ستم ما و به در توابع او و ناطق سب بر اسبیت بخا و به
برای خلافت و در ارت مسلمانان سیما بر عم شیععه که نام حسن را معصوم میدانند و نیز از اینجا
معلوم شد که گفت امیر المؤمنین علیه السلام ابیطالب را موجب کفر نیست چنانکه این کم
الذین ان تقوه بان مسلمانان می نمایند بعضی از پیشینیان اهل سنت و جماعت گفته اند که
سستی ناکردن ازین تا وقایع گذشته بهتر است بلکه خداوند سبحان و متعالی را پاک داشته
ازین قبلی در خون بریزد و از آنست که زبان خود را نیز آلوده نکردیم بزرگان و ائمه اطهار
تو ای مسلمانان بن حرب قال ثنا احمد بن زید عن ابوب عن حمید بن هلال
عن الثوبن مالک ان ابی النبی صلی الله علیه وسلم نعی زید جعفر او زید القدران
بجینی جبرها مردانیت که این بن مالک که تحقیق تو خدا خرموک جعفر و زید را بند
در جنگ موثره شهادت رسیده بود پیش از آنکه آنون خرمهات این مرد و عیاشه تدافان
و حال آنکه هر دو چشم آنحضرت اشک میسختند نزد آن اهل بسکون و دل میجوید کرد و او تا می رسید
تثنا عمر بن عیاشین قال ثنا ابن مهدی قال ثنا سفین عن محمد بن المنکدر
عن جابر قال قال ابی النبی صلی الله علیه وسلم هلکم من اعطای روایت از جابر
میدانند که گفت هر چه میجوید و این است که لانا طایفه نجره و سکون زن و دروغها است
نوعی از ب حد که در پیش است و شک در روایتی محل قلت وانی لیکن لنا الاعاطی نعمت است

باید که از نسبت این خاندان خود را بزرگ
سوار است از راه و در از آلوده
کودیم بزرگ و دروغ خوارک لا

ما در این قسم کلیم

ما در این قسم کلیم که منضم باهل شرف است قال اما اندر سکون کم الاعاطی فرودگاه
پیش تحقیق نشان این است که خواهد بود در شاد اناط و اما اولها یعنی امرات برین میگویم
مرد را یعنی زن خود را احری عینک انما طاک و در در از خود اناط خود را فقط العر
قد النبی صلی الله علیه وسلم انما سکون کم الاعاطی فادعها این میگوید زن یا خود بود
سخر خدا که خواهد بود در شاد اناطها پس میگوید ام از کمال خود که زنی کرده ام و در شکم از شیخ این
چیز گفته که استلال این زن بر ارجحت استمال اناط با این خبر که آنحضرت داده که اناط شما را در همه
محل محبت است مگر آنکه استناد کرده شود بقره آنحضرت یعنی در صورت کفر داد من فرموده
از آن پس که تقریر کرده استی بر شیده ناند که اناط از ز بر شرف است مس از آن در حاجت
دیگر آن شده و اگر آنه این است اباجت استمالک بوجع بر ستم سب در روایتی که در مسلم از حضرت
عائش زوق نموده که بر آمد آنحضرت در خرد پس کرم من غلطی پس برده در کردم از آن و وقتی که در کم
الذین ان تقوه و دید این غلط را پس برده ای مبارک آنحضرت که است یا قسم پس گفتند از شما که دید که این
فرمود خدا فرمود است ما را که بر شتم سنگ را عاتقه گوید طبع کرد از او و سواد یا ختم و سب
نوفت آنحضرت برین ظاهر از آن این است که است آنحضرت از این جهت بود که فضل و عادت اهل کفر
و آنجا است و نیز از اینجا معلوم شد که رسیده از این راه او را بر این روایت است و علم برین گفته اند
لیکن از تحقیق معلوم شده که آنحضرت هم استمال کرده اند از طرف در طحاج با بر اینها استناد آورده
چنانکه آنکه آنرا شد که در ظاهر از آن رجعت است در آنجا که ایس از بری است احمد بن حنبل
قال ثنا عبد الله بن موسی قال ثنا اسرا عیله عن ابی اسحق عن عمر بن عبد الله بن عبد الله
بن مسعود قال انطلق سعد بن معاذ معتمرا کفتم ابن مسعود است معاذ که زید از انوار



در حال که نیت عمره داشت قال فزل علی امیة بن خلف ابی صعول گفت وقتی
که بگردانید پس نزول کرد بر امیة بن خلف که گشت او ابو عمران سب و از شرکان کفالت
و کان امیة را انطلق الی الشام فمر بالمدينة نزول علی سعد و بود عادت امیة رفتی
گرفت لب نام پس گشتی برینه نزول میکرد بر سعد بن مسعود بنان قال امیة لسعد پس گفت
امیة بر سعد را انظر حتی اذ انصف النهار و غفل الناس بالطلقات و طفت
بیت من تا وقتی که بنور زشود داخل نموند مردم بروی و طرف کنی فیما سعد یطوف
اذ ابو جهل پس در شان او که سعد طوف میکرد تا که شد ابو جهل فقال من هذا الذی
یطوف الکعبة بک گفت ابو جهل گشت ای که طوف میکند کعبه فقال سعد انا سعد
گفت سعد بن مسعود فقال ابو جهل طوف بالبیة امنا و قدنا و تیمم بحل و اصحابه
پس گفت ابو جهل طوف میکنی تو بخانه کعبه در حالی که امیة یا او که مان داده شده و تحقیق جا داده
شما محمد و یاران او را قال نعم فلاحیا یعنی ما پس گفت سعد آری جا داده ایم پس خدمت
کردند میان خود فقال امیة لسعد لا ترفع صوتک علی ابی الحکم پس گفت امیة بر سعد را بلند
کن اول و خود بر ابی الحکم یعنی خدمت کن بر مندی فانه شنید اهل الوادی پس تحقیق وی
بهر مردم دلایست یعنی خدمت بر من پس گفت ابو جهل گشت ابو جهل لعین بوده است و در وقت
سر از راهل که بود تم قال سعد والله لئن صنعتی ان اطوف بالبیة بک گفت سعد
ابو جهل را که سوگند اگر از او روی تو را از طرف کردن بر بیعت الله لا یظن محرابنا
بر کعبه و در وقت که رت ترا نام قال یحیی امیة لقول سعد لا ترفع صوتک کفالت بود
و گشت امیة که میگفت بر سعد را بیعت کن اول و خود را بر ابو جهل و صدای مکن بوی و جمل

فیما

داشت

گشت میگفت او را انقضت سعد فقال عنا علیک پس خشم کرد و سوگند گفت بخدا
مر از خود بی بگریه را فالی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انما مالک ابی الحکم
من شیده ام سوخته را میگفت تحقیق ابو جهل گشته است قال امیة قال کم گفت امیة
مر ایست گفت سعد آری ترا ایست یعنی تو را نسیم چرا حمایت او میکنی که وی ترا ایست درین
بشکل کرده اند که صیغه را راجع بایم جعل است که امیة روزی در دست مسلمانان گشته شده است
بیت گشتن وی با ابو جهل چه منی در در کفالتی جواب داده و بر مادی تو بوس کرده و بیست کرده
گفته اند چون امیة را ابو جهل بخت شد روز غرّه بد آورده بود وی درین غرّه گشته شد
پس قاتل ابو جهل است و نسبت قتل شما که بسیار است بدانند امیة را که از این خبر جواب
مانند مان جواب داد و سب که بنا بر آن خود رفتی که عاری بن مسعود در حبسین شهید شد و حضرت
رضی و فرموده بود و صحیح عمار بن عبد الله بن مسعود چون سران مایه دیدند که کار در دست آنها
بغیر رسیدند و در غرّه گشته اند و حضرت در باب حبسین فرموده ظاهر شد که گوش ما به
و ما با خود دیدیم مایه در جواب ایست که گفت که قولی که علی است که حسین پسر کار را بجا ما آورده بود
از قبح ایست بگفتند از قبح کوفی و میگوید که امیة سب سعد ازین قول را که امیة را که حضرت
میگفت و میگوید که امیة راجع محمد است صاعده رسد در قول او گفت محمد را میگویند هم کوفی را دوست
ابراهم بن یوسف که در کفالت در اول نماز آورده که امیة بسا از اسامی قول سعد زن خود را گفته اند چون
شنیدند قول سعد که در حق من گفته است گفت با او که ترا چه گفته است گفت میگوید که تحقیق محمد را
البت ترا از وی قاتل است و درین روایت آمده در ابو جهل فرقه از من فرقه امیة را که او حضرت
و امیة را سب با حق نبوت است پس گفته سعد بن مسعود که ما را در غرّه وقت که ما را در طرف خود میفرست

ن بسب نیز می باشد



وادیه از روی دوستی امیرنالی صلح او در آن دید که با بی جهل ستیزه نامیاد با آزار کشد بر موقی
 نود و نهم در میان گفت که درین دو معنی تضادی نیست و در حقیقت قابل امیه آنحضرت بود
 و با وجود متوان گفت نسبت قتل امیه با او جهل و ادب است بر آنکه او می دانست که آنحضرت در حق او
 چنین فرموده و امیه از او باور کرده از کار بد و منافقانه مسلمانان در بر او است و بر او او را برود
 پس بخت بر قتل او شده و در عرف این طور بسیار است که نسبت به باعث میکند و نیز نمید
 تواند که برین بر روح امیه را اطلاع دهد باشد یعنی از دست آنحضرت کشته نشود و او جهل است
 شده از بر او و قال والله ما یکذب محمد اذ احداثت گفت امیه بگوید که در حق او میگوید
 وقتی که سخن میکند یعنی همه لوجی و الهام میگوید فرج جمع الی امراته فقال اما تعلمین ما قال فی
 اخیری المیتربی پس با کشت بسوی او خود و گفت ای امیرنالی خیر بر آن گفته بر ادوی که از
 یترب است قالت و ما قاله فک انعم الله سمع محال نیرعم انه قال فی گفت زن او
 چه چیز گفته است بر او تو گفت گفته است سمد که تفتیح می شنید محمد را که میگفت که در قابل
 من است فوالله ما یکذب محمد پس بگوید که در حق او میگوید محمد قاله لیا حرجا الی الهام
 و جاء الصریح گفت را دی پس نگاه بر آمدند مشرکانه بسوی او و او را در آن حالت که
 امراته اما دگرت ما قال الخول المیتربی گفت او از آن او را یا یادند را می خیر را
 گفته بود بر او تو تیربی قال فامر ان لا یخرج گفت را دی پس امیرنالی که در آن حالت
 که او جهل است من اقراف الوادی فسر یوما او زمین پس گفت از جهل بلون
 تحقیق تو از آن شرف مکه پس میرکن و سیا با مالک رو زنا دور در حساس معتم فقلله الله
 پس رفت با شکران پس کشت او را تقدیر است عبد الرحمن بن شیبیه قال ما علی الحسن

ابن المغیره عن ابی عبد الله بن موسی بن عقبة عن سالر بن عبد الله عن عبد الله ان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ابیت الناس من ابیت الله عز وجل من غیره من غیر خدا
 در آن روزم را یعنی در خواب محبتین فی صحبته در حالی که جمعی شده اند در زمین در روی
 که مکتوب به در صفت عمری از آن چنین است که در خواب دیدم که من می کشم از جانبی آب می کشم
 هکله پس آمد ابو بکر فقام ابو بکر فنزع دلایا او که در زمین است و ابو بکر صدیق پس کشید
 یک دیو بیده دل و فی بعض از غم ضعف والله یعلمه و در بعض کشید و آب داد
 سستی است و خدای امروزه در آن که در قطع او وقت و هر گاه است و نوبت به حال محمد
 در م فون و نوبت و نوبت اند یعنی دلوی که در آن است با در دست که این نوبت است صریح
 در نوبت بلکه آن نوبت یکی نوبت است که با در وقت زمان خدمت مشغول بود یعنی
 و نوبت اصل نوبت یعنی که نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است
 شرح این محققه که این محمل خیری نیست اگر آن نوبت خدمت می شود و در نوبت نوبت
 می گفت بلکه آن نوبت یکی نوبت است که با در نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است
 زود یا با بیک نوبت که این نوبت را گفت فریض این است که بعد از آن نوبت است که در آن نوبت است
 و متصل الی غیره و این نوبت است بلکه ظاهر بر آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است
 غیر فاستحالت بیده عرب یا بر نوبت نوبت را در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است
 عرب نوبت بود که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است
 و نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است
 در نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است
 در نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است

کلی

نوبت خدمت امیرالمؤمنین که در آن نوبت است
 در نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است که در آن نوبت است



الشد يفرى لفتح تحية وسكون فاو كسر را فو يرفع فاو وسكون را او تشديده حتى
ضرب الناس بظعن تاركه زود مردم رسيد بظن علق لفتح مملتين و نون بفتح جاي
تسعين شتران و تني كبر كردند از آب و علق برآي شتران مانند طبع است بران مردم
كفته انه مئة انت كبر استند و يرباب كردند شتران را دولت نماند زوديك باب
تا باز انهار آب و نهد حاصل مئى انت كرم هم مرفه كرا شدند و هم طردند چنان
اعدافه شد قاضي عياض كفته كه ظاهر اين حديث انت كرين زانيت و بيمت و زرك
عربى خطاب رود و استحكام پذيرفت بظن كويند ترتيب اينها بر زمان رود و حاجب
خلف است از آنكه صديق اول و پاك زمانه از حسن و فاضل ك اسلامت پس شروع
كرد از فو حات بها در فراج شد امر مسلم در استقر قو و عديين و قال هما سمعت
ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم فرفع ابو بكر ذوقه بليت و كفته اهام بن سبه
شنيديم ابا هريرة را كه روايت كرده نوزده مرتبه خلافت پس كيند ابو بكر و دو بود النبي بي ترد
و دو كفته و دين بود است اذني است با كبر مراد دولت خلق است **تسا** عباس
بن الوليد قال **تسا** معتمر قال سمعت ابي قال **تسا** ابو عثمان قال **تسا** ان
جبرئيل انا النبي صلى الله عليه وسلم كفته ابو عثمان خبر داد و مردم من كه بيقين
جبرئيل كند نوزده مرتبه خدا و عنده ام سلمة تجمل تجملت تم قام ليه كرت جبرئيل كه
حديث ميكنه يا حضرت پسر رخواست و رفت فقال النبي صلى الله عليه وسلم
لام سلمة **تسا** هذا ليس كفته خبر خدا مراد مسلم را كويت **تسا** او كما قال **تسا** جماعة
كفته يعني با نبع عبادت فرموده يا لبي انا و بكره قال **تسا** هذا حجة كفته ابو بكر

بدر
بظن

الزنتي

قالت

قالت ام سلمة ايم الله ما حسبنا الا اياه كفته ام سلمة بعد اسر كينده كان كرم
انكروا و كرمه حتى سمعت خطبة النبي صلى الله عليه وسلم حين جبرئيل عليه
السلام او كما قال **تسا** كفته شنيديم خطبة خبر خدا خبري كرا جبرئيل شنيده ميگفت يا ايها
محمد خبر خوده يعني در وقت معلوم كرد ان آينده جبرئيل بود است ففتح الباء كفته كذا
شده ام از روايتي كراين خبر بود است ليكن از ده كل سيق معلوم شده كه اين امر هي فرقه
بود قال فقلت لا بي عثمان ميم سمعت هذا قال من السلامه بن زيد كفته بدر
كه سليمان بخرخان است كتم مرابي عثمان عبد الرحمن بندي را كه باي است از ك شنيده
انجريت را كفته از اسامى زيد **تسا** قول الله عز وجل مير جبرئيل فون
ايتنا و هم هي **تسا** سمعوا و حضرت را شنيدن خبري ظاهر چنانكه هي **تسا** سمعوا و هم هي
يعني علم انسان بعد قئ صلا عليه وسلم و يقين مانند علم صلي يقيني بود كتر و در شبهه در
يا **تسا** شنيست آياتي كرا لطف بعد از الواسي اردو كه از از جبرئيل رسد و او كه او كرا
چون درين باب ترجمه ما و در ظاهر بهين است كرا از جبرئيل اعتبار كنيم ليكن خبري كراين باب
ذكر كره بضموا آيت مطابقه نزار و چه اينقدر كه خبري كرايت در تعهد بود و در شديت
مكرر زود نشان بود است **تسا** عبد الله بن يوسف قال ما مالك عن ماع عمن
فأفصح عبد الله بن عمران اليهودي جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فذاكره بالمران مر جلا منهم و امرأة كنيها از عيشه ليرى عكره خطاب مرد است كرا بود
كعبه سبه خبر خدا پس ذكر كردن حضرت را كه بيقين مرد و زني از نهيان كرا كرا اند
فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تجدون في التوراة في شيان الوجود



پس فرمود رسول خدا چندی با سید و تورات و در جم دستک کردن آنکه تا کرده و آن
پرسیده تا آنکه در سر سبیت مقرر بود و آنحضرت بوجی کوبا برای اطمینان خود هر چه بود مستطاب
نیکو بود و جی شد درین قفیه که از بود و پرسد که راست خواند گفت یا دروغ میگویدند و حکم
اینکه حکم بر جم موقوف بر آن بود که موافق کتاب است آن باشد حکم فریاد بر سر مذهب
است لکن آنکه ازینجا معلوم شد که عمل بر سر است پیش از آنکه نسخ آن نمایند باشد رود است
قالوا لفضولهم و یجلبون و نکتند فیصحت و سوار میکنم از آنجا که در حاکم است بر سر
فقال عبد الله بن سلام کذا بتم ان فیها الرجیم گفت بعد از این سلام که از آنجا بود
این بود و بر سر با آن مرف شده دروغ قفیه تحقیق در تورات بر جم است فاقوا بالقول
فندشدها پس آمدند تورات را و گفتند از آن موضع احدی بدید علی ایتر الرجیم
پس بنویس از آن دست خود در بر آیت بر جم و آن عبد الله بن موری است در آن زمان
و در در صحبت است فقره ما قبلها و ما بعدن ههنا پس خوانند خبری از آنکه بر جم بود
و خبری که پس از آن بود فقال عبد الله بن سلام ارفع یدک لیس گفت از آنکه در آن
بر او دست خود را ارفع بدید فاقوا ایتر الرجیم پس بر دست دست خود را پس فاقوا
در آنکه آیت بر جم بود فقالوا صدق یا محمد فیها ایتر الرجیم پس گفتند که گفت عبد الله
ای نمرد تورات آیت بر جم است فامر بهما رسول الله صلی الله علیه و سلم فوجبا
پس فرمود با دست صندید و رسول خدا پس شک کرده ننمودند و در حال عبد الله بن موری است
الاحد یخفی علی المرأة یقیمها بحجارتهم و یدم المرد را از آنی که بر سر میکند بر آن
نیکو داشت شک را از وی در دست ای در کسی که مهربان و نیکو است و نیکو است و نیکو است

و در غیر اینست

و غیر رویت ای در غیر اینست حکم ساکن و در غیر اینست یعنی یک خطابی نیکو در غیر اینست
باب سوال المشرکین ان یریم النبی صلی الله علیه و سلم ایتر فاهم الشقاق العفر
پرسیدن مشرکان که آیا یکدیگر را میفرستد خدا را میفرستد و حاق عادل پس نمود آنحضرت آن را
دو بار در آن ماه شب چهارم **تقا** صدق من الفضل قال تنان عینه عن ابن
بجیح عن مجاهد عن ابی عمر عن عبد الله بن مسعود قال سئلت العفر علی عهد النبی
صلی الله علیه و سلم تسقین فقال النبی صلی الله علیه و سلم انتهدوا و اکتف ابی سود
شکافته شده ماه در زمان غیر خدا در باره پس فرمود غیر خدا گوید باشد که این مجزه عظیم است
که هیچ کس را از آنجا این قسم مجزه دست نداده است زیاد کرده است ابی نوبخت از طریق عینه
پس عبد الله گفت این بود تسقین دیم یک نصف را بر کوه و دیگر بودیم پوشیده ماند که ای
مجزه در کتب نیک است پیش از آنحضرت بوده است و این عباس در تورات متولد شده است
و همچنین آنکه در حضرت دیگرانی رویت کرده او رویت کرده است و در سال در خدمت
آنحضرت در سال فتح خیبر آمده و در این سال متولد شده پس آنکه رویت کرده اند از دیگر صحابه
و این بسیار است که صحابی از صحابی دیگر رویت میکند **تقا** عبد الله بن محمد قال تنان شیبان
عن قناده عن انس و قال لی خلیفة قال تنان یزید بن ذریع قال تنان سعید عن
قناده عن انس انه حدثهم ان اهل مکة سألوا رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان یریم ایتر رویت از آنی که تسقین انس صحبت کرده است ترا که تسقین اهل مکة پرسیدند
رسول خدا را اینکه ماید آن را حاق عادت فاهم الشقاق العفر پس نمود آن را در آن
ماه **تقا** خلف بن خالد قال تنان بکر بن مضر عن جعفر بن ربه عن عمر بن عبد الله بن

سئلت العفر علی عهد النبی



مالک عن عبد الله بن مسعود عن ابن عباس ان العمر الشوق في زمان رسول الله
صلى الله عليه وسلم مردی است از بن عباس یقین ما بشکاسته شده و زمان **ب** **باب**
این باب را نیز خبرنا درده و حادثی که در آن مذکور است دولت دارد در احوال سلفه آنحضرت
تثنا محمد بن المنشی قال ثنا معاذ قال حدثني ابي عن قتادة قال ثنا انس ان
رجلين من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم بعتين زوجهما اذ اريا ان محمد بن اسيد بن جبير
و جابر بن عبد الله بن عبد النبي صلى الله عليه وسلم في ليلة مطلقة بالانذار
بخرجه و رخصي تا ريك و مهمما مثل المصباحين فيضيان بين ايداهما بان برود و در
چرخ است بجای که در نسی در رفتن است ان فلما اقر قاصار مع كل احد منها واحد
وقتی که خبر شد گشت با هر یکی از آن یک چرخ حتی آبی اهلته تا آنکه آمد مردم خود را و آن
برختی مصاح را می بود از جانب حق و از آن بود سر قول آنحضرت را و بوده بشره که منین
بناست ده که بود کان را و تا یکی بمس حدیثی تمام روز قیامت تجیل که در آن ان دارد
وینا آنچه ذخیره بود برای قیامت تا یقین است ان بفرزاید و در جمیع اجناسی که آنحضرت از احوال
از روز قیامت خبر داده و نقل نمود است نزد عبد الزاق با بن مضمون است که اسید بن جبير بودی
و دیگر از انفسا معنی در وقت آنحضرت سخن میکردی سخن سخت تا ريك بود چون برآمدند از حضور
آنحضرت در دست هر یکی همای کی چون راه جدا شد معای دیگری من بر او سخت بین رفتن یکی
در روزی معای خود را که با اهل خانه خود رسید موکلف و نه در آن خود آورده که احوال اینها
مانند چرخ بر او سخت **تثنا** عبد الله بن الاسود قال ثنا يحيى بن اسمعيل قال ثنا
قیس قال سمعت المغيرة بن شعبه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس

من امتی

من امتی ظاهرین و بود همیشه مردم از امت من عالی و غالب اند و مسلم زیاده
کرده ظاهرین علی بن ابي سلمی معانی که کزید رحی بجای که غالب اند اکثر خلیل و برخی غیر اینها نیز است
را حجت آورده اند بر یک سبب زمانه خود را که کزید رحی در آن بنا شد و این حجت است ان بخار
بیت یا آنکه حدیثی مرفوعه که موکلف و غیر وی آورده اند ان الله لا یزعم العلم لبدان خطاه
و لکن یترجمه منهم مع فضل العلم فیسفی باس جهال و یستفون فیضون و یضون و رانکه
زمانی میرسد که اهل جهناد بنا شد ملک مطلق علم صحیح در میان بنا شد باین سبب قول جمهور
و امروز که سینه کهنه را و کس که است جز از اهل اجتماع و کدو شهرهای از شهرهای اسلام مجتهدی
باشد ز سیده و الله اعلم **تثنا** الحمیدی قال ثنا الولید قال حدثني ابن جابر قال
حدثني عمیر بن هانی انه سمع معاوية يقول سمعت النبي صلى الله عليه وسلم
يقول لا يزال من امتی امة قاعته با مر الله سیکفت مساوی بن ابي سفيان شیدم
بمخدا را میز بود همیشه از امت من جمعی باشد قائم یا مرفوع یعنی بر ما آورده و حکام و حجاج
الهی را یا هر بطور سر خود اسلم که کهد از نه بقیه اسلامی خود بود و پرتیده تا که از بعضی فرزند
با او خورمانه بر بر محمد و جانشینان است و دیگر صحیحی است که بعضی هم حدیثی
و لا من خالفهم زمان غیله است ان را کسی که کند ان ان را و نه کسی که کند ان
کند ان ترا حتی یا بی اهل الله و هم علی ذلك تا آنکه می آید امر خدا یعنی روز قیامت
و حال آنکه ان برین خوانند یعنی در وقت و کزید رحی قال عمیر بن هانی فقال انک
بیت بخار گشت عمیر بن ابي سلمی گفت مالک بن ابي مرفوعه و خا مجید و کرد و در ۱۱
کوی است یعنی کزید صحابی است قال معاذ و هم بالتام گفت معاذ بن جبل انهم را تا یکدیگر



نكند نام اندر قضا معاویة هذا مالک یزعم انه سمع معاذ اقول لهم بالشام
 پس گفت معاویة این مالک است میگوید که تحقیق دی شنیده است معاویة را میگفت این
 بشام اندر تثنا علی بن عبد الله قال ثنا سفین قال ثنا شیب بن عرقدة
 قال سمعت الحی یخبر قون عن عروة گفت شیب شنیدم اصل قله خود را که چنین
 میگوید از عروه بن ابی صیال کوفی است ان النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه دیناراً
 لیشتري به ثنائة یحقق میخرد او عروه را دیناری تا بخرد برای آنحضرت غنمی را فاشتری
 که به ثناتین پس خرید مرا آنحضرت را بان دینار و ثنائة فباع احدهما بدینار
 پس فروخت یکی از دینار و بیک دینار فباع بدینار و ثنائة پس اندر دینار
 بیک دینار و بیک ثنائة تمسک کرده امام عظیم امام مالک باین مالک بصیحة بیع لغوی
 اندر آنکه آنحضرت او را همین اشتراک و کمال کرده بود و کما یفصح عنه کثرت و لیکن بیع لغوی بود و کف
 بر تجوز کمال و آنحضرت پس فرموده اند و تجوز فرموده و همین است نهیب امام شافعی در ترمذ
 گفته اند که نهیب وی چنانکه در قول جدید تعویج کلام عدم انتفاء و بیع لغوی موقوف بر صحت
 حریت بود و است بعضی گفته اند که کما یفصح عنه کثرت انتفاء حریت کرده باین قول
 که گفته اند سمعت الحی یخبر عن شیب از جهلت نام معلوم نقل کرده و نام برده که اینها
 گنبدند تا حال آنها معلوم شود و جواب این جمله است که گفته اند که شیب از جمله آنکه
 نقل می آید از عطاء و بعد ازین اگر چنین کسی مجهول آرد و در او ان خود را باکی ندارد و درین معنی
 است که گفته اند که شیب از بیک کسی شنیده بلکه از جمعی که در اول نقل میکند که در حقیقت
 صحیح است و نیز گفته اند که شیب است را قیاساً بسیار یافته شده و است که امام احمد و ابوداؤد

در ترمذی

در ترمذی و ابن ماجه از طریق سعید بن زید از زبیر بن عفریت که در کوفه است از ابن
 له با البرکت فی بیعین دعا کرده آنحضرت مرد را در بیع و شرا و کان لو اشتري تو را با بیع
 فیما بود و عروه اگر خبری فاکل بر او گفته شود میگوید در آن قال سفین کان الحسن بن
 عمار جاءه هذا الحدیث عن عرفت سفینان بود حسن بن عماره او را ما را آنحضرت
 از شیب از عروه قال سمعت شیب بن عروة فایتة فقال شیب الی الحی
 استمعت من عروة بن ابی اسلم بن شیب و بر سعید او را پس گفت شیب یقیق من شنیده ام
 از عروه قال سمعت الحی یخبر و من عنده گفت شیب شنیدم فیله را که خبر میدادند این
 چنین را از عروه یعنی محمدی از عروه نقل کرده و لیکن سمعت یقول سمعت النبی صلی الله
 علیه وسلم لیکن شنیده ام او را میگفت شنیده ام میخرد او را بقره الخیر معقود و بیع
 الخیل الی یوم القیامة میخرد میگوید بسته شده است در بیع اسبانه و در بیعت بر موصوفه
ثنا قیس بن حفص قال ثنا خالد بن الحارث قال ثنا سفین عن ابی الیاس
 قال سمعت النس بن مالک رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الخیل معقود و بیعها
 الخیر بیع و یقع ثنائة و شدید ختمه و را فرجه ثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک
 عن زید بن اسلم عن ابی صالح السمان یخبر به و شدید بریم دونه و در فرغ من امیر یوم
 عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الخیل لثلاثة فرود است مرتبه کسی را باشد و جدا
 و لرجل ستر و علی رجل و سر فاما الذی له اجر فوجله بر طهما فی سبیل الله پس که
 که مرد را هر است پس مردی است که بسته است از او راه جدا تا بر وی جهاد کند و بعد از آن
 که جهاد کند فاطماصا فی مرجح او بر و صبر پس رسان بسته از او بر نه زاری یا در بیعی شکایت



مردم بنام رسول و صوم و خیر از نما اصابت فی طبعها من المرح اذ بال وقت بین
چری که بسیار خوردند و پویشید و در این وقت در زمین خود را بسوزند و در این
تکسیر و نام ریسانی که بر طایع است بجز در هر گاه که کاتب لرحسنات با تیر و دور بگیا
که در نما دعای نسبت نماید و در وقت بزرگ و در زمین و لو انها قطع شد طبعها
فلا هیستند شرفا او شرفین و اگر آن است بر بر ریسان خود را پس در وقت یک بلبندی یاد
یعنی را استساک از باب اشتغال بجز در وقت و است بر زمین و در وقت که بجز
زین و قبل از شرط یعنی گفتن کانت از و انها حسنات لربیع که کاتب است بگیا
ملا و از وقت یعنی بر سکنات و حرکات است و در وقت بود و در انها وقت
بعضی شربت و در هر دو آن بقیهها کانت ذلك لرحسنات و اگر آن است که است
چون آن که بجز نشد و بنویست از آن که است و در او یعنی بجز اختیار و در وقت خورد و با شکر است
در او را یکبار و در جل بر طبعها تغنیا و مستورا و فقفا و در وقت است که است را
از جهت اظهار شفا و بجز خود و سوال با گردن از کس و لرحسنات حق الله فی رانها
و در وقتها و در وقتش گروه است حق خدا که در کردن است و است یعنی در وقت
باید که است و در وقتش و در وقتش اعانت کوردی میکند و فی لذلك مستقر است ان است در این کس
شربت یعنی این عمل بقول مرضی خدا است و در جل بر طبعها محراب و در وقت و در وقت
لاهل الاسلام یعنی در وقت و در وقت است که است از آن که است بجز در وقت و در وقت
بجست و در وقت و در وقت ام و در وقت عدوت در وقتش که در وقت و در وقت و در وقت
در وقتش ان است که است و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش

عنه از باب غیر اختیار
و مسکن است خدا
ان هم در وقت
چه جای که در اختیار
او در وقت

در پیوسته شد غیر خدا از غیر آن کسی که خدا میدارد و از حرکات آنها و حال هر آن که است
جامع بر یک و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش
یعنی انتقال در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش
ان هر دو کس که میکند مقدار زنده بدی را می بیند بر او را و جواب از این سوال در ضمن
این هم بنویسد یعنی اگر است نیک و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش
بر قیاس یعنی حال است و در حال شتر نیز رسیدن کوی قیاس کرده اند بر اسکان در کت آنها
سلم زنده باشد **ثنا** علی بن عبد الله قال تنا سفین قال تنا اربین محمد
سمعت النبی بن مالک یقول صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم حبیب بکره
یکوئد النبی بن مالک مع کورد و مول خدا در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش
و بقیه سرون آورد مردم بادت رحمت فلما اراده قالوا الحمد و الخمیس بکراه دیدند
انگرفت را گفتند که اند محمد و لشکر را شمس میگویند از آنکه لشکر را مع طافه میگویند نیمه
و تیسره و قلب و مقدمه و ساقه و احوال الی الحصن لیسعون و در وقتش و در وقتش
که میدوند و بعضی روایتها ما جا لوار است از جواب فرغ النبی صلی الله علیه وسلم
یدایه و قال الله الکر حریت حبیب پس بر وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش
خدا از بزرگ است و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش
ماده می که زود کردیم در صحن سوری تومی پس بیست صبح رسانده شد که ان قال ابو عبد الله
مع فرغ یدید فانی احشی ان لا یکون محفوظا گفت از کس که در وقتش و در وقتش
تولیع بر پیوسته یعنی بر رسم اینکه بر آید بن قول محفوظات و انکان فیتر فرغ یدید فانی

فقاه مال از ان علی فیما الاضاره الکلیه العاصیه غیره در وقتش و در وقتش و در وقتش و در وقتش

شبهه



عليه وسلم بين يديه ولو اياها است وريان ثنا کسی که صحبت داشته رسول خدا را
یعنی میگوید آنها که جهاد کردند بنمود با آنها فقیهون نعم فیفتح لهم پس فتح داده شود و در آن
برکت و عزت صحابه تم یا علی الناس فیغزو فتقام من الناس فیهما هکلیکم
من صاحب اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی تا بیان اصحاب فقیهون
نعم فیفتح لهم تم یا علی الناس فیغزو فتقام من الناس فیهما هکلیکم من
صاحب من صاحب اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقیهون نعم فیفتح
لهما یعنی این برکت تا سه قرن در حضور فقیهون در شان آنها واقع شده خواهد آمد
اصحی بن النصر قال سنا شبعه عن ابی جعفر سمعت زهدم بن مضرب
سمعت عمران بن حصین یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر امتی
قونی یکتف عثمان بن حصین فرمود رسول خدا بهترین امت من اسل فون من است یعنی صحابه
بهترین امت من اند و آن یقع قاف و سکون از دون اسل که زمان نزدیک میگردد که نزدیک
باشند که ای و اطلاق بشکند فون در بروی از زمان و در تقدیر آن اختلاف کرده اند
تا صد بیست یعنی ده سال در بیست سال و ده سال بر هر یکی از عقد عشر تا صد
و بیست میگردند که بدانیم چه وقت که فصل باشد ازین در این طبقه تا بهین
تم الذین یلوونهم بترک نیکه فصل باشد از این تیغ تا بهین تا که عمران غلامی بود
او که بعد فون مرتیان او نشاء گفت عمران بن حصین پس بخدا تم این ذکر کرده حضرت
بعد از فون خود و در یکس با و اگر باشد اساع تیغ نیز داخل میشود تم ان بعد کم فونما
و سرگردد بود از شا قومی در تیغ صحیح مشهور است بان بعضی برفع روایت کرده اند

من علی بن ابراهیم

تا عمل فعل مقدر است یعنی قومی است شهدا و لا یستشهدون و لا یسئلونهم و لا یسئلونهم و لا یسئلونهم
از آنها کرده میشود و اگر که از قومی شوند و بخونون و لا یوتونون رضاست تکلیف در اینست
بسر و نمیشوند یعنی از پس خیا شها طاهر خیا شها محل انست بجا شد و سیدارون و لا یوتونون
و نیز میکنند و وفا می نمایند و بطریق فهم السمن و ظاهر می شود در این ن فریبی در این
که در این و سهاک و در ذات خواهند بود **سنا** محمد بن کثیر قال انما سئل عن صفیة
عن ابی ابراهیم عن عیبة عن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم قال حیر
الناس فری تم الذین یلوونهم تم الذین یلوونهم تم محبی قوم نسق شهاده احد هم
یعنی هر کسی که از قومی است میکند که ای یکی از آنها سوگند او را و عیبه شها مده و سوگند او
که ای او را یعنی از پس که کذب در زمانه شها سوگند او که او را از این شهاده سوگند خواهند
خورد و که پیش از شها دست تا اعتماد کنند بر شها دست او قال قال ابی ابراهیم و کانوا غیر یوسفنا
علی الشها مده و العهد گفت مصور گفت ابی ابراهیم گفتی بودند که ایان ماکر فرزند ما در قتل شها مده
و عهد و حال آنکه ما خود سال بودیم تا عادت کنیم و جرات نمایم در بوی بر شها دست و عهد کردن
نیکه ای شها مده شرح عهد را سوگند تفسیر کردند و گفت با جمیع کنیم در عهد شها دست او بر شها دست
که برین تفسیر گفته است تا عادت مطلق نشود که از او شها مده سوگند او را سوگند
بر او از عهد عهد ما دست یعنی بگوئید خدا را سوگند بگوئید شها مده **باب المهاجرین**
و فضلهم باب و در که مهاجران و کثرت قرابت ایشان نسبت به اصحاب که در بعضی نسخ
سابق آنها برین و فضلهم در حق است منهم ابوبکر عبد الله بنا الی محاجر التیمی
بعضی از این ابوبکر حدیثی است فقال و محاسن ان قدوه ایجاب و مناقب و محاجر ان زیاده

شبكة
الألوکة
www.alukah.net

اجاب انحصای عقل برهان و از احاطه انبیاست افزون است برخی از ان بگویند
درین باب نیز آورده است اسم کسی را که بر قول مشهور عبد الله بن عباس
بفرموده است و حضرت حارثه و عاصم است و وی عبد الله بن عثمان بن عمرو بن سعد بن تميم
بن مریه بن کعب بن لوی بن غالب است و بنی مشیره سید انبیاست عبد الله بن عبد الله بن
کعب و او را عشق گفتند از آن رو که در نسب او چیزی نبود که با آن عیب کنند یا از جهت
سبقت او در خیر است و تقدم او در اسلام یا از حسن و عفت وجه او و در صح و جود است
که حضرت ابی الهیثم است و ان بود که خداوند سبحان او را از او کرده است از ان رو که
چنانکه در تفسیر برودت عاقل آورده درین بیان نیز تصریح کرده و لقب مشهور او صدیق
است از جهت مبارک است او بعد از آنکه خود را بر سر کف او آورده از پیش خدا و بطریق باسناد
از اوقات از عیال بر مطالب آورده کردی رقم گویند که بنمود که خدا انزال کرده نام ابی بکر
از اسکان صدیق رقم نام ماورد و سلم و نسبت او هم غیر نسبت صحابین ملک بن عباس بن عمر و
نکند وی نیز مسلمان بوده و هجرت نمود است از آنکه مدینه و قول الله للفقراء والمهاجرین
الاقرب و باب در بیان فضل فقرا این جور که این است بدان یکند منی نام است این است
که معارف زکات فقر است که از آنکه مدینه آمده و ترک او طایف و در اول کرده بشرف
اسلام شرف شده اند و طلب یکند باین هجرت فضل خدا و رضای او در معرفت میدهند
خدا و شرف رسول را این جهت اند و اما در بیان در اسلام و قال لا تنفروه فقد
نصرت الله الا ان یاری ندم رسول خدا را پس تحقیق یاری واد است او را خدا را از آنکه
از عاقل بر آورده و قالت عائشه و ابو سعید و ابن عباس و کان ابوبکر مع النبی صلی الله

بر قول مشهور اسم ابی الهیثم ابی بکر
عبد الله نام بود و عثمان

عائشه بنو قریظ و ابی بکر
صاحب علم و فضل و کرامت
الانسان بنی النبی از اوقات
نزد رسول الله
صاحب عدل و تقوی

و بنی مشیره سید انبیاست

عبد الله و سلم فی العار کفایت عائشه و ابو سعید و ابن عباس بنو نضر خدا و عاقل را **تثنا**
عبد الله بن رجاء قال تثنا اسرا و یلع عن ابی اسحق عن البراء قال استری ابوبکر
من عازب و حلا بثلثة عشر درهما گفت بر ابن عازب خرید ابوبکر من ابن عازب
یا لانی را بر آورده در هم فقال ابوبکر لعازب مرا البراء فلیحل الی من حلی من گفت ابوبکر
مر عازب را بگو بر او را پس کوب در او را بسوی من یا لانی مر فقال عازب لا حتی یحل تثنا
پس گفت عازب بگویم تا آنکه مریت کنی ما را و بگوئی کیف صنعت انت و رسول الله
صلی الله علیه و سلم چه کردی خود را از جبین حرم جنت من مکه و المکه کون یطلبونکم
سکای کبر اکید شما سموت از مکه مدینه و طلاله که شکر گاه می کنند شما را کسی که شما را می آید
فقال ان یحلنا من مکه فاحینا او سرینا لیتینا و یبعنا حتی یطهرنا گفت
کج کردیم از مکه پس سید ابوبکر یعنی تمام شب راه رفتیم در روز تا آنکه در انیم در وقت ظهر روز
شکر راوی است بخیر شب رفتن و قام قائم الطحیف و دستا که می نمود بوی شب نشد
کرمی وصیت بعمری هلا اری من طلاوی البی بی اسرا تم نظر خود را ایاب به بنم از ما
که حاکم نزد آن در بعضی نسخ نامی است یعنی مع فاذ اخیره استهما فخرت بقینه طلالها
پس ناگاه دیدم سکنی آمدم نزد آن پس نظر کردم یا ره سایه مرا از ان سوخته تم فرشت البی صلی
الله علیه و سلم فیدرس بودا کردم انرا پس فرست انرا خودم خود را در آن تم قلت لرد
اصطیع یا بنی الله فاصطیع النبی صلی الله علیه و سلم بترقم مرا حضرت را خوار کن
ای خود خدا پس بپوشانها و خود را تم انطلقت انظر ما حولی هلا اری من الطلاب احد
بترقم که نظر کنم خبری که کردم من بود یا به بنم از طایف ان که طالب جمع طالب است

ابوبکر



و قوله انك تصدقنا بشئ تقدر اناس طلب فاذا انا بر اعني نعم ليسوق محمد الى الصخرة
 پس ناکاه من ناظم بر اعني کبير کبير انکله بالسوی سبک بریدها منها الذي اردنا انما
 اردنا سبک خبری که خوشتریم یا یعنی بخوبی که در سیران آید فسا لمر فقلت له لمن انت
 یا غلام این پرسیدم و در کفتم بر ای کسی ای پسرک قال رجل من قریش سماه فرفعه
 کفتم معروف را از قریش نام بردان مردی این شناسانم من المعروف افعلت لعل و غلام
 من لبن این کفتم این هست در کفتم بر ای کفتم گفت ای هست قلت فصل انت
 حالب لنا لینا کفتم این را هستی تو دوشنده برای ما شیری یعنی تو اجازت دادی از ما شیری
 کیشری بدوشی برای ما این عادت عرب بود که در بصیرا برای چرانیدن میگوشتند و اجازت
 میدادند و در کیشری برای حاد و و او بد بد قال نعم فامر فقلت کنی اجازت دارم
 و میدوشم شیری بر این زودم او را که بدوشد فاعطاه تساهة من عنقه این بر بست
 یا ای بری را از کله خودم امر تدران بقبض خرجهما من الغبار نیز زودم و در کله است برین
 ساهة را از گردنم امر تدران بقبض کفیه فقال هکذا ضرب احدی کفیه بالآخری
 نیز زودم او را که شفت اندر دوشد دست خود را بر این کفتم بر این چنین زد یک کفتم دست خود را
 بر دیگری یعنی تو دوشت از کله خود کفتم دست را فخلب لی کفیه من لبن این پرسیدم بر این
 بری تو می از شیری کفتم کفتم کفتم و کفتم کفتم و در حد بری کفتم و قد جعلت لرسول الله
 صلی الله علیه وسلم اداوة علی فها خرقة و یخفی کفتم بر ای رسول خدا این پرسیدم که
 بر من آن پارچه چیست فصبت منه علی اللبن حتی برد اسفلد این کفتم از آن خبر
 تا سرد نمیشد یا نه فانطلقت به الی النبی صلی الله علیه وسلم این پرسیدم آن شرب آب

النجمة

النجمة نزل فی خد فوالففة قد استنقظ لیس مورفتت ارم انکفرت را که تخفی برید شده
 یعنی بردن من و سید رفتن انکفرت بر انی انما د فقلت ان شرب یا رسول الله
 فشراب جنی حرصیت لیس کفتم بر این ای رسول خدا این پرسیدم تا آنکه را می و حور سید شدم
 من از بس که لذت نوشیدم فقلت قد ان الرجل یا رسول الله لیس کفتم یخفی رسیدم به کفتم
 ای رسول خدا همین حدیث را کفتم و کفتم ای رسول الله لیس کفتم انکفرت که هست و صفا فی مولد
 ای رسول الله در طرف سوال و جواب سنده با نود و در ای ای از این که در بیت کرده است قال
 علی فاشکلنا بر یوم بی رسیدن کفتم کفتم بر ای رسول الله لیس کفتم انکفرت بر خود
 تو را منم و در مقدم بطبوننا علم دید که ان احد منهم و نوم کفتم بر این در یافت
 ما را به کفتم بر این غیر سهر اقد بن مالک بن جعشم علی تو سله غیر سهر اقد بن مالک بن
 جعشم بضم جیم و کون بملد بن محمد بن محمد بن رسول الله لیس کفتم انکفرت هذا الطبق
 کفتم یا رسول الله این کفتم بر این صومی و کفتم بر این کفتم بر این رسول خدا قال انحران
 ان الله معنا و بود اندوه مکن یخفی خدا با هست و از کفتم بر ای رسول الله لیس کفتم
 ان الله معنا محمد بن سنان قال تساهم عن ثابت عن انس عن ابی بکر قال قلت للنبی
 صلی الله علیه وسلم و انانی الغار کفتم الی کفتم بر رسول خدا را و حال کفتم در کار بودم
 لو ان احدکم نظر تحت قدمیه لاستراک فکفتم لیس کفتم لیس کفتم لیس کفتم لیس کفتم لیس کفتم
 بر این کفتم ما را فقال ما ظنک یا ابا بکر یا نبین الله تا انما لیس کفتم لیس کفتم لیس کفتم
 بر کفتم که خدا سید من انماست یعنی تا در شب بر طرف نظر انها باب قول النبی صلی الله
 علیه وسلم سدوا الابواب الی بکر در زودم بر خدا سید بر کفتم لیس کفتم لیس کفتم لیس کفتم
 لیس کفتم

حکایتی از شربت کفتم در کفتم

در سب بود مکرر ابوبکر صدیق را قالوا ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم رويت
كوتبت اني رويت را ابن عباس از من خرد و مولف به در کتاب الطلوة در باب حضور
موسول آورده است رويت را **تف** عبد الله بن محمد قال ثنا يلعج قال حدثني
ابوالضر عن بصير بن سعيد عن ابي سعيد الخدري قال قال خطب رسول الله صلى الله
عليه وسلم الناس كفت ابوسعيد خذ خطبة خوزند و در مرض شربت پیش از رحلت
خود رسوا و نصيحت کردیم مردم را و قال ان الله خير عبد بين الدنيا وبين ما
عنده و زود که تحقیق خدا میسر است بنده را میان دنیا و جاودان بودن تمتع از اسباب
آن دنیا که ثواب اخروی کمتر و خدا است فاختر هذا لك العبد ما عند الله افضل
کردیم بنده خیر را که زود خدا است رويت کرده که زدی جبرئیل نزد حضرت آمد گفت
خداوند بجهان میگوید که هر چه ای در دنیا باشی و که ما طلب تو بجز به باشد و مرسته و زنی که راست
نزدی همین صورت باشد و اگر خرابی اختیار کنی موت را و زود پس گفتی حضرت گفت اخبر
الله اذین قال فبکی ابوبکر فنجبنا السكامة كفت ابوسعيد پس کرد ابوبکر از شنیدن
سخن حضرت پس تعجب کردیم ما را این گریه او را ان یحب رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن عبد خیر ای که حضور رسول خدا از یک بنده که میز کرده بنده است و هی از آن که میگوید
فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الخیر وكان ابوبکر اعلمنا به پس دانیم
که بود رسول خدا که بنده خیر و خیر داده است از خود و بود ابوبکر در تقریب از ما که بنامید
مرا در رسول خدا را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من آمن الناس علي في
صحبة وصال ابوبکر پس فرمودند در خطبه تحقیق از جمله است بنده ترین مردم بر من در صحبت

و قال عبد الله بن عباس

و مال خود ابوبکر صدیق است و در صحبت ابن عباس که هرانی روایت کرده این سخن است فی
باب احدی را که اعظم باشد نزد من از ابوبکر موسات کرد مراد است خود مال خود و نزد
کردم از حضور خود یعنی مانند عاشره مرتبه و در صحبت مالک بن دینار که این سخن را روایت
کرده از انس و رفع کرده این است اعظم الناس علینا ما ابوبکر و خیر بنده و در سانی
نیفهم و زاده آورده و حضرت سلیمان بالا ابوبکر اثنی عشر بلا بتهنیر بن سلمان از روی ابوبکر است
از او که از مال خود بدل را و جملتی فی دامن الحجره و سوار کرد او در جبهت نمی بر می آید
مرا و سوار آورد در در سینه و در صحبت عاشره که نزد ابن جمان است و که اتفاق کرده است
ابوبکر بفرموده و در کار او جمل بر او در هم و لو کنت متخذ احلیلا غیر من حی الاحدات
ابابکر و از روی می کرده دوست جانی غیر بر او در کار خود را شنید یعنی ابوبکر را و لیکن اجنوه
الاسلام و مودقه و لیکن بر او در اسلام و دوستی ان افضل است و لا یفتقن فی المسجید
باب الا سید الا باب ابی بکر و البته باقی مانند در مسجد مدینه نمی کند و که از روی
بمسجد راه کند مگر آنکه بسته شود مکرر ابوبکر گفته اند که این همه بیان انصاف است کما است
از تقدیم ابوبکر در خدمت چنانکه در معنی هر سخن از این احادیث صحیح روایت کرده اند
بر آنکه این صحبت بظاهر خاص است بکبریتی که نام احمد و سانی با سنا و قوی از صدیق است
در روایت کرده اند که فرموده خیر خدایه لیکن در راه در مسجد نبوی داشتند مکرر علی را
بخود و در روایت طبری بر رجال نقیحات زاده برین واقعه شده که صحابه گفتند پس رسول الله
او گویی به لیکن در آن فرمود من نه بنده دم خدا بسته است و نیز نام احمد و سانی و حاکم
با سنا و سانی که رجال آن گفته اند از زمین لقم آورده که جعفر از صحابه را در راه بود که در مسجد راه

نویس
در حدیثی ابوبکر صدیق است



درشته پس فرمود رسول خدا بنید این سجد در راه را مکرر و علی را مردم چون سخن کردند
درین راه حضرت فرمود بگردانیدن بستاند ام و گفت ده ام مکرر آنکه ما موزنم پس اتمام
کردم او را و از این عباس مراد است که در کرد رسول خدا به بستان در پس بستان شد
مکرر و علی او را یاد کرده که پس می در کرد و در مسج علی و حال آنکه جنب میبود و در راهی بجز این
دری که در بستان روایت کرده است این را امام احمد و نسائی در رجال او همه گفته اند و با همه
این روایت چنانکه گفته است حافظ ابن حجر توفیت میکند بعضی را در کردم قابل
اجتماع است چه مجموع آنها در جمع و تطبیق اینها در حدیث گفته اند که این حکم به بستان
در راه دو بار واقع شده مرتبه اول چون خانه علی را می دیدند از پشت کوه استند و در راه رسیدند
ازین مردم ابو بکر و غیر او که استند در یکجا بجا بنام مسجد که از آن مطلع میشوند بر احوالی که در
مسجد واقع میشود مرتبه دوم حکم آنکه که بنید در یکجا را مکرر بگوید ابو بکر کلابی در راه است
که خانه ابو بکر حدیثی را می دیگر داشته و خانه علی مرتبه را بجز این راه در مسجد را می دیگر نمود
این توجیه نفس است که در فتح الباری ذکر کرده و حافظ است که در حدیث باب دیگر که در
بجای گفته اند که در این کتاب است که در فتح الباری ذکر کرده و حافظ است که در حدیث باب دیگر که در
راه است که در فتح الباری ذکر کرده و حافظ است که در حدیث باب دیگر که در
خانه در فتح الباری ذکر کرده و حافظ است که در حدیث باب دیگر که در
لازم که در فتح الباری ذکر کرده و حافظ است که در حدیث باب دیگر که در
احمد را و کلابی را در راه و در حدیث است که در راه در حدیث است که در راه
بگوید که در حدیث است که در راه در حدیث است که در راه در حدیث است که در راه

در بستان

و نیز ثبوت میوست که این خانه دوام بدست او بود و وقت خلافت محتاج شد بزری
که اصل و **باب** را بدو فروخت اینجا را بدست ام المومنین خنجر چهارم را در **باب**
فضل ابی بکر بعد از نبی صلی الله علیه و سلم در میان فضل ابی بکر و ابی اوفی از نزد خدا
بعد از فرموده مراد بعد از زمان است اما در ترفیض است بعد از آنکه گفته اتفاق کرده اند
سلف بر اینکه ابو بکر افضل است حکایت کرده است شافعی و غیره و در جمیع صحاح و تفسیر
برین معنی استی که کوفی از شافعی شری است بر زبان شهرت گفته و آن را صاحب الامم گفته اند
آنقدر انی را فضل که نظر است تقدیم شافعی بر وفق اتفاق در فضل پس چگونه در باشد از وی
مخالفت و جماع که از وی نقل میکنند گویم محبت منافات ندارد با فضیلت غیر خدا که در حدیث
قابل فضیلت محبت اصل است را درین در بیان خود میداند و آنکه عدت شیعه گفته اند که در
بی تری باشد قوی است باطل با آنکه تواند که قول شافعی نیست باطل زمان خود را در حدیث است
بروین هم از راه غنا و باطل است فوجی مراد حدیث است اتفاق بود در حدیث اصل است از آن
در گفته بودند و در حدیث است **ثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال ثنا سليمان بن يحيى
بن سعيد عن نافع عن ابن عمر قال ثنا نخیر بين الناس في رمضان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كفت ابن عمر بودیم ما که خیر می بودیم میان مردم یعنی میگویم که در حدیث است که در حدیث
حدیث نخیر با بکر تم عمر بن الخطاب ثم عثمان بن عفان پس میگویم ابو بکر را در حدیث است
پس عثمان بن عفان **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم لو كنت متخذا خليلا لدرزوه
نخیر خدا را بودم که خنده خلی را قال ابو سعید کفایت را بعد از راه سعید خدی را در حدیث است
ثنا مسلم بن ابراهیم قال ثنا وهيب قال ثنا ابي بن عمار عن عبد الله بن عباس

تفسیر
تسوره است که در حدیث است



عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذاً من امتي خليلاً لاتخذت ابا بكر
 زموماً لو اني كبرته خليلي را از است خود بر آنه ميگرفتم ابا بكر را يعني لاني خلت من ابوبكر
 بود وليكن اخي وصاحبى وليكن برادرى است به برادري اسلام و صاحب و برادرى است
 و در فضاي گفته نبي كه خلت را كه مني از اجتناب است و انبات كه در ادبي را كه مقتضى
 مسأله است **تسا** معلى بن اسد و موسى بن اسمعيل السوجي نبي تا زود
 وزن و خابو حافط ابن جركفة كه تصيف است و عوالب التبوذكى است نوح فوقا نينه
 و فرموده و فتح وال محمد و هيب عن الوب و قال لو كنت متخذاً
 خليلاً لاتخذت خليلاً وليكن اخوة الاسلام افضل و كفت الوب يسا و كور انكلم
 از اين عباس از نوح خدا بر يادى افضل و فتح ابن را آورده كه در فضل بودن اخوت اسلامى
 خلت اشكال كرده اند كه خلت مستند است اخوت اسلامى را با زيادى و جواب
 شده است كه عودت اسلام با حضرت افضل است از عودت اسلامى كه غير حضرت باشد
 اينها همچنين است عبارت فتح ابقار كه سطلاني نقل كرده بهتر است كه گفته شود اخوت نبي
 عودت اسلامى من ابوبكر را بهتر است از عودت اسلامى كه غير او دردم و حاصل كلام آن است
 كه من ادوا ز ياد از ديگران دوست ميدهم و با من تقري و ولا در شود آنچه گفته اند عودت سا
 صحابه با حضرت بهتر است از عودى كه غير حضرت دارند و نفي خفويى با ابوبكر ندارد و با كويم
 منى اين است كه عودت اسلامى كه ابوبكر من و لا بهتر است از عودى كه ديگران دارند يعنى با هم
 بيايى نيز انفس مال كه ابوبكر كرده ديگران نكرده اند پوشيده مانده كه سطلاني عبارت اين است كه ابوبكر
 خلت نكوتم ليكن اخوت اسلامى كه ابوبكر دردم بهتر است از خلت و مساى اشكال مى است و جواب

يعرف

يعرف اظام عبارات گفته اند و مساى جواب تقريى كه كرده اند بر اين است كه مراد از عده اعلام
 و سند است و حذف جمله در كلام است نوح مست بودي ندارد **تسا** قبيبة قال تساً عبدالمطلب
 عن ابوب مثل حديث كرده است ما رقبته كفت حديث كرده ما رعبه الوب از ابوب
 مانند اين نبي بر يادى كلمه افضل **تسا** سليمان بن حرب قال تساً سمع من زيد بن ارب
 عن عبد الله بن ابى سليكة قال كتب اهل الكوفة الى ابن ابي عمير فى الجحد كفت خبره
 بين ابى سليكة و تسند اسل كوفى ابن زبير در ميراث خود پرسيدند اين سزاى زيد بن ارب فقال ما
 الذي قاله رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت ابن زبير اما كسى كه فرموده است
 رسول خدا در حق او و لو كنت متخذاً من هذه الامم خليلاً لاتخذت انزلها ايا
 فرد آورده جدر انجزل بود يعنى ابا بكر را به رسول الله كرده است كه انزل است با ابوبكر
 است را حال گفته اند كه اين احاديث مستور است با نكود و خلت از دست از درجه محبت او را نك
 صفت بر ابراهيم عليه السلام خلت است و حقه محمد صا الله عليه وسلم محبت دين و خصما و در فضيل
 بر ابراهيم است بر حضرت و در واقع نه انجمنى است جواب و لا يدرك انك كفت جامع است خلت
 و محبت را چنانكه مسلم از حديث كرده كه فرموده حضرت و قد اتخذ الله صاحبكم خليلاً و ما
 يخاص و يشافى و رحمة من الله و لا يفرق الله بينك و بينك كفت ابن مسعود كرهه كليل كفت لا يفرق
 و در باب انك كفت شده است يوم لوني من السانجى نبي بر ابراهيم كرهه ما جاسته خدا فرود
 حامل است پوشيده مانده كه كرامى و كلام تفضيل محمد صا الله عليه وسلم بر خليل الله صا الله عليه وسلم
 بر خلت **باب** اين باب ترجمه نرود و مساى است از اين قسم اديبى ترجمه در نبي عموم
 بشود خلت كرهه كه گفته اند كه انك كفت در نبي تريب صاحب اول ترجمه اول شده و از عودت تساً حديث كرهه



الله ياقه ابرو نمود است **تثنا** الحميدي ومحمد بن عبد الله قال ثنا ابراهيم بن سعيد
 عن ابيه عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال انت امر انا الى النبي صلى الله عليه وسلم
 فامر هان ترجع اليك فقلت معلم بدر جبر اعدت لي نزهة فخر خلدت من فرمود او در او را كه از كيد
 نزدك حضرت قالت ارايت ان حببت ولو احبلك كانها تقوله الموت فقلت
 ان زه جبره مر الكرم يا ابراهيم من دنيا تم تراجه بكنم كه چنانست كه ان زه كه مات اخبرت را گفته
 وكنتم ان موت اخبرت كرهه قال ان الله يحب من قال ابا بكر فرمود ان زه بنالي مر ابراهيم بن جابر
 الى بكر صديق ودينه عرج سبست در انكه بعد از اخبرت چنانست ابراهيم بن جابر
 ابى الطيب قال ثنا اسمعيل بن محالد قال ثنا يونس بن يعقوب عن يونس بن عبد الرحمن
 عن همام قال سمعت عماداً قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه
 كفت همام شيدم عمار بن ياسر را يكفت ودم رسول خدا را در او بنود و باهني الا خمسة اجدوا
 و ابو بكر مخرج فقدم ووزن و ابو بكر مني در انكه اسدم كه بترف اسدم حرفه انكه بين خصم كس
 بكونه مسلمان با حضرت سبغ فقدم بديل زويد بن حازمه و عمار بن ياسر و مولى ابى بكر و ابو بكر
 مولى مولا بن اسيه و شيدم جشمي بن زويد بن عمار بن ياسر و بن ابى بكر فقلت انه ووزن
 خويكم ام ابو بكر ودم امين يا ابي بكر و ابو بكر خستين كس است انما انان رجرا كرايان اورد
 هتنام بن عمار قال ثنا صدقة بن خالد قال ثنا زهير بن واقد عن ابي بكر بن عبد الله
 عن عائدة الله الي ادم ليس عن ابى الدرداء قال كنت جالساً عند النبي صلى الله
 عليه وسلم اذ اجبل ابو بكر اخذ الطرف فوجه فقلت ابو درود ابو بكر من شدة زهد
 انما ابراهيم كره ابو بكر و قال ان كرهت حرفه با فرمود احتج ابدي عن كعب بن مالك قال

و ابو بكر مخرج سبست
 فابن بن عمار ابراهيم بن جابر

كروه سب زهر روز انوي خود فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما صاحبكم فقد عامر
 پس فرمود نمخر خدا بر چه نمك باشد محب شما پس يقين فرمودت كروه سب با كسى عامر بنين سب
 يعني خام فسلم فقال انى كان بينى وبين ابن الخطاب يعني اسدم كره ابو بكر و كفت
 يقين بودى ان من و ميان عمر بن خطاب نراي فاسرعت اليه ثم مذمت اسدم سب كره كرم
 سبوى او در انكه بپسرتيمان فسلم ان يغفر لي فابى عني ذلك پس طلب كره عمر را
 اينكه به كشم اسدم اسما ابو بكر من شيدم در انكه فغفر كرهه فاقبلت اليك اسدم اسدم
 بسوئو فقال يغفر الله لك يا ابا بكر ثلثا اسدم كفت اخبرت خدا اخبرت كره تراى ابو بكر
 سبست با فرمود اين هدم را تم ان عمر فقدم فاقى منزل ابى بكر فسالتم ابو بكر قالوا
 بپسرتيمان سب عمر اسدم ان منزل ابو بكر را و پسر اسدم يا اجاست ابو بكر كفت خست اسما فاقى
 النبي صلى الله عليه وسلم فجلس وجده النبي صلى الله عليه وسلم يتم عمر كس اسدم فرمود
 خدا پس كشت روى ما كس نوح خدا كالى كرهت سب تا روى اخبرت از غضب بر عمر
 حتى انفق ابو بكر فبعتى على كعبية تا انكه ترسيد ابو بكر اسدم بر روز انوي خود
 پس اخبرت فقال يا رسول الله اما كنت اعظم مرتين بك كفت اى رسول خدا من بودم تم
 كنده و در انكه كفت بنى با دى زانده كفت و كوس بودم فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 ان الله يعنى اليكم فقلتم كذبت و قال ابو بكر صدقت اسدم فرمود خدا يقين خدا
 بر انكه كفت در انكه كفت اسدم كفتى كس نوح خداى ابو بكر كفت رست كسى ابراهيم
 فرمود عمر بود اما بعينه جمع آورده تا فصلت ابو بكر ظاهر كند و اسماى بعينه و ما له
 و مر است كره در انكه خدا و فعل خود را دل ابرو ما اين هدم را اسما او دى بعد ها پس

الله

قبل انتم تا كولى صاحبى بر من
 اسما سبست شما كره زهره بر من با
 نورا كره زهره سبست و بار



فمن نسيه تركوا لي صاحب
مغلفه في نسيه صاحب مغلفه
بها يوجد

پس بجا نیده نشد ابو بکر المدائنی هفت ترکیب تا کرد ای صاحبی اقصای سب نصل فرغ شده بیان
مغلف و مغلف البیه یکی در مجرور و نظیر این فرات ابن عامر است درین آیه و کلمه کثیر
من اکثر کین قتل اولادیم شکرکامیم منصب اولادیم و خصص شکرکامیم و باین معنای فعل کرده شده
میان مغلف و مغلف البیه و در نظیر روایات کتاب تا کردن سب با نبات لان در حافه
ابو ایقاف وجه صحیح همین سب و گفته سب از من است که حرف نون از غلط را و بیان
افاده سب کرد ای القبح **ثنا** معلى بن اسد قال تنا عبد العزيز بن الخطاب قال لنا
خالد الخداع عن ابي عثمان قال حدثني عمر بن العاص ان النبي صلى الله عليه
وسلم لعنه على جليش ذات السلاسل گفت ابو عثمان سید حدیث کرده اند و بیان
بیتقی بن خرد بر این گفت او را بر شکر ذات السلاسل کجا نیت نام بود فایقه نقلت ای
الناس احب الیک پس آدم زود حضرت و گفت کرای مردم دست ترست زود زود قال
عائشه زود عاشره محبوب ترست زود من الرجال قال ایها پس گفت از مردون
گیت محبوبتر کفر بود پر عاشره قال فقلت ثم من کفر عرو پس گفت بهتر گیت قائم
عمر بن الخطاب فرمود بهتر عمر بن خطاب بعد از جلالا پس فرمود عمر بن خطاب در روز
برای آوردن کرمی عاشره نعم کبر و در روز **ثنا** ابو ایمان قال انما تستعيب
عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان ابا هريرة قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت زبری فرود در او بوسه که بتقی ابا هریر گفت شنیدم
رسول خدا را بفرمود بیما را ع و غنم میفرمود در تنای اگه تنبالی بود در کله خود خدا علیه
الذائب فاخذ منها نساء گشت برین گشت از آن کله تنای در اطفاله الواحی

فالتوت

فالتوت الیل الذائب پس طلب کرد رنگ ریشبانی پس باز دید بوی او در کف فقال
من لایوم السبع یوم لیس لها راع غیری پس گفت رنگ گیت مر از آن کسان
روز نشه روزی که نیست مر از آن کسان غیر از من سبع لغفم بود و کون ان و مر از بوجه
بسیار تغیر کرد اندک اظہر است که مر از روز نشه سب کرده ام ترک نمیکند کلمه را یعنی گویند
بیکون بود نام موضع است که خستر اوقات در آن خود بود مر از روز نشه سب و سبما
مر جلد یسوق بقرة قد حمل علیها و در میان آنکه مر از روز نشه کادی را کالی که باز کرده است
بردی فالتوت الیه نکلته فالتوت الی لواء خلق لهذا پس التوت کردی سب آن مرد
و سخن کرده اند در این گفت بتقی من سید کرده نشه دم برای باز کردن و لکنی خلق
للویت لیکن من سید کرده نشه دم برای کار زرع است فقال سبحن الله پس گفت مردم
از روی تعجب و غرابت ایحال این بکر تعجب قال النبی صلی الله علیه وسلم فانی و من
بد لك و ابوبکر و عمر زود و محمد خدا پس بتقی من ایان ای آدم و ابوبکر و عمر بن خطاب
یعنی اگر مردم از راه غرابت چیزی در اندر من تعجب نمیدانم در قول بقرة لعل و قد
الهرست و همچنین ابوبکر و عمر که ایان کامل و معرفت نام دارند تعجب نمیکند از این حال **ثنا**
عبد الله قال انما عبد الله بن المبارك عن يونس عن الزهري قال اخبرني ابن
المسيب سمع ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت
ابو هریر شنیدم رسول خدا را میفرمود سبما انا فائم را سب علی قلب علیها ولو
در تنای آنکه من خوب دیده ام و دیدم خود را بر جامی که بر روی او است فروخت منها ما ساء
الله پس کشیدم آب از آن جامه خری که خواست خدا تم اخذها ابن ابی عمیر فرجع



ذوقها او ذوقين پسر گفت از پسر ابوقحافه بنی ابا بکر پرس کشید از آن یک دو
یا دو بود و توب در پیرایه را گویند شک از روی است و فی نزع ضعف والله
لیغفر لضعفهم و در کشیدن او سستی است و عدای امروز در او راستی او را راست
بگویی دست خدایت و طلب فتوحات امهار و بعد بسبب شرف اهل ردت که خبری
قوم از فراره و غلطان دینی بر بوع و بنی قیم و غیر هم مرتد شده بمسئله گراب پیوستند
و با از زکوة نمودند و دعای حضرت از برای دانشن سامان بود که سستی در کش
بسبب از عرف مردم و فرج روزگار و شهادت جمعی نیز از اعراب و انصار بود و نسبت
ضعیف بوی رضو که رنگی داشته و روان بود از نسیل مجاز است تم است حالت عمر با ناخنها
عمر بن الخطاب پس تر کردید و دو دیوی عظیم پس گفت از عمر بن خطاب علم امر
عقیر یا من الناس ینزع عن عمر پس ندیم هیچ بزرگی و سیر روی را که آب میکند
مانند آب کشیده عمر عقیر یعنی همدم و سکون موده و فتح کاف و در اول اصل نام تریم
دیوان است و بر کار مردم دیدند خبری غریب فائق که در خواب عمل بان یا خبری عظیم
است و در صورت نسبت از با کرده میگویند عقیرا بعد از آن آس کرده اند و در با
بوقام میکنند سید عظیم و قوی را در او اینها همین است حتی ضرب الناس بعطن تا آنکه
زنده مردم با بخورانی سیر کردن همه مردم و شران و کایاب ترند و کفن نفعی در
پون جای گزیده و چنگ کرده و حوضی بر آن کور ستوران در روز است تمام و در کف علم نزل
نیز ع حتی بوی الناس و کوفت منفر یعنی همیشه میکنند آب تا آنکه نسبت میدهند و حوض
پوشند **تعا** محمد بن مقاتله قال اجبرنا هوسی بن عقبه عن سالم بن عبدالله

مردم

عن عبدالله

عن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حرم قومه حيلة و
لم ينظر الله اليه يوم القيمة **گفت** عبد الله بن عمر کسی که بکشد جاده خود را از روی بکر نظر میکند
خدا بسوی او نظر رحمت روز قیامت **فقال** ابو بکر ان احد شقی ترینی لیست **خ**
پس گفت ابو بکر تحقیق یک طرف جاده من دراز باشد از جهت آن گفتم برن و شکم کویا گفته
شاید که عادت دایم این بود که میل میکرد و شوی بیک جانب که آنکه نگاه میداشت خود را
ازین الا ان اتعاهد ذلك منه ما را که بیدم و ضبط کنیم از آنرا حرامه **فقال** رسول الله
صلى الله عليه وسلم انك لست تفتن ذلك حيلة عیسن زود رسول خدا تحقیق تو نیستی
که یکی از از روی بکر یعنی ذرات تو بکر بر سرشته اند **فقال** هوسی قلت لسلام **گفت** و در بیان
عقبه که راوی هرین است از سالم که مرام را در گو عبد الله من حرامه قاله امعه
ذکوا لا تجبروا ما ذکره است عبد الله کسی که بکشد از او خود را گفت نسیم بود که عقیر باشد و زود
یعنی اگر حرام را کشند از است لیکن لفظ او همین جا است **تعا** ابو الیمان قال انا
شعيب بن الوهري اجبرني حميد بن عبد الرحمن بن عوف ان ابا هريرة قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول **گفت** ابو هريرة نسیم رسول خدا را میگفت من الخ
که در جین من الا شيا في بسبيل الله کسی که اتفاق کند و زود از جز از راه خدا طلب کند
او خود از خطرات حوادث مومنوره که در دود و سترو و نشاء و دود در است تو نیستی که کشته بخور اولاد
خود را اتفاق باشد طبعی گفته این غیر او چه است **و** عی من ابواب یعنی الخبنة خوانده میشود از
در کوفت خود در ای شست را با عبد الله هذا خير ما میکند او را ای بنده خدا این در میگو
تعماری در روی من کان من اهل الصلوة **گفت** که است از اهل نماز یعنی شتر است او را

شبكة

الألوكة

www.alukah.net

از عبادت نماز که کمال حق از یکجا می آرد و بیشتر نوافل میکند و دعی من باب الصلوة خوانده میشود
از روزگار و من کان من اهل الجهاد و دعی من باب المصداقة کسی که بسیار کرده موقد و مال
فرزندان در راه خوارکات و غیر ذلک داده خوانده میشود از باب موقد و من کان من اهل
الصیام و دعی من باب الصیام باب الریان و کسی که از غسل و زکات است خوانده میشود از روزگار
که نام این باب ریاست یعنی راه و این را و این فکال ابوبکر صاعلی هذا الذي يدعى من تلك
الابواب من ضرورة ليس كفت ابوبکر نیست برین کسی که خوانده میشود از یکی از این مقصود
هر دو را یعنی مقصود در ادون و نیست است و در حاصل است از هر دو که در آید لیکن مقصود هر دو
در اصل و در قول عبادت رو و قال اهل یمنی منها کما احدا یا رسول الله کففت ابوبکر
یا خوانده میشود از اسم این ابواب یعنی ای رسول خدا فقال نعم پس فرمود که ای ابوبکر
خوانده شود و اگرچنانکه ان نگویند مندم و امیدوارم از اینکه تو بستی از آنها حاصل دیگر که بیشتر
نوع از عبادت کرده از آن در کف مناسب است که خوانده میشود در هر جمیع جاه و آنها بر وجه زیاد
کرده از جمیع راه خوانده میشود و ای تمنا و خوانده شود که بخواند هر یک از این دو صریح ازین
مقام است از آنکه ریاضه اخفرت و حجب که هو است گفته اند که این نیست قویترین و دلائل فضیلت
اولی بر است سنا السبعیل بن عبد الله قال حدثني سليمان بن بلال عن هشام
بن عروة قال اخبرني عروة بن الريم عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مات وابوبكر بالشفيع مردی است از آنکه در کوفین
که تحقیق رسول انور است کرده بود ابو بکر سنج که منزل اول بود است شیخ بعضی جمله و حاجت نام
نوشته است قال السبعیل یعنی بالعالية گفته است اسمی است که در شیخ و کوفین و در شیخ سنج که گفته است

که در منزل

که در منزل ^{بنی} انوار است و خروج در کتب است تمام عمر بقوله والله ما مات رسول الله صلى
الله عليه وسلم پس از آن سخن خطاب در حال که میگوید بخواند که خوانده است رسول خدا در بعضی
روایات آمده که گفت هر که گوید محمد فوت کرده شیخ سر او را جدا کنم قالت وقال عمر والله
صلاکان یعنی فی نفسی الا بعد ذلك گفت عائشه و کوفت عمر که بنمودد آید در دل من که آنکه
نموده است امام احمد از حدیث عائشه نقل کرده که عمر و غیره بن سجنه آمدند نظر کردند بر روی رسول خدا
و گفتند بدوشش شده است چون نزدیک بود رفتند میفرموده گفت فوت کرد عمر گفت دروغ
میگویی رسول خدا فوت نمیکند تا آنکه فانی نموندن تا آن گفته اند این قول غیر نایب از آنها داو بود
که این است که این را بگویم او داده و گفت آنکه جعلتم امة وسطا لکنوا علی الناس و یکون
الرسول علیکم شهید ایس از آنها کرده که حضرت با دیگر باقی ماند و در دست خود ناله گوئی از حال
همه آنها دید و بیعت الله در رسته بر میخواندند و در حدیث این صحیفه است که در آن گفته اند
که با زنده میکند او را جدا و در شیخ خلف سنی که در سب از آنکه غیر قابل موت است بود
فلیقطع ای دی رحاله و از جمله ایس ایس قطع میکند و تنها در آن دنیا با آن قابل
بجوت اند میخوابد ابوبکر بگفتن من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبله ایس آمد
ابوبکر بر دست از روی رسول خدا جامه ایس بر سر او میان و چشمش فباله ایس ایس دایمی
طیبت حیامیتا ایس گفت فدای آن است پر و دانه ایس یعنی فویل پر و دانه ایس خوش و پاک
ست در حالت و حیات و الذي نفسی بیده لا یدل علیک الله المومنین ابد با
و سوگند کسی که دوات من در دست قدرت ایس نیست فدای آن است در دایمی ایس ایس
ایکبات ایس زنده عمر ای بود او در کوفین و رسته بود که ایس او عالم بر رخ زنده اند و کوفین ایس ایس

شعبه

زین و عالم شیخ



که در وقت سوال شکر و بکیر زنده میکنند آنها را و باز میزنند چنانکه در تفسیر احمد حسین
انستین در ائمتین گفته اند شایسته آنکه درین قول و اوست برتر که از
بار دیگر زنده بشود و دست و پای منافقان قطع میکند تم خرج فقال ایضا الخالف علی
بر مساک نیز مردن آه از نزد رسول خدا و گفت ای سوگند خور زنده بر حال خود باش و محبت
کن فلما تکلم ابوبکر جلس عمر محمد الله و اتقی علیه و هرگاه تکلم کرد ابوبکر نشست
عزیز محمد گفت خدارا بویکر دست کش کرد بر وی و قال الامن کان یعبده محمد فان محمد ا
فد مات و گفت اگاه بشید کسی که عبادت میکرد خدایا پس تحقیق آنحضرت فوت کرد
و من کان یعبده الله فان الله حی لا یموت و کسی که عبادت میکرد خدایا پس تحقیق
خدایا زنده است می میرد و قال ملک میت و انهم میتون و خواند این آیه را تحقیق بویکر
و تحقیق اینها میرند اند فال و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الواصل و میت محمد
رسول خدا تحقیق گفته اند پیش از وی پیمان افان مات او قدا اهلن علی اعصابکم
ایا که میرد یا گفته شود بر میگردید شما بر پس بای خود و من یتقلب علی عقبیه فلن یعیر الله
شیتا و کسی که بویکر در پس بای خود پس بر گرفت فریاد خدایا و یسبحی الله
التکون و سرانجام است که خدیجه خدایا را از ایتام دین در این شیخ الناس
بیکون پس فرمود که مردم در حالی که گریه میکنند رویت کرده اند از صحابه که چنان در نسیم
گردد این آیه معنون زمان فرود آمد است فال و اجتمعوا لاصحاب السعدین عباد
گفت که ای صحابه جمع نموندند انصار رسولی سعدین چنان فی سقیفة بنی ساعدة در خانه مشرف
بنی ساعدة که محل ایشان بود فقالوا هذا امیر و منکم امیر پس گفتند همه چون که امیر

تفسیر مساک زنده ماندن وقت
سوال شکر و بکیر زنده میکنند

از با باشد همی زنده و این بر طاعت عرب بود که فرستد رئیس از میان خود بر بکیر زنده شد
الهم ابوبکر و عمر بن الخطاب و ابو عبیده بن الجراح پس رفت بویکی انصار این سه
بزرگ را صحابه فدای خود بکیر و حکم فاسکت ابوبکر پس رفت عمر کالی که سخن میکنند بر او شن
کرد و ابوبکر و کان عمر بقوله والله ما اردت بذلك و بود عمر میگفت بخدا سوگند
نمواستم باین حکم الا انی قد هیات کلاما قد اعجبنی بکیر که تحقیق من در ده کرده ام خدا را
که تحقیق در آورده است مرا خستیت الا لا یسلطه ابوبکر بر من این را که زنده را ابوبکر
تم حکم ابوبکر حکم ابلغ الناس بر سخن کرد ابوبکر پس حکم کرد کالی که طبع نزن مردم است فقال
فی کلامه سخن الا امر او و منکم الوزیر پس گفت در کلام خود میان اینها بر ما پیشم از زنده آورد
فقال حباب بن المنذر لا والله لا نفعل مننا امیر و منکم امیر پس گفت حباب بن منذر
انصاری اگاه باش که اگر بکیریم انجمن از امیری باشد و از شما انصاری فقال ابوبکر لا و لکتا
الا امر او و انتم الوزیر پس گفت ابوبکر نیست این گفتار پس ابوبکر ما امر بکیریم و ما و زور
هم او وسط العرب حاسل قریش افضل عرب اند از روی دار و اعراضهم احسانا و انما امرک
عرب اند از روی حسب قبایعوا عمر او ابوعبیده پس میت کید غرر یا ابوعبیده را
فقال عمر بنیاعک انت فانت سیدنا و خیرنا پس گفت عمر میت میکنم ترا انت
بکیر است پس بهترن مایای و نیکوترن مائی و اجینا الی رسول الله صلی الله علیه و سلم
و بکیرترین مایای زور و اول خدایا خدایا بید و بیا بعد پس گشت عمر دست ابوبکر را بست
کرد و در قبایع الناس پس میت گرفتند و در مردم منها هر دو انصار بود از آنکه تحت بران قائم
از زنده بود خدایا گفتند فی قریش فقال قائل فسلم سعد بن عباده قال فسله الله پس گفت کردند



رسول خدا صلی الله علیه و آله

گشتند صدیق و نبی و خرد و رسوا دیدند و او را گفت و او را خدا و عابد است بر روی
 یار خنجر با کمر این گشتن او به بیعت الی بکر کم خدا است و این دعا بر وی از جهت یاری نزلوان
 دوست حق در او نسیخ دوست از الی بکر گویند و این نام رفت و هم با نماز و در سینه چنان رویم
 با نماز هم بود گویند و در او نسیخ که مرده یا قند و بر آن او نسیخ شده بود کسی که گفته بود
 از موت او یا آنکه نسیخند تا کسی را که میسخت و صورت او نمیدیدند و تحقیق تا کشیم سید
 خرج سیدین عباد بدو تیر که خطا کرد از فل او و قال عبد الله بن سالم عن الزید بن
 قال عبد الرحمن بن القاسم اخبرنی القاسم ان عائشة قالت سمعت رسول الله صلی الله
 علیه وسلم گفت عائشه بکران شد جانب ما و حسنه هم خدا وقت موت تم قل فی الرضی الاعلی
 الرضی الاعلی ثلثا بکر گفت در او دیدم در او را در او را اعلی گفت سه بار و قصر الحدیث
 و بیان کرد و حینت نکر در او را قالت فما كانت من خطبتهما من خطبة الا انفع الله
 بها كفت عائشه من بنو نضی از خطبه ابو بکر و عمر بن خطاب خطبه بکران که نسیخ بود خدا با خطبه
 گفته اند هر کس از وی بوضی یا سینه است و یا نسیخ از آن است لقد خوف عمل الناس وان
 فیهم لبقا فالتقی بر سینه مردم را و تحقیق است در اینها نانی بقل خود لفظن
 ایوی رجال و در صلهم و درهم الله بین الیک پس در کرد مردم را خدا باین نسیخ بود حق تم لفظ
 بصر ابو بکر الناس الهدی بر نمود ابو بکر مردم را هدایت و عرفهم الحق الذي علیهم
 و شامانند از ترا حتی که بودند از آن بران و خرجوا به یقولون و ما نحمل الا رسولك
 قد حلت من قبله الرسول الی الشاکمین و بر آمدند مردم از پیش ابو بکر و حال کردی خوانند
 این است را **ثالثا** محمد بن کثیر قال ثلثا سفین قال ثلثا جاع مع بنی امیه قال ثلثا

ابو یعلی

ابو یعلی عن محمد بن الحنفیة قال قلت لابی ای الناس خیر بعد النبی صلی الله
 علیه وسلم مرویست از محمد بن حنفیه گفت کفتم مرید خود را علی بن ابیطالب هم که ای
 مرد بهتر است بعد از شما حدیثا لای بکر تم قلت تم من قال عمر بن الخطاب ابو بکر بهتر است
 پس کفتم پس از آن که است گفت عمر بن خطاب و خشیت ان یقول عثمان و زیدیم این را
 که میگوید عثمان بعد از آن اگر کوی حق از حق نرسیده گویم که تاید و کان او بعد از عمر علی بهتر بود است
 پس ترسید که پرسید علی را و گوید از راه کفر نفس و تو را نسیخ که عثمان است بهتر و ساسان مردم کند که ساسان
 و نسیخ است و از نسیخی صحابه و سلف اهل ایم هم نقل کرده اند که علی افضل است از عثمان قلت تم
 انت قال ما انا قال ما انا انا الرجل من المسلمین کفتم پس ترسیدم کفتم بنیتم که بودی از
 ساسان **ثالثا** قتیبه بن سعید عن مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن
 امیر عن عائشة مرویست از عبدالرحمان بن قاسم بن محمد بن ابی بکر از پدر او محمد بن ابی بکر را که کفتم
 عنها و من ایها انما قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض سفار
 کفتم عائشه بر ایتم بار منل خدا در بعضی سفرهای او حتی از کنا بالیدیا اوید ات
 الجیش و وقتی که بودیم بر پیدا و نسیخ فرمود و سکون تخمه و اول عهد خود در موضعی است زیدیم
 با بزرگت کیش نسیخ جمع و سکون تخمه و زین نمجه نام موضعی دیگر است نزدیک مدینه و این شکل
 از خاک است القطع عقدا فی شکست تمام کوی من فاقام رسول الله صلی الله علیه و آله
 علی الناس پس او تم کرد در او را طلب رستگاری و اقام الناس معه و آن
 که نسیخ حضرت و لیسوا علی ماء و لیس معهم ماء و حال کوی نسیخ بر الی زیدیم با این
 الی قالی الناس ابابکر فقال لا الی ما صنعت عائشة پس آمدند مردم نزد ابابکر گفتند

رسول خدا صلی الله علیه و آله



نمی بینی تو چه کرده است عاقله اقامت بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و با نام
معه اقامت کرده با رسول خدا بگردم که با آنحضرت اند و لیسوا علی ماء و لیس معهم
ماء نجساء ابو بکر و رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصعب امر الله علی محمدی
قد نام پس آمد ابو بکر و رسول خدا حال آنکه رسول خدا نهاده است سر خود را بر زانوین
و استرحت میکند فقال حبسیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و الناس و لیسوا
علی ماء و لیس معهم ماء پس گفت نگه دختی رسول خدا را حال آنکه مردم نیستند بر آنی
دینت با این و آنی که طهارت کند قالت نعم ابنتی و قال ما نشاء الله ان
یقول پس گفت عاقله پس خطاب کرد مرا و گفت خیر را که خدا خواست اینک بگرد و جلد
بیفتنی بیده و علی خاصرتی رکعت که خفته میکند مرا بر آسکاه من فلا یغنی
من التحرك الا مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی محمدی پس باز نشست
مرا از حرکت کردن مگر جای آنحضرت رحمت کنام خدا بروی بران من تمام رسول الله
صلی الله علیه وسلم حتی اصبح علی غیر ماء پس خواب کردیم خدا تا آنکه صبح کرد بر جای
کرب نشست فانزل الله اینها التیمم پس فرستاد خدا آیت تیمم را که آن آیت است
تیمم صید طیباً فقال اسید بن الحضر پس گفت اسید بن حنظل ما هی با و لیکم
یا الابی بکر نیست نزل آن آیت اول رکعت شما ای الابی بکر گفت از عاقله است
فصالت عاقله پس گفت عاقله فبقنا البعیر الذی کنت پس بر آنکسیم شتر را
که بودم بروی تو جده نا العقد تحته پس یا فتم علی کل کورا در زیر شتر تا ادم بن
ایا من قال تنا سبعة عن الاعمش قال سمعت زکوان که یخوفن یحدث عن ابی

سید الخدیر

سید الخدیر می گفت عرض شنیدم زکوان را که روایت کرد از ابی سعید خدری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا اصحابی کنت و یوم و یوم و رحمت کنام خدا بروی
و تمام نگه دختی را در خطاب بغیر اصحاب است فلوان احدکم لفق مثل احدی و بها
چون یکی از شما بر سر زانوین خدا نهد و در ظاهر مایه میندازد و لا یضیفه رسد
چهارم حصه صاع را در قبول و تواب یکی از شما و نه نصف آن تا بعد متابعت کرده است
شعبه در حریر و عبد الله بن داؤد و ابی معاذ و نه و محاضر عن الاعمش بنی خنانه
شعبه را گفت روایت کرده اند **تینا** محمد بن المسکین ابو الحسن قال تنا یحیی بن
سیدان عن شریک بن ابی نضر عن سفید بن المسیب قال خیر من ابی موسی
الاشعری انه تضاء فی بینه کف سفید پس سب که خرد در ابی موسی اشعری کرد
کرد خانه خودم خرج پسر بر لدا فانه فقال لا من رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس گفت ابی موسی بر آنکه لازم بگیرم ستم خدا را و لا کون معدوم می خدا و بر آنکه لازم
با آنحضرت امروز قال نجباء المسجد گفت ابی سعید پس آمد سعید بن ابی رافع عن
النبی پس بر سعید ابی موسی از سفید از سعید بن مسیب که کجاست فقال اخرج و وجهه
ههنا پس گفتند مردم که بر آمده از سعید و توجه فرمود با نجباء چاه از پس فخر جنت علی
انزه اسبک عنده پس بر آمد بر ابی آنحضرت و طی که می رسم از آنحضرت ایه قول ابی موسی است
حتی دخل بیروا لیس ما انک در آنحضرت و حال طی که بودی سر ایس بود و مجلس است
عند الباب و یا بها من جردت پس ششم نرود و حال آنکه در آن حال از ابی موسی
بود حتی قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجتیه ما انک تصاب کت از آنحضرت

تینا

ما این چهار کس از آنست که در این کتاب

ما ابو موسی



فموصافعت الميريس وضو پس برخاستم و رفتم بروی آنحضرت فاداهو جالس علی
پیراهین پس ناکه آنحضرت نشسته بودند و توسط فقها و در میان نشست بنده چاه را
و کشف عن ساقیه و برهنه کرد و ساقی خود را و دلیها ما فی البیور و اوزان کرد و در
ساق را در چاه فسلطت علیه تم الصرافت مجلسست عند الباب پس سلام کردم بر آنحضرت
پس برکتتم پس نشستم نزدیک او و حال خط کرد و بی چاه اریس بود فقلت لا کونن بزبان رسول
الله صلی الله علیه وسلم الیوم پس کفتم درون خود بر آنکه که باشم در آن غیر خدا اوز
فجاء ابو بکر پس آمد ابو بکر فدفع الباب پس کوفت نخسته در را ابو بکر فقلت من
هذا الیوم کید پس کفتم کیمت ایسکه در میگوید قال ابو بکر کفتم من ابو بکر فقلت
علی رسلک پس کفتم ابو بکر را بر جای خود باش تم ذهبت پس رفتم پیش آنحضرت
فقلت یا رسول الله هذا ابو بکر لیستادن پس عرض کردم ای غیر خدا این ابو بکر است
که طلب اذن میکند بر در آمدن فقال اذن له و لیتره بالجیته پس نزد او که اذن بر در آمدن
و نرسرت ده او را به بهشت فاقبلت حتی قلت لا بی بکر اذ دخل پس پیش آمد
تا آنکه کفتم مرا بی بکر که در آا و رسول الله صلی الله علیه وسلم بلیتسه بالجیته
و غیر خدایت ارت میدر ترا به بهشت فدخل ابو بکر و جلس عن یمین رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس در آمد ابو بکر نشست از جانب راست آنحضرت فی العقیق
په بندگی چاه و دلی رحلیه فی البیور و اوزان کرد ابو بکر بر روی راد چاه کما صنع انبی
صلی الله علیه وسلم چنانکه اوزان کرده بود غیر خدا و کشف عن ساقیه و برهنه کرد و در ساق
خود را تم رجعت مجلسست پس برکتتم پس نشستم و قدر کت اخمی و صفاء و یحفظنی

و حال آنکه گذارستم بر او خود را وضو میکرد و بنده را می من فقلت ان یرد الله بقلان
پس کفتم اگر فرستد سب مرطان را برید اخواه میخوابد الیورس از طان برادر خود را خیر ا
جایست بر سگی را می کرد و خدا او را فافه انسان بحراک الباب پس ناکه آدمی می جیساند
در در فقلت من هذا پس کفتم کیمت این فقال عمر بن الخطاب پس کتتم نم عمر بن
خطاب فقلت علی رسلک پس کفتم بر جای خود باش تم حبت الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فسلطت علیه پس برکتتم من فرخا را پس سلام دادم بر آنحضرت فقلت هذا عمر
بن الخطاب لیستادن پس عرض کردم که این عمر بن خطاب است که طلب اذن در آمدن
میکند فقال اذن له و لیتره بالجیته پس فرمود اذن ده مرور و نرسرت ده او را به بهشت
فجئت فقلت اذ دخل پس آمد پس کفتم عمر را در خلت و لیتره لک رسول الله صلی الله علیه
وسلم بالجیته و نرسرت کرده است ترا غیر خدا رحمت کما و خدا بروی به بهشت مجلسست مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العقیق پس نشست عمر با غیر خدا و بنده را چاه عن
الیسلمه از جانب چپ آنحضرت و دلی رحلیه فی البیور و اوزان کرد و روی خود را در آمدن
چاه تم رجعت مجلسست فقلت ان یرد الله بقلان خیر ایات یدر برکتتم
پس نشستم بر کفتم اگر فرستد سب خدا بقلان نیکی را می آودد او را انبی میخوابد این کنایت
برادر خود را نجیاء انسان بحراک الباب پس آمدی مردی که می جیساند در در فقلت من هذا
فقال عثمان بن عفان فقلت علی رسلک و حبت الی النبی صلی الله علیه وسلم
فاخبرته فقال اذن له و لیتره بالجیته علی تصیبه و نرسرت ده او را به بهشت بر بندگی
که میسر او را و ان ملای گرفت بلان بلا شهید یوم الیور فجلستم فقلت سلم اذ دخل و لیتره لک رسول

ما بعدی



الله صلى الله عليه وسلم بالحنيفة على بلوى نصيبك ليس آدم عثمان را برين گفتم او در
در آبی و آن رات داده است ترا خدا بر پشت بر بلای که بر سر ترا خدا دخل فوجها گفت
خدا ملی پس در آمد پس یافت و که نه چاه را که بر سرده است از مردم مجلس و چاهم
پس نشست مقابل آن حضرت من الشق الاخر از طرف دیگر قال نشر ليك قال سعيد
بن المسيب فاولها بقوله هم كفت ترك كفت سعيد بن مسيب ليس يا بركوم
این قسم نشستن را بقوله رانها و تامل بقوله را رحمة بودن سخن مصحاب آن حضرت نزد قبر
شريف نه از رحمة آنکه یکی از جانب یمن و دیگری از جانب لب را آن حضرت بود و آن عثمان
بر بقیع مقابل است اینها را و این تاویل از فرستاده است سعید بن مسیب **شما**
محمد بن بشیر قال تناجی عن سعید عن قتادة ان المنس بن مالك حدثهم
ان النبي صلى الله عليه وسلم رويت سب اذ قامه كبريتي النبي مالك حبيت كرونها
مدستی سب خدا رحمت کند خدا بر وی سعید احدل رفت بالا که او حد و ابو بکر
و عمر و عثمان و این بر سه می که کرام فوجیف هم پس از زید کوه و حدیث است اینها
فقال بكت احدل بن عمرو و حضرت بر جای خود بنشینید که حد فاعا عليك بنی صديان
و شهیدان این نیست بر نومی مگر بنی و صديق و در شهید کتابت که در عثمان است
اطلاق شهید با عتبا را اول سب رفی السعنه **شما** احمد بن سعید ابو
عبد الله قال ثنا وهيب بن جرير قال ثنا صخر عن نافع ان عبد الله بن
عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رويت سب ان نافع بن سفيان بن عيينه
بهو كفت من كفره و كفره بيننا انا على من كفره و نسي انك من رجاء بودم و در تمام

انزع منها

انزع منها و رجالی که آیت سب است از آن جمله ابو بکر و عمر فاخذ ابو بکر اللدغ
انزعها ابو بکر و عمر پس گفت ابو بکر و لورا ففرغ ذنوبا او ذنوبین پس کشید ابو بکر
یک دو کلان را یا دو دو کلان را از تو ب و دو عظیم و غرب کلانتر از آن و فی نزع ضعف
در کشید ابو بکر سستی بود و الله یغفر له و خدا می بخشد ابو بکر را تم اخذها ابن الخطاب
من ید الی بکر پس گرفت از او از دست ابو بکر رفی السعنه فاستحالت فی یده عمر یا
پس گفت ان دل و در دست عمر غرب یعنی کلانتر از تو ب علم امر عمر یا من الناس
یعنی فری می پس ندیدم سر در برابر مردم که عمل کرده باشد مثل عملک ما و فرغ حتی
ضرب الناس بطن پس کشید عمر کرب و تا نکند خند مردم جای نشستن سب ترا و قال
وهيب العطن مبول الا بل لقت و سب از عطن جای نشستن سب ترا است بقره
حتی بر ویت الابد فاما خت میفرماید و مراد میدارد ازین قول که خدا تا اگر سب
تند ترا پس کشند **شما** الولید بن صالح قال ثنا عیسی بن یونس قال
ثنا عمر بن سعید بن ابی حسین المکی عن ابی مکیکه عن ابن عباس قال
انی لواقف فی قوم کفت ابن عباس یقیق من بر و کتبه ایستاده ام در روزی مدیون
الله لعمر بن الخطاب که دعاییک میگوید برای عمر بن خطاب و قد وضع علی سره
و یقیق نهاده شده بود عمر بر جاز را او و اذ امر جلی من خلقی تا که مریدان بر او
قد وضع مرفقه علی منکبی یقیق نهاده بود با زنی خود را بر او کتبه ایستاده ام در روزی مدیون
ان کت لا رجوا ان یجعلک الله مع صاحبیک میگوید بخشد خدا ترا بر کسی که
من بر آنست امید دارم ای بیکر و در ترا خدا پادار تو یعنی آن حضرت در ابو بکر را کیست اما کت

عقبا



شبكة

الألوکة

www.alukah.net

باسم رسول الله صلى الله عليه وسلم يراكم يفتن من يساري الزاد من يوم الخميس
بمصر فقلت يا رسول الله اني اعرفك في يومك كنت والاب بكر وعمر وولدت و
الاب بكر وعمر وانطلقت والاب بكر وعمر يعني در الزاد حال ورفعت من حيث انفرت
بلا اذ بكر وعمر فان كنت لا ترجوا ان يجعلك الله معهما ليس بهن جهت
يؤد من كرامته ان لم يسجدوا لوجهه فانه لا انفرت والاب بكر فالتفت فاذ اهرعني
بما ابطلت ليس بكريمين فانه انما هو علي بن ابي طالب بود بقره **سنة** محمد بن
زيد الكوفي قال ثنا الحسين بن ابي اسحق عن ابي اسحق بن محمد بن
ابراهيم عن عروة بن الزبير قال سألت عبد الله بن عمر بن عبد الله
ما ضاع المتركون برسول الله صلى الله عليه وسلم كفت عروة بن زبير ربي
عبد الله بن عمر بن عثمان ارسمت ترين ازاري لكرهه في مشركان برسول خدا قال رايت
عقبة بن ابي معيط جاء الي رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت ديم عقبه بن ابي
معيط را كه كذا فرمود رسول خدا وهو يصلي وحال انك انفرت ما ريتك را دون موضع ارباب
في عشقك بين انا وجماد فرود را در كردن انفرت فحسفة بن خنساء يدا بر خفة كذا
انفرت را بان ما و خفة بنت فحما عا ابو بكر حتى دفعت عمة بين اكد ابو بكر تا انك دور
جماد فرود را در كردن انفرت فقال اقبلون مرحبا مني الله ليس كفت انما يفتنه مرد را
كه ابو بكر محمد بن ابي طالب وقد جاءكم بالبينات وبتيقين انتم منتهين من الله على كل
امر من دبره و كذا كذا ابو بكر افضل من كل احد من آل فرعون كذا باب من الله فرعون
مثل اين كفت انفرت را و در بعضه را باين قول را كه ابو بكر خيرا كرهت و دره قول انفرت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

دوده ليعمل عجيب سبب ازين قائل كه تفصيل الي بكر بن منن آل فرعون مفيدست منقر
جمهور سب كوي زهر افضل است بود از بركان از كذا كذا از ام سابقه و غير سابقه كذا كذا
وارضا **باب** مناقب عمر بن الخطاب ابى حفص العزيمى الهوى ابو حفص كيت است
دقا روق لعقب او لعقب كره او را چنانكه ابن ابي شيبه رويت كرده و تاريخ خود را كوي كوي
اسل كتاب او را باين لعقب او را لعقب كره و لذو لعقب كوي كوي بن ابي لعقب آورده
و كوي كوي بن ابي لعقب كره و كوي كوي بن ابي لعقب كره و كوي كوي بن ابي لعقب كره
بن رباح بن عبدالله بن فطيم بن رباح بن عدي بن كعب **سنة** حجاج بن منهال
قال ثنا عبد العزيز الماجشون قال ثنا محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله
قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رايتني دخلت الجنة كفت جابر بن عبدالله
فرمود خود را اذيم من خود را در دم ام ايست فاذا انا بال فمصاء امرأة الى طلحة
بن ناكاه من اتم برضا ازل الى طلحة ما دارت من ناكاه ربيعة بنت و منقر كفت
ناش ام سليم سهله بنت ممان بود الصارية سب كمانى كفة كذا كذا كذا كذا كذا
رسمي و جركي كه در چشم او بنمود و سمعت حشفة فقلت من هذا و نسيت اواز
پايس كفت كيت اين فقال بلاله پس كفت يعني جبريل اين باهت فسطاطي كفة
يكتمل كذا بلال باشد خشفة يد و سمع و فاء بر درون حركت و بجه حركت سب و در كفت
خشفة يكون محبة سب و ذبح ان فسطاطي كفة يعني اواز نم سب يا اواز يا اذن و رايت قضا
نصا كذا جارية و ديم و ريت قهر كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
را كيت اين قهر فقال لعمر بن الخطاب ليس كفت و عمر بن خطاب ريت قائل جبريل است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



يا غيران و بعضی نسخ صحیح قالوا و در بعضی نسخ قائلت یعنی جاریه فاجرت ان ادخله
فانظر الميريسل خواستم که در این کتاب تقریرا و بدینم انرا فعلی گرفت غیر تک پس سواد
آورد و حضرت ترا خطاب بفرست فقال عمر باي و اني يا رسول الله اعلينا
اقار پس گفت غرتو چهل بدروا و منی ای رسول خدا بر تو غرت میکنم اگر کوی قیاس عمارت
آنت که گفته شود اعلیها انما رکت یا رسول الله فسطحی گفته که از باب قیاس است
که ای گفته عیدک تسلیع یا غرتیست بلکه تقدیر کلام این است که استعینا علیک انما منع
میکند که کسی در زمین این عمارت بپوشیده مانند با اتفاق اهل دین خراب غرت حکم دوی
فقران و در دیگر خراب همه اینها یعنی بشده و در آن راه نداد و واقع است در اصل امر
بعینه و با غیره **تثنا** سعید بن ابی مریم قال ثنا اللیت قال حدثنی عن
عن ابن نتهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هريرة قاله کففت
بهن نهباب زهر زهر خرداد مار سعید بن مسیب که تحقیق ابوهریره گفته است بینما نحن عند
رسول الله صلی الله علیه وسلم در آنسای انکه ما نزد رسول خدا بودیم اذ قال بنیانا اننا
ناثم را یعنی فی الجنة ما که فرمود در بیان انکه من خواهم ام ویده ام خود را در پشت
فاذ المرأة تنوضا و الی جانب قصرین ما که دیدم زنی وضو میکند بطرف قصری در پشت
اگر وضو نترسی است از راه تکلیف خود بود یا بعضی شستن دست و روی است از راه نترسد
نور نیست حسن وجه فسطحی که بد این زن ام سلیم بود و وی در وقت در وقت حیات بود
فصلت من هذا القدر قالوا العمر پس ختم که راست این قدر گفته در عمارت نترسد
غیر نه فلیت مدبر این یا کردم غرت عمر را پس بر ختم تو را فی الشیء و نه دم انرا

مغرب غرت بکبر یا عمارت انرا
و نه در آن راه نترسد در وقت انرا
یعنی ابابکر و سواد

فبکی

فبکی عمر پس کریمه که عمر استبدک انواقه الغایت سرور و شقیان فقال علیک
اخبرنا یا رسول الله انک کوی این ما و را منک انحضرت درین تقریر مدخل غرت عمر را بیست
کو نیم و سواد علم از آنجمله باشد که درین تقریر حرمان که در پشت از دوج عمر خراب شده بود و باشد در پشت
که کو نیم در خانه خالی کنی در این روز نیست و صاحب برین غرت دانسته باشد **تثنا**
محمد بن الصلت ابو جعفر قال ثنا بن المیارک عن یونس بن الرهري قال اخبرنی
حمزة عن ابیة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بنیانا اننا ثم نترت بقیون
رسول خدا فرمود بیان انکه خواهم ام کو نیم یعنی اللین خود را بر سر راجحتی الطیر الی الوری
بحری فی ظفري او فی اظفار فیری اما انکوی منم بسیر الی کور ان می شود ناخشان من یاد
اظفار من مشک راهی است تم ما و لت عمر فقالوا اما اولت قال العلم پس گفتد فاروان
چه بفرماید ای رسول خدا فرموده و در آن علم است **تثنا** محمد بن عبد الله بن عیسی قال ثنا
محمد بن بشر قال ثنا سعید بن الله قال حدثنی ابو بکر بن سالم عن سالم عن عبد الله بن
عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال امریت فی المنام الی اربع بدو بکرة علی
قلیبت تحقیق غیر خدا فرمود دیدم در خواب تحقیق من میکنم بدوی که یکسب او گفته اند
بر جای بکرة یعنی بوجه و کف در دو جا نترست که اول وضع آن و سکون تالی چوبی
که در او در بیان او بزرگه و بکرة بکون کاف یعنی ماده شتر هم آمده در او نترست که میکنم
آیه بدوی که ماده شتر هم تقدیر او منسوب است به بکرة حیاء ابو بکر ففزع ذنبا
او ذنوبین نو غاصب فی ایس ابدا بکرة بر سر چاه پس بشد یک در او بود و لو کسیدی
سنت والله یغفر له و هذا ای کسیدی او را بجا تو عمر بن الخطاب فاستحیات

ناکوتی

را بکت



غریبا پس آمد عربین خطاب پس گشت آن ولوی کلان فلم از عبقریا یغری قوی
پس ندیم موی قوی را که عمل میکند عمل حتی روی الناس و خربوا بطن تا یگر
شده مردم وزدند خود را بجای نشستن شتر برکنار آب قال ابن جبر العبقری عتاق
الزمرابی گفته است ابن جبر و تفسیر عبقری جبار از را بی بتقدیم الزمرابی یعنی بهترین
وقال یحیی الزمرابی الطنافس لها حمل رفیق صبیوتة کثیرة و کفنت یحیی زمرابی
بسطها است که مراد از زمرابی باریست که زود شده و بسیار است و هو سید القوم
اعنی العبقری و آن سید و بهتر است یعنی کوفه که ابن جبر گفته اصل لغت است و مراد
از جبار عبقری سید قوم است تسا عبد الغریز بن عبد الله قال لنا ابراهیم بن سعید
ح و ثنا علی بن عبد الله قال لنا یعقوب بن ابراهیم قال ثنا ابی عن صالح عن
ابن شهاب قال اخبرنی عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید ان محمد بن سعد
بن ابی وقاص اخبره مروی است از ابن شهاب که گفت خبر داد مرا عبد الحمید بن عبد الرحمن
که تحقیق محمد بن سعد بن ابی وقاص خبر داده عبد الحمید را ان اباه قال استاذن عمر بن
الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم تحقیق پر در سعد بن ابی وقاص گفت
طلب کرد اول در آمدن عمر بن خطاب بر رسول خدا و عنده نسوة من قریش یکلمنه
وزاد حضرت زهرا از فریض بودند که سخن میکردند حضرت را و لیستکننه حالته اصل سخن
علی صوته و بسیار میکرد سخن را و طلب تفهیمای خود را طلب میکردند از حضرت نفقه
زیاد بر آنکه فرموده و زینها از درج مطهره بوده اند در طلبی که طلب کرده اند از آنکه در
بر آرد از حضرت فلما استاذن عمر بن الخطاب تمن و با درن الحجاب پس کا

استخوان که عمر و شنیدند او را در هر باره استند از پیش حضرت و زود که گفتند هر را فاذن
له رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل عمر پس اول و او عمر را رسول خدا پس در آمد عمر
و رسول الله صلی الله علیه وسلم یصعلک و غیر خدا خنده میکند قطعا ضحك الله منک
یا رسول الله پس گفت عمر بخند خداوندان ترا ای رسول خدا یعنی خوش دارا در خدا فاحک
النبی صلی الله علیه وسلم عجبت من اللاتی کن عندی و مراد غیر خدا عجب کرده ام از این
زنانی که بودند نزد من فلما سمعت صوتک ایتدین الحجاب پس بر کلاه بنشیند او را ترا
بود که خنده پرده را از سرش تو فقال عمر انت احق ان یصعب یا رسول الله که گفت عمر تو
ستوارتری این را که ترسند ترا ای رسول خدا تم قال عمر ای عداوات الغنصین لیکر کفنت
ای دشمنان خود ای غضننی و لا یغضبون رسول الله صلی الله علیه وسلم ای نمی رسیده و فری
میکند مرا و تقییم میکند رسول خدا را بقلین نعم انت افظ و اعظ من رسول الله صلی الله
علیه وسلم پس گفتند آن آری ای عجب است تو درشت قوی و سبزی نیست بر رسول خدا
افظ و اعظ اسم تفضل یعنی اصل من است نه بخیه یا ای از آنکه در حضرت اسد و شحوی
و غلظت نبود تا المات و کنت نظا غلظ الغلب لا یغضون من حوکک یعنی اگر میبودی
درشت سخت دل بر آنکه مردم میکردند از گردو که در آن الکرانی مسطلة گفته اسم تفضل بر سخن
جود است و آری که کف کفی صفت و شحوی میکند بیکه است که این صفة لازم ذات حضرت
نیست بوی احوال شما چه نزد اهل مکان و بیعت بنده ان از حضرت لها پیش فرزند گفته
از بیعت کرده اند که حضرت پیش می آمد اجوی را که در حق از حقوق خدا دریا تو در عرازی
بجفت بود که با من میکرد و زجر از هر که است و طلب مندیات و مراد نیست و دستند از ای



و صورت او نیز سبب افتاده بود در اینجا است که حضرت زبور شیطان میگردانید
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني يا ابن الخطاب ليس فرمود و اول خدا باز در
 از دست این زبان آیه بکسر نمره و سکون تخمه و کسر با بی تنزین بجهت امر بکون است که فاعل
 دره و در سینه بکسر نمره و لا و فتح آن و بتنویں کلمه استزاده و استسقا است و بی تنویں
 کلمه زجر است یعنی حبس و دین جنی بر کسر است و قتی که بکلمه موصول آید تنویں میدهند و بجهت
 و تنویں امر است بکون آتیه و الذي نفسی بیده ه ما لقیك الشیطن سالکنا فی
 سوکت کسی که ذات من در دست قدرت است سادات میکند تر شیطان عالی کرده است کلمه
 بر الا اسلک لجا غیر محیا که در کف دست کوجه را غیر کوجه تو از عجب دست
 در جنی ممول بر خط است بجهت کف نه که این قول از قبل ضرب مثل است و خطی است که برای
 که شیطان می رود در اتصال میکند زفته است بلکه بر آید و در دست زفته و مخالفت هر خط را
 دست میدارد شیطان فاضلین کفنه منته اول اول است بر زنده ماند که در بعضی مستدرم است
 در دست که آن خاصه این است بلکه بجهت محفوظ است از شرک بر مصیبت چنانکه در کفر
 از دست بر آن میکند **تثنا** محمد بن المتقی قال تثنا بحیثی عن اسمعيل قال تثنا فیس
 قال قال عبد الله بن مسعود ما زلت اغرق منذ اسلم عمر کفتم فیس کفتم عبد الله
 بن مسعود همیشه بودیم با سلمان غریز در دین از وقتی که اسلام آورد عمر بود است در زود از اسلام
 محمد بر عمار حضرت گفته اللهم اغفر لکم بما جعل او بعون الخطاب جدا و ذوقی که آن اسلام را
 بی دلیل با بعون خطاب و در میان آن حضرت این عمر کرده با سواد صحیح و نیز تصدیق کرده از آن جهت
 اللهم اغفر لکم بما جعل الرجلین یا جعل الرجلین و جهات دیگر پس بود دست تراشید

اینها
 بکون است

این هر دو نزد خدا و این ابی تنبیه از حضرت این مسو آورده که آن اسلام عمر غزوه بود اسلام
 غزوی دوقی در دین و بجهت لغوا و نامرتبه رحمت و ادک او از کف بجهت کمال یا بعد از دین در امر
 رحمت خدا اسلام و اهل اسلام را و او را استسقا ان نفسی طایرین حتی اسلم عمر کفتم
 سوکت قدرت بر اینستیم تا از کردن را که دست الله تا آنکه اسلام آورد عمر خطاب
 در رحمت صیب آمده که که اسلام آورد عمر کفتم سوکت ان تصف الهم ما نحمدت بر مردم
ازما تثنا عبدان قال ما عبد الله قال ما عبد الله قال ما عبد الله قال ما عبد الله
 انه سمع ابن عباس يقول یقین ابی لیکه شید ابن عباس را بیکفت وضع عمر علی
 سرین نهاده شد عمر بر تخت خیاره او گفتکف الناس بیدعون ویصلون پس در کفتم
 بر از مردم در حالی که دعا میکند و نماز میکند و از کفتم بنوا شد و فایده خاطر است
 قبل ان یرفع یتن از کفتم بر زنده شود از زمین و اما ایهم و من در میان مردم بودم فلم یرضی
 الا رجل اخذ منکی پس سخا جات کرد مرا که دردی اگر کرده است رحمت دوست مرا
 یعنی ما که آن گفت و من بخندیدم او را فاذا هو علی فترحم علی عمر پس باقه و کفتم
 ابن خطاب بود پس رحمت کرد بر عمر و قال ما خلفت احدی احب الی ان اتی
 الله و کفتم کفتم تو از پس خود را جدی را که دست تر است از تو نزدی ای کفتم
 کفتم خدا را بجهت عملک فان عملی و از تو یعنی دست ترا زود و ایم الله ان کفتم
 لا ظن ان یجعلک الله مع صاحبیک و سوکت کفتم ان یقین من بر آنه حال میکنم این را که
 میکردند ترا خدا با و یاد تو که محمد رسول الله و ابو بکر صریح و برنت یا در قبر و اول المول
 و حسبیت انی کفتم کفتم اسمع البی صلی الله علیه وسلم و میباید که در کفتم این

از زود بصلوات صلوات بر محمد و آله و سلم
 اینهاست که در کفتم اینهاست



کبیرای شریفم پسر خدا را که انی را بفتح نوره و کسر آن خوانده اند بر تقدیر استیفاء نظری
ست چه تقدیر یعنی نسبت که این علم من کرد و با او با و در بار او در پیشت یکجا کند این که
از دنیا اندم یکجا بود و انروز یکدیگر گشتند و در جمیع احوال بقول زد هبت انا و ابوبکر
و عمر میگویند و تم من و ابوبکر و عمر و حلت انا و ابوبکر و عمر و در آدم من و ابوبکر
و عمر و خرجت انا و ابوبکر و عمر و برون آدم من و ابوبکر و عمر **ت**
قال تنازلت من زمزم مع عن سعید بن ابی عمر و بنو و قال لی خلیفه تنازلت
بن سوا و کفتمس بن المنهال کفتمس کفتمس و کفتمس مر خلیفه کرمی از من
بخاری است حریت میگوید ما را محمد بن سواد و کمس بن منهل قال تنازلت سعید عن
قتاده عن النس بن مالک قال قال بعد النبی صلی الله علیه وسلم احدا کفتم
النس بن مالک برادر پسر خدا بر گروه احد و معد ابوبکر و عمر و عثمان فرجفت
بهم و با انحضرت این سستی را و ابوبکر و زید که احد با اینان فخر بر بر حلیه
فقال انبت احدا من زود و را پستی خود بود بی خود پیش ای فنا علیان الابی
او صدیق او شهید این نیست بر تو مگر بی پسر خدا و حدین و شهید و در روزی او شهید
ست که از عثمان و بر تقدیر احد مراد حسن شهید است و کلمه دین و دست **ت**
یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال حدثنی عمر ان زید بن اسلم
حدثنی عن ابي عبد یحیی بن زید بن اسلم حریت کرده است عمر را که بر حریت از پسر خود
اسلم گرفته و در بر خطاب است قال سألنی ابن عمر عن تنازل یعنی عمر گفت اسلم
پرسید مرا عبد الله بن عمر بن خطاب از بیخه حفات او یعنی صفات عمر بن خطاب

ابو عبد الله بن عمر بن خطاب
عن ابي عبد الله بن عمر بن خطاب
عن ابي عبد الله بن عمر بن خطاب

فاخرته

فاخرته پس خبر دادم عبد الله بن عمر را فقال ما رأیت احدا قط بعد رسول الله
صلی الله علیه وسلم من حین قبضت لیس گفت این خبر ندیده ام هیچکسی را بر کعبه از رسول
خدا وقتی که قبض کرده شده انحضرت صه الله علیه وسلم یعنی غیر انحضرت را در این صفات
ذکر را با بدلت رحلت انحضرت قبض ظاهر و زیمتی است کان احد و احد و حتی انتی
من عمر بن الخطاب که بود گویند ترور را حکام اسلامی و جو او تر و بدلت احوال از عمر
بن خطاب تا آنکه انحضرت رسید عمر او و وفات یافت از عمر بن خطاب **ت** سلیمان
بن حرب قال تنازلت عن النس ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه
وسلم عن الساعة و متى الساعة مروی است از النس بن مالک که مروی بر سید پسر خدا را
از وقت قیامت و کی است قیامت و انحرود و انحرود یعنی گفته اند که بود است
قالت ما اذ اعدت لها و هو وجهه فراماده کرده بر قیامت را که موجب استکار یا
نوباشد قال لیسی الا انی احب الله و رسوله گفت هیچ خبر ندادم کرده ام
مگر آنکه دوست میدادم خدا و رسول او را قالناست مع من احببت و بود نوباشد
که دوست داری او را یعنی این عمل تو پسند و کافی است برای استکاری او را انحضرت
قال النس ما و حنا لیسی فرحنا بقول النبی صلی الله علیه وسلم انت مع من
احببت گفت انس بن مالک پس نوشی حال شریفم با هیچ خبری قسرت ما بود
سخنم خدا که تو با کسی باشی که دوست داری او را قال النس فانا احب النبی صلی الله
صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر گفت انس من دوست میدادم پسر خدا را و ابوبکر را
و عمر را و هر جوان آن کون معهم محبی ایا هم و امید دارم اینکه با شما با ایشان بسبب

شبكة
الألوكة
www.alukah.net

که مولف یک متن را بیک اسناد مکرر بنا کرده است **تثنا** بخیر بن بکیر قالینا
الذین عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني ابو امامة بن سويل بن
خفيف عن ابي سعيد الخدري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول بينا انا نائم كفت ابو سعيد صدر شيدم رسول خدا را که فرمود در آغوش آن مرد
خوابیده ام مرايت الناس عرضوا علي وعليهم فيص ديدم مردمان را که عرض کرده بودند
بر من و بر ايتان بر آنهاست فنهانا ما يبلغ التديا پس بعضی از آن بزرگانها می رسد
پستان را و منها ما يبلغ دون ذلك و يعني از ايتان نکر از آنست که بر پستان هم نمی
رسد و عرض علي عمر وعليه صحن اجتره و عرض کرده شد بر من عمره روی بر اینست
که در این روزی می کشد با خود قالوا ما اولته يا رسول الله فنهانا من چه تغییر کرد
این چه ریشی را قالوا ما اولته يا رسول الله فنهانا من چه تغییر کرد
نمیدارند مردمان را و محافل و سرور و نشاط است او را چنانکه بر او من و قایمست بر بنوا را
از عودیات گفته اند از سید مرتضی افضل عمر بر ابو بکر لازم می آید تا بیک ابو بکر درین مردم باشد
پوشیده ماند که موجب تفضیل بر ابو بکر نیست تفضیل بر دیگران هم لازم نمی آید مگر بر
مردم که بر این آنها گفته بود و محمد شده که اینها گمان اند **تثنا** الصلت بن محمد قالینا
اسمعیل قال انا ابنا ابوب عن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن
عمر جعل يالم مردی است از مسور بن مخرمة گفت هر که جموع کرده شد گفت که در آنک
میکنند فضل را این عباس و کمال میزند پس گفت مراد از این عباس و جانی که کرد
از آن خراج او میکنند باین گفتار یا این که میگویند فلا کلام لله ای امیر المؤمنین نیست هم این

صحة الحديث

کتاب الترمذي

که در آنست میکنی در روایت کشمینی از لاکان ذکب یعنی نیست موت زخم یا نیست خبری که می
ترسی از عذاب منی اول مناسبت سوق کلام اینها است لقد صحبت رسول الله صلى
الله عليه وسلم فاحسنت صحبتة تحقیق صحبت درستی رسول خدا را پس بیک کردی
صحبته انحضرت را تم فافترقت وهو عنك ارض بستر جدا می کردی انحضرت را و حال
آنکه از تو رفتی بودیم صحبت ابا بکر فاحسنت صحبتة تم فافترقت وهو عنك
ارض بستر صحبت درستی ابا بکر را پس نیکو درستی صحبت از ارض جدا می کردی و حال آنکه
او از تو رفتی بودیم صحبت صحبتة بستر صحبت درستی اصحاب انحضرت را و ابو بکر را
صحبتة بفتح صاد و حاء و حاء جمع و صاحب است فاحسنت صحبتة هم پس بیک درستی
صحبته ايتان را خیر صحبتهم خیر جمع است جای آن بود که صحبتها می گفت که ما را از جمع
ما حق واحد است فافترقت بتریا و لی توجه قائل شده تم صحبتها چنانکه در بعضی روای
در قنده میفرماید راجع بمحمدان است لیکن عمل این روایت کرده ای صحبت از آن شده
بر آن روایت خالی از تکلف نیست ولیکن فافترقتهم لغایبهم وهم عنك ارضون
و اگر محافقت کردی ايتان را که محافقت میکنی اینها را و حال آنکه اینها از تو رفتی اند
فقال اماما ما ذکرت من صحبتة رسول الله صلى الله عليه وسلم و رضاه بیکوت
عمر اما چیزی که گفتی از صحبت رسول خدا و رضای بودن انحضرت از من فاما ذکرت من
من الله من بعد علی پس نبود آن مگر رضی از خدا گشت آنها و بود بر من یعنی محض از عطا
الهی بود و اماما ما ذکرت من صحبتة ابي بکر و رضاه فاما ذکرت من الله من
بر علی و اما آنچه ذکر کردی از صحبت ابي بکر صدیق و رضای او اینهم نبود مگر است از خدا



گشت نهاده بود برین و اما ما تری من جزئی فھو من اجلك ومن اجل
اصحابك واما خبری که می بینی از ورود وزاری من پس از جهت تست و جهت باران نذر
بگذار من در قضا و بلا خواستدای و چنانکه معلوم ساخته بود که بگذارند در آن عمره رفته می افتند
و الله لوان لی طلاع الارض ذھبا نجد اسکنند اگر بودی بری زمین طلاع طلاع
بکس مھمل و تحیف لام و عین مھمل یعنی طلاع الارض و قیل ما طلع علی الشمس لا قدیت بعد
من عذاب الله قبل ان اراه برائتہ بل میگویم بان از عذاب خدا پس از آنکه بر سر باران
یعنی این غم و ترس من از یک جهت نیست از حال شما جدا میسرستم و از حال خود جدا قال
حماد بن زید ثنا ابوب عن ابن ابی ملیکہ عن ابن عباس قال دخلت علی
عمر بعد آتت ابن عباس در ادم برغر با بنی بیت مذکور مضمود این اسناد گشت
کلابن ابی بلکہ سور بن محمد را ذکر کرده است گویند از مرد شنیده قال السراج و کتب الکرچون
بطریق عنده است مسور را از میان انداخته و درین لقمه نقصانی نرود ثنا ابو مسعود
بن موسی قال ثنا ابی اسامہ قال حدثنی عثمان بن عیثان قال حدثنی ابو عثمان
الھندی عن ابی موسی قال كنت مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حائط من
حيطان المدینة کنت ابودرس بودم من بانیم خدا صلی اللہ علیہ وسلم در پوسته فی الزمان
مدینہ نجی و مر جلی فاستفتح فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم افتح لہم ابی ان یومر
و طلب کت و کرد در بیان را پس فرمودند خدا بکشت در مراد او و بیشتر با نجیہ و نیت
و در مراد بر پشت ففتحت لہم فاذ ابوبکر فبشر نہ بما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم محمد اللہ پس کت دم او را پس ناگاہ ابوبکر بود پس نیت در دم او را آنچه خدا

فرمود

فرموده بود رسول خدا رفتی ہی پس محمد گفت ابوبکر خدا را برین فرود تم جبار چه جانی استغ
فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم افتح لہم و بیشتر با نجیہ ففتحت فاذ اعرفنا خبر نیت
بما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایتر آدمی پس طلب کت در این روز بودیم نزد خدا
بکشت در مراد و نیت او را بر پشت پس کت دم برای او پس ناگاہ فرمود پس فرود آمد
بفرده که فرموده بودیم خدا محمد اللہ پس نیتش کرد خدا را تم استفتح مر جلی آخر فقال لی
افتح لہ و بیشتر با نجیہ علی بلوی بضمیمه ایتر طلب نیت کرد مردی دیگر پس فرمود مرا
یکت برای او نیت را و مراد او بر پشت بسبب بلای که مراد او در دوسری و زرد
برک و ان نیتها و نیت است نیت از دست نیتها و نیت فاذ عثمان ما خبر نیت بما قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ناگاہ عثمان بود پس فرود آمد او را آنچه فرمود رسول خدا محمد اللہ
پس نیت کرد خدا را برین فرود و قال واللہ المستعان و کت خداست طلب مذکور
برسر و شکیبایی بران و نیت ثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال
اجزلی حیوة قال حدثنی ابو عقیل زھر بن مسعود انه سمع جده عبد اللہ
بن ہشام قال کنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم بودیم با بانیم خدا و هر ا حد بعد
عمر بن الخطاب و کفرت و کت که خبر عن خطاب را و درین دلیل کمال محبت است
و نیت از فرط محبت و نیت طوی دارد و تلفیح و انصار کرده اینجی همین چرا
و تمام آورده در بیان و نیت با ابی مناقب عثمان بن عفان ابی حمزہ
القرظی رضی اللہ عنہ عثمان بن عفان بن ابی العاص بن عبد مناف کت است
ابو عمر و ابو عبد اللہ و لقب او ذوالنورین و نیت کرده است ششمه و نقصانی و از نظر نیت

یکر نده بود است



در افروز حضرت علی ابن ابیطالب رحمه الله که در کربلا شش تن را پس گفت ای مردی است کوی
خوانند او را در انورین در زمان ابن عباس با سواد حمد مانند این آورده است و در وجه سید
باین لقب گفته اند که معلوم شده که احدی در دوزخ بر اثر توبه کرده باشد و مشهور است
که از آن روز او را در انورین گفته اند که شب در قیام لیل در قرآن ختم قرآن میکرد و قرآن
نورست و قیام لیل نوری دیگر است و بعضی گویند که او را در بهشت نزد او در لای درخشند
و در قرآن نور و در یک ازین معانی گفته اند که در کربلا در دوی جامع است یعنی بود بعد از آن
درستی آمد و قال النبي صلى الله عليه وسلم من يحضر بعير ومته فله الجنة
مخبرها عثمان و در مورد پیغمبر خدا کسی که بکند چاه روم در العظیم راه و سکون داد و فتح میم
پس او را در بهشت است پس گفته اند از عثمان و در حدیث موصول در کتاب وقف در باب اذا
وقف ارض او میرا آورده و قال من حضر جيشا احمر فله الجنة و فرمود که کسان که
لشکر حضرت را در راه است بهشت و این لشکر غزوه تبوک است که مردم سخی حال داشتند
و مسروران لشکر کشی نبوده بجزیره عثمان پیرها مان کرده عثمان لشکر تبوک و هزار
دینار هرف نموده سامان کرده است و کرده است این را امام احمد و ترمذی از حدیث
عبد الرحمن بن عمر و سعید بن جبیر روایت کرده اند این برود و غیر نیز از روایت عبد الرحمن
بن جبیر سلمی سنة مسلمین بن حرب قال تنا حماد عن ابي عبد الله عن ابي عثمان
عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم دخل حائطا بيقين بنجر فزاره و قد باق
وامرئى جفط باب الحائط و فرمود در آنجا شدت و ریاغ که بچشم کسی از روی نگردم
نجا و هر جل لیستان فقال ائذ ان له و بشره بالجنة پس آمد روی کمالی که طریفان

زاد در روایت عثمان بن عفان

میکنند

میکنند پس فرمود ائذ ده او را در بهشت فاذا ابوبکر لسانا کاه آن مرد
ابوبکر بود تم جبار اخر لیستان پس آمد روی دیگر کمالی که طلب ائذ در آمدن میکند
فقال ائذ ان له و بشره بالجنة فاذا عمر تم جبار اخر لیستان فلیست هیهة
پس آمد روی دیگر کمالی که طلب ائذ میکند پس فرمودی که در آنک زمانی بنشیند بنیم
و فتح نون و سکون خسته و فتح لم و دیم معنی زمان قلیل است تم فالا ائذ ان له و بشره بالجنة
علی بلوی مستصیبه پس فرمود ائذ ده او را در بهشت رت ده او را در بهشت بر علی که در آن
ست کبر سر را فاذا اعتنا دین عفان و قال حماد بن سلمة تنا عاصم الا جولة
و علی بن الحکم سمعا با عثمان یحدث عن ابي موسى بن جعفر کتف حماد بن سلمة
حدیث کرد ما را عاصم اهل و علی بن حکم شنیده اند این روایت را که حدیث میگرد از ابی
موسی با شنید حدیث و زاد فی عاصم ان النبي صلى الله عليه وسلم مر به و راه کرده است
در حدیث علی بن محمد که در تفسیر پیغمبر خدا کان فاعدا فی مکان فیه ماء وقد انکشف عن
بر کعبته و امر که بید بود آنحضرت نشسته در جایی که راه آب بود و کشف کرد بود از روی
خود و یک سینه از تنیک و از آنجا که داخل عثمان عظامها را که در آمد عثمان پرسید
بناوی خود را تا کشف عورت نشودت فیه گویند که در حدیث و لیل است بر آنکه زانو عورت
نیم است از آنکه ظاهر است که زانو در آن ابوبکر و حرکت ده بود و نشسته تا آنکه عورت نمودی
و حکم را از دست باقی کسان بگذرد از آمدن عثمان زانو را پوشیده و سابق را پوشیده و عزت
جوانی عثمانی و چشم کردن وی بین راه و سینه زانو پوشیده را که عورت نیست و هر مرد را که
گویند نوزادیکه عورت بود و این همه دلیل نمیشود سنة احمد بن حنبل بن سعید قال

در روایت عثمان بن عفان



تقالی عن یونس قال ابن شهاب اخبرني عروة ان عبید الله بن عدی بن
الحیان اخبره ان المسور بن محرزة وعبد الرحمن بن الاسود بن عبد یونس
كفت ابن شهاب زهری خبره ان عروة كعبید الله بن عدی بن حبان خبره انه است
ك مسور بن مزهر وعبد الرحمن بن اسود قال ما یمنعك گفتند من ان یروا مسور بن مزهر
المنع بن اسود خبره ان یروا ابن عبید الله بن عدی بن حبان ان تکلم عثمان لا حین
الولید ایضا سخی یسئلی ویقولی عثمان را از جهت بر او را و کویست ولید را در غای
عثمان بود و در فتح البصر از تاریخ طبری نقل کرده که عثمان رض سعد بن ابی وقاص را که از غنمه
بیشتر است و را که کرد و عبد الله بن مسود را بر بیت المال روزی صد قرض از عبد الله بن
مسود طلبید و در دادن قرض از بیت المال مضاعف کرد و بیگانه حضرت کردند عثمان سکوا
غزل کرد از آنکه بناحق عبد الله بن مسود مضاعف کرد و بی وفای بود ولید بن عتبة بن ابی اسید را
فرستاد بود فقدا اکثر الناس فیمن یسئلی عن عثمان کرده اند و شنویده اند در ولید
و حسب این شورش مردم ان بود که وی ناز صحر را چهار روز کت کرد و بعد از آن روی بر او کرد
و کفت من زیاده بر چهار روز کت میکند مردم و وی درین وقت مست شراب بود و کس از
اسل کوفه آمده نزد عثمان کوه و اندکی کفت من دیدم که شراب میخورد و دیگر کفت میگویم
کرتی که شراب را قفصدت لغتمان حین خرج الی المصلوة پس تقد کرد و دست
عثمان را و وقتی که بر او برانهار کفت ان لی الملیک حاجت و هی تصیحة لک گفتند او را
بتیقن مراد بگویند حاجتی است و ان حاجت خیر خواهی است مرزا قال ایضا المرء منک
گفت عثمان ای مرد دنیا میجویم که از تو قال ابو عبد الله اسره کفت که کف کان یسرهم مرزا

طبرستان

کتابی از ابن شهاب

که یکی از روایت حدیث است قال عوف بالله انک کان یسرهم عثمان را که کفت عوف
بالدست ولید کستانه از جهت رس ان بود که سخن میکند بخری که موجب ان را بود و در ان
شکلی که فاضل فرست فرجعت الیهم پس باز کتیم از زو عثمان و مرجع کردم بسوی مردم
ان جامع رسول عثمان با که آمد فرستاده عثمان فایتمه فکان ما یمنعک من ان کتیم نزد
عثمان پس کفت چیست فرجعتی تر فقلت ان الله بعث محمدا بالحق پس کتیم بتیقن خبره
سکانه برانگفت محمدا رسول الله و کتیم را کتیم و کتیم و انزل علیه الکتاب و فرست در پی
کتاب را و کتیم من استجاب لله و لرسوله و سئى لولا ان کتیم کما کتیم کرده اند
مرضا را و کتیم خدا را انها جرت الیه تین و صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و جرت کرده دو بار یکی کتیم و دیگر کتیم و صحبت درستی با خبر خدا و برایت هکذا فیه
و در پی سیرت و طریقت آنحضرت و قد اکثر الناس فی شان الولید و یسئلی عن عثمان
مردم طلبم را در حال ولید بسبب شراب خوردن او و بر سیرتی او و در وقت کتیم کرده
فحس علیک الله یقیم لک علیه یعنی ناست و لازم است بر تو ایضا ناست حرکتی بر پی قاله
او کتیم رسول الله صلی الله علیه وسلم قلت لا کتیم لولا ان کتیم لولا ان کتیم
گفتم فی ابن عبید الله عدی در زمان حیات آنحضرت فرمودند بود و ولید آنحضرت را
ولکن یخلص الی من علیه ما یخلص الی العذراء فی سفرها ولکن رسوله است
بسوی شما علم آنحضرت چیزی که مرسل بسوی بزرگ در پرده او فاضل از باب لغز میسر است
ببیند و مثل شبیه در بیان حال و فعل علم آنحضرت است لولا ان کتیم لولا ان کتیم
و احکام دین از شهرتی که دارد بزرگ که مردم نم در راه است غالباً به مرسل بسوی رسوله است



که چه از حضرت شنیده ام قال صاحب فان الله بعث محمدا بالحق كقوله تعالى
 انزلني خطبه خروجه اما بعد محمد بن يقين بر آنکه سب محمد را حق و راستی فکرت من
 استجاب لله ولو سولم لپسستم من از این که اجابت کرده اند مر خوار و موملان
 و امنست بما بعث به در بیان آوردم با حکای که بگفتند بانه و هاجرت اهل بیت
 حکما قلت در در حجت مردم شما که گفتی تو و صحبت بر من و الله صلی الله علیه و سلم
 لبس بعثت به و بعثت در شتم رسول خدا را و بعثت کردم و این که آوردم نبی فوالله
 ما عصى الله ولا عصى رسله لکن کما فرما می نمود آنحضرت در وضاحت مردم
 در حجتی که فاه الله تا آنکه وفات کرد و از خدایم ابا بکر مثلند عمر مثلند پسر محبت
 بر شتم رسول خدا را بعین حق استخفاف پسر خلیفه کرده شتم من اهل بیت من الحق
 مکمل الذی بعثت علی الامم من قبله من الله ما شئت من امری که در آن زمان بودم که
 در آن زمان که بر حق قال فها هذه الاجابیت التي تبلیغني عنكم كقوله تعالى
 جعلت لکم آيات لعلکم تتقون که مرسد از جانب شما بجهت عقل رسیده من ان است حد بر رسیده
 اما خدا گرفت من تمام الولیة انما چیزی که در کوی از کار و ولید نیست اخذ فیما
 بالحق المشاء لله پس هر کدام سب کرده فقه میکنیم در وی یکی که در حد حواست تم دعا
 علیما خاتم الانبیا علیه السلام پس چون تمام علی بن ابیطالب در روز پس از آنکه با بکر
 زنی را و آن است حد فایده رسیده از آن شهادت در دین و در وی یکی خواند مومنان
 و مصعب بن عمیر که در روز شهادت بر زمین سجده تمامین پس در شهادت و یک در روز
 شهادت من تمام رسیده که حد رسیده از این جمله و رفع ابار آنکه در این روز است

از روایت یونس

از روایت یونس از ابن شهاب و و هم کرده است راوی یونس که شیب ای سیرت
 و ترجیح میکند روایت مور را آنچه در مسلم است که حد کرده عبدالرحمن جعفر و علی بن یونس و چون
 بچهل رسید گفت بس کن و گفت پیغمبر خدا چهل جلد زد و عمر ششاد و هم سنت است گفت
 این حسب نروین و ندیب امام شافعی به و همین بعثت رسیده نزد امام ابوحنیفه
 و ندیب امام شافعی به رسیده فاما که در روزی که در مخالفت بود و چه است یکی که بقره الله
 بن جعفر حد کرده و دریم آنکه چهل موطو زد و یونان فوفیق ادبا که عثمان علی را امر کرده و حد کرده
 با بر علی حد کرده و وی می نمود از آن دستوان گفت که حد علی کرده اما خلاف میکند پیش طرف
 همین ثابت شده و در روایت مسلم بحجتی که رسیده از امام شافعی به و همان دارد رسم الله و مسلم
 و هم بحجتی رسیده نزد امام ابوحنیفه و ندیب امام شافعی به که حد چهل است و گفته که امام را
 میرسد که صوح و اندر یاد کند چنانکه عمر زاده کرده در روایت کرده است از اعلی گفته که این
 اجابت نروین و گفته که زیاد به چهل نفر است لیکن ترک آن در ایشانند آخر آن روز
 برین قول که مقرر است که نفری باید که کمتر از مقدار حد باشد پس چگونه بر او حد داشته است
 و جواب داده شد از این اقرافض که در تریب عمر جیایات بسیار است چنانکه در مسلم آورده او را بگر
 ندی و از اندکی اقری یعنی وقتی که مست شد بر بیان بگوید و وقتی که بر بیان گفت اقرافض است
 میکند رافع که از اعلی شافعی سب میکند که این جواب شافعی نیست از آنکه این جیایات
 لازم و متیق نیست و اگر امکان روز جیایات بیشتر از آنست پس باید که زیاد بر شهادت
 حد کند و گفته است در تبلیغ الصحابة القرب الی تانین الفاظ بسیار است که شورش با آنکه شهادت
 مرتب شارب عمر است و برین اند که گفته است مسدد و قالنا ساجی عن سعید عن قتادة

ندیب



ان الساحتهم قال سعد النبي صلى الله عليه وسلم احد ومعه احد ومعه
الابكر وعمر وعثمان كفت الش براندن خد كوه احد را وبادي ابو بكر وعمر وثمان بود
فرجعت فقال سكن احد پس اضطراب کرد احد پس فرمود آرام کن ای احد اطمنه
ضرب بر جمله گفت گوید گمان مبرم کرد احد را بای خود فلیس علیک الا بنی صدیق
و شهیدان پس نیست بر تو مگر بنو صدیقان و در شهید گفت عثمان شرح حدیث سبن تحریر
یافته در بعضی نسخ آنحضرت که در حدیث لایحی است و مسطانی همین را اختیار کرده است
ثنا محمد بن حاتم بن بزیع قال ثنا اذ ان قالنا عبد العزيز بن ابی سلمة
الماجشون عن عبد الله عن نافع عن ابن عمر قال کنا فی زمن رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا نعدل بابی بک احد اتم عمر تم عثمان بودیم با کبر بر میکردیم و فضیلت
در زمان رسول خدا با بی بک احدی را از صحابه پستتر بپستتر بتمان یعنی فضیلت را با این
ترتیب میکتیم تم نزلت اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم
پستتر میکتیم همه اصحاب رسول خدا را کالی که فضیلت نمی نهادیم در میان ایشان بر یکدیگر
در روایت کرده طبری و غیر او و قول رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی افضل من الله بدینها
ابو بکر و عمر و عثمان فسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ذلک فذکره لیس فی شهیدان قولاً
رسول خدا و الله میگوید این قول را و ما مرضی غیر آنست بدانکه این قول این عمر مخالف
مذهب اهل سنت در خذف اجماع و اتفاق ایشانست شرح در توجیه آن سببها
کرده اند و بایستی رسیده کنسی توان شد خطابی گفته مراد این عمر شومخ و عدل اسانست و حق
که امری پیش می آمد شورت میکرد آنحضرت با آنها و علی رضه خود رسال بود و مقصد وی دفع

فضیلت

فضیلت بعد از عثمان نیست فضل او مشهور بود چه کجا نش دارد که این عمر انکار کند
شیخ این بجز بعد از او و تو این این توجیه گفته ظاهر آنست که مراد این عمر آنست که مردم جهاد
بکندند و تقیض می نمودند و تقیض صحابه و فضل طغایان کمال آن ظهوری بین در است
پس مردم کردند بان در تقیض و برضی اطلاع میاقتند انبی علیه بر شیده مانند کورین و حجه است
تو از توجیه خطابی است که مانی گفته کمال که انجمنی در بعضی زمان آنحضرت صلح الله علیه وسلم واقع شده
شده باشد و حال نیست که در زمان دیگر بر فضل علی اطلاع یافته انصیلت او بعد از عثمان
مقرر کرده باشند آنهم در این توجیه هم لیس دارد از آنکه فضل طغایان در زمان حیات آنحضرت
از افتاب روشن تر و مشهور تر بود و این عمر که در آن حاضر بود فضل خدا و ملاوچه لایحی است
که این حرف بعد از زمان آنحضرت بر روس رجال گوید و این قول چنانکه نیست علی بن ابی طالب
دارد نیست بر یکدیگر میسر و در چنانکه گفته اند که بعد از خلفه اربع شش نفر پستتر بپستتر اند
و بعد از ایشان اهل بدو پس از آن اهل بیست رضوان و زینبی بعد از آن آنحضرت پستتر
بود چنانکه بر شتمان حدیث ظاهر جزم بود و میگوید و الله اعلم بالصواب در روایت کردین
استاد مذکور که بعد از آنست که میسند سهوی و علی واقع شده و نیست سبب و خطای بعضی ازین
رجال اسان تر است از تقض اجماع و اتفاق رؤسای ائمه که با قطع نظر ازین قاضی خود چه
در برابر اجماع آنری ندارد چنانکه در کتب کلامیه مذکور است و مسطانی میگوید که بعضی علماء
قال لاند با فضیلت علی بر عثمان رضه و امام شافعی و امام احمد چنانکه سبغی روایت کرده
قال لاند با فضیلت عثمان و حکایت کرد شافعی اجماع صحابه و تابعین و همین است سبب
مشهور از امام مالک و کافه اهل حدیث و فقه و بسیاری از صحابه و تابعین و سبب ائمه

حیات



اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی لیکن اختلاف کرده گزین برود که تفهیل بر تقطی است یا طمی
اشعری بادل رفته و میل باقلانی شبانی است و همین را اختیار کرده امام الحرمین در ایشان
و عبارت امام این است که قائم شده است نزد ما و علی قاطع بر تفهیل یعنی از آنکه بر بعضی
از آنکه فضل امری نیست که کسی تواند مطلع شود و اخباری که در دست و در فضل اینان
متفاوت است لیکن غالب بر ظن این است که ابوبکر بر فضل است بر صدق بعد از
رسول خدا صلی الله علیه و سلم برتر و افضل است بعد از ابوبکر و طنون معارض اندر ایشان
عثمان و علی و غیر آنها تا بعد عبد الله بن صالح صلی الله علیه و سلم
موسی بن اسمعیل قال ثنا عثمان هو ابن موهب قال جاء رجل من اهل
مصر یزید حج البیت گفت آمد مردی از مردم مصر و کوفه و حج خانه کعبه نوای قوما
جلوس پس در جمعی را نشسته فقال من هو لاجل القدم پس گفت کسیستند اینجا خردان
فقالوا عبد الله بن عمر پس گفتند عبد الله بن عمر است یعنی سمر کرده دوست قالنا این
عمرانی سائلک عن یقینی محمد بنی گفت از ای ابن عمر تحقیق من پرسیده ام
ترا از چیزی پس حدیث کن مرا و جواب ان یو قال ههل تعلم ان عثمان فریوم
احد قال نعم ایامیدانی تو که تحقیق عثمان که نخست روز خروجه احد گفت ای که گفته بود
قال ههل تعلم انه تعیب عن بدر ولم یشهد هاهنا قال نعم و گفت ایامیدانی که تعیل
غایت بود از خروجه بدر و حاضر شد ترا گفت ای حاضر نبود قال ههل تعلم انه تعیب
عن بیعة الرضوان فلم یشهد هاهنا قال نعم گفت ایامیدانی که تعیل حاضر است از بیعت
الرضوان پس حاضر بود ترا گفت ای حاضر نبود و بیعت رضوان قال الله اکبر

هو لا یترک فارضون
الشیخ یوم قالوا

گفت امیر

گفت از روی علم این امور این طور قال ابن عمر تعالی البیت لک گفت ای عمر مبارک
گفته ترا سبب حاضر شدن عثمان درین مشا به غیر اما فراموشه یوم احد فاشهد ان
الله عفی عنده و غیره اما اگر تحقیق او در حدیث کوهی میبدم که تحقیق خدا غفور و رحیم است این
جور که از روی و کشیده است مرد را چنانکه روی تلو غفور داده است قال علی ان الذین
تولوا منکم یوم البقیة یجمعن بعد رستی اما که پشت دادند از شما روزی که مقابل شده
و کرده مسلمانان و مشرکان انما استنزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا فلقد رده است
این ترا که شیطان سبب بعضی کنان کرده بودند و لهد عفا الله عنهم بر آنکه تحقیق
عفو کرده است خدا از ایشان این زلت را و اما تعیب عن بدر فانه کان تحت حین
رسول الله صلی الله علیه و سلم اما غایت بودن از خروجه بدر سبب نیست و روزی در خارج
و غیر رسول خدا بوده است دکانت مریضه و بدو ان و غیره پس برای میار واری او
گفته بود فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس فرمود رسول خدا ان لک اجر
رجل شهید بدمل و سهمه تحقیق حرمه است تو اب مروی که از آنها که حاضر شده اند
بدر را و ساهی که دارد و اما تعیب عن بیعة الرضوان و اما غایت بودن او از بیعت
الرضوان فلان کان احد اخر یبطن مکه من عثمان لبعث مکه منس اراضی
غریز و غیره غیر میمان اهل مکه را منس میستاد و در بیعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
عثمان الی مکه پس فرستاد رسول خدا عثمان را و کانک بیعة الرضوان بعد ما ذهب
عثمان الی مکه بود و بیعت رضوان پس از آنکه رفت عثمان بسوی مکه و بسبب این بیعت
را ایامه که بعد از بیعت رضوان شهادت کرد و گفته که ان قد سبک کونکس لغفرت از حاضران بیعت

بدر

مؤمن گرفت بزبان بگوشتند و تلف نمایند فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بيده اليمنى هذه يد عثمان بن ابي اسحق كرو رسول هذا بيست رمت خود که این
راست فغان است فغراب بها علی دیده فقال هذه لغثمان بن زید است
خود بردست چپ خود فقال له ابن عمر اذهب بها الان معك پس گفت این
عمر خود را ببر این جو بهارا اکنون با خود تا رمل شود از تو خلیجانی که در عیب عثمان دشمن
باب قصه البعثة والاتفاق علی عثمان ورو که قصه بیست عثمان بعد از عمر رضه اتفاق
کردند بر خدمت عثمان بن عفان و فیه مقلد عمر بن الخطاب درین باب ذکر نقل
عمر بن خطاب است موسی بن اسمعیل قال تنا ابوعبادة عن حصین عن عمر و
بن میمون قال رايت عمر بن الخطاب یقول ان لصاب با یام بالمدینة کتبت و بن
میمون وید عمر بن خطاب را پیش از آنکه رسیده شود بقل که ما روز بجزیره مطهره وقف علی
حدایفة بن الیمان و عثمان بن حنیف و وقف تسعمر بن حذیفه بن الیمان و عثمان
بن حنیف الفارسی که این هر دو فرستاده بر سر راه زمین عراق تا خروج از آن مقارساتند
در مردم آنجا جزیره نهند فقال کیف فعلتما این گفت عثمان هر دو چگونه کار کردید شما اتفاقا
ان مکرنا قد حملتما الارض ما لا یطیق ان یایمی بر سید از خطایمکه سید شما که ما کردیم
زمین عراق را جزیره که طاقت ندارد یعنی خروج از ما بر کتف این دو در روز و در روز و در روز
امراهی را مطیقة گفتند با کرده ایم از جزیره که ان زمین طاقت دارد و ما اینها کین
فقد حینت مدائن کلانی فضل قال انظر ان تکننا حملتما الارض ما لا یطیق کتبت عمر
نظر کنید و فکر کنید ایمنکه سید شما که با کردید زمین را که جزیره را که طاقت ندارد و در روز و در روز

گفتند بن میمون

گفت عمر بن میمون گفتند هر دو فرموده ایم فقال لان سلمتی الله لا دعوت اهل اهل
العراق این گفت عمر اگر سیدت و رست مرا خدا بر آینه میگذارد بیوفای بود عراق را مط
لا یحتمل ان یجرل بعدی ابدا که نتایج نشوند بیوفای و سوز از غایت امن و امان
بیوفای مروی همیشه قال فماتت علیه الا امر بعة حتی اصیب کتبت عمر بن میمون
پس نیامد بر روی پس ازین گفت و که ما که چهارم صحیح تا آنکه رسیده شد بر زمین تا نیش را علیه
تبار و بل صحیح در بعضی نسخ الا اربعة ایام قال فانی لقا تم ما بینی و بینة الا عبد الله
بن عباس عدایة اصیب گفت بقیض من استاده بودم نبود میان من و میان عمر مکر
عبد الله بن عباس صاحبی که رسیده شد بر زمین و کان اذا امر بیدین العصفین قال استوا و
بود دعوت او موافق طریقه نبوی و فیکر که استی حیانه در وصف تا ز کتبی برابر شنوید
در تمام حتی اذ المریر فیه خللا تقدم و کین تا وقتی که نبوی در وصف تا صلیش رفتی
و تکر گفتی و بر با قوع بسوخته و یوسف و النخل و نحو ذلك فی الرکعة الا و لی و لب
بود که حمدی سورة یوسف و سورة کل را با مانند این در رکت نخستین حتی یجتمع الناس
تجمع شدند مردم یعنی در ازین قرار است رکت اول در نماز جمع از برای ان بود که مردم در راک
تکریم بخزند و ما هو الا ان یکر و نبوی مکرانکه تکریم فصحة بقوله صلی او اکلنی
الکلب حین طعنه پس شنیدم او را که میگفت کتبت مرا یا کتبت خود مرا اسک مکنانی
که در او از زمین شک را دی است فطرا العیج لبسکین ذات طرفین پس برید سرعت
کردن کا فرنگاری که در روی بود علی کبر عین مهد و سکون لام در آخر جم روی از کفار عجم
و مراد او بود و غیره است لایس علی احد عیننا ولا شمالا الا طعنة یکنه کتت را فوی



در دست راست و در دست چپ مگر آنکه تمام گرد او را حتی طعن تلمبه خنجر جلا مانع منهم
 سبعة تا آنکه تمام گرد او را در او از اینها سفت مرد و فلان را می دانند که بر جلد من
 المسلمین طرح علیه بر نفسا پس برگاه ویدار مردی از مسلمانان انداخت بر روی چادر
 بر نشیمن بغم بود و سکون را در فم نون و سین مهله یعنی روز و در دست فلان لاطن العلی
 انه ما خود بخود نفسا پس برگاه همان کرد آن کا فر عجم که تحقیق دی گرفته شد فرج کرد خود را
 و بنا اول عمر بدید عبدالرحمن بن عون فقد مره در کفست عمر دست عبدالرحمن بن عون
 پس پیش کرد او را در او را مگر در نیند من بلی عمر فقد مرای ما امر عباس کسی که فصل بود
 عمر را پس تحقیق وید خیر از من میدیدم و اما نواحتی المسجد فانهم لا یدرون انهم
 نواهی مسجد تحقیق اینها غنیدند غیر انهم قد فعلوا و صدق عمر و هم یقولون سبحان
 الله سبحان الله خیر ایسکه بنام خدا نشانی او از عمر را در وقت آن میگفتند سبحان الله سبحان الله
 چنانکه مقدماک برای تیسیر بر سهو امام میگویند فصلی بهم عبدالرحمن بن عون صلوات علیه
 پس ناز کرد و بگردم عبدالرحمن نازی سیک فلما انصرفوا قال یا ابن عباس العظمی
 قتلنی این برگاه بر کشند از ناز گفت عمر ای ابن عباس به بین که گفته است مرا بحال ساعده
 تم جا و فقال غلام الخیرة پس کرد مردم کردید ساقی پیر آمد و گفت غلام نیره بر تیسیر
 گفته است فقال الصنع قال نعم پس گفت ان غلام صانع گفت اگر طبع لغتین صانع
 صادق در صناعت قال فان الله لقد امرت مع وفاء گفت عمر کشت داده و لا ضار بالتحقیق
 فرودم او را کاری که توانی و دست احمد الله الذي لم یجعل میتی بید بر جلد بلی عجمی
 الا سلام بسیار سانش مرشدای را که در نیند بخت مرا بدست مردی که دعوی میکند اسلام را

تا در او

تا در او چشمها دست من شیده راه می یافت و مسلمانان ما خود شندی با این جرم بیک بدست
 کا فری نجوسی کرد ایندیستی یکسر میم و سکون تحیه و در تا رفوقا نیر اول مغز و نامی بکسر است
 و در دست ابی ذر از کشتن منی منی لغت میم و کسرون و با تحیه شد و او حدیث یا قد کنت
 أنت و ابولک تحیان ان نکت العالج فی المدینه تحقیق بودی تو دیر تو که عباس است
 دست میداشتید که بسیار شود غلامان عجمی نجوسی در مدینه مطهره و کان العباس الکفرم یقفا
 و بود عباس بیشتر از مردم می باز روی غلام قول راوی است قال ان شئت فعلت ای ان
 شئت قتلنا گفت ابن عباس اگر خواهی تو بکیم یعنی اگر خواهی بکشیم این غلامان را و قول گذشت
 بعد ما نکلوا بلباسناکم و صلوا قبلکم و جوا حکم گفت عمر من ما است کنی بکشتن
 اینها لدا که سخن کردند بر زبان شما و ناز کردند و بدید سبوی قبله شما و جگ کرد عجمی که شما کنید یعنی
 بیدار آنکه مسلمان شدند و دست کشتن اینها فاحتمل ابی بنیره پس بر دهفته شد عمر بوی خانه او
 فا نطلقنا معهم پس رفیم ما بهره او و کان الناس لحو قیدهم مصیبه قبل بودند و کربا
 مردم بر سیده ایان در پیش ازین روز یعنی مردم ازین مصیبت چنان در دنگ شدند که میگویند
 بودند در روی پیش ازین فقال یقول لا باس و قال یقول احاف علیه پس که نیره میگفت
 بای نیست بهتر شود و گویند میگفت تیرسم بر روی برگ را فاتی بلین فشر به فرج من جرمه
 پس آورد شدگی که در روی خود بود پس پوئید از این مردان آمد از شک او بعد ازین ایاد او
 آن بود که تا بداند که همه شکافه است یا نه چون از راه بر جت بر آمد دستند که بوند
 رسیده است تم آتی بلین فشر به فرج من جرمه پیر آورد و شد شریک خود از این بر آمد
 از فرخ و فرغ و اندامیت پس شما خند کردی بر منی است قد خلنا علیه پس در دیدیم بر عمر



وجاء الناس يتنون عليه وانهم يرونه في حاله كما يشهد بروي وجاءه رجل شاب
 فقال يا امير المؤمنين واكرم مني حوان بين كفت لثارت با در ترای ای مسلمانان در
 روایتی از جابر که گفته زیاد کرده است که نبرد از الغاب بود بعثتني الله لك من محبته
 مرسل الله صلى الله عليه وسلم برت خدا که مرزا است از صحبت رسول خدا و قدّم
 في الاسلام و تباقي که در اسلام و دري با سابقه که در اسلام واري صادق علمت خبر كبري يتحقق
 و لستى تم و لیت فعلت تم شهادة پست و الی کرده شدی پس عدل كبري پست نهادت
 يا فتى قال و ددت ان ذلك كفا فالاعلى و لای كفت عر دستم ايكه ان منكر
 كلف با تدرا یعنی نه گاهی باشد بر من و نه توانی بنده مرا بلکه برابر بگذرد فلما ادب
 اذا امره بحس الامراض پس بر که ه پشت دو ناکه و دید که از روی ساید زمین را قال
 ردوا على الغلام كفت عمر با زارید بمن جوانک را قال ابن اخی ارفع از امر الله
 كفت ای برادر زاده بلند کن از زمین از او خود را فانما اتقى لتوبك يتحقق بلندي
 پاک کننده است جامه ترا و اتقى لتوبك و بر سر کنده است بر پروردگار ترا يا عبد الله
 انظر ما على من الدين كفت بر سر خود را ای عبد الله که کن خیر را که بر من است از دین
 محسوسه فوجد واستند و تعانین الفا و نحوه پس حساب کردند پس یافتند شتاب
 و جنبش هزار یا مانند و نزدیک آن قال ان وفي له مال العمر فاده من اموا لهم
 كفت کرده کند مال او بود بر من ادان که از ماهی ای ان و الا فتش في بنی عدی
 و اگر دهان کند مال او بود بر من سوال کن در او بود در کوه ازین بطن بود است و الا فتش في
 قولین و اگر نه بر من کن در ترس که قبیله بود و لا تعدهم الی غیر هم و جادین ای ان را

این را در حدیثی دیگر از جابر
 ازین

سهروردی

بسوی غیر ایشان قادی عنی هذا الماله پس ادان این مال را از جانب من در دست
 جابر آورده که کفت بعد العین مکر در دست مال مسلمانان بگذار بعد از من من خوف بر سید
 که این اموال کجا حرف کرده بودی کفت در جواب مسلمانان و جمعی که کردم در حوادتی که روی
 داد و مرا انطلق الی عائشه ام المؤمنین بر روز عايشه مادر مسلمانان نقل یقر علیک
 عمر السلام پس مکر که بخواند بزوع سلام را که نقل امیر المؤمنین و مکر امیر المؤمنین بر تو
 بخواند سلام فانی لست الیوم للمؤمنین امیرا پس تحقیق نیست من امیر و مسلمانان را
 امیر و نقل لیست ان عمر بن الخطاب ان یدفن مع صاحبید سلام و استاذن
 تم دخل علیها فوجدها قاعدة تبکی فقال یقر علیک عمر بن الخطاب السلام
 لیست ان ان یدفن مع صاحبید و یکو طلب اذن میکند عمر ای که دفن کرده خود
 با بر دو بار خود در حجره تو فقالت کنت اريد لفضی پس کفت یوم من که بخوانم بر ای
 لا توفن به الیوم علی نفسی و بر اندیشا رکنم انرا امروز در دست خود یعنی در میکند ازین
 دفن خود فلما اقبل قبل هذا عبد الله بن عمر قد جاءی من بر که پیش آمد گفته شد
 بمیرا بن عبد الله بن عمر است تحقیق آمد از پیش عائشه قال ارحونی فاستند رجل الیه
 كفت بر در دیدم را پس نیمه کرد او را در در نزدی فقال ما الیک پس کفت عمر صبر است
 نزد تو قال الذي تحب یا امیر المؤمنین کفت ابن عمر جبر کاتب که دست میداری
 تو ای امیر المؤمنین قد اذنت بتحقیق اذن داد عائشه قال الحمد لله ما كان یقی اهم
 الی من ذلك کفت عمر سیاس خدا بر من لغت او بود خبر مهم تر از من ازین تصور
 فاذا انا قبضت فاحملونی پس و قیکه میرا پس بر در دیدم نقل لیست ان عمر بن

رسم

بن الخطاب فان اذنت لي فادخلوني بستر سلام يسان لبي ما تشاء من كل طلب
 اذن يكنته من اركان دهر عاتقه من دراريد مراد وجره وان مردتني مردوني الي قابر
 المسلمين واكر وكنه واذن ندمه بازيريد مراد بستر سلمان وجماعت ام المؤمنين
 حفصة والنساء تسيدتهما واكر وكنه وقت ما ورسلمان حفصة وخرع وفعال الخ زمان
 ما يندمله او فلما سرائها قمتا من اركان وديم حفصة را بر فاستم از نردنم فوجت
 عليه فبكت عنده ساعة من ليل وكنه بغير من كره كردن ودايما عشر فاستاذن الرجال
 فوجت داخل بستر طلب اذن كره مردان پس در آمد در انحال در اذن كرهت مردان
 كنه اند در حال اينجا كنه منظر است فسمنا بجا وهما من الداخله من نديم كنه حفصة را
 اذنا ودرن فقالوا اوص يا امير المؤمنين استخلف من نتمه مردان ودرت
 اي امير المؤمنين خليفه من بعد من كنه را قال ما احد احق بهذا الامر من هو كانه
 الفخر كنهت عن بنت ابي سرا ودرت با ما من مسلمان از من چه مردم در ودرت
 كنهتني ما جرد احد ودرت است او والهط الذين شك زده است نوني بوله
 الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم من ارض كنهت كردن بول خدا وخال كنهتني
 بود از انان فسمي عليا وعثمان والبير وطلحة وسعدا وعبد الرحمن پر نام
 كنهت اين شش نفر را كنهت را قال ويشهدكم عبد الله بن عمر ولسان من الامر
 تنبي كنهتني التغير لير وهاضه مني وهاضه مني وهاضه مني وهاضه مني وهاضه مني وهاضه مني
 ارج خرم كنهت مررت نوبه تنبي است مردان فان احصيت الامم سعدا وسعدا وسعدا
 پس اكر كنهت ما من سعد بن وقاص را پس ان ركبت ودرت والا فليست من اركان امر

واكر لسعد امارت رسد پس كوياري طلبيد بوي ركنا تم تا كرايه كره بشود فاني لمر اغر له من
 عجز له ولا خيانه من تحقيق من غزل كره ام او را از راه عجز ودرمانك وراضا
 احكام وند از راه خيانت او را غزل كره بود حديثي كره وضايق عثمان ودر كنهت
 كره او را بركنه والي كره بود وعبد الله بن مسعود را بريت انال در بيان انان مناقشه
 شده بود ودر انان غزل كره از اينجا ظاهر مني ودر كنهت او را غزل كره است در زمان
 خلافت خود ودر كنهت با فضل با وقرآيد وقالوا وهي الخليفة من بعدي بالمهاجرين
 الا ولين ان يعرف لهم حقهم وكفتم وصيت يكلم خليفه را كنهت از من باشد
 بسبب مهاجران شين اينك بنا سدر ايت ترا مهاجران انان كنهت اني صيت بود
 را سعيد بن مسيب كنهت انال كنهت با هم ودر كنهت كره اند ودر كنهت لهم حرمهم وكنهت
 مرات ترا حرمت وخرت ان ترا ووصيه بالا نصار جزا ووصيت يكلم او را
 بر نيكوي كرهن بالفكر كره ودر كنهت ان الذين تيق والدار والايمان من قبلهم
 انان كنهت نزل كره اند ودر كنهت را كنهت است ولازم كنهت ان توش را در ان ديوان را
 پس از انان يعني پيش از انان كنهت كنهت ودر كنهت مسلمانان يا مراد كنهت كنهت كنهت انان
 ودر كنهت ودر انان را كنهت است ودر كنهت را ودر انان كنهت انان از انان انان انان
 بافته ودر كنهت كنهت است پس در اول مصاف ايه كنهت است والفام بول كنهت
 ودر كنهت مصاف كنهت است ان يقبل من محسنهم ويعفي عن مسيئهم بايكه قول كنهت
 عمل كنهت انان انان ودر كنهت تغير كنهت انان وواوصيه باهلا مصاصم
 خيرا ووصيت يكلم برونه كنهت با يعني با كنهت ودر كنهت كنهت را فاهم كنهت الا مسلام

نصيب فاهمه با دار



وحيات المال پس تفتيح اينها مدد اسلام اند و جامع عالم المذد و در بکسر راه اهل بکون
وال اذ نه بکين خون است جبارت بيم و ختم موحل جمع جاني است کين جامع و خطرة
العدو و وجوب غم و فصد دشمنان بسبب کثرت وقت و لا يوحل عنهم الا فاضلهم
عن رخاهم و اينکه گفته شود از ايشان که مگر خبر که روزانه بقصد خروج ايشان و از
خرسندی ايشان و در بعضی روزهاست و لا يوحل عنهم لغريب کرده اين را حافظ ابن حجر
و بصيحت کرده است مسطرا بر خيسته فاند که برين تقدير حرف استناده بر مضمون بود
و اوصيه بالا عراب خيرا و وصيت ميکنم بباديه نشنان و فرار عاب نيكی را فائهم
اصل العرب و مادة الاسلام تحقيق پنج عرب اند و ماده اسلام نهي با آنها بر است
عرب و هدم ان يوحل من حواشي امور المهم و يد و على فقر انهم اينکه گفته شود از ايشان
ماليه ايشان و رد کرده شود بر فقرا ايشان يعني رکوت اهل نعم و آنچه فارع باشد از جوع و فرور
يکروز خور شر و عطش بکند و اوصيه بد منة الله و د منة رسول و وصيت ميکنم با اهل
ان يوق لهم بد منة الله اينکه فدا کرده شود مراتب نزار عهدي که با ايشان کرده است و ان
يقان من و صراحتهم و اينکه قال کرده شود از ايشان يعني الرضوخ اينها نميکنند مدد کرده شود
مراتبار و دفع نفرت کرده شود و لا يكلهوا الا طاعتهم و تخفيف کرده نشوند در رفتن
خروج مگر بقدر طاقت ايشان فلما قبضت خراجها بيرة فاطلقنا غمشي پس اينکه گفته شده
ندار است روز از هر چه نماز کرده بود و در صيب بيرون ايدم بخانه او و قسم بجایي
که راه ميرودم تا آنکه ايدم نزد عايشه فسلم عبد الله من عمر پس معلوم کرده عايشه عبد الله
پس عمر قال استادن عمر من الخطاب گفت با ايشان که ميکنند بر خطاب قالت

ادخلوه فادخلت عائشة و را ريد و را پس آورده شد و حجره عائشة فوضع هناك
مع صا حبيد پس نهادند باها با مرد و با خود و در جانب دست چپ ابوبکر صديق بود
و صورت اين سه نفر قول نماز بخين است که سر ابوبکر مایه و درش انفرت است و سر عمر
مخا مایه و درش ابوبکر است و رويت کرده است صيب جنانکه در مایه آورده که روزي که
فوت کرد ابوبکر عمر زمين در زمان نيره کشت چنانکه خورس لان گفتند اى ما و قدامت
قائم شد گفت نایي ايران ليکن عايشه گفته شد رويت کرده است عائشة که روز قتل عمر جيان زنده
کردند و سر او در زمينه خوانند از جمله خديت مسطرا في و شرح خود نقل کرده است فلما فرغ
من دفننا اجتمع هؤلاء الالهطلس اى که فرغ حاصل شد از دفن او کرد آن مردان جهنت
که تقويض اختلاف باها کرده بود فقال عبد الرحمن اجعلوا امرکم الى منة منکم پس گفت
عبد الرحمن بن عرف بکرويد امر طيفت خود را بسوی کسی که از ايشان خود بسوی خود و کسی
از ايشان خود کند و کسی ديگر از ايشان خود و گفته قال الامير قد جعلت امری الى علي
گفت زير تحقيق کردن ايدم امر خود را بسوی بن ابیطالب فقال طلحة جعلت امری الى عثمان
وقال سعد جعلت امری الى عبد الرحمن فقال عبد الرحمن اياکما تبرء من هذا
اجعله اليه پس گفت عبد الرحمن عثمان و همي را بکرويد تا سر کا کند ايشان و در طلب نشود
خديت را نيک و در امر بسوی او و الله عليه و الا سلام و خدا و همچنين اسلام
بروي ايشان است ليعظن افضلهم في هنته بر آنکه نظر کند افضل مجاهد و در وقت خود
فاستکت السيفين پس در وقت خود ايشان و قال عبد الرحمن اتبعوا منة
الي و الله علي ان لا ارضى افضلکم پس گفت عبد الرحمن ايا ميکرويد پس ابراهيم خيبر از ا

بسوی من و بگذا سوگند کرد که یکیم از فضل شما و حق بیگفت قال انعم فاخذ بيدي احدهما
 گفتند و آری برین گفت دست یکی از آن برد که علی بن ابیطالب بود فقال لك قرابتی
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت مرتزقو ابی است از رسول خدا و برادرش است
 و انقدم فی الاسلام ما قد علمت و نبات یا می است یا تقدی است چنانکه دانسته ازنا
 قاله عليك لئن أمرت لئن لنتعدن پس خدا بر تو گهسان است از امیر کنیزان بر آن
 عدالت میکنی و لئن أمرت عثمان لنتصم و انقضین و اگر امیر کنیزان در بر آنستند
 سخن او را تم خلا بالاخر فقال له مثل ذلك اشر ظفرت که بر میگردد گفتان است پس
 گفت مرور ما ندانیم آنچه بود یعنی زیاد کرده است طبری مدائنی که بعد از آن گفت در
 شب بر میخیزد و بر شراف اصل مزینه میبکس خلوت نکرد که آنکه امر کرد او را استخلاف
 عثمان فلما اخذ الميثاق قال ارفع يدك يا عثمان قبا بعد پس برگاه گفت محمود را
 گفت بر در دست خود را می عثمان پس بیعت کرد عبدالرحمان عثمان را قبا بعد علی
 پس بیعت کرد عثمان را و مع اهل الدار قبا بعد و در اندام پس بیعت
 کرد عثمان را **احمد شافعی** مناقب علی بن ابیطالب ابی الحسن القرظی الهاشمی رضی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کنست او را بر تری کرده رویت کرده اند که در روزی از
 فاطمه زهرا زنجیده از خانه بر آمده بود آنحضرت زو فاطمه تشریف برده از علی پرسید گفتند که
 زنجیده از خانه بر من زنجیده است آنحضرت بیرون آمده و در مسجد بر زمین خوابیده کرد
 بر بران بجا که از او فرمود بر خیز ای ابوتراب چون آنحضرت از روی او بگذشت و گفت
 یا بنی تمیمت خطاب کرد بودی زخم این کنست زخمش در دست پد را و ابیطالب هم در آن

ر کا طاعت کن

در او را و فاطمه است اسد بن اشتم بن عبد مناف است و اینستین از شمیم است که شمی را زاده
 بعد از فوت ابیطالب و در سینه شرف اسلام بر سینه مهر مزینه شرفه ذات یا فاطمه است
 و قال النبي صلى الله عليه وسلم انت مني و انا منك فرمود که خدا علی بن ابیطالب را
 از منی و من از تو ام یعنی میان من و تو تعالی در کمال علی و محبت صمیم که دیگری در آن شریک
 و مستقیم نیست و بدانکه کلیمین که درین کلام است از من انصاریه که زنده است را مؤلف
 و در باب صلح عهده حضرت رسول که کرده است و قال عمر قتی رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و هجر خیر رضی و گفت عمر بن خطاب و هت یافت بر خدا و حال آنکه حضرت رضی بود
 که علی بن ابیطالب با آنکه در بیعت با آن کرده است **مشافعی** فقیه بن سعید قال ثنا
 عبد العزيز عن ابی حنيفة عن سهل بن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال لا عطيتم الولاية عند فرمود بنشین من میبوم حکم خدا را است از او را جلد و نوح الله علی
 بدید مرور را که می گفتند خدا این قلند را از دست او قبالت الناس ین و کون لیتمم
 پس هم بعضاها پس بیعت کردند مردم بجا بی که خض و فکر کنند و زنج خود را که ای ساز داده بود
 را است بدو که یا زنجیده و اول محمد و سکون داد و کاف مشتی از او که این بیعت کردن با جمل
 در دوران در بعضی نسخ نیز کردن است از ذکر فلما اصبح الناس عند و علی رسول الله صلى الله
 علیه وسلم پس برگاه جمع کردند مردم روزی در سینه رسول خدا کلام بر جوان بعضاها بر آن
 امید مید استند که داده شوند را است را فقال این علی بن ابیطالب پس زود کاست
 علی بن ابیطالب قالوا انیتکی علیه یا رسول الله پس گفتند در و گفتند بر و چشم او ای
 رسول خدا یعنی ازین سبب تموا است بر سر کردن قال فارسلوا الیه فاتولى به فرمود پس بیعت



کسی را بسوی دی پس بیارید ز دین او و فلان جا بر بصری فی عینیه و در عالم پس را
 آمد علی نظر بدین اندخت و در چشم او دو عاگرد و او را فبر حتی کان لورکن بر
 رجوع پس بر شد تا که گویا نبود بوی دردی فاعطاه الزاقرین و او او را ریت را
 و سرور اشک اسلام سخت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقاتلهم حتى يكونوا
 مثلنا پس گفت عا ایا جنگ کنم و بکشم این نرا تا که بمانند ما در رسم فقال
 افعل علی بر سلك حتى تفزل لبساحتم پس فرمود بگذر بر سستی خود تا که فرود آید
 بر زمین ایشان آنقدر بغم نبرد و وصل و فم فاست بینه افمن است یعنی ابتدا بقبل کن تم
 او عزم الی اسلام فاجرم بما یجب من حق الله فید بتر و عوت کن ایشان را
 مسلمان پس آگاه کن چیزی که در جب باشد از حق خدا و مسلمانان از جرح و زکوت
 فوالله لان یضدی الله بلک رجلا و احدا کما کفرتم انما یضدی الله انما یضدی الله
 خدا بوعوت تو بگردی را خیر لک من ان یكون لک حشر النعم تهتمت بر تر از از آنکه
 مزار اشتران سرخ موی که نقد فکمی در راه خدا و اشتران سرخ موی بهتر است اسباب دنیا است
 نزد عرب که فریبش کند بران و نفاست اولاد و عظم آن است و عت در کتاب و عباد
 کردند است حدیثا قتیبة قال تنا حاتم عن یزید بن عبید عن سلمة بن الاکوع
 قال کان علی قد تخلف عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت سلمة بن الاکوع بودی
 بن ابیطالب رفیق تحقیق پس مانده بود و سرای کرده بود با بنم خدا فی خبیر و کاد به
 هر مدد در غزوه خبیر بود بوی و در چشم فقال انا اتخلف عن رسول الله صلی الله
 علیه وسلم کن گفت ای من تخلف کم از بنم خدا بسبب در چشم فخرج علی فلقی بالنبی

صلی الله علیه وسلم پس بیرون آمد علی و پیوست بنم خدا تا هر آنست که در حوالی خبیر
 لایق شده باشد چنانکه از حدیث لایق مسلم بود و این روایت شافعی است نهاده برین
 سابق که آنحضرت کسی فرستاد او را در مدینه را تا که پیش از رسیدن کسی برلی طلب بر آید
 باشد فلما کان مساء اللیله التي فتحتها الله فی صباحها این روایت نهاده شد که فتح
 کرد خداوند خبیر را و صباح النیب قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا عظیمین
 الی ایدیه او ای ایدیه الی ایدیه علی فرمود رسول خدا بر آنست که رایت را فرود نشک
 را و ایست رجل یحب الله و رسول الله و من یحب الله و رسول الله و من یحب الله و رسول الله
 الله و رسول الله و دوست میدارد خدا و رسول خدا را شک را و ایست این مردی لایق
 بیکدیگر است که دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و ای نیز دوست میدارد خدا و رسول خدا
 یفتح الله علیه منک ید خدا بر وی در خبیر را فاذا نحن بعلی و ما نوجه پس نگاه فاجر
 تدبیر بعلی رضای که امید از چشم خود را در اسب در چشم فقالوا هذا علی فاعطاه
 رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ایدیه پس گفتند مردم ای رسول خدا اینک علی را بعلی
 است پس داد او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم لایست را ففتح الله علیه پس بکشت
 خدا را و رتبه بهین قدم بولف رسید است و آنکه در خبیر را که از چهل مردان بخیر است
 بر او است بر کند و بر خست که با نرسد علی که در تحمل عادت و او دنیا قریب است حدیثا علی الله
 بن مسلمة قال تنا عبد الغزیز بن حانم عن ابيهم ان رجلا جاء الی سهل بن سعد
 فقال فلان لا یمیر المدینة مردی است از ابی حانم که تحقیق مردی از زهد است که در مدینه
 گفته که این مردان بر حکم بود پس گفت از آن است لکن است که در از ایدیه بدین

این روایت از حدیث
 است که در حدیث است
 از حدیث است

يدعوا غلبا عند المنبر نحو ابي علي را که نزد نبوت یعنی ذکر کرد و علی را ابرو کوفتن
چیزی نامرضی قال فیقول ماذا گفت ابو حازم پس گفت سهل بن سعید چه بود آن
حرف او قال بقوله ابرو تراب گفت سعد می گفت انمرد مر علی را ابرو تراب یعنی
استخفاف می کردند که این نیست او عرض کرد گفت ابرو کوفتن ابرو تراب است فصحا
وقال قاله ما سماه الا النبي صلى الله پس خنده کرد و سهل گفت بخدا سوگند
نشاید من باین نام که رسول خدا و ما کان للاسم احب منه الیه و بنوعی را
نامی دوستتر نزد وی ازین نام فاستطعت الحدیث بتمهلا پس طلبیدم
انحدیث را از سهل که بیان کند استظلم را استند کرد و در حدیثی است که با مع استند
کرد که کلام منوی است و در طهم حسی فصلت له با ابا العباس کیف ذلك پس گفت من کلام
ای ابا عباس چگونه است ان حدیث قال دخل علی علی فاطمة ثم خرجت فخرجت و رآه
علی بر فاطمه پسر بردن آمد از نجش که در وقت فاضطیح فی المسجد پس رفتند خواب
مگر بود مسجد فقال النبي صلى الله علیه وسلم این ابن عمک پس فرمود که خدا کاست
پس عزم تو قالت فی المسجد گفت فاطمه که در مسجد طریقی آورده کان بنی و بنی
تجیق بود میان من و میان او خبر را از نجش فخرج الیه فوجد رءاء قد سقط
عن ظهره پس بردن آمد آنحضرت بسوی علی پس یافت ردا و او که تمیق افتاده است
از پشت او و خلص التراب الی ظهره و رسید است خاک به پشت او و حمل مسیح
التراب عن ظهره پس پشت آنحضرت که پاک میکند خاک را از پشت فیقولما جلس
یا ابا التراب مرتین پس میگوید چنین ای ابرو تراب دوبار فرمود **حدیث** محمد بن مزعلع

قال تناحسين عن ابی زائدة عن سعد بن عبد الله قال جاء رجل الی ابرو
فسال عن عثمان گفت سعد بن عبد الله این عمر بن الخطاب پس پرسید او را از عثمان
و عمل او فدک محاسن علمه پس ذکر کرد این عمر بن خطاب عمل او از تجزیه عیش عسرت
و سبیل ساجن به بر روم و جز آن فقال لعل ذلك لیسو لك قال نعم پس گفت ابرو
مشاید که بدی آید و از تو میگویند ترا خبر می آید او گفت آنرا و آنرا فقال له نعم الله بالذک
پس گفت این عمر کماک اود کما خدا پس ترا یعنی خوارتر ترم ساله عن علی فدک محاسن
علمه قال شوهه الله پس پرسید آنرا از عمر بن خطاب پس ذکر کرد این عمر بن خطاب
کردار او او نیست بلیته او وسط بیوت النبي صلى الله علیه وسلم خانه او میگویند
خانههای نیز خدا است یا در میان خانههای آنحضرت است قال لعل ذلك لیسو لك گفت
ابن عمر شایسته که عمر بن ابرو آید گفت آنرا و آنرا قبل یفیم عمر و فیم و هم نصف یفیم
نم است قال فان عمر الله بالذک گفت پس یکا یکا بسید خدا می ترا و خوار و تری
المطلق فاجهد علی جهنم که برو پس برسان و میگویند پس نهایت طاقت خود را
یعنی هر چه توانی بکن که درین کفر حق مد خط برانم **حدیث** محمد بن بشیر قال تناحیدر
قال تناحیدر عن الحكم سمعت ابن ابی السبی مروی است از حکم که گفت شنیدم ابن ابی
السبی را قال تناحیدر علی ان فاطمة تشکت ما تلقی من انوار الحاکم گفت ابن ابی السبی
صورت کردار او عجزت بر دست تشکایت کرد فاطمه عمر چیز را که رسیده بود او را از ترا آسیا
قال النبي صلى الله علیه وسلم لیسبی پس آمد نیز خدا را غیبت در آن خانه نطقت
فلم تجده پس رفت فاطمه بجا آنحضرت تا آنکه او را در میان آنحضرت را

سببی

همه مثال ثابت باشد گوئیم برین تقدیر نیز عام مضمون خواهد بود این قسم عام از اخبار است
 نه قطر و نه شای که در شیعیه تصور در دید که دلیل خدافت قطعی باید و بر تقدیر تسلیم نماید
 آنچه مفهوم از کلام مجزای است صلوح با خون خدافت را سخت نه وقوع آن پس بر
 قیاس آن صلوح خدافت علی مرتضی لادم آمد و همین قدر تسلیم وی نتوانند و نه آنکه
 صلوح خدافت ایراد کونین عارضه اما عدم وقوع از جهت تعریضی است که در عارضت
 مشهور بر خدافت الی بر وقوع است و نه و مینای اتفاق بر جماع صحابه بوده است **حضرت**
علی بن ابی طالب قالنا لشعبه عن ابيوب عن ابن سيرين عن عبيد بن عمير عن علي
 افضلنا كما كنتم تفضلون روایت کرد است عبیده از علی بن ابیطالب رضی که گفت
 چنانکه حکم میکردید در زمان الی بر و عمر بر آنکه در صدر اول در باب فروختن ام و در خدافت
 بوده و ای امیر المؤمنین صلوات بود که از بفرزندان و رای امیر المؤمنین عمر و دیگر صحابه بر آن وقت
 که بنامه فروخت عبیده که قاضی از جانب وی رضی بوده آنکه گفت که ای بنم که رای عمر
 بهتر است از رای تو تنها الا آن چه صدیقی گفت حکم کنید بنا فروختن چنانکه پیش ازین میگردد
 فانی آنکه اختلاف تحقیق من تا خوش دارم خدافت را با شیعیه یا خدافت که نیز گفته
 که موجب فتنه کرده حتی میگویند للناس جماعة ما انکبا بقدر اجتماع مردم را و امور
 حکامات اصحابی یا انکه کیرم من چنانکه مرده اند ما را من و کان ابن سیرین
 یسأل ان عامته ما یروى عن علي الكذاب بود این سیرین که در حقیقت میگردد تحقیق آنرا
 که در وقت کرده بنامه یعنی رضی روایت کرده از عارضت با شیعیه ان در وقت و عارضت
 ایچیزت را در مناقب امیر المؤمنین عارضه آورده عارضت همین وجه برای شیعیه در وقت

روایت کرد از عارضت
 با شیعیه در وقت

خدافت با صحابه غیر خدا در زمان خدافت و استبداد کلام شرع خود بود **باب** سابقه
 جعفر بن ابیطالب الهاشمی ذکر مناقب و صفات جعفر بن ابیطالب است و در سال
 طمانیه از وی بوده هجرت کرده است در هجرت هشتم و بیستم او در کربلا کرب
 صحابه است و قاله ابی بنی صلی الله علیه وسلم اشبهت خلقی و خلقی و در مورد
 سفر خدا مر جعفر بن ابیطالب را است به بودنی هستی و عبودت من و لیسرت من داین
 از جمله مناقب و صفات عظیمه است در هجرت و اولاد در باب مناقب معراج آورده است
حضرت احمد بن ابی بکر التماری منا محمد بن ابراهیم بن دینار ابو عبد الله
 الجهمی عن ابن ابی الذئب عن سعید المقبری عن ابی هريرة ان الناس يقولون
 اكثر اهل البرية اهل بيت ابي هريرة که تحقیق مردم میگردد بسیار هجرت کرده است ابو هریره
 وانی گشت از رسول الله صلی الله علیه وسلم التبع بطیعی و تحقیق بودم من و لادم
 میگردد و کلام خدا را و حدیث مستم از وی برای سیری است حکم حین لا اکل الخیر ولا اللیس
 الخیر سبکی که بخوردم مانع خیر بودی در بطن من چیزی بحدود و رای سب مردمان بیان
 حشرش و نمی پذیرم و رای مخطط از بعضی سینه حشر است یعنی بفرزنده میگردد
 ولا یخجل منی فلات و فلات و خدمت میکردم و نه داده و گشت الصق بطیعی
 یا کفبا و من الجمع و بودم که کیستم شکم خود را بسنگ از سنگی تا از روی آن
 حرارت از سنگی که شود و ان گشت لا استقری الرجل الا یتروحمی و بعضی بودم بطیعی
 میگردد و فرار شده و در وقت و حال آنکه است با من بود و یاد در تمام از شیعیه ای میگردانند
 استقری را از قرآنی که میخیزد خدافت که از بعضی طلبه شما کردم و در هجرت با شیعیه گفتی مناقب دارد

الجید الحیر
 سند آن تا از بعضی صحابه
 و بعضی صحابه

توان اولادیه تا بهم کی نیقلب بی بیطعننی برای این عرض کبر و مرا بخانه پس تمام دهر مرا
و کان اخیر الناس المساکین و بود بهتر بر مردم در حق اطعام مساکین جعفر بن ابیطالب
راضی داری جهت آنحضرت او را ابوالحسن مینامیدند و کان نیقلب بنا فیطن
ساکان فی بینه و بود جعفر کبری بر ما را پس تمام میعاد ما را بپرسیدی بود در خانه او حتی
ان کان لیخرج الینا العکة تا آنکه بویی کسیر و می آوردی و ظرفی که گاه در دهان میبردی
بود التي لیس فیها نیشی ظرفی نیست و در دیگری از شهید غیثقه ما فلعق ما فیها
پس می نشست پس می رسیدم چیزی که در دهان بودی تاسع عمر و بن علی قال تنازلت
بن هارون قال انا اسمعیل بن ابي خالد عن الشعبي ان ابن عمر كان اذا سلم
علي ابن جعفر مررت به ارجو ان لا تقبل مني عبد الله بن عمرو قال نعم
قال السلام عليك يا ابن ابي الجاهلین گفتی السلام عليك ای پسر خداوند ده بازو
و گفتمت انرا که طربالی در حریت خود آورده است که آنحضرت صلوات الله علیه بر عبد الله بن جعفر
سیر نمود هنیئا لك البركة يطير مع الحيا الملكة فی السماء قال ابراهيم الله
گفت ابراهيم الله مؤلف مع الجاهلین جان کلنا جنتین جنان دو کوه است در فتح
الغار گفته که مؤلف به حمل کرده است برود خواجه مغفور نه جنتی باب در عباس
بن عبدالمطلب گشت او ابو الفضل است بفرمودند که ای رسول الله صلوات الله علیه در فتح ملک
بپوشید اظهار کردی که در حیل و حسیم بود و سه سال از عمر او آنحضرت زنده بود چنانکه در
سال غزاه در صفت سلمان پیش از نقل میاید و سال فوت کرده و در سنه سی و دو و در
هجرت در روز دوازدهم حرم یا در میان عثمان بودی تا که در ده روز قبضه عنوان است

پوشیده تا آنکه در عنوانهای دیگران سابقه گفته و در این باب ذکر کرده ظاهر آنکه آن
باشد که آنحضرت را بگویند که در حقیقت یک حکمت است از طرف خطاب در آن تعلیم می نمود
از طرف صفات او چیزی مذکور نیست تا عنوان حضرت آنحضرت الحسن بن محمد
قالا ما نجد ابن عبد الله الانصاري قال حدثني ابي عبد الله بن المشي عن
تسامة بن عبد الله بن النسي بن مالك ان عمر بن الخطاب كان اذا
خطب في الامم من امم من الناس من ذلك من يخرج من خطب ابودرهم کبره مردم در خطب
در مساک باران خطب انهم فاف و کسوا به است و سقطت الف الف فاف انهم فاف انهم فاف
بالمعاش بن عبدالمطلب خطب باران میگوید که حضرت عمر بن الخطاب قال اللهم
انا انما نزلت اليك نبينا فسيقبلنا من كفى خصالنا ابودرهم ما نزل من كبره مردم بگوید
آنحضرت تو بر من فرمودی پس آب داده رسیدیم و انا نزلت اليك بع نبينا فاستغنا قاله
فسيقولون و ما نزل من كبره مردم بگوید که خدایم پس آب داده چندند آید و ما نزل
که وقتی خطب عظیم در مدینه در حالی که آن وقت بن مالک از طرف خطاب آمد و گفت ای
ابوالمؤمنین یعنی ابراهیم وقتی که باین حال می رسیدند نزل میگردند در استغنا بع نبينا فاستغنا
و آب داده میگردند و گفت ای کعب بن عباس که چند تن پسر خداست و ما نزل را دست و دست بر می آید
پس دست نزل کرده بادی بر آن پسر و گفت پس آب فرودان داده میگردند عقل بر خطب
در روح عباسی اشارت کرده است انما گفته و

باب در عباس بن عبدالمطلب که در حقیقت یک حکمت است از طرف خطاب در آن تعلیم می نمود

عليه وسلم برهنه نشین تا شب فاطمه رضی عنہا چشمش بر او افتاد و فرمود که ای زین العابدین
بگرد طلب چنانکه مرا ترغیب دانی و او را **حرمش** ابو الیمان قال تنبأ استجب عن الزهري
قال حدثني عن عروة بن الربيع عن عائشة ان فاطمة مرضت ارسلت الي ابوبكر تسال
ميراثها عن النبي صلى الله عليه وسلم مراد است لوز عائشة رضی عنهما که فرموده است و نزد ابوبکر
مدین رفت حال که سوال میکند میراث خود را از پسر خدا اما افاض الله علی رسولنا انچه داد بود
خدا بر رسول خود یعنی آنچه فرستد بر او از کفایت بر رسول علیه السلام تسلب صدقه النبي صلى الله عليه
وسلم التي بالمدينة يتطليده ميراثه فخر خد را که بپذیرد بود و برای مردم میلاد و فاطمه دست بود
که کک که است سب و او غلبت بر بنی النقییر و فدک و مطبوعه فک که جای بود بر سب و مرحله
از مینه فک بفرغ فاطمه و در آن سفر و غیر معروف خوانده و سابقی من خصم جیب و غیره
که باقی بود از تمام حرمش که سهم رسول خدا بود فقال ابوبکر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قالا نورا ما تركناه صدق قدس گفت ابوبکر تحقیق رسول خدا زود داشت و نیز فرمودیم
کسی را چیز از کفایت میراث صدقه است و حق در باب استخفاف در حدیث دیگر آمده که من مایه انبیا
لا نرث و لا نرث منی ما برده انبیا میراث نمی گیریم و میراث خدیجه امه با کمال الحمد من هذا
المال خود رسالت محمد که فاطمه و علی و حسین از مکه از مال یعنی مال الله میخوریم حال خود از این جهت
که علی و میراث این است لیس لهم ان نرید و اعلی الماکل نیر مدان ترا ایضا که با کمال
بر ما کست یعنی چنانکه در زمان آن حضرت نمودند باید که بخوردند و آن تعرف ایشان را زود رسد و
والله لا اعیس شیئا من صدقات النبي صلى الله عليه وسلم و یقین من بعد او که در غیر
انکه هم خبر بود از صدقات پسر خدا که بر مردم بگرد و التي كانت علیها و عهد النبي صلى الله عليه وسلم

صدقه بود بر آن حال در زمان حیات خود و آنچه فیها بما عمل فیها رسول الله صلى الله عليه
وسلم و بر آن کار میکنم و بر آن بسوزی که بر رسول خدا نقض عهد علی بن حنفیه بود از آن که گوئی
بره بر سب است تم قالنا قد فرغنا یا ابابکر فضیلتك است گفت علی بن عمر تحقیق تا خانه ریم
ایضا که فضیلت ترا و صدق درستی ترا یعنی قبول داریم که کفایت بود که قرابتهم من رسول الله
صلى الله عليه وسلم و حقهم و یا کرد و نسبت الی ابوبکر خود دادند و شی کرات ترا بر مردم
و تکلم ابوبکر و شیخ ابوبکر در نذرت حق ساسی فقال والذي نفسي بيده ان قرأتم رسول الله
صلى الله عليه وسلم احب الي من كفت من كذات من و در دست قدرت است بر آن
تراست رسول خدا و دست تراست نزد من ان اصل من قرأتم ان سبک رعایت کم رسد
رحم نایم از تراست خود و جب همه عقل کرده از جیب تو فرسخ که حاضر آمدن علی مرتضی از نذرت
فاطمه بود مطابقت میراث بر سب از این قول است قرابت رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الي
من قرأتم ان سبک از نذر ان فهم است که می از نذر ان نریم فاسد بر آن رسد ان ابوبکر صلوات
ازدی است هم حق فاطمه زهرا داده و دلیلش که بر وضو آورده جزو حدیثی است و حق قرابتی آن فاطمه
که است میراث است تحت بیانشه انکه نسبت ابوبکر است تحت بیانشه بر سب
نانه که سب هم لغیر است میراث عقل جیب خبر که سب است از زبان آن حضرت و مدق که این
صبر است را بر سب سب از آن حضرت شنیده بود و نیز سب بر تقریب ان که این را بر هر دو حدیثی گفتن
از راه جمله و حدیث است و ان زود هم نظر القهرت و نظر الله است صدقت شخص عوم
است میراث اولاد علی بنی که بر آن فرزند زهرا هم صدقت خود هم بر آن علی که در حق است
یکوست حکم ابوبکر بر حق بود است و دلیلش دیگر بر سب این حکم آورده اند که زین العابدین هم

در این کتاب
در حدیث قرآن
در حدیث ائمه

باید که درین دعوی صادق باشد وضع ابوبکر باطل بود و دلیل سست تر از دلیل اول است عصمت
آنست که دریده و دانسته از کتاب معصیت نکند و در این خبر مضمّن آگاه نبود پس طلب
کردن پیش ازین علم منافات بعصمت ندارد با آنکه ادای عصمت در غیر اینها تمام نموده است
و این دو دلیل که آیت انایرید الیه لیسب حکم ارجس اهل بیت و خبر فاطمه و بعینه نبی است
و مدار بران نهاده اند دلالت قطعی برین معنی ندارد و تصریح کرده اند انامیه در کتب خود و گفته
از امور خفیه است محمد انرا از عالم اسرار پس واجب است که نزد حق سبحانه منور من
باشد و مبین بود بوجه قطع از نزد رسول خدا ان عدم دلالت قطعی آیه که مراد از ان جهت
که در اهل بیت از اولاد مطهره نیز داخل اند چنانکه سابق این منادی برانست و اتفاق
بعصمت از درج کسی قابل نیست پس این آیه بر تقدیر دلالت بر عصمت عام مخصوص بسوق
باشد و این نام عام غلی است و اینان گویند که دلیل عصمت باید و اما عدم دلالت خبر مذکور
از انرا که بی شبه حکم بعینه معنی بر طریق مجاز است متعارف اهل زمان است که از نزد انرا که
گویند معمود از ان شصت و در هم است و این معنی مستلزم عصمت نیست و بر تقدیر خبر
حقیق بودن لازم نیست که صحیح معانی که دل از درجه انهم دانسته باشد بسیار منافات ندارد مخصوص
با آنحضرت است که در دیگری اصدان نموده است و در تفصیح این کرده را با طیل و از جریف
بسیار است که قلم نکر و در آن نیز درخته است حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب
قال ما خالده قال ثنا شعبة عن واقد قال سمعت ابي جده عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
عن ابي بكر گفت و در وقتیدم پدر خود را حدیث میکرد از ابي بکر و در وقتیدم قال
ابو جبره انما فی اهل بیتة محمد اید و حی فطنت کید محمد را در اهل بیت اید و حی حفظ حضرت

محمد و تقییم او

محمد و تقییم او در تقییم و کرامی و نشین اهل بیت است حدثنا ابو الولید قال ثنا ابن
عبد بنه عن عمر بن دینار عن ابن ابی ملیکه عن المسور بن مخرمه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها غصبی فمیتح رسول خدا بود فاطمه حضرت
پاره می است و غیر می است پس کسی که در چشم آورد او را غضب آورد او را رویت کرده اند
که وقتی که دختر ابی جهم لیسب سلمان شد علی رضی الله عنده مذکور او را بیخج در آرد و این خبر با آنحضرت
رسید بغایت ناخوش آمد و خطبه خواند فرموده علی او را بیخج در آرد فاطمه را طلاق دهد
که در یک خانه دختر دشمن خدا و دختر بنو خدایم بخورند و این حدیث فرمودی در تقییم حدیث
مذکور خواست و از ان اراده باز آمد چنانکه طرف انحضرت را در مناقب اصهار انبی
آورده اما ناخوشی که از فاطمه هم نیست با او که در این روایت کرده اند و در انهار انهم انهم
که از آنحضرت شنیده بود و در انرا این حکم بقطع مسموم کرده بود از ان چاره تراشت و بعضی می گویند
که وجوب از درجی دختر بنو خدا خواهد بود لیکن در ان حدیث نیز در ان حدیث حدثنا محمد بن
قرعنه قال ثنا ابراهیم بن سعد عن ابيه عن عروة عن عائشة قالت دعا
النبي صلی الله علیه وسلم فاطمة بنته گفت عائشة خواند آنحضرت نزد فاطمه دختر خود را
فی مشکوه التي قبض فيها در بار انقبض کرده شد روح در ان خنجرها فیکت پس
آهسته گفت او را پس گریست فاطمه ثم دعا فصارها یسئلی عن فضیلتک بهتر خواهد بود
پس آهسته گفت او را خبر پس خنده کرد قالت فصارها عن ذلك گفت عائشة
پس بر سرید فاطمه ازین حال قالت سار فی النبی صلی الله علیه وسلم فاحترق فی انده
بعضی فی وجهه الذی نونی فید فیکت گفت آهسته گفت مراد خبر پس خبر او را

که تحقیق وی نفس کرده بود و در این روز چهارم بود که وفات یافت در آن روز که بود از آنجا
رحلت تم ساوی فاجری فی اول اهل بیتة ابتعد فضحکک بشره حضرت گفت
و خبر داد که تحقیق من نخستین اهل بیت انیم که بر بی او میرود پس خنده کردم این دو حرف
پسین استخوان من گشته است و نهاد در رویت ابی در در مقام من گزشت و در زمانه
معلوم کردی که در بعضی روزها سبب خنده آن بود که در شب اویم خوابم و گفتم سبب خنده
آن اهل بیت در بعضی روزها سبب خنده بود **عده ششم** مناقب زین العابدین
که در بعضی روزها سبب خنده بود **عده ششم** مناقب زین العابدین
و در آنست باسد ایام میگویند ما در او صفیه نیت عهد امطلب است عده زاده حضرت
ست یا زده سال در رویت حکم نرود سال بود که هجرت کرده اسلام آورد و در آن شهر و شهر
در غزوات با حضرت همراه بود و در روزی که در جنگ بر آمد که در آن روزی که هجرت کرد
شهادت یافت در روزی که در جنگ بر آمد که در آن روزی که هجرت کرد
با و از آنکه در بعضی روزها سبب خنده بود **عده ششم** مناقب زین العابدین
و در آنست باسد ایام میگویند ما در او صفیه نیت عهد امطلب است عده زاده حضرت
ست یا زده سال در رویت حکم نرود سال بود که هجرت کرده اسلام آورد و در آن شهر و شهر
در غزوات با حضرت همراه بود و در روزی که در جنگ بر آمد که در آن روزی که هجرت کرد
شهادت یافت در روزی که در جنگ بر آمد که در آن روزی که هجرت کرد
با و از آنکه در بعضی روزها سبب خنده بود **عده ششم** مناقب زین العابدین

باب

ازینان باین حضرت انجمن یافته و از دیگران جزرت انور رسید و سببی الحارون لیباض
تیا هم طرف میگردیدند و از دیگران جزرت انور رسید و سببی الحارون لیباض
از جهت صفای و لها و الزمان و نزد قریب از این عینه جوی گیتی نامرست و با بعضی زین را
انحضرت جوی فرموده است جوی عیسی علیه السلام بر بود که از اول با آن عیسی شدند و با
کردند و از قریان شدند یعنی گویند که انجمه کار بود **عده ششم** مناقب زین العابدین
عده ششم مناقب زین العابدین
عثمان بن عفان رعا شد دید گفت مردان بن حکم رسید عمال را رعا بنعمه را
و عین مهله و با بعضی خون بینی منته رعا و رسال رعا از بس که عیسی حاضر در روز شام
شده بود آن سال را سال رعا گویند میده اند و آن سال سببی دیگر بود حتی حبسه عن
الحج و اوصی تا آنکه باز داشت عثمان را از رفتن حج و در حیت کرد که از داخل علیه
مرجله من قریش فقال استخاف من و در آن روز عثمان مرد را از سر قریش بر گفت خلیفه
کس را که عثمان و قالوه فالقم قال و من فمسکت گفت عثمان در زمان دیگر که گفته
امر شرف را گفت ای گفته اند گفت عثمان و گشت امر و که طیفه کم پس قانوشی شد آن مرد
قال فلعلهم قالوا الذی یزید گفت عثمان پس تار که ان گفته اند زین را قال قم گفت ای
زین را گفته اند قال اما والذي نفسی بیده انه یخیرهم صاعلت گفت اگاه بشیر گویند
کسی که در آنست من در دست قدرت است تحقیق زین بهترین مردم است از این و آنست که بعضی در
سعادت چنانکه حسن خلق و صدق این کار و ان کان لاجرام الی رسول الله صلی الله علیه و سلم
و تحقیق بودی و دستترین مردم نزد خدا افضل است بعضی مردم است یا گفته اسم افضل است

فلما شد حياك در آيه كرمه رب سبح بحسب الى ما يدعونني اليه يعني النبي اذ بطله وستان يفر ابود
مينا عبد بن اسمعيل قال ثنا ابواسامة عن هشام قال اخبرني الي قال سمعت
مردان يقولون كنت عند عثمان اذا اتاه رجل مروا بآب اسام بن عمرو كنت في
دور وادبر من كنت تسيدم مردان بن حكيم را ميگفت بودم نزد عثمان باگاه انكش ادوي
فقال استخلف قال وقيل ذلك ليس كنت انما خليفه عثمان كنت وكنت ندمه
اي بني مردم اتفاق کرده اند انرا قال نعم كنت آري كنت اندر النبي يعني مردم اتفاق دارند
باستخلف زير دست قال اما انكم تقولون انه حين لم قلنا كنت عثمان اگاه با سيدك انك
كتمني شما ميديد كه هي اتم اني ما است من مريد كنت اين را مينا مالك بن اسمعيل
قال ثنا عبد العزيز بن هرون بن سلمة عن محمد بن المنكدر وعنه جابر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان لكل بني حوازي ما كنت جابر فرمود رسول خدا تعجب مبرر زير را
ما هي و ميني است وان حوازي الربي ويضيق ما من زير دست مينا احمد بن
محمد قال ايضا ما عبد الله بن المبارك قال ثنا نا عثمان هشام بن عروة عن ابيه
عن عبد الله بن الزبير قال كنت يوم الاحزاب جعلت انا وعمر بن الخطاب
في النساء وكنت عبد الله بن زبير نؤم من روز غزوه احزاب كرهتيد شدم من طرفها الي سلمه
سنان زمان و اين غزوه را غزوه احزاب از ان كو سيد كشته كان كرهه از يهود و عريان
جمع گروه بر منيه اكل آده بودند از منسوب و فمذول شده رقت فطرت فاذا انا بالبري عاني
بين نظر مردم كن پس باگاه من خادم كمال زبير بر اسب خود ميخلف الي بني قريظة مرتين او
قلنا آه فرست ميگردد يوي يوي قريظة كه با كاذبان همراه شده بودند و سه بار تو را ميگردد قلنا

رجعت قلت يا ابت رايك تختلف پس برگاه رجوع كردم كتم اين به من بدم نراك
اختلاف ميگروي قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كنت زير بود
رسول خدا كه فرمود من يات بني قريظة فيا نتي بخلافه كبت كه با جمع بني
قريظة را پس بايد مرا بخلافها فانطلقت پس زير من بيشك كفا و بدم بني قريظة
فلما رجعت پس برگاه با را هم از احب جمع لي رسول الله صلى الله عليه وسلم
ابو به جمع كرد بر اين من رسول خدا مار و پدر خود را فقال قذاك ابي والهي پس
فرمود بدل تو با مار و پدر من وبان كله لشر يفر مرا سرفراز فرمود واعلى قد من
فرمود درين حديث صوت سماع و تحمل حديث صغيره ارا كه ابن زبير درين وقت
دو ساله و چند ماهه و بروايتي سه ساله و چند ماهه بود ثنا علي بن حفص قال ثنا
ابن المبارك قال ثنا هشام ابن عروة عن ابيه ان اصحاب النبي
صلى الله عليه وسلم مرويت از عروه كه تحقيق با انك يفر خدا قالوا لذي
يوما اليوم وكنت زير زير را روز غزوه بر سو ك بفتح بفتح وسكون را و ضم ميم
و او اسكته وكاف موضع سب بشام كروي در خلافت عرضي الدعوى
مسلمانان و اهل روم محاربه عظيم واقع شده مرويت كرين چهار يك و چهار
لفظ يزد و ميان كشته شده و چهل هزار نفر اسير كشته و از طرف اهل اسلام
چهار هزار كشته شهادت الا لشبه قذيش معك يا حمله ميگفتي فرج

در حديث
 رواه احمد بن
 محمد بن حنبل
 و غيره
 في تاريخه
 و غيره
 في تاريخه

کفار پس حکایت ما با ترحم علیهم فصر یوه ضریبتین علی عاتقه پس علیه زبیر بر کافرا پس
زند او را و زخم بردوش اینها ضریبها یوم بدی میا روزم زخمی بود که زنده شده بود
آن زخم روز غزوه بدر قال عروة فلنکت ادخل صابغی فی ذلك الضریبات العجب گفت
عروه یوم کدی در او دم انگشتهای خود را در حال که بازی میکنم و انا صغیر و من خود سال بودم
باب مناقب طلحه بن عبد الله در غیر روایت ابی ذر انکبش مینی باب ذکر طلحه بن
وی این عبد الله بن عثمان بن کعب است جمع میشود از او آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت
و با بوی کبری فی الدنیه که کعب بن اسعد و با طلحه بن ایزد مکلفند و طلحه معنی صریح است ما را و صغیر
حضرت است مسلم شده و هجره نموده و بعد از فوت پسر مدتی زنده بود که شتر است طلحه در کلبه
ست فلین روایت که علی بن ابطالب ضریب است و قتی که واقعه شمر بر قتل او کردید که چند کلمه
الحیدر او را انگه گفت بمحقق من اید و ارم از خدا کن و تو باشم در جبهه که خدا فرموده است
آنها و زلفا مافی اهد و دریم من غل اخوانا علی سر استغابین می کشیدیم چیزی که در سینههای
بود از کینه در حال که برادران انور خنجرها نشسته مقابل یکدیگر بر پشت قال عمر قوی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو عنده راضی گفت عمر رضی الله عنه در حق طلحه وفات یافت سر او را
و حال آنکه از طلحه راضی بود و مؤلف در مناقب عثمان در وصیت عمر موصول آورده تا محمد
بن ابی بکر المقدومی قال ثنا معتمر عن ابيه عن ابی عثمان قال لیدیق مع
نبي الله صلی الله علیه وسلم فی بعض تلك الايام التي قال فیها

رسول الله صلی الله علیه وسلم

رسول الله صلی الله علیه وسلم در بعض آن روز که اتفاق کرد در آن ایام پیغمبر خدا
مولود روز غزوه واحد است غیر طلحه و سعد بن طحی و سعد عن حدیثهما روایت کرده
ابو عثمان از قول این مرد یعنی از اینها شنیده نقل کرده است کذا قال السیوطی این
حالهها قال الکرمانی **ثنا مسد** و قال ثنا خالد قال ثنا ابی خالد عن قیس
بن ابی حازم قال روایت ید طلحه التي وق بها النبي صلی الله علیه وسلم
قد شلت گفت قیس بن ابی حازم دیدم دست طلحه را که پناه کرده بود پیغمبر خدا را که گفتین
از کار زخمه بود فرمودی از جابر بن عبد الله آورده گفت شنیدم رسول خدا را بطرف کسی
که خوش آید و در او که پندش شهبیدی را که میرود بر زمین پس کوبید طلحه بن عبد الله
یعنی باین زخمها که با و رسیده بود تو اس شهبادت یافته فرمودی نقل کرده که طلحه روز
احد خود را سپهر آنحضرت ساخت بود شتا و چند زخم بر وی رسیده و قیام کرده است
دست را از ضربت که بر آنحضرت قصیده کرده بودند چنانکه مثل شد دست او فرمود آنحضرت
او سب طلحه واجب که طلحه یعنی بهشت را و نیز فرمودی از حدیث علی بن ابطالب
آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا از زبان رسول خدا که می فرمود طلحه و زبیر از من است
بشند و بهشت **باب مناقب** سعد بن ابی وقاص الزهري و دینو الهرة
الحوال النبي صلی الله علیه وسلم و قیله بنو زهره خالیا پیغمبر خدا است آنکه
آمنه را در آنحضرت ازین قبیل بود و هو سعد بن مالک یعنی نام پدر سعد مالک

و ابو طالب كنيته اوت و مالك بن ابي بن عبد مناف بن زهره بن كلاب
بن مره بن ماتخت در كلاب جمع می شود و ابي بن جد سعد عم امة است سعد
در مشاهیر خود از پدر و جد پسر و جزان حاضر است است یکی از ان شش نفر است که عمر
خود است در میان آنها شوری گذشته است و ولایت که مستجاب الدعوات بود و قدیم الاسلام است
و ثابت یافت در سنه است و بیخ بار در شتا و دست با در رضی الدعوات محمد بن
المشوق قال ثنا عبد الوهاب قال سمعت يحيى قال سمعت سعيد
ابن المسيب قال سمعت سعدا يقول كف سعيد بن سعيد بن
سعد يكلف جمع الى النبي صلى الله عليه وسلم ابويه يوم احل
جمع كرسول خدا ماور و پدر خود را برای من روز غزوه احد یعنی گفت با ابی ان
ثنا المكي بن ابراهيم قال ثنا هاشم بن هاشم عن عامر بن سعد
عن ابيه قال لقد رايتني وانا قلت الاسلام كف سعيد بن سعيد بن
من خود را بجای که سوم اهل اسلام که نخست ایمان آورده اند و استیجاب گفته و بی چشم اسلام
گرفتاری گفته که سوم مردان اهل اسلام است یکی از ان ابو بکر است و دوم ظاهر اهل مدینه بود
از جمعا معلوم می شود که چهار نفر دیگران وقت مسلمان بوده اند یکی از ان دوان خدیجه است و در سفار
علیه بن ابیطالب است و دو دیگر معلوم نیست ثنا ابو ابيهم بن موسی قال ثنا ابی زاینه قال ثنا
هاشم بن هاشم بن عقیه بن ابی وقاص قال سمعت سعید بن المسيب يقول سمعت سعد بن ماسم

ابو زاینه

الا في اليوم الذي اسلمت فيه

الا في اليوم الذي اسلمت فيه فيكون سعيد بن سعيد بن سعيد بن عبد مناف بن زهره بن كلاب
اسلمت فيه و زهره بود و حمير مکر از روزی که اسلام آوردیم من در ان روز پندیده نامیده که پیش از ان
ابو بکر و خدیجه با اتفاق مسلمانان شده بودند مسطغانی در توضیح این قول او میگوید که حسب عقده
میگوید درین توضیح ضایع است که خود از این مکر کردی و رسال اول نوزده ساله بود که اسلام آورد
بر دست ابی بکر صدیق و درین سخن اهل اسلام است ثنا در شرح مشکوٰه گفته که گفته است که یکی
ربیع کلمه سلفی او و غزوات یعنی در ان روزی که اسلام یابد و مکر من که اسلام و لقد
لبثت سبعين ايام و اني لثقت الاسلام و تيقن من دينك کردم بعد از ان اسلام یافت روز
یعنی من اسلام آوردم بعد از آن و بعد از ان سخت روز گذشت که در ان اسلام یابد و
و بعد از ان اسلام آوردم مکر اسلام آورد و این نیز گفته اند این کلام در شرح مشکوٰه تفسیر نمود
من سلیم اسلام تا بعد از ان ساهمه و قال ثابت كف سعيد بن ابی زاینه و ابو ابراهیم
و گفته حدیثا هاشم بن هاشم قال ثنا عمر بن عثمان انهم سمعوا رجلا
صحیح مسطغانی است و ان عمر بن عثمان گفته است قال ثنا خالد بن عبد الله عن
اسماعيل عن قيس قال سمعت سعدا يقول ان اولي و عرب ربي بسهم في سبيل
الله گفته تیسرین سهم سعد بن وقاص را میگفت تفسیر من تفسیر عربیم که انرا حضرت بن
در راه خدا مردی است که رسال اول در سرید عبید بن جراح بن صلت بن جندب است
همان جرجان بن خدیجه قریشی فرستاده و ان میان برانماز سعد بن ابی وقاص بود و در ان لشکر
شکر در نماز کرده است و کما نقرأ مع النبي صلى الله عليه وسلم و يوم ما هم هم و يوم
همه و غیره و ما لنا طعام الا ورن الشجر و بنودنا را همانی مکر کردی و رحمت حتی ان احدنا

ليقض كما يقض البعير والشاة ما لم يخلطه ...
 تصار حجت جمانكي ...
 بنو اسد ليغزروا في غللى الاسلام ...
 يكتنزهوا برادى نماز آرد نماز ...
 البسنيح ابا بكر اي موكم ...
 بنسحق خانب در بايك رشم ...
 و ستمه كس من چنين كره ...
 وى يمين من نيك ...
 اسلم و شجرت انحضرت ...
 عبد الله كفت ابو عبد الله ...
 عليه وسلم بيك ...
 زكروا اولادكم ...
 صلوات الله ...
 ابو العاص بن الربيع ...
 عبد شمس بن عبد مناف ...
 قال ثنا شعيب عن الزهري ...
 قال ان عليا خطيب ...
 كره وخراب حمل ...

حجت جمانكي ...
 بنو اسد ليغزروا ...
 يكتنزهوا برادى ...

عليه وسلم فسمعت يقول حسين ...
 سجدى كرتهد كفت ...
 باب العاص بن الربيع ...
 مراد ان سخن اين ...
 يزين عهد كره ...
 بدو كفت كره ...
 خبر از ابي سب ...
 لا يجمع نيت ...
 وخر رسول خدا ...
 اورا و زواج محمد ...
 سمعت النبي صلى الله ...
 عمرو بن حمزة ...
 كره كره كره ...
 ورحم در ماوي ...
 كره كره كره ...
 كره كره كره ...
 از آنچه تعيين ...

خبر از ابي سب ...
 لا يجمع نيت ...
 وخر رسول خدا ...
 اورا و زواج محمد ...

وی از بی طلب بود در یاد جا سلیست ایر شده بود هر مردار حکیم بن خروام برای آنکه کبری
عمر خود و خود کیم به کرده بود برای پسر خدا و چون پیر او دم او آمدند از فریب و نبرد حضرت خیر کرد
در بودن پیش خود و رفیق با پدر دم دی گفت یا رسول الله انی لارضا علیک احدا ابدا ای کمال
خدا من اختیار کنم بر تو میگویم را هرگز قال البوا عن النبي صلى الله عليه وسلم انت
اخونا وصولا فانا گفت بر این عازب از پسر خدا تو برادر منی و دوست منی صدا خاله
بن محمد قال حدیثی عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما
قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم بعثنا گفت ابن عمر رضي الله عنهما غیر خداست که مرا
برقرار و امر عليهم اسامه بن زید و امیر کرد برین شکر اسامه بن زید را گویند از کلامی
که امیر ای او کردند بر کان مهاجر و انصار بودند و ابوبکر و عمر و عبید بن جراحان گفتند
بعض الناس فی امارته یسطنه زود یعنی مردم در امر ای اسامه و گفتند از نده است و راست
بر انصار و یسار مهاجران و این استکلاف بنا بر طریقه جا سلیست بوده که ای پسر خدا تو را در
تیری را میگویند و در عهد استغنی که در حسابی و غیر انصاف امیر تو در بگذران و سرانجام عباس
بن ابی تمیم و دیگر اعراب و انبی گفته که نه راه حسب ریاست که تمام از عادت جا سلیست یعنی
بنا گفته بودند در خاطر انبیا از نعمت و در دل را اسای از انصافی خلیای نبود و مطلق بود در مدینه
این و غیر آن حضرت در عادت اسامه ترک و ابطال عادت جا سلیست بوده و چون از عادت او
فانی گشت و خواستند که شیدا را برین خطاب زجر و عقابها کرد و براندم و این هم
چون دیگر آنچه عهده ما در ترو و جهاد و غیر ما میزدی که گویند در غیر بعضی حضرت را سید
بارگی آن حضرت علیه السلام فقال ان تطغوا فی امارته فقد تطغوا فی اماره ابیه

صنعت قبل این خبر بود اگر مظهر سیکند و زانی در پیش و اسامه بن زید بن حنیف گفت که ای پسر خدا تو را در
که پیش از این بود و است حضرت امیر را در چند سیریه امیر کرده بود از جمله سیریه غزوه نوبت
که در عظم سیریه بوده است و برزگان مهاجران و انصار را بوی حمله با گوید در آن وقت کسی سخنی
نکرده بود و استکلاف نمود و منی این کلام است که از روی خبر و توجیه میگوید که من طعنه
از این طعنه تمام از باب امیر ای اسامه که سب عادت و طبع جا سلیست است سب طعن در
امیر ای اسامه بن زید و این بود که لعنه حق بر همه قبایل امیر ای سب و یا ای الله ان کان خلیفا
ایا الامان و منو کنه کنه که تفسیر بود و زید سیریه امیر ای اسامه بن زید و سب و سب و سب و سب
سب است که تفسیر از این کلام که تفسیر طعن است و آن تفسیر از تفسیر و حضرتان تفسیر است
ایا ان کان له و ان کان له احب الناس الی تحقیق بود از جمله و دست بر دم زود یعنی
طعن در سیریه است در رو و نقل و لا حال ما و ان هذا من احب الناس الی بعد و تحقیق
اسامه بن زید بن عمرو است تزیین بعد از زید بن عرف از سب است که کرده و در آن انصافی
نیز آورده و در صحن سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
بسم الله و غضب الله علی من تکلم بحسب اسامه و غیره و انهم تکلف لکنه توفی بان
که در رو و تسلیم نیست با ابوبکر و عمر باطل و نامیده که اسامه زنده بود و مردم در سب
در میان سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
با و غیره و در سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
بزرگ امیر ای اسامه بن زید بن عمرو است تزیین بعد از زید بن عرف از سب است که کرده و در آن انصافی

عن عائشة قالت دخل علي قاتل و ابن عيسى ان زبول آتت حجاب بود دست ما را گرفت
دو پرده نشسته باشد چنانکه آفرین و ولایت دارد و گفت عائش در آنکه چون قاتل قاتل
بگفت و در آن فریاد که از شکل صورت مردم کم میکند بعضی سلسله حمل و این را دور
بعضی احاطه شرمه اعتبار نموده اند چنانکه در الحاق فرج با حمل و البی صلی الله علیه و آله مشاهده
و نیز صد احوط نماز صلا بر وی حاضر بود و اسامه من زید و نیز بدین حادثه منصفی
در اسامه بن زید و زید بن حارثه بر دو خواهر دیده بودند در زیر چادری و پانجمای ایشان نمایان بود
فقال ان هذه الاقدام بعضها من بعض پرسیدند یا ایها النبی صلی الله علیه و آله اینست یعنی چه
ایشان بر روی و سرایست قالت قسرت بذلك البی صلی الله علیه و آله و سلم فاعجبوا
گفت عائش پس خوشتر است باین سخن بفرموده خویش کردن سخن را حاضر به عائش
پس فرموده باین حالت را بقیق قریب است بر چه باب که سابق زید است حال از کفایت
بعضی شرح درین قول فرموده که البی است آلی منقبست و بیای این قول را گشت و بگویند
در میان زید و اسامه در صورت نشانی نمود و ضایقان در ابوت زید سخن میگردند مسرت
انفرت بقول قاتل ازین راه بود باب و کما اسامه من غیره از برهانی در فانی
گشت و حال خواب از مسطالی نقل کرده که درین ترجمه قریب گفت که در آنکه در حدیث دوم
این باب بر دو کس است چهره بر منقبست و دست کند شد در حدیث قبینه قاتل است
عن الزهیری عن عمرو بن عائشة عن ابن عباس ان قریشا اهتمهم نشان المراه الخرمیه
بر روی سینه عائش که بعضی قوم قریش در هم انداخته است از آن حال زنی فرموده ما را هم که
دو دیده کرده بود و حدیث بر روی مردم و گویا است که استغفار نماید از آن حضرت

فقالوا

فقالوا من یجتزئ علی الا اسامه من زید حبه رسول الله صلی الله علیه و سلم
پس گفتند کس که جرئت کند بر اسفغانان یا او که در وی کند بر آن حضرت در دستها با اسامه
بن زید محبوب رسول خدا است کس که مایل باشد بر او دست بگذرد حدیث علی قال
تناستین قال و هبت اسال الزهیری عن حدیث المخرفینة کفایت سفیان رفتیم
که بر سر زهیری را از حدیث ناظر فرموده فصاحتی پس او از وی کرد و این خبری گفت در
قلت لسفیان علم تحمل علی احد علی بن عبد الله بن کوفه کفایت سفیان را پس بر کوفه
انحدرت و از کسی قال وجدته فی کتاب کتبه ابوبن موسی عن الزهیری عن
عمرو بن عائشة کفایت سفیان یا بعد از آنکه در کتابی که در دست از ابوبن موسی
از زهیری از عروبه از عائشة ان امراه منتهی فرموده مسرت بقصی زنی از قبیلته فرمود
در وی کرده بود فقالتوا من یکلم البی صلی الله علیه و سلم فیها پس گفتند کس که سخن کند
نیمه در او در حق او علم بختی احد ان یکلمه پس وی را بگریز ای که سخن کند آن حضرت
فکلمه اسامه من زید پس سخن کرد آن حضرت را اسامه بن زید فقال ان بنی اسرائیل کانوا
اداسرق فیهم الشریف تر که پس فرمود آن حضرت تصحیح قوم بنی اسرائیل بود و قتی که در وی کردی
بیا این ازین بزرگی میگردد استند او را و اداسرق فیهم الضعیف قطعوه و قتی که در وی کردی
در ایشان با قرانی قطع میگردد دست او را یعنی عدالت فرستند نه آنکه شریعت الهی است بود
لو کانت فاطمة لقطعتم یدها و اگر باشد فاطمه را در قرین که کفایت و دستم او را
پاداشه بر وی دست او را دیدانند در قامت خودی که خدا فرمود و میگفت و آن خبریست عالی از اسامه
حدیث الحسن بن محمد قال ثنا ابو عبیدة یحیی بن عباد قال ثنا الماحضون قال

21

انا عبد الله بن دينار قال نظر عبد الله بن عمر وهو في المسجد الى رجل كفت بر الله
بن دينار نظر عبد الله بن عمر رضي الله عنهما وحال انك او در مسجد بود وبعوى مرد مسجبت نيا به
في ناحية من المسجد فيكشيد جامه ي خود را در گوشه از مسجد فقال النظر من هذا
پس گفت بن عمر بن كيت ديشه وليت هذا عندناي كاشن انيزه نوز من بود را به
ميگوم بر درازي جامه او را در بعضي در بارت عبد ي بيا رويده يعني بنده من بود كه بيا
هي رسانم قال انسان اما تعرف هذا يا ابا عبد الرحمن كفت بن عمر او را ياي
نشاسي اين را اي ابو عبد الرحمن كيت اين عرسه هذا محمد بن اسامة بن محمد
اسامة بن زبير فطاطا بن عمر اسامة بن فرودان خست اين عرسه خود را در نزدك
ان حرف كفت بود و تقر بيده في الارض و كنه دست خود در بين يها كوفات
شكر انست ثم قال لو را رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حبه ليه كفت اين عمر
اگر ديري او را رسول خدا برانده دست و پشت او را از بين كرده دستيه است بر روي
نور احمد شفا مرسى بن اسمعيل قال ثنا معمر قال سمعت ابي قال ثنا ابو عثمان
عن اسامة بن زبير حدثت عن النبي صلى الله عليه وسلم حديث كره ابو عثمان ان
بن زبير حديث كره ان زبير حدثه كان يا خذها والحسين يفتنم ان حضرت ميگفت او را
بر من بن عي راضي الله عنها فيقول اللهم اجبها فاني اجبها اين كفت خذها دست
در اينم و در تحقيق من دست بيدم يعني با من دست من بود دست و در اينها قال معمر عن
ابن المبارك قال ثنا معمر عن الزهري اجز في مولد اسامة بن زبير مروى است
از زبير كه خبر دادم اسامة بن زبير كه فرودان نام است ان الحجاج بن امين بن ام

ابن عتيق بن حجاج بن اسامة بن زبير ما در اين خوست نام بر اين حديث است راده اند
او را با او از انكه مشهور بود ما رواه و نام دي بركت در اين حديث است و كان ابن اخا
لا اسامة لامة و بود اين نكته برادر اسامة از جانب مادر كه ام ابن سب زبير بن عاتق او را
بيد از عبد بن حجاج و آورده بود او را ي اسامة متولد شده وهو رجل من الاصلاء و كان يركن مروى
از انفا رفته ابن عمر لعوقم ركوعه ولا سجوده يعني انيزه آورده نماز نماز دين بود او را ابن عمر
ك تمام بود و كعبه خود را و نه سجود خود را فقال عبد اسامة كفت باز كذا نارا وقال ابو عبد الله
وحدثني سليمان بن عبد الله قال ثنا الوليد بن مسلم قال ثنا عبد الرحمن بن نضر عن
الزهري قال ثنا حمر ملة مولا ابن اسامة بن زبير كفت بر حريت كره او را خدي علم
اسامة بن زبير اندينا هو مع عبد الله بن عمر تحقيق شان اين است در نشاي انك
بود با عبد الله بن عمر ان دخل حجاج بن يوسف اعين فلم يتم ركوعه ولا سجوده فقال
اخاه انك ادع حجاج بن امين بر او رزاده سبني اسامة بن زبير و تمام ركوع و سجود اين كفت
مروى ابن عمر باز كذا رفته اولي قال ابن عمر من هذا بركه پشت داد و رفت و كفت مرا كيت
انيزه و قلت ان حجاج بن امين كفت حجاج بن امين بر او را اين است فقال ابن عمر لو را هذا
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حبه ليه كفت ابن عمر او را يعني حجاج بن امين را
روايتا برانده دست و تبي انرا فذ ك حبه و ما ولدته ام امين پس ذكره ام امين ابن عمر
دوستي حضرت ام امين را دوست كس كه رزاده او را ام امين يعني از زبير و ظاهر اين است با علم تر
چنانچه دوستي امين و حجاج از ان خبر ديگرين تقرى كذا كرم عمر حبه راجح با اين كفت راجح حضرت
دوستي رسول خدا است و نه خبر است كه ذكر او را بن عمر دوستي امين حضرت او داشت لوي و كذا

لو تیره نماند که درین کلام این عطف است بر غیر خود در خذف قول هم و نجات و قال ابو
عبدالله را دانی بعضی اصحابی گفت بر آنکه زید در کتب مرا در حضرت یعنی از پی بیا
و این تخریب بر سفیان است عن سلیمان از سلیمان بن عبد الرحمن که در کتب است در سند و کتب
حاضنه النبوی صلی الله علیه وسلم و بود ام ایمن در پی غیر خود که در کتاب بود **باب**
مناقبت عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما ابو عبد الرحمن بن عمر است
اسلام آورده و در آن مغز با پدر خود در کتب مولود و در سنه دوم یا سوم از نبت است و بهر آنکه با پدر
خود جدا شده است محمد شام برادر او که از خود مسالی همراه نکرده بود و در عالم عابد
و مجتهد فخر است و از زنده از حضرت عمر بن عثمان است و شش رسیده فتوی داد و در اسلام
شتمت صلوات و از سبب از بیانی از علوم و آفران که مولود است و سفیان نور که در کتب است او
آن بود که در حال خویش که کار از انصاف میگردید در راه خدا چون بنده ای از برین عادت مطلق
شدند که طبقات و عبادت حق حکم می بینند و انعام سجد می نمودند و عبد الله بن عمر بر کار با حضرت
دیوبی از او روی او روی کفندی که این عدنان فریب میدهند که باین وضع در روی ما برکت
برگردد و در عبادت خدا فریب بخورم از روی نافع که در غیر عبد الله بن عمر است که از او در راه
علم در راه بر آن دهانت او در سنه هجرت و در آنکه پس از او عبد الله بن عمر و عبد الرحمن و تمام
و خود و او در روز پدر و بعد از او عبد الله بن عمر است ابی عیید و سالم مادر او
و در کتب است و در کتب است ان اردت است فمخبر یعنی از مواجبات
بنام خدا و رحمتی پس سخن کن کار را و سبب است آن بود که بی سعادتی بکفته علی کلام بنام
او در نبت با ای زاده ای همان نعم که در کتب است این پیشوایان است و نوشته نامند

ارادت او در سنه دوم یا سوم باشد و فوت در سنه هفتاد و هشت در عتق او که از نبت است
از پی که در کتب است و ابی زوجه نام دیگر بود **حدیث** استیح بن نصر قال ثنا عبد الرزاق عن عمر
عن الزهري عن سالم عن ابن عمر قال كان الرجل في حياة النبي صلى الله عليه وسلم
اذ ابرأ الى الرويا قضها على النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر بود در پی در حیات
انقضت و یعنی که در پی عتق را میان میکند بر غیر خود که ابی گفته روایان متون مخصوص برسد
و در وقت مخصوص برسد یعنی است درین دو نقطه است بدو عرفان است باقی بقوله
وید که در حدیث است و بنا بر آنکه در پی در پی است که در حدیث است باقی
قرنی در نبت است بر این قول ابن عباس در اول حدیث ما جعلنا الرويا التي ايدناك
الاقتية للناس که این روایان بود که در حدیث است و در نبت که در حدیث است و هموز
و در حدیث ترک نمودن بر این تخریب در نبت که در حدیث است و کتب خلاصه است با غیرها
و بود من غندی جوان بی زن گفته اند که در میان علم که یعنی عز و سال است و کتاب عالی است
نیست که در حدیث بود از کتاب اهدی مراد از حدیث است معلوم است که کتاب باقی است
و غریب هم دولت دارد برین تبدیل نوشته نامند که اهدق علم بر جوان که سال آنکه چنانکه بود
عبد السلام از شب معراج انقضت را علم گفته پس تا نفع بودم خود سال یعنی حضرت و کتب
انام فی المسجد علی عهد النبي صلی الله علیه وسلم و بود من که در حدیث است و در حدیث
حیات خود خدایت فی المنام کان ملکین اخذوا لیسیم و در حدیث است که در حدیث
که نبت از حدیث است فی المنام لیسیم برین روایتش در نبت فاد اصطیقه کفلی البیور
پس ناکه و دیدم که چیده شده است مانند کتب است یا یعنی در راه و انداخته بران غیر البیور

بسیار
که در حدیث است
ارادت حضرت است
که از نبت است
است که در حدیث
عبد الرحمن است
سال نود و سه

انام فی المسجد
عبد الرحمن است

و ناکاه و دیدم مرورا و دستخ سبب مانند دستخ چاه مراد و در طرف چاه سبب که بر روی چاهی
نهند و اذ اینها ناس قد عمر فتم و دیدم در روی مروی که تحقیق می شناسم آنها را فجلت
اقول اعود بالله من النار اعود بالله من النار پس گفتم با رخا که میگویم در بارگاه
سبحی بخدا از آتش فلیقمها صلیک اخر پس مدوات کرد آن دو در مشقه را نوشته و یکم فقال
لی ان تراغ پس گفت مرا ترس تراغ بغم تا فوفیه در را و بعد الدلف عین محمد منسوب
بن در بعضی روایات کن تراغ بجم عین و خرف الف ابن مالک ترجمه کرده که اصل کن تراغ بود در حال
وقف ساکن کردن عین را و الف را خرف کردند از جهت تراغ و ساکن و بعد از آن در غیر
حالت وقف همین که گذارند فقصهها علی حفصه فقصهها حفصه علی البی
صلی الله علیه و سلم پس بیان کردم روایت حفصه خواهر خود پس بیان کرد حفصه بر بنام خدا
صلی الله علیه و سلم فقال نعم الرجل عبد الله لو كان یصلی من اللیل لیس فرموده میگوید که
عبد الله را گوید که نماز کند او را از شب فرموده آنحضرت بعد از شنیدن این خواب و دینی دارد
یکی از آنکه در آن فرشتهها او را بسوی آتش فرود از قیصر است که در قیام لیل نوشته و میخواند که ازین
خواب رعایتی بجای آورده و نیکو مرد فرموده و بنیسه کرده او را که نماز شب را که خوب
تمام و تمام است از دست نهد قال سالم تکان عبد الله لا ینام من اللیل الا قلیلا
گفت سالم پس بود عبد الله بن عمر که خواب نیکو دار شب مکرانگی **حدیث** یحیی بن سلیمان
قال تنا ابن هب عن یونس عن الزهری عن سالم عن ابن عمر عن اخیه حفصه
ان البی صلی الله علیه و سلم قال لهما روایت از حفصه و زهری عن خطاب که از او روایت
مطهره است که بنام خدا فرموده مرورا ان عبد الله رجلا صالح تحقیق علیه مردی است

باب مناقب عمار و حدیثی که نام پدر عمار است و نام مادر او و سینه از روی اصل مسلم اند
و از دست کفار و غیره از اسلام دیده اند عمار صاحب بود و محبت است تمام و دیندار و در اول ما بنیسه
آمده و نماز و زهد و قیام کرده و شهید شد در حرب صفین از دست اصل بنی فرموده خداوند و بیخ عمار قتل
العنه البیغیته رجوع الی محبته و بدو نه الی النار و حدیثی که در او از قریب اسلام بوده و در آن حساب بود
میگفتند نزد او عالم نما فکان یعنی از حضرت معلوم کرده بود ما فکان را یا صفائی را که دعوت یافت است
نام پدر او یمان بن جابر است هم عهد بنی الکامل از روسای انصار بوده اند و کوفت جمع کرد نماز شب در دور
در یک باب از آنکه در یک حدیث است که بر آنها واقع شد **حدیث** در بعضی روایات که ابوالولرد
نیز روایت است و بی نزد و بیعت و گری دارد **حدیث** مالک بن اسمعیل قال السیر علی الخیرة
عن ابراهیم عن علقمة قال قلت لثام فصلیت رکعتین گفت علقمة فرمودم که در شام
پس گذاردم و در گشت نماز در سجده تمام قلت اللهم لیسر لی جلیسا صالحا یتزود عاقلکم خزانة
میسر کن مرا ششینی صالح فاتیت قوما فجلست عندهم پس آمد روی را پس گفتم نزد
ایشان فاذا شیخ قد جاء حتی جلس الی جنبی پس ناکاه آمد مردی سر قاناکه نشست بر روی
من قلت من هذا قالوا ابو الله ردا و کفتم بر دم گیس ازین روایت نام او ابوالولرد است
فقلت الی دعوت الله ان لیسر لی جلیسا صالحا غیرک لی بی نعم ابوالولرد را که تحقیق
من دعا کم خوارا که میسر کند مردم ششینی صالح پس میسر کرد ترا برای من قال من انت قلت من اهل
الکوفة گفت کسی تو کفتم روی از آنکه کوفه ام قال ولیس عندکم ابن ام عبد کفتم که اینست
نزد شما پس مرد عبد بنی عبد الله بن سوید صاحب المغلین و الوسادة و المطهرة و سادة و سینه
بالش و مطهره که بر میم و فتح آن ظرف مهادت مراد آنست که در حجاب این حضرات و مدد هم الی حضرت

ويعين كزاد وعلی خود بود که بی نیاز کند طالب از غیر او و در روز محبت کشتی بجای رسد و سواد
بکسین بجای اسرار یعنی صاحب سر شیخ این جو کفایت بود است بگوید سواده اذکار
در جمیع مسلم آورد است از روایت عبدالرحمن مسعود که زود در اول آن که مردم ترا کردی صاحب
و بشنوی سواد مرا یعنی اسرار مرا در فهمی منافی مراد از غیر خاصه او بود و از جمله شرافت و بی
ایکم الذی اجاره الله من الشیطان علی تلبیه ایماست در میان شما انکه کسی برآید
او را خدا از اخوی شیطان بر زبان بفرماید و در روایت کثیری و فیکم بتقدیر خیره است تمام است
و در روایت ابی ذر است همی بفرست کنایت از عمار بن یاسر است و لیس فیکم صاحب
سر النبي صلی الله علیه وسلم الذی لا یعلیه غیره ایماست در میان شما صاحب سر کلمه صلی
سر که نمیداند از غیر او کنایت از جمله است در شان وی آمل و عند علم الکافیین نبی زود
علم من فکان بودیم قال کیف یقر عبد الله بقره کفایت چگونه بخواند عبد الله بن مسعود است و الله
اذا یعیش فقرات والله اذا یعیشی والنهار اذا تجلی والذکر اذا نسی این خوانم بری
استخسیر یعنی غیر ما خلق خوانم و بکبر را و الذکر قال والله لقد اقرینهما رسول الله صلی الله
علیه وسلم من فیما فی کفایت البروردی کند که کند بتحقق خوانند مرا این آیه رسول خدا
بچنین که این مسود بخواند از اول مبارک خود بسوی دل من یعنی روبروی خوانده کفایت این آیه
اولا بچنین مازال شده بود بعد از آن بزادتی و ما خلق نازل شد این مسود و البروردی از نزول دم
واقف نشدند و دیگر صایه واقف بودند الا ان در حل متواتر است و فیه ما فی النار است
با نکه دین یعنی کما یسیما عبد الله بن مسعود که در حق او فرموده استقر اذا لقوان من ذر و ترون
این که پیدا میکند در هر دو چه متواتر است که در جمله آرزو متواتر باشند فایم **ص** سلیما

س

خلی

بن حرب قال ثنا شعبه عن ابراهیم عن قیس قال ذهب علمه الى الشام کنت ابراهیم
کفایت رفت علمه که از رویان بن مسعود است بوی شام فلما دخل المسجد قال اللهم لیس فی جلیسا
صالحا پس برگاه در آمد مسجد را دعا کرد خداوند را بکسیر کن مرا بنشین صلی فجلس الی ابی
الدمردی او پس نشست زود الی البروردی فقال ابو الدردی و او ممن انت لیس کفایت البروردی
از کزاد تومی تو قال من اهل الکوفة کفایت عفر از دم کوفه ام قال لیس فیکم او منکم الذی
اجاره الله علی لسان نبی صلی الله علیه وسلم کفایت البروردی ایماست در میان شما
یا زینما اشک بر روی کس که برآید و ده است او را خدا بر زبان بفرماید یعنی من الشیطان
یعنی تمام بخواند و ده از شیطان بخواند بر زبان کس که در آفتاب کفایت عفر کفایت
قال و لیس فیکم او منکم صاحب السر الذی لا یعلیه غیره و کفایت ایماست در میان شما
شما صاحب رازی که نمیداند از غیر او یعنی خداوند بخواند بر حذیفه را قال قلت بلی کفایت
کفایت ایماست قال و لیس فیکم او منکم صاحب السواله او صاحب السواد ایماست
در میان شما یا زینما صاحب سر کس که برآید بلی کفایت ایماست کنایت از این
مسود است قال کیف کان عبد الله یقره الله اذا یعیشی والنهار اذا تجلی کفایت
البروردی چگونه بخواند عبد الله بن مسعود این آیه را قلت و ما خاق الذکر و الا یعنی بخواند
عبد الله بن مسعود این آیه را و الکر کبرف و ما زال یعنی لا یستقر لونی یعنی
سمعت عن النبي صلی الله علیه وسلم کفایت عفر از دم کوفه ام فرمودی او در مدینه از خبری که شنیده ام
از اهل مدینه فرمودت که خدا بر وی **ب** مناقب ابی عبیده من اخرج الی عمر بن عبد
بن جرح است بقیع جیم و شنیدید در او فرما هم از این عارض بن احمب بن حبه بن عمار است

س

بن نهر بن مالک در نسب با حضرت و در هر صحیح می شود از غیر مستر به نسبت و ما در او از بنی مالک است
بن نهر بود اسلام آورد و پسر او عبدالمعز در غزوه بدر با کافران کشته شد مردی است که پسر خود را
کشته و ذات ابو عبیده در حال امیری شام از جانب عمر بن خطاب است بطاعتی که در سینه
بزرگ از هجرت بود و وی رزم در آن فرمود و محیط بر آن بود و در آن پیش او شکسته بود
و نسبت شکست آنست که برای آن حضرت نیز برود و در آن گفته می شود پس شکسته شد **صالح**
عمر بن علی قال قنا عبد الاعلی قال قنا خالد بن ابی قلابه قال حدثنی النبی بن
مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان کل امرئ امینا وان امیننا امیننا
الا مئة ابو عبیده بن الجراح یخفی عن رماضه فرمود هر امرئ را امینی بود است از حق
این مایه است ابو عبیده بن جراح است بر آنکه هر صفتی را از صفات حمیده و کفرت نغیض
یکدیگر را احدی مباح نباشد و بر ما اولی است حضرت در حق خود بود پس این نغیض یعنی امینت از کافران
نمیکنند چنانکه حیا را ایمان در نسبت کرده و بر آن نیز صاحب این بود و در کتب در مقام نسبت کرده
حذیقا مسلم بن ابراهیم قال قنا شعیب عن ابن ابی اسحق عن حذیقا عن حدیقه
قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا هلاک لرجل الا یعتق یعنی علیکم امینا حق امین
گفت حدیقه بود پسر خدا مرسل بخواند را بر آنست یعنی بر شما یعنی که حق امانت باوست
ازین کلام تا کتب است چنانکه گویند بدان عالم حق عالم حیدر است و در اعالمت است و تا کتب است
پس آنها را بر آنست که این شرف را خوانده بود نبعت ابابعبیده یزید تا عبیده و در آن
که در مصعب بن عمیر بن نفیم و کون حدیقه و در آنست عمیر بن نفیم بن عمیر بن نفیم
و بنی ابو عبید بن نفیم بن عبدالمعز بن عبید بن نفیم است از جمله صحابه و در کتب است

در کتب ایسان آورده

در کتب ایسان آورده بعد از آنکه آن حضرت در دار ارقم و بی راهی از هجرت بیدین فرستاده بود
بعد از عقبه ثانیة تا تقیم قرآن کند اصل اسلام را اول کسی است که آنست که در مدینه پیش از
هجرت در غزوه احد در دست نبی شرف نهادت رسید آنجا که راه بود که خبری می یافتند
در ملک او که کفن کند درین و در روزیست ابی ذر باب هم ساقط است **باب مناقب**
الحسن و الحسین رضی الله عنهما کیست امام حسن ابو محمد است و کیست امام حسین ابو محمد
ست مولود حسن در رمضان سال بیوم از هجرت و ذات او در سال پنجم و مولود امام حسین در
سنه اربع است و تمامت او در سنه شصت و یکم و قال نافع بن جبیر عن ابی هریره عانق
النبی صلی الله علیه وسلم الحسن بر کلاه خود گرفت پسر خدا حسن را در هجرت سدر ازین در
باب اسمی که گفته است **صالح** صلی الله علیه وسلم قال قنا ابو موسی عن الحسن
سمع بکرة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر و الحسن الی جنبه کفرت ابیهره
شیده ام پسر خدا را بکلی که ایستاده بود بر سرش و حسن بن علی است و او در نظر الی الناس
الی الخامس ممة و الیهم ممة میدر بسوی مردم گاهی و بسوی کس گاهی و بقول ابی هریره صلی
در کفرت این که بر کس در هجرت است **صلی الله علیه وسلم** یصلح بین قسین من المسلمین
امیرت که خداوند در پی حوائج و در کرده از مسلمانان و اینکند که در کتب است که در کتب است
گزارش میکند در بر سر خلافت ازین وقت مسلمانان در وقت بودند فرقه با امام حسن و فرقه با امام حسین
اتحاد بودند نیست لیکن تحقیق است ابو طلحی خدا برین آورده که ترک کرد خداوند نیست و میا تمام
و تمام نیست نمود در آنکه نزد خداست و این ترک از راه قلت و ذلتی بود نیست کرده
بود وی چهل زر در در در ملک و بر کس این ملت بود و در این وقت در کتب است که در کتب است

در کتب ایسان آورده

اصح

مسدد قال ثنا معتمر قال سمعت ابي قال ثنا عثمان عن اسامة بن زيد
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان ياخذ به والحسن ويقوله رويت عنه اسامة
بن زيد انهما خرجا يتحققا فمكثت بيكرا لورا وحسن را ومكثت اللهم في اجهما
فاجهما خذا فمكثت من دوست ميدارم اين بر دور اين دار اين بر دور او كما قال
يا عبادت خيالي كز فرمود رادي ترد كرد كلفظ انحضرت بهمين بود يا غير اين ومني همين است
حدا محمد بن الحسين بن ابراهيم قال ثنا حسين قال جري عن محمد بن الحسن بن
مالك قال اتى عبد الله بن زياد بر اس الحسين كفت النبي بن مالك آورده شد
عبد الله بن زياد بر سر مبارك با حسين يعني نزد او آوردند فجل في طشتك پس گردانيد شد
در طشتي فجل سينكته پس كفت اين ناپاك كز فرمود بجولي كرد دست او بود چيست درمي او
پس كفت مرور از بدن ارقم بر دار اين چوب را كمن و بده ام در آن زهر جدا و رايجي در
ترغذي الله كز فرمود چوب را بر دندانش نهادم حسن مضا پس كفت زيرين ارقم بر دار
چوب را زرين دو دندان كند اي كز منست خذا جز او يتحقق و بده ام بهي انحضرت را برين
و در دندان كز بوسه ميداد انرا بهتر كند كز زيرين ارقم ان طلوه كفت يكرا ياند خدا و چشم
و چشم ترا كند انرا بودي تو بپري كز خوف خنده و عقل تو رفته است بر آنكه اندي زدم
پس زياره كرد كفت اي گروه عرب شما اينده طي خدايد يكرا ياند هر چاه در نام مادر
ابن زياره است ميكنيد بهترين شمار او نديكي مفر مايد بدترين شمارا يعني بهترين مردم اند كوي
چونسته اند و برين زياد و در ان زمان بود كز ما و بده دعوي كرد كه اين سفيان است بخود كفته و اطلاق
كرده به نسبت خود او را ابن السدي نمودند زير مطر و او را در ايام امير خود امير كرده بود

و چون امام حسين را اسل كونه كز شيعه علي بن ابي طالب بودند طيبند و كز اينجا بايد كه ما به
بيست كنيم و در خدمت خواهم بود امام از كز بر آمده بگانب عراق ميرفت كز شيعه كوي
بر بپروي تعيين كرد و بكر با فرات رسيدند و قتال كردند و بشرف شهادت رسانند و در شرح
اين قصه جا نكند از جگر اب شده و علم از دست افتاده فتنه دفا دم كز در ان شهادت
امام حسين در مدینه مظهر بر اسل بيست و غير هم راي داده از جمله طبع مسلمانى بر دست
كز ان قى بان تواني نمود و قال في حسنه نشينا و كفت ابن زياد و حسن راي رزم چيز برا
ترغذي را نقل كرده كفت زيريه ام مانند اين حسني فقال النس كان انبسمهم بر رسول الله
صلى الله عليه وسلم پس كفت النس بود حسين متا به ترين اسل بيست بر رسول خدا و كان ضمير
را اسد و كحيتة مخفويا بالوسمة و ابو موسي سردار اش او خضاب كز شده بوسه كند اي است
كز بران موي را رنگ ميكنند و سوسه سوسه مملو و مجده رور و بيت كرده اند **ثنا** منهاج بن
منهال قال ثنا سفيان قال سمعت الراء قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم الحسن
بن علي علي غا نقه يقول اللهم اني احببه فاحببه كفت بر اين عازب ديدم خمر خزارا
و حال انكه حسن بن علي بر دوش او بود و كفت خذا و يتحقق من دوست ميدارم او را بر دست
دار زوار **ثنا** عبدان قال ثنا عبد الله قال ثنا عمر بن ابي سعيد بن ابي حسين
عن ابي مليكة عن عقبه الحارث قال رايت ابا بكر و حملا الحسن كفت عقبه بن حارث
ديدم ابو بكر را و حال انكه بر درشته بود حسن را و هو يقول را و مكثت بالي تبسبه بالنبي
صلى الله عليه وسلم ليس لبسبته بعلي فدا كتم بر خود را ز تبسبه به خمر خذا نيت
تبسبه بعلي و علي صحيح و علي بن ابي طالب خذا ميگرد ليس تبسبه به به مالك

و شرح تسمیه گفته پس حرف عطف است مانند نذیب کوفیان و توار که تشبیه اسم است
 باشد و خبر غیر متصل بخروف بود در وقت ابی الوقت تشبیه با نذیب است خبر پس دوم
 نیز متصل خواهد بود نام احمد با سناد خود از بن ابی ملیکه نقل کرده که فاطمه زهرا را در می رقصاند
 حسن را و میگفت با بی تشبیه با بنی تشبیه بی بی است بد توار زنده باشد اگر کسی از پیش
 معارض است بقول عبا بن ایهاب که گفته زبیره ام سکن را پیش آنحضرت و نه بعد از آن
 مانند آنحضرت گویند یعنی عموم محول بر تشبیه است در جای ما تشبیه است و بعضی
 اذعفا است چرا که گفته اند نصف اعلی حسن مشایخه با عبا آنحضرت بود و نصف اخلا
 حسین مشایخه با سفل آنحضرت صحیح الی علی سلم **مثلا** یحیی بن معین و صدقه قال انما شهدنا
 بن جعفر عن شعبة عن واقد بن محمد عن ابی سعید عن ابن عمر قال قال ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 بدینه گفت ابو بکر صدیق که در آنوقت در خدمت محمد صلی الله علیه و آله بود که آنست حضرت فاطمه
 زهرا را پیش آنحضرت فاطمه را نقل کرده که در منتهی اسل است و پس از آن اول آنحضرت گفته
 بعضی گویند که در عا فاطمه حسن و حسین است و درین قول ابو سعید خدری است و بعضی از آن
 اینهاست می بردند و بعضی گویند که در از زود چه گفته اند و اینها اسل خانه بودند درین قول
 بن جبر است نقل کرده در از بن عباس و قول عکرمه و قال است بعضی گویند که در آنکه در
 الزان در است و در آنال عا و ال عقیل و ال جعفر و ال عباس از این قول زبیر بن نوفل است این مطلب
 گویند بهتر است گفته خود مراد او در آنحضرت و از درج حسن و حسین اند و عا نیز من از اسل
 است است از آنکه من است او بی فاطمه و در دم مدومت مر آنحضرت است هر دو تشبیه مانند که در
 قول اول است حضرت صحیح مرفوع و در حق گویند انما برید سوزید سبب حکم از اسل است مانند

در آن وقت زبیر بن نوفل گفت

آنحضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را رضی الله عنهم جمله گفته در حجه که در من خانه بر ما بود و در آن
 فرمود اللهم هؤلاء اسل منی و چون از سلمه که از عده از درج مطهره است در راه و گفت یا رسول الله
 بگوین از اسل است ستم فرمود است علی خیر کن هؤلاء اسل منی مگر آنکه گویند اسل است مثل
 همه را لیکن آنحضرت بر کردید از اسل است این چهار تن که را می را در آن وقت فرمود که این تشبیه
 مخصوص با این است و در علم **مثلا** ابراهیم بن موسی قال تناهتاهم بن یوسف
 عن معمر عن الزهري عن النس قال لم یکن احد اشبه بالنبي صلی الله علیه وسلم
 من حسن بن علی گفت النس ما یک بود هیچ کس است بر تر در صورت غیر خدا از حسن بن علی
 و قال عبد الزراق انما معمر عن الزهري قال اخبرني النس مقهورا لطف انتم قوله تا یئد
 استناد اول است که بطریق عطفه واقع شده و محل تویم لقطع است و درین قول لایق از چهار
 و گویند است **مثلا** محمد بن بشر قال تناهتاهم قال تناهتاهم عن محمد بن
 ابی یعقوب قال سمعت ابن نعیم قال سمعت عبد الله بن عمر و سألته رجل
 عن المحرم گفت ابن ابی نعیم سئیدم عبد الله بن عمر را حال آنکه پرسیده است او را درین از حال
 صاحب احرام کج یا عمره قال شعبة احسبه قتل الذباب گفت تشبیه که آن سبب بود
 بکشتن مگس یعنی کسی که در احرام مگس را بکشد بر وی چه لازم می آید فقال اهل العراق لیستلوا
 عن قتل الذباب پس گفت ابن عمر مردم عراق می بکشند از کشتن مگس و قد قتلوا ابن نبیت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم و تشبیه گفته اند در غیر خود را و قال النبی صلی الله علیه وسلم
 و تشبیه غیر خدا صلی الله علیه وسلم هم را اینجا ستای من الدنیا حسن حسین و در جای که اند
 از دنیا یعنی از دنیا با اینها ذوق دردم یا یغیب می از دنیا اینها اند خدا بخود حضرت حبیب الی

من وینام الطیب ولسا اریکان سینه ایست خوشبو میکنند از او چون فرزند را بپوشانند و کنار
کرده خود نم کشند و بوسه میدهند شبیه بریکان کردند و فرزند زنی آلوده که حضرت می طلبید
حسین را در بوی میگردید چنانکه خود ظاهر است که بن عمر بعد ازین بایش ازین جواب
سائل داده باشد از آنکه کمال علم روایت **باب مناقب بلال بن رباح**
موسی ابی بکر غلام ابی بکر بود رضی الله عنهما بنی اوقیمه از دست کافری غریزه از او زدند
آرایش بر او مخصوصه و تحیف موصوفه در آخرها جمله است نام مادر او کاهه است و در مناقب
الاسلام و کلام الطیب هر ص برین عذاب یافته است در اختیار دین اسلام عبدالمطلب
بر خیزد و را بنید میگردند و خوانند در مشرکان برین خود صبر میکرد احد احد میگفت از آنکه مردم
که سستی بر عذاب او بودند ازین بن خلف بود اتفاقا از دست بدل گشته شد بجهت شرافت
وی در راز خود تحیف برین و سبک رخسار گشته سیاه فام بود و در کتوله کرده اصل او از
جنبه است فوت شد و دشمنی در سنه هجرت از حضرت عرض گشته است سال بود و قال
النبی صلی الله علیه و سلم سمعت دف لعلیک بین یدی و الحیة فرمودم
خداوند را شنیدم او از پای فرزند ترا پیش خود در پشت و دف بفرم در اصل جمله و در وفا
یعنی نرم سخن است که مانی گوید مراد آنست که در جواب دیدم ترا پیش تنگ روی در
بشنت چنانکه خدا مان روئد و خواب اینها سبب خواب حضرت هارون است و حکم توطئه
دارد مسئله که گوید شنیدم در نماز و نهج که با تقدس آنست در سیدایی بوده ایحال مردی است
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده بدل را که در عمل میکنی تو بر کاره می بهشت بر مردم ترا
ترس که گویند عرض کردید رسول الله صلی الله علیه و سلم که دیگر مسلمانان دارند زیادتی که در امام است

که هر جا است

که هر جا می بینم و نه و تازه می برانم و دور گشت نماز می کردم فرموده این عمل است که باید در جنت
رسا است و اینها احوال محراب و میداری برود و در **باب مناقب عبدالمطلب**
بن مسلمة عن محمد بن المسکد قال ما جاب بن عبد الله قال کان عمر یقول ابو بکر سیدنا
واعتق سیدنا یعنی بلالا گفت جابر بن عبد الله بود عمر بن خطاب که میگفت ابو بکر
ما مسلمانان است از آنکه بافاق افضل است از همه و از او کرده است بهترین ما را که بدل است
و این از روی تواضع و عدل ایشان بدل کرده است **باب مناقب عبدالمطلب**
السمیل عن تیسس ان بلالا قال لانی بکر یعنی بدل گفت مراد بکر مریق را در وقتی که مریق
در زمان خلافت خود گفت او را که اذان میگفته باشد چنانکه در زمان آنحضرت میگفت ان گنت
انما استریتنی لضعفک فامسکتی الی یوم الذی خیرت مراد بکر را که در حدیث آمده است مراد آن
گنت انما استریتنی لله فدعنی و حمل الله و اگر بوی که در خزانه مراد بکر را در حدیث آمده است
و عمل خدا را گفته اند بدل بعد از رحلت آنحضرت تاب بودن در دین و نه در جنت است از آنجا سفر
اختیار کرده بعد از شش ماه آنحضرت را در خواب دید که فرمود ما را بدل این چه جهالت است که می
زیارت می کنی بعد از شش ماه آمد و از فاطمه الزهرا پرسید گفتید بخوار گشت حتی پوست حسین را طلبید
و در کت گرفت و بر نهاد و مردم خود استند که عمل الذی گوید کسی را مجال آن نبود که این تحقیر تواند کرد
حضرت امام حسن را بهشت نند که گوید بگفته حسن اجابت کرد و ادب را بعد از آنکه گفت مردم بگویم
افقاوند چون شهیدان محمد رسول الله گفت مردم زار زار گریه میکنند و می ترسند که در آفتاب و زوادی
بر این موانع است گفت **باب مناقب عبدالمطلب** در کتب عجایب رقص و مدحت او پیش از هجرت
بسیار شایع کرده و در آنحضرت صلی الله علیه و سلم باب در آن خود زبانه او را بر آن خوان بود

بودوی لغز و زار و حسیم و صبح او بعد از نماز صبح است مسرفی گوید هرگاه میسریم می گفتم او را
ما چهل اناس و وقتی که سخن میکرد گفتی انفع الناس و وقتی که بیان علم و حریت میکرد گفتی
اعلم الناس است و عطا میگوید رجوع میکرد مردم بر وی در شهر و اسباب دمی آید بر او
برای کشتن امام عرب و وقت آنکه امام دمی آید برای گرفتن فقه و علوم دین و هر که آمدی اقبال
میکردی بهم چه میخواستی بر وجه نام و حسن عمر بن خطاب رفت گفت عبدالمطلب بن عباس جوانی است
پسر زبانی دارد و کویا دولی دارد و انا خاص گوید پانصد نفر از صحابه دمی یافته ام هر که بودی
میکرد اگر گفت و زبیدی چندان تقریر کردی که بازی آمد بقول ای و تقویست میکرد او را و کلف
رحلت کرد و در آن روز بر وی محمد بن حنفیه در سنه شصت و شست غمناک سال بود **تثنا**
عبد الوارث عن خالد الخداری عن عكرمة عن ابن عباس قال صممتی النبي صلى الله
عليه وسلم الى صدره كقبيح جسد من امر ابي خلد بن عبد الله بن عبد مناف الحكمة التي ركبته خذوا
تعليم كن لود اعلم نافع الحكمة الاصابه من غير النبوة مراد الحكمة سيد است علم از غیر
معد صفت این تفسیر و بعضی روایات نموده است نقل کرده است ابو ذر از مسلمان بن عباس
گوید که گفت ما که حکمت چیست معرفه احکام و عمل بر آن است نمی گوید حکمت معرفت است
رسول است صبا الله علیه وسلم از آنکه عطف کرده خدا از بر تدوت قرآن پس باید که قرآن باشد
و نیست آن که نیست بر نسیه تا آنکه این استندال بر تقدیر است که محمول بر عطف تفسیری باشد
یعنی گویند که حکمت بعد از آن است حق را از باطل و حکیم کسی که میدانند امتیاز را بر دشمن
و بعضی فرمودی است که حضرت در حق بن عباس فرموده اللهم فقهه الدین و علمه الناس و دل منی بک
مراد از قرآن **تثنا** ابو صخر قال **تثنا** عبد الوارث قال اللهم علمه الكتاب

الهم

مکتوبه

مؤلف گوید حدیث کرده مراد ابو موسی از عبد الوارث که فرمود حضرت **بسم الله** علمه الله خدا و بنا
تعلیم کن او را کتاب خود و معانی آن و ثنا موسی بن وهب عن خالد بن خالد حدیث
کرد موسی بن وهب از خالد بن خالد حدیث از عمر **تثنا** خالد بن الولید نسب او
با حضرت و ابو بکر صریح در مره به کتب جمع می شود گفت ابو سلیمان است اسلام آورده و در حبش
و در اسلام معذور قوت عظیم شد بغایت شجاع و شهید است فتح عراق و فتوحات شام
از دست اوست عمر او چهل و چهار سال است و وفات در سنه بیست و یکم **تثنا** احمد بن
واقف قال **تثنا** احمد بن زید عن ابي عن حميد بن هلال عن السان النبوی
الله عليه وسلم عن زيد اوجعرا وابن رواحة للناس مروی است از انس بن مالک
که خبر ضایع هر که زید بن حارثه و جعفر بن ابیطالب را در راه رسانید برای مردم قبل از آن
یا اینهم خبر هم پیش از آنکه بیاید از آنجا که خبر آنها را و آنجا بود که حضرت لشکری فرستاد
سکه هر از مردم فرموده بود که راست را زید بن حارثه بر کرد و اگر کسی شهید شود جوهر کرد و اگر وی
بر وجهی شهید است رسوایین در هر که درین صورت کردند تا جوان را پس گفته شد فقال اخذنا
الراية زیدنا صيب يس فرمود که راست را زید بن حارثه شد تم اخذها این هر چه
قال صيب ليركفت ابن رواحة پس گفته شد و عیسا و تدر جان این خبر میداد و حال آنکه
دو چشم او شک می رفتند حتی اخذها خالد سيف من سيف الله تا آنکه گفت
راست را خالد بن ولید که سیغی از عیسا فرستادست بر که فرات و کوفت خالد البرص با حضرت
نمود لیکن صبح جمعه را درین بود حتی فتح الله علیهم تا آنکه فتح و قدرت در خدا بر او ن
باب در کمال صوفیان حدیثی که نام پدر سالم نقل است از اهل انبار است از ابن ابی

و فضلی صحابه بعد دست درهما چراک از آنکه بدین آید و مسلمان شد و اصل عربی زک ابوجریه
چون در صحاح او آورده بود نیست که گفته کرده بودند **ثنا** سلیمان بن حرب قال ثنا
شعبه عن عمرو بن مرة عن ابراهیم بن عمرو قال ذکر عبد الله عند عبد الله بن
عمرو فقال ذاک رجل الا ان لا احبیه بن کعب عبد الله بن عمرو و است کرمه دست
میدارم او را بعد ما سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لیس از آنکه شنیدم
بنام خدا فرمود استقر و القرآن من اربعة من عبد الله بن مسعود لیس استقر لوی
یعنی اول القراء ذکر در سالم موی ابی حذیفه و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و ابی ادریس
بن ع بای او معاذ و غیر نام که استقر بای بن کعب کرده یا ما زین جبل التیمور که استقر
و تواند که قول عبد الله بن عمر باشد و وجه تفضیل باین چهار کس با آنکه غیر ایشان حافظ و حافظ
بوده اند است که نه بای و وسطه از زبان آنحضرت شنیده ضبط کرده اند و دیگران بعضی از بعضی
دیگر فراموش کنند و بر همین اکتفا میکنند و نیز تواند که ایشان اقرا و ضبط و حفظ قرآن
بوده اند اگر چه دیگران گفته و اعلم بجای باشند و نیز گفته اند خبری است که بعد از صلوات خود
بجای فرموده اند یعنی درین زمان به ازین چهار کس کسی نخواهد بود **باب** مناقب عبد الله
بن مسعود ازین بی خبر است از قدمای اهل اسلام پیش نواز قرآن شریف است جمع کرده بود قرآن را
در عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و یاد داشت بر وجه اتفاق صاحب و هم بجهت است که کرده
بهر وقت قیل و عام شده غرضه بر وجهی است با نجات داده است او را پیغمبر خدا بجهت
بسیار خف و کوه تا مات بود نزدیک بود که مات او در حالی که اساده است که در آن
گفته اندی رسید عمر او از شصت سال و در کشته در سنه سی و دو از حلت کرده و در تالیف

عثمان بن عفان بروی نماز کرده از اولاد او عبد الرحمن که بوی کنی بود و ابو سعید که نام او
عالم است بوده اند **ثنا** حفص بن عمر قال ثنا شعبه عن سلیمان قال سمعت ابا وائل
قال سمعت مسروقاً قال عبد الله بن عمر گفت ابو وائل شنیدم مسروق را که گفت گفت
عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یکن فاحشاً ولا قفحاً شامیاً بقیس بن شام
بنود که امری قبیح بر زبان آورد یعنی نعوذ کذباً یعنی بحسب طبع و بطریق تعدد و تحلف بر زبان
مساک او حرفی با سزا زفته و قال ان من احبکم احسنکم اخلاً قاً و فرمود و شترین شما
زین نیکوترین شما است از روی صفات حمیده و قال استقر و القرآن عن اربعة عبد الله
بن مسعود و سالم موی ابی حذیفه و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و ابی ادریس
بن ع بای او معاذ و غیر نام که استقر بای بن کعب کرده یا ما زین جبل التیمور که استقر
و تواند که قول عبد الله بن عمر باشد و وجه تفضیل باین چهار کس با آنکه غیر ایشان حافظ و حافظ
بوده اند است که نه بای و وسطه از زبان آنحضرت شنیده ضبط کرده اند و دیگران بعضی از بعضی
دیگر فراموش کنند و بر همین اکتفا میکنند و نیز تواند که ایشان اقرا و ضبط و حفظ قرآن
بوده اند اگر چه دیگران گفته و اعلم بجای باشند و نیز گفته اند خبری است که بعد از صلوات خود
بجای فرموده اند یعنی درین زمان به ازین چهار کس کسی نخواهد بود **باب** مناقب عبد الله
بن مسعود ازین بی خبر است از قدمای اهل اسلام پیش نواز قرآن شریف است جمع کرده بود قرآن را
در عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و یاد داشت بر وجه اتفاق صاحب و هم بجهت است که کرده
بهر وقت قیل و عام شده غرضه بر وجهی است با نجات داده است او را پیغمبر خدا بجهت
بسیار خف و کوه تا مات بود نزدیک بود که مات او در حالی که اساده است که در آن
گفته اندی رسید عمر او از شصت سال و در کشته در سنه سی و دو از حلت کرده و در تالیف

عمران بن عبد الله

مرد عمار بن یاسر است اولم یکن فیکم صاحب السرا الذی لا یعلم غیره ایام خود در میان شما
رازی از آنکه عبد الله از آن مردی مراد حریفه است که آنحضرت بوی تیسین ساله قان کرده بود که کیف بغزو
این ام عبد الله و اللیل اذا فیفتی و اللیل اذا فیفتی و النهار اذا تجلی و الذکر و الا لفتی
سوره و اللیل را فقرات و اللیل اذا فیفتی و النهار اذا تجلی و الذکر و الا لفتی
گفت علیه السلام خوردم نیر و ما خلق فقال اخر اینها البی صلی الله علیه و سلم پس آن فریب کاران
در در است گفت خود مانده است مرا این کوزه را بنظر خدا فاه الی فی در حال که در آن آنحضرت
بجود و انوار بود و در بعضی روز است فای بجای فی است و در وی غیب فای است و بکنه اندکی
آنرا حال است این مالک در تسبیح گفته که اولی این است دوم مشغول است بقدر ما صعب
تسلطها عدا فاه بیوم انکه اصل حکم من فی است و غیب کشف است فاه الی الله کاع
حتی که در آید و فانی پس عتیه مستند است و هم با بجا در میگردد و تکفیر عظمای برانی در حروف
سابق است که در اول این آیه همین نازل شده بود بعد از آن نازل شد و ما خلق الذکر الذی
جمعی که نزل و دیم نزل شد بر همان بود که اول نازل شده بود **ثنا** سلیمان بن حرب قال ثنا
تبعه عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن یزید قال سألنا ابا عبد الله عن رجل قرأ بکتاب
واهدی من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الرحمن بن یزید پرسیدم حریفه را
از روی که نزدیک است در پیش حسنه و وقار و بیست خاص از شیخ خدا یعنی ما سدر در صدق
که حمیده و طریقه پسندیده با آنحضرت حتی ناخند هند تا بکیریم ما طریقه علم ظاهر و باطن از روی
قالا اعلم احدی ارب سمنا و هدا یا و دلا گفت یزیدم احدی را از روی که از روی
وقار و صدق در آن مقام و شنیدم در بعضی حالت است است با البی صلی الله علیه و سلم

صنایین احمدی

صن ابن ام عبد الله بن یزید خوارزمی بن سعید بن سعید **ثنا** محمد بن العلاء قال ثنا ابراهیم
بن یوسف بن ابی اسحق قال حدثنی ابی اسحق قال حدثنی الا سود بن یزید قال سمیت
ابا موسی یقولہ گفت اسود بن یزید شنیدم ابو موسی زهری را که میگفت قد صمت
انا و اخی من الیمن قدوم آورد من در در این زمین منکنا حینا ما نزی الا ان عبد الله
بن مسعود در جل من اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم پس در یک روز زمانی فرمودم
و نزلتیم خبری که آنکه متحقق عبد الله بن سعید در است از اهل بیت نیز خدا مانری من و خله
و دخول آمد علی البی صلی الله علیه و سلم از جبهه خبری که دیدیم از در آمدن او و در آمدن
مادر او بنظر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی ازین در آمدن سلیم کردیم که اصل است آنحضرت **باب**
ذکر معاویه بن سفیان بن صحاب بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف با و از آن است
از اولاد عبد شمس اسلم آوردی دیو روی و مادر وی روز فتح مکه و محاصره میگردان اسلام
اختیار کرده بودم روز فتح حبشیه و پنجاهم از پیروز و مادر و پسر او را در آنوقت از
لوند می کامل ایمان نمودند آنحضرت جاسان و انعام بسیار با کیف دلای نشان میبود آخر
نیک شد اسلام شان وی کاتب آنحضرت بود نقل میکند که کاتب وحی بود در ایام خلافت
عمر و عثمان رضی الله عنهما و الی شام تا بست سال بود در چهارم سال آنحضرت بخبر برانام منقل با مر
خداوند شتابست سال دیگر درین کار بود و در سنه ششم وفات یافت در دمشق عراق
نشاند و رسول و مر و اترتی شتابست سال سیوی که در نوفل در عنوان شقیقت و فضل ماویه
گفت از آنکه تا بت شد دست از فضل او جزئی چنانکه این را سوی گفته استی پسندید ماوند
که شرف صحبت که نزد نوفل به نبوت پیوسته که است مشکوف و منجی است عالی در کتب صحیح

ابو بصیرت بن یزید است که کاتب بود

عن المسور بن مخرمة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاطمة رقيقة
 فمن اعظمها فقد اعظم غضبي فاطمة كزنت باره از وجود من سب پس کسی که در خشم
 آرد او را پس بتحقق در خشم او در شرح این حدیث و مورد آن سخن ذکر یافته **شنا**
 یحیی بن فرقة قال انا ابراهيم بن سعد عن ابيه عن عروة عن عائشة قالت
 دعا النبي صلى الله عليه وسلم كفت عائشة طلبيد نبي خذ فاطمة را بنده في شكوا
 التي قبض فيها فاطمة وخرخره و در بیماری که قبض روح کرده شد در آن فضاها بشی
 قبکت پس است گفت او را خبری پس گریه کردم دعاها فضاها فصکت پس
 طلبيد او را پس است گفت خبری پس خنده کرد قالت فضاها عن ذلك كفت عائشة
 پس سیدم فاطمة را از سب گریه خنده فقالت سار في النبي صلى الله عليه وسلم
 فاجبرني انه يقبض في وجعة الذي توفي فيه فكيفت پس كفت فاطمة است فرمود
 مرا بخود پس خرد او را که بتحقق وی فوت کرده بخود در بیماری که وفات یافته در آن پس
 پس گریه کردم ثم سادني فاجبرني الى اولا اهل بيته اتبعه فصكت پس است
 فرمود که نخستین اهل بیت اویم که از پس او میروم پس خنده از خوشی آنکه در در آن
 انصرت کم میکنم و زود لاجن میروم او را صل الله عليه وسلم در حادثه دیگر آمده گردید
 وقت خرد او را که بهترین زمانی بخت ظاهر آنست که این مرد خنده بوی داده بود وی
 از اوه توافق عائشة گفته تا فخر لازم نیاید **باب** مناقب عائشة رض این صدقه تریفیه
 و خرد ای بکر صدیق سب ما در اوام رومان و خرد عمار بن عوفیست کسیت او ام عبدالله
 نسبت بخود زاده او عبد الله بن زبیر است تولد او در اسلام است پیش از هجرت است سال

منط

و نزد سالیله بود که حلیت آنحضرت در باب او فرموده خذوا منکم عن ذمه الجبری
 بگریه نصف این خود را ازین سر خش خود بوی بعضی گویند که روح احکام شرعیه میخواند
 از عائشه عطا ابن راج که از گمراهی تا بهین سب گوید عائشه افقه الناس و علم الناس و احسن
 الناس ما یافیه ترین مردم و در آنترین مردم و بگویند مردم بود از وی رای و جهاد و عوده
 بی زبیر گوید نیده ام اهدی را در آنترین بوقفه و طیب و شعر عائشه زری گوید که جمع کن میشود
 علم عائشه نسبت بعلم دیگر از روح مطهره علم همه زمان البته علم عائشه زیاده تر خواهد بود
 و از جمله خصوصیات او آنست که محبوبترین زمان بود نزد آنحضرت سابق آنست که چون
 اصحاب سید و استه بودند که عائشه محبوبترین از آن سب نزد آنحضرت برید که داشته بودند
 در ولایت عائشه بخانه دو دوست و دو چون زمان دیگر از آنجی رشک گوید فاطمه را در آنست
 که آنحضرت با کما بگویند که بر این مخصوص حیثیت عائشه گنجد آنحضرت فرمود این کسی تو دوست
 و این کسی را که دوست میدارم کفایت آری دوست میدارم فرمود پس دوست و عائشه
 شیخ خزالدی سبکی میگوید این امر برای او خوب است و صافی ندارد و علم آنحضرت
 بر یکی حکم بر همه سب پس لازم است محبت عائشه بر جمیع مسلمانان و در زیارت و از آنچه اهل
 آنک گفته بودند و می متلو منزل آنکه با این اسلام است از او ناز و عطران خواهد خواند
 و وفات او در سنه پنجاه و هشت سال است از هجرت شب که شنبه است پنج رمضان ناز
 گریه بوی او برده **شنا** یحیی بن بکر قال ثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب
 قال ابو مسلة ان عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم ما باعته
 هذا اجير مثل بقية السلام كفت عائشة فرمود رسول خدا یک روزی عائشه را بخرید

میخواند از اسلام را یعنی سلام میکند تا تو سلام گوئی شیخ میگفت که رحمت و رحمت و رحمت
عرب لغت و لغت و سکون قاف و کسر را است فقلت علیه السلام و رحمت الله و
بر کانه پس گفت در جواب سلام جبرئیل باین آیه ای که رحمت الله و بر کانه بحسب امر الهی
اذا جستم نجاته فموا بحسن منها او دروغ نوی صلا امر جوی بینی تو چیزی که نمی رسد
من این قول عاقل است که در خطاب آنحضرت گفته چنانکه بولف گویند بین رسول الله
صلی الله علیه و سلم نبی بود عاقله ازین خطاب رسول خدا را اشتبا ط کرده اند ازین
حدیث جواز فرستادن سلام بکسی و سلام فرستادن اجنبی بزرگ عالم گوید پس گفته
نباشد و نیز استنباط کرده اند اگر کسی در کتابت یکی سلام بنویسد واجب است بر آنکس
جواب سلام آن چنانچه در کتابه کمالی **شنا** ادم قال تنا شفیع و تنا عمر و
قال تنا شفیع عن عمر و بن مرة عن مرة عن ابی موسی الاشعری قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم من الرجاله کتوب فرمود رسول خدا بر همه مک
رسیده اند از مردان بیاری و بعد بیکل من النساء الامیریم بنیت عمران و اسیه
امراه و عولن و کامل شده اند زنان مکرم بنیت عمران و اسیه زن فرعون تفریحی اند
کامل نوع انسان اینها اند پسر او یاس ازین کمال که در نبوت واقع و منفر
کرده در بریم و اسیه اگر کمال ولایت باشد لازم می آید نفی از جمیع زمان عالم
و سوا اینها این نفی بی شبهه باطل است پس باید که کمال نبوت و این کمال محض باشد
و درین دو نفر از زمان و منتفی باشد از غیر اینها اینی پوشیده نماند که ولایت را مرتب کمال
نامحسوس است یکی تواند و دیگر است پس تواند که از کمال در مراتب ولایت باشد پس لازم آید

انتفاء اصل

انتفاء اصل ولایت از غیر مریم و اسیه بلکه تواند که سوا اینها ترقی در بعضی مراتب
میکرد باشند و کمال اینها بر سزا و الدعاء و فضل عائشه علی النساء کفضل الترید علی
سائر الطعام و زیادتى فضل عائشه بر همه زمان مانند ترید است بر طعمهای ترید تبا
شاید یعنی اشکیه است که غیر ترید طعمهاست سزا و عرب فسطاطی گوید بعضی
گفته اند که این کیفیت عاقله مخصوص به نبی است بریم و اسیه از اینجا خارج اند و این
جهان گفته که چنانکه افاده کرده و رفیع الهی این کیفیت عاقله نسبت باز در کمال
پس فاطمه خارج است ازین نساء از آنکه در شان او افضل است از اهل بطنه و از آنکه از
پوشیده نماند که تخصیص کردن فضل عائشه نسبت باز در کمال حدیث است با وجود
نصوصی که از کتابها تا بین آمده در ترجمه برخی از آن معلوم کرده شد تخصیص به نسبت از در کمال
بود از هم سلام است با آنکه مثل این تخصیص درین اهل بطنه نیز احتمال دارد که بر او از اهل
جنت غیر آنحضرت باشد و در کلام فقها بسیار که حکم خارج میباشد از کلام او و سوا کمال
کلام در تفصیل نهایت صحت است لاتی است که ساکت باشد از حقوله مکر در جاه که در کمال
نزول به نبوت پیوسته و علماء بر آن اجماع کرده اند **شنا** عبدالعزیز بن عبد الله قال
حدثنی محمد بن جعفر عن عبد الله بن عبد الرحمن بقوله سمعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم یقول فضل عائشه علی النساء کفضل الترید علی سائر الطعام **شنا** محمد
بن یسار قال ثنا عبد الوهاب بن الحמיד قال ثنا ابن عون عن القاسم بن محمد
ان عائشه اشکتک مروی است از قاسم بن محمد که تفصیل عاقله را بر او شنیدند و ابن
عباس فقال یا ام المؤمنین تقد من علی فرط من آداب عباس برای عبادت

وگفت ای مادر مسلمانان قوم منی بر فرط صادق فرط انکه بیشتر بود بمنزل تمام او کرد
جای را اواب و در آن را علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی ابی بکر بنی انبیا
فرط اندونان که در پشت آماده کرده اند جای را در پشت علی رسول الله صلی الله علیه و سلم است ای فرط
یا باده جار **شنا** محمد بن بشیر قال ثنا عنده قال ثنا ابو داود الملقب علی
عمار و الحسن الی کوفه لیستفهم کفایت ابو داود و قتی که فرستاد عمار بن قریظ را
را و حسن را بسوی کوفه در قتی که میان او و میان عمارت نزعی بود در حرب جعل تا فرست
دند این که استغفار بفرموده و مثل استغفار و معنی خطب عمار الی لا علم انما
زوجه فی دنیا و الاخرة خطبه خواند عمار در اهل کوفه پس کفایت تحقیق من میدم که عمارت
بر وجه رسول خداست در دنیا و اخرت و لکن الله استلکم لتستبعوه او یاها و لیکن
امکان کرده شمار که هر یکی علی مرتضی یا سمر بن عمارت **شنا** محمد بن اسمعیل قال ثنا
ابو اسامه عن هشام عن ابی عن عائشة انما استعارت من اسماء و قلاؤه
برویست از عائشة که تحقیق وی با بیت کوفه بود از اسماء خواهر خود حمایلی یا قلاؤه بکفایت
سب کفایت از کسبهای آن دو از در هم بود فضلکنت فارسی رسول الله صلی الله علیه
و سلم **حسن** اصحاب برین گفته اند ان قلاؤه و فرستاد رسول خدا مردی را از ارباب خود
گفتند اسید بن حفیر را فرستاد فی طلبها در حین ان در عقب فادرتهم الصلوة فصلوا
بغیر وضوء پس در یافت مردم را وقت نماز و ابی ابی بنی بود پس بخوارند فی وضوء علی انوا
النبی صلی الله علیه و سلم پس وقتی که آمدند ان مردم که نماز میخواندند کوفه را عید استند کوفه
شرط است در نماز یا این همه آمده شکایت کردند از که بخاطر عائشه در آن سرزمین واقع شد

چنانکه گفته فلما اتوا النبي صلی الله علیه و سلم پس وقتی که آمدند ان مردم که نماز میخواندند
کوفه را پس بگواه آمدند نزد نبی خدا صلی الله علیه و سلم و انهم انحضرت فزلت ابی القاسم
پس نماز انداخته بنیم فقال اسید بن حفیر حیرتک الله خیرا پس گفت اسید بن حفیر
خزانه ترا میباشه نیگویی را فوالله ما نزلک امر قط الا جعل الله لك منه محررا جا
پس بگواه میگویند که نازل شده ترا کاری که بگردد که در دیده خدا برآوردن آدمی از آن گویا
راش را بقصد آنکه است و جعل المسلمین فیدر کفرا و در اندیشه مسلمانان را در آن حرکت
و استیجابت باز ما و آنها در اول **شنا** محمد بن اسمعیل قال ثنا ابو
اسامه عن هشام عن ابی عن ابی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم لما کان فی مرضه
جعل یل و یرفی **شنا** محمد بن اسمعیل قال ثنا ابو اسامه عن ابی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
و یقول این اما عدل این اما عدل ایام ما و ابی بنی بجا نه بر کسی بودی رسید حرضا علی
بعیت عائشه در جهت تمام خویش از هر خانه عائشه قالت عائشة فلما کان یومی
اسکن کوفت عائشه پس هر که میخواست در آن بویست من سکونت کرد در خانه من و هم در خانه
رحلت فرمود که ای من کن و در کوفت اسکنت ای من کوفت در کوفت ای من کوفت در کوفت
که بوم این سب که بوم در آن روز که بویست عائشه رسید وفات یافته و گفته که بوم این
تخمیر و بوم سب یعنی خلوش کرد ان کوفت که بوم بود این اما عدل **شنا** عبد الله بن
عبد الوهاب قال ثنا حماد قال کان الناس یخرجون یجدواهم یوم عائشة
گفت عروه پرور است بم بودند که انقدر میگردند و بگردد رانند بر ای خود را با حضرت در
روز بویست عائشه یعنی در آن روز میگردانند که حضرت در خانه عائشه بود از این که بگردد

شکوه و کمال الله

که حضرت عائشہ را دوست میدارد و در انجی خود بود از انجی قالت عائشہ فاجتمع
صواحبی الی ام سلمة کف عاتشہ کلم جمع تنده هر آن من نبی از روح دیگر سوی ام سلمه
که یکی از عده از روح بود فقلن یا ام سلمة ان الناس یخرون بعد ایاہم یوم عائشہ
پس گفتند ای ام سلمه کجا سوگند میکنی مردم قصد میکنند بعد از ما یهای خود روز بوبت عائشہ
و اما ترید اخباری که ما ترید و ما یان میخواستیم که بگوییم را چنانکه خودم عائشہ فریضه رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان یا امر الناس پس بگو رسول خدا را ایسکه بفرماید مردم را ان
بیطه والیہ حیثما کان او حیثما دار ایسکه هر یک کجند که در آنجا که باشد حضرت
یا هر جا که بود در شک روی است قالت فذکر ذلك ام سلمة النبی صلی الله علیه وسلم
گفت عائشہ پس ذکر کرد ام سلمه زمان آنحضرت را در روز بوبت خود قالت فاعرض
عنی کفتم ام سلمه پس اعراض کرد آنحضرت از من و جوابی نداد پس وقتی که باز
آمد بوبت من گفتم آنحضرت را پس عرض کرد فلما کان فی الثالثة ذکرک لذک پس
هرگاه بود بوبت سیم گفتم مراد از انجی فقال یا ام سلمة لا تؤذینی فی عائشہ زود ایام
مردمان را در حق عائشہ فانه والله ما نزل علی الوحی پس بگفتی که ان ایست کجا
سوگند فرود نیامده است بر من وحی و اما فی بحاف امارة منک غیرها در حال که من در مقام
خواب زنی از شما ام غرار عائشہ یعنی وی از قدرت شرف و امتیاز دارد زود خدا چنانکه گشت
که جبرئیل بروی مسلم میکند و پس است او را این مفاخرت و مبعات و نیزینت در باب
قبول هر یک گوشت که بعد از ان بغاطه بر آنقند و فاطمه عرض کرد و زود او را دوست میداد ای
ترکس را هم که من دوست میدارم چنانکه در ترجمه ذکر کردم مسلمانان کویند چنانکه گمانی که گمانند

تا در انجی اول

تا در انجی نصف اول این کتاب مستطاب بقول ابویان لولف امام محمد بن ابی عبد الله الحارثی
ناقلین عنہ و الحمد لله علی ذلک حمد اکثر انیکوید کترین بعد از نور انجی بن عبد الله بن عثمان
با کلام سید نصف اول این ترجمه سیمی به تیسرا الهادی در عده ششم ریح الاول ماه ولادت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سنه هزار و شصت و هجده را سید دردم که عمر آنقدر و فاکند که تحقیق
بتوفیق الهی ایام رسد و قبولی در خاص و عام یافته و بوجیب عقوار کرد و در اسکا ذلک توفیر

باب مناقب الانصار در روزت الی ذرو الی الوقت لفظ باب ساکت
الانصار جمع نام است چنانکه اصحاب جمع و حبیب است یعنی گویند جمع نصرت چنانکه آنطرف
جمع شریف است در نسبت قیاس آن بود که نامی وی را نصرت میکنند و لیکن متعارف است بسید جمع است
و انصاری میگویند بر شیوه نامی که سید سلمان که از اولاد اوس و خراج اند شرف در دنیا شرف آنکرت
وجه نصرت و از جادان و مسلمانان را و اولاد اوس و مشایخ برالت ان چنانکه تفصیل بفرماید
از کوی انصار جمع است و اطلاق جمع قلت بر زبان نامی است در انصاری جمع که در انجی من اصحاب
گویم یا آنکه در استمال بر یک ازین دو جمع برینش و بگویم من است این تو که اطلاق جمع قلت بر
زبان زده و بیا نیت قیاس است که بگویم یا آنکه شرح القاب والذین توفوا و اللاد و الایمان
عطف است بر انصار یعنی جمع که قدم گرفته اند و میگویند و در انصاری جمع است و در انبان کوفت و انصاری
از اول و معارف از تالی و بعضی آورده شده در مناقب از هر دو من قبلهم پیش از مهاجران در نهفته
انصار مدینه را در انبان گفتند از آنکه مطهر کمال انان است بحسب من صاحب الیهم دست میراند
کس را که بجهت کند و بیاید نزدیکان و کجا بجد و ن فی صل و مرهم حاجت مما اولی و می بندد و
نیازی از آنکه داده نموند مهاجران از اول انان نام و تتمه است ایست و نیزینت علی انهم اولی انهم

نصف اول کتاب
بعون شالی

انصاری جمع است
انصاری جمع است

انصاری جمع است
انصاری جمع است

وایشان میکنند بر حاجتهای خود یعنی میدهند اموال بیکران اگر چه بسیار باشند فقرواخذ
این چهار صفة آنهاست که بر وجه تمام از آنها بطور رسیده بود موصی چون است
قال ثنا مهدي بن ميمون قال ثنا عبيد بن جبر بن قال قلت لانس ارايت
اسم الانصار كتم النبي بن مالك الجعدي مرماه الفار را اكنتم لعمرك ايا يسود
شما که نام میکردید بان پیش از نزول آیت قرآنی ام سماکم الله بهر نام کرده است شما را
خدا باین نام یعنی بنامید که خدا شما این نام میگوید قال بلا سمانا الله بهر كفت النبي
بن مالك بلهنا صفة سب خرابين نام برای ما چنانکه فرمود و ان يقول الادول من
آنها جبر و الله انما ركننا فدخل على النبي فجدنا مناقب الانصار وفتاهم
گفت خیلان بودیم ما که در آن بودیم بر آن بن مالک پس حدیث میکرد و منقبتهای انصار را
حضور ایشان در جهاد و کارزار ایشان و فرمودت فيقول علي او علي رجل من
الانصار پس روی میکرد بر من یا بر مردی از قوم انصاری نام قبیله است از حین و آنها همه اولاد
اویند مراد ازین مردم همان خیلان است راوی بطریق مشک گفته که قول خیلان علی بود است
یا بطریق ابهام از خود گفتم کرده است فيقول فقول قومك پس میگفت النبي کرده قوم تو
مراد انصار را ندیوم گفته و گفته او گفته او گفته از روز حین و حین و حین انصار را
قوم خیلان گفته اگر چه می از انصار نبوده است اما بالاتر از ادس و خروج دراز در یکجا
میشد باینجا چنانکه از آن نامی بان کرده شد **ثنا** عبيد بن اسمعيل قال ثنا ابواسامة
عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت كان يوم بعثت يوم بعثت ابن روز
بعثت که پیشتر آمد برای صلوات و صدح است لغیر موده و غیر مسلم گفته و بعد از آن صلوات

یا بنی محمد

یا بنی محمد یعنی گویند بجمعه تصحیف است نزد منی میافسان بر دو نقل صحیح است یعنی آن تصحیف است
نام بقیعه است بر دو نقل از مدینه غیر مشرف است از جهت آنست و علمت درین بقیعه میان ادس
و خراج که این دو قبیله از حین آمده منوط شده بودند جنگها در آن شده و سب جنگ آن بود که
فاعة ایشان که بقیعاص حلیف قاتل را می کشند او را کشند بود حلیف خراج را بر طلب بقیعاص
گویند و ادس از آن استماع کردند پس در میان اینها ازین جهت جنگها در آن شد یعنی گویند که این کار
تا صد بیست سال کشیده و بعضی گویند که این کار به بیست سال پیش از قدم انصاریت شده و از آن
طرفین مکر کسی مانده بود عالت میگوید این واقعه باعث روزی بود که تقدیم کرده بودند خدا را برای
صلوات ظهور اسلام از آنکه اگر رسا کرد عادت آنها استسکبار و عدم استسجاع است پس بودند
قبول اسلام و انقاد انصاریت کسر نمودند و حب ریاست نمیکردند آنها را که ریسی را عادت
کنند و تا مدتی شوند و عبد الله بن مسعود از آنجا عتق باقی مانده بود و حال گفت
و بشیر ازین شهر است تقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد افرق سلاهم و قلت
سراواتهم پس قدم آورد رسول خدا بزمینه و حال آنکه بر آن وجه آمده بودند مشرف
و اخبار آنها سر و است بفتح سین مهمله است خذف قیاسی که از فی بعضی گویند
و حر جولا و بر آمده بودند از ادگان خود فقدا عبد الله لوسوله فی دخولهم فی الاسلام
پس مقدم ساخت این واقعه را حدیث از ادس که این قوم ازین اسلام بگفتی بگویم علیه
چنانکه در قول خدا مذکور ان الذي لم ينسني فيه و در حدیث عدیبت ابراهه فی **ثنا** ابراهیم
قال ثنا شعبة عن ابی النبیاح قال سمعت النبی يقول قالت الانصار یوم قح مکه كفت
ابو النبیاح شنیدم النبي بن مالک را میگفت گفتند جوانان انصار روز فتح مکه از آنکه این قول است

بهدار و ماه از فتح مکة بود در وقتی که غنم حنین قسمت یافت و اعطی قریشا و در آن وقت
غنم سه رده با میل قریش که تالی ایال آورده بودند برای تالیف قلوب اینها و جمع آیند بحسب
انقضت از آنکه بحسب رسم طبیعی آدمی در است بل اختیار می آید همان بدو می رسد و الله ان
هذا هو العجب که در این تخصیص خطایا بقریش بر آمده بحسب سه و صبی بر آن ظاهر است
و این سهیفا نقطه من دهنا قریش و حال آنکه شمشیر میگردانند خون قریش از پس کوفت
آورده نموده است از کشتن آنها گفته اند عبارت راست این است که گویند خون اینها می جید از
شمشیر ما و این عبارت از قبیل قلب است چنانکه ملکان گویند عرضت الفاتحه علی الحوض
و غنا مختارون علیهم و غنیمت ما را در آورید و قریشی فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم
پس رسید این گفتار و این که بشوید سر و دست از ابی سعید خدری که درین سخن الفار با کفرت
سردی نماز رسانیده بود فدعا الا انصار فقال ما الذي بلغني عنكم من قول
چه حرف است که رسانیده است بفرشته و کافرا لا یکنون فقالوا هو الذي یخلد
ببلاده الفار که در دفع بر زبان آید از وقتی پس گفت همان است که رسانیده است از او برای
گفته که این است که گفتند یا رسول الله سران ما نعرف کفنه اثر یحیی نوحه ان فرود آمد گفتند
لا رسول الله یصلی قرأت و یزکی و یسیر فیها و یسوقنا فخر من و ما تم فقال اولاً تو صون
ان یرجع الناسن بالغانم الی بیوتهم پس فرمود ای ارضی نمونند شما که باز آمدند در ما
بناز و شتر شما ای خود و تو چون بر رسول الله صلی الله علیه و سلم الی بیوتکم و باز
کردید شما بر رسول خدا رحمت کشا بر روی و این کرامت و در تالی شما از زانی و حقه و در آنجا
زیاده کرده که فرمود انقضت کفنه بقریش که در آنجا کفنه و در آنجا کفنه بر سر و در آنجا کفنه

چیز پس گفتند الفار را رضی شمیم یا رسول الله پس فرمود انقضت لوسلکت الا انصار و ادیا
او شعبا اگر روزی انصار زمین شیب بر آب بر آید ای ایسان بود که که برخی و قبی در ده
لسلکت و او یی الا انصار او شعبهم بر آید میروم را ذاتی از او هر ای میگویم باز آن
پس حسن مراقبتی و موافقتی که این که در راه وین مقهور در هیچ جانب الفار است
بر دیگر و غیر طریقین در تالی و اطاعت مطلقا از آنکه شمع و مطلع انقضت بود در هر
باب قول النبي صلی الله علیه و سلم لولا الهجرة لکنت امرءا من الانصار
فرمود اگر نمی بودی فیصلت هجرت نزد خدا شرمی خود را از آنها بر آن بلکه از الفار
از نفسی که زینا دارند آن است سب با آنکه فیصلت بود از هجرت در رفتن دین است و بولند
مهاجران انصار افضل اند از غیر خود قال عبد الله بن عمر بن عبد الله عن النبي صلی الله علیه و سلم
لکفة سب عبد الله بن زید بن عامر بن کعب الفاری و مولف بمول آورده از هجرت را در فرود
طائف در کتاب الفاری **شفا** محمد بن بشیر قال تناخدر قال تنا شقعة عن
محمد بن الریاد عن ابی هريرة عن النبي صلی الله علیه و سلم لوان الا انصار سلکت و ادیا
او شعبا لسلکت و ادیا الا انصار و لولا الهجرة لکنت امرءا من الانصار
ترجمه بوضوح میگویم فقال ابو هريرة ما علم بابی و ادی لکفت ابو هريرة ندی نموده است
رسول خدا صلی الله علیه و سلم درین قول نموده و زیاد بر حق ایشان غنای دین سخن نموده است
و الفار سخنی ان غایت اند و زیاد سپرد و ما در در حق انقضت او و و نصرده جای
انقضت را و ادی داده اند در اعلا دین و کلمه احیای کفنه سب ابو هريرة بابی و کلمه
مکمل دیگر که در دست کردند با محاب رسول خدا لیل و نال **شفا** اخی رسول الله صلی الله

عقیده و سلم بن المهاجرین و الافضال برادری کرده رسول خدا میان مهاجران و انصار
برادری است که یکدیگر را انصار و طرفداران برادری به تفصیل معلوم خواهد شد و این دو قسم پیش از
بر بر سر بیع ماه بود **شنا** اسمعیل بن عبدالله قال حدثني ابراهيم بن سعد
عن ابي عبد الله جده كفتم اسمعيل حديث كرم ابراهيم بن سعد از پدر خود سعد از جده خود
ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف قال لما قدموا المدينة كفت ابراهيم بن عبد الرحمن
بها قدم آورده آنحضرت با بزرگان خود اوخی رسول الله صلى الله عليه وسلم بين عبد
بن عوف و بين سعد بن الربيع برادری کرد رسول خدا میان عبد الرحمن و میان سعد بن
ربيع انصاری خراجی که یکی از لقبها بود فقال لعبد الرحمن اني اكثر الانصار مما لا يركب
سعد عبد الرحمن را بمحققین می پرسیدند انصاری مال از روی مال فاقم مالی فیصین
پس قسمت میکنم مال خود را دو قسم یکی را بنودم و یکی امرایان فانظر العجب هما
در دو روز است پس بین خوشترین پرد و رانزد تو قسمهایی اطلاق تا پس نام برادر
براهمن طلاق دهم انرا فاذا انقضت عدتها فنزوجهما پس وقتی که بگذرد عدت او
پس تزوج کن دور قال بارك الله لك في هلك ومالك اين سوگند گفت
عبد الرحمن بر که در خدا ترا در راه تو و مال تو کجاست باز شما عبد الرحمن سلیق بیع در راه
و تجارت بسیار داشت چنانکه همین تجارت او مال او با لوف رسیده بود و یکی از انصاریا
یک زمان صحابه است فدله علی سوق فیسقاغ پس راه نمودند او را بر برادری فیسقاغ
که بطنی است از یهود و این بازار با آنها منسوب بوده است فیسقاغ بیع قاف و سکون تخمیه
و غیر ذلک و قاف و بعد از الف عین مهله است فما انقلب منها الا و معه فضل القبط و سمن

بیجا

پس نکست از آن بازار و زبول مگر آنکه بوی زیاده و سود و اقطاع و زمین بود اقطاع غیره حنا
و کرفاف و طامه شمشیر است نکست شده بمسکن بیخ و مسکن هم تخم مایع القند
پس بر صباغ رفت خرید و فروخت که تخم جابا یوسف او بنه اشو صفره است
او روزی با وی انز رنگ زدین بود فقال النبي صلى عليه وسلم ميميم
پس فرمود بیختر خدا چیست این و در چیز است ميميم بیخ نیم و سکون ما و فرخ مشاه
تخمیه و سکون هم آخر کلمه باشد است سینه ماله گفته اند تخم ما نه است از هر کلمه
گرفته اند که با حرف یا جمل لام ته بنماست که میان یا و لام ته از قرب مخرج است
مالک گفته اسم فعل است مع انبر و بعثه گفته اند کلمه استفهام است بجا گفته عمل که تفهیم
الکار یعنی از آنکه مع این معلوم صحابه است پس وی جواب داده که تزوج کرده ام محبت
من این سیده بیع با شما بر جود فالیده ام قال تزوجت قال سقت کفین
گرفته ام فرمود چند نادر تو او را در هر روز قال نواذ من ذهب کف یک خسته
خزنا از طلا که بیخ در حج است که یا بر معجل است که نصف ده درهم است او وزن نواذ
من ذهب شک ابوا هم شک کرده ابراهیم شک کرده که نواذ گفته یا وزن گفته
شنا قتیه بن اسمعیل بن جعص عن حمید عن النس قال
قدم علينا عبد الرحمن بن عوف واخی رسول الله صلى الله عليه وسلم
كفت النس بن مالک قدم آورد بر ما عبد الرحمن بن عوف و برادر او رسول خدا بنیله و این
سعد بن الربیع و كان اكثر اعمال فقال سعد قد علمت الامضا را من
اکثرها صالده پس گفت تعد و انسه اند انصار که بمحققین از مردم بسیار مال فاقتم مالی

قدمانه

بیتنی و بینک نشط بن لیس قسمت یکم مال خود را میان خود و میان تو دو قسم و بی
 امر اتان فانظر اعجبهما الیک فاطلمها حتی اذا حلت تزوجتهما و وقتی
 که بر آید از عورت زن که می نواد را فقال عبد الرحمن بارک الله لک فی اهله
 و مالک فلم يرجع حتی افضل من سمن و اقطیس برکتست تا آنکه سود کرد از
 روغن و اقط درین روایت اختصار کرده است از آنچه در حدیث سابق آورده و وجه این
 اختصار معلوم میشود فلم یلبث حتی جاء رسول الله صلی الله علیه و سلم پس درنگ
 نکرد تا آنکه آمد نزد رسول خدا و علیه و ضم من صفره و حال آنکه بر وی اثر از رنگ زرد
 مراد خوشبو است که از زعفران و غیر آن فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم مصهیم
 قال تزوجت امرأة من الانصار قال فما سقت الیها قال وزن نواة من
 ذهب فقال اولم ولولیناة لیس فرمود و لیمه کن اگر چه یک بر باشد **ثنا** الصلک
 بن محمد قال سمعت المغيرة بن عبد الرحمن قال ثنا ابو انور ناد عن الاعرج عن
 ابهريرة قال قالت الانصار قسم بیننا و بینهم الخیل کفحت ابو هريرة نقد الفار
 بانحضرت که قسمت کرد میان ما و مهاجران با آنها را قال لا فرمود انحضرت نه اینچنین کنید
 قالت الانصار تا کفزننا المؤمنة نقد الفار مهاجران را کفایت کند مرابا با
 از بریت کردن نیکسان و شکر کوفتنای فی الثمر و تریک تموید ما را در سیمه در روایت ابو هر
 بجای الثمر فی البصر است و مراد به است قالوا سمعنا و اطعنا نقد مهاجران قبول کردیم
 و اطاعت کردیم و آنکه انحضرت قبول قسمت نکرد از میان آنها سبب آن بود که انحضرت
 دانسته که فتوحات بسیار خواهد شد و مهاجران بیاینها از رفتهها خواهند رسید و تسفقت بالفار

ثنا ابن عباس بن عبد المطلب

مکذبت که املاک ایشان از دست تمان بر آید با فضل مسموع و همین حاصل بود انصار نیز هر یک
 انحضرت و حصول مسکنت طریقین قبول کرد **باب** حب الانصار در میان و دوستی انصار
 بر مسلمانان را در بعضی روایات من ادیان است یعنی دوستی انصار از شیفتهای ایشان است
 و مراد آنست که دوستی انصار از شیفته که قدرت دستگان وین استند اند از فتوحات ایشان
 حاصل است **حجاج بن منهال** قال ثنا شعبة قال حدثني عبد الله بن ثابت
 فسطاطی کید که ابن عدی بن ثابت تقدست قاضی شیعده او امام سمرقانت بود در کوفه شیعده
 از بخار حاصل حدیث است او را در ابو موسی فی الحزینت گفته اند از وی روایت حدیث دارد
 از اینجی معلوم میشود که در سبب شیعده و تحفه و اذیتان در زمان سابق باین خرابی در کوفه ای که آنجا
 دارند نبوده است چنانکه گفته اند که در آن وقت اتفاقاً در آنها زیاده بری نبود که در کوفه ای که این
 بیشتر دوست میدهند نیست با آنکه دیگر در فضیلت باین ترتیب که اصل است و بجهت
 خود کرده اند محقق نبوده و کرده چنانچه در در دیکان سنی پاک را قاضی سازند و قاضی خود
 بکنند و اگر گویند شاید که عدی بن ثابت نیز این سبب غلیظ داشته احتمال باطل و محال
 فاست شیعده کرده اصل است و شیخ اشعری بخار است و محمدان ادرا ابو هریرة فرمود
 دارند و در حدیث سمرقانتی غلیظ روایت کند که حاشا و الله قال سمعت البراء
 بن عازب گفت عدی بن ثابت شیعده بر این طایفه را قال سمعت ابی بنی صلی الله
 علیه و سلم او قال قال النبی صلی الله علیه و سلم گفت بر این شیعده بخار است که گفت
 فرمود بخار است که انصار را بجهت الامم من الفار که اولاد او است
 و خرج اند دوست میدارند آن را مگر کوفه کامل و کلا یغضهم الا صفاق و حشم

فمن سبب شیعده و محقه و اذیتان در زمان
 سابق باین خرابی در کوفه ای که آنجا
 دارند نبوده است

نیکند از آنکه از جهت لغت اینها سخن خدا را که منافق من اجبهم احب الله ومن
البعضهم الغضه الله کسی که دوست دارد و ایضا ترا دوست دارد او را خدا و کسی که خشم
کند اینها را دشمن کند او را خدا تعالی است این بوجه تحقیق این است که دوست با اینها در میان
باب سده و پنجاه است **شنا** مسلم بن ابراهیم قال ثنا سمعت عن عبد الله بن
عبد الله بن عمر بن الخطاب عن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود عن عبد الله بن مسعود
عن النبي بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اتوا الايمان حب الاضمار
واية النفاق بغض الاضمار لا يفرض في شيء بل كما آتت انه بجزء ان مكسور مشدود است
وغيرشان در آن مبتدا است و ما بعد ان خبر است و نه آنست که تحقیق نشان این است که آن
همین دومی الفارست گفته اند که این تعریف است و کسب فتح نیز دوست است از آنکه آن
سخن در همین محبت الفارست پوشیده مانده که این را صحرا دعائی برای جانان دارند و نمود
کهن گفته باشد و در از صحت نخواهد بود **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم
للاضمار این باب در بیان فرموده غیر خدا است مراد از انتم احب الناس الی
شما یعنی مجموع شما دوستان از مجموع مردم دیگر در ضمنی صفات نود و دو با آنکه حضرت نسبت
بسیغ رو داد احب فرموده است چنانکه در صفت او بیک گوشت که بر سید از حضرت نسبت
من احب الناس قال ابو بکر گویند حاصل آنکه بر مجموع بیک خبری ضانی نیست و یکم که آن
همان خبر بر یک فردی دیگر غیر از آن جمع است یعنی تفریکه اندک از حال پوشیده مانده
که بعضی نسبت اجسته هر فردی از فرموده انصار را در آن نمی آید یعنی عدم صفات درین صورت
همین است با فم **شنا** ابو عمر قال ثنا عبد الوارث قال ثنا عبد العزيز عن السنن قال

رای النبي

رای النبي صلى الله عليه وسلم الغنا والصبيا مقبلين گفت و در پی خدا
زمان وجودان بلغا و در حال کثرتی آنرا قال حسبنا الله قال من عن عن گفت رادی
همان دردم که تحقیق السن گفته است از مجلس خبری که آنرا فقام النبي صلى الله عليه وسلم
مستلا پس است و غیر خدا در حال که در آن روز است تمام است از عقل بفرمید اول آنکه
و گفته تا گفته در اصل و فرغ صحیح کرده اند این است که تحقیق از همین در آن روز که در آن کتاب
بلهط راجحی و اصل لغت لفظ گفته ذکر کرده گویند مثل الرجل یفزع من وجهه ففزعته ففزعته
او انصب قائما سوطی گفته در روزی بشد بدینند ای مکلفانف و کفر استی فقال
اللهم انتم من احب الناس الی قالها ثلث مراتب فرموده شما را که از دوست
ترین مردم این نزد من کلیم اللهم برای ترک سستی یا برای استشهاده بر حق خود **شنا** فتوی
بن ابواهم بن کثیر قال ثنا بعض بن اسد قال ثنا سمعت قال اخبرني هشام
بن مریه قال سمعت النبي بن مالك قال اجازت امرأة من الاضمار الی رسول
الله صلى الله عليه وسلم معها صبي لها كفت النبي بن مالك انك اودني از قید انصار
زودر کمال جدا با وی طفلی بود در آن فکلمه هاس رسول الله صلى الله عليه وسلم پس سخن کرد
رسول خدا ان زن را استبداد و در جواب سوالی کرده باشد فقال والذي نفسي بيده
انکم احب الناس الی عربین پس فرموده که کسی که ذرت من برت قدرت است
تحقیق شما را که یعنی قوم انصار و بهترین مردم این نزد من دو بار فرمود **شنا** اتباع
الاضمار در ذکر ما همان انصار از نوادی و خلفای و فضل انک **عنا** محمد بن بشر
قال ثنا عند مر قال سمعت عن عمر قال سمعت ابا حمزة عن زيد بن ارقم قال

مذکور فقال بن عبادة و تفریح کرده که این سواد که گفت تفضیل داد آنحضرت بر ما این
عباده است **ثنا** سعد بن حفص قال ثنا شیبان عن یحیی قال خبرنا ابا سعید
بسم الله النبي صلى الله عليه وسلم يقول تشيد بغير خدا را میفرمود خیر الا نصار او قال خیر
دو را الا نصار بهترین الفار یا فرمود بهترین دارک الفار شک را و است و نماز دو یکی است
بنو النجار و بنو عبد الاشهل و بنو الحادث و بنو ساعدة بر آنکه درین روایت
ذکر این قبایل بود است که قول مشهور برای مطلق جمع است و در روایت سابق که تم مفید ترتیب است
گفته اند درین روایت آنهاست که او داده ترتیب میکند از آنکه مقصود آنحضرت بیانه تفاوت
درجات این قبایل است و قول سعد بن عباده که آنحضرت تفضیل داد بر ما خدیقلیم و این مضمون است
از تفضیل مطلق نقل کرده که این هشام در کتاب خود که قول سرفی که خواند اجماع کرده اند بر اینکه
مکرر او داده ترتیب میکند باطل و مردود است از آنکه جمیع قائل شده اند با فاعله و او ترتیب را
از آنچه قطرب اوزی و قره و ثعلب و ابن عمرو زاهد و شافعی است و بر این قول ابن هشام
موافقه کرده اند شیخ بهاء الدین سیکی که شافعی تفضیل نموده که او داده ترتیب میکند در معنی ما
از آنچه فهمیده اند که در غسل اعضا و صورت ترتیب قائل شده و این ماخذ صحیح نیست که معنی است
که تفضیل نسبت از آنکه با ما ابو حنیفه کرده از قول او که گفته اند قال لعمره لفضلها است
طابق و طابق و طابق همین یک طلاق و رفع میشود و این هم خبری نیست از آنکه انبیاء یک طلاق
از آنکه در رفع میشود که غیر مدخولها با هم میشود بیک طلاق پیش از آنکه در دو طلاق از آنکه
محل طلاق نمیشود این بر او در تمسک آورده که بعضی اصحاب شافعی حکایت کرده اند در مومل که
که میگویند و او برای ترتیب است و گفته بر او در روایت مشهور که او برای ترتیب است

تفقیق از آنکه او را مفید ترتیب است

در جای که محال بود جمع ظاهر این قول است که او از او دلالت بر سبب میکند مگر نزد
مانع پس ترتیب باشد این سه مقول است از شرح مفسطالی **ثنا** خالد بن مخلد قال
ثنا سلیمان قال حدثني عمرو بن يحيى عن ابن عباس بن سهل عن ابي حمزة عن
النبي صلى الله عليه وسلم قال قال خير الا نصار دار بني النجار تم دار بني الحارث
تم دار بني ساعدة و في كل دار الا نصار خير فلحقنا سعد بن عبادة بن ساهق
تم دار سعد بن عباده فقال يا اشيد الوتر ليس كقول سعد بن عباس بن سهل عن ابي حمزة عن
بعضی روایات فقال ابو سعید و رفع است و عل قال است و نقل سعد بن النبي صلى الله
عليه وسلم خير الا نصار تفقیق بغير خدا نسبت بخیریت کرد الفار را مجملنا اخرا این
که او از ما بنی ساعدة را اخرا در ضربت فادرس سعد بن النبي صلى الله عليه وسلم پس
در یافت سعد مدامت بغير خدا را فقال يا رسول الله خير الا نصار مجملنا اخرا
پس گفت يا رسول الله نيكو کرده تشيد الفار پس که او از ما بنی ساعدة بنی ساعدة
ان تكونوا من النصارا پس فرمود ما نیست پس شد شمار او میکند با سیدار بیکان بنی ساعدة و سیدار
ايد هر چند مفعول یا سید از جمعی **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم للانصار اصبوا
حتى تلقوني على المحض و فرموده آنحضرت مرا الفار را هر کسی بر گفته و این را مردم تا ملاقات
کنید مرا در قیامت بر حوض تا جز او داده شود بی شفاعت من در آنوقت قال عبد الله بن
سريع عن النبي صلى الله عليه وسلم كقصة ابن ربيعة بن زيد بن عامر مازي و الف
مومل آورده تمام در غزوه حنین **ثنا** محمد بن بشر قال ثنا غندر قال ثنا شعبة قال
سمعت قتادة عن انس بن مالك عن اسيد بن حنيفة عن جده من الا نصار

روایت کرده است النس بن مالک از سعید بن حمیر که مردی از انصار بهین سعید بن حمیر را پیش
 قال یا رسول الله الا تستعملنی كما استعملت نادانا ای رسول خدایا لیکه وانی مرا عامل
 بر کردنن طاعت یا بر بلده خیانکه عامل کرد و نیده فلان را عمر و بن عاص است شیخ ابن حجر
 در مقدمه سائل و طلال عامل را با سعید بن حمیر و عمر بن عاص تعیین کرده در شرح غیرت
 گویند اندام که از آنجا نقل کرده ام قال مستقلون بعدی اثره فرموده است ایام است که
 ملاقات می کنید بعد از آن جمعی را که علیه میکنند بر شما با موردینا و تفضل بیدند و اگر از اینها
 اثره بفرمان نمره و تا وقتکه در برابر دران عملد و در غیر روایت الی ذرا که غیبی نعم نمره
 و سکون قلمت است بجه مذکور فاصبر و احتی تلقنی علی الحوض پس میگردید روح حال
 تا عدوت نگیرد مبرحوض **مشنا** محمد بن بشر قال تنا شعبه عن هشام قال
 سمعت النسا یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم للانصار انکم مستقلون بعدی
 اثره فاصبروا حتی تلقونی و موعده کم الحوض و جابی و عدو عدوت شما حوض است
مشنا عبد الله بن محمد قال تنا سفین عن یحیی بن سعید سمع النس بن مالک
 حین خرج معه الی الولید مروی است از یکی بن سعید الفاری که شنید النس بن مالک
 شکامی که بر آمد و سفر کرد یحیی بن النس بسوی ولید بن عبد الملک بن مروان و انس در وقتی
 که از او در او را حجاج متوجه شده بود بسوی دمشق نزد ولید برای شکوه حجاج تا انقب
 ستانند و روی قال دعا النبی صلی الله علیه وسلم للانصار کفتم انی خواند غیر خود انصار
 را الی ان یقطع لیس البحر بن بسوی انکه جا که کند مران را و خود کند حاصل کربن را
 قالوا الا ان تقطع لاخواننا من المهاجرین مثلها گفتند انصار خود را که

حدیثی مراد است که ما را از مهاجران مانند آن فقال لعلا پس فرمود که گفتند اسید مالک بن نمره
 و شد بدیم اصله اما لا ترید ذلین ادعایم که کند لون را در میم و خرف کرده اند فعل شرط را
 گاهی اما میکنند لارادی میگویند چنانکه در بعضی روایات آمده فاصبر و احتی تلقونی
 پس میگردید تا ملاقات مرا روز قیامت فانه ستصیکم اثره بعدی پس تحقیق
 برسد شما را احکامها بود از من **باب** دعاء النبی صلی الله علیه وسلم الانصار
 و المهاجرة در دعای غیر خدا بقول خود اصلاح کن انصار و مهاجران **مشنا** ادم قال تنا
 شعبه قال ابویاس معوية بن قریه عن النس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم کفتم النس بن مالک فرموده غیر خدا و تقی که دید مهاجران و انصار که خندق بر کرد
 مدینه میکنند در رخ و تیب و کرسکی میکنند ندلا عیش الا عیش الاخرة نیست
 عیش و زندگی دائمی که زندگی آخرت فاصبح الانصار و المهاجرة پس اصلاح کن
 انصار و مهاجران را و عن قتادة عن النس عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله در روی است
 از قتاده از انس از غیر خدا پس تسلیم است مذکور لکن قال فاعرف الانصار کفتم
 باین عبارت **مشنا** ادم قال تنا شعبه عن حمید الطویل عن النس بن مالک
 کانت الانصار یقولون بودند انصار روزی که خندق میگفتند نحن الذین یا انصار
 ما نیک کرمیت کرم محمد را در میان او در میم بوی علی الجهاد ما حیثینا ابدای بر جهاد
 بجا فران دویم ما دومی که زنده ایم فاجابهم النبی صلی الله علیه وسلم اللهم لا عیش
 الا عیش الاخرة فاکرم الانصار و المهاجرة پس حورب داد حضرت این است
 زندگی مبرک دائمی که زندگی آخرت پس که ای در انصار و مهاجران را نیت بود که

اصل
 قطع غیر جا کرده

و از آنحضرت شمر بقصدی بای قصد آمد بر زبان آمده است **شنا** محمد بن عبد الله قال ثنا ابن
ابی حازم عن ابيه عن سهل قال جاءنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نحفر الخندق
كف سهل بن مالك الغفاري آمد نزد ما رسول خدا و حال آنکه ما تکبیریم خندق را و نقل
التراب علی اکثرون و می روانیم خاک را بر پشتهای خود آنکه در جمع گدست بکاف
و تشنه و قانیه یعنی میانه دشت نه تا پشت بوی گندیدند که از بیخ کردن تا میان دشت نه
در بعضی نسخ آنجا بنا بوجوه است جمع کبکینه جگر یعنی بر رسیدیم بر پهلوی خود از جای جگر
و این اختلاف از راه اختلاف برداشتن مردم خاک را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
پس فرمود شمر خدا این را می که سهل است مقوله الغار را نقل کرده کویا منظر منقبت الغار همین است
که آنحضرت در ماده اینان چنین فرموده اللهم لا عيش الا عيش الآخرة ما غفر اللهم ما
والا نصام **تاریخ** قول الله عز وجل در بیان مورد این آیه و توفیق علی انفسهم ولو كان
بهم خصاصة مني انست که تقدیم میکنند حاجتهای مردم را بر حاجتهای خود در این باب
فقد حاجت ما است **شنا** مسدد قال ثنا عبد الله بن داود عن فضيل بن
خمران عن ابي حازم عن ابيه عن ان رجلا أتى النبي صلى الله عليه وسلم مرويه است از
پدر بزرگ که آمد مردی در نماز سر زانده کرده اند که گفت رسیده است جهندی و قبی و کسکی فارسل
الی نساء فقلن ما معنا الا الماء من زمنا و ادرا بسوی زمان خود که حیاتی گندید پس گفتند
نیست باها بجز آبی فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يضيف او يضيف هذا
پس فرمود در منزل خدا کیست که حیانت کند زمین را فاطنطلق الی امر الله پس رفت از منزل
الغفاري بسوی زن خود فقال اگر می ضیف رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت اگر می

ضمیم کن یا
نقال جل من الاغفار
که گفته در از الغفار
ضایفت منم آبی را

مهران رسول خدا را نقلت ما عندنا الا قوت صبیان گفت این زن نیست نزد ما
بگرفت خوردان فقال هیهی طعامک گفت آماده کن طعام خود را و اصبحی بر جلد
و در سخن کن جریغ خود را آهنگی بنمونه قطن بعد و موهده بپوشد که یعنی ایفا و نهارت و قوی
صبیانک و خوردان خوردان خود را اذ ارادوا عشاء و حتی که خوردند طعام شب را یعنی
طعامها و اصحبت سراجهما و نومت صبیان آنها پس میسرا و طعام خود را آوردن و اگر جریغ
طعم خود را و خوردان خوردان را تم قامت کا نهی تصدیر سراجهما فاطمات
پسر اشاد و چنانستی که صلح میکند جریغ را پس گفت جریغ را باین عرض بیا نهی آنها
یا کلان ضمایند زک و نومر مهران را که خوردند طعام با وی یعنی چون طعام بسیار کم بود
و کفایت نمیکرد بهر کس جریغ را کشتند تا دی که نهی آنها خوردند و مهران پس فرمود
فباطا طادین پس شب کردند در در حالی که چیده اند زکم را از کسکی فلما اصبح
عند الی رسول الله صلى الله عليه وسلم پس برگاه صباغ کرد فردای آن روز نزد رسول خدا
فقال ضحك الله الليلة و عجب من فعلکم ایس فرمود خنده کرد خدا شب
یا عجب کرد شک را وی است از کار وی شما فقال نعمه فاست یعنی یک فعل کن و دراد
از نمک خدا رفند و خوشنودی می است فاقول الله تع پس نازل کرد خدا این آیه را
و توفیق علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة غیر آیه سوم شده است و صابون
شیخ نفسه فاولئک هم المصلحون کسی که بکشد آیه شد کفیل طوی و شیخی ذاتی را یعنی
مخالفت کرد بسوی نفس را بنویس الهی مهران حاجت اندر سکاران و کاکه در مقام صد
فرستی **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم در فرموده آنحضرت در حق اغفار اقبلوا

من محسنهم و تجا و زوا عن مسيئتهم قبول كذا يكي را از سبكو كادان اليخا و در زيار
از يدي بزرگان الزمان **تتم** محمد بن يحيى البرعلى قال ثنا والده اخو عبدان قال
تبا لي قال ثنا **تتم** بن الحجاج عن هشام بن زيد قال سمعت النبي بن مالك
يقول ابويكم والعباس مجلس من مجالس الانصار كفت تمام شيدم النبي بن مالك
راي كفت كرت ابو بكر مدني و عباس بن علي بن ابي طالب و هم يتكلمون و حال ابي
الغابر كرهه ميكروند فقال ما يبكيكم پس كفت ابو بكر يا عباد چه خبر ميگويان شما را قالوا
اذكرنا مجلس النبي صلى الله عليه وسلم بيننا اقتديا و كرويم مجلس رسول خدا را كرويم
با بود و من شيدم با حضرت وى ترسيم كويكريم اين دولت را در رضوت حضرت
كفته اند فدخلى على النبي صلى الله عليه وسلم فاحبوه ذلك ليس در آيد ابو بكر عباس
بر سر خدا و خبر داد حضرت را با اين كرهه انصار فرج النبي صلى الله عليه وسلم كفت النبي
بيرون آمد بخر خدا از حجه و قد عصب على راسه حاشية بودة و يقين بته بود بر سر
سباك خود از دروا كه در پشت كمانه چاوي را كبر خود داشته بود برده بغير ما بود
و سكون را از نوحى از جا بست ففعل المنيبر و لم يصعد بعد ذلك اليوم ليس برآمد
بر سر و نه بر آمده پس از آن روز بر بن محمد الله و اتقى عليه پس سانش كو ايد او را
و تما كفت بر خدا تم قال او صيكم بالانصار يتر فرمود انور و ديگم شما را بر انصار
و در حق ايشان فانهم كرتنى و عيسى بنى اينها حسب اسرار من اند كرتنى نفع كرتنى
و كسر را اوشين بجهه بنى شقر طهم حيوان كوفيا مبدن است و ريزه بنى عيال بصل و اسل
يقول لظنك انك شقور اى بيا كرتى بعضى كويك كراد بر سر جماعه است اى جماعى و صحابى

عليه كرتنى من العباس اى جماعه عيسته نفع يهد و سكون تيره و نفع موجه است بى نون جا بهاي
نقيس و عرب كرتنى ميكند بان از غريب و مود و از اركه محل اسرار اند چنانكه عيسى بن
جامه اى نقيس است و قد قضا الذي كان عليهم و قريش اذ كروند لجهه ابو براء بن
اسلم و نعت دين فبق الذي لهم پس باقى مانده است ايزد بر اهل بيت و است از غراب
از نعت و در قول بعتت فا قبلوا من محسنهم و تجا و زوا عن مسيئتهم **تتم** احمد
بن يعقوب قال ثنا بن الغسل قال سمعت عكرمة بن يقبله سمعت ابن عباس
يقول خرج النبي صلى الله عليه وسلم و عليه من خفة متعظا بها من كيبه كفت
ابن عباس بيرون آمد در حال خدا و بروى چاوي بود بجلي كه بجهه است و نوح خود را و عليه
عصا بقره سما و بروى سر برى بود سياه بود كرازد در پسر سيمه بود حتى جلس على المنبر
محمد الله و اتقى عليه و ما كرتنى بر سر برى شود خدا را و نما كروى تم قال لها
بعد يا ايها الناس يتر كفت بعد از حمد خدای اى مردم فان الناس يكسرون و يقبل
الا انصار يتعجبون بدم سياه و نوحه و كرتنى اى ايه كه اين نوحه بكونه مراد جماعت
انصار كفتوس اند بى اى مردم كه با و او نوحه ميكند روزمان آنها و مردم سياه و نوحه و حتى كوتوا
كالملح فى الطعام اى نوحه سياهند در كى چنانكه ملك است در طعام ضمن ولى منكم امرها
بضر فيه احد او ينفق من كى كرتلى و حاكم كرتنى كارتى را كرفر رساند در آن كار و جيرا
يا نفع برساند در آن كار جدي را يا نفع برساند بى حسب اختيار باشد و نفع و ضرر فقط
من محسنهم و تجا و زوا عن مسيئتهم پس كقول كرتنى سلكى از سلكان انصار و نفع رساند
بر اى آنها و در كرتنى كرتنى و نوحه و نوحه سياه **تتم** محمد بن يونس قال ثنا عن

علی عتقا یعنی جنید عتشی از روی شادی بسبب لقاء خدا سورا تا آنکه جدا شد چو بهایی
 حیازه بردن آنها با مراد از لقاء الهی است چنانکه تفسیر کرده اند با حریف من
 احب لقاء الله و قال ابن عمر یعنی عتشی سواد الهی محل علیه مراد عتشی است که بر دست بود
 سواد برای آنکه الفسطاطی حاصل آنکه از جابر چه لاتی بود که قول بر این عازب را
 که از عده اصحاب است حمل کرده بر حقد و عداوتی که در ایام جاهلیت در قوی ایشان
 بود و ظاهر آنست که بعد از اسلام و صحبت آنحضرت از عراض نفع بر آید و مانند جراح
 بر عدم علم و توقف بر بعضی از عتشیست که در آن کوی که ازین گفتگو طین نقضی در عداوت
 که از عتشی است **شنا** محمد بن عمر ع قال انما شئبت عن سعد بن ابراهیم
 عن سعد بن ابراهیم عن ابی امامه بن سهل بن حنیف عن ابی سعید الخدری
 ان انا سائر لواء علی حکم سعد بن معاذ مروی است از ابی سعید خدری که در روزی از لواء
 در ایام محاربه قله انبار فرود آمدند بر حکم سعد بن معاذ که در آن روز در آن روز قله
 الیه رسیدند و آنحضرت که را بطلب سعد از تری که با کل او رسیده بود در آن روز در آن
 شده در سینه مانده بود چنانکه علی حمار پس آمد بر خری سوار فلما بلغ قریبا من المسجد
 قال النبی صلی الله علیه و سلم پس برگاه رسید نزدیک مسجدی که در ایام محاربه برای
 فارس شده بود یعنی گفته اند که این قول من مسجد حطمت از راهی و هوای آنست که گویند
 قریبا من مسجد النبی صلی الله علیه و سلم چنانکه در مسلم است و ابو داود آورده فسطاطی گوید
 این تفسیر را می بخورده است و بهتر آنکه مراد مسجد است که در میان قله ساخته بود چنانکه
 در مطبوع گفته و میگوید تقدیر تسلیم که این مسجدی باشد که از آن کوی مسجد متعلق بود و ف
 شد

نیز قول او

نیز قول او در بنامی برگاه رسید از مسجد منیرة نزد آنحضرت مع امر علیه السلام قال النبی صلی الله
 علیه و سلم قوموا الی خیر کما ورسید کم فرمودم خدام حاضران را ای انصار را که از قادیانی
 فریضه را ایستاده شوید و تعظیم کنید بر بهترین خود را که مالی گفته از عتشیست استجاب تمام برای
 سادست و در کمال فهم می شود یعنی گویند از تعظیم مردم نمی فریضه بود تا تعظیم کنند و یکم که گویند
 و نیز گفته اند این تمام نه برای تعظیم بود بلکه از روی بود که چون سواد عتشی آمده بود و طاقت حرکت
 کند داشت فرمود آنحضرت که بر خیزید و او را بر دست از پشت خرفه و آید و این تمام تعظیم
 از تکلفات و دشمنای او و عتشی در زمان تقیم نموده است قال یا سعد ان هکذا
 نیز لواء علی حکم محمد بن معاذ مروی است از ابی سعید خدری که در روزی از لواء
 بان ارضی تسلیم فقال فی احکام بهم ان تعقل مقادیرهم پس گفت عتشی من حکم میکنم
 در حق ایشان اینک گفته شود که آنها ای ای و بسببی در آن ایام و سواد کرده شود
 حمار که فرزند آن است قال حکمت بحکم الله او حکم الملک و بود حکم کردی که خدا فرموده
 بود یا حکم ملک بکسر لام که خداست و در بعضی نسخ لغوی نام بر تفصیح کرده اند یعنی نوشته
 و این راجع به آنست **باب** مناقب اسد بن حضیر بن عمار
 و هم جاهل و بیاد سخته بر دو صفت نصیرت او سی شهبلی مرد در سن ستم بقول اصح
 و نازک و ادب و عتقین خطاب هم و عبادت به تبتیس نعمت همه و تشدید موصوفه و بیشتر
 بکسر موصوفه و بکون بجهت وی خرفی است علی است از حافظان بدست پیش از
 اجرت ایشان آورده بود و در جنگ اول با دشمنان رسید **شنا** علی بن مسلم
 قال ثنا حسان بن هلال قال ثنا همام قال انما فسادة عن انس ان زحلین

این تمام تعظیم از تکلفات و دشمنی
 او و عتشی در زمان تقیم
 و نقل کرده اند
 در آن روز در آن

خرجنا من عند النبي صلى الله عليه وسلم في ليلة مظلمة مرويت ابان بن مالك كذا
 براند از نزد پدر خدا در شبی تاریک فاذ النور بين ايديهما ليس ناكاه نوري بود در پیش
 ایشان حتی آنقدر قافله انوار معنا تا آنکه جدا شدند پس جدا شدند با هر دو تا و آمدند
 در خانه و این نور ملکوتی صحبت آنحضرت و بعضی مجلسی در صبح علیه وسلم اگر می بود از خداوند
 سبحان برای آنها و قال صحرانما ت ابان بن مالك كذا و مرويت ابان بن مالك كذا
 دیگر از انصار و قال حماد انا تابت عن النبي كان السيد و عبادة بن بشير عن النبي
 صلى الله عليه وسلم و كفت حماد و كذا و ما تابت ابان بن مالك كذا و السيد و عبادة بن بشير
 و تمام السید است این است در شبی تاریکی برآمدند از نزد آنحضرت پس روشن شد معانی یکی ازین
 پرده پس رفتند برضوای پس برگاه جدا شدند مردد بر آه خانه خود روشن شد و دیگر **باب**
 مناقب معاد ابن جبل انصاری خزر جی از نجباء صحابه است این سوره کفیه تشبیه میدادیم
 او را با بر اسم علیه السلام که در شان او و در قم شده است قاتل مدحیفا حاضر است عقبة
 بن نضیر را و بدر در اوقات یافته در طاعون عمراس در سنه ثمان عشر مائة محمد بن بشیر
 قال تابت عن عمراس قال تابت عن عمر و عن ابراهيم عن مسروق عن عبد الله بن عمر
 قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم قال استقر القرآن من اربعة كفت عبد الله بن عمر
 شنیدیم همگرا از او و طلب کنید قرآن را از چهار کس من ابن مسعود و سالم
 مولی حدیثه و ابی و معاد بن جبل بودی گفته و بعضی است که این فایع بود باخذ
 قرآن از آنحضرت مشافهت و دیگر صحابه از یکدیگر هم و نیز بودند از انبیا علیهم السلام و بیان را با آنکه
 آنحضرت و عدم کرده اند که بعد از آن است من و انرا ازینها حدیثی آورده اند از بیان **باب**

مناقب سعد بن عبادة قالت عائشة كان قبل ذلك رجلا صالحا كفت ما
 بود سید سعد بن عباده همیشه از لقبه آنک بر روی و صالح بود از او صحاف جلیله است که برینا
 را بداند که خود را از نوری قول است با یکدیگر استحق که گفته که هر گاه بومضاج بود است
 بر روی منو که گفت در اتفاق این افراد است کرده بودند آنحضرت فرمود این سوره مسلمانان که گیت
 که بسزای آنست و در آنرا که تحت و افزا کرده بر اصل است من کجا می کند که میدانم بر اصل است
 خود می گوئی کفت معاذ انصاری یا رسول الله بسزای اسم از جانب تو که از قبل او است
 نمازیم کرده او را و اگر بر او دل می ست از قبله خراج بر چه زمانی می کنم سعد بن عباده
 که سید خراج بود صحبت او را برین آورد کفت سعد بن معاذ را در این می گوئی که اگر قدرت
 نداری بر کشتن او می و در میان آنها بر سر آن حرف گفتند و مراد عائشه اظهار تفضیل می کند
 بسعد بن عباده نیست از آنکه سید است که صحبت او برین داشته است که در او سید
 بن معاذ و زانکه گفته در این باشد که گویند که او سی را بعل رسائی و در این خبر که خود بود
 من او را بسزای اسم و زعمی موجب زوال صنعت ملاح ازین باشد و ما من مدح و توفیق این
 در مناقب آورده **شنا** استی قال تابت عبد الصمد قال تابت عن عائشة قال تابت
 قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم قال ابواسيد كفت قدا و شنیدم انس بن مالك كفت كفت
 اسيد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير دور الا انصار بنوا الحجاز ثم بنو الا تهمل
 ثم بنو الحارث بن الخزرج ثم بنو ساعدة فرمود بهترین اصل دار در انصاریان چهار قبله است
 با بن تریبی که در گفته در میان این فاعل بنو عبد المطلب است و همه خزر جی اند و خزر اسم
 تفضیل است و در قول او در فی کل دور الا انصار جنس است بنیر تفضیل او در دار انصار

اصل

بگوید است اگر چه بعضی تفاوت مرتب خیریت دارند فقال صلوات عباده و بودی
و حسب قوم استخوان و در اسلام با قیوم اسلام بودا بر صلی الله علیه و سلم
قد فضل علیما فی سیر رسول خدا تحقیق بفضل دوده بر ما هم مردم را ففضل لم قد فضلکم
علی ما لن کثیر لیس گفته شد سعد بن عباده را تحقیق بفضل دوده شما را بر مردم بسیار انعام
کرد که کوریتند پوشیده ماند که این بفضل کم نسبت با انعام است چنانکه بگوید کلام نیز با نظر
بگردد که نسبت به سیر سلیمان از همه بزرگتر و **باب** منسخت ای بن کعب خرابی
صاف شده عقیده و برادر و جمع غزالی که بعد از آن بوده است وی کا بستان و بی بودی پس در کمال
این ابی چشمه گوید که نخستین کسی است که کتابت وحی کرده نزد محمد صلی الله علیه و سلم و است
باب در حدیثی که مروی است از نظر آن خطیب که میگفت ای سید المرسلین **تثنا** ابو
الولید قال ثنا سمعت عن عمر بن مرفه عن ابن ابراهیم عن صبر و قطله ذکوی عبد الله بن عمر
قال ذلک رجل لا ازال احبه کفتم سرور ذکر کرده شد عبد الله بن مسعود و زید بن عبد الله بن عمرو
گفت ابن عمر در کتابت که همیشه دست میزدند او را سمعت النبي صلی الله علیه و سلم
يقول اخذوا القرآن من ایدی عبد الله بن مسعود و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن مسعود
چهار کس از عبد الله بن مسعود پس استبداد کرد عبد الله بن مسعود و تقدیم کرد او را بر همه و سلم لم
اموی احدی بعد و کعبان بن جبلة و ابی بن کعب **تثنا** محمد بن بشیر قال ثنا غندر
قال ثنا سمعت قتادة عن النضر بن مالک کفتم شعبة بن شیبان قتاده را کرده است
که در آن نضر بن مالک قال النبي صلی الله علیه و سلم لا بی فرمود نیز خدا را بی که است ان الله
امر فی ان افرو علیکم لولیکم الذین کفرنا من اهل الکتاب یحقن دماءهم و اموالهم و انکم

بر توفیق ما برکات الله

بر توفیق ما برکات الله الذین کفروا قال و سمائی قال نعم فیکفی کفتم ای و نام من بوده است خدا
یعنی مخصوص نام بوده در بعضی روایات و قش شده اسمانی یا رسول الله و این استفسار را از
کمال غرابت زدق و اندازد باین حال بوده است فرمود آری نام تو بوده است پس کسی که
گردد ای از پس سرور و فرجی که او را روی داد و بسیار است که کمال سرور کردی می آورد
و این است که در آن شتاق در وقت ملاقات و ممانعت کرده میکنند یعنی گویند که این از
ترس آن بود که از عهد شکر این نسبت کرامت بگردد ای بر اویم در بعضی روایات آمده که ای
انکار کرده بود بر مردی که قرآن خواند بر خلاف آنچه ای می خواند پس رسانید این را با حضرت فرمود
بر ای را بخوان پس ای خواند فرمود این چنین نازل شده است پس فرمود ای خواند ای نیز فرمود
چنانکه سید است فرمود این چنین نازل شده است ای گوید مرا شکی در دل افتاد آنحضرت
دستی بر سینه من زد و من عرق در حالی مرا روی داد که می بینم خدا را بعد از آن آنحضرت
خواند بر من این سوره را و تحقیق باین سوره آنست که ماین اختصار شمل است بر اکثر عقاید
از توحید و رسالت و خلاص و کتب منزل بر اینها و یاد از صوره و کرمه و سید و میدیم و بیان
کرد اهل جنیت و نار را و درین خواندن مفعول مثبت است ای بوده است و تکریم بر ایمان او
باب مناصب زید بن ثابت ثابت لفظ باب در روایت ای در ساق است وی
خرزرجی که ای است اعلم صحابه بود لغرض در سنج ترین ایشان در علم کتابت وحی بوده و حفظ
قرآن و وی جمع کرد قرآن را با مرالی که بر سینه فرمود و در مقدم آنحضرت بر سینه عمر را زده است پس بود
و کات او در حجل و منسوب است تا که زده بر وی مروان بن حکم **تثنا** محمد بن بشیر قال ثنا
یحیی بن سعید قال ثنا سمعت عن قتادة عن النضر بن مالک قال سمعت عبد الله بن مسعود

در کتابت که در آن شتاق در وقت ملاقات و ممانعت کرده میکنند یعنی گویند که این از کمال غرابت زدق و اندازد باین حال بوده است

بر وی نامت ای از آنرا نام ای که بر وی ساق است

از بیعت کلام من الا نصار مروی است از انس بن مالک که جمیع کرده است قرآن را یعنی
یاد گرفته اند و در نوشته اند نام قرآن را در زمان حیات آنحضرت چهار نفر هم اینها از انصار
ابی و معاذ و زید و ابی بکر ای احوال معده آمده است در نظر خرم کرده که او سندی
عبید بن معاذ است که نامی گفته که وی سنی بدی است مشهور بود بسعد قاری و آنوی گوید
که نام او قیس است از اولاد حرام است از اعمام انس است از آنکه انس نیز از اولاد حرام است
اگر کسی حفاظ از صحابه بسیار بودند و چه شخص باین چهار حسب است چرا گفته اند که گفته بود
تغی نمیکند زیاده را و فیه مافیه و میتوان گفت که انس از حفاظ انصار قبیل خود خرداده
و تواند که در اتفاق ایشان خصوصیتی باشد چنانکه آنحضرت از اکثر آنها خرداده که از آن
گفته اند از آنها چنانکه قور معلوم شده **باب** مناقب ابی طلحه و دی خرمی بجا است
مشهور بکینست که نام سلیم مادر انس است مروی است که از انس بن مالک چنانکه در این باب
گفته و قتی که خطبه کرد خواست ام سلیم را گفت تو مردی که مثل فرار کرده شود بکن
کافی دمی زن مسلمان حدیثت مرا که زوج کنم با تو اگر مسلمان شوی قبول دارم همین مهربانی
باشد غیر از این چیزی از تو نخواهم ابو طلحه را چون وقت هدایت رسیده بود مسلمان شد ذریع
کرد و او هم او همین بود تا مات گوید نشیده ام زنی را اگر کسی تر باشد مهر او خرام سلیم ذات
یافت در سنه سی و دو و آنکه چهارم از هجرت مدنی گوید وفات او در سنه پنجاه و یک است
مؤید این قول است آنچه روایت کرده که وی در زمان حیات آنحضرت صحابه بود و هم کمره
و درستی تا فوت چهار و بیست و نه باشد و بعد از آنحضرت چهل سال روزه داشت و نظر میکرد
مکروه را هم منسیه **ثنا** ابو معمر قال ثنا عبد الوارث قال ثنا عبد العزيز بن اسحق

بق حالک قال کان يوم أحد انهم الناس عن النبي صلى الله عليه وسلم
گفت انس وقتی که بود واقعه روز احد که نیکو مردم از پیش رسول خدا و ابو طلحه بین بدی
النبي صلى الله عليه وسلم و ابو طلحه بود پیش روی پیغمبر خدا بخوب علی بن حقیق که بر سر کرد
بر آنحضرت خود را پسری که در دست او بود خوب بفرستیم و او داشته و در خرابا و حسن
در دوری بفرستیم و هم در سکون او است بفرستیم پس بر سر کرده تحفه که او هم در جیم
او در موقوف بفرستیم و کان ابو طلحه در مجلسی نشد بد القاد و بود ابو طلحه مروی
تیر انداز سخت زه کمان یعنی چهار تیر اندازی و سخت کمان بود شد بد القاد با منافق است
و در کبر فاف و شد بد القاد هم است یعنی زه کمان حافظ این محرم گوید باین محرم کرده است خطبه
در بین تین متابعت کرده است او را که تانی در دور است و دیگر گفته شد بد القاد و تیر انداز
حاصل یعنی کسی است فکسر بفرستند قوسین او ثلثا است که بود در این روز و کمان با سه کمان
از پس کبر تیر اندازی کرده بود و کان رجلین و معه الحجیة من البقل فيقول انتم هالان في طلحة
و بود مروی که شکست با وی در وی زکشته از تیر پس بکفایت هم سازد از برای ابی طلحه که رساند
بر کفار و در دوری از تیر تیرین محرم بد القاد هم در دو یکمین است و فاشه و النبي صلى الله عليه
و سلم بنظر الی القوم پس بالار آمد پیغمبر خدا در حالی که نگاه میکند بسوی مردم که گفت تیر اندازی
میکردند فيقول ابو طلحة يا بني الله يا بني انت واجي لا تشرف يصيبك سهم من
سهام القوم پس بکفایت ابو طلحه ای پیغمبر خدا فدای پدر و مادری بالا بروم و سر تیر اندازی
تیر اندازی نمودم در روایت ابی در بصبک محرم است جوابی از قبیل قول این که گفته شد فلان
یعنی آن گفته شد خل انصار چنانکه گفته است بعبت این تیر کبکی که از عمره اصل عربی است

برخلاف جمهور و انصاف است که بر تقدیر بقوت این روایت قول کسی حق و دیگر
مخرب و درون بخلاف یا رسول الله سینه من نزدیک سینه تو با یک با تندی رسول خدا
یعنی ای سینه من کالی که سینه من سپر سینه تو باشد و لقد راایت عائشة بنت ابی بکر
وام سلیم و انهما مشهران گفت انس بمتقی ویدم عائشه دختر ابی بکر اسلام
مادر خود را که متقی بود و چیده اند دامان جامه های اری خدمت سوزنهای کالی کوی
بر من خفاکی لبای ساق ایشان را خدمت بفتح عام مجبه و دل مصلح جمع خرد سب بجهت خفاکی
باشع سون جمع ساق سب تنقیران القرب علی متونهای جهانه نوزده گنهار بر
پشتهای خویش یعنی از بس که سرعت میکردند در آوردن مشکها جست بر پشتههای آن
و اینها قویترین آرایت محی سب تنقیران بفتح متناه و سکون نون و ضم نون و ذام
مصحف ضعیف سب و قرب بکسر نون و فتح راء مهمل در فرجه سب جمع بر سب
و مفر سب بنزع خافض و تنقیران را بضم تاء از باب افعال نیز روایت کرده اند
برین تقدیر حاجت خرف باه تقدیر نخواهد بود در روایت کشیمنی شکران بلام
مال را در آتش سب تنقیران فی افواه القوم میر کشند آب در دهانها مرد خود
ثم نقلان تملا نواثم تندهبان قفرغان فی افواه القوم پس باری
ز قفس پس بر لیکر و در قرب و باری آند و وی ز کشند آب در دلون مردم و لقد وقع
السيف من یدي ابی طلحة اما مرتین و اما لثنا و متقیان افتاده بود
تخمیر از دوست ابی طلحة از بس که سست شده از کثرت تیراندازی و کشیدن کمانهای
سخت و در باره سب با قسطلانی نقل میکند از روایت ابی طلحة که گفت ایدم من در

نزد

مردم که نزد خود بود آنها را خوب می نمود و احدی آنها دشمن از دست من استی
در پیش علی از نجیب است در یک سخت ترین غزوات بود و با سینه هجوم و طبع آنها
در عین تلاش و کار در از جواب وی علید و انرا علم **باب** سنا قیب عبد الله
بن سلام بقیف نام پر از اسلام است از اولاد یوسف بن یعقوب علیها السلام حلیف
الغار بود و در آنجمله او را انصاری نیز گفته اند اسلام آورد در وقت قدم آنحضرت عبد الله
نام او کردند نزدی آورده که آنحضرت فرموده که او کلام ده کس است در پیشت و قات
یافته در سال جهل و سرور **منا** عبد الله بن یوسف قال سمعت صالحا یحیی
عن ابی النضر موی عمر بن عبید الله عن عامر بن سعد بن ابی وقاص
عن ابیه قال ما سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لاحد یحیی فی الارض
کفبت سعد بن وقاص شنیده ام بفر خدا را که میفرمود در احدی را که می رود بر زمین پیش خدا
صحنه موی که احدی است از برای علم احاطه ضایع درین قول و ما من در سینه فی الارض الا علی الله
از قول ابی من اهل الحیة بقیف وی از اسل حیت سب الالعید الله بن سلام مکرر ای
عبد الله بن سلام را که می در حق آنحضرت فرمود از عشر مشرکه و جوانان که اسل حیت اند
و چه جگر در آن عبد الله بن سلام است جواب گفته اند که این قول سعد بود از وقت مشرکه
مشرکه است و تقدیر کلام که شنیده ام از اهل و اگر امروز زنده است و همین جواب
یستدیه است و فقط این خود مایه کرده است روایت دار قطن از طریق اسحق بن علی بن ابراهیم که
ما سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول یحیی عن ابی من اهل الحیة یستدیه ما ندک سعد بن وقاص از جمله
عشر مشرکه است لیکن مکرر و در وقت که بعضی خود مکرر و این کراست از خود هر دو مکرر جواب

گفته که سندی سماع از خود کرده و نفعی سماع او دلالت ندارد بر نفعی ثبات غیر او را
که با حدیث صحیح به ثبوت پیوسته از آنکه خبر نفعی و ذنبات وقتی که صحیح خوانند ثبات
مقدم است بر نفعی آنست که مانعی گوید لفظ ما سمعت نفعی نمیکند اصل اخبار را بحیث برای افراد
آنست که پیشند مانند خبر ثبات در عشره مبشره را مشهور گفته اند و مسند در حدیث است از این عشره
و ثبات در دست که گویند که این خبر ثبات را مسند شنیده باشد قال و فی حدیث ثبات
هذه الایة و تشهدنا هده من بنی اسرائیل علی منکر الایة گفت مسند و در حق
عبد العزیز مسلم ما زال شده این کسبت یعنی مراد از است بر عبد العزیز مسلم است در این اندر جمهور
مفسرین از کوفی این آیه در سوره احقاف است و آن یکله است و اسلام عبد العزیز مسلم
بیدار است در زینب است پس چگونه از این مراد او ان توان کرد گوئیم احقاف یکله است
و استنا کرده این آیه را از یکله بودن و همچنین بسیار است در سوره زکری و نفع آیه این است
که خبر رسید مرا چه میگوید از آن از نزد خدا باشد در الحاکم شنید شما این شکران و گوئیم اولاد
گوئیم از قوم بنی اسرائیل بر ما نماند ان یعنی بر آنکه قرآن از نزد خدا است قال لا ادری قال
صالح الایة و فی الحدیث گفت عبد العزیز یوسف شیخ و لیس محمد ام کو نام ناکه گفته است
یعنی خوانده تا کس آیت را در پیش خود زیاد کرده است یا درین حدیث بود و در دست
کرده است **مشنا** عبد الله بن محمد قال از هر السمان عن ابن عوف عن محمد عن
یونس بن عباد قال قلت جالساً فی مسجد المدینة گفت من بودم من شنیده در مسجد
مدینه نبوی قد حله رجل علی وجهه اتوا الخشوع پس در آمد مردی که بر روی او اثر خشوع
خشوع بود فقالوا اهدنا رجلاً من اهل الجنة پس گفتند مردم حاضران این مردی است از اهل

بشنت

بشنت قاله والله ما یبغی الا حد ان یقول ما لا یعلم گفت ابن مسلم از روی مردم
که قطع کرده بودند بهشتی بودن او و بخند که بنیاید و می سرود را احدی را اینکه بگوید خبر را که
نمیداند که با خبر مسند که از آن حضرت شنیده و حکفت ابوی رسیده بود یا بوی رسیده باشد و تا خوش
در شسته تن بر نفس خود از راه نواضع یا بساد او حجب عجب و آشنها کرده و ساحت تکم
المعز و گفت و سرانجام که بگویم شمارا که چرا میگویند مردم منسلا گفته بگویم تمامه که چرا الحاکم مسلم
شمارا از این گفتار بر نیاید مانند که گوئیم گفته و چه گفتن مردم است و در این حدیث بارب که گفته
شود که مقصود این مسلم از حدیث است که بسبب ان خواری است کرده بود و در آن حضرت
مسند عبد العزیز مسلم خبر خواب من چنین کرده اند نه آنکه از راه و می فرموده باشند تا موجب
قطع کردن و آنچه در حدیث مسند از گفته هم بسنی برین است و آیت بر روی علی عهدا لنبی
صلی الله علیه و سلم ایدم خواری و زینب حیوانت رکول خدا فقطصها علی من ساه کام
ان خوب را بر آن حضرت و آیت کافی فی بر و فتند که من سعتمها و خضر قضا دیدم من
خیانت است که است **مشنا** در کرده است ابن مسلم و در حق ان ما یغ و بیری از ان کلام و آیه
و وسطها عمود من حدید ال سفله فی الارض و اعلاه فی السماء در میان ان باغ ستونی
که پایان بود زمین و بالای او در میان فی اعلاه عروءه بالای ان ستون و سینه است که بر ان
چنگ می زنند مانند کوره فقیل لیا ارفق یکنه شد مرابا لار و در دست است که بسنی از آن است
بما و نفع قلت لا استطیع ان کتم من که میگوینم بر رفتن ما تا فی منصف نفع تبانی من خلقی
فوقیت لینه که در خبر مردم خاوی پس بر دست جامها که از پس است من پس در نتم بر ان بود
منصف یکسریم و بگویم نون و نفع مما و بعد بینه فادیم است و نفع نیم نیز آمده است حتی کت فی اعلا

و دخلت المسجد قالوا هاهنا رجل من اهل الجنة **مشنا** فی کفر انوار تحقیق بخاک که در آمد در مسجد کوفه حاضران این مردی است از اهل بهشت
فصل الکتابین شیخ زینبها که در آن است که گفت کشف کرد آن و کت آن شیخ و بعضی که از آن است و بعضی از آن است و بعضی از آن است
فصل الکتابین شیخ زینبها که در آن است که گفت کشف کرد آن و کت آن شیخ و بعضی که از آن است و بعضی از آن است و بعضی از آن است

فاخذت العروة تاركه بدم من در بالای آن پس گرفت عروه را خیزد در اعلام ظاهر است
که مجموع بود و در دو سیم جا خیزد و در اینجا خیزد کونست در وقت که با راجع بوده داشته
فقد استمسک باین گفته شد در آنکه کبر فاستیقظت وانها لقی بیدی پس میدارم
من در حال که آن عروه در دست من است یعنی در حال که دست گرفته ام در خواب عروه را
میدارم و مشتمل ظاهر عبارت این است که عروه بعد از میداری در دست باشد و در وقت از
توریت الهی در دستش فقط صفا علی النبی صلی الله علیه وسلم پس خودم این خوب است
بر شمر خدا فقال تلك الروضة الا سلام پس فرمود آن باغ اسلام است و ذلك العمود
عمود الا سلام یعنی ارکان اسلام یا کلمه شهادت و تلك العروة الوثقى یعنی امانت است
بقول خدا عز وجل فمن یقر بالظنوعت ویرمن ما لم یقعد استمسک بالعمود الوثقی و ان
ایمان است و انت علی الا سلام حتی یقوت و تو عالمی بر دین اسلام تا در یکی صری و اول
الرحل عبد الله بن سلام راوی گوید در آنکه گویند که در آمد مسیبه بن عبد الله بن سلام است
قال لی خلیفة تنان معاذ قال تنان ابن عوف عن محمد قال تنان قلیس بن عباد
عن ابن سلام قال کتبت لولف بابین اسما و روایت کرده است از ابن سلام گفته
و صیغ مکان منصف و صیغ کبره صیغ کبره صیغ کبره صیغ کبره صیغ کبره صیغ کبره
بن حریب قال تنان شعبة عن سعید بن ابی بردة عن ابی سعید الخدری المذنب
فلیقت عبد الله بن سلام مروی است از پدر سعید که او برده است که آدم بخود رسیده
پس ملاقات کردم عبد الله بن سلام فقال الا یجعی فاطمک نسویفا و نهر
پس گفت عبد الله بن سلام را یعنی کسی با من پس خودم ترا سویب و فرما و تدخل فی بیت

عروة الوثقی

عروة الوثقی

و در آبی در خانه آرام گیری در آن گفته اند که تنویر است برای تعلیم است یعنی در آبی که با عظیم
که شرف شده است بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفته اند که تنویر است حریت نیز که در
سابق این سلام است همین است تم قال اطلقنا رخص الزبا فیهما فانشیت کتبت ان السلام
بیتقین لوزیر منی سبانی که سود خود را در آن ظاهر است که است اذ ان کان لک علی رجل
حق و متقی که باشد در برابر من موی حتی که ادا می کند با او که فاهدی الیک حملتین پس
همه در دست و بسوختن ما را می او حمل شعیر او حملت یا با رجوع یا با اطلاق است فاهدی
و قساة فوفیه شده که گناه ترا می گوید نوعی از عطف و ادب است فلا تاخذ
فاندر بر او پس بکشد ترا پس بتحقق آن را است که در دست و شرح تریف و لود که
النضر و ابو داود و وهب عن شعبة المذنب و ذکر کرده انفرین استمسک بالعمود
و دست من حر را در دستهای خود که از شعبة کرده اند است را در آمدن در آن باب
تزوج حدیجه بنت خویلد یعنی تزوج است و تفصیل آنکه تفصیل آنکه تفصیل آنکه تفصیل آنکه
متقدم است یعنی که در دست تزوج آنحضرت بر او است ظاهر شد که آنحضرت را در یک کرده
باشد و میرسد که در یک بیخاک برای خود تزوج کند و وی نیست خود بدین اسلوب طریقی
بن قیس است فرشته رسیدیم با اتفاق اول کسی که ایمان آورده حقیقت است در ابتدا است
و زید و غیر آنحضرت او بود و از آنکه در آن با آنحضرت رسیدیم تعجب و در آن بود
و تعجب میکرد از آنحضرت چنانکه در باب بر او می نرود و غیر آنحضرت با حسن و جود است
نمود از جمله که استغای الهی است با آنحضرت بود که بر زید او را بصحبت خود آنحضرت
است و هیچ سالی بود که در یک در جبال الحاح آنحضرت در آمد و دست و پنج سال در صحبت آنحضرت

از زمان که علی را قتل نمودند
چندان او را حمله کردند
فلا تاخذ

تفصیل آنکه تفصیل آنکه

بود پس از ده سال بعد از نبوت بقول صحیح و دیگر زماه رمضان وفات یافته و فضلها مرض
 و در فضیلت خود یک رساله از زمان **شنا** محمد قال انا عبد عن هشام بن عروة عن
 امیر قال سمعت ابا عبد الله يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حذی
 صدقة قال انما انا عبده عن هشام عن امیر قال سمعت عبد الله بن جعفر عن
 علي بن ابي طالب رضی الله عنه قال خير نساء ما مريم وخير نساء ما خديجة بنت
 كلاب و علي بن ابي طالب از سوره خدا فرمود بهترین زنان اهل دنیا در زمان خود مريم است بنت
 عمران و بهترین زنان این امت خود یک است مسلم برودیت و کعب آورده کوهی است
 که در میان زمین و آسمان است و در میان خود و نیست در میان این مردم سکونت
 بهترین زنان میان آسمان و زمین است در زمان خود و نیست در میان این مردم سکونت
 در صورت نمازین یا سر نرد طرانی و بزرگ آنگاه که تحقیق فضیلت داده و خود یک در زمان
 است من چنانکه فضیلت داده و تدبیر هم بر زمان عالم در فتح البیت گفته است مرفوع
 حسن است **شنا** سمیع بن عقیق قال ثنا الليث قال كتب الي هشام
 يا كعبت ليت اوتيت بسوي من هشام عن امیر عن عائشة مرض قالت ما عرفت
 علي امرأة النبي صلى الله عليه وسلم ما عرفت علي خديجة كعبت ما عرفت عورت كعبه ام
 من زوج نزلی که در سوره خدا بود مثل انکه عورت کرده ام بر خود یک هلاکت قبول تیز و جینی
 کرده است پیش از آنکه درجه کرده او انعتز اینی که در نیت زنده بود و پیشتر عورت میکردم
 پیشتر میان کرده است غیرت را بقول خود لما كنت ابيتمه يذكرها از حبه غیرت را که
 که می شنیدم انعتز را که پیشتر یاد میکردم در و امره الله ان يكثرها بيت من قعب

و در انعتز را

و امر که انعتز را خدا که است در خود یک را که از یک مرد در انعتز است از یک مرد
 غیرت یکی این است است در این غیرت که بقضای طبعیت از زمان بر یکدیگر میسازند
 نیست و انعتز هم بر نیمی زجر می و انکار می کند و قعب از آن که ده میان نه خالی میسازد
 و قعب از آن جهت در است و در خویش در این اشارت است بر قعب سبب او در در سوم در این
 از باب است که است که انان بعضی التراج در قعب کعبه قعب در طرب مرفوع
 بساقوت و با این است است است بر خود یک استی وان كان ليدخ الشاة فيضدي في
 جلا منها صنها ما يلبس بعض و تيقن بود انعتز که در یکدیگر و نری در این برید میگرد
 در استن خود یک از آن بر خود یک که انانیت میگردانند **شنا** قتيبة قال ثنا حميد عن
 عبد الرحمن عن هشام بن عروة عن امیر عن عائشة مرض قالت ما عرفت علي امرأة
 ما عرفت علي خديجة من كثرة ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم ياها يا سارا و ان
 رسول خدا روید اقامت و تزوجی بعد ها بتلك سنين و زوج که او را انعتز
 اولی سال نووی گفته بر احوالته زمان و قول است و اگر در زمان عقود نکاح که سال بعد از وفات
 خود یک است فوت خود یک در سال پیش از نبوت است و عائشة ترش سال که نکاح در آمد و زمان
 در سالگی است بعد از وفات بر در انعتز انعتز و امره و بعد از حلا و جبرئیل
 ان بلسهها بيت في الجنة من قعب و در انعتز پروردگار او یا جبرئیل
 شک راوی است و مال بر روی است این را انعتز در خود یک را که در نبوت که انعتز
شنا عمر بن محمد بن الحسن قال ثنا حفص بن غياث عن هشام عن امیر عن عائشة
 مرض قالت ما عرفت علي احد من نساء النبي صلى الله عليه وسلم ما عرفت علي خديجة

این غیرت که بقضای طبعیت از زمان
 بر یکدیگر میسازند
 بر نیمی زجر میگردانند
 بر نیمی زجر میگردانند

وفاوا ویتما و لکن کان بکثر ذکرها بولیدہ ام اورا ولیکن بود انکرت کریمیا ریادو کبیر
بہر عبادہ مع الشافہ تم یقطعہا اعضاء ہم بیعتہا فی صدائق خدیجہ ستر بارہ کبیر
نشانی را بند کرد بستر منفرستاد و در دستان خدیجہ فرو میاقت لہ کا نم تکت فی الدنیا
امراة الاخذ بختہ و بسیار بود کہ معنی امر انکرت را چنانست کہ بود در دنیا زانی مگر خدیجہ
کاین سمدیا و او میکنی فیقول انها کانت و کانت این خبر بود بتحقق خدیجہ بود ان فضل
و بود عاقده و کان لی منها ولدا و بود در اولاد او دو بار کانت و در کتب معتبره از
از جنت بہرست و نغمہ تان ان **نشا** مسدد قال ثنا یحیی بن سعید عن اسماعیل
بن ابی خالد قال قلت لعبد اللہ بن ابی اوفی النبی صلی اللہ علیہ وسلم حدیثہ
کنت امیرا نعم عبد اللہ بن ابی اوفی را این است داد است خبر خدا خدیجہ را قال نعم سبت
من قصب لا صحب فید ولا نصیب کنت آری است داد است بخانہ از قصب گریست
اواری بلبل دران و نیست ریجی از ان چنانکہ صفت خانہای نیست سستی کرد از شرع
این کتاب است کفہ کہ در نفع این دو صفت ازین فاد است سب کانیہا جزای حال خدیجہ است
کدای گفتگو ایان با حضرت آورده و در کلام از ان حضرت پر رنج و تعب کہ رسید و دوست کرد
انہم و حتی کہ ابوی رسید و سان کرد و تنواری کہ پیش می آمد قصب لجا و بعد فارغ بود و متوج
و آخر بوجه بختی رخ مومت و نمازعت و نصیب خون و مہر و مودہ **نشا** قتیبتہ قال
اما محمد بن فضیل بن عرولان عن عمار بن بن العقیق عن ابی در عمن السہوۃ
قال حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ کفہ ابوہ برہ اندر جہیل نزد
بہر طریقی کہ است ای رسول خدا ہندہ خدیجہ قدا انت مسما انا و فیہ ادام این خبر کہ است

بتحقق آمد

بتحقق آمد بجالی کہ با دی طرفی است کہ در وی **نشا** ازین است طعام او تشراب طعم است
یا تشراب آب مشک راوی است فاد اھی اتانک این اولاد و سب پیش تو با فرج
علیہا السلام من سربها و معنی این کجوان بر وی سلام از جانب پروردگار او در جانب
و بسترها سبت فی الجنتہ من قصب لا صحب فید ولا نصیب و است در او را با
در پشت کہ از یک مرور است کہ معنی یعنی برادر و قال اسمعیل بن الخلیل قال انا علی
بن مسہر قال انا ہتنام عن امیر عن عائشہ مر عن قالت استاذت ہالہ
بنت خدیجہ اجات خدیجہ گشت عاتک طلبتک در آمدن کہ اولاد و خبر خدیجہ ہام
خدیجہ علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعرف استیذ ان خدیجہ سبت
انکرت استیذ ان نعم خدیجہ یعنی شہدہ کہ او از او را تا و از خدیجہ یاد کرد خدیجہ از او
فان تاج لک ایس لیس لہ و در کتب معتبرہ یعنی ہما و خبر خدیجہ فقال اللہم
خداوند این آورد شہدہ خواہم خدیجہ باشد یا کجوان او را قالت حضرت کفہ قالہ
پس غیرت کردم من از من سب با مجال انکرت بہ نسبت جنتی کہ او را خبر خدیجہ تمام شد گفت
منا تبارک من عجوبتہن عجائب قریش استیذ ان نعم خدیجہ یا مسکنی این حمد از پروردگاری انکرت را
قریش حمراء الشدقین سرخ کلہا کنایت از دندان آنجادن و لادن کلہ از دندان سرخ
گوشہ لہ دندان ہلکت فی الدہر مرادہ سبت در زمان کہ شہدہ **نشا** ایس لک اللہ
خیر انہا بتحقق بدل و دادہ سبت ترا بہتر از ان ازینجا مہدم شود و خبر خدیجہ در کتب سال
در زنج انکرت در آمدہ سبت بالمعنی عربی سلوم است کہ خدیجہ سبت زود نام احمد و طرا
سب خدیجہ سبت طاعت آمدہ سبت چون این نعمت حضرت کرد رسول خدا این نعمت کہ گشت کہ از شہدہ

بجای ذکر میکند حدیث را بعد ازین برینگی **بلای** ذکر جریر بن عبد الله البجلي صحیحی
بفتح موحده و جیم مفتوح منسوب است بسوی کلبه بنت صوب در اسرافیه گفته اسلام
آورد پیش از چهل روز از وفات آنحضرت برین نقل موافقه کرده اند گوید در حجه الوداع
حاضر بود آن پیش از وفات آنحضرت زیاده بر شصت روز است جریر بن ابی سنی
و جمالی داشت از عربین خطاب مفعول است که گفتی جریر یوسف این است سب و دی
سید قوم بود در طرابلس آورد و وقتی که در آمد بر آنحضرت بسیار آرام کرد و در ای خود را
بسیط کرد تا بران بنشیند فرمود وقتی که میاید بر شما بزرگ قومی اگر کم کنید در کمالی و در پاره
در سنه پنجاه و یک یا پنجاه و چهار وفات یافته **شنا** اسحاق الواسطی قال ثنا
خالد بن عبد الله عن بیان عن قیس قال سمعت یقولہ قال جریر بن
عبد الله گفت بیان شنیدم قیس را میگفت گفته است جریر بن عبد الله ماجسنی
را رسول الله صلی الله علیه وسلم صدق است مگر در از روزی که بر خود وقتی از
اوقات مدنی که اسلام آوردیم و لا سرائی الا صحت و بدیدم را هرگز نگذاشتیم که از روی
بناشت محبت و مظلوفت و عن قیس عن جریر بن عبد الله در ده است از
قیس از آنجا سابق از جریر قال کان فی النجا هلیة بیت یقال ذوالخلیفة
گفت جریر بود در ایام جاهلیت خانه که گفته میشد از ذوالخلیفة یعنی طایم و صناد
معلم بر سره مفتوح نام میسب کرده آن خانه است و این خانه ختم بود که قبل از این
و گمان لغال له الکعبة الیمانیة و بود که گفته میشد از کعبه یا کعبه تخمیف نشاء تخمیف
والکعبة التمامیة در بعضی روایات با و برای شک و در اکثر روایست نام همان گفته

بیت

که این قول غلط است

که این قول غلط است و موافق آنست از آنکه نام آن همین یا نیم بود و گویند در کعبه
ایست کرد که غلط است زاده الدینیهما و تشریفاً و یقولان گفت من کلام آنست که این خانه
را کعبه یا نیمه میگویند و کعبه منظره است و ذکر از برای غیره فقال لی رسول الله صلی الله
علیه وسلم هل انت مریحی من ذی الخلیفة من فرمودم از رسول خدا ای سنی تو رحمت
رسان من از از را بر این قبچه نه فقال نعمت الید فی حسین و ما اثر فارس من احسن
گفت جریر بن رتم بسوی آن قبچه در کعبه و پنجاه سوار از حسن نعمت نه و سکن مهمل و نیم هم پس
نام قبله جریر بن رتم بسوی آن قبچه در کعبه و پنجاه سوار از حسن یعنی قال لکسرا و قتلنا
من وجدنا عنده گفت پس ما شکستیم آن قبچه و شکستیم کسی را که باقیم نزدان فایناه
فاخرناه فدعا لنا و لا حسن پس آیدیم نزد آنحضرت و خبر دادیم ازین کار آنحضرت را پس عاود
ما را و فرموده حسن را ذکر حدیثی بن الیمان العیسی رضی الله عنه یوم یوم
و فاء صیغه تفسیر است یا آن یعنی نشاء تخمیف و حفت هم صیغه تفسیر است و سکن موحده و کعبه است
صاحب سر رسول خدا بود و زاده بود علم اهل اتفاق میدانست بر منافقان را عربین خطاب
اورا امیر کرده بر روان وفات یافته بود از شهادت قرآن مجید روز در سنه سی و شش **شنا**
اسمعیل بن جلیل قال انما سلیة بن رجاء عن هشام بن عروة عن ابی عن عائشة
قالت لما کانت یوم احد هزم المشرکون هزمیة یعنی گفت عائشه هرگاه بود روز غزوه
احد زحمت داده فرزند مشرکان بر عیسی یا بان فصاح ابلیس ای عباد الله احرکم پس
او را از شیطان مسلمانان را که تقاب کرده بودند مشرکان را ای بنده ای خدا مد خطه کعبه بسیار
که تقاب کرده اند شمارا فوجبت اولیهم علی احرهم پس با کشتند چینیان ایشان بر سینه خود

فاجتهدت مع اخراهم پس قال کردند پیشانیان با پیشانیان خود فقط حدیقه فاذا
هو یا بیدین نظر کرد پس دید که او حاضرست به پر خود یعنی ابروی انسان می آید فادی
ای عباد الله ابی ابی ایس فریاد کرد ای بندگی خدا پر من سب پدر من سب قال فوالله
ما احتجوا عنده حتى قلموه گفت حدیقه با عروه را دی حدیقت باز نماندند از پدر حدیقه
تا آنکه گشتند دورا فقال حدیقه غفر الله لکم گفت حدیقه میا عرض نمودند ترا که بگنجانند
مسلمانی را بر خید درین دعا اعتداری هم بود با وجود آن کنایه نیز داشت پس دعا کرد انهن
بمغفرت این کنایه بکنی کریم که از صحبت مغفرت کسب کرده بود قال ابی قحط زالت فی
حدیقه منها بقیة خیر من تمام گوید گفت پدر من عروه همیشه بود در حدیقه ازین
بقیة بقیة نیکی بان از خون نیست به پر خود که از مسلمانان گشته شد نه از دست کاروان
یا بقیة دعا و استغفار و کائنات او را حتی لغی الله عز و جل تا آنکه موالات کرد خدا را یعنی
تا وقت مردن ذکر هندی بنت عبدة بن سبیعة بن عبد شمس ذکر شد مادر هادی
زن ابی سفیان مسلمان شده است با زوج خود در فتح مکه ظاهر است که این هم مانند پدر خود
از موافقت اقلوب خورده بود حاضر شده بود در ایام کفر و فرغده احد **باب**
سید الشهداء حمزة را در نه شهادت رسانیده و وی بود شهادت شد کرده و شکم دیده جگر
حمزه را بر زبان خایده است و در وقت عمر بن خطاب در روز نجات ابو قحافه پدر ابوبکر
صدیق زخم مرده است و قال عباد الله قال ثنا یونس عن الزهیری قال حدثنی عروة ان
عائشة زنی قالت جاءت هندی بنت عبدة گفت زنی حدیقت کرده مر عروه بن
زیر بر بعضی ها که گفت آمدند دختر عبدة نزد المغفرت فقالت یا رسول الله صل الله علیه

عبدان ثنا

ماکان علی طهر لا یرض اهل جبا احب الی ان یدلوا من اهل جبا ان یکف
ای رسول خدا نبود بر پشت زمین اهل سنی دوست تر از من از اهل میت تو ای یک خوار شکر
یعنی دوست میداشتم خرابی تا جان ترا نسبت بر دم دیگر خیار بکیر بجز دفع بود با بدی بخی ختمه است
از پیش و صرف بداران اطلاق کرده اند از ابر خاتم هر چه گنجانند تمام اصبح الیوم علی طهر
الا یرض اهل جبا احب الی ان یفر و امن اهل جبا ان یکف سب ارد ز زمین
اهل جبا و دستتر از من از اهل جبا می تو ای یک غر زبانشند قال و ایضا و اللذی نفسی سیده
فرمود که مغفرت و نیز ز یاد و تر خود شد محبت من وقتی که ایان ممکن شود در اول تو که کسی
که نجات من در دست قدرت اوست یعنی گویند که است حال من نیز از جنین است در بعضی شرح
گفته که این فرمودن مغفرت مو که بقسم برای تالیف قلب و خوش کردن خاطر او بود یعنی دیگر کسی
و زیاده برین مکتوبات و تو ای که گفتی و ابی اعیان باین دعوی او باشد قالت یا رسول
الله ان ابی سفیان مر جلد شکیب گفت ای رسول خدا بقیة ابر سفیان مرده است و بقیة
سخت است بیدم بیال خیر که مرده باشند فویل علی سراج ان اطعم من الذی اذی الی اننا
پس ای نیست بر من کنایه ای که مرده از آنچه مرده است بیال خود را قال کان بالمعروف
فرمود کنایه نیست از عرف کنی بر بیال بقدر حاجت **باب** حدیث زید بن عمرو
بن لیث یخبر عن وقتی ما و سکون نسبه سب به بر سعد بن سعد که از زینب شتره است و این هم
عمری خطی است **ثنا** محمد بن ابی بکر قال قنا فضل بن سلیمان قال ثنا منی
بن عبدة قال حدثنی سالم بن عبدالله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم فی زید بن عمرو
بن لیث یا سفل علی ح ایتم بومعه و سکون لدم و فتح الی اهل در اخر فار ما هم نام که در حدیث مذکور

ماکان

بعضی گویند نام او ایست در راه نسیم قبل ان نزل علی النبی صلی الله علیه و سلم العجی سیر الیک
نازل شود بر پیکر خدا و می بینی پیش از ایام نبوت فقد مت الی النبی صلی الله علیه و سلم سفره
پیش از آن آورده شد بسوی پیکر خدا طایفی یکی از اهل قریش آورده بود سفره بنام سیرین مهلب است
این کز بسوی طهای است که بر می دارد من فراد کتر است که در جری کرده بر می رسد از بند پس اطلاق
کرده اند نام طهم را چنانکه نامیده شده است مراد بر اوید و مثل این اطلاق بسیار است
در کلام عرب فابی ان یا کل منها پس ابلا زید بن عمرو ایست که خورد از آن سفره تم قلنا بلدا
الی لست اکل مصا تذبحون علی انصا بکم ایست که گفت بقتل من نستم که گویم از آنچه
ذبح میکنند شما ای اهل قریش بر زبان خود ولا اکل الا ما تذک اسم الله علیه و منجورم کفری
که ذکر کرده شده است نام خدا بران الکرکی انصرت اولی است با آنکه خورد مذبوحی که ذکر کرده شده
نام خدا بران جواب ازین اشکال داده اند که از اینجا معلوم میشود که آنحضرت خورد ازین طعام
پلا نیده ماند که در شرک منقر بود که نام تبار ذبح میکردند و از آنحضرت در او دل حال می رسد
و استسکانی از آن معلوم شده است و نیز آنحضرت این سفره پیش زید کشید از بسکه بود هر چه
رو در دست سید علی در جمع انجم آورده که زید بن عمرو نیز در کول خدا صراحت علی سلم آنکه با آنحضرت
زید بن عازر نشسته بود و در می خوردند از سفره که در پیش خود داشتند پس دعوت کردند زید
بن عمرو بن نعل را برای طعام خود زید گفت مرا آنحضرت و ای برادر زاده منجورم از آنچه ذبح کرده اند
از بر غضب نعلت شغاف فی حاشیه علی انصا دی پس بهتر در جواب است که گویم تو هم چهر
که بر دی نام خدا در کورند نازل در اسلام شده است و وجه آنست که پیش از حکم شروع موقوف
بجوت نبی باشد و اصل در تبار است از اینجا است که علماء از کتب صحیح و در آن دست رس است

صلی الله علیه و سلم تحریر آن نیافتند از اکل از اینها می دانند از انصا چه زید بسوی برای او می بود
نمبوجب حکم شرعی و از بقای شرع ابوابهم در جاهلیت حرمت مراد بود نه هر چه نام نیک
اسم الله علیه ان زید بن عمرو و کان یغیب علی قریش ذبا تخم زید بن عمرو غیب می
گفت بر قریش ذبا تخم ان ترا از آنکه نام تبار ذبح میکردند و عقول الشاة خلقها الله
عمر و چله و میگفت شاة پیدا کرده است از خدای غالب و بزرگ و اول من السماء و الماء
و فرود شده است از آسمان اب را و ابعث لها من الارض و رو یا نیده است مرود
کیه تم تذبحوها علی غیر اسم الله ایست که میگوید شما انرا بر غیر نام خدا و تقرب میکنید
بذبح بسوی خدا انکار لئلا یذکک و اعطاه مالک میگفت این را برای انکار زید بن عمرو
در شتر بر این نام گذارند **تث** موسی فالجحد تنی مسلم بن عبد الله لا اعلم الا بحد
بدر عن ابن عمر گفت در می بن غضب با شما اند که در حدیث کرد در اسلام بن عبد الله و نیده ام و در
بکر حدیث میکند دین خود را از **و یقنعیه و یجوبه انرا فلقی عالمنا من الیهود**
فما لعین دینهم پس عواقب که در عالمی را از فرقیه بود پس بر سید او را زید بن عمرو فقال
انی لعلی الدین تدبیرکم پس گفت زید امید دارم که دین دارم برین شما فاجر فی پس فرمود
مرا زید بن خود فقال لا تكون علی دیننا حتی تا حلف یبصیک من لعنة الله پس گفت
خبرانی بر زید بنیستی تو بر دین ما آنکه میگری بهره خود را از لعنت خدا یعنی اگر دین من میرا می
مگون خردی شدت ما افر لا من لعنة الله گفت زید میگری مگر از لعنت خدا و لا
احمل الله من لعنة الله و لا من غضبه شیئا ابدا و انی استعجب و بر نیده ام از لعنت
خدا و نه از غضب الهی چیز را در ما و کی استعانت این بار دم فضل تدانی علی عمره قال

ما اعلمه الا ان تكون حنيفا قال وما الخيف قال دين ابراهيم لم يكن يهوديا
ولا نصرانيا ولا يعبد الا الله ترجمه اين است كه نكوشه را كه گویي يهود و نصاریان هم
تغلب درین خود و تمسك بكتاب الله چرا كفتند اگر دين ما اختيار مكنی منسوب و ملون
خوابی جواب ازین سوال كند با فعل بجای طرسد و الله اعلم بحقیقت آن تواند بود كه علماء آنها
دانسته بودند كه كافر بعد از دست عوام در کتاب توریته و انجیل رفته و بر خلاف حق عبادت نمود
غیر برادر و همچین علوم نصاریسج را این الله میگویند می پرسند اینها را وظا آنست كه كه
از در اختیار این اینها كند بر طرفه عام مردم خود را بود و این طرفه خود موجب غضب و لعنت
الهی است فلما رأی زیاده قولهم فی ابراهیم خرج یسیرا كه دید زیاده گفتا علماء یهود و نصاریان
در حق دین ابراهیم بر آمد از بجای فلما برز سرفع یدیده حال اللهم الی استشهد الی علی دین
ابراهیم یسیرا كه بر آمد از دین این كه گفت خداوند تحقیق من گوی میگویم كه تحقیق من بر دین
ابراهیم است قال للیت حدیثی هشتم عن ابي عن اسماء بنت ابی بكر قال سالت
زید بن عمر و بن نفل قال عما مستندنا ظهره الی الكعبة كفت اسماؤدیم ازین بن عمر
بن نفل را در حالی كه ایستاده است و تكبیرا سه سب است خود را بسوی كعبه بقول یا صخره من
والله ما علمكم علی دین ابراهیم غیري میكفت ای كرده عرضی خود را كه كعبه است از شما كه
بر دین ابراهیم غیر از من گویا شركه كه اعدا داشته كند كه ما یان بر دین ابراهیم هستیم این دوی
از سب پریشان باطل بود لیکن ظاهر می شود كه این زید شریعت ابراهیم را از كعبه گرفته بود كه یا
همین خبری از سب پرست و عقاید حقانیت دین ابراهیم نسبت با این دین نیست و كان
یحیی المودودة و بود از بزرگواران و میكرد یعنی كه می دانست از كشتن دهران مردم را كه زنده را كه میكرد

مؤوده بر وزن منقوله است مشتق از و در بعضی كافی چون نكند آشتن و خزان بر آنرا اسهل تر نشی کران
بود یعنی نماند با این نام گویند و خضر علی ربه نبیها آوردند و بر او هر چند خورست كه فیه ده نبوال
نیفتاد و بر او میكند خورد كه دیگر دخر بر از زنده گذارد پس ازین ایما كار بر این است مؤوده
و اكثری از اینها بر سر دخر می كشد بقول للوجل ادا اداد ان قیل ابلتة لا نقصد الكفایك
مؤونهما میكفت مرد را وقتی كه خورستی او كشتن دخر خود مكش من كفاف میكنم ترا از طاعت او
چا خذها فاذا نزع عمت قال لا یها پس میكفت ان دخر را كه چون شد كشتی پر
او را نزع عمت بدو را و در عین مهله بر وزن نه عجت یعنی كرت ان شئت و نقبها
الیک وان شئت كفتك مؤونهما كه خود می تو بگذردم او را بسوی تو و از خواهی كفایت
كنم با كی حاج او را و نزد فاكهی از حینت عامر بن ربه كه حلیف بن عدی بن كعب است كفت
كفت مرا زید بن عمر و تحقیق من مخالفت كرده ام نوم را و اذ تابع كرده ام ملت ابراهیم كه اعیل
را و حمله آنچه عبادت میكردند مشطه منیر را از اولاد اسمعیل را و نمی رسیم خود را كه در باجم او را
و قدین لانایم و گوی میگویم كه او بخر خدا است كه در از شد حیات تو سلم من بری چون عا كوید
بر كه و مسلمان شدم اعلام كردم بخدا او را پس او كه دخرت سلام بری و ترجم كرد بری و زود
دیم او را در بهشت در مكنتان پرست و در رویت اسماؤدیم كه بر سید شد انحضرت
را از حال زید بن عمر پس از او بیست و شش روز قیامت است تنها میان من و عیبه بن مریم
و در رویت كرده سب از سیر بر بجا از طرق هشتم بن عده كفت رسیده است ما را از زید در
بود چون بیست انحضرت بوی رسیده نقد او را كه سادت حضور كرد در تمامی راه كشته شد كوید
كه پنج سال پیش از نبوت وفات یافت وقتی كه قریش بنا كوید كردند باب بنا و كعبه

مؤونه

در میان غیر نمای کعبه که در پیش کرده اند و در پیش از آن حضرت بود این اسمی دیگر است که گفته اند
 که در آن وقت عمر شریف آن حضرت بیست و پنج سال بود **تثنا** محمود قال ثنا عبد الرزاق قال انا
 ابن حجاج قال اخبرني عمر بن دينار سمع جابر بن عبد الله قال لما بنيت الكعبة
 ذهب التماسخ صلى الله عليه وسلم وعباس كفت جرير وقتي كنا كرهنا كعبه كعب
 رفت بنام خدا وعباس بن عبدالمطلب نيقلان الحجارة ورحالي كبر مبيدانه سنگها را
 فقال عباس النبي صلى الله عليه وسلم كفت عباس بن محمد خرازا اجعل اذراك الي
 سر قبلك يفتك من الحجارة بگردان از خود را بر گردن خود تا پناه دهد از سنگ
 در آن حضرت همچنان گردن خود را به الارض وطمحت عيناه الى السماء پس افتاد و پيوس
 بر زمین و گشاده ماند و چشم او بسوی آسمان تم افاق فقال اذاري اذاري فشد
 عليه اذاره پشتم پیش آمد و گفت بیدار از مرا مگر ز خود پس بیدار شد از او او
 و سر عورت کرده شد گمانی گوید این گفته پیش از نبوت بوده با پنج سال یا پانزده سال
 و قال اخبر موثق ان رويت مسته كعمر شريف آن حضرت در آن وقت بیست و پنج سال بود
 و قال اول موثق مسته بر دایمی که گذشت که فوت زید بن عمر و پنج سال پیش از زمان نبوت
 بود و وقت بنا کعبه نبوت در او در کتاب الفقه گفته و در آن این زیاده بود
 که در ایام بعد از آنکه عمر یمانا در نبوت از بر ارسیل است و در حدیث ابو الطفیل آمده
 که در آن **تثنا** که آن حضرت مسک می کشید کشف عورت او شد مع الوعدی اسم من مذکور شد
 این محمد بن یونس عورت خود را در این نخستین ندای بود که در جانب حق آمد پس ازین فخری
 این روایتها ظاهر می شود که کعبه در آن وقت حرجی در کشف عورت نبوده است چنانکه یونس

پوسته که بر سر جاهلیت طواف کعبه میکردند و در کشف عورت باکی نداشتند بعد از آنکه از خود
 بنا کردند احوال مختلفه آمده است از تاریخ مکه و غیر آن معلوم شده که در مرتبه بنا یافته است
 از ملاکه و آدم و اولاد آدم و خلیل الله و عماره و جرم و نضی بن صلاب و زینب و عبد الله
 بن الزبیر و حجاج و الله اعلم **تثنا** ابو النعمان قال ثنا احمد بن زید عن عمر بن الخطاب
 و عبد الله بن زید قال لم يكن علي عهد النبي صلى الله عليه وسلم حول البيت
 حائط كفت عمر بن دينار و عبد الله بن ابی زید بن زید در زمان پیغمبر خدا گرد کعبه دیوارها کائوا
 بصلوات حول البيت بود مردم که نماز میکردند با وجود حائط که خانه خدا حتی کان عمر تا آنکه
 بود زمانه خلفت عمر رضی قسبی حول حائط پس بنا کرد خانه کعبه حائط را تا عبد الله
 جدره قصیر کفت عبد الله بن ابی زید دیواران حائط کوه بود حصار نفع جسم و سکون دل
 و نفع در ابتدا و خزان قصیر است و جمله مفسد حائط است بنفاه ابن الزبیر پس بنا کرد یعنی تمام
 کرد این زبر و بلند خست **باب** ایام الجاهلیة در بیان بعضی امور که در ایام جاهلیت
 بوده است گمانی گوید ایام جاهلیت مدت فترت را گویند که میان عیسی علیه السلام و میان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بوده و سی و هفت گفته مراد از ایام جاهلیت اینها ایام است که میان بود آن حضرت
 و مسبت بوده است که با تحفص کرده باین ایام از آن جهت که آنچه مذکور است در این ایام حوال
 بهین ایام است **تثنا** مسدد قال ثنا يحيى بن سعيد قال حدثني ابي عن عائشة
 قالت كان يوم عاشوراء يوم تصوم قريش في الجاهلية كفت عائش بود روز
 عاشورا روزی که روزی میکردند قریش در جاهلیت و كان النبي صلى الله عليه وسلم
 يصوم و بود پیغمبر خدا روزی میداشت آن روزی فلما قدم المدينة صام وهو فصيا مر

قدم آورد بکینه روزه داشت و در کرده بروزه بینی و حجب کرد جمع میام گویا با عتبار
بروزه دوران است فلما نزل رمضان کان من نشاء یصوم ومن نشاء لا یصوم
پس هرگاه نماز شد روزه ماه رمضان بود کسی که خورستی روزه داشتی یعنی و حجب
قال ثنا ابن طائوس قال ثنا ابن عباس قال کانوا یبعثون ان العمره فی الشهر
الحج من الجوز فی الارض کففت ابن عباس بود ترش میداشتند عمره را در ماههای حج
از جمله کمان در زمین و کانوا لیسعون المحرم صفرا و بودند کرمی میدند ماه محرم را ماه صفر
و این از آن بوده که تا خیز میکردند ذی الحج را تا محرم و محرم را از صفر و همچنین ماههای دیگر و کسی
در قول خدا انما ایسی زیاده فی الکفر اشارت بهمین است و یقولون اذ ابوء اللذی بعثنا
الاتحلت العمره لمن اعتمر و یکفند وقتی که بهتر شود در شهرهای پشت سر آن که بر آن
سواری راه چگوده و غالب آنکه تا سنج سفید بنید چنانکه در روایتی دیگر واقع شده و این
العمره و در وقت انهای پای سو مردم از راه حلال است عمره هر کسی را که عمره کند بر ترش
دال هله و موحده را در آخر حجاجی که در پشت خسته مانند قال تقدم رسول الله صلی الله
علیه وسلم را بینه گفت ابن عباس پس قدم از رانی داشت بلکه رسول خدا را ان اوجاع
چهارم شب چهارم ماه ذی حجه مصطفین با الحج در حالی که شوق کوهن کرده بودند بقدح
و امرهم النبی صلی الله علیه وسلم ان یجعلوا عمره قالوا یا رسول الله ای الحلال
و فرمود که عمره را بگردانید و عمره را بر انید از آنچه ممنوع است در احوال و ان را
حلال می کنید گفتند که در حال بعد از آنی عمره خورده بود قال الحلال کله فرمود همه حل از میان و جزا

در کتاب الحج با سباحست و فواله که شسته است **ثنا** علی بن عبدالله قال ثنا
سفیان قال کان عمرو یقول ثنا سعید بن المسیب عن ابی عن جده قال
جا و سیل فی الجاهلیة فکسا ما بین الجبلین گفت جد سعید بن مسیب که نام او عمران است
بفتح حاء همله و زاء مفتوح و در آخر آن از مهاجران است و از اشرف ترش بود در جاهلیت
که نامی گوید اسلام او روز فتح مکه است برین روایت مهاجران بود آمد سیلانی در ایام جاهلیت
پس یوشید ساقی را که میان دو کوه است و مکه در میان آنهاست و قال سفیان و یقول
ان هذا الحدیث لرتان سفیان گفت و یکففت از ترش ران شای است یعنی
فقه در آن روزی نقل کرده که ابو عبد الله حاکم حافظ گفته که مؤلف درین کتاب حدیثی یاد کرده
که از وی یک روایتی کرده باشد پس نویدی گوید از حدیث نقض قول او میکند از آنکه مؤلف
گفته اند که از مسیب غیر از این روایتی یاد کرده است و میگوید که در آن کتاب آن باشد
که در اسناد مؤلف و در ایام جاهلیت کسی نیست و الله اعلم **ثنا** ابوالعلاء قال ثنا ابو عمرو
عن بیان ابی شمر عن قیس بن ابی حازم قال دخل ابویکر علی امرأه من احمس
یقال لها ذینب گفت قیس بن ابی بکر مولی رضی از زینب احمس که نام فیله است از یک
گفته میزند او را زینب فراهها لا تسکم فقال ما لها لا تسکم پس دید او بکر از او
که سخن میگوید پس گفت چه حال است مرد را که سخن میگوید قالوا حجت مصیبه تقدیم کرده است
در حالی که خونی است مصیبه بغمیم و سکون ماد همله و کرمیم اسم فاعل است از باب لغت
میباشد گفته یعنی قدم است و گویا آن زن مقرر کرده بود که خونی ادری حج کند و هنوز نماز
بود یعنی در جاهلیت از او بهتر میداشتند چنانکه فهم میشود از حدیث ابویکر حوائق رفع قالها

سا دارد

ابی حازم در آن

تکلمی فان هذا لا یجوز لهدا من عمل الجاهلیة گفت ابو بکر مردی سخن گفتن
این سخن تا کردن از کار و رسم جاهلیت است فکلمت فقالت من انت پس سخن کرد
و گفت کسی تو قال امره من المهاجرین قالت من ای المهاجرین گفت ابو بکر
مردی از مهاجران گفت از کدام مهاجران قال من قریش قالت من ای قریش انت گفت
از قریش گفت ان زن از کدام قریشی هست تو قال لک لسؤل اما ابو بکر گفت تو زنی پر
سوالی من ابو بکر سؤال بردن قبول است برابر است دردی مذکور نوشتت قالت ما بقا و یا
علی هذا الامر الصالح گفت خدیجه بانی بودن ما برین کار ساز او را یعنی اسلام الذی جاء
الله به بعد الجاهلیة کاری که آورده است خدا را پس از جاهلیت قال فقام
علیه ما استقامت علیه ائمتکم گفت بقی شما برین کار مادی است که راست
دارند شما اما ما انما انما استقامت ان ان ادای حقوق مردم و اقامت حدود و
برخیز بجای آن باشد قالت و ما الا ائمة گفت ان زن و کلام اندامان قال ما کان
لقدسک کر و سن و انترافید ما رو نهم و بطیع نام گفت ای بنودم تو ترا سران
دین کار کردی میگردم تو ترا پس اطاعت میگردم مردم این ترا قالت بلی فهم اولئک
علی الناس گفت آری بودند گفت ابو بکر پس این ان اما ان از مردم که قیام میدارند
بر نفس اسلام و میفرمایند مردم را احکامی اسلامی بدانند تا فیه دلیل ساخته اند و میرت
را بر نفس خود که نذر در امری مباح نمیشد بلکه باید از جنس عبودت بود و تقوی را
استدلال چنین کرده اند که ان زن که نذر کرده بود که سخن نکند ابو بکر صدیق گفت حدیث
این نذر درین از حال جاهلیت و اسلام هم کرده اند و میگویند ابو بکر را نذر کرده اند

تده بنه

شده یا شد از علم الهی پوشیده ماند که درین حدیث نذر امری نرفته و ظاهر است
گفتن با بکر هم از ان بود که درین بنا بر رسم جاهلیت که حج بکوت بهتر میدادند سکوت آورده
بود چون مردم مراسم کفر جاهلیت از لوازم اسلام بود نصیحه کرد او را و نصیحت امام از غیره هم
انست که نذر در امری که سمعیت و حرمت نیست مستفاد میشود و در حدیث مذکور است
در کتب **تفاوت** فروع بن ابی المفضل قال قال علی بن مسلم عن هشام بن ابی
عن عائشة قالت اسلمت امرأة سوداء لبعض العرب فحفت عاتة اسلام آورد
زنی سیاه فام که در بعض عرب را بود و کان لها حفش فی المسجد بود مردار خانه حمود
ازنی در مسجد حفش بجای مکه مکرده و سکون فام در حفشین هم هست بینه خانه حمود قالت
فکانت تا یئسا فحدثت عندنا کت عاتة پس بود ان زن می کند نزد ابی هریت
میگردم زود ما فاذ افرغت من حدیثها قالت و یوم الوشاح من تعاجیب ریها
پس وقتی که فایز میشد از سخن خود گفتی در روز وشاح از ان نور عجبی برود که راست الا انه
من بلدة الکفر الجابی آگاه باش که تحقیق امروز از یلوه کفر زکی داده مرا خلافت
قالت عائشة و ما یوم الوشاح پس برگاه بسیار کرد و کربوم وشاح گفت مردار
عاته چیست روز وشاح قالت خرجت جوی بر میتر بعضی اهلی گفت برون آمد و فرکی
بر بعض مردم را و علیها وشاح من ادم مسقط منها و ان دخر کلونید با بود از مردم رفت
ازنی بر زمین وشاح بکر و نظم دوست که از مردم پنهانی بافتد و میدد زنده جوار و زمان در کلو
در دوش و بر تمسکاه آورند و انرا کامل میگردند فاحطت علیه الحدیث و همی تحسبه نجما
فاخذته پس انما دردی علیها زو حال آنکه میداند از کوشی پس رفت و بر انرا فانه می بود

خدا بونی پس نعمت کردند مرا بگرفتن آن پس عذاب کردند مرا حتی ببلغ من امری
 انهم طلبونی قبلی تا آنکه رسید از کار و عذاب من که بقیع مردم طلبیدند فرج مرا از کار
 کشد در آن قبیناهم حوی و انا فی کوبی پس در میان آنکه این همت کرد من اندر من
 در رنج و کربت خودم اذ اقبلت الحدباء حتی وانزلت برؤسنا فالقتهما
 ناکه پیش آنکه غلبوا از آنکه مقابل آنکه ^{بگرفتند} ما پس انداخت آن وقت را فاخذوا
 پس گرفتند از آنکه نقلت لهم هذا الذي اتمونى وانا منه بربية پس گفتند از آنکه
 این است که همت کردید از آنکه من سزا بودم از آن و این حال باعث برگزاشتن
 در کفر و اختیار اسلام من بوده است و کتب الطوة در باب خواب کردن در مسجد
 گذشته است حدیثی تغییر است و بر وزن نیز آمده است و اصل او تغییر حدیثی است
 بسکون تغییر است و فتح نیز ادغام کرده اند نیزه را دریا حدیثی در بعضی نسخ حدیثی است
 و الف است الف با شاع فتح یا راعه یعنی گویند بضعف و ضح کرده اند برای این جانور
تثنا قتیبة قال ثنا اسمعيل بن جعفر بن عبد الله بن دينار عن ابن عمر
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا من كان حالفا فليحلف بالله و لم يذكر
 كبرياء سوگند خورد پس سوگند خورد مگر نام خدا از آنکه سوگند متضمن تعظیم است و تعظیم را می
 شاید مگر خدا تعالی و کانت قریش تحلف با بائعها و بودند قریش که سوگند نمودند
 بنام پدران خود فقال لا تحلفوا با بائعهم پس فرمود سوگند نوزید بنام پدران خود
ثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال احدثني عن ابن عبد الرحمن
 بن القاسم حدثه ان القاسم كان عيشي بين يدي الحجازة ولا يقوم لها كفت اب

بهب خبر داد مرا عمر و که بقیع بن عبد الرحمن بن قاسم حدیث کرده او را که قاسم بن محمد بن
 ابی بکر بود که می رفت پیش جنازه و راست ده میشد مرخا زه را یعنی بریدن آن و بقیع
 عن عائشة قالت و خبرمید او را عایشه گفت عایشه کان اهل الجاهلية يقولون
 لها بود رسم اسل جاهلیت که می ایستادند جنازه را و قیام بر روی جنازه در او اسل سلام
 بوده بعد از آن مسوخ شد و عایشه همان کرد که رسم اسل جاهلیت است و تفصیل آن گذشته
 در کتاب الجنائز يقولون اذا مر اوهانکنت فی اهلک ما انت مرتین یسکند و قی
 که بدیند بودی خود را ^{بگرفتند} خود چسبید که بودی یعنی عظیم و شریف بودی چنانکه گویند یا جاریم
 ما انت چه چیزی تو یعنی چیزی عظیم است و این معنی تعجب است و در بعضی نسخه در حدیث
 بلفظ تانیت در قشود بحسب اتفاق است یا مخصوص بهمین زمان و بعد از علم کمالی تقریبی
 این ترکیب آید که در صورت است و بعضی جمله حذف است ای الذی انت فیکت و الحماة
 مثل ان غیر آنچه در آن شرافت یعنی حالتی که هستی تو آنکه بودی تو در حال حیات مانند آن
 الرئیک بودی نیک هستی و اگر بد بودی و این قول موافق اعتقاد است که میگویند
 روح آدمی بعد از موت جانوری میشود یک یا دو یا آنکه کلمه آنجا حدیثی میگوید تو
 در مردم شریف پیش ازین پس چه چیزی تو آنکه یا نایب است یعنی آنکه بودی بیک روح قوم است
 تو در میان اینها یا دیگر در بعضی بروقی متقدرات است مابسی الاجسام النبی یعنی حیاتی
 مکر حیات دنیا ما تخطا عمر بن عیاش قال ثنا عبد الرحمن قال ثنا سفین عن
 ابی اسحق عن عمر بن مبرور قال قال عمر ان المرء کین لا یفیه من جمع حتی
 تشرق الشمس علی تبوک گفت عمر بن مبرور گفت عمر بن خطاب رحمه یفقی منکان روح یکبار

در قضا و کفایت آنست که روح آدمی
 بعد از موت جانوری شود یک یا دو بار

از زلفه تا آنکه طلوع میکرد آفتاب بر کوه تیسبر که در مناسبت تیسبر بفتح سکنه و کسر هاء
 پرویز علی بن محمد الفهم النبوی فافاض قبل ان تطلع الشمس من مغربها کوفت کردان از
 سینه خدایس بر جوع کرد از زلفه پیش طلوع کند آفتاب و همین است نهیب جمعی و کلام
ثنا اسحق بن ابراهیم قال قلت لابی اسامة حدیثکم بحیث بن المصلح
 قال ثنا حصین عن عکرمة کففت اسحق بن ابراهیم کفتم مرالی اسامة حدیث کنه است
 شمار ای بن بهلب کففت حدیث کرده مارا حصین از عکرمة در تغیر قول کما و کما سادها
 قال صلاهی متبایع کففت و تغیر این قول که بحیثی حوری است قال وقال
 ابن عباس سئل عن ابی کففت عکرمة کففت ابن عباس شنیدم پدر خود را در عیاش
 یقول فی الجاهلیة اسفنا کاسادها قال میکففت پیش از آنکه مسلمان می شود
 بیوتان مرا کاسه بر آید و نیز عکرمة از ابن عباس روایت کرده که کففت ابن عباس
 میکففت پدر من عمر غلام را دهق لنا انی املا او تابع یعنی بر کن یا بیانی ده
ثنا ابو نعیم قال ثنا سفیان عن عبد الملك عن ابی بکر عن ابی هريرة قال
 قال النبوی صلی الله علیه وسلم اصدق کلمة قالها الشاعر کففت ابو هريرة فرموده پدر خود را
 روایت تریح است یعنی که کففت است از آن که کلمه لبید الا کل شیء ما خلق الله باطل
 سخن لبید است کلامه باش بر خیز که که در آن ذرات خدا صفات جلیله است باطل است
 یا فایده بر صفت شعاع دیگر این است و کل نعیم لا حیة الا حیة زایل و بر نعیمی که هست البتة دور
 شدنی است و لبید این شعر را پیش از اسلام خود در ایام جاهلیت گفته و نظر آنست
 انکفرت این شعر را پیش از اسلام او خوانده اند و درین لبید روید فرموده مسلمان شده

و نیک مسلمانان

و نیک مسلمانان شده و بر وی است که بعد از اسلام شعری کففت نقل است که عمر بن خطاب هم از وی
 شعری طلبید کففت بعد از آن که قرآن بدل من در آنکه شعرا دل بسته شدی در از غرست
 در یکصد و چهل و بقولی یکصد و پنجاه و هشت و فوات یافته در عهد خلافت امیر المؤمنین عثمان بن
 عفان رضی **و کاد اهتیه بن ابی الصلت ان یسلم فزودیک**
 بود امیر بن صلت که اسلام آورد یعنی در شعر گویند در ایام جاهلیت نمیدیکه و تقدیمت
 بود و در شمار او ذکر توحید بسیار است زمان اسلام دریافته و سعادت اسلام رسیده و بقی
 که نیک نظرانی شده بود و در حدیث از طریق عمرو بن ازیه را در کففت روزی در ایام کفرت
 بودم فرموده با تو از شعرا امیر خیر است کفتم آری است صدیست محمود فرمود نزد یک کففت
 که مسلمان شود **ثنا** اسمعول قال حدیثی اخی عن سلیمان عن یحیی بن سعید عن
 عبد الرحمن بن العاصم عن العاصم بن محمد عن عائشة عن قالت کان لابی بکر
 غلام یخرج له الخراج کففت عائشة بود در ابوبکر را عذبی که خرج میداد او را و کان ابوبکر
 یا کل من خراج جرد بود ابوبکر که بخورد از خراج او بیجا و بیصابتی فاکلمه ابوبکر
 پس آورد روزی خضر را پس خورد ابوبکر از آن فقال له العلام انذاری ما هذا بک کففت
 بر او غلظم او را با میدانی چه بود این طعام قال ابوبکر و ما هو رکعت ابوبکر چیست آن
 قال کنت تکفنت لانسان فی الجاهلیة کففت بودم که کفنت کردم در آن فی را در ایام
 جاهلیت و ما احسن الکفانة الا انی خلدت ذنوبی یکمیدانم که کفنت را که آنکه
 تحقیق من خراج کردم او را فلقیننی فاعطانی بدالك پس عذبات کرد مرا پس او را لبیک
 فصد الذي الکفنت منه پس این است که خوردی نوزان فادخل ابوبکر بیده فقا و کفنتی

عمر بن خطاب از شعرا است

او فرموده کففت لبید با با کفرت
 از شعرا لبیک کفتم از سعید فرموده

دیگر از بابی می شنیدم که گفت پس گفت مردی از بنی هاشم بجای آنکه شده بود عروه جوان او را می نامند
گردین و داده دم من او را فال بخند فم بعضا کان فید اجله گفت روی پس زرد چهره را
بجوئی که بود روی او خردت حیات او یعنی از غم همان زند مردی بی بیعتش می شنید این چگونگی
که قول او خاتم یعنی آن طرف علی کوفت و این کلام این که ناظر است در اینکه قول خاتم خبر حرکت
بازند در هیچ نسخه یافته نشده است که اهل الفسطاط ضرب بر هر جل من اهل الیمین
فقال اشهد الموسم پس گشت با نغمه که او را زده بود از اسلحی پس وحیت کرد او را
و گفت ای حاضر منقوی تو موسم حج را فال ما اشهدک و بر ما اشهدک تر گفت حاضر ندادم
و ب است که حاضر شوم من موسم حج را فال اهل انت مبلغ عینی رساله مره من
الدهر گفت راستی تو رساله از بنی رسائی را وقتی از دو قات زمان قال تم گفت
ای برسانم قال فگفت اذ انت شهدها الموسم گفت پس هستی تو وقتی که حاضر
توی موسم را فناد بالقریش فاذا اجابوا پس ندان ای قریش کوهی که جواب نهی را
فناد یا بنی هاشم فان اجابوا فسل عن ابیطالب پس ندان ای بنی هاشم پس
اگر جواب دهند ترا پس پرس از ابوطالب فاجره ان فلا نا قتلنی فی عقابک همان
المستاجر پس خبره او را که تحقیق فدی گفته مرا بسبب پای بند شتری و مردان از طرفه
شده فلما قدم الذی استاجر اناه ابوطالب پس بر کوه قوم آورد که که اگر طرفه
بود آمد ابوطالب نزد او فقال ما فعل صاحبنا پس گفت چه کردی ما را قال مرض
فاحسنتم القيام علیه گفت شما زنده پس نیکو کردم قیام بر بیماری دردی او فقلت و فند
و متولی دفن او شدم قال قد کان اهل ذالک منک گفت تحقیق بود اسل ان از تو فگفت

حینا پس درنگ کرد و شکای تم ان الرجل الذی اوصی الیه پیر روی که وصیت کرده بود
بوی ان مبلغ عنده و ان فی الموسم ای که می رسد از جانب آن موسم حج فقال یا لقریش
فقالوا هذه قریشی پس گفت ای قریش گفتند اینها اند قریشی قال یا بنی هاشم
قالوا هذه بنو هاشم گفت ای بنو هاشم گفتند اینها اند بنو هاشم قال ان ابوطالب
قالوا هذا ابوطالب گفت ای ابوطالب گفتند این سب ابوطالب قال اموی
فلان ان ابلیغ امر سالت ان فلا نا قتلنی فی عقابک گفت و بود سب مرا فلان ای که
برسانم ترا فرستاده ای که فلان گفته سب او را بسبب پای بند شتری فانا ابوطالب
پس آمد نزد او و کشنده ابوطالب فقال احتر ما احدی تلک پس گفت اختیار کن از
ما یکی از بنی سحر ان تشئت ان تویدی ما تم من الابل فانک قتلت صاحبنا اگر
خواهی ای که بر بنی صدرت تحقیق تو گفته با ما را و دیت در اون وقت هر شتر بوده سب
وان تشئت حلف حصون من قومک انک لم تقتله و اگر خواهی تو سوز کنه خود
بنی کس از ایمان قوم تو که تحقیق گفته او را فان ابیت قتلناک بعد پس اگر با داری از بن
دو چیز میکنیم ترا بقصاص او فاتی قومه فقالوا تخلف پس آمد نزد قوم خود پس گفتند سوگند
خویم فاستامراه من بنی هاشم پس آمد نزد ابوطالب زنی از بنی هاشم کانت
تحت رجل منهم قد ولدت له بود این زن زیر روی از قریش تحقیق زاده بود ان مردی را
نزدت قالت یا اباطالب احب ان تجیرا بنی هاشم ابو جلد من الحسین گفت
ابوطالب دوست میدارم ای که بر بنی سب بر از بنی کس یعنی از بنی هاشم
سوگند نمی تو تجیر بجم و زنی سب بجه سقطه و لا تصیر عینه حیث القصر الا یمان و از آن گوی

او را بسوزند آنجا که ارام کرده شوند برای سوزند یعنی میان رکن مقام ابراهیم خطای گفته می
 میرد یعنی ارام و آگاه است چنانکه کجایش عدم یعنی مانده فانا هر چه منم فقال
 یا ابا طالب اردف حمسین بر جلالت ان یخلفوا مکان مائة من الابل پس آمد
 ابو طالب را مردی از قریش بی گفت ای ابو طالب خواسته تو بچاه مرد را اینکه سوزند
 بجای دستت یصیب کل بر جلایعیران میرسد مردی را دستت هفتاد بعیران
 فاقبلها معنی این دو شتر اند پس بگویند آنها را از جانب من و لا یغیر معنی حین
 بقیه الا ایمان و لازم یکن سوزند را آنجا که ارام کرده بودیمینها فقبلها پس قبول کرده ابو طالب
 دست ترا وجا و تمامیت را بعون و آمدند چهل و هشت کس پس سوزند خوردند قال
 ابن عباس فی الذی لغیبی بیده گفت ابن عباس سوزند که گذشت من درست
 نوزت اوست ما حال الحول و من التمانیه و الابر بعین عین نظر فگذشت
 سالی و حال آنکه از آن چهل و هشت کس چشمی زنده نظری کند یعنی همه سلاک شدند در آن
 ایاری از فاقی بر ویشا الی تخم از پد را آورده که اینجا که سوزند خورده از دست
 پر کرده و در سایه سگی نشسته شک بر اینها افتاد چنانکه همه در زیر آن سگ شدند حکم
 بالذکر در صورت آن بوده باشد که چون در آن ایام جاهلیت شمیری و شرعی بود که کما
 صیغ ارقوی و مظلوم از ظلم کند این همه خالفان بد روضه یکبارگی سلاک کرد تا مردم
 شوند دست بر یکدیگر روا ندانند و سوزند خوردن ابن عباس را چه در اوقات حاضر بود
 بلکه توارش بود و فوق اخبار مجربان صادق خود هم آمد و تواند که از غیر طراصه ادریدم
 شنیده شد **تثنا** عبید بن اسمعیل قال ثنا ابواسامه عن هیشام عن ابی
 عبد الله

۱۰۲
 ۱۰۳

عن عائشة قالت کان یوم بعثت یوم قد صد الله لرسوله کف عا لثنته بود روز بیعت
 روزی که تقدیم کرد از خدا برای صلحت پسر خود و صلح دین نبوت یعنی مصلحت و صلح در آن
 مسئله موضعی است نزدیک میدیدم مطهره که بنین از قدم حضرت بر پنج سال بخار به عظیم در میان اوس
 و خزرج روی داده بود فقدم رسول الله صلی الله علیه و سلم و قد افترقا ملامهم پس
 قدم آورد رسول خدا بیدین بجای که بر آن قدم نهادن ایشان و قتل سر و اتم و حجر حوا
 و کشته شدند اشراف ایشان و بجز خود نماند سردار بیستین نفر و حین یعنی آن روز است قد
 الله لرسوله فی دخولهم فی الاسلام پشتر کرد این کار را خدا برای رسول خود از برای
 در آمدن ایشان در اسلام و یعنی اگر ایشان اینها زنده میبودند و تفرقه در جمیع اینها
 نمی افتاد سرگشته و غمنا و در سینه چنانکه در اینها عبد الله بن ابی سرحه گفت که بود و قال ابن عباس
 قال انا عمر و بن الحارث عن بکیر بن الاثیر ان کویا صولی ابن عباس
 حدثنا قال مروی است از بکیر بن ابراهیم که تحقیق کردی که ابن عباس گفت او را که این
 عهدی که است لبس السمی بطن الوادی بین المصفا و المروة سنه ست مدینه
 میان بطن وادی که میان کوه حفا و روه است از سنه ۶۰ و در وقت اسد انما کان اهل الحاهلیت
 یسعدو فیها بنو مکه و مکه اصل جاهلیت می میبودند و بقولن لا یخیر العطاء الا سدا
 و می گفتند می گفتیم این سگها را که نماندند پشتر بداند اصل سبی میان صف و روه است اسلام است
 و در جب کردنند حضرت زهرا در کتی است از لکان حج و قره در ابن عباس مطلق سبی را نمی نماند
 بلکه بسیار بندی رفتن چنانکه در سب است و در خلف او از و هم و علمای سوزند شد
 سب است **تثنا** عبد الله بن محمد الحنفی قال ثنا سفین قال انا طرف قال سمعت

ابن عباس

ابن عباس

ابن عباس یقول یا ایها الناس اسمعوا منی ما اقولکم لیفت ابن عباس ای مردم خوب
شنوید از من و ضبط کنید خبر را کی میگویم بر شما را و اسمعوا الی ما تقولون و نیز شنوید از من
که میگویند شما تا بدانم که درست از بر کرده اید و فهمیده اید مرا از آن گویند و لا تذا هبوا
فیقولوا قال ابن عباس من قال ابن عباس و نرویش مردم پس بگویند گفته ابن عباس
چنین گفته است ابن عباس چنان من طاف بالبيت فلیطف من در را و الحبحر
کسی که طواف کند که بر این کوه طواف کند از درای حج و کبره مکه و بکون جمیم آن **باب**
که زیر سبزه است با کز درایات صمیم سفت دست از زمین بیت الله دردی در آن
ولا تقولوا الحطیم و نام نمیدان باره زمین را حطیم **فان الرجل فی الجاهلیة**
کان یحلف فلیقئ سوطه او فعله او قوسه پس بقیق مرد در ایام جاهلیت گویند
میور پس ای اندخت چایک خود را یا پای او از خود را یا همان را برای تقوی بگویند خود
بیش گویند چایکها که بر آن طواف میکردند می انداختند در آن تا گند و فرسوده میشد بعضی گویند
که اگر با سگ دروغ میخورد سگ میشد و زود بقیق می رسید و حطیم یعنی شکستن
و حطیم طعام است یعنی این نام در جاهلیت بوده از آنکه میخوردند از میوه های آن از
و حطیم فیل است یعنی فاعل **تأ** نعیم بن حماد قال ثنا هشیم عن حصین عن محمد
بن میمون قال رايت فی الجاهلیة فرده کفت عمر بن میمون دیدم در ایام جاهلیت
بوزنها را اجتماع علیها فرده که جمع شده اند بر روی بوزنها قدر است در حالی که زنا کرده
بوزنه فرجه ها فرجه ها مع هم پس سنگ را که زنا کرده اند از این سنگ را که مردم با اینها
فرده بکبره قاف و بکون را ماده بوزنه و فرده بکبره قاف و فرجه را جمع فرجه است سلطان

گفته که این حدیث تلمیح است در جمع احوال بخاری که دیده ام از او فرغ الباری گفته بود پس
حجت صحت مرود این حدیث آوردن الی ذلک شیخ خود فری و غیر او که از آن متفقین اند
اگر چه در روایت نسفی ساقط است در روایت فری در حدیث از حدیث بر نسفی
و همین حدیث را بخاری در تاریخ نیز آورده و در وی لفظ زنا نه گویند و اسمعیل از طریق
دیگر از عبد الملک بن مسلم از عیسی بن قحطان از عمرو بن میمون آورده گفت که در زمین
در کله خود بجای بلند نشسته بودم که دو بوزنه ماده و نر آیدند و این ماده دست خود را
آهسته از زیر سر سر کشید و با این بوزنه که آمده بود جمع شد بتر با رآه دست خود را در زیر
رخصه بوزنه اول در آورد آن بوزنه بیدار شد و مضطرب شد و بوی کرمانه را پس باواز
بلند خواند بوزنه را که آیدند و فشارت کرد و دست خود بسوی ماده این بوزنه ها کشید
آن مرد بوزنه را در آورده سنگ را که در آن این شیر و در سوراخها مانند این عبد البر
این قصه را تمام نقل کرده گفته اند که در این روایت بر عبد الملک بن مسلم و عیسی بن
حطان است و اینها گفته میشوند که قول اینها حجت باشد و نیز فرست که نسبت زنا کرده
حد بر غیر تکلف نمیرود و تکلفات بر غیر حین و این قول ابن عبد البر
رو این روایت خبر می نیست اول آنکه از عبد الملک بن مسلم و عیسی بن قحطان از حدیث باشند
این حدیث در سناد بخاری در حدیث است ان یکنه تانیا انکه اطلاق
زنا و جمع که سبب آن در کوی است بطریق ثبوت بر اینها کرده اند و از اینجاست لازم که
که غیر حین و نسفی تکلف باشند **تأ** علی بن عبد الله قال ثنا سفین عن عبد
الله سمع ابن عباس قال خلا من خلال الجاهلیة الطعن فی الامتثال و المناقب

نقته

گفت این عباس خصلتهای است از جمله های جا بهلیت طعن کردن ترانس اب نمودم
و یوحه کردن در مصیبت و نسبی الثالثه قال سفین و یقولون الاستسقا و تالانوا
و خراوشین کرده است عبدالمسیوم خصلت را گفت سفیان میگوید که استغفار بوقت
قطرات باران که بر چنان درازند میگردانند مطر ناسبند که استسقا بنویسد که انوار و جمع گویند
بقیة لون **باب** النسب النبوی صلی الله علیه وسلم و ذکر منبغته و عمره و نسب
این است محمد بن محمد الله ستوده شده بسا لش خدا و ملکه و بزبان انبیا از آدم میخیزد
علیه السلام در کمال صفات حمیده و اخلاق حمیده و فضائل جلیده که بر وجه اتم کردار است و اولی او
ابوهریثه بود و بحکم اسماء استرالی من السماء در ادواتش را باین اسم سالی نامی شد و پیش از این
این نام شریف بر احدی اطلاق نیافته بود مضاف و معانی این سید المرسل و غیره اکل بریاوه
بر آنست که در این مقام معصومی بر می توان شد اصل سیر از چه مجدرات در آن بر رفته اند
از صدیکی و از هزارانگی آورده اند و ملا ماجرا حضرت عبدالمستجاب وی از هزاران دعا نام
قریش بود مگر مظلوم در آن خود از صورت مظهر کمالات و جمادات صفات و انصاف داشت
و چون بکند طبع و محبت و صفای سیرت از اینجائی قریش ممتاز داشت و در حسب و نسب
دین کردار و مهارت اخلاق ممتاز بود چون بقدر بر اینی افتاب نور محمدی داشته و کسب
جمال مصطفوی ابدی باقیه لایح و ساطع بود مردان اهل بصیرت و خشنمان روزگار بود
و ناداری او آرزو داشتند در زمان حبس جمال بر سر راه او لغت خیره زنی میگردیدند از آنجا
که مقدس مقوف عصمت و عفاف بود هیچ حلیه کار نمیگشت و چون در حسب بن عبدالمستجاب
ازین کرامت آبی داشته آینه دختر خود را که کرمه در جملت مغت بود و عین محبت الهی کی

طیلت در زمان فرس استنها در پشت در سلک از روح عبدالمستجاب گواهند
و حق تعالی جلالت نه این عطیه والا در حق او کرامت فرموده است کرامت قال خواهر در وقت
بن نوفل که بخوبی یگان روزگار بود و در کتب دانسته بود که نور سید المرسلین صلی الله علیه و آله
در صلب پاک عبدالمستجاب است نهاده اند خود را بر عبدالمستجاب کرده اند و در سنی به اجماع
او نمود و فرار داد که هر قدر که در فدیة عبدالمستجاب داده اند چنانکه بجهت بوضع خواهد رسید
بیدار انصاف و صلح بگردانید عبدالمستجاب گفت که بیدار است پدید این نیست ترانجای آرم
هدان روز محبت اتفاق حسن بآن زفاف کرد و آن نور بود سید المرسلین صلی الله علیه و آله
یاخته بیدار این حال یا نه امثال رفته که در این روز در جمال صلح آورد چون امثال آن نور
از هر در مطهر حسین اکسر در مشام برسد که امروز مگر زنی دیگر زمان کند گفت ای
بکلیله جلیده خود قرآن کلام دانست که آن دولت عظمی لغیب او گردید خود را ازین غیبت
باز داشت و نیز در دست کرده اند که زنی فاطمه نام که از حسن و جمال بهره تام داشت و از کارها
و در کتب ساهی دانسته بود که هنگام طلوع از احمدی غمزدیک رسیده و این انصاف لایح از مک
مخترم ظهور میساید با حرم تمسبه و دستم غیبه و احوال فردان بوزم در این دولت
بکله مظهر آمده مقام گرفت روزی نظر او بر عبدالمستجاب افتاد و فریفته حسن و جمال گردید الهام
خدمت نمود عبدالمستجاب از آنجا مردم وی ترغیب نمود وقتی نزد او رفت که امید بود ای آرد
ان زن بر رسید بود از آن که پیش میگوشت با زنی ترست بیستی گفت آری با زن جلیده خود آینه
نست و سب ان زن گفت که من در جبهه تو لوزی ساطع میدیدم که فریفته و در روز تو هم بودم نه
بودم که ان نور محمدی بود که در تو نهاده بودند و ان آرزو امثال حرم نیست ان دولت لغیبیست

ابن کون با تو کاری نیست با دلی گسسته دین پر حضرت و اوس با گسسته و دلگشای
پلایسته من است و اولاد افضل العظیم و انصرفت من العید و سلم و و ناسه در شکم مادرش
در ریاست بود که عبدالدعوات یافته است و انصرفت در حجر العمام مر بامی خالص الی شد
این عبد المطلب عبد الله پسر عبد المطلب است و دی جبریه سوسه سر در ریاست
صاحب الدعیه و سلم نام او شیشه محمد است چون از مادر بوی سر سفید متولد شده بود او را شیشه
که یعنی پسر است نام کردند بعد از آن که حامله صفات جدی لظراف از دی پیدا بود شیشه احمد
مسئی کردند لقب مشهور او عبد المطلب است و شهر و جوه این نام گشت که رفتی
نامش بن عبد مناف بن حاشی جانب شام رفته بود و در مدینه تزوج نمود و از وی شیشه محمد
متولد شده با شام و غیره که از بلاد شام است رحلت نمود و این پسر بدین در جوان خود
بزرگیت یافته چون آثارش در کتابت در وی پیدا بود عبد المطلب خبر از وی یافته بود رفت
و این برادر زاده دورا بر شتری ردیف خود ساخته می آورد هر که از وی پرسید می گوی
پسر گسسته گفتی نزد عبیدی در چون بگله مطهره که همان نام عبد المطلب شیشه گسسته ردیف
گفته اند و شود عرب ان بود که بر شیمی را تری شیمی کردی با نرا عبید او گفتند می بود از آنکه عبد
لسط از آنکه می خورد بد مناسب بندگی در ریاست بر عبد المطلب مسلم گسسته و در روز
شان بعد از زود تا آنکه هم قبل عرب و ملوک اطراف بفضول و شرف شناخته بر آن محبت
و تود او می شناسند و او را بجدت قدر و بنا به شتان و عظمت لسان و دونه عقل
و فرید صحر و روزگار می شناختند و بوی تو و می نمودند و هر لیا بوی او را می شناسند
و دوسای که افتادند ازین همه مقوم حکم و تابع امر او بودند و از هر عرب که در او عظیم است

و در شیشه عبد المطلب

بوی التجا می کردی و مردیست که عبد المطلب برکت نور محمد را در نهاد او تا بان بود که از پنهان
بشرف و در تنظیم کعبه شریف مسی بلین بجای آورد بر نبوت پر شده کردی در حجر جبریه رفتی بود
حکم چاه زفرم که از دست توئی و ظلم جبریه نباشته شده بود جا داشت آن از مردم رفته ما بر شد
و هم از نهان عالم غیب بنشین موضع کسی یافت و متوفیق این سعادت و در حراز فعالیت
استیاری دیگر کمال او رسید و مهر زین وقت نذر کرد که از حضرت و است الطایا او را ده پسر
غنا بیت گذر بست خلیل رحمان یک پسر زان کند در آرزو ایام او را از روح نموده حق
بجانه او را ده پسر بخش و حضرت است زمود و نظرمحبت و قبول انچه پسران عبد الله
که کمال حسن و جمال صورت دینی ارادت و نور محمدی است الدعیه سلم بر حسین او باشد دیگر است
عبد المطلب خواست که انغای نوز خود کند هم پسران را طلبید و صورت اراده خود بر این
و نمود هم بشیخه در نیت اسمعیلیه رضا منشدند بیکان و دل انقیاد نمودند و از هر در زمین
یکی از آنها انرا خست پیام عبد الله بر آمد با نامه محبت بوفای نذر پر در خسته خواست او را
بقره مالکاه برد از برای مادری عبد الله و دیگر غرض ترش او را درین امر از محبت نمودند گفتند ما را
نمیکنند ایم که انجین بشری که آثارش در بیست از سیما او پیدا است قربان کنی آخر بگامی
رجوع کردند هر چه دی انصارت نمایند بولان پر از نوز دی گفت که در خه پیام این پسر ده شتر نوزانند
اگر نام شتران بر آید بهتر و اگر نوزده شتر بر فرود ده و در انوزان چون ترخه انداختند باز پیام
عبد الله بر آمد همچنین بر بارده دیگر اضافه می کردند بر بار نام پسر بر آمد چون بعد رسید پیام شتران
بر آن ترش هم خود سوزی نمودند عبد المطلب گفت دل من باین تسخیر نمود تا این صورت کردی
نر شود بعد از آن که بار ترخه انداختند نام شتران بر آمد پس رضای خاطر شتر آورده قران کرد و در

نزدیک

بار

مستند

و در حضرت نبوی علیه الصلوٰه و السلام اللابری با نیمی است ایجا که فرموده انا ابن الربیعین
که اسمعیل بن ابراهیم و عبدالمطلب نقلت که چون ابراهیم ملک حبشه برای تحریک بنیان
کنیه مطهر بانکاران و فیلان که به بکران چنانکه این قصه شهرت دارد و کلام محمد را از خردم
بروزی لشکران او دوست شتر عبدالمطلب را رانده بودند عبدالمطلب خواست
پیش ابراهیم رفته شتران خود از دست او باز آورد بوسید بعضی تعزبان او نزد ابراهیم رفت
دی چون عبدالمطلب را از دور دید و عطش و جلدتی در سیمای او مشاهده کرد از خشک بگریه
که بر سر مردم متفوق داشت بی اختیار تعظیم او کرده از تحت زود آمد و بر ساطع زمین نشست
و عبدالمطلب را تعظیم تمام در سلوی خود جا داد و زد شکوه در دل ابراهیم چندان در آمد که خود
چشم کرده که این مرد استغفار ازین اراده نماید لکن اندیشه باطل نگذرد عبدالمطلب چون
ابراهیم رسید که بیک اراده شریف آورده دید عبدالمطلب حرمتی از کعبه زده و گفت مردم شما
دو صد شتر را آورده اند مردم را بگویند که باز در سینه ابراهیم است متوجه شد گفت ای عبدالمطلب
روا بود که مثل تو سید سرور فرست با این همه آنرا در زری از حیوانی چند تا همگی نامی با آنکه میدانی
که این مردم این بنیان که شرف و عزت تمام میان تمامی مغز تر نشی داشته اند ام از آن سخن نگوئی
عبدالمطلب گفت ای ملک این خانه خود روزی قادر غالب بود در کعبه است که خود را از نگاه
خود برداشت مراد درین بغضوبی چه کارست من مالک این شتران بودم بفرود طلبان نامم
ابراهیم بنیامیت بر آن شتران را بعد عبدالمطلب و آمدند حکم کرد که فیصل از ابراهیم و بنیامیت
و هم خانه گویند عبدالمطلب شتران خود آورده بر اندک کعبه ایستاد و گفت ای خداوند
سراسر ای پرستش صاحب بر خانه پاسی که فطرت خانه خود در او در این خانه را تو خود مسبب داشته

دی بی که حاجت مقادست و در آنجا عده نزد ابراهیم چون لشکر ابراهیم با فضل نزدیک آمد ختمانی
نوجی از یهود فرستاد که از نفاذ در یک سکه زده بود بر هر یکی از لشکران که می آمدند نزد
بانکم اسب میگذاشت و بر جا سلاک تنه می افتاد و فیصل ازین زود بود یک جاندار میسخت
جان نبرد گویند یک سوار که کعبه نزد ابراهیم افتاد و در حقیقت حکایت میگذاشت ایستاد
جانوری که بر یک سگ زده سلاک میکرد و هم در حضور ابراهیم آن سگ زده بر سر او انداخت
و همانم سلاک شد ابراهیم از دیدن او سر برایشاخته که کعبه بود ازین در وقت و حرف
کنید و در او ای که میزند در نزد عبدالمطلب از آن زود در و بیت کرده اند از آن
عبدالمطلب بجز در جواب بودی سید که در خبری سعید از عبدالمطلب او بر آید هر چه است تمام
گفته از آن پوسته با که از آن خبر درستی نموند سیمایت طراوت و آن کی گوید و در آن
سهم عالم بر آن نیافته در ساعت زری ان در ترانه است و نام عرب و عجم سجده ان در آن
و نوجی از قریش در مرد قطع می آیند چون نزدیک بان میزند جوانی در غایت جوانی و حسن نظر
ایش ترا میزند و در بد اینها ازین حرفه میکنند و در هر روشن زود در پای ان در حست ایستاده
معلم کرد که یکی ابراهیم حلیل است و دیم نوحی علیها السلام میگویند که ای عبدالمطلب بر سرید
که این درخت حبت است ای شریف از ابا تهور سید و از قرنی بقرنی و از صلی بصلی متو
انتقال یافته عبدالمطلب چون ازین خوب بیدار شد از بیست این قصه از جا در آمد و زود
گامی رفت که قیصران نماید چون کیفیت حال بر او باز نمود گامین امواته تمام گوش کرد که ای او
زود شتر شد و گفت ای عبدالمطلب بجز کعبه که در آنست در دست است بر آنکه از فیصل تو شتر را
که سگ آن زمین در همان بوی ایگان آردند و کرا طاعت و انقیاد او بر میان جان میزند اینها شتم

ه ه ه

عبد مناف را چهار پسر بودند برگزیده ترین هاشم و دیگر عیسی که جد نبی امیه است و نوفل
 و دیگر مطلب که نامشانی بوی می رسد روی است که هاشم و عیسی ترکان را در
 بودند و پیشانی بر روی هم می بستند و خداوند استند که جدا کنند دست می دادند آخر بیشتر جدا کرد
 یکی از خلفا عرب گفت گاشن نویز بیشتر جدا کردند اکنون در اولادشان بیشتر خود بود ایستادند
 که در لوح ضمیر آن دانا گذشته هاشم را عبدالمطلب و بقول عمر نام بود و شهرت تمام هاشم از هاشم
 بخفته نام شکست است و نزدیک خوشترین اطعمه عرب است همه برای کسکسان بر سوره و یا میسما
 بودی در زمان او و چهل که تنگی معیشت بسیار داشته اندوی در سخاوت و جود او داشت
 هر روز یک شتر در با مرداد یک شتر وقت شام میکتند و دیگر کسکسان طعام دادی و با این غلط
 بعدی عام خدا و غنا خاص و عوام همیادشته وی از اسبها دجودترین روزگار خود
 بود و وصیت سخاوت و ادا زه بر یکی او کثاف و اظهار عالم را در گفته زمان نمود
 در جبال کجای آورده و ز زبران پیدا کرده بود اما نور کمال الظهور از وی منتقل نگشت ده آن نور
 در سیاهی او جلوه ظهور داشت هر که قدرت یافت که بسجده اصنام سر زد آورد همه قبایل عرب
 و بعضی کتاب بخت همه ان نور دست دیا که او را بوسیدند هیچ جا بر سرش نکشیدند که او را
 سجده نکردی و با سید استسعاد و شرف ظهور آن نور در قرآن خود را بر وی عرض کردی تا آنکه فرمودم
 چون از کتب سماوی در کار انسان و مینمان دانسته بود که خاتم انبیا ازین قبله خواهد بود و شاه
 کمال آتی در میان نور نور نیست محمدی صلی الله علیه و سلم از وی او دریافته دختر خود را بر وی
 عرض کرده شرف قبول در یافته و هاشم مکتوبیا کرده بود که بحیثیت امر وضع آن مکتوب کرد
 هم با یک تریک زمان عالم و استوار داشت رتی دهمته روزی در خواب او را نمودند که سعی دختر خود

که در قبیله بنی زید بود

که در قبیله بنی النجار در مدینه مظهر است که حسن و جمال همه نام دارد در کتب صحیح خود در آن
 هاشم و بنی که عمر تمام داشته حلیله سما میزند دنیا در غایت را که کمالی است در آورد وی
 بعد از مطلب عالم خود در هاشم یکا نب تمام داشته در غزه که شهرت است از شهر تمام
 رحلت نمود و فرزند آنکس بود سب این عبد مناف نام او بنام و خاندان
 از فرزند عرب و ششم شستگان قریش بود ها که نام دختر همه مدینه رحلت همان هاشم
 بود و آمد این قصتی نام او زید است و او را قصی از آن گفتند که از آنکه بر آید در نزد زید
 که قصی بعد از آنکه سب منزل گرفته بود و بقوی از آن رو که باطل را از حق دور میکند و جمع
 همه از آن لقب شریفه است از آنکه قریش را بعد از آنکه استیلا فرغانه شتر در پرتان شده
 بودند بلکه جمع نخست از هر دو ستم فرغانه و دامان آورد و گویند که قصی قبایل را جمع
 آورد یعنی در ظاهر هر که منزل داشت و آنرا از قریش ظاهر میگویند یعنی آمده اند که با هم را
 قریش ابا علی میگویند و آنرا از آن طرف بودند از طوایف و در آن نود از قریش است که با بر
 و در کسای قریشی جمع دو قل و نویز به مات و قضا یا در اینجا جمع میزند و بنو تریک میباشند
 تا ظهور دولتت سلیمیه این قاعده بر پا بود و بعضی نود جای حمیت کران است و سخاوت
 نیز هم در کسب است چنانکه کعبه بودی که در این کلاب است بکراهت و نجف هم چون
 شکر را بسیار است و کثر شکر کسکسان بوده است با لقب شهرت یافته نام او حکیم است
 این صفة در زمان خود از عدم قوم بود سیسی گوید مره نقل از خطبه است و در ظاهر است و
 این صفة در نوشته از ادراج خود شکست یافته قصی فغوی از وی تو که نقل این لقب کرده
 پس کعب است و در آن و شناسان قریش بود بنو تریک و قاعبت همه در وی بنی کعب است که گویند

روز و در فصیح و بلیغ بوده و کسب منقول است از کسب قدم یعنی آنرا که بلندی که در پای است
 و او را کسب گفت از رفیعی و شکی که در قوم داشت ابن کوی بنجم لام و فتح و در قسطنطنیه نیز یکی بود
 تصحیح کرده است مصححان است و لای کا در حسی را گویند مادر او سلمی بیست و هفت بود به خراج ایان
 زمان او مروان بن مروان را بر سرید البیضا بود بطبع ابن غالب مجری کسب نام نام دارد
 سلمی است بنت سعد بن عبد مل بن مدر بن ابی اس این فیه کسب نام و سکون در اصل است
 بینه سنگ در زبان سوار است نام او عالم است و بینه گویند نام او قریش است او پدر قریش است
 و کس که از اولاد است قریش است و صحیح است که قریش نام نفرین کنانه است اسمین معلوم می شود
 اجدادیت صحیح زمری گویند مادر نفرین کنانه او قریش نامیده و پدر او فیه از بنی است اشتباه
 بینه کفر بن مالک را قریش می گویند این مالک وی از روسای قریش و حکم روی عرب
 در زمان خود بود این النظر بفتح نون و سکون خاد در اصل مستحق است از نظارت بینه تا کی نامیده
 او را باین نام از جهت تاریکی او که در احوال او بود و جمالی که اختراقی داشته و بخل بود قریش بینه
 قریش نام دایه بگری است که قوی ترین دایه دریا است و همه دایه بگری می پرسند او را ازین
 جهت قریش گفته اند که برفت مکانش و قوت غلبه ممتاز بود همه مردم از وی براسی آنگاه و نیز قریش
 بینه صحیح آمده است و چون قبائل متفرقه اکناف عالم کوچی آمدند همه در میان خانه صحیحی آمدند
 او را قریش نامیدند در قریش که در قسطنطنیه عرب که هسته بنفرین کنانه است او را قریش نامیدند
 گویند اصل مکه را همان آن بود که قریش همین ایشانند نزد آنحضرت آمده پس بدین که قریش است
 فرمود اولاد نفرین کنانه است این کنانه کسب کاف و دون در میان الف کن بینه و تا نیست
 چون وی پناه قوم بود او را کنانه گفته اند نیز بینه جسم تریا و بینه فرج است گویند از مردم خود را

بینه گویند نفرین مالک در قریش است

دایه بگری قریش قبائل

باین نام خوانده شد این خریخته بنم غاصحه و زام بعد از آنکه ساکنیم لغت عربت برین نام بود
 او را در خواب نمودند که بر بنیت سلام بن طایله را که زنی نهایت بزرگ قوم است در حال خواب و قدود دارد
 بکلم این خواب بزی خوابت و از وی کنانه بوجود آمد این ملامت که نام او عالم است و او را
 بلقب مدر که میخوانند از انز و غیر و شرف ابای کرام بنام در یافته بود و در غایت بزرگی
 زندگانی می نمود مادر که برای جانده است چنانکه در عدت است ابن الیاس در وجه تسمیه گفته اند
 که چون پدر او بعد از یاسی و پیری از زندگانی بشیر گشته بود الیاس نام او کردند بینه گویند الیاس
 افعال از یاس بینه شجاعی که در مقام بود و بگریزند حال ابن الیاس از خداوند جنت نه او را
 سر در قوم ساخته بود چنانکه بسید البیضا طبع شده صالح و تمام قوم برای صاحب و مکر است
 و در قریشی یافت قریش است که با آن از زخم که در باطن وی مودع بود بطن خطا بوی رسیده
 از صفای سر برت زمره بسبب محمد را باطن خود می شنید در ایام حج او از بینه لغت از پشت
 خود استماع می نمود وی خندق است الیاس این احاطه را که در عقاب زمان بود بجهت الحاح
 در آورده بود که از وی مد که بوجود آمد است ابن خصص بغمیم و فتح خاد و بجهت از جد او نفرین
 کنانه است بر وی است که تقویت دین ضعیف و در برج ملت ظلی نهایت گویند و در وی خندق
 مدویت کرده است ابو جعفر بن حبیب در تاریخ خود از حضرت ابن عباس گفت مدین رسد
 و مهر و خرمه و اسب بر ملت ابراهیم بودند ذکر کنده ان ترا طریقه یکی اسلام دانند
 و چون در حسن و جمال صورت که مطهر نوران محمدی بود که او را دیدم در خندقه در اول شهری
 اول که که صفت حویلی وجود آورد او بود ابن نواس کسب کنانه و زام بعد از آن
 رای است ابو الفرج اسماعیلی گویند وی یگانه عرود و وجه تسمیه او باین اسم است که وی جوان

قریش بعد از آنکه کنانه است

دایه بگری قریش قبائل

متولد شد پدر او نیز از ستم تر بانی کرد و مردم او را بجلد است برخواستند که بسیار اسراف کردی و لایق هم
الوال ضایع ساختی و بی گفت بجز این که کن این همه اموال را بشکر این فرزندت میماند و نزار
یعنی قلیل است این معنی کنیت او فصاحت است و مادر او از نام او است سرد قوم عثمان
بود و او را معنی تر و نماز است از میوه و کل و خزان و چون وی تبارگی چهره و طراوت و جمال
روی تصف بود او را معنی تصف و در بنای عهد بنیت شجاع و دلداد بود و وقتی شجاع بن محمد باغی
نفر سر جمعی از بنی اسرائیل که از حد حصر و محاصر بیرون بودند تاخته اموال کثیر لغیمت آورد
و شادمانی بسیار را اسیر کرد بنی اسرائیل استقامت بر سپهر خود کردند تا آنجا که عابد بر بنی
عثمان بودند نیز ایشان خواست که مکتسب آن ک قیام نمایند و جی بدو رسید که دست از دین
این بدو عا کوناه کنی که خانم انیسین رسید اولین در فرین از احفا و ایشان که خواهر بود و عا کوناه
در حق ایشان بکصد جابست ابن عدنان بر وزن فلان است مستحق از عدنان یعنی دوم
و بقا و حیات عدل بهمین معنی است و در عدنان از آن گفته اند که چون وی حامل نور محمدی
و مطلع آفتاب مصطفوی بود در غایت و جمال یا یان بود چون دانش حسد بردند
بهم در مغزین در سلاک در انهای او میگویند و مستغنی که اگر این غلام بزرگ شود از اولاد
کسی بر کند که مغزین درسی رسید از آن و چون کرد حق جنت نه او را از ستم پیمانگاه و در شکر بود
و حفظ بقای او میگرد می آرند که روزی وی سوار شده بود شتر کسی بقتل او بر آید از آن
شتر که او می رسید و خداوند باین برکت ابراع نور محمدی پدید آورد و او را که
بر دست و از کوه آوازی و صیحه برین اعدا بر آید که همه از پهلوی آمدن که نون و عدنان
از ستم ایشان امان یافت ماد عدنان از اولاد یحیی بن محمد است بدو و اولاد یحیی را که

در ذکر ابراهیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا عدنان از آنکه از سید الطهره عدنان توفیق علیه است
در اهل سیر و در باب عالم الساب و از عدنان تا اسمعیل و از اسمعیل تا آدم علیهما السلام آنخدا
بسیار رذیعت است در عهد خاص و تعیین آن در ضبط ایام یعنی اهل سیر تا آدم چهل نفر گفته اند
و بعضی کمتر و جمعی بیشتر از آن مروی است که سید عالم صلی الله علیه و سلم کاهی که نسب خود را بیان می
فرمود تا عدنان که بر سید زوقف میکرد و در روایتی آنست که میگوید که در کتاب النساب که فیما فوق
عدنان و ابراهیم **ثنا** احمد بن ابی رجاء قال ثنا النضر بن هشام عن عمر م
عبد ابن عباس قال انزل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو ابن اربعین گفت
و حی مرستاد و نام بر رسول خدا و حال آنکه آنحضرت چهل ساله بود فحکمت نلت عترة
مسنبة بکمکة یمن درنگ کرد سوره سال بکلمه و ایام قوت و حی و حوا یعنی صراط هم درین
مرت است تم امر با طهره مهاجر الی المدینه پسر ما مورثه بمرت پس بمرت از آنکه
بمرت فحکمت بها عترة یسین پس ما بمرت و کمال تم توفی رسول الله صلی الله علیه
و سلم پسر وفات یافت رسول خدا برین روایت که اصح روایت است عمر شریف آنحضرت
شصت و سه سال است و در بعضی روایات شصت و پنج سال آمده بعضی روایان در تطبیق
این دو روایت گفته اند که درین دور است که بیست و سه سال حلت را اقبه کرده
یعنی چون برود سال تا تمام بود تا از حساب میاوردند باند پانزده مانده که در روایت مشهور
ولادت آنحضرت در ماه ربیع الاول است او وفات آنحضرت نیز هم درین ماه بود برین تقدیر
این وجه تطبیق درست نمی ماند از روایتی شصت سال نیز آمده اند گفته اند که این روایت با
عادت میسبان عرب است که سوره را ذکر میکنند **باب** ما لقی الی صلی الله علیه و سلم

واصحابه من المشركين وريسان از ارمی که یافته است بخدا و یا زان او از شرکان در کد
 در بطنی نسخ کتاب این باب مذکور نیست و مسطی نیز نیامده و آنچه در کتاب لایق
 ذکر کرده است و عنوان این باب بعینه علول این باب لایق است **تثنا** عیاش بن
 الولید قال ثنا الولید بن مسلم قال حدثني الاوزاعي قال حدثني يحيى بن ابي كثير
 عن محمد بن ابراهيم التيمي قال حدثني عمرو بن الوبير قال سالت عمر بن العاص
 اخبرني باشد ثني صفة المشركون بالنبی صلی الله علیه وسلم گفت عروه بن زبیر رسیدم
 عمرو بن عاص را خبرده مرا بسخت ترین خبری که کرده از شرکان به بنو خدا قال بینما انبئی
 صلی الله علیه وسلم یصلی بحجر الکعبه یرکعت در میان آنکه نماز خدا را میکند در هر کعبه
 شریفه اذ اقبل عقبه بن ابي معیط ناکاه بنس اذ عقبه یر ابي معیط فوضع نوبه فی
 عقبه فحقه حفاشدیدا پس گذشت جامه خود را در گردن آنحضرت پس خرد کردن
 آنحضرت خفه سخت فاقبل الوبیک حتی اخذ بمسکبیه و رفعه عن النبی صلی الله علیه وسلم
 پس پیش آمد الوبیک صدیق رفعتا انکرا کفرت هر دو پیش ان بلون را و دور کرد از خود و قال
 اقلون مرحلا ان یقول ربی الله و کفرت ایا میکشید شما فردی را ازین جهت که میکشید بر کار
 خدای و جب الوجود وقد جاءکم بالبینات الایة و یقین آمده شمارا بجزوات دین بیه
 را تا م خواند اول آیت است قال رجل مؤمن من الافرغون یکلم ایمانه کوبه این آیت
 بکه در اول اسلام نازل شد و پس انانکه بن خطاب رضایان آورد و تا بعد ان استحق
 قال حدثني يحيى بن عمروة گفت ابن کثیر حدیث کرد مرا چیزی بی عروه از عروه بن زبیر
 قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص مقهور و ملوف از ذکر این قبالت است که این

این روایت را از عبد الله بن عمرو آورده بخلاف دیگران که بعد از عروه روایت کرده اند و کثیر
 در بعضی و قال عبدة بن سلیمان بن هشام بن عروة عن ابيه قال قيل لعمر بن العاص
 وقال محمد بن عمرو بن علقمة بن ابی سلمة قال حدثني عمرو بن العاص **باب** ما لقی
 النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه من المشركين بمكة **تثنا** الحمیدی قال ثنا
 سفیان بن عیینة قال ثنا بیان بن بشر و اسمعيل قال سمعنا قیسا یقول سمعت
 حبابا یقول انیت النبی صلی الله علیه وسلم وهو متوسد ببردۃ بیان بن بشر رسیدم
 نقصد تشیدم قمی را که از کجا را باین است میگفت تشیدم حباب را میگفت آدم ز تو خبر
 و حال آنکه آنحضرت در زبیر رسیده بود چه در دی وهو فی ظل الکعبه و آنحضرت در سایه خانه کعبه
 دراز کشیده بود و لقد اقیما من المشركين شدة و پیش آنکه ما از شرکان سخن میزدند و در
 این مرتبه جمله حالیه است فقالت یا رسول الله الا تدعو الله بکنتم ای رسول خدا یا علی
 و عایکتی خدا را که کفایت کند شرابها را فقعده وهو محم و وجهه بر پشت آنحضرت
 و حال آنکه سرخ ندر روی مبارک او فقال لقد کان من قبلكم یمشطون بامشاط الحدید
 پس زبیر تحقیق بود که یکم پیش از شما اندر برانده اند که کرده میشوند آنهای آهنی
 من مادون عظامه من محم و عصب چیزی که در ای استخوان ایشان است از گوشت
 درک و بی بینی آنهای آهن کشیده میشوند گوشت و بی از آنه ایشان صاحب هر دو انگ
 عمامه دینه باز نمیدخت این خانه کردن از این او است طریح مشط است و غیر روایت
 ابی ذر که گفت یمنی است طریح کبیر هم جمع مشط چنانکه راجع جمع است نقل کرده است این را
 فسطاتی از صفاتی در ستوار و الفات و یوضع المشاط علی مفروق من اصبعین و انما

کشمینی

میشد آره بر سر او پس دوباره کرده میشد ما بصر فرد لک باز نمیداشت او را دوباره
کرد یعنی از زمین او شش ریکسرم و سکون فون و مجاره که چوب را بان دوباره کند و
لیتمن الله هذا الامر و هم لانه تام میکند خدای این امر را یعنی دین ما را حتی لیسیر
الراکب من صنعاء الی حضر موت لا یخاف الا الله تا آنکه بر سینه سوار از
صنعا که از بلاد دین است تا حضر موت که از بلاد است است و سابقی میدست درین دو بلاد
بکالی که نمیرسد احدی را مگر خدا را یعنی مخالفی در میان نمودند مانند را و بیان والذنب علی
عنه و زیاده کرده است بیان کرده است در اسناد این حدیث دینی ترسد را اگر برگ را
بر کله خود و اسمعی در عهد عمر بن عبدالعزیز روی داده بود که غم از رگ در مان بود و او هیچ
گرگی تروض یعنی نمیکرد و مردم صحرا بی او را همین شناسند که کال بر کله های مردم تندی
کردند و نمیزیت در عدالت نبوت گذشته است. **شنا** سلیمان بن حرب
قال ثنا شعبه عن ابی اسحق عن الاسود عن عبد الله قال قرع النبي صلی الله علیه
وسلم الخیم مروی است از عبداللہ بن مسعود گفت خواند سوره نجم را فسجد فیها
پس سجده کرد و در آن و آیت سجده فباقی احدی سجده مع رسول باقی نماند هیچ کسی از
مسلمانان و شرکان که حاضر بودند مگر آنکه سجده کرد با آنحضرت سلمان خدایان و شرکان بتان خود را
الامر جلد را میتة اخذ کفا من حصاة مگر روی که دیدم او را گرفت شتی از سینه
فرفعه فسجد علیه و قال هذا یلکینی پس برداشت آنرا پس پشتی الی نهاد بر آن
و گفت این سینه است مراد این از کمال ستم و مخالفت بود گفته اند آنرا در امیه بن خلف بود
یعنی گویند و بدین منبر و خلفد را میتة بعد قتل کافرا بالله پس تعقیب دیده ام بعد از آن

گفته شد

گفته شد و زغروه در حالی که فرست بخدا و اندر همه شد چاه بجز آن بگری که کرد بطنین
انجیریت بعنوان باب اشکالی دارد فسطالی گوید در ترک سجده نوعی از اینها بود است
پوشیده و مانند که در سجده کردن مشرکان به بتان خود آنرا بیشتر باشد از ترک سجده و منام
انجیریت در باب سجده و در کتب یافته است و اما در آنکه شیطان ملعون در وقت
خوندن آیه سجده در گوش کافران سانسید و تک لغز این علی و آن سخا مهم تشریح نبوی
که کافران از زبان آنحضرت دانستند که محمد صلی الله علیه و سلم مسود و مار است و او با موافقت
کرده پس لشکر آنحضرت سجده کردند چون آنحضرت بر قول باطل اینها اکتفا شد از آری بسیار کشیدند
آیتی در آن آنحضرت نازل شد که در آنحضرت از آنحضرت شیطان بوده است **شنا** محمد بن بشیر قال
ثنا عنده قال ثنا شعبه عن ابی اسحق عن عمرو بن ميمون عن عبد الله قال سئما
النبي صلی الله علیه وسلم ساحد مروی است از عبداللہ بن مسعود گفت در آنسای آنکه
رسول خدا سجده کرده و حوله فاس من قریش و کرد آنحضرت جیدی از مردم قریش از حجاب
عقبت بن ابی معیط بسلا جر و در آورده عقبه بن ابی معیط شمشیر سلا ففتح سبیل
پرده که بجه در شکم در آن سجده باند نقذ فد علی طهر النبي صلی الله علیه وسلم پس آنرا
آنرا سینه خدا علم موع را سید پس بر نه است آنحضرت سر خود را از شهودی جان کرده است
حاصل شده باشد فحاجت فاطمة فاخذت عن ظهره پس اندامه را بر او انداخت پس
گرفت آنرا از پشت آنحضرت و دعت علی من صنع و دعا به کرد بر کسی که گزاه بود از او
در روی آمده که در تمام کردنها را فقال النبي صلی الله علیه وسلم اللهم عليك الملا
من قریش پس فرمود سینه باند الهی خدا لازم که جه است را از قریش یعنی عقوبت کن

بیشتر

اینجا را با جبریل بن هشام و عبید بن ربیع و شیب بن ربیع و امیر بن خلف
و ابی بن خلف شیب بن الشاک شیب شک کرده است درین بر دو کس فراتهم قتلوا
یوم بدر قال قوا بی بیس ویم آنها را کشته شدند روز غرّه بدر پس انداخته شدند در راه
غیر امیر او ابی لقطعت او صالحه فلم یلق فی البیر غیر امیر یا ابی بریده شد چون
او یمنی بند از بند جدا کرده شد پس انداخته شد در جاه تا عبرت گیرند **تسا** عثمان بن
ابی سبینه قال تساجر یعن منصور قال تساج سعید بن جبیر او قال حدثنی
الحکم عن سعید بن جبیر قال امرنی عبد الرحمن بن ابی نجر گفت منصور حریت کرد
مار سعید بن جبیر یا گفت حریت کرد مر عبثه از سعید بن جبیر گفت سعید زود در عبد الرحمن
بن ابی نجر قال سل ابن عباس عن هاتین الایتین ما امرهما گفت پرسش اینها را
ازین دو آیت چیست حکم آنها تو فریق میان هر دو آیه یکی از آن این است ولا تقبلوا النسی
القی و من یقبل مؤمنا معهدا اول دولت میکند بر عفو بعد از توبه و ثانی دولت
دارد بر وجوب جرم مطلق فسایت ابن عباس فقال لما انزلت الی فی القرآن
پس پرسیدم ابن عباس را پس گفت هر گاه نازل شد آیهی که در قرآن است یعنی آیه اولی
قال فسخر کواهل مکه فقد قتلنا النفس الی حرم الله و دعوا مع الله الهاجر
و قد اتینا الفواحش کفند شرکان اسل کله پس تحقیق گفته ایم مانع را که حرام کرده خدا
گشتن او را و خواهی دید که خدا حرامی دیگر و عبادت کردیم او را و تحقیق آوردیم تا فرمود
یعنی سبقت ما کردیم فانزل الله الامن تا اب الایة پس رساند خدا این آیه را که اول است
میکند بر عفو بعد از توبه و توبه از کفر و میکند از آن در هر چه باشد عفو ه لا اولک

حرم الله

پس ای آیه

پس این آیت برای شرکان است و اما الی فی النساء الرجال و اعرف
الاسلام و نشر الفقه و اما آیهی که در سوره ن است و نشان مردی است و تنی که
نشانست اسلام را یعنی مسلمان شد و نشانست او امر و نواهی اسلام را تم قبل فرمود
جهنم خالدا فیها بانه کشت مسلمان را عمدا پس خرد او و در حق است در حالی
که ایم میباید در آن حاصل جواب ابن عباس این است که از کافر اگر کسی کردد بیدار
توبه از کفر عفو است و از مسلمان اگر کفره باشد قبل یا حتی تو حق خود بخرد او و خود در توبه
یعنی نفی این آیت نیست و این سخن در حق خود در حق در نفی
ان نیست زید بن ثابت که از عذری صحابه است بگوید وقتی که این آیت نازل شد عذری
آمد و از عذری و اسالی آن پس درنگ کردیم تا حضرت ما پس نازل شد این آیت سوره
ن است که در غایت شدت و دشواری است پس منسوخ شد آیت کوزه فرقی بود بلکه معر
نویس این نیست و جهالت است که توبه نازل مسلمان که عمدا کشته باشد مقبول است از جهنم
ایاتی که درین باب نازل شده است مثل قوله تالی و لی لعن من تابت دور ان الله لا یغفر ان
شرکا به و یغفر ما دونه و لکن لمن ارتد و احادیت صحیحیه کتاب من الذنب کما یذنب
الذکر و لکن اول ابن عباس محول بر شدید و باقیه در زجر از کفین مسلمان است منزه و شک
کرده اند بر عفو و در حق مرتکب کفره را با این آیت چنانکه ظاهر قول ابن عباس نیز دولت دارد
بر آن و جواب از شرک آنها است که این آیه در ماده مخصوص با کافر است و آن مقسوم
صیغه است نازل شده پس با وجود خصوص دیگر میان آنرا حمل بر عموم باید کرد و نیز جواب آن
که این عذر است و تلف در عذر از کرم عفو الذنب است از آنجهت که مسلمان است و نیز

گفته اند که آیت در باب مستحل و مفسد و بی شبه کسی که حلال دانند کشتن مسلمانان کافر مخلد در
 دوزخ است روایت که عمر بن عبید الله زبالی عمر بن عبد کفرت را خلاف عده میکند
 پس گفته و بن قیصل مومنا منتم الله الیه ابو عمر گفت تو بنوده مگر عجمی یا با عثمان عرب خلاف
 وعید را خلف در وعده شمرده اند و این شعر خوانند **شعر** والی اذا واعدته او
 وعدته لم تخلف الیامی و بن عمر مؤدی فذکرته لمجاهد فقال لا من ندام عبد الرحمن
 بن ابری گوید ذکر کنم تولد ابن عباس را بری مجاهد پس گفت آیه تانی قید است بالامن
 تاب محل مطلق بر قید **باب** اسلام ابی بکر الصديق رضی الله
 بن حماد الأمشلی قال سنی یحیی بن صغیر قال ثنا اسمعيل بن محمد بن جابر بن
 عن وبرة عن همام بن الحارث قال قال عائشہ یا سر رايت رسول الله صلی
 الله علیه وسلم گفت بهم بن حارث گفت عمار بن یاسر دیدم رسول خدا را رحمت
 کفر خدا بر وی و ما معه الاحسن عبد و رحالی که بنو و با حضرت مگر هیچ علم و آن
 بلال وزیر بن حارثه و عمار بن فهیره و ابونکیر و عبید بن زید و امرأتان حدیثه
 و ام ایمن و ابوبکر و یحیی بن سلمان است از حوا را باغ در یحیی بن در سابق مدنی
 سبق ذکر یافته **باب** اسلام سعید بن ابی ابی و قاص رضی الله عنهما
 فدعی اسل اسلام است یکی از غیر مشیره است عهد سال بود که برست ابوبکر صدیق صلوات
 شده **ثنا** اسحق قال ثنا ابواسامه قال ثنا هاشم قال سمعت سعید بن
 المسیب قال سمعت ابا اسحق سعید بن ابی و قاص یقول ما اسلم احد الا
 فی الیوم الذي اسلمت فيه مکيفت سعد بن ابی وقاص من اسلم یا و در پیش کسی که

روزی که اسلام آورد من از کوی چگونه راست بنماید این قول دعای الله همین از بی کسی که
 آورده چنانکه ابوبکر و علی و حدیثه و زید و غیر اینها گویند ظاهر از اعظم خود سلطان در آن کفر
 باشد جماعت مذکور اول در زبان آورده باشد سعد و در فروردین هر دو جواب خبری
 نیست و لقد مکنت سبعمائة ایام و یقین در تک کردم بعد از اسلام هفت روز
 والی لثلاث الا سلام و حال آنکه من سیوم حصه اسل اسلام بودم **باب** ذکر کون ذوق
 الله فلا وحی الی الله استمع نفر من الجن و در فرموده خدا بگو ای محمد وحی کرده اند نزدی
 که تحقیق شنیده اند جمعی از جن از سر تا ده درین آیت دلیل است بر اینکه این جهت جن را
 که فراموش شده ایان آورده و بوقم خود زنده گفتند انکفرتم چشم خود دیده ملک بوی بودم که
 جن نزدیک اسل حق جسم عاقله نماید است که خبر از وی و سودای بر این غایب است
 بعضی گویند نوعی است از ارواح مجرده بدانکه ذکر در اسلام صحابه مانع است بانکه بخیان کفران
 شنیده اند و این آورده اند از جمله صحابه اند **ثنا** سعید الله بن سعید قال ثنا
 ابواسامه قال ثنا حسم عن یحیی بن عبد الرحمن قال سمعت ابی عبد الرحمن
 بن عبد الله بن مسعود قال سالت مسروقاً عن ابي النبي صلی الله علیه وسلم
 بالجن لیلدا استمعوا القرآن کتبت عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود بر سیم مردی را است
 که اعلام کرد و غیر خدا جن نبی که شنیده بخیان قرآن را فقال حدیثی الولد یعنی عبد الله
 بن مسعود اندازد است بهم شیخه که تحقیق نگاه کرد رسول خدا بخیان درخت سمره
 و در بعضی روایات سمره است بکلی شیخه که نگاه کرد در شیخه بطریق مجاز گفته بعد از وحی جبرئیل
 در شب سمره بود **ثنا** مروان بن سعید قال ثنا عمر بن یحیی بن سعید بن العاص

رو

جمعی

روز

قال اخبرني جدي عن ابي بصير قال قلت لموسى بن اسمعيل حديثك انك مررت بمكة في يوم
بن ابي جبرود مراد من كسويد است از بهر سره اندك ان يحكم مع النبي صلى
الله عليه وسلم اذ واه لوضوءه وحاجته بتفويض ابو بصير به بود كه بر سر است
بخدمت رسول خدا ابري را براي وضوء و ديگر حاجت انحضرت فبينما هو يتبعه بها
پس در اتناى انكه ابو بصير به سزاي ميگرد انحضرت را با برزري فقال من هذا فقال
انا ابو بصير فپس فرمود انحضرت كيت اين پس گفت ابو بصير من ابو بصير فقال النبي
احجرا الاستغنى بها پس فرمود طلب كن براي من سنگها را كه استنجي بهم بان
استغنى از نفض سب بزون دفا و ضد بجمه ولا تاتى بعظم ولا بروثة و ما رواه
استخواني و نه سر كسي فاقبته با حجار حملتها في طرف توبى پس او در نزد انحضرت
سنگها را كه برداشته بودم بطرف جاده خود حتى وضعت الى جنبه تم العرفه
تا انكه تمام بهيوى انحضرت بستر با آدم حتى اذ افزع مشيت معه فقلت
ما بال العظم والروثة تا وقتي كه فارغ شد انحضرت از استنجي رفتم با انحضرت
پس گفتم چه حال است استخوان و سر كسي را كه نفع فرمودي فقال ههنا من طعام الجن
پس فرمود اين مردوار خوراك جن است استخوان خوراك جن و سر كسي خوراك دواب
انهاست و اندان تا مني و قد جن نصيبين و نعم الجن و بتفويض آمدن نزد من ابوي
بلعه نصيبين كرميان شام و عراق است و يكيو جيبان اندر در لفظ نصيبين و در كسب
بسته كويد كه يك اسم است و غير معروف و بجهت كويد بهيوى بجز با حصيد جمع فسانا الواد
پس سوال كردن در نوشته براي خود قدحوت الله لهم پس دعا كردم خدا را براه اين

الامير و اعظم و لا يروثة اينكه گفته اند استخواني و نه سر كسي الا وجدوا علمها
طعنا كرا كيدا بندي بر استخوان طماي را و را خا رتوده معلوم شده كه اندن و قديم ما رواه شيد
يكبار بن خلد كه انحضرت زمان ميخواند آمده فران شهيد رفته اند و برويت ابن مسعود
كه يكباري از جانب مراد اند و ديگر بجهت ديگر بتفويض غير درين مرتبه ابن مسعود
حاضر بود بر كرد او در زره كشيده آمد و يكبار ديگر بر دن مدینه و درين مرتبه زيرين قوم حاضر
بود و ديگر در بطن سوز حاضر شده درين مرتبه بلال بن حارث در خدمت بود باب
اسلام ابى در الغفار هي مرض **شما** عمر بن عباس قال تنا عبد الرحمن بن
مهدي قال تنا المثنى بن سعيد عن ابى حمزة عن عباس قال لما بلغ ابان
مبعث النبي صلى الله عليه وسلم مررت من ابي عباس كفت هرگاه رسيد ابو بصير
خبر بگفت من خبر خدا قال لا خير اركب الي هذا الوادي كفت مراد خود را كه اكن
نام دارد سوار شو بسوي اين وادي را تا بگردد ادي با دست فاعلم ان هذا
الرجل الذي يرفع انديني يا نبي اخبير من السما ليس اعلم من ما علمني اني روي
كه يكيو بتفويض او خبر خدا است كه آيد او را خبر از سماك مني احوال او را كه چه طور است
و چه ميگويد دانسته بود و اسمع من قولهم انتمى و بشنو آنچه ميگويد او گفتا و بترتبه نزد
من فاطلق الاخ حتى قدمه و سمع من قوله صلى الله عليه وسلم پس رفت بر او را
تا مقدم آورد نزد انحضرت و شهيد انكفار انحضرت تم مرجع الى ابى در فقال له را دستر ما امر
بمكارم الاخلاق بترتبه آمد بسوي ابو بصير و كفت او را اديم المرور العفر ما يدع الكلام
اخلاق و كلا ما هو بالشعر و شهيد طماي را كه نيت آن شهيد انكفار مردم فقال

صا شفیقتی صا اجرت پس گفت بگوئی و شفا نماندی تو مرا از آنچه خواستم
یعنی بغیر از احوال او خبر نماندی فتنه و در حملت شکره فیها ما عین زاده مشهور بود
مشکی را که در او بود روی آست حتی قدم مکنته آنکه تو دم آورد بلکه فانی المسجد
فالتمس النبي صلی الله علیه وسلم پس آنکه مسجدی مرام و طلب ~~خدا را~~ و کلا غیره
و کوه ان یسأل عنده و حال آنکه نیت ساخت آنحضرت را و ناخوشی داشت ای که پرسید
کسی را آنحضرت حتی ادر که بعضی اللیل فاصطبح تا آنکه دریافت او را پاره نب
پس بطولها در مسجد فواه علی عرف اندر سبب پس دید بوفور عا رفیق شفا
که وی روی غریب بر او است فلما مره تبعه پس برگاه دید که ترف را بر پی او رفت
در رویت دیگر آمده که گفت عا برو بمنزل من پس رخم با وی بمنزل او فتم لیسال واحد
منها صاحب عن یثقی حتی اصبح پس بر سر سینه یکی ازین دو همراه خود را بر خری
تا آنکه صاحب کردتم احتمالاً قریبتر زاده الی المسجد پسر بر دوشت مشک خود را و تو
خود را بسوی مسجد و طلبت لکت الیوم و کوراند نام روزه داران و لایراه المینی صلی الله
علیه وسلم حتی اصبحی تا آنکه شب کرد فعاد الی مضجعه ففرجه علی پس باز رفت
بسوی خوابگاه خود پس گذشت بوی عا رضه فقال اما ان للرجل ان یعلم منزله پس گفت
ایا رسیده است وقت مرا این مرد را که براند منزل خود را فاقاصد فذهب به صده
پس بر خیزانده او را پس بر داد او را بخود و لیسال واحد منها صاحب عن یثقی
در حالی که نمی پرسد هیچ یکی ازین دو همراه خود را از خبری حتی اذا کان الیوم الثالث
فعاد علی لمنزل ذلک تا وقتی که شد روز سوم پس گروهی مانند آنچه کرده بود یعنی بر داد او را

بمنزل خود فاقام معه پس استاد که در او را با خود نم قال الاخذتنی ما الذي اقدمک
پس گفت علی ایانیکوی مرا چه خبر آورده است ترا اینجا قال فان اعطیتنی عهدا و نیتا تا
لترشدنی فعلت گفت بگذر پس اگر برسی تو مرا عهد و پیمان که بر سر زده میباشی تو مرا
بمقتدر من میگویم ففعل فاجبره پس عهد کرد علی پس خبر داد او را از حقیقت حال تقعود
خود قال فانه حق وهو رسول الله گفت علی بتیقین آنچه بنویزیده است راست
و درست است و او رسول خدا است فاذا اصبحت فاتبعنی پس وقتی که صبح کنی
تو پس بیامراه من فالی ان امرایت شیتا اخاف عليك پس بتیقین من الی انیم
خبر میرا که می رسم بر تو که معرفی رسیده تو فقمت کان فی اریق الماء و پس ایتم فی خانه
که میرزم اب را منی بل میکنم فان مضیت فاتبعنی حتی تدخل مدخلی
پس الی کعبه و منکبتم پس بیایین تا در ای درعی در آمدن ففعل فاطلقت یقفوه
پس کرد او را پنجاه که بوی گفته بود پس رفت بجای که میرود بر قهای او حتی دخل
علی النبي صلی الله علیه وسلم و دخل معه تا وارد علی بر تفسی بر پنجه خدا و در آنجا بود
با وی فسمع من قوله و اسلم مسکانه من شید از او پس را آنحضرت اسلام آورد اسم
و را نبی فقال لرا النبي صلی الله علیه وسلم ارجع الی قومک و اجبرهم حتی
یا نیک امری پس فرمود و را پنجه خدا باز در بسوی قوم خود و خبرده آنها را تا زمانی
که بیاید ترا ظهور دین من و زودن بکتمان اسلام از جهت ترس حال بود که در قرش بوی
از او رسانند چون تو مسلم است میا در بر کرده از اسلام قال و الذي نفسی بیده
لا صرخن بها بین ظمیر انهم گفت سوگند که کلمات من درست قدرت است

بلند میگفت اول از باین کلمه در میان اینان فرج حتی اتی المسجد فنا دی با علی صوته
پس بیرون آمد تا آنکه آمد مسجد را پس فریاد کرد با و از بلند خود استشهد ان لا اله
الا الله وان محمد ام رسول الله ثم قام القوم فصر به حتی اضجعوه بستر استانه
مردم فرستاد پس زدند او را تا آنکه بر زمین انداختند فاتی العباس فاکب علیه پس آمد
عباس و بر روی او افتاد بر روی و گنجد است او را که بفرزند قالدی علیکم السلام تعلون
ان من غفار کفرت در آن سال را ایامیند کند کوی از قید غفار است و آن طریق
تجار کم الی الشام و بقیق راه تا جران شمالی بیستم بر نهماست و از پیش اینان ای
گنجدی فایقند ه منم پس زدند او را ازین مردم تم عام من العن لملها پسر خود را
زودا مانند که گفته بود فخر بجه و تا سر حد الیه پس زدند او را و بر حسبند بر از او را
فاکب العباس علیه پس روایت و عباس بر روی **باب** اسلام سعید بن
زید رضوی ای عم عربین خطاب است و تو هر خواهر او و دم جمیله فاطمه بنت خطاب
یکی از شتر بشیره است زید پسر او بر دین خلیل بود عبادت میکرد خدا را و ترکت نمی آورد
بگنجدی را
ثنا قتیبة بن سعید قاتیبا سفین

عن اسمعيل بن قيس قال سمعت سعید ابن زید بن عمر بن یقین فی المسجد
گفت پس شنیدم سعید بن زید بن یقین را بگوید الله لقد را ابنتی وان عمر لم یلق
علی الاسلام سیکفرت بگنجدی کند بر لنگه دیدم خود را و حال آنکه عمر بن خطاب بنده
کنده من بود بر اسلام اکثرش را حال تغییر کرده اند از حدیث را اینچنین که عمر بن خطاب رضی
بنده کرده بود بر قیامت اسلام و گنجدی میکند بر او و ثنا سیکفرت بران نصرت و ان کفرتان

وهو الامم مراد آنست که نیست بود بر یسما و در جزیر اسلام مرویت از این با مالک
که چون عمر بن خطاب را رسید که خواهر و شوهر او سعید بن زید را مان آورده اند بر حسب بر روی
و بی شوهر کرد و گنجدی را خواهر او آمد و در در عمر را از شوهر خود پس دستی زد عمر بر روی او
و چنین شد روی او و حدیث در اسلام عمر مذکور می شود قبل ان یسلم و این نوشته است
اسلام عمر بود و لولان احدی ارض للذی ضعف لعمان لکان حقیقا و اگر که حد
از جای خود جنبید و بلرزد از جهت خیری که کرده ای شما در خانه را در بر نامه باشد سر او را زید
ثنا اسلام عمر بن الخطاب رضی محمد بن کنیر قاتیبا سفین
عن اسمعيل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن عبد الله بن مسعود قال
مازلنا لعاذرة منذ اسلام عمر کفرت عبد الله بن مسعود بوم عمر بر دعاب از روی اسلام
آورد عمر بن خطاب رضی **ثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال حدثنی
عمر بن محمد قال و اخبرنی خلف است بر مقدمه گویند گفته است و خبر دادم احدی
زید بن عبد الله بن عمر بن اسمعيل بن زید خود که عبد الله بن عمر است قال سبنا هوی فی الناس
خائفا ان جاءه العاص بن وائل السهوی ابو عمر و ابن العاص کفرت ابو عمر **ثنا**
آنکه عمر در خانه بود در حالی که ترسیده است از فرشتن بسبب اسلام خود ناگاه آمد زید بن عاص
بن وائل پدر عمر بن عاص در یافتند است زبان اسلام را و مسلمان شده است علیه حد
جبره و قمیص مکشوف بجز می در حالی که بر عاص روی جبره است جبره شمع حار مینهد
و تیغ بومد نوعی از خرس است که مخطوب باشد بر اینی و در حین اطراف او با برسم و همون
بنی مسهم وهم حلفا و نانی لجا هلیته و ان عاص از بنی مسهم است و بنی مسهم هم عاص

بن وند در ایام جاهلیت فقال لی ما بالک بر کف عاص چه حالت ترا کرده
ناکت می بینم ترا قال عمر قد نزعتم قوما انهم سيقتلونی ان اسلمت گفت عمر
بیتقین قوم تو گفته اند که اینان می کشند مرا از جهت اسلام آوردن من در بعضی روایات
بکسر نمره است یعنی اگر اسلام آورم من گویا اخفا کرده از عاص حسین اسلام خود را قال
لا سبیل للثین گفت عاص راه ننگم بسوی تو بعد ان قاتلها امننت گفت
عمر بعد از ان که گفت عاص این کار را که لا سبیل الیک این شدم از تنگ جان از انکه عاص
مطاع بود در قوم کسی را مجال خلاف او نبود امننت یعنی نمره و کسریم و سکون نون
و ضم نشاء و فیه امران است فخرج العاص فلقی الناس قد سال بهم الوادی پس
بیران آمد عاص پس ملاقات کرد و می را که بتحقق بر شده بود وادی که فقال انما تریدون
تقالوا انیبه همدان ابن الخطاب بر کف بمردم کجا میجو امید بر وید پس گفتند
میجویم این پس خطاب را قد صبا که بتحقق بر کف است از دین بد را ان قال لا سبیل
الیه فکر الناس بر کف عاص راه نیست شمارا بسوی او پس بر کف مردم که بتجدید
بمنی رجعت **شبا** علی بن عبد الله قال تقاسمنا بن عیسیة عن عمر
بن دینار سمعته قال قال عبد الله بن عمر رویت کرده است سیفان را عمر بن
دینار که شنیدم عمر بن دینار را که گفت گفته است عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
اجتمع الناس عند داهه و قتی که اسلام آورد عمر جمع شدند مردم نزد خانه
و قالوا صبا عمر و گفتند بر کف عمر از دین صبا بغیر نمره تعمیم کرده در قادیسی
و در باب نمره آورده گفته صبا کن و کرم صبا و او صبا را خرج من و بن الی آخر

و قتیله

و اننا غلام فوق ظهر منی و من خورد سال بودم بالای پشت خاز خود و مجاور خود
علیه قبا و من دیباج پس آمد مردی کالی که بروی قباست از دنیا فقار صبا عمر فقا
ذالك پس گفت از دین پدر ان بر کف عمر پس چیست این اجتماع شما و انما لاجار و حال
انک من بیاه و شده ام مر او را از سبک دستم کند کسی بروی قال فوالیت الناس قد الضد عوا بعد
گفت این عمر پس دیدم مردم را که بر کف از دین و متفرق شدند فقلت من هذا قالوا
العاص بن وائل پس گفتم کیست این و گفتند عاص بن وائل است **شبا** یحیی بن سلیمان
قال حدثنی عمر و ابن وهب قال حدثنی عمر بن محمد بن عبد الله بن عمر ان سالما
حدثه عن عبد الله بن عمر قال ما سمعت عمر لیشی قط یقوله الی لا طیر کله و کذا
الا کان کما یظن گفت عبد الله بن عمر شنیده ام عمر را که از برای خبری که میگفت من که ان
بردم از راهین و چنین مکرانکه بود خیا که کمان میکرد یعنی کمان او هم از خطا نبود از اینجاست
که عمر خراصا در علیه و سلم در شان او زود که عمر از ان جهت است که صحبت کرده اند
از جانب خدا و هم اند با مور سینما عمر جالس اذ هم یمر رجل جمیل و انما الکره لثیبه
گرفت بودی مرد خوب صورت یعنی گویند نام او سواد بود یعنی گویند از سودن یاد است فقال
لقد احطأ خطی بر کف عمر بر انکه بتحقق خطا کرده است کمان من که مسلمان نمیداد او را
هذا علی دیندر فی الجبا هلیة را با نبرد بر دین خود است که در جاهلیت داشته یعنی بت
پرست است او لقا کان کاهنهم یا بتیقین بود کاهن قوم خود بود گفته در روایت
بهمر سخن است و بتیقین بودم صاحب فرست او نیست مرا الا ان عفا ان با شد از دین
که نظر میکند در کفانت علی الرجل حاضر کید بر این نمره در اندی بر فقل انک بکین طلبیده

بزرگی عمر پس گفت مرورا آنچه گفته بود خوشبخت او ابو عمر گفته نیز در ایام جاهلیت
گفته است میکرد و آن مسلمان شده بود و زنی عمر را در طلبیده گفت چه کردی که منم خود را
آن مرد در چشم آورده گفت حالی که ما تو در جاهلیت دیشتم اگر تو در جاهلیت بدر بودی از منم
چرا سر زنی میکنی مرا از خبری که تو به کرده ام از آن در امید دارم از خدا که عفو کند فقال
ما را ایست کالیوم پس گفت آن مرد ندیده ام خبری عجب چنانکه امروز دیدم استقبال به
رجل مسلم که پیش آورده شد مردی مسلمان باین کلام یعنی بعد از اسلام نسبت کند او را
با آنچه در ایام جاهلیت داشته در بعضی روایات استقبال بقیع معلوم است و رجل مغرب
بنابر مغرب است مثل احد و منی که پیش آمد احدی باین کلام مردی مسلمان را قال فانی
اعزم عليك الا ما اخبرتنی گفت عمر بقیع لازم بر تو نمیکند از من ترا مگر آنکه
چیز منم مرا از غزایت که است قال گفت کا هضم فی الجاهلیة گفت بود من کاهن
بمردم در ایام جاهلیت یعنی خبر نمی غیب میدادم قال فما اعجب ما جاءنا منک به
جنتیست گفت عمر چه خبر بود عجب تر خبری که آوردی ترا خبیان تو حتی بگفته اند یزید
و تخمیه منسوب است بچنانکه روی منسوب است بر مردم قال بنیادنا فی السوف
گفت در زمانی که من در بازار بودم جاء عتی اعراف فیها القرع آمدند خبیان
بکالی که می یابیم در آن خونی فقالت لی المرء المجن و ابلا سهها پس گفت عمر
ایمانی نیست جن را و خوشبخت و حسرت دورا ایست بکسر نمره و سکون موده و بیخوش
و یاسها من بعد انکاسها و نو میدی او کند از انقلاب او بر سر یعنی بارانها را
از آستران سمع که بعد از ظهور نور محمد روداده و نحو قها با قلاص و احلاصها

و قال عذرت

در وقتیکه آنها

و لاحق شدن آنها بر و پلاس آنها مراد اخبار از ظهور نمره می است مع العید و سلم و نمره
جن عرب را و حقوق بدین اینان قلاص بکسر قاف و فرهاد و مهمل جمع قلوب است یعنی نافه
چون اهل اس نخ نمره و سکون مهمل و لام در آخرین اهمل است جمع حلس است بکسر مهمل و سکون
لام بجهت کسی که در زیر بالان شتر باشد قال عمر صدق گفت عمر است گفت مطاب
صمیم است بینما انا نائم عند الهنتم اذ اجاء رجل یجبل فذبحه و را تها
انکه من خواب گنده ام نزد اله اینان یعنی تها ظاهر از اسلام عمر بوده ناله آورده بطوبه
پس بوج کرد آنرا فصرخ به صراخ پس فریاد کرد بدین کاف و یاد گنده لم اسمع صا جانا
قط اشد صوتا منه نشیده ام فریاد کسی که سر سخت تر از روی آواز روی بقول با جلیج
امر بخیج رجل فیصیح بکفک مکانج و کاشف لبدات حلیج بجم فخره و لام سکور
و تخمیه ساکن و حاه مهمل یعنی کار است برادر سان بجم بنون نفع و جم سکور فرقا مهمل
بمعنی نظریه است و مراد درست ظاهر میان در بعضی روایات بجای فاه فیصیح یا تخمیه است
از صا ح بقول لا اله الا الله سکور نیست خدا که خدای یگانه و توب القوم قلت
لا ابرح حتی اعلم ما و را عهذ ا پس بر جسته نشیند این قول مردم که حاضر بودند
گفتم غیر مردم را را بختا بر اینم خبری که در او این قول است تم نادید یا جلیج امر بجم
رجل فیصیح بقول لا اله الا الله فقضت فما التبتنا ان قال هذ انی یس ایام
من پس درنگ نکردم و یکبار دیگر دوشم ایستگفت این خبر ضار است که ظاهر شده است
روایت کرده ابو نعیم در کتاب و دلائل که چون شنید ابو جریلین این را گفت که بگفتند
محمد در حدیث نافع بدیم عمر گفت همان درست میدی گفت آری پس در کردن اندوخته

انت

شسته خود را بار بار در قتل محمد پس گزشتیم بر گادی که میخواستند که در پیش از این ایستادند
بجایی که نظر میکنیم فاذا صلیح یصلح پس درین هنگام او را گزنده آوردند و او را میکردند از درون کاو
یا ایل ذریع امر نجیح رجل یصلح بلسان نصیح عمر گوید در دل خود آوردند که میخواهند مکر او در
دینت اسلام بن زید آمده که گفت عمر ما را با دست میدارید که بگویم چگونه بود استبدای
اسلام من گفتند آری دست میداریم گفت بودم من سخت ترین مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
در غیر ذری کر می مردی از قریش مرا پیش آمد گفت کجا میردی ای پسر خطاب تو برین حالی
درین امر بجای که تو بر آمده خواهی توانی دین برگشته است مرا حجت کردم در قلم غضبانک
بر خواهر و قلم ای دشمن خود رسیده است مرا که از دین برگشته ای و چو بی که دوست می بودم
بر بر روی چنانکه خونین شد و بگریه در افتاد پس گفت ای پسر خطاب بر چه خواهی بکن
من مسلمان شده ام دیده در کتب خانه بتجاری است گفتم این کتاب را بمن ده گفت هرگز نمیدم تو
تو ناپاک سزاوار نیست که دست کنی بان و دست نمی رساند بان مگر ما کان من بیکه گفتم اخوان
بمن ما که دیدم که در روی بسم الله الرحمن الرحیم نوشته اند چون ما رحمان الرحیم رسیم انداختیم
انرا از دست خود با رفتیم به بسیم در روی چه نوشته اند ما که دیدم در روی سجده ما فی السجود
و ما فی العرض و سوا نیز گفتیم بر گاه می برسیم با سحر از شما ما را از دست می انداختیم باز میگفتیم
تا آنکه رسیم بقول انما ابالله و رسوله تا قول او تعالی ان نعمه لو فی حقکم ان شهد ان لا اله الا الله
و شهد ان محمدا رسول الله پس بر گاه از اینجا دیدم مردم بگریه بر آورده اند و خود شوقی که این کلمه
از من شنیدند پس وقتی که در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم که بان من گرفته بود گزشتند
و فرمود مسلمان شو ای پسر خطاب پس نعم ان شهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله صلی الله علیه و آله

گفتند

گفتند مردم چنانکه رسید بر آنها می گند و شترکان برین هجوم آوردند وی روزی از من
می زدم اینها را و بر جا مسلمانان را از این میگردند مردم اینها را تا آنکه عزت و قوت او خدا اسلام را
و در روایتی آمده که چون ابو جهم و دیگر ملائین دستاوردند در راه کانه خواهر رسیدند دیگر وی
و زوج او در بسته قران بخوانند کوشی بران آنها در بعد از آن چون در زندانها قران را بنام او فرستند
گفت بجز این که میخواهند از ترس میشدند و چون وقت هدایت رسیده بود با نام
گرایند و قصد دیدن حضرت کردند چو بر سر آمدند که در مملکت غلغلان افتاد که مسلمان شود
صیبا از شنیدن خبر آمدن عمر رسیده از خانه جمع شده بودند و همه از غایت شگفت
و شگفت بر در بسته تا آنکه او را در آوردند خانه را دیدند حضرت خبر جبرئیل را شنیدند و داد
چون عمر آمده مسلمان شد با زبان خود و آن وقت گفت هدایت الهی مسلمان شده ام بعد از این
هر که مسلمانان از او رسانند این شکر کردن است مردی است که بود از آن مسلمانان در این و آن
بمسجدی رفتند و بفرغ مال نماز میکنند چنانکه در حدیث اولی باب برودیت محمد بن
کثیر معلوم شد که همیشه معظم و مکرم بودم از آن وقت که ایمان آورد و عمر **ثنا** محفلت المستفی
قال قنا یحیی بن سعید قال ثنا سمیة قال قنا قیس قال سمعت سعید بن زید
یقول لولم یراستی موثقی عمر علی السلام انا و اخیه گفت قیس شنیدم سعید بن زید را
میگفت بروم خدمت خود را بنبری عمر از جهت اسلام آوردن من و فرمود و ما سلم
و بنود عمر که اسلام آورد و بان احدی انقضی لما ضعت بعینمان لکان محققا انقضی
و میگفت اگر که احدی گزشتند و منهدم نمود از جهت کاری که کردید تا بنمان بن عفان بن قیل و
هم آمده از جهت استیذان گزشتند و بر خاک زبند و انقضی بنون و ما و ما و محمد است و نحوها

محمد بن عبد الله ووقف بر وزن مغول یعنی واجب است که لغوی القسط **باب**
انشقاق القمر در بیان دوباره شدن ماه در زمان آنحضرت از راه مجزه در روایت
ابن زینب **باب** ساقط نیست **ثنا** عبدالله بن عبد الوهاب قال ثنا بشر بن
المفضل قال ثنا سعيد بن ابی حمزة وبنی عن قتادة عن انس بن مالك
ان اهل مكة سألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يريهم اية مروية
ان انس بن مالك كثر كان جلوسه من رسول خدا مجزه ورواه عن انس بن مالك
أخبره كثر من جهات وليد بن نجره ابو جهمل وعاصم بن دائل وعاصم بن هشام ورواه
عبد بن نوح في كتابه عن عبد المطلب ورواه عن حارث بن عبد الله بن ابراهيم
القمر شقيقين ليس بنموه آنحضرت ان ترا ماه شب بر در دوباره شقيقين در
بفتح شين تصحيح کرده اند و آنرا شرح ابن حجر و غيره ضبط کرده اند حتى مراد احرام
بينهما تا آنکه **فقط** حرار در ايمان ان دوباره یعنی نفعي بيك طرف حر بود و نفعي
بطرف ديگر و حديث ديگر مسلم مرتين و رفع شده و همچنين احمد و سفيان و عبد الرزاق
در مسند خود آورده اند و در ايمان مني و قين است چون بر پاره را جدا آورده گویا
دوباره نمودند و آنکه مراد ان باشد يكبار ماه را درست نمود و بار دوم دوباره نمود
سيوطي گفته و هم کرده است کسی که از اين روایتها دوباره انشقاق قمر فسيده است پس از
ان اهل حديث و سير باين ترفقه كثرين مجزه دوباره واقع شده است و ان حديث از
مراسيل است انس و زینب عاقر ترويه است **ثنا** عمر بن جعفر قال ثنا ابی
قال ثنا الامام عن ابی حمزة عن عبد الله بن مسعود قال انشق القمر ح **ثنا**

عبدان عن ابی حمزة عن الامام عن ابراهيم عن ابی حمزة عن عبد الله
قال انشق القمر ونحن مع النبي صلى الله عليه وسلم يعني كفت عبد الله بن
مسعود و دوباره شده باه و حال آنکه ما باهم خدا در زمان بوديم فقال ان شهدوا و ليس فيهم
كراهه بايشد يعني ضبط كند اين را كذا برده خود ماند و قال ابی الصفي عن مسروق عن
عبد الله انشق بمكة وكفت ابی الصفي بن سلم الكوفي ان مسروق از عبد الله بن مسعود
ك انشقاق قمر يك بود و اصول آورده است اين را ابو داود و تاج الدين محمد بن مسلم عن
ابن ابی شيخ عما جاهد عن ابی حمزة عن عبد الله و ثناب است ابراهيم
نخعي را در روایت او از ابی حمزة محمد بن مسلم از ابن ابی شيخ از جاهد از ابی حمزة عبد الله بن
مسعود رض گفته اند که روایت او بلكه ساقط است در روایت ابن مسعود که در زمان گفته
از آنکه مراد از وقوع در يك است که اين مجزه هميشه از اجزاست بدينه است و تمام
از نو اعيان است و آن هميشه از اجزاست بدينه است **ثنا** عثمان بن صالح
قال ثنا بكر بن صفير قال حدثني جعفر بن سفيان عن عمر بن مالك عن
عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن مسعود عن عبد الله بن عثمان ان
القمر انشق على زمان النبي صلى الله عليه وسلم **ثنا** عمر بن حفص قال ثنا ابی
قال ثنا الامام عن ابی حمزة عن عبد الله بن مسعود قال انشق القمر
ان حديث را نام بگردد كشمس و هو نام نقل کرده اند و آنکه از بعضی ملامه گویند که ماه
شب چهارم دوباره ميشد بيهان می ماند بر اهل بلاد و نظار و در ظاهر ميشد البته
نقل متواتر ميشد از آنکه طابع بمجول اند بر نقل ابو حمزة و غيره و عجب مردود است

از آنکه این دو نفر در شب واقع شده است و اکثر مردم شب در خواب میباشند و کم که نظر برشان
در شب باشند و نیز این سحره تواند که مانند برق خالط در لحظه پیش نباشد و نیز نمودن کار
خدا است نو آنکه نظر بر آن ده باشند و چون خدا نموده ندیده باشند مقهور آنها در سحره
همان جهت بود که تحریک بایشان واقع شده و انما را یعنی بعد از آنکه بنجر صبیح مشهور معلوم شد
باشند از جهل و غنا دست **باب** هجرت الحکیمه در بیان رفتن مسلمانان از مکه به حبشه
در آنجا که اسلام چون گفازار مسلمانان میکردند تا بر کوه آمدند آنها نوازند این اسلام آنحضرت
ص است از مدینه مسلم است است که در کربلا طرف حبشه روید و این هجرت و در واقع قنده است و نیز
د اول قنده و حبش پنجم سال از بعثت بوده و دوازده مرد و چهار زن رفته اند و وقتی که
با آنها خبر رسید که کافران دست خوانند و آنچه سب کرده و مصالحه در آن شده باز آمدند و در آن
با آنها سخن ترازا رسانیدند در سینه شمشیر و دست مرد و ترکان هجرت اختیار کردند
در حبشه رفتند و عمار در میان آنها بود و قالت عائشه اریتم دار هجرتم گفت
عائشه فرمود بخبر خدا نموده اند من در هجرت شمار از آن محل بین کاتبین من است
از در هجرت یعنی آن در آنحضرت بیان دوستان و آن موبه مظهر است لابن
شبه لایست کعبه سکه های سیاه فهاجر من هاجر قبل المدینه پس هجرت کرد آنکه
هجرت کرد و کاتب موبه بود از هجرت منم خدا و رجع عامه من کانها جبر
بارضا الحکیمه الی المدینه و باز آمدند اکثر مردمی که هجرت کرده بودند ازین حبشه
فیه عن ابی موسی و اسماء عن النبی صلی الله علیه وسلم درین باب روایت است
از ابی موسی و اسماء که در خواب بر موآ آورده است هجرت منم خدا و رجع عامه من کانها جبر

و عثمان
قال النبی صلی الله علیه وسلم

چنانکه در غزه خبر برادر خود اهد شد **شما** عبد الله بن محمد الجعفی قال ثنا هشام قال انا
معه عن الزهري قال ثنا عروة بن الزبير ان عبد الله ابن عبد بن الحيار اخو
ان المسور بن مخرمه و عبد الرحمن بن الاسود بن عبد نفوت قال لمرور است
ان مسور بن مخرمه و عبد الرحمن بن الاسود گفتند بر دو مر عبد الله بن عمر بن حيار را ما منعنا ان
تکلم حالک عثمان چیر منع میکند ترا اینکه سخن کنی و قال خود را عثمان بن عفان سب رفت
ما در عمری خواب عثمان نبود بلکه از قبل او بود این نیست او را خود مرزاد گفتند فی احد الولید
بن عقبه در باب ولید بن عقبه که عثمان او را دلی گوید کرده بود بعد از غزای سب و ده ص
دوی شرب نمود و کان اکثر الناس فیما فعل به و بود بسیار سخن کرده بودند مردم در خبری که
کرده بود عثمان بولید در غضب او و بهال حد شرب قال عبد الله فان سببت لعثمان
حين خرج الی الصلوة گفت عبد الله پس ایستادم برای عثمان سلامی که برده اند بنما ز فقلت
له ان لی الیک حاجته و هی نصیحة پس گفتم عثمان را تحقیق مر با تو حاجتی است و آن
خبر خوابی است فقال ایضا المرء اعوذ بالله منک پس گفت عثمان ای مرد بیاه بگویم بگدا
از تو عثمان ز ضرر که حکوی مردم رسیده باشم و آنکه نصیحه است معلوم کرد که خبری توام گفت
که در آن حکای و ازاری خود بر بود پس استاده کرد بعد از آن فانصرفت قبلما تصی الصلوة
جلسنت الی المسور و الی ابن عبد نفوت پس باز گفتم در گاه که او دم ناز را نشستم نزد
مسور و زید بن عبد نفوت ظاهر است که مراد عبد الرحمن بن اسود بن نفوت است و الله قی ان
بر ابن ابی رداست فحدثهما بالذی قلت لعثمان و قال لی این گفتم این بر دور
این گفتم عثمان را و گفت او مرا فقال قد قضیت الذی کان علیکما پس گفتند او را که خبری

که بر تو بود پس ما انا جالس معهما اذ جاءني رسول عثمان بن ارضای السید نشسته ام
 یا بر دو نماگان آمد من فرستاده عثمان فقال لا لي قد ابتلاك الله عز وجل پس گفتند این بود
 مرا که بتحققتن سبلا کرده است ترا خدا قوی و برتر من است در آخر صحبت از قول مولف معلوم می شود
 فانطلقت حتى دخلت عليه پس رتم تا آنکه در آن دم بر عثمان فقال ما نصيحتك التي
 ذكرت انفا پس گفت صحبت تو که اکنون ذکر کردی قال نصحته ان لا يفتنك الله بغير
 حادركم فرادتم قلت ان الله بعث محمدًا ليركعتم بتحققتن خدا را بکنش برست
 محمد راضع الیه علیه وسلم وانزل علیه الكتاب ودرست در بوی در آن و گفتم صمن
 استجاب لله ورسوله وبتت تو از جمله مردمی که جا بست کرده اند خدا و رسول خدا را
 وامننت بیه وهاجرت الیه تین الاولین در این آورده و هجرت کرده دو مرتبه
 را هجرت خیمه و هجرت مدینه و نیل با هجرت مدینه را او گفته چنانکه قرآن مجید
 گویند در سوره بقره پس سخن اراده باید کرد از آنکه عثمان رضی دو بار هجرت بکشد کرده بود صحبت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم وراست هدیه و بتحققتن صحبت در دست رسول خدا آورده
 سیرت و طریقه او را و قد اکثر الناس فی نشان الولید بن عقبه و بتحققتن بسیار کرده اند
 مردم مظلوم را در حال ولید بن عقبه بسبب بد سیرتی و شراب خواری او و بحق علیک ان
 تقیم علیه الحد پس ثابت دور جیب است بر تو ای سید که حق است بر روی هر شراب
 خوردن فقال لی یا ابن اخی پس گفت مرا ای برادر زاده می در دوستی ای در حق
 بجای اخی است که مانی گوید شراب پس است از آنکه وی خود بر زاده بود پوشیده مانده که در
 وی خود تحقیقی هم نبود و بسیار است در کلام عرب و غیر هم که

برادر زاده میگویند از جمله اخوت اسلامی ادركت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال قلت لا ایا در یافته صحبت رسول خدا را گفت عبد الله کفتم در یافته ام یعنی صحبت
 ندانسته ام که در زمان حیات آنحضرت متولد شده و با اینجی در یافته است زمان آنحضرت را
 لکن قد خلص الی من علمه ما خلص الی العذر من فی سترها لیکن رسید است
 بسوی من از علم رسول آنحضرت خبری که رسید است بسوی من که بر روی او یعنی از سترها
 دو سه و اطوار آنحضرت آنچه را که در سترها رسید است می دانم تم قال نصحته عثمان کفتم پس
 انهما ذکر عثمان خدا را فقال ان الله بعث محمدًا بالحق وانزل علیه الكتاب پس
 گفت بتحققتن خدا را بکنش محمد را برست و راستی و نازل کرد بر وی کتاب را و گفتم صمن
 استجاب لله ورسوله وبتت تو از جمله مردمی که جا بست کرده اند خدا و رسول خدا را
 وامننت بیه وهاجرت الیه تین الاولین در این آورده و هجرت کرده دو مرتبه
 محمد صلی الله علیه وسلم وهاجرت الیه تین الاولین که هجرت کرده دو مرتبه
 صحبت و مدینه چنانکه گفتی تو و صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و با ایتمه و صحبت
 داشتیم و مثل خدا را بگفتیم که در او را و الله ما عصيته ولا عشتسته بعد از آنکه
 نافرمانی کردم او را در هیچ امری و نه خیانت کردم حتی توفاه الله تا آنکه فوت کرد او را
 تم استخلف ابوبکر بنی خلفه کرده خدا و رسول الله ما عصيته وما عشتسته نتم
 استخلف عمر بنی خلفه کرده خدا و رسول الله ما عصيته ولا عشتسته تم استخلفتم
 اقلین لی علیکم من الحق مثل الذي كان لهم علیکم بنی خلفه کرده تدم را بگفت
 مرا بر شما از حق چیزی که بود در این ترا بر شما قال بلی گفت عبد الله ای برحق و حق داری بر مردم

قال فما هذه الاحاديث التي تبليغني عنكم كفتم عثمان بسبب حبس ابن سخني كرمي
 امر از شما فاما ما ذكرت من شان الوليد بن عقبة اما جري كقبي تو از حال دليري
 عقبة فسنأخذ فيه انشاء الله يا محسن بسبب ما كنته كيم در حق ودي انت وارتقا
 موافق حق قال مجلد الوليد اربعين جلده كفتم بسبب ما كنته كيم در حق ودي انت وارتقا
 عليان مجلده و بودي كرمي زود او را وقال يونس ابن اخي الزهري عن الزهري
 وكفتم يونس برادر زاده زهري از زهري افليس عليكم مثل الذي كان لهما بسبب ما كنته
 مرارته از حق مانند آنچه بود حضرت را در بوج و عمر او در بوج نوح در حق است قال ابو عبد الله
كفتم ابو عبد الله مؤلف اريان قول حديث ابيك الله بلاء من ربك ما اسلمت
 به من نشدة يعني بلا ابرو در كارها يعني خبري است كه بشود منها بان اثر ستمها وني
 موضع البلاء الاستلاء والتحصن ودر جاي ديگر گفته است كه بلا يعني آنگاهي از مردان است
 نيمه كبا و حاد و در وقتي از مردان است و طالع كرون از بلا من يلوته و محصنة
 استخرجت ما عنده ما نوحه است از اين قول كه گويند بلوته و محصنة يعني مردان آوردن
 خبر را كه در دست و در امتحان و در زمانش انجمني بدياست يلبوا نجيب متبليكم
 نجيبكم باز ميگويد و اما قوله بلاء عظيم كدر دران در وقت يعني النعم است وهي
 من ابلية يعني در معني نعمت از ابلية است و تلك من ابلية در معني امتحان
 از ابلية است بدانكه لفظ بلا از خدا است يعني نعمت و هم يعني نعمت اكنه يعني
 نعمت از آن حال است ميگويند ابله الله بلا حسا و ابلية مودعا و كعبه نعمت از
 باب استعاره قال الكرماني تثنا محمد بن المثنى قال ثنا يحيى عن هشام بن عروة

وكان هو جلاله

قال حدثني ابي عن عائشة ان ام حبيبة وام سلمة رضوا ذكرنا كنيسته واناها
 با كنيسته روي است از عائشه كلام حبيبة بنت ابي سفيان و هم كذا از ازوج سلمه است
 ذكر ذكر كنيسته را كرمي نيز از كنيسته فيها نسا و يوسيه كرمي در ان صورها بود قد كونا
 للنبي صلى الله عليه وسلم بسبب ذكر كرمي نيز خدا را فقال ان اولئك اذا كان فيهم
 الرجل الصالح فمات بسبب فربو يفتنن لفساد و قبي كرمي در بيان شان زهري صالح و زهري
 بنوا علي قبه مسجد و صور و افيده تلك الصور بنا كرمي نيز از مسجد و قبه
 ميگردند در ان مسجد بجهزتهاي برده او اولئك شررا الخلق عند الله يوم القيمة انها
 برزي خلق اند زود خدا را ز قباست انهم يثرون و در كتاب انما كرمي نيز از مسجد زهري
كثرة ثنا احمد بن محمد بن عيسى قال ثنا سفيان بن عيينة قال ثنا اسحق بن سعيد
 السعدي عن ابيه عن ام خالد بنت خالد بن سعيد بن العاص عن ابي
 انعام قال نام او اتمه است نفع نوره و تخفيف يسم و خذ جالبين سعيد بن عاص
 قالت قدمت عن ارض كنيسته وانا جارية نكسائي رسول الله صلى الله
 عليه وسلم خميصة لها اعلام كفتم فوهم آوردن از زمين خسته و حال كرمي و خركي
 بود بسبب نوت نيز رسول خدا جاري از خرك كرمي او را علمها بود فجد رسول الله صلى
 عليه وسلم عسج اعلام بسبب كرمي رسول خدا كرمي ميگرد علمها را فيقول سناه
 سناه بسبب نيز و سناه سناه و بار سناه نفع سين بهيرون و در جاي است ساكن يعني
 كرمي كرمي خسته است و در كرمي حضرت بلوت فارسه بسبب نيز آوردن انما قال محمد بن
 يعني حسن حسن تثنا يحيى بن حماد قال ثنا ابو عوانة عن سليمان بن ابراهيم

عن غلقمة عن عبد الله بن مسعود قال كنا نسلم على النبي صلى الله عليه وسلم
 وهو يصلي فبصر علينا فقلت ابن مسعود بودیم ما کلام میکردیم بر سینه خدا حال آنکه حضرت
 نماز میکرد پس رسولم میکرد بر ما فلما رجعا من عند النجاشی مسلما علیه فلم یرد
 علينا پس وقتی که بار آمدیم از نزد نجاشی سلام کردیم بر حضرت و رسولم نکرد بر ما فلما یا رسول
 الله انا کما نسلم عليك فنرد علينا کفیم ای رسول خدا ما بودیم که سلام میکردیم بر تو پس بود
 میکردی سلام را بر ما قال ان فی الصلوة شغلا ذم و تحقیق در نماز شغلیست که باز میداد
 با سواد فقلت لا براهیم کیف تصنع انت پس کفیم مژد را رسم را که روایت کرده است
 از علم چه میکنی وقتی که سلام کند بر تو قال اراد فی نفسی کفتم رو میکنم سلام را در اول
 درینین از من حکم در نماز بوده است و اینجوریت در او را کتاب موعود در باب اول سلام
 فی العود کرده است **شنا** محمد بن العلاء قال ثنا ابواسمعة قال ثنا برید
 بن عبد الله بن ابی برة عن ابی منبیه قال بلغنا خرج النبي صلى الله عليه وسلم
 ونحن باليمن کفتم ابو موسی بن عمرو رسیدا ما را خروج سحر خدا مدینه و ما در کس بودیم و کما
 سفینه پس سوار شدیم تنی را بر رسم بلکه فواقنا جعفر بن ابیطالب عنده پس
 سوانقت کردیم ما جعفر بن ابیطالب را که پیش نباشه استقامت و استقامت فاقنا
 پس انماست کردیم ما جعفر و حشبه فقد منا پس قوم آوردیم مدینه فواقنا النبي صلى
 علیه وسلم حين اقتنع جبرئیل بریدیم و نوبقت کردیم سحر خدا را در سگای کفتم کرد
 جبرئیل او رسنه سفتم یا نسلم از بهرت فقال النبي صلى الله عليه وسلم لکم انتم یا اهل
 السفینه هجرتان پس فرود پیروز شد تا راهی اهل سفینه و هجرت است یکم هجرت کشت

قالینا سفینتا ال نجاشی بالهیسة
 سر از آن وقت ما را کشت ما بر سینه جبرئیل کشت

و دیگر مدینه در روایت مسلم آمده که قسمت غنیمت را ما را اگر چه در وقت فتح حافر
 نبودیم **باب** صوت النجاشی در ذکر کسوت نجاشی نعمت نون است و این در حدیث
 کسر روایت کرده است و یکم مخففه و کسر شین بجه و تشدید یاء و تخفیف آن لقب مالک
 حشره است هر که سیود و آن لقب خلص او او حطی است لغت حار و کسر طاء مخففه در جمله
 آخر تخفیفه مخففه است **شنا** ابوالربیع قال ثنا ابن عیینة عن عطاء بن جابر
 قال قال النبي صلى الله عليه وسلم حين مات النجاشی مات الیوم رحا صامح
 کفتم جابر بن عبد الله فرود پیروز شد سگای که در نجاشی مرده او روزی یک سینه شح
 او تان پیش از فتح مکه فقوموا و صلوا علی اخیکم اصحتمه پس بر فرزند نماز کنید
 بر روز وجود بلایه کنانم او اصحتمه لغت سهره و سکون مهمل ایل و فتح مهمل تا نیمه و نیم
 مفقوده آخر تا نیش لغت کوبید این هم لقب است نام او خطی است **شنا** عبد
 الاعلی بن حماد قال ثنا یزید بن زریع قال ثنا سعید بن ابی عروبة قال ثنا
 قتادة ان عطاء حدثهم عن جابر بن عبد الله الاضاری کفتم سعید بن
 کرد ما را قتاده که تحقیق عطا حریت کرد الی نرا از جابر بن عبد الله الضاری ان نبی
 الله صلى الله عليه وسلم صلى علی صحبة النجاشی تحقیق سحر خدا را که در آن هم
 ملک حشبه فصصفا و راء و نکنت فی الصف التالی او التالیة بین صف لیسیم
 عقبی ان حضرت بودیم در صف دوم یا صف سوم **شنا** عبد الله بن ابی نسیبة
 قال ثنا یزید بن هارون عن سلیم بن حیان قال ثنا سعید بن صبیاء
 عن جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى علی النجاشی فیکسر علیه

ابرا بعل بن کبیر کرد بر دی وز فارغانیانند از چهار کبیر تا بعد عبد الصمد متابعت کرده
یزید بن مروان را عبد الصمد بن العاص در رویتی که از سلیم بن جبال آورده **شنا**
دهین بن حرب قال ثنا یعقوب بن ابراهیم بن سعید قال ثنا ابی عن صالح
بن کلیسان عن ابن شهاب قال حدثنی ابی سلمة بن عبد الرحمن و سعید
بن المسیب ان ابا هريرة اخبرهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
بتحقق البربره خروده ابواسمه بن عبد الرحمن و سعید بن مسیب را که تحقیق رسول
نقی لهم النجاشی صاحب الحبیثه فی الیوم الذی مات فید خبرک صاحب
نجاشی صاحب حبشه رسانید صحابه در روزی که مرد در آن روز فقال استغفر
لا حیکم فمرد طلب مغفرت کند مراد خود را **شنا** صالح عن ابن شهاب
بن کلیسان قال حدثنی سعید بن المسیب ان ابا هريرة اخبرهم ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم صف بهم فی المصلی مروی است از ابن شهاب
که گفت مرا سعید بن مسیب که خبر دادی ما را از آن رسول خدا صف بست بعضی به و بعضی
فصلی علیه ابراهیم بن خبازة که در روایتی دیگر گفت درین تاریخ چهار کبیر با هم
استلال کرده اند بر غایت نماز خبازة روایت بعضی گویند که از جفالف انحضرت است
مکتوف شده نش او خبازة خبر کرد که بعد از آن معلوم فرمود درین تاریخ است که هر
کس بود در آن زمان نزدی و کتابی نوشته باحضرت بمصوب عمر بن امیه که میخواهد اسلام
مسئول نیست ولی نام او باب تقاسم المشرکین علی النبی صلی الله علیه وسلم
در ذکر قسم خوردن مشرکان بر ازار و مخالفت انحضرت صغیر و یسلم و تقاطع نبی است

و عبد المطلب

و عبد المطلب و این قصه اینچنین است که چون مشرکان از ظهور انحضرت تنگ آمدند
و از رعایت و حمایت بنی هاشم و عبد المطلب مایست و بیایست نشدند آنکه بسیارند
انحضرت بایشان و کتابی باین معنوی نوشتند و در کعبه او نوشتند تا سال این تمام گردانند
و میشت بر بنی عبد المطلب و عجمی که بایشان سفین بودند و نیز از شدت آزار سال را یکسخت
خدا بر صحیفه ایشان که نوشته بودند که هر که را که خورد آن صحیفه و سید خبری که بود در آن
از آن هر دیشاقی مشرکان ابانی ماند خبری که بود از ذکر خدا تنی سبحان الله انحضرت را
بر نیستی و جز داد ابو طالب عم خود را پس گفت ای خدا بنو خرواده گفت آری پس رفت
ابو طالب و گفت ای مشرکین بر ازار زده من بگوید بتسلط الی کذا صحیفه اگر همه
خورد است اگر دست بگوید کسی را نمیدانم تا زنده ام و اگر باطل است آنچه بگوید بیاید او را
بشما بکشد او را یا زنده درید کفشد مشرکان را ضعیف شدیم آنچه بگوئید پس رفتند و دیدند صحیفه را
چنانکه خرواده بود کفشد این صحیفه را در زاده است و زاده شد عداوت آن ای سخنان
از بی نیست باحضرت **شنا** عبد الغزیز بن عبد الله قال حدثنی ابراهیم
بن سعید عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم حمن ان اذ حینما گفت ابو هريرة فرمود رسول خدا
سبحانی که اراده کرده عرفه حین را منزل لنا الشاء الله حیف من کتابة های نزول
فردا اگر خورسته خدا حیف بنی کنانند خورده بود حیف در اصل لغت یعنی جای بلند و بزرگ است
فرود تر از تقاسموا علی الکفر ای که هر کس بگوید خود را بکفر بآب
ای طالب در زکوت ای طالب بن عبد المطلب **شنا** مسدد قال حدثنی یحیی

سعید قال ثنا سفیان قال ثنا عبد الملك قال ثنا عبد الله بن الحارث
قال ثنا العباس بن عبد المطلب قال النبي صلى الله عليه وسلم كفت عبد الله
بن حارث حدیث کرد ما را عباس بن عبد المطلب که گفت بسم خدا را اما غنیمت من
 محکم چه چیزی بیازم کردی تو از عم خود ابو طالب یعنی چه دور کردی از من غرض
قال فانه كان يحوطك بيمين يدي لئلا يمشي مني احد و نه گفت ترا از دشمنان برائی تو قال هو
 فی شخصناح من فاسر فرمودی در تنگ آنست و این اخبارست از احوال اذخرت
 کردی خود بداد شخصناح بروضا و سجده در میان خانه مسلمانی در آخر نیز ظاهر است
در اصل خطی آیت تنگ بر روی زمین است که تا یکسین رسد اشاره کرده اند از آیت
تنگ و لولا انا لكان في الدرك الاسفل من النار و اگر نبودم من بر آنه بودی
 در در که یا با آن ترا زنده کرد است و در حق است این مسود گوید اسفل نار تا به آیت است از آن
 که نقل کرده اند در آنش ابو هریره گوید که خانه ایست از آنش مفضل که از ابی ایمنان در آن
 آنش می افزودند شرح معنی لولا تا گفته اند از شفاعت در حق من نبود و خدا که از حضرت
 افریبا بیست و نه بود اگر کسی برگاه بداد است لغرض قطع شفاعت در حق کافر و منافق ممنوع است
 چگونه روایتند ابراهیم علیه السلام در حق آدم او انهم شفاعت میکنند و توقع قبول نمیشود
 چنانکه سبق ذکر ما نموده در باب ابو طالب چه توان گفت گویم نبوت پرست است و بصیرت بر
 انکه ابو طالب در حق آنحضرت بیکه ما کرده بعد از آنست عبد المطلب در کنار تربیت خود
 برگرفته و در آیتهای اسلام چون مشرکان با آنحضرت که بسته بودند حمایتها کرد و نگذاشت
 که فزاد با آنها شدت و جمعیت مغرقتی توانند رسانید و نظیم تمام در احوالی آنحضرت

از عم ابراهیم علیه السلام از جمله کلمات
 بسم مع ابی و اهل بیت آنحضرت است

سینود چنانکه تصدیق در اینست کردند

اگر چه یعنی از راه جمعیت تراست و عصیت طبعیت ما اثر اخراج بقوت دمی
 و حمایت اسلام بوده است پس روزی که فتح باب شفاعت ظاهر باشد در مورد آنحضرت
 که سوال کن بر چه خواهی داد و تنوی سوال نمود و در وقت آنحضرت بیکه فایده بیکه ای از
 شفاعت تنقیف عذاب نکند و در حقش نه بجزای نیکی که بکند و محبوب او کرد قبول
 لغزاید و در ترغیب بود و از ابراهیم تا محمد و از عم و تا عم دی کل فرقی و نشان شما مفضل
 نشینده که چون ابو طالب را که هم از اقامت آنحضرت است همین که توبه داده او فرآورد
 که در خانه برادر تو عبد الله رسیده متولد شد دی باین مرده سستی دریافتند او را از آن کرد
تنقیفی بر عبد الله او کرده اند **مشنا** محمود بن عیلان قال ثنا عبد الله بن ابي قال

اما معمر بن الزهري عن ابن المسيب عن ابيان اباطالب لما حضرته الوفاة
 مروی است از مسیب که ابو طالب وقتی که رسید او را ذات دخل علیه السلام صلى الله
عليه وسلم وعنده ابو جهل در آمد بر روی شمر خدا و زود در شسته بود ابو جهل فقال ای تم
قل لا اله الا الله کلمه گفت ای ابو جهل لا اله الا الله بگو که منو نیست بر اینست و زود
 بر او خیزد و فریاد میزند یعنی این کلمه است که حجت می آید بر آنرا حاج
کلمه عبد الله حجت می آید بر آنرا که با این کلمه خدا فقال ابو جهل و عبد الله بن
 اصیبه یا اباطالب ان رغبت عن مد عبد المطلب این گفت ابو جهل و عبد الله بن
 ابراهیم ای اباطالب آیا باز میگردی و عرض میکند از دست عبد المطلب این گفت ابو جهل
 و عبد الله بن ابی ابراهیم ای اباطالب آیا باز میگردی و عرض میکند از دست عبد المطلب

این کلمات در حدیث است
 از عم ابراهیم علیه السلام از جمله کلمات
 بسم مع ابی و اهل بیت آنحضرت است

علم بولا يكلمنا نرس ودم بودند كه تكلم ميكنند با طالب رلد بعضي نسخ بلكاه كوف نزل
بني موجب رو دست كذا نقل الكرماني حتى قال اخر قبي كليمهم علي صلته عبد المطلب
تا آنكه گفت آخر خبري كه نظام كرو حقا انرا بر ملت عبد المطلب فقال النبي صلى الله عليه
وسلم لا تستغفرون لك جهالتم انتم عند ربكم فرمود بر آنست استغفار ميكنم براي نفوت
تو دادمي كه باز داشته نشوم از استغفار فنزلت ما كان للنبي والذين امنوا غير
مستغفرا وكن يبيك انان آورده اند ان لستغفر والمشر كمن ايگه طلب نفوت كند
مستغفرا را ولو كافوا اولي قريي اگر چه باشند از خویشان نزديك من بعد ما
بين لهم انهم اصحاب الحميم بعد از آنكه ظاهر شود ان ترا كه تحقيق انها در خواهند
ونزلت انك لا تقدي من اجبيت ونازل شد اين كيت تحقيق تو ميديست
نمكني يعني كيداني رخ كسي را كه دوست ميدي و لكن الله يقدي من يشاء
وليكن خدا ميرساند كسي را كه میخواهد مهدي كس مشوب است به نعيم وقران بغير تسليم اعلم
در راه نمودن است در سزاي و توفيق دادن كار خدا است **ثنا** عبد الله بن يوسف
قال بلغ الليث قال حدثني ابن الهادي عن عبد الله بن خباب عن ابي سعيد
ان مع النبي صلى الله عليه وسلم وذكر عنده حمده رويت كونه اراي سعيد
خدي كبر تحقيق و كاشف خبر خدا را و حال آنكه ذكر كرده اند نزد حضرت عم ادا و طالب
فقال لعله تنفعه شفا عني يوم القيمة من اجودت لي كراهه و نفع كذا شفا عني من
روفا مت فيجعل في صحاح من الناس پس ميگویند در رشتي تنگ مبلغ كفيد
يعني بنده و ما غدر ميرسد يا شفا او را كه میخواهد ازك دماغ او **ثنا** ابراهيم

بن حمزة قال ابن ابي حازم والذرا وروى عن يزيد بن الهادي بهذا
حديث كودما ابراهيم بن حمزة كفت حديث كودما ابن ابي حازم و در او روي
بر و در ايزيد بن مومنا بنو يث كودست و قال نقل من تمام الدماغ و كفت درين
روايت ميخوشد از وي ام دماغ يعني اصل دماغ **باب** حديث الاسراء
در بيان حديثي كه وارد است در اسراء ان حضرت تب مروج سيموي كفته اسراء تا بيت
القدس است و مروج تا امان يعني مراد از اين دو كلمه اينجا كه نوك دست اين است
وقول الله عز وجل سبحان الذي اسرى لبيده الاينه و در نقل عبد البر است
سبحان اسم است يعني تسبيح يعني تزييه از جمع نقاشن كه كسر اول او را بيت نيست
منسوب است بفعل مقداري اسم تسبيحا و يا معني و دم منصف ميا شد و كاهي بغير علم
تسبيح استهلال ميكند پس قطع ميكند از اضافت و غير مستوف باشد و مري و مري كس
و ترجمه ياك است خداي كه شب جرده مينده خود را از صبحه حرام سوي سجد اخير يعني
بيت القدس انكه بركت داده ايم كه ادا بركت دين و دنيا از انكه نفعي و عباد
كاه انياست در مخوف است با نهار و نهار ميوه در ريشه مايم او را انديزات خود
از انجمله انكه در آنوك زمانه يجا برده كرده يك ماه بوده است و كيش انيا و توقف بر
نقعات انشان چنانكه تفصيل در احاديث واقع شده حزن شايحي بن بكر قال اتنا
الليث عن عجيل عن ابن شهاب قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن
قال سمعت جابر بن عبد الله انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
كفت ابو سلمة بن عبد الرحمن شيد عيسى جابر بن عبد الله ان كتحقيق و كشته است

متمول خدا را بگوید لما کذا بینی فریش می نمود و وقتی که تکبیر کرد و نماز جماعت فریش
درین که گفت بیست و یک مرتبه و باز آمد گفت نشان ای کجاست که بگویم که بیست و یک مرتبه
رسیدن توجه با خاطر کیفیت و کسیت انجام شده بود گفت فی الحجر علی الله لی
بیت المقدس ایستادم در حجر پس گفت که در بیت المقدس پرده از میان بردار
و نشان کردم انرا در صورت این عیال من آمده که او در بیت المقدس را تا آنجا که
نزد در قیقل و من میدیم انرا فطفت اجبر هم عن ایاتیس الیوم در حالی
که خبر میدیم ان ترا از علامات آن و انما نظر و حال کنونی می بینم انرا و تو گفت بیست
اسرار از جد از باب مراج آورده یعنی شرح از اینجا می رسد ه اند که اسرار و مراج و غیره
ست نزدی و این تو هم خبر می نیست در اول حمله لینه الاسراء گفته در از نیست تا
نزدی در لینه مراج است و تو اند که سبب جدا آوردن اسرار از مراج ان باشد که چون
اسرار تا بیت المقدس بغیر قطعی ثابت شده چنانکه است را در اینجا ذکر کرده و از بیت
مقدس یعنی تا آسمان که بیت مشهور در باب مراج آورده پس اشارت کرد که در بی مراج
بغیر تا بیت شده و باقی که بیت صحیح حدیث مراج در بعضی روایات گفته مراج است
مراجع بکبر میم و سکون عین مهله یعنی نزدی است از مراج یعنی نمود که مراج گفت
نزدیانی بوده برای سود در حق در مقام قرب حق بر آنکه جهود اسحق از صراط و با عین آیت
و من بعد از آنکه نهاد و کیش و میکللی که حسب احادیث میم و بخار هم که بر آنند
که مراج گفت بیست و یک مرتبه و از اینجا بر آنکه آنجا که شریف بودن و در یک شب در
حالت بیدار بوده یعنی گویند که مراج و در آنجا و اولاد خواب برای توطئه و کشید

ای کجاست

این تکبیر و نماز در بیداری بوده بر کشیده و نماند که حدیث مذکور ظاهر در آنست که در نماز است
و اگر همین در خواب بودی و حسب این سه الحاکم گفته که استیاد و سخای اسلام در وقت
افتادن از شما نمیشد مری است که بعد از شنیدن نغمه مراج کاروان پیش ابو جبر مردی
آمدند و گفتند باور میکنی انرا ابو جبر گفت که درین صاف است درین قول و خبر گفتند ما و ر
میکنی که در یک شب انم رفت و باز آمد گفت انقدر اندم و بعد از آن حضرت
آیات و نشانها برسد چنانکه در حدیث سابق معلوم شد امر که جمله ایان یک افان
و قبول این را در روی راه نیست و بعد در آنجا شاید ایدی در رویت حق درین شب
اختلاف بود بیشتر بر آنند که در بیت همین چشم تنگ بر لهر و قدرت و بی جلت نوری است
فصل مراج در که پیش از هجرت یک سال در سج الاول بود یعنی گویند بعد از رفتن پنج
سال است و نودی همین روایت را ترجیح کرده است فیصل تعیین ای مقام یا در این مقام
اصل تاریخ در ان ششما الاغرا الحق ابو جبر شیخ عبد الحق قواد در کتاب سیر سنی بمرجع بگویند
که جامع تر کتب این فن است از آنکه در اشغی درین مطلب خواهی انجامی **تثنا**
هدایت بن خالد قال ثنا قتادة عن انس بن مالك عن مالك بن صعصعة
ان نبی الله حدثهم عن الیلد امری بر مردی است از مالک بن صعصعه که تعیین تکبیر
حدیث کرده می بر او را در وقت شبی که برده شد بان شب بینما انانی الحظیم مضطجما
برایا قال فی الحجر در آنشای انکس در حظیم یعنی در حجر و است که گفت مالک
الحجر بن علی الحظیم بطونها دم اند انانی ات فقد ناکاه آند آینه پس قطع کرد
تقریر فاف و تشدید دل مهله شکاف در از فاق سمعه بقره گفت قاده شنیدم

این مراج

النس را میگفت فشق ما بین هذه الی هذه پس تکلیف خبری که بیان این است
تا این فقلت للجبار و دیگویی قناده پس کفتم مر جبار در را بکیم و بعد از الف را بگویم
و او ساکن و اول جمله تا می است صاحب النس بن مالک و هو الی جنبی ما یعنی به
و حال آنکه جبار در نزد بطوی من بود چه میگوید ازین آتش قناده کرده قال من تغفرة
مخره الی شعره کفتم از پایان هر کردن تا عانه تغفرة بمنشئه معنوم و کون من بمعنی
و در مفتوح است بمعنی مذکور شعره بکسر شین صحیح و کون عین مهمل و در لغت معنی
عانه یا پای است سوی عانه و بمعنی لفظ من قصصه الی شعره کفتم قناده
و شنیدم النس را میگفت از سر سینه تا عانه تقصیر لفتح قاف و شد به معاد مهمل است از
قافی میضای نقل کرده اند که وی مکران خیر است که شوق صدر آنحضرت یکبار در وقت سفر
که در خانه حلیمه رضوا آنحضرت بود واقع شده است عجب است از قافی بعد از آنکه در روایت
نجدی و مسلم و بخاری واقع شده باشد که در تب اسرا شوق واقع شده چگونه است که میگردد
لأنه است که دوباره شوق صدر شریف واقع شده باشد و از حدیث علانکه در روایت
کرده اند که یکبار دیگر در ابتدای وحی در عا حرا نیز واقع شده و این هم معنی حکمتهاست
که عقول ناقصه در آن نمیخوانند که تا مستخرج قلبی پست برود آورد دلها شعر
انیت بطلست من ذهب پس آورده شد بطی از طلا برای عزت و این پیش
از تجریم استمال مطلق بوده معلومایا تا بر کرده شده بود از روی ایمان حقیقت بلاخطه آنکه
تجدیدش جایز است چنانکه واقع شده است که در راه عورت کشته درج خوانند که با باز
چنانکه واقع شده در آیه ایست و ان رفی عرض بر اهل الطه و معمود کشف منور یا می جوی است

طست مونت

طست مونت اعتبار کرده اند از آنکه طست مونت است یا آنکه اعتبار از این است
و در بعضی روایات مونت بغیر تا نبیث فصل فلی ثم حشقی تم اعلی این شسته شد
دل من در روایت مسلم آمده باب زعمم از آنکه فاضل با ایهام است بهتر بر کرده شد
با بیان و حکمت پسر اعاده کرده شد بجا می خود در معنی محول بر حقیقت است در روایت
که بر سینه آنحضرت تا پایان ناف خطی بود چنانکه بعد از بهم آمدن جرح است چنانکه
بعد از پایان نطفه تا ویل میکنند این را و میگویند محال است که دل را بر آورده
بسیوند که باز بر جای آن بچینند و آدمی زنده ماند و نمیدانند این که تا نظر آن
که خود در وقت عادات در شان آنحضرت زیاده بر آنست که تنها را آید قدرت در این ط
آزاد از محیط ادراک است بعد آنکه که ما را بیان در تفویق و تسلیم غیر صادق مخرج در
نفس نمی یابیم در کتاده پیشانی قبول آن می نایم تم انیت بلا ابره ددن اعلی
و فوق الحمار ابيض پسر آورده شد یکبار برای کمتر از استر و بالاتر از خرد و سفید رنگ
فقال له الجبار و هو البراق یا ابا حنزه پس گفت مر النس را جبار در آن
در بر براق است ایا با حنزه کفتم النس است یعنی براقی که میگویند همین در روایت
قال النس کفتم آری همین است براق بیض خطه عندا اقصی طرفه می
نهاده کام خود را بر بنایت کام خود حکمت در مرتبه دن براق با جبرئیل و سوار آورد
یا آنکه قدرت حق بر علی از من نیز بوده اظهار تقییم و تجلیل آنحضرت است از آنکه عا
برین جبار است که با شده وقتی که است عا میکند همای غریز را نیز ستم مکی فاعی از
اصطلح خود مسجوب یکی از خواص مفرمان خود محصلت علیه پس کار کرده شد من مودیا

فانطلق بنو جبرئيل حتى اتى السماء الدنيا ليس رقت يا من تا اذ اركب اهل
السموات فاستفتح فيقول من هذا قال جبرئيل ليس طلب فمع باب السماء اركب
بنو النعمه نكسيت لهن طالب كفت جبرئيل است اين قابل هم جبرئيل است قيل
ومن معك قال محمد ^{صلى الله عليه وسلم} كفت بانو كفت جبرئيل يا من محمد است قيل وقد
امر رسول الله قال نعم كفت وكفت خرت ده شده بود كه طلب او كفت كفتي قيل
مرجبا به نعم المجيبي جاء كفته ندمه فزود يا دوي پس نكوا مدنى آندة درين ترك
تقديم و تاجير كاست و مخصوص بود ندمه و است اي جا ندمه كفتي مجيبي ففتح كفتي كفت
در ملك و تاجير كاست قلما خلصت فاذا فيها آدم بين بركة و اصل ندمه
پس تا كاهه دريم دران او هم را فقال هذا البرك آدم فسلم عليه پس كفت جبرئيل
اين بر تو آدم است پس سلم من بروي فسلمت عليه فرد السلام پس سلم كردم بروي
پس او سلم كرد يعني جواب سلم دادتم قال مرجبا بالابن الصالح والبنى الصالح
پس كفت مرجبا اي پس هان و بنو صالح را نيكو بجهي وصف الچه نتمس بودن
باين وصف است ساخر صفات كمال و جلال نوت مني ان قائم كفتوا اليه تعالى و حقوق
عيا و تم سعد بي حتى الى السماء الثانية پس بالاب و مرارة و كذا كذا و هم را
فاستفتح فيقول من هذا قال جبرئيل قيل ومن معك قال محمد قيل وقد ارسل
اليه قال نعم قيل مرجبا به نعم المجيبي جاء ففتح قلما خلصت اذ المجيبي
وعيسى و هان ايا خالته تا كاهه و هم كفتي و عيسى و رويان برود حاله زاده
كيد كردن فقال هذا المجيبي وعيسى فسلم عليهما فسلمت فرد ام قال مرجبا

بالاخ الصالح والبنى الصالح پس كفت جبرئيل انكفرت را كسلام كمن بر اينها
كفت جبرئيل كفتي و عيسى را كسلام كند بر انكفرت از انكه سنت است كود فعل
بر جالس سلام كند و نیز شب شب در و ترغف انكفرت بود پس توافر كود عبادت
اسلام و نیز عادت ستمه انكفرت ان بود كبر با رت كود سلام بر كره را مي بد و نیز روي
كمن انسته ان يسلم الكبر على الضمير تم سعد بي الى السماء الثالثة فاستفتح فيقول من
هذا اقال جبرئيل قيل من معك قال محمد قيل وقد ارسل اليه قال نعم قيل مرجبا
به نعم المجيبي جاء ففتح قلما خلصت اذ يوسف قال هذا يوسف
فسلم عليه فسلمت عليه فرد السلام تم قال مرجبا بالاخ الصالح والبنى الصالح
تم سعد بي حتى اتى السماء الرابعة فاستفتح فيقول من هذا اقال جبرئيل
قيل ومن معك قال محمد قيل وقد ارسل اليه قال نعم قيل مرجبا به نعم المجيبي
جاء ففتح قلما خلصت فاذا ادر يس قال هذا ادر يس سلم عليه
فسلمت عليه فرد تم قال مرجبا بالاخ الصالح والبنى الصالح اري ندمت
سكوت شود كه ادر يس جذوع نيت خيا كنه سايم كويد و كنه نيكفت مرجبا
بالابن الصالح خيا كنه آدم كفت تم سعد بي حتى الى السماء الخامسة فاستفتح
قيل من هذا اقال جبرئيل قيل ومن معك قال محمد قيل وقد ارسل اليه
قال نعم قيل مرجبا به نعم المجيبي جاء قلما خلصت فاذا هارون قال هذا
هارون فسلم عليه فسلمت عليه فرد تم قال مرجبا بالاخ الصالح والبنى الصالح
تم سعد بي حتى اتى السماء السادسة فاستفتح فيقول من هذا اقال جبرئيل

قبیل ومن معک فقال محمد قبیل وقد ارسل الیه قال نعم قبیل مرجبا به فنعیم المجهی
جاء درین کلام قال مرجبا گفته است و مرجبا قبیل بود فلما خلصت فاذا موسی
قال هذا موسی فسلم علیه فسلمت علیه فردتم قال مرجبا بالاح الصالح وانی
الصالح فلما تجاوزت بکی بس برکاه که شتم از موسی کریم کرد قبیل ما بیکدیگر که
شده موسی را چه چیز میکرد یا ند ترا قال ابکی لان غلاما بعثت بعدی گفت کریم
میکنم ازین جهت که غلامی یعنی خود رسالی سموت شده به سفری پس از من دید خلیفه
من امته اکثر من ید خلیها من من امته می در ایند بنیست را از امت او
بیشتر مردم از آن نیکه میدر ایند بنیست را از امت من علم گفته اند که حاشا که کریم
موسی از راه حسد باشد و در آن عالم حسد از راه مسلمانان می برانند چه جای انبیا که
بر کریم می حق اند بلکه علاوه تا سلف بوده باشد از نقصان آخر هدایت که فریب
بیا شد بر آن رفیع درجات بفری که بزرگ کریم کرد بر تاسف بر حال امت خود و او که
انگرفت را خود رسالت گفت انتارت کرد ما بیکدیگر من باین طلاق سالی با بنی قریظ
که انگرفت در خود رسالی رسیدیم صد بی الی السماء السابعة فاستفتح جبرئیل
قبیل من هذا قال جبرئیل قبیل ومن معک قال محمد قبیل وقد بعثت الیه قال
نعم قبیل مرجبا به فنعیم المجهی جاء فلما خلصت فاذا ابراهیم قال هذا
ابوک فسلم علیه فسلمت علیه فرد السلام قال مرجبا لابن الصالح وانی
الصالح برینده که وجه تمیض رویت همین انبیا بر سامانها دیدن هر یک با سالی
مخصوص ظاهر نیست و کنه توفیق بان نگردد و ظاهر از توفیق حریست است که این انبیا

اربع جات

انبیاء و نبوی داشته چنانکه تفرجه مورست که انبیا انبیاء و نبوی زنده انور کمانها
ایشان در ارفقه ایشان در سامانها آمد در دست دارند یا بعد از شب برای دیدن و در این
کلمات انحضرت آمده بودند و احتمال دارد که اروع ایشان شده باشد و امر اعظم تم فحقت
لی سدره المستهی بستر بر داشته شد برای من سدره المستهی که کنه های و موم است بمان
خبر انحضرت کسی از ملک و شتر از آن در نگذاشته و گویند علم ملکیه از آن تجا ذر کرده و فی
ما فی سدره یعنی درخت کنایه است و سدره المستهی نام آن مقام است یعنی بر داشته شد
به برده سدره المستهی و در اصل شدم بان و در اینم انرا در کمال اطلاع یا نعم بران فاذا
بقهرها مثل قلاق هجره که ما که دیدیم نمردی ان مانند کوز یا قریم بچوست که در میان کو
و مدینه است بمنق بفتح فون و سکون نوحه و بکس فون و کلف و حدیقه است بجر
بفحش و درای کوز که آن شهر است و معروف چنانکه در حدیث از اهل انار نقلین
من قلال بجر و فقه و اذ او رجها مثل اذان الصلوة و دیدیم بر کهای آن مانند
کوشنهای نیلان است قیل که فاء و فتح تشابه جمع فعل است مردی است که آن در کمان معلوم
و فتح آن در زمان ششم است قال همد اسد سدره المستهی گفت ان مقام سید القسبی
و اذ الی بعد انهما رویدیم چهار جوی آب در سلم زیاد کرده است کار باین جویها
از پنج آن و جوشد از آن فخران ظاهران و فخران باطنان و در هر ظهوری از آن
در دوزخ در باطن فقلت ما هذان یا جبرئیل پس نعم چه چیز است این دو جویهای
چهار جوی جبرئیل قال اما الباطن فخران فی الحینه گفت جبرئیل اما در ظاهر باطن
پس در دوزخ اند که در پشت جاری است سوطی از مقل نقل کرده که آن کوثر و سبیل است

سوره انفصاح
در این کلام
سوره انفصاح
در این کلام

واما الظاهران فالليل والقرات انا وانه كذا بنظر من يريد ان يراى مثل بصر
 وقرات من درياى بغداد يعنى سر حشمت اين دو شهر است هم مرفوع الى البيت المعصوم
 رجع کرده شد برای من بيت مومر که مقامی برتر از سوره که منتهی یعنی برداشته شد و شایسته بود
 بیداخله کل يوم سبعون الف ملك درمی آید آن بيت مومر را هر روز بخواند و بزرگوار
 زشته در بر او اطلع انبوت گزشته و در اینجا روایت کرده اند که هر چه عالم بود و این
 وقتی که می آید از آن باز عود میکنند در آن تم ایت با ناء من خمر پیر آورده شوم بطرفی
 از شراب و انا من لبن و انا من غسل و آورده شوم بطرفی از شیر و طرفی از
 شهد فاخذت اللبن پس زخم طرف شیر را فقال هي الفطرة التي انت
 عليها پس گفت جبرئیل این شیر دین و اسلام است که تو دامت تو بر آنند ازینجا
 ظاهر شود که جبرئیل از سوره که منتهی گزشته باشد شهر است که جمهور را سوره که منتهی
 همراه بوده تم فرضت علی حسین صلوة کل يوم پست زرض کرده شد بر من است
 اینجا نماز هر روزی فرجعت نعلت علی موسی پس آدم و گزشتیم بر موسی
 فقال بما امرت قلت امرت بحسین صلوة کل يوم پس گفت که امر کرده شد
 از عبادت گفت امر کرده شوم به اینجا نماز هر روزی قال ان امتك لا تستطيع
 حسین صلوة کل يوم گفت موسی تحقیق است تو نمی توانی از عهد نبی و نماز
 بر آورد هر روزی وانی والله قد حرت الناس قبلك و تحقیق من نبود
 که از عهد ام مردم در پیش از تو و عالجت بنی اسرائیل انشد المعالجة و بنوا
 کرده ام بنی اسرائیل را سخت ترین نبرده فارجع الی سر بلك فاستقل التحيف

بی خط کلام سون الف کلام او
 هر چه عالم بود و این

لا متك پس باز و بسوی پروردگار خوشش پس طلب کن تخفیف و نماز برای است خود فرجعت
 فوضع عنی عتق پس باز و بگویم سوی پروردگار پس دور کرد از من ده تا و را فرجعت
 الی موسی فقال مثله پس باز آدم سوی من گفت مانند آنچه گفته بود فرجعت
 فوضع عنی عتق فرجعت الی موسی فقال مثله فرجعت فوضع عنی عتق فرجعت
 الی موسی فقال مثله فرجعت فوضع عنی عتق فرجعت فامرته صلوات
 کل يوم رجع کردم پس امر کرده شوم بده نماز هر روزی فرجعت فقال مثله فرجعت فامرته
 بنحو صلوات کل يوم پس امر کرده شوم به پنج نماز هر روزی قال ان امتك لا تستطيع
 ذلك گفت تحقیق است تو نمی توانی که آورد پنج نماز هر روزی وانی قد حرت الناس
 قبلك و عالجت بنی اسرائیل انشد المعالجة و تحقیق من نکرده ام مردم را پیش از
 تو و بنوا کرده ام بنی اسرائیل را سخت ترین نبرده فارجع الی سر بلك فاستقل التحيف
 لا متك پس باز و بسوی پروردگار خود پس سوال کن خدا را تخفیفی برای است خود قال
 سالت ربی حتی استجیتت گفت آنقدر سوال کردم پروردگار خود را تا که شوم
 دارم و مر جبت نمیکنم و لکن امر صی و اسلم یعنی اگر مر جبت کنم راضی شوم و مسلم بگویم
 پنج نماز را فلما جاودت نادانی مناد پس برگاه و در گزشتیم نماز هر روزی کند
 یعنی حق جلت نه اعضیت فریضتی و خفتت عن عبادي امرا کردم یعنی تمام کردم
 رض خود را و تخفیف کردم از بندگان خود و دیدم و بدل کردم پروردگار در تار و درم شده
 سیما این قول که نادانی مناد تو سرین و لائل است بر آنکه خداوند جل و علا بگو اسطه
 با آنقدرت در شب موعج تکلم کرده است **ش** الحیدلی قال تساهفان قال تساهفان

بن دینار عن عکرمه عن ابن عباس فی قوله وما جعلنا الرؤیا التي اریناک
الا فتنة للناس روایت کرده است عکرمه از ابن عباس در قول خدا که این است
و نیز در نیده ایچ روایای که نمودیم ترا مگر فتنة و ابتلا مردم را قال هی مر و یا عین
اسم یحیی رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلته اسری به الی بیت المقدس
گفت ابن عباس مراد ازین روایا که درین آیت است روایت عین است که نمودند
نیز خدا شکی که برده شد او را سوی بیت المقدس و مسجد اقصی چون باین آیت
جمعی که قائل اند که مزاج آنحضرت در خواب بود استدلال کرده اند فرج ان که بقول ابن
عباس که درین مفسران است که روایا یغنی دین چشم است نه دیدن بر اول ازین
بتو کفتم که اگر این مزاج در خواب بودی بوجوب انکار کفار و مردم است ایان
شده ای دین استدلال نمی گفان بر تقدیری است که مراد از ان خوابی دیگر باشد چنانکه
روایت کرده اند که این خواب در باب غزوه بدر است نه در باب مزاج فالشجرة
الملعونته فی القرآن قال هی شجرة الرقوم و شجرة ملعونه که در است در قرآن
کفر شش ابن عباس ان درخت زقوم است **باب** و خود الا نصاری الی
البنی صلی الله علیه وسلم بکلمة و بیعة العقبة در بیان رسیدن مردم انبار بکه در
وقت آمدن اسلام نزد نهم خدا و بیعت کردن در عقبة در آن موسی گفته و ذوالیه و ظلیه
و قرا و قودا و قاده و قاده دهم و قود و قود و ادفا دینی صوما جمع است در آن
گفته و قاده با کفر رسولی آمدن یقار و قود علی الامیر فهو و قود و جمع و قود و قود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در او اول اسلام بر جامع از قبایل بودی و در موسم اجتماع تشریف

بردی و بر جعفران عرض اسلام کردی بیکاری طاقات کردشس الغزاة قوم مزوج را نزد
عقبه پس دعوت کرد باسلام در آنها اجابت نمودند در سال آینده در آورده لغزاة انبار
که نهم لغز سابق در آن بودند آمدند و بیعت کردند و از اسمی العقبة گویند **شنا** یحیی
بن بکیر قال ثنا اللیت عن عقیل عن ابن شهاب ح و ثنا احمد بن حنبل
قال ثنا یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب
بن مالک ان عبد الله بن کعب و کان قائدا کعب حین عمی یتحقیق عبد الله
بن کعب و حال کعب عما کتب کعب یوردن کما ی که گویند بود قال سمعت کعب بن
مالک یحدث کفتم شیدم کعب بن مالک را که کفتم حین تخلف عن
البنی صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک هنگامی که جدی کرد از رسول خدا رفت
در غزوه تبوک بطله قال ابن بکیر فی حدیثه کفتم ابن بکیر شیخ یوسف قصه
کلف او را بدرازی که در آن در حدیث خود و لیکن شهادت مع رسول الله صلی
علیه وسلم و یتحقیق حاضر شدم با رسول خدا لیلته العقبة حین تو انفا علی الاسلام
در شب عقبة هنگامی که عهد و بیعت کردم بر اسلام و سوگند خوردیم و در آن
و ما احب ان لی بیعتهم بعد من دوست میدارم این را که بیا شد در این
شهادت و انکانت بدلیل ذکر فی الناس منها اگر چه بیعت غزوه بدر
نزد کورتر و مشهورتر بقیصت در میان مردم از شهادت عقبه از آنکه شهادت باس اسلام بود
و سید در ادون انبار و در وقت مسلمانان و کثرت کا قرآن **شنا** علی بن عبد الله
قال ثنا سفیان قال کان عمر بن دینار یقول سمعت جابرا بن عبد الله یقول

عقبته قال حدیثا

گفت سیفان بود و عمر بن زینار میگفت شنیدم جابر بن عبد الله را میگفت اشتد بخانی
خالای العقبه حاضر کرد و او را گفت من عقبه را قال عبد الله بن محمد قال ابن عیینة
احدهما البراء بن معر و گفت ابن عیینة یکی ازین دو خال برابن معر است
ش ابراهیم بن موسی قال انا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال عطاء قال
جابر گفت ابراهیم بن موسی خبر داد ما را هشام که تحقیق ابن جریج خبر داده که گفت جابر
بن عبد الله انا و ابی و خالای من اصحاب العقبه من و پدر من و مرد خال من
از اصحاب عقبه اند **ش** اسحق بن منصور قال انا یعقوب بن ابراهیم بن
سعد قال ثنا ابن اخی ابن شهاب عن عمه گفت یعقوب حریت کرد ما را برادر
زاده ابن شهاب از عم خود که ابن شهاب زهری است قال اخبرنی ادریس عاتق
الله عن عبادة بن الصامت عن الذين شهدوا و ابدا مع رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفت ابن شهاب خبر داد ما را ابو ادریس که لقب او عاتق اند که
تحقیق بخان بن صامت از اهل بیت است که حاضر شده اند غزوه بدر را با رسول خدا و من
اصحاب لیل العقبه در آن روز آن حضرت است و شب عقبه اولی از پیشش لغز و بقی
بود از لقبای آنها را که رسول الله صلی الله علیه و سلم و حوله عصایه من اصحابه
خبر داد عباده بن صامت ابو ادریس را که تحقیق رسول خدا در حالی کرد آن حضرت مهلت
از باران بودند عصایه بین و صا و مهلتین اول مکه است تعالی با یعقوب علی الاشراف
بالله نشینا بیاید و سبت کند بر اینکه خریک از زید بن جابر را در ذات
و عبادت و لا تسرقوا و لا تزنا و دردی کنید و زنا کنید و لا تقتلوا اولادکم

و کشید اولاد خود را

و کشید اولاد خود را و لا تا قوا بیعتان نفر و نذ بین ایدیکم و ابر حیکم بیاید
دروغی را که قرآن کشید میان و استهای و پانهای خود یعنی از پیش خود و لا تقتلوا اولادکم
و نافرمانی کشید مرورا از شرعی من اوقی منکم فاجزه علی الله پس کسی که زنا کند یا کذب کند و تمام
کند از شما آنچه فرموده پس چرا ای آن بر خدا است و من اصحاب من ذلك نشینا یعقوب
بهر حق دنیا فرموده کفار و کسی که رسید ازین سبب است خبر را در کتاب آن کرد پس
عذاب کرد پس با آن و بجز شرعی رسانده شد در دنیا پس آن عقاب مرورا از کتاب است و من
اصحاب ذلك نشینا فسئوه الله و کسی که رسید ازین خبر را پس نانش نکرد او خدا فامر
الی الله پس حکم او را چه کرد است ان شاء و عذبه و ان شاء عفا عنه اگر چه خود را
کند او را در آن حضرت در خود بد کرد و از آن قال فیما بعد علی ذلك گفت سبب پس سبت
کردیم خبر خدا را برین فرموده **ش** قیس بن سعد قال ثنا اللیث عن یزید بن ابی جریج
عن ابی الحزین عن الصابی عن عبادة بن الصامت انه قال انی من القباة
الذین یا یومر رسول الله صلی الله علیه و سلم مرور است از عباده بن صامت که تحقیق
دی گفت من از آن قبایم که سبت کردند رسول خدا را و قال با یعقوب علی ان لا یشرک بالله
شیشا و کتبه سبت کردیم آن حضرت را بر اینکه خریک سازیم خبر را و لا تفرق
وزانیکم و دردی کنیم و لا نقل الفضل لقی حرم الله الا بالحق و کنیم ذاتی را که حرم کرد خدا
گفتن را از آن بجز شرعی و لا نذهب ولا نقضی و غارت مال کنیم و نافرمانی کنیم فرموده او را
با کینه ان فعلنا ذلك مستحق سبت با یعقوب سبت کردیم خبر را ان سبت الذکریم از
فان غشینا من ذلك شمی پس اگر برسد ما را از آن ابو جریج کان قضا و ذلك الله

عز وجل باشد حکم ان مفضول سوی خدا غالب و برترک یعنی اگر خودم عفو کند و اگر خودم
 عقوبت کند ظاهر از کلام بولف است که این سمیت در لینه العقبه در معنیه باشد و باین
 فرم کرده است قاضی عیاض و غیر او شیخ ابن حجر گفته که این سمیت دیگر است غیر سمیت لبه
 العقبه که آن مخصوص بالفار بود و این سمیت بعد از فتح مکه است و بعد از نزول آیه سوره
 ممتحنه **باب** تزویج النبی صلی الله علیه وسلم عائشه و قد وصالها المداخلة
 وینا شد بهارض در بیان تزویج زینب بنت جحش و عائشه را و در آن عایشه در آن کرد
 انحضرت لعائشه **فتا** فروقه بن ابی المغراء قال تنا علی بن صهر عن هشام
 عن ابيه عن عائشة قالت تزوجت النبی صلی الله علیه وسلم وانا بنت
 سبت سنین گفت عایشه رضه زوجه کرد از پدر خود در حالی که من و دخترش سالیدیم
 فقد منا المداخلة پس امیر مریه را من و مادر من دم روان و جوار من اسما را از پدر
 خود امی بگریز لمانا فی بنی الحارث بن الخزرج پس خود امیم و منزل که من در
 بنی حارث بن خزرج که قبیل از یغری است فریخت که منم از شری پس پند کردم
 پس آنجا که منم نمونم است یعنی آن قدری از بیماری و جوان و در بعضی روایات
 مرق بر است یعنی برادن چیزی از جای خود فونی جمیعه پس نام قد مولی که بر روش
 می رفت جمیعه تغییر جمیعه است فاستنی امی ام رومان وانی لغی امر جوجت و می
 صواحب لی و یقین من در سیمانی بودم که از دو طرف بجای بلند بسته بودند و در آنجا
 حرکت می کردم و باین سوزان من بودند از جو جمیعه و حاجت لفظ بود فارس ارجوم
 مسلم نیست در زبان هند هند و لا سکونند مفرخت بی پس او از کرد و مادر من فابینه

ما ادیری ما تنید پس آدم نزد ما در کجالی که نمیدانم چه چیز بود پس فاخذت بی دینی
 حتی واقفتنی علی باب الدار تا آنکه استاد کردم بر است نه خانه خود ولی لا نهیج
 حتی سکن بعضی نفسی و یقین من دم میکردم تا آنکه از حرکت ماند پاره دم من تم اخذت
 نیشا من ماء نمسحت وجهی و سراسی پسر گشت خبری از آنک پس ما ییمان روی را
 و سر مرا تم ادخلنی الدار پسر در آوردم و خانه فاذا النسوة من الانصار فی البیت
 پس ناگاه زمانی از انصار دیدم درون خانه اند فقل علی الخیر و البیوت و علی خیر طائر
 پس گفتند آن زمان آمدی بر کوی و بر گشت و بر بنین لیب و خانه خود فسلمتنی الیهن
 فاصبح من شبانی پس پسر در راه در باین زمان پس اصبح کردند حال را فلم یرونی
 الا رسول الله صلی الله علیه وسلم پس و ریاضت بکنایه مرا کرد و فریاد منم بگش
 و فرم داد سکون مهله یعنی فاجستی است ضعی یعنی در وقت حاجت فاسلمتنی الیه
 پس پسر دید آن زمان مرا انحضرت و انا یومئذ بنت تسع سنین من درین روز دختر
 نه ساله ام **فتا** معلی بن اسد قال اتنا وهیب بن خالد عن هشام بن عروة
 عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال رايتک فی المنام مرتین بریاست در خانه
 بنشینم نم خد فرمود نموده شدم من ترا در خواب و بار و در روایتی سبار الیک فی خرفة
 من حموی بسم که یقین نوست در پاره از جامه حمیر سرخه نبع سین سهد در راه و ناف
 یعنی نعلوست اصل گفته فارس سرب اصل گفته است و یقول هذا امر الیک و یکوید
 جریئل ابن زن تست فاکشف عنها فاذا هی انت پس کشف میکنم از آن فهد پس ناگاه
 دیدم که تو می فاقول فان یک هذا من عند الله یخضیر من یحیی بحسب الکرهت این

پس ایضا گفتند **راشدا** عبید بن اسمعیل قاتلنا ابواسامه عن هشام عن ابيه قال
تذريت خديجة قبل مخرج النبي صلى الله عليه وسلم الى المدينة مروي سب از غده
پدر هشام گفت و ذات یافت خدیجه ام المومنین پیش از برآمدن محمد خدا بسوی مدینه
بثلث سنین فلیث سنتین او قریباً من ذلك پس درنگ کرد و سال
یا نزدیک بدو سال از وفات خدیجه دخول نکرد و بر سرچ زمان مگر بر سوده نیت زود
پیش از آنکه عقد کند عاشره را همین مروي سب از قفاوه و غراده و نیک عاشره
وهی بنت ست سنین تم نبی بها وهی بنت تسع و نوح که عاشره را
و حال آنکه دختر سالیست پسر زفاف کرد در حالی که نه سال بود و ترده سال بود
که آنحضرت رحلت نمود و وفات کرده در زمان خدیفتم معاویه بن ابی سفیان **باب**
هجرة النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه الى المدينة در بر آمدن پیغمبر خدا از مکه
و یاران آنحضرت بسوی مدینه و قال ابوهريرة و عبد الله بن زيد عن النبي
صلى الله عليه وسلم لولا الهجرة لكنت امرءا من الانصار اگر نبود
فیصلت هجرت بر آنکه بودی مروي از انصار از فضیلتی که ایشان است و نقل آن
بدر از مهاجرین استیجاب و در باب فضل انصار باز یادتی گذشته و شرح یافته است
و تو آنکه این کلام صادر باشد از آنحضرت جواب کسی گفته از مردم انصار آنحضرت لولا
بلکه که موطن اوست دوست تر دارد پس فرمود برای اهلستان فواظروا
که اگر ما بودیم هجرت هم نمیشودم اختیار کردم بودن خود با انصار که از محبتی که ایشان
بمن دارند و قال ابو موسی عن النبي صلى الله عليه وسلم رأيت في المنام الي

هاجر گفت ابو موسی عبد الله بن قیس روایت کرده از سر کعب بن جریج و خواب هجرت
میکنم من مکه الى ارض بها نخل و ذهب و هلي ايضا الجاهل و اهلها
فاذا هني - بالمدينة **راشدا** از مکه بزین خندان و کمان من بران رفت که با مومنین است
که در مدینه است از طائف با هجرت بلدی شهر از مکه برین که ساکن عبد القیس است
از مکه شد که نزدیک مدینه مطهره بود است و وکیل فتح و او و وکیل او است
راشدا احمدی قال قاتلنا سفین قال قاتلنا الا عمش قال سمعت ابا وائل يقول
عندنا حبا با گفت اعش شنیدم ابا وائل می گفت عیادت کردیم جناب بن اریق
در بیماری او فقال هاجر نامع النبي صلى الله عليه وسلم نريد و جعل الله پس
گفت هجرت کردم با پیغمبر خدا رحمت کند و خدا مری در حالی که میخواهم خدا را یعنی قرب
و رحمتی خدا را فوقع اجرنا على الله پس از آنکه توبت ما بر خدا بجز او نعمان
مضی و لم ياخذ من اجرة شيئاً پس بیخه از آنکه سب که گوشت و مری در وقت
از اجرت خود چیزی از غنایم و تمهای زینوی منهم مصعب بن عمیر قبل یم احد از آن
مصعب بن عمیر است گفته شد از غده بدر و ترك نمره نکند از اعلی بنا بهما را سه
بدت هر جلاوه و گوشت از شمع و دینوی سلی که خطماهای سیاه و سفید وقت پس
بلدییم با وقتی که در کفین او پوشیدیم بان کلمه سر اورا ظاهر شد بر روی او و او اعلی بنا
بهار جللیه بدی مراسد و وقتی که پوشیدیم بان کلمه یا کئی لود است و نه دست او
فامرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نعطي مراسد پس فرمود ما را رسول خدا
اینکه پوشیدیم سر او را و جعل علی قد صدیه شيئاً من الاذخر و بگردنیم بر پاشای

بها

باره از گاه از خرد بکسر نمره و سکون ذال و خا بر نهم است و منا من انبعثه
 ثم تم فقوليه هذا وازما کسی است که رسیده شب میوه درخت او پس از آن میوه
 انرا آنسبع بفره و سکون تخمیه و فتح نون و مهمله یعنی ادرک یا قویب بوجه دیگر
 یعنی بخشی است **مشا** مسد د قال تنا حماد عن يحيى بن سعيد عن محمد
 ابن ابراهيم عن علقمة بن وقاص قال سمعت عمر بن الخطاب قال سمعت النبي
 صلى الله عليه وسلم مرويت از علقمة بن وقاص گفت شنیدم عمر بن خطاب را
 گفت شنیدم بن خدا را بفرموده اعمال بالنية فرموده علمها نزد خدا نیت
 نیت است یعنی ثواب و عدم ثواب وابسته به نیت است فمن هجرته الى دينا
 يعصها ليس کسی که هجرت او از مکه بسوی دنیا است که در مکه بماند او را امره
 یتن و جهها یا بسوی دنیا است که نزدیک کند انرا فهجرتهم الى ما هاجر اليه
 پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی هجرت که کافر
 بوده اگر به نیت تجارت و تزوج زنی کرده تو ابی نزد خدا نرود و من کان هجرته
 الى الله و هو سوله فهجرتهم الى الله و هو سوله و کسی که باشد هجرت او بسوی خدا
 و رسول او پس هجرت او بسوی خدا و رسول او است یعنی بقول است و موجب اجرائه
 در کلام اول فرموده هجرتهم الى دينا او الى امره از جهت کرامت و کرد دنیا وزن و در کلام
 تعریف نکرد و گفت مقبوله از برای استغناء از دیگر خدا و رسول در نیت بشره
 و بیان در اول کتاب مذکور شده است **مت** اسحق بن يزيد اللامثقی قال
 تنا يحيى بن حمزة قال حدثني ابو عمرو الاوزاعي عن عبدة بن ابى البابتة

الجهاد و غیره گفت

عن مجاهد بن جبر المکی ان عبد الله بن عمر كان يقول لا هجرة الا هجرة بعد الفتح
 بتحقیق عبد الله بن عمر میگفت فیصلت هجرت نیست بعد از فتح مکه قال يحيى بن حمزة
 وحدثني الاوزاعي عن عطاء بن ابي مراح قال نزلت عائشة مع عبید
 بن عمیر اللثقی گفت رابع زیارت کردم عائشه را براه عبید بن عمر اللثقی فسا لها
 عن الهجرة پس پرسید عبید بن عمر عائشه را از فیصلت هجرت و جواب آن فقاهت
 لا هجرة اليوم پس گفت نیست هجرت و فضل تو را آن امروز کان المؤمنون
 یغزوا حدهم بعد نیتهم الى الله و الى رسوله بودند مسلمانان که نیت کردند که از خانه
 بروند خود بسوی خدا و بسوی رسول خدا و مخالفان آن یقین علیهم از نیت آنکه بلا آوردند بشود
 بروی و اما اليوم فقد اظهر الله الاسلام اما روزی تحقیق ظاهر و تو یازده است
 خدا اسلام را ظاهر نمود بعد از بر حقیقت نیتای پس امروز عبارت میکند مسلمان
 که در راه خود را بر جا که خود نیت بر آنکه از مکه از جهت احکام شرعیه و برای فرار از
 عبادت و عدم هجرت که فرار بود امروز که احکام نیت نیت شده و مسلمانان نیت کرده نیت
 او طمان لازم نیست و لکن جهاد و نیت لکن باقی است امروز ثواب جهاد در راه خدا
 و نیت صحیح در علمها بدانکه سبوطی گفته مراد آنست که هجرت از مکه بجزیه نمانده است
 اما هجرت از مکه بجزیه در اسلام باقی است رسیده نماند که کلام عائشه در مکه ناظر است
 که حکم هجرت در بر علت است و چون علت امروز منقوض است و موجب آن نیز فرار شده
 و آنکه گفته جهاد نیت نیت است که اگر کسی از نیت در دست و در ترک او طمان از راه
 که فرار بود **مت** ذکریا بن یحیی قال تنا ابن عمر قال تنا هشام بن عروة

قال اخبرني ابي عن عائشة ان سعدا قال كفت هشام خبره ان ابي بكر قد اذعن
كربيع بن سعد كفت وربيعة بن جهمي كفت وتسطلاني وسعد بن حماد الغاري اللهم انك تعلم انه
ليس احد احب الي ان اجاهد هم فيك اي هذا تتبعين تو سديا كنيست احدى كوت
ترزوم اينكه جهاد كنم ايت ترا در راه تو من قوم كذا بوا سوگك واخر جوه از
قوي كه كنيب كرون رسول ترا در آورده اور از وطن اللهم فاني اظن انك وضعت
الحرب بيننا وبينهم ايا با خدا تتبعين همان ميگم كه در كرون جنگ را ميان ما و جهان
ايت كه كونا در اول فتح بوده او را تتبعين مرسوست بلكه همان آن دنيت كذا كرم بلك
نهي نموده وقال ابان بن يزيد تنا هتنام عن ابي اخبرني عائشة كفت ابان ابن
يزيد حديث كذا هشام از پدر او كه كفت پدر او خبر داد مر عائشة باين عبارت من قوم
كذا بوا بيك واخر جوه من قريش يعني زياده كرده است بر رويت ابن سيرين
تتبعين مطرب بن الفضل قال تنا روح بن عبادة قال تنا هشام بن حسان
قال تنا عكرمة عن ابن عباس قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم لاربعين
كفت ابن عباس تتبعين رسول خدا در زمان چهل سال از عز شريف بلكت بلكه
ثلث عشرة سنة يوحى اليه رسد كرد بلكه سيزده سال كجالي كه وحى كرده بشد بوا
ويتم امر بالهجرة تتبعين برادر كرد شد برادران از كذا بدينه فهاجر عشر سنين يعني اقامت
كرد كجالي كه مهاجر بود ده سال اين تركيب از قبيله قول خداست فاما الله فاما الله
وهو ابن ثلث وستين و ذوات يافت و حال كذا تتبعين تتبعين و ستم سال بود
مطرب بن الفضل قال تنا روح بن عبادة قال تنا هشام بن حسان قال تنا عكرمة

عن ابن عباس قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم لاربعين كفت ابن عباس
تتبعين رسول خدا در زمان چهل سال از عز شريف بلكت بلكه عشرة سنة
يوحى اليه رسد كرد بلكه سيزده سال كجالي كه وحى كرده بشد بوا
ويتم امر بالهجرة تتبعين برادر كرد شد برادران از كذا بدينه فهاجر عشر سنين يعني اقامت
كرد كجالي كه مهاجر بود ده سال اين تركيب از قبيله قول خداست فاما الله فاما الله
وهو ابن ثلث وستين و ذوات يافت و حال كذا تتبعين تتبعين و ستم سال بود
مطرب بن الفضل قال تنا روح بن عبادة قال تنا هشام بن حسان قال تنا عكرمة
عن ابن عباس قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم بلكه ثلث عشرة سنة كفت ابن عباس
در يك كذا تتبعين رسول خدا در زمان چهل سال و توحي وهو ابن ثلث وستين ذوات
كرد شد و حال كذا تتبعين تتبعين اسمعيل بن عبدالله قال تنا
مالك عن ابي النضر مولد عمر بن عبدالله بن مخرمة عن عبيد بن جهم عن ابي خليف عن
ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جلس على المنبر تتبعين ثم فرغ
نفسه برزق فقال ان عبد خير الله تعين تتبعين بنده كذا كذا او را خدا
بين ان يوتيه من زهرة الدنيا ما تشاء و ساء لك بعد او را خدا تتبعين و تارك
ديا خبر كذا كه خودد و بين ما عنده و ساء خبر كذا كه نزدوست از قرب و دمول و ساء
ذات حق بى توصيه و آفات ما ساء و ساء رحان ما عنده را تتبعين بلكه اند و فيه ما فيه
فاختار ما عنده تتبعين اين اختيار كرد ان بنده خبر كذا كه نزدوست فلكي او بكر و قال
فديناك با بائنا و امهاتنا اين كذا كذا تتبعين اين كلام او بكر كفت بدل كذا كذا
به پدران و ما در راه خود فنجينا تتبعين كذا كذا تتبعين كذا كذا تتبعين ان هذا

التشيع وكفند مردم به بنيد انجودا بخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عبد
خير خبر ميدهد رسول خدا از بنده كه نماز ساخته شده اورا بين ان يوتيد من زهرة
الدنيا ما عنده وهو يقول فديناك يا بائنا واصها تنا ودين سر مرد ميگويد
وخطاب انحضرت اين كلام را نكاه رسول الله صلى الله عليه وسلم هو المخير وكان
ابوبكر هو اعلمنا به بين رسول خدا و خير بود و ابو بكر هم دانما ترين ما بود باين كفايت
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من امن الناس علي في صحبته وماله ابا بكر
فرمود رسول خدا تحقيق ازشت از بنده ترين مردم برين در صحبت خود و مال خود ابو بكر است
يعني باذل ترين مردم مال و خود را دنيك ترين مردم در صحبت من ممنونم من اذ انما نه انكشت
مي نميد برين انكشت بهيچ كس را نمي رسد كه است نهد بر رسول خدا چنانكه نطقه در اله است و كوشت
متخذ اخليلا لا تخذت ابا بكر خليلا اكرمي بوم بيكرم خليلا از اوست خود كسي
كه رجوع كنم بوي در جهات و نيك كنم بوي در حاجات بر ائمه كرمي ابا بكر خليل و مكرم
اورا خليل از مكرم من و ختامه من در همه كار بر خدا است و پس الاخذ الا سلام
ليكن خليته اسلامي يعني مدد و معاونتي كه يعطاني بمراد دي و سلام است در زمانه است و لا يقين
في المسجد خوخته الا خوخته الي بكر و باق در شسته نشود و وي در جانب سيمه كردار
ابو بكر خوخته بود و خاي سيمه مفتوحه دي خود در امتداد حال عمر كه خانه در پهلوي سيمه در شسته اند
در جانب سيمه كو شسته بودند تا بر حضور انحضرت در مسجد در قيام مردم در سيمه در وقف باشند
و پس ابو بكر انحضرت به ايست در كمره ابو بكر از براي مكرم دي رف به كفته اند كه مني كفايت است
از استخلاف ابو بكر بخير در كمي اريد خلافت هم رسد و است مكره اريد ابو بكر بطر سراج

من امتي

نكته

مشكوه ترجيح داده انجمن را و ميگويد كه ابو بكر خانه در پهلوي سيمه ز شسته خانه او در سراج
از عوالي مدينه بود و ز شسته با شرح در كتاب اهلوه كه شسته است **شفا** يحيى بن بكير
قال تنا الليث عن عقيال قال ابن شهاب واخبرني عروة بن الزبير ان عائشة
تزوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت كفت ابن شهاب و فراده مر عروه بن زبير كه
بتحقق عائشة زوجة خود گفته لعوا عقيل ابوي فقط الا و هما يدينان الدين نهد اتم
په روماد خود را هر كز كرا نكه اتباع ميگردند دين اسلام را و لم يمر علينا يوم و نكده شت
بر ما روزي الا يا دنيا فيد رسول الله طرفي النهار بكيرة و عشتيا كرا نكه اى آذ نزد
مايان در انروز رسول خدا و طرف روز صبح و شام فلما ابسطي المسلوب من بر كه مبتلا
شدند مسلمانان بازار كافران و در آورد بنو كاشم و بني مطلب را الوطاب در شسته
واذن كرد انحضرت اصحاب خود را كه بجانب حريمه روند تا يكجا شوند سيادتي از شستن ازين
بجست رفته بودند خراج ابو بكر مهاجر انخا مرض الحبيسة بر آمد ابو بكر در حال انحضرت
گفته است جانب زمين حريمه حتى اذا بلغ برك الفخاد و ليقية ابن الدغنة
تا وقتي كه رسيد موضع برك الفخاد را ملاقات كرد او را ابن دغنه بر ك الفخاد نطقه بود و كوكان
را و پيش از ان كاف است و تمامي كسر محمد و تخفيف هم لوز الف دال مهله است در لطف
حرمته بر ك را بركه موحده و هم ان در همچنين عين محبة غادر اكبر و هم تخفيف كه طمانه دان
موضع است بر پنج شب از ملكه جانب عين ابن دغنه نطقه دال مهله كسرين محمد و تخفيف ان
دعيني كونه لطف دال و عين و تشديد ان است سيمه كفته لطف دال و عين و تشديد ان است
فرز و ارباب حريمه نطقه دال كسرين و تخفيف ان است نام او حارثه است بن ويند

بمعنی گویند مالک و دغنه نام ماوراء است در اصل معنی ستر فیه است و هو سید
القارة و ابن دغنه سید قبیله قاره بود بقیاف و خیف را قبیله است شهر
از بنی النون فقال ابن تردید یا ابابکر پس گفت کجا میخوای روی ای بابکر فقال ابوبکر
آخر جنبی قومی فامیدان ایسیخ فی الارض و اعبد برای گفت ابوبکر را در آن
مراقوم پس میخوام ایسکه سیاحت کنم در زمین و عبادت کنم پروردگار خود را تا قال
ابن الدغنه فان مثلک یا ابابکر لا یخرج و لا یخرج گفت ابن دغنه بتمیسی مانند
ای ابابکر بیرون نرو و بنی سزاوار نیست که بیرون روی از وطن برآورد و میخوای جنبی مجال
کسی نیست که برابر آرد انک تکسب المعدوم در بعضی روایات آمده معنی بود
یعنی بفرمانی چیزی ندارد مرین کلام را توجهات است در اول کتاب گفته و نقل
الرحم و صلح یعنی اهل رحم را و تحمل کلک و سوار یعنی در مانده را و تقری الضیف
و یعنی مهمانی مهمانزاد و تعیین علی نواب الحق و اعانت یعنی بر جودت که در راه
حق میرسد این صفاتی است که در کتب بعضی برای حضرت صلی الله علیه و آله در حدیث آمده
گفته و شرح یافته است فاما کلک جامه ارجح و اعبد هر یک ببلدک پس بنی ناریا
و سنده دم باز کرد و عبادت کنی پروردگار خود را بهتر خود فجمع و امر تحمل معدوم
الدغنه پس رجوع کرد ابوبکر در وقت بادیه ابن دغنه فطاف ابن الدغنه عقیته
فی اشراف القوم پس کرد ابن دغنه آخر روز در اشراف قوم خویش فقال لهم ان ابابکر
لا یخرج مثلک و لا یخرج پس مرتضی امرش ترا بتمیسی ابوبکر بیرون نمی رود مانند او نه
بر آورد شود تا آخر چون رجلا ایامی برابرید مرید را که یکسب المعدوم و یصل الرحم

و حمل کلک و تقری الضیف و تعیین علی نواب الحق ترجمه معلوم شده است فلم
یکذاب و لیس جوار ابن الدغنه پس باطل نگردد زرش اما ابن دغنه را و قالوا
لا ابن الدغنه من ابابکر و گفتند من ابن دغنه را بگو ابابکر را فلیعبد بهر فی دهر پس گوید که
عبادت کند پروردگار خود را در خانه خود فلیصل فیها و یقرع ما شاء پس گوید که
در خانه و بخوابد هر چه خواهد و لا یفد نایب کلک و لا یستعلن بعد از آنکه نماز را بان
و اظهار کند بان فاما نخستی ان یلقن لسا و انا و انا و انا بقیع ما یرسم ایسکه فرمود
زمان ما و فرزند ان ما و در گفته اند از این نرانی سست خردان ما و فقال ذلک
ابن الدغنه لا بی بکر پس گفت انرا ابن دغنه برای بکر را بگفت ابوبکر ببلدک بعد
از بی فی دهر و لا یستعلن بطونه و لا یقرع فی غیر دهر پس در کت کرد ابوبکر زانی
بان کالی که عبادت میکرد پروردگار خود در در خانه خود و اظهار میکرد و نماز خود و میخواند و در آن
بجز در خانه خود تم بد الا بی بکر فابتنی مسجدا ببناء دهره پس در او در ای بکر
را می غیر را می نخستین پس بنا کرد مسجدی بجهن خانه خود و کان یصلی فیها و یقرع القران
و بود که نماز میکرد در آن مسجد و میخواند انرا را فینقدف علیه لساء المشرکین و لسا و هم
پس هجوم کردند بر وی زمان مشرکان و پسران انان و می افتادند بر بعضی بر بعضی دیگر می شنیدند
انرا را فینقدف لفتح نجبه و قاف مفتوح و اول مشبهه و در آخر فارست انجمن
روایت کرده ابو ذر از شرح خود و در بعضی فینقدف بعد از همه شده و بکالی انجبه
خطابی گوید همین است محرم یعنی بر دینهم یعنی در کت و بعضی بعضی در روایت
مستعملی فینقدف با نون بدل تا توفیه و کسر اول کلمه فینقدف معجون صند و یقرع

إليه خوش میکردند قرآن را از ابوبکر و می دیدند بسوی او بنظر محبت و گمان ابوبکر چنان
 بجای که لا یملاک عینیه اذ قرع القرآن و بود ابوبکر مردی سخت کریم مالک نبود
 و چشم خود را وقتی که میخواندند در آنرا فافزع ذلك اشرف قریش من المشركین
 پس تریس و غوغا در کوفه در این حال کلامان شرکان قریش را فاسلوا الی ابن
 الدغنة تقدم عليهم پس فرستادند کسی را بسوی ابن دغنه و طلبیدند او را پس
 آمدی برایشان فقالوا اناننا اجزنا ابا بکر بجزایک پس گفتند ما یا ابوبکر
 که ما را ایم ابا بکر را بسبب امان تو علی ان یعبدا ربنا فی دهره برین شرط که عبادت
 کند پروردگار خود را در خانه و در اعلان کند جا و زلفاک و ایتقی مسجد
 یقضا و دهره فاعلن بالصلوة و القراة فیما یسبحون تحقیق در کوشش شرط را
 و بنا کرد سنه یحیی خانه خود مسجد بر این اعلان کرد بنماز خود زن و انا قد خستنا
 ان یفین نسائنا و ابناؤنا و تحقیق تر شد ایم این را که مغنون کند زمان
 و پسران خاندان حاضر پس بنا کردند در آنرا اعلان فان احب ان یقصر علی ان
 یعبدا ربنا فی دهره فعل پس اگر دوست دارد این را که اشعار کند بر سبب عبادت
 کند پروردگار خود را در خانه خودی اعلان و ان ابی الا ان یعلن بید لک و اگر
 ابا آورد از سهم مگر کند اعلان کند بکن فاستل ان یرد الیک دهنگه پس بر سر آورد
 و بگوید که رو کند بسوی تو زده و امان ترا فاما قد کوهنا ان تخفراک پس تحقیق تا خوش
 و دریم ما نقض جفرت و استنا هقرین لای بکر الا استعدلان و سیمیم با بقر
 دارند مرالی بکر را اعلان قالت عائشة رضی کفوت عائشه بسند مکر فاتی

ذک

ابن الدغنة الی ابی بکر پس آمد ابن دغنه نزد ابی بکر صدیق فقال صد علمت الذي
 عاهدت لک علیه پس گفت تحقیق دانسته خیزی که عقد کرده ام در برابران چهر
 فاما ان تقصر علی ذلک و اما ترجع الی دمتی پس یا انصار یکنی بران و تجاوز
 نمی نمایی یا باز ره بین زده فانی لا احب ان تسمع العرب پس تحقیق من دوست
 نمیدارم این را که بشوند تو م عرب الی احفرت فی رجل عقدت له که تحقیق من
 نقض کردم شدم در حق مردی که داده ام امان مرورا و این موجب امانت و بی غرضی
 من کرد فقال لرا بیکو فانی امر الیک جوارک پس گفت ابوبکر تحقیق من رد میکنم
 بسو تو امان ترا وارضی بحواله و رضی ام با ما خدا و البی صلی الله علیه
 وسلم یومئذ بکته و پسر خدا درین روز که این گفتگو شده در کوفه فقال البی صلی الله
 علیه وسلم للمسلمین الی اریب و امر هم بکم ذات محل بین اللابین پس فرود
 پسر خدا مسلمانان را تحقیق نموده شده ام در رحمت شما که نخواست میان دو
 سستان سیاه لابین تشبه لایست بتمغف بر وجه و هما الحکمان این تفسیر از
 زهری است حرمان تشبه حره است تشدید بر کفنی سنگ سیاه درین از ابو سلمان
 که بینه روز مهاجر من هاجر قبل المدینه ترس بخت کرد که بخت کردی ب
 مدینه و مرجع عامه من کان هاجر یا رضی الحکمته و با آمدند پسر بکر بخت
 کرده بودند برین جنبه الی المدینه بسوی مدینه مطهره و تبصره ابوبکر جانب المدینه
 دستند ابوبکر طرف مدینه فقال لمر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی مسلک
 فانی امر جوا ان یؤذن لی پس گفت مرد را رسول خدا بر حال خود باش که تحقیق من امردم

راز
کتاب

این را که اذن داده شود مهاجرت دو همراه من باشی فقال ابو بکر و هل ترجوا ذلک
 بابی انت و امی قال نعم پس گفت ابو بکر برای تمام تسلی و ذوق گرفتن ازین تروه را
 امیدواری این اذن را بدل پدری و مادر منی اری امید درم مجلس ابو بکر لعنه علی
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصعب پس باز درشت ابو بکر خود را از جهت رسول
 تا هر ای گز انحضرت را و علف را حلقین کانت له ورق السم و خوراند و خستر خود را
 که بود در در برک درخت سمر که زب بکنند شتر را سمر نغمه و خم میم درختی صحرا است
 و هو الخبط و این تفسیر هم از زبری است خبط نغمه و سگون کوس و طاهمه
 برکی که بچوب از درخت بیفتند از بقعه اشهر تا چهار ماه برود شتر را در قال ابن
 شهاب قال عروه قالت عائشه کفتم ابن شهاب زبری کفتم عروه کفتم
 عائشه من فیما نحن جلوس فی بیت ابی بکر در آسای آنکه نشستیم در خانه
 ابو بکر فی حر الظهیر در میان دو پیر روز قال قائد لابی بکر هذا رسول الله صلی الله
 علیه وسلم متفقا گفت که بنده مرا ابو بکر را این رسول خدا آمد در حالی که پوشیده سر
 در این خود در فی ساعت لم یاتینا فیها آمد در ساعتی که نمی آید نزد ما در آن ساعت
 فقال ابو بکر فذی لربی و امی پس گفت ابو بکر این قول را فدایا در و او پیر و مادر من
 والله ما جاء به فی هذه الساعة الا امر بجدوا سو کند نیارده دورا درین
 ساعت مگر کاری بر رک و حادثه قالت نجباء رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فاستاذن فاذن له فدخلت عائشه پس آمد رسول خدا پس طلب اذن کرد
 پس اذن دده شد مراد را پس در آمد فقال النبی صلی الله علیه وسلم لابی بکر اخرج

من غنک پس فرمود پیغمبر خدا مرا بی بکر را بر دلان کسی را که نزد است فقال ابو بکر
 انما هم اهلبک بابی انت و امی یا رسول الله پس گفت ابو بکر شنید اینها که فرمود
 تو ای رسول خدا قال قد اذن لی فی الخروج فرمود تحقیق اذن داد و شد مراد بر آوردن
 از که فقال ابو بکر الصحابه بابی انت یا رسول الله پس گفت ابو بکر من هم امی فقال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم پس فرمود آری تو هم امی فقال ابو بکر بخذ بابی انت
 یا رسول الله احدی را حلقی هاین پس گفت ابو بکر پس بگری رسول خدا کی ازین
 در خستر که نهارند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بانتم فرمود رسول که فرستم
 بجهاد و قدی گفته بهای آن استصد بود قالت عائشه بجزوا صما احت الجهاد
 گفت عائشه آماده کردم آنچه با هست مران شتر را زود زین را ما کی درخت بنه و دهله
 و تار نشسته اهل فیض از حث یعنی اسراج و در در دست ابی بکر ای شفته موهده است
 و وضعا لهما سفره فی جراب و ساجیم ما برای ایشان زود سفر در بنای تقطعت
 السماء بنت ابی بکر قطعت من نطاقتها پس قطع کرد و اسرار خالی بگر یا زده از عمر شد
 فویست بد علی قم الجراب پس بست بان برود من بنان فذلک سمیته اذات
 النطاقین پس باین سبب نامیده شد اسم اذات النطاقین یعنی دو باره کرده بود
 که نزد خود را یکی محر و دست و دیگر جراب را او را صاحب دو نطاقتین گنند در دست
 غیر شیمی اذات النطاقین است لفظ واحد قلت ثم احتج رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و ابو بکر بغار فی جبل تدرس ستر کجا شد نزد انحضرت و ابو بکر در غاری که در کوه نوز نزدیک بکه است
 فمکنا فیدت لبای بی پس درنگ کردم در آن غار سبب سیر فی درالی فکنا فی نبط

ویم و بکسریم فصیح کرده اند از کون خد ظهور کرانی گفته در بعضی روایات گفته است از
 مکتب منسطلانی گفته براند ایشان از کله روز خسته بود و برون آمدن از غار روز و شب
 از بیجا لایم می آید که در شب در غار بوده باشند تا سه روز نماند بقیعت عدها
 عبد الله بن ابی بکر شب میگذرد و حضرت و ابوبکر عبد الله بن ابوبکر صدیق و هو غلام
 شایب او خود رسال جوان بود تعف لعن نیک فهم تعف نعلته مغز و وفای مکره
 و بکون آن در غار است یعنی نیک یا بنده خیر را که تنو و لعن بفتح لام و کسره فاعله صلی
 اللهم فیدمج من عندهما لیسیم پس می رفت از نزد ایشان که آفرینش می نمود
 قریش بکله کبیانت پس مباح میکرد با قریش هر که مانند شب کند با آن اسم فاعله
 از باب فلا یسمع امر ایگاد ان به الا و عاه پس نمی شنید خبر را که حیدر کرده میشدند
 کرده بان که نکره یاد گرفت یعنی بر سر سیر که کافر در حق ایشان میکردند یا می گرفت حتی
 یا تمام بجزر ذکک حین یخلف الظلام تا آنکه آوردند زود آنها خبر از اسبابی که چشم
 ترکب فیدعی علیها اس بن مضره مولی ابی بکر صحنه من عثم پس می کردند
 برایشان عامر بن نعیمه غلام ابی بکر استانی از کلبز منجم بکسریم و سکون نون و عاده استانی
 کرده و دیده شود و غیر بجهها حین تذهب ساعده من العشاء پس می برد از ایشان
 بکامی که گرفت ساعتی از غمی می نوشیدند زیرا احتیاجی ای برود تمامی آنرا بپوشان
 فی رسل پس خواب و امودی می کردند و شیر تازه و تر رسل بکسر را و سکون مهله و هو لیس
 منجمها و در ضعیفها تغیر رسل یعنی شیر تازه و تر است رضیف بفتح و او که حاد بجه و شب
 او خفاش سیر کرددی سگیزه کرده اند از آنکه تا صاف شود رضیفها از روی سب غلط است پس

علیها

و اگر مکتوب است غطف بر شتهاست حتی بیعق بهما عامر بن مهیره تا او را که عامر
 بن نعیمه بیعق او را ز زانی را گویند یفعل ذکک کل الیته من تلک المالی الثالث یکرد
 آن کار در شب از آن شبهای شسته و استاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر
 و زود گرفت رسول خدا و ابوبکر جلا من بنی الدیل و هو من بنی عبد بن عدی بن زید
 از قبیل بنی المزیل و ان از بنی عبد بن عدی است دلیل مکره دال و سکون تخمه و بیعق بفتح لام و کسره
 تخمه که خوانده اند ها و یا حری تیاره نامی با هر رهنمایی قریش بکسر خا بجه و شنیدند
 راه مکتوبه و تخمه و ذوقیه و الحریث الماهر فی الهدایه این خبر از نزد مکتوبه قدامت
 حلقا فی العاص بن وائل یفقی دست خود برده بود عاص بن وائل در ایام جاهلیت
 رسم بود که چون یکی حلیف میشد دست می کردند در کاسه عروان و عروان که یکی دهشت یا آنرا
 در صورت تا که حلف بود بغیر او در ایشان و هو علی دین کفار خریش و در بر این
 کاوان خریش بود فاصناه فد فاعلیه را حلیتیمها صبح ثلث یا شتره ایشان صبح
 سه شب و انطلق معهما عامر بن نعیمه و الله لیل و رفت با حضرت و ابوبکر عامر
 بن نعیمه و راه تا فاخته بهم طریق السواحل پس رفت راه تا ایشان راه مواصل را
 قال ابن شهرآب و اخبر فی عبد الرحمن بن مالک المدائنی کتبت ابن شهرآب فریاد
 مرا عبد الرحمن بن مالک المدائنی الطرمی و سکون مهله و فاعله و کسریم و هو این اخی صرفه
 بن جشم و الله عبد الرحمن برادر زاده سراندر بن جشم است بفر جشم و سکون مهله و فاعله
 سحر در یعنی نسخ سراندر بن مالک بن جشم است و این نسخه موافق استیماب و جز آنست
 کرمانی گوید اول موافق است با آنکه گفته عبد الرحمن برادر زاده سراندر است ان اباه اخرا

این استند او را و سره فاعله
 در سر و زود او را و غار و فاعله
 لیلی و معن کرده اند از آنکه
 بعد از شب را حلیتیمها

تبعیق پر عبد الرحمن که مالک است خرد او را تحقیق او سمع سراقه بن جشم بقوله
شسته سراقه بن جشم را یک گفت جی او را سراقه کفار قورش بجلولان فی رسول الله
صلی الله علیه وسلم و ابی بکر بعد از ما فرستاد ای کا زان قورش که میکردند در باب
رسول خدا و ابی بکر دینه کواحد منها دینت هر یکی از رسول خدا و ابی بکر که در شتر
طن قتلند او اسره هر کسی را که کشید هر یکی را یا سر کند فیما انا جالس فی مجلس
من مجالس قومی بنی مداح پس در آسای آنکه من نشسته ام در مجلسی از مجلسانم خود
که بنی مداح اند اقبل هر جل منم حتی قام علینا و نحن جلوس پیش آمد در از بنی
مداح تا آنکه ایستاده بر ما و ما یان نشسته ایم فقال ما سراقه انی قد سراقیت انفا
اسوده بالسوا جل پس گفت ای سراقه بتقص من دیدم همین لحظه اشخاص بطرف
رسول اجل استوده جمع اسودست بجهت منی که از دور دیده شود امرها محمدا و اصحابه
کما میکنم ان اشخاص را محمد و اصحاب او و قال سراقه قد عرفت انهم هم گفت
سراقه در آنتم که انند محمد و ابی بکر اویند فعلت له انهم لیسوا بهم پس گفت مرا نزد
آنها نیتند ان و لکنک سراقیت فلا نا و فلا نا اطلاقا با عیننا و لیکن نزدیک
فلا نا و فلا نا و کردند از پیش نظر ما و این نگذریب سراقه مرا نزد او ازین جهت بود که
دیگری در پی ایشان نزد تم لبثت فی المسجد بساعتی سراقه در آنم کردم در مجلس ساقه
تم گفت فلذ خلت فاموت جاریتی پسر ایستادم از مجلس و در آنم در خانه پس
گفتم دره خود را لذتخرج بفرستی و هی وراء الکتبه فحقیقه ما علی ایکنه برآید
با اسب من و حال آنکه دور از آن طرف بلند برآمد پس نگه دار و اسب برای من و زیاده

کرده است درین روایت موسی بن عقبه که قسم قراح را که بان فال میکرد قسم چون فال گرفت هر کس
که لغت نیست مرا با وجود آن طع و شتر نگذاشت کردم و اخذت و منی خرجت
من طهر ابیت و گرفتیم نیزه خود را پس برده ام از پشت خانه مخططت بزوجه
الارض و خففت عالیه پس خط کشیدم بطرف پایان نیزه زمین را و بست کردم
چنان بلند از اینی تا کسی از دور نم بیند که من بر آنم ام پس هر کسی که شریک شود در دست
خرج بفرم جیم زای و شتر بر جیم آنی که پایان نیزه می باشد فاقبت فرسی فیکتیمها پس ام
نزد اسب پس سوار شدم و رفتمها تقرب بی پس سر برداشتم اسب را و تکلف کردم در آن
یعنی پیویدم که نزدیک کرده مرا حتی و فوت منم فغفرت بی و فرسی فخرت
عینما تا آنکه نزدیک شدم از آنجا که اسب بر آنم و شتر پس افتادم بر اسب و در شتر
بند اسب فاقهویت دیدی ای کتابتی پس در آنم دست خود را بر آنم که شتر را شتر
صنما الا که ام پس بر آوردم از شتر انعام را و شتر که می تواند که بر آنم فال بگیرد و شتر
قراح نیزه کشید بر یکی نفع بر یکی لا یسود و شتر که گرفت دست می آید بر آنم نقل می نمایند
فاستقسمت بجا پس فال گرفتم بان و استقام بجهت طلب خرد شتر است اخر هم ام لا
ایا فر میرسانم ان ترا یا نه خرج الذي که پس بر آنم خری که نخواستی و شتر که گشت
بفرسی و غضبت الا که ام پس سوار شدم اسب خود را و فرمای کردم حکم از ام را تقرب
بی حتی اذا سمعت فراغها رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو کالمعتاد
و نزدیک کردید مرا تا آنکه شستم او را و چون رسول خدا در حالی که حضرت التفات
نیکو داد و ابی بکر بکثیر التفات و دیو کبر ایستاد نگاه با نظر طرف دیگر قضاحت پیدا

یعنی نگاه بر جیب است مکتوب

فوسی فی الارض فرود رفت بر دست اسب من در زمین حتی بلغت الرکتین
مخزرت عنهما تا آنکه رسید و دست اسب من در انوار یعنی تا از نو فرود رفت پس
افتادم بر اسب من زجر تقاضا فرمایند فلم نکد تخرج یدیهما لیتربیا زردم اسب
پس چسبید و نزدیک نبود که بر او دستها را از زمین فلما استوت فاعطه برکاه بر او
در حالی که ایستاده است یعنی نام ایستاد اذ لا ترید بجا عناسر ساطع فی السماء مثل
الدخان تا که آنرا بر دست از غباری درخنده سنبه در آسمان مانند دود نیازی
غباری که بر ستمای رسیده است بود غباری بر خاست مانند دود و این هم از جمله اسباب
عجب دین است از بوده است فاستقیمت بالانزلام فخرج ما اکره پس فال کرم باللام
پس بر آمد مسوز که ناخوش در شسته فنا دیدیم بالاسمان فوقفوا پس بر کرم ایشان از
بانه پس ایستادند و کتب فوسی حتی جثتم پس سوار شدم اسب خود در آنجا که گفتم
ایشان را وقوع فی نفسی حین لقیته ما لقیته من الحبس عنهم و انما دور در آن
سکاهی که پیش آوم از باز ماندن معان ایشان ان قدرت تا یاقین بر ایشان ان سبط
امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاد غالب می آید کار و بار رسول خدا فعلت له
ان قومک قد جعلوا فیک الدبیر پس گفتم بر آنحضرت را بتیقن قوم تو کرده اند و در وقت
تو دیت را و آخرت هم اجناس ما یوید الناس بهم و خبر دادم این فراموشی که
سجود نمودم بایشان و عرضت علیهم الودع و المانع فلم یزوا آنی و عرض کردم
بر ایشان که انور انتم نوشته سفر و خجست پس قبول کردند و فرستادند از من خبر را الان
قال اخف عنا مگر آنکه فرمودند بهمان کن از ما خبر ما را آنکه که بر سر ما را حسا لمتنا

و لم یسلاقی

یکتیب

یکتیب لی کتاب امن پس سوال کردم از آنحضرت اینک بنویسد برای من کتاب با امان
تا الوقتی از مسلمانان کسی فریاد رساند فامر عامر بن فهیره فکتب لی فی برقه من
ادم پس فرمود عامر بن فهیره را پس نوشت برای من امان نامه در باره از جرم تم مضی
رسول الله صلی الله علیه وسلم پسر گزشت رسول خدا در وقت بجانب مدینه قال
این شهاب فاجبر فی عرفة بن الزبیر گفت این شهاب پسر دادم از غزوه بن
زبیر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لقی الزبیر فی سربک من المسلمین بتیقن
رسول خدا ملاقات کرد زبیر را در لشکری از مسلمانان که او را تجار را فاقین من الشام
بودند و بیعتت باز در کانه باز کرده از جانب شام فلما الزبیر رسول الله صلی
الله علیه وسلم و ابابکر پس پرسید زبیر رسول خدا را بگوید تیاب بیاض جاهلی
سفید سیوطی گفته که آنکه پوشانده جامه های آنحضرت و بگوید ابو طلحه بن عبد الله است
که از شما تمسک کرده است برین قول که اسیر ذکر زبیر ملاقات کرد آنحضرت در
راه هجرت پرسیده فانه ذکر ناکردن اسیر در بر او روایت اصح کتب و قوی تر از
یا بر خلاف آن تمسک کند و نیز روایتی که دردی ذکر طلحه است
و این روایت صحیح از عقیل از ابن شهاب از غزوه است در این سند قوی تر است از آن در تقدیر
تیموت روایت ذکر طلحه است ان جمع با یکدیگر در وقت نده باشند آنکه نانی را روایت
صحیح نماید که فی بعض الشرح و سمع المسلمون فی المدينة بمخرج النبي صلی الله علیه وسلم
من حنکه شنیدند مسلمانان که در مدینه بودند خبر بر او رسول خدا را آنکه فلما انما یفیدون
کله اة الی الحرة فیستظرونه و بودند که می آمدند بر صاحب بیوی مرغانی که بر او خبر داده

پارسیست بگردان شهر که سنگ سیاه دارد در حالی که انتظار می بردند آمدن آنحضرت حتی برده هم
حرالطهیرة تا آنکه بازمی آورد ایت نرا که می نمودند فالتصلیوا لیوم بعد ما اطالوا
انتظارهم پس گشتند روزی پس آنکه دراز کردند انتظار خود را فلما او و ابی سبوتهم
پس هرگاه جای گرفتند بسوی خانهها اوفی رحله من الیهود علی علم من اطامهم طالعند
و برآمد از قوم بود بر عمارت بلندی از عمارت های خود که لامر سیط المیر بر امی که نگاه میکرد
بسوی او قیصر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابه بر میبیند پس در روزی که
دیدان آنحضرت را در حالی که فرستاده اند جا بهای سفید نو و لبیم السراب در نزد آنحضرت
عرض ایشان سفیدی جا بهای را بفرمودی این عبارت چنین گفته اند که ظاهر شد حرمی چشم را
فلم یملک الیهودی ان قال یا علی صوفه پس مالک نشد یهودی نفس خود را یعنی خط
خود نتوانست کرد ایستاد گفت با او از بلند خود یا معشر العرب هذا احدکم الذي
تسطرون ای کرده عرب ایستاد بخت و دولت شما اند انتظار رسید استیذان افتخار
المسلمون الی السلاح پس خواستند مسلمانان بسوی اسلحه یعنی از گرفته و در
یکجا بنشینند تلقوا رسول الله صلی الله علیه وسلم بظهور الحرة پس طاعت
کردند رسول خدا را بر پشت حرا فعدله بهم ذات الیمین پس رجوع کردند با هم
جنب راست حتی نزل بهم فی بنی عمر و بن عوف تا آنکه فرود آمد بایشان در قبله
بنی عمر و بن عوف که از او ساند و منزه های ایشان این بود و کان یوم الاثنین من شهر
ربیع الاول و بود آن روز روز و شنبه از ماه ربیع الاول فقام ابو بکر للناس و جلس
رسول الله صلی الله علیه وسلم صامتا پس ایستاده ابو بکر مردم را که تلقی میکردان را

و نشسته بود

و نشسته بود رسول خدا در حالی که خاموش است فظنق من جاء عن الانصار من
لعین رسول الله صلی الله علیه وسلم یحیی ابابکر پس گشت کسی که آمد از انصار
از آن مردم که نوبه بود نزد رسول خدا را آنست و سلام میکردند با یکدیگر همچون ابابکر
و سفید ریش و آنحضرت سیاه بود و همان کردند که رسول خدا است حتی اصابت
الشمس رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آنکه رسید نقاب رسول خدا را فاقبل ابو بکر
حتی ظلم علیه برده پس پیش آمد ابو بکر تا آنکه سایه کرد بر آنحضرت بردی خود ففعل الناس
کرسول الله صلی الله علیه وسلم عند ذلك پس در نشد رسول خدا را نزد ابی کار
ابو بکر فلبت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بنی عمر و بن عوف بضع عشرة لیله
پس درنگ کرد رسول خدا در محله بنی عمر و بن عوف و در بزرگ شب و اسس المسجد
الذی اسس علی القری پس بنیاد نهاد مسجدی را که بنا کرده شده است بر ترقی فصلی
فیدرسول الله صلی الله علیه وسلم پس کار کرد در آن مسجد رسول خاتم مکیب را حله
فسار بختی مود الناس پسر سر شد شتر خود را و سوار گردید در حالی که میروند با هم در دم
حتی بوکت عند مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم با جسد
تا نزد مسجد رسول خدا ایجا که مسجد بنا کرده در مینه در بعضی روزها آمده ایجا که بنرسب
و هو یصلی فیه یومئذ من جملة من المسلمین و ایجا میگرددند تا روزی که در روزی که
و کان مریدا للتمر السهیل و سهیل و بود ایجا جای خشک کردن کرمس و کسب و کسب و در بعضی
حوشی مرید بکنه حالت نزه اهل و غم گفته من قولهم ساربا بالمکان اذا قام فیه و ساربا
اذا حبسه و در ح کفته مرید با کسر جای باز در سخن شتران و خزان و منه یسی مرید العز و اهل

مدینه میگویند جای خشک کردن خرفارا مرید غلامین بنیمنین فی حجر سعد بن
در ادره و دنیا و دوزخ و سال سیم که در کف ترسیت سعد بن زراره بودند فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم حین برکت بدر حلتی پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
این شتر کفرت هذا النساء الله المفضل ایضا اگر خدا خواهد حواسته منزل است در
بعضی روایات که انفا آمده هر یک آتاسی نزل در منزل خود میکرد آنوقت فرمود این
نامه مامور است اینجا که می شنید منزل من خود بود تم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم
الغلامین فینسا و مهابا بالمریدین خوند رسول خدا مرد غلام را پس فریاد می کرد اینها را
بر مرید لیکن مسجد تا کبیر را می مسجد قفال بل مضبه لک یا رسول الله پس شنید
نیفودیم بلکه همه یکیم انرا مرزای رسول خدا فابی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان یقبله منها هبته حتی باعاه منه پس ابا کرد رسول خدا اینکه قبول کند ان مرید را
از انها از روی هبته تا آنکه فروختند انرا بدست آنوقت تم بناه مسجد البیت بنا کرد و بنا را
مسجد مطلق من رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لهم اللین فی بناه پس گفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل میشد با همی برشت را برای تیسر سید و یقول وهو یقول اللین و یقول
و حال آنکه آنوقت نقل میکرد خستوار هذا الجمال الاحمال حشر هذا البر بنا
واظهر و نیز فرمود و حال آنکه جمال کبیر حار مهله و تخفیف میست بجه محمول یعنی این خستیا
بر درشته شده محمول حسرت از خرفارا و انکور و ابرست یعنی اتفی و البقی و انکر است
از روی توب اخروی و او دم است از روی نهفت و طهارت از دنیا پس شرک و یقول
اللهم ان الاجرا اجر الاخرة فارحم الاضمار و المهاجرة و مکفرت فرادند اجراء

افرت است

افرت است پس نعم کم انصار و مهاجران با فضل اشعر من حرم المسلمین بر شتر آنکه است
بشتر مردی از مسلمانان یعنی خواننده درین وقت لم یسم فی نام فرود شد برای آن که قول بر سر است
غیر مردی گفته این شعر عبدالمعین رود و حضرت قال ابن شهاب لم یبلغنا فی الاخبار ان
ان یقول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن شهاب زهری ز سوره است ما را در روایت
که حدیث که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم شاعر نام غیر هذه الایات که خوانده است
بیت شعری تمام و درست بود و این ابیات برگزیده در فتح ابدی گفته که انکار کرده اند
درین سخن بر ابن شهاب بود و چه کسی آنکه این روایت شریعت هم از اینجمله قائلین در
بجز میگویند نشاء عرودم آنکه موزون نیست و از شتر که بنده انبی در صلح میگویند بنده انبی
دو دو در بنات است که در آنکه در ادل آنها میگویند که موزون باشد از آنکه خبر درونی خاص
و در و چه دویم تعریف کرده است یعنی در آن انبی پوشیده نماید اگر چه وجه دوم انتم می آید
اول و اولی خبر و سخن است بر تقدیر تسلیم که موزون باشد و چه است شتر خاقانی بود درین
دو وجه از این برین وجه میرسد که اگر چه خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
که در آن در وصف جنگ میگویند و از آن خبر میگویند و علی و در وقت از این جمله ان حال
نیز تکلف حشمتی بنی شیهه را فی اوزان شعر عربی است مولف این بیت را چند جا آورده
و بنام مبین جا ایراد کرده است **حشدنا** عبد الله بن ابی شیبته قالنا ابوا صه
قال تناسلنا من البیروفا حشره عن اسیما کتبت ابوا صه حشره کردار شام
بن عروه از پدر خود عروه و فاطمه که مادر است از اسمانیت ابی بکر عده بنام قامت
صنعت سفره المبینی صلی الله علیه وسلم و ابی بکر گفت ایها ستم سفره را برای

تاریخ

سپهر خدا و ابی بکر صدیق حین اراد المدینة نسکا می که خواست انحضرت هجرت کردن بر روی
مدینه فقلت لابی ما اجد نیشا اربط الا لظاتی پس گفتم هر چه زود را می یابم
که بر بندهم سرانرا حکم کند خود قال فتشیه ففعلت کففت ابو بکر و دپاره کن انرا
پس کردم و دپاره فسمیت ذات الطاقین پس نامیده شد ازین جهت و حسب
در لظان و قال ابن عباس ذات الطاق و کففت ابی عباس ذات یک لظان
نام اوست **ثنا** محمد بن بشیر قال ثنا عند مر قال ثنا سبعة عن ابی اسحق
قال سمعت البراء قال لما اقبل النبي صلى الله عليه وسلم الى المدينة تبعه سبعة
بن مالک کففت بر ابراهیم عازب و تنی که روی کرد سپهر خدا جانب مدینه از پی آمد
سرافه بن مالک بر چشم فدعا علیه النبي صلى الله عليه وسلم فساخت بر و منه
پس دعا کرد بر روی رسول خدا پس فرود رفت در زمین یا لای اسب او قال ادع الله لی
اخرک فدعاه کففت سرفه دعا کن برای من پس فرود نیسالم ترا پس انحضرت از خلق
کریم خود که انتقام از کس از جهت نفس خود نمیگرفت دعا کرد برای وی و بر آمد وی از آن محله
قال فعضض رسول الله کففت بر ابراهیم عازب پس نشسته شد رسول خدا فسر بواج پس
گرفت بجله بانی قال ابو بکر الصديق فاخذت قدحا محلب فيه كسبة من لبن
کففت ابو بکر صدیق پس گفتم فدعی و در نسوم در وی فدعی بر از شیر گشته لبم هف بکون
تا آشفته و نفع بر موده فدعی بر از شیر فشراب حتی رضیت پس آوردم نزد انحضرت پس
خورد تا آنکه خورسندشدم من ايجوزت سبق ذکر یا فتمه باز یا دها بر دریت ابی بکر **باب** ذکر
بن کعبه عن ابي اسامة عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله عن اسماء انها حملت

اولاد استقباه

لعبد الله بن الزبير مراد است از اسما که وی حامل بود بعد از مدینه از سر قات فخرجت
و انا متم کففت بیرون آمد از که در حال آنکه من تمام گشته و حمل بودم فانبت المدينة فنزلت
بقباة پس آدم بدینه پس نزول کردم بقباة پس زاد عبد الله را تم انبت به النبي صلى
عليه وسلم فوضعت في حجره ليشتر آدم اورا و نمها دم در کنان کففت تم دعا بنهره
فمضها تم تعلفي فيد ليشتر طلبيد انحضرت فرمای پس خایند انرا بستر آب درین اندر
در روم و در فلکان اول قتی و دخلني جوفه رابع رسول الله صلى الله عليه وسلم
پس بود نخستین خبری که در آمد در شکم او آب و ان رسول خدا تم حنکة بنهره نیز در کوه
در آمد و اورا خرا تخنک بفتح شاة فوفیه و مکنون مهله و کرون و تخیه و کاف خایند
خرا و غیر آن پس رقیق در کوهی تم و عالمه و برک علیه ليشتر دعا کرد در اورا دعا بپرکت
کرد بر وی و کان اول مولود ولد فی الا سلام و بود عبد الله بن زبیر نخستین زاده شده در اسلام
بنی در مدینه از مهاجران تا بعد خالد بن مخلد عن علی بن مسهر عن هشام عن
ابی عبد الله عن اسماء قالت کففت ابو اسامه را خالک بن خلد از خطای سهر از هشام از بزرگ
از اسما انضا هجرت الی النبي صلى الله عليه وسلم و هی حبلی بتیقن اسما هجرت کرد
از که مسوی بجز و حال آنکه بار در بود **ثنا** قتیبة عن اسامة عن هشام بن عروة
عن ابي عبد الله عن عائشة قالت اول مولود فی الا سلام عبد الله بن الزبير کففت نشه
نخستین مولود که زاده شد در اسلام عبد الله بن زبیر است ابو ابراهیم النبي صلى الله عليه وسلم
آورده اند از نزد سپهر خدا فاخذ النبي صلى الله عليه وسلم تمره پس کففت سپهر خدا فرمای
فلا کها تم او دخلها فی فید پس خایند انرا ليشتر در آورد در کون او قال ما دخلني بطنه

رايق النبي صلى الله عليه وسلم بين خستين خري کرد آمد در شکم ابواب دهن پیر خدا بود
تثنا محمد قال ثنا عبد الصمد قال ثنا عبد العزيز بن صهيب قال ثنا انس بن
 مالك قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الى المدينة وهو مردف ابابکر گفت انس
 بن مالک روی کرد پیر خدا بجانب مدینه در حالی که ردیف ساخته در راه ابوبکر را و ابوبکر
 شیخ عرف و ابوبکر بصورت پرکاست که نشانه نمیشود از آن رو که در آنجا تنها ازین راه آمد
 و رفت و دست بر دهن مدینه و غیر آن و نبی الله صلی الله علیه وسلم شتاب لا یعرف
 و پیر خدا جوانی است که نشانه نمیشد از آنکه آنحضرت را همین مرتبه دیده بودند قال فیلیفی
 الرجل فیقول یا ابابکر من هذا الرجل الذی بین یدیک گفت انس بن مالک پس ملاقات
 میکردم پس میگفت ای ابوبکر کیست این مرد که پیش تست فیقول هذا الرجل الذی یهدی
 السبیل پس میگفت ابوبکر این مرد است که هدایت میکند مرا راه حق و گوی میحسب
 الحاسب انما یعنی بالطریق پس گمان میکرد گمان کننده که ابوبکر میخواهد راه رفتن را
 یعنی مرد در راه حق است و اما یعنی سبیل الخیر و شیخ است ابوبکر را یکی را فالتث
 ابوبکر فاذا هو بقا پس قد حقیقهم پس التفات کرد ابوبکر کجاست درست پس ناگاه
 دید که روی نزدیک سوار است که بتقیق لا خفته است ای ترا یعنی آنحضرت که که پیر
 بود فقال یا رسول الله قد حقیق بنا پس گفت ای رسول خدا این سوار است اگر چه که سبیل
 بما فالتث نبی الله صلی الله علیه وسلم فقال اللهم اصرع عیسیٰ عکاه کرد پیر خدا پس گفت
 ای بار خدا سوار کن این را فصرع فرس سوار است انداخت او را پس او تم قاصت
 بحجم پسر بر قاصت است او در حالی که در او میکند یعنی بعد از آنکه ایشان شده اند و عا کرد

هذافارس

از آنحضرت چنانکه در حدیث سابق گفته جمیع آنچه آواز است فقال یا رسول الله
 صری بما نسنت پس گفت ای رسول خدا بطریقی مرا هر چه خواهی که فرموده تو ای آدم قال
 قفف مکاتک لا تفرق احدی یلتحق بنا و یعود هم انما بایست کند که را که حق شود
 با این ترکیب ازین قبیل است که میگوید لادن من آمد یا کلهک نزدیک من شمر را که بخورد
 و این تمسک تو را که است مثل اینست و یکم نیز در وقت منب قال مکان اول اللهم اس
 جاهد اعلى رسول الله صلی الله علیه وسلم وكان اخر النهار مسلحاً لیس بود از
 و اول روز جهاد و ترود کننده بر رسول خدا و بود در آن روز یکم از آنکه فرجی که در تو روزی
 پس در کفاری برد و بر حد کفاری نشینند فنزل رسول الله صلی الله علیه وسلم جانب الحرة
 پس آمد آنحضرت بمدینه و نزل کرد جانب حره تم بعث الانصار فجاؤا الی النبي صلی الله
 علیه وسلم و ابی بکر پسر کسی فرستاد آنحضرت بسوی انصار پس آمدند نزد پیر خدا و نزد ابی بکر
 فسلموا علیه ما قالوا امر کیا امینین مطاعین پس سلام کردند بر آنحضرت و ابوبکر و گفتند
 سوار شوید در حالی که این ایوان شرعاً و طاعت کرده شد و بعد ترکیب نبی الله صلی الله علیه وسلم
 و ابوبکر پس سوار شدند پیر خدا و ابوبکر و حصواد و نهضت با سلاح کرده که تقدیر
 برد و مردم بسوی قیقل فی المدینه جاء نبی الله پس تقدیر می کرد و پیر خدا
 فاشتر فوا انظر دن پس کی بوی بلند بر آمدند در حالی که نظر میکنند و بقلون جا و نبی الله صلی الله علیه وسلم
 الله و میگوید آمد پیر خدا آمد پیر خدا یعنی خود افتاد بقدم آنحضرت و از راه از آن دست
 میگذشت که آنحضرت آمد فاقبل لیسو حتی نزل داس الی ابوبکر پس روی کرد در حالی که مرد
 تا آنکه نزل فرود جانب منزل الی ابوب انصاری و ان یحدث اهله و ابوبکر صریع منک و آدم

ترکیب
 و ترکیب هر ابی بکر

ادسمع عبد الله بن سلام وهو قمي فخل لا هله مخترف ناكاه سني حديث اليا ابراهيم
 عبد الله بن سلام بن سدي و حال انكه او در باغي بود كه از مردم او بود هي چند فرما را مخترف بر وزن
 يقفل كمنه كمنه و خا مجبه و روى و فاهي كمنه فعمل ان لضع الذي مخترف لهم فيها
 پس شتاب كرد انكه بنهد خبر را كه هي چند بركي مردم و زن فليست ان مجيء و هي معديس ان
 و حال انكه غرات باوي بود و در بعضي نسخ و هو مست و راجع تيره باعنا و كمنه فسمع من نبي
 الله صلى الله عليه وسلم پس بنهد از خبره را تم من حج ال اهلله بشر از رفت بسوي مردم خود
 فقال نبي الله صلى الله عليه وسلم اي سيوت اهلنا اقرب بس فرمود بنهد كه در ميان
 قحانهاى مردم تا نزد يك است مراد از اهل اينجا خوئي ان مادر عبد المطلب است نام او سبي
 بنت عمرو است از نبي النجار فقال ابو ايوب انما يا نبي الله بكفت ابو ايوب لم اقرب
 اي نهد خدا هذه دارني و هذا اباي اين خانه من است و اين در خانه من خلا فاطمه
 فتها لنا ميلا فرمود برو و داده كن براي ما خويگاهه قال قوما على بركه الله كفت
 ابو ايوب باخبرت و الي بكره استي بر بركت خدا فلما جاء نبي الله صلى الله عليه وسلم
 پس بركه استي در خانه ابو ايوب جاء عبد الله بن سلام فقال انهم اهل
 رسول الله و انك حيت باحق اد عبد الله بن سلام پس كفت كوي سيدم و در حيم دل ميگويم
 كه تحقيق تو رسول خداي و تحقيق تو انه كمنه و رسي در اول كتاب اينست كه شدت ك عبد الله بن
 بر سيد خبري كه در بس نبوت ان حضرت مرده بود پس امان آورد و قد علمت بوجود ال سيد هم
 و ابن سيد هم و اعلمهم و تحقيق درسته اند قوم بود كه تحقيق من بهترين انتم و دير بهترين
 انتم و دانا ترين انهام و دير دانا ترين انهام اين موقله او را در قيل مجر و مالم است

ملكنا از دست كه تصديق من نبوت تو اعتباري تمام دارد و اين همه را بركه من بنهد
 در ايان تجوي رسول خدا و توان كه مقصود انهم در بداني و كذب قوم بود بنهد فادعهم
 فسلطهم عني قبل ان يعطوا الي قد اسلمت بس طلب كن الي ان را و بر سر از حال
 پس از انكه بدانند كه تحقيق مسلمان شده ام فاسم ان يعطوا الي قد اسلمت قالوا في
 مالمس في بيمين ان ان كروند كه من مسلمان شده ام گويند و رسي من خبري كه است در
 فارسي بندي الله صلى الله عليه وسلم پس كمنه و حضرت لطلب الي قد حلوا عليه
 پس در آمدند بر ان حضرت فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معشر اليهود و انكم
 اتقوا الله بس فرمود براي آنها رسول خداي كرهه بود و رسي را بر سر خبر خداي بازيكيدار
 شرك فوالله الذي لا اله الا هو انكم لعلون الي رسول الله بس كمنه بركه است
 خدا كرهه بنهد ميدانيد كمن رسته شده خدا ام ان روي من و رسي و اني جنتكم محبت
 فاسلموا تحقيق من آمده ام شمار بركت بس اسلم آريد قالوا ما خطبه قالوا النبي صلى الله عليه
 وسلم كمنه بنهد انهم كه تو رسول خداي كمنه رسي را براي خبر خدا قالوا قلت من اس فرمود اي كمنه
 راسته بار براي ادي حق بليغ قال فاي بس جل فيك عبد الله بن سلام فرمود بس كمنه رسته
 در شما و چگونه است عبد الله بن سلام قالوا ذاك سيدنا و ابن سيدنا و ابن سيدنا و ابن
 اعلمنا كمنه او بهترين ما و كرهه ما است و دير بهترين قوده ما است و دانا ترين و دير دانا ترين
 ما است قال فراقبتم ان اسلم فرمود ايا ميدانيد كه اسلام آورد و نبوت او كمنه قالوا احسن الله
 ما كان ليعلم كمنه بيه و بيكرم مر خدا را انهم چه ميكنم حيت دي انكه اسلم آورد قال
 فراقبتم ان اسلم قالوا احسن الله ما كان ليعلم قال فراقبتم ان اسلم قالوا احسن الله ما كان

لعيلم سب بار بگران محاله مذکور خاش و در حالت مدلی الف یعنی سب الله است که آنی الصراح ظاهر
این است که خاش را مصدر مقرر کرده چنانکه مذکور است یعنی کات سب بر خلاف مذکور است
که فعل است یا حرف جر یا هر دو فاله یا ابن سلام اخرج علیهم فرموده ای عبدالله بن سلام
بیرود آبی بر این ن خراج فقال یا معشر اليهود اتقوا الله یس آمو گفت ای گروه ای بود
خبر سید خدا را فرموده الله الذی لا اله الا هو انکم تعلمون ان رسول الله وان رجاء بالحق
سب کند کسی که نیست خدا را که می گویند او رسول خدا است و بتعین آموه است که در این
فقال الذی بت یس گفت عبدالله بن سلام را در روزی گفتی که ما میدانیم فخر جرم رسول الله
صلی الله علیه وسلم یس برود که در این نزد رسول خدا **سنا** ابراهیم بن موسی قال سنا
هشتم بن یوسف عن ابن جریر اخبرنی عبد الله بن عمر عن نافع عن عمر بن الخطاب
یوشیه فانک عمر بن خطاب را نافع در نیافته است و همین روایت او از عبدالله بن عمر است
یس این روایت منقطع خواهد بود در بعضی نسخ عن عبدالله بن عمر است که با اصلاح این روایت
کرده تا این حجر کان عرض المساجد من الاولین اربعه الاف فی اربعة اجزاء کثرت حصه تسین
که هم برین تسین را از تسین است و اینها جمعی اند که تا زود و قد کرده بودند یعنی کوینها که در فرود
بر عاقر شده بودند چنانکه در روایت نسفی فی اربعة سنا خط است سیوطی گفته که در کوفه و کوفه
در آنجا واقع است فاله آن توزیع است یعنی هر دو در چهار جهان زود تسین کرده یا مراد و قبول
یعنی در هر فعلی که در تسین کرد و تسطالی گوید تسینی است که تسین کرد چنانکه در چهار جهان زود تسینی
شماره هزار یا چهار هزار و چهار سال و لایقی مانی هزاره الازاده من الجوده و اختلاف لفظ
و معنی فاهم و عرض کاین عمر ثلث الاف و حسمائره و حصه دادین هزاره اسم او در انفسد

تقلید

تقلید من المبراجین پس گفته شد بانصرت که این غرار عملها جرم است فلم نقصد
تسین اربعه الاف پس چرا در حصه او کمی فرموده از چهار هزار فقال انما هاجر به ابواه
پس فرمود هجرت کرده است بوی مگر برود و او را و ابن عمر در وقت باز در سال چند
ماه بود بقول یس هو کمن هاجر بنفسه یعنی نیز فرمود نیست وی مانند کسی که هجرت
کرده بذات خود بی بیعت برود و او را این تغییر از بعضی روایت حدیث **سنا**
محمد بن کثیر قال سنا سفین عن الاعشقی عن ابی وائل عن جناب قال هاجر جامع
النبی صلی الله علیه وسلم ح و سنا مسند فانسنا یحیی بن سعید عن الاعشقی
قال سمعت تسقیق بن سلمة قال ما لجناب قال هاجر جامع رسول الله صلی الله
علیه وسلم بتقی و جبر الله گفت جناب هجرت کردم با رسول خدا در حالی که بخوانم
ذات خدا را یعنی رضای خدا را و واجب اجرنا علی الله و واجب تسبیری ما بر خدا
بفضل و کرم او تالی مراد تسبیح و تسبیح است فانسنا من مضمی و لهما کل من اجره **سنا**
پس یعنی از آنکه بود که کشت از دنیا و خود جز از آن جز خود قسم مصعب بن عمیر
پس از آنکه که گشتند بی تنوع و در دینوی مصعب بن عمیر است قبل یوم اخذتم نجد
تیسنا گفتند فیه الا نقره گفته شد روز احد پس بیاییم در ملک اجرتی که تسین کرد
در آن مگر تسینی خط در آن گنا اذ اعطینا بهما رسد خرجت رجلاه یوم ما دفنی
در کوه تسیمیم تا آنکه سر او را برود و در آنجا پانها او داد اعطینا رجلیه خرجت رسد
و دفنی که تسیمیم پانها او بر سر او تسبیر و فاهم رسول الله صلی الله علیه وسلم این خط
بر استند و خط علی رجلیه من الاذخیر پس فرموده رسول خدا تسیمیم بر سر او در آن

تقلید

کلیه و کردیم بر پاهای او از گاه او خرد تا ظاهر شود که در دنیا باین اظلاس رفت و استیحا
ناید اجزای او را و مناسبت اینست که تفرقه نمودیم در بعضی از آنکه است که در این است
مراد از سوره او پس او می چند آن سوره را یکسر در آل تصحیح کرده اند و بلیغ و فتح نیز آید یعنی
بجینها **تسا** یحیی بن بشر قال ثنا روح قال ثنا عرف عن معویة بن قرة
قال حدثنی ابو برة بن ابی موسی الاثعری قال قال لی عبد الله بن عمر رض
هل تدری ما قال ابی لابیك گفت ابو برة بن ابی موسی اشعری گفت گفت مرا
عبد الله بن عمر ایامیدالی چه گفت پرسن مرید ترا که ابو موسی اشعری است قال قلت لا
گفت ابو برة کفتم می دانم قال فان ابی قال لابیك گفت ابن عمر تحقیق پرسن گفت
مرید ترا قال یا اباموسی هل لیک اسلا من مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفت ای ابو موسی آیا خوشی می آید از اسلام ما با رسول خدا و هجرت ما معه و نامعه
به هجرت کردن ما با آنحضرت و جهان کردن ما بادی مع الله علیه و سلم و عملنا کلمه مع رسولنا
و کارهای ما همه بان کار که با آنحضرت **تسا** و مسلم تر ما را نزد خدا برد بلیغ ما است
بگو حظه و در راه مسلم یعنی نسبت و مسلم میگوید بر دلی علی التزم حق ای نسبت و ان کلام
عملنا بعد و چون نامند کفار فاسق بر اس و تحقیق بر علی که کردیم بعد از آن حضرت
و نه مستوجب عقاب یعنی گویند کفار یا در حال کفر سب بر سر آمدند که موجب ثواب کرد
و این یعنی این را از روی تو ای کلمه و اگر نه از روی بعد از آنحضرت کارهای که آنحضرت بان بوقت بود
از اعلای علم و بفتح انصار و ترویج دین اسلام که بعد از آنحضرت از دیگران بیشتر غیبت نماید و بود

بهدیه

بوجود آمده است **فقال ابی لابی** قال و الله پس گفت پرسن نیست ضمیمه در روایت ابی ذر
اینست **درین تقدیر** تا بل ابو برة است و در روایت نسفی قال ابیك است و مورد
باین است و در روایت مستملی ای و الله یعنی قسم است فد جا هدا بعد رسول الله صلی
الله علیه و سلم و صلینا و صما تحقیق جهاد کردیم با کفار بعد از رسول خدا از هر گزیم و دروزه
در استیم و عملنا خیر کثیرا و عمل کردیم نیکیهای بسیار و اسلام علی ایدینا بتر کثیرا و اسلام
آورد بر دست ما مردم بسیار و اما لفرجنا ذلك و تحقیق ما رسیدیم باین کارهای خیر و ثواب بسیار
فقال ابی لکنی انا و الله نفس عمر سیده پس گفت پرسن یعنی می گویند که در دست
عمر در دست قدرت است لودت ان ذلك بردلنا وان کلشی عملنا بعد و هر
نوست میدارم ایستوان اعمال ثابت باشد بر آن ما هر چه کردیم بعد از آنحضرت بخوبی ما همه کفایا
را سا بسوا من نجات یا بیم از آن و سیر کبر کرد یا تکوین بنیم از شران نقلت ان ابانک
و الله خیر من ابی پس کفتم ابن عمر را تحقیق پرسن تو هر است از پرسن که این همه اعمال خیر را
نظر او ساقط بوده است در مقام در آن نه شده اگر چه حال او است اشعری خارج از آن است
بنمود **تسا** لیکن مقام عمر از من و اعلی است **تسا** محمد بن صباح او بلیغ شد معلوم نمود
که محمد بن صباح بولف حریث مشا فله نقل کرده است در شرح کتابت اطلاع داده و بولف تردد
دارد در اینکه این حدیث مشافعه است یا کتابت بهر تقدیر تردد در نسبت حریث بوی دارد
پس از قبیل روایت مجهول میانه خانی که مانی میگوید قال **تسا** اسمعیل عن قاصم الاحول
عن ابی عثمان قال سمعت ابن عمر اذا قیل له هاخر قد اسیه یغضب گفت ابو عثمان
شنیدم ابن عمر را وقتی که گفته شد مراد او است کرده پیش او رفود و غضب می کند قال

قال فقد مت انا وعمر علي رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت ابن عمر فقدم اورد
مدينة راسين وقرين خطاب بن رسول خدا از حديث محمد بن بشار كذا باب الاحكام لم يورد
كفر من خطاب باسيت نفر لوصحابه من اقدم انحضرت بمدينه آمده است پس يك ابراهيم
در يمينت گفته كوي بيان اول ملاقات است كذا بحضرت در حديث كرده اند فوجدناه قائل
يس يا قيمه انحضرت را در خواب فرجنا الى المنزله پس با كتيبه تسبيح منزل خود فاستغنى
عمر وقال اذهب فانظر هلا استيقظ پس دست او را در كف برد و پس ابراهيم
بیدار شده است انحضرت فانيته فدخلت عليه فبايعته پس ابراهيم نزد انحضرت
پس در ادم بر دي و مهاجرت كردم انحضرت را عرض ابراهيم اين است كه اين مهاجرتي كه اول
كردم مردم تو هم كرده اند تم انطلقت الى عمر فاخبرته انه قد استيقظ ابراهيم نزد
عمر و عمر او را كه تحقيق انحضرت بيدار شده فانطلقنا اليه وله هدهد ابراهيم در راهي
كثيره فبكره و تيز رفتي بر او سيران مني و دويدن را كويد حتى دخل عليه فبايعه انحضرت
بايعته تا اكر در آمد انحضرت پس كذا كذا ابراهيم در راهي كه در راهي كه كفتند
كه اين بيعت الهوان بوده و كذا كذا ابراهيم تا اكر بيعت الهوان در سال ششم در سال
حدسيه است و عمر در يمينت هم كرده بود و نیز قول ابن عمر قومت كذبت راست هي ابراهيم
و ظاهراست كه قيمه اين آدم در اول بيعت بوده است و بيعت بجه مهاجرتي كه در اول
ملاقات بلكه در ملاقات منون است **تيا** احمد بن عثمان قال ثنا شرح بن مسلمة
قال ثنا ابراهيم بن يوسف عن ابيه عن ابي اسحق قال سمعت البراء بن عازب
كفت ابو اسحق ابراهيم بن عازب را سمعت اتباع ابو بكر من عازب رجلا فربوا ابو بكر

ابراهيم بن عازب

منقول است
مهاجرت در اول بيعت بلكه در ملاقات

از عازب بالان شتره فمصلته مع عمر بن ابراهيم بالان را از ابو بكر فسا لعازب بن مسلمة
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اخذ علينا بالصد كفت ابو بكر من كفت بر ابراهيم
يعني كافران من صد بودند كه در اين بند ما را فخر جبا ليلا پس ابراهيم از عازب كذا شب و احيينا
ليلتنا و يومنا و بيدار بوديم شب و روز يعني تمام شب و روز راه رفتيم حتى قام قائم الظهور
تا اكر بوجد آمد نصف نماز تم هر هفت لنا صحرة فاقيناها و لها قتي من الظل لير في ابراهيم
ما رسكي پس ابراهيم نزد انحضرت را در خواب فرجنا الى المنزله صلى الله عليه وسلم
فرقة معي و كترديم براي رسول خدا جري كذا پس ابراهيم اصطحب عليه النبي صلى الله عليه وسلم
فانطلقت الفض ما حول من العباس پس ابراهيم در خواب رفت بروي ابراهيم و ابراهيم كذا
فانتم خير را كرده ان بود او را كذا فاد انما بعاع قد اقبل بغيره من ماله و يوم شباني را
كه تحقيق پس آمد بجز بزمي خود جري من الصخرة ما ابراهيم ما ينجو به ابراهيم من ماله بزمي را
خوابتيم ما يعني خود را كذا رسا به ان شينند فسا لمد من انت يا اعلام پس ابراهيم مراد او را
مر كذا اي تو اي اعلام فقال فالغلات پس كفت من غلاة انتم از ابراهيم در ابراهيم من ماله كذا
اين غلام ابراهيم را ابو بكر بود فقلت له هل في غنمك لين قال نعم پس ابراهيم او را دوست او را
نيزي كفت آري است قلت له هل انت حالب لي قال نعم كذا مراد او را ابراهيم تو دوست او را
نيزي را اي من يعني حالب تو اذن داده است كه كسي نيزي را كفت آري اذن داده است مرا
فاخذت انا من غنمك پس كفت نيزي را ابراهيم خود فقلت له ان الفض الصرع پس كذا مراد او را
بيعتن كذا در ابراهيم او قال تحلب كسبه من لبن پس در حديثي را ابراهيم نيزي را و معي الولاة
من ماء عليها خرقة و با من ابراهيم بود ابراهيم كذا ابراهيم نيزي را ابراهيم نيزي را ابراهيم

قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم كتحقيق لبنة بودم انرا رواهنا بفتح را، وانشاء واوله مغشور يكون
نهره استهبانت در نمايه گفته صواب ترك نهره است و خفت و او بخشي شده آنها در بطنها
باخرقه ميگويند رويت البعير قتي كبر بندي بروا نكسر را در سمانى كبران سبع برتر نيزه
در بعضي نروج گفته نهره است و مني است كه ماده در نهم انرا براي رسول خدا كه آب خورد
و طهارت كند صحبتت على اللين حتى برد اسفله پس رنتم آب بر شتر تا سرد شود پايان
آن يا رنتم بر طرف شير و نمنى مناسب ترست بلفظ اسفل تم آيتت ببر النبي صلى الله عليه
وسلم فقلت اشرب يا رسول الله فتراب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى
ر صليت بتر آوادم نرود رسول خدا پس رنتم نبوش اي رسول خدا پس نوشيد رسول خدا تا آنكه
خوردند شوم تم اتر حلكنا و الطلب في اترنا بتر و اي نديم و طاب لمان در دنبا لابلورند
قال البراء فدخلت مع ابى بكر على اهل كعبه فابى عمار بن ابي بكر
بواهل خانه او فاذا عاتقته ابنته مضطحة قد اصابتها حمي پس رديم عاتق
و خراور در خالى كه خوايد رستم تحقيق رسيد است اورا تب فرايت اباها قبل
خداها پس رديم بر راورا كوي در سيد خراور در بعضي ننج بجاي رايت مشتق از
رويت رايت بوجه مسته مشتق است از اريب ليني كرايت ميگويند رايتى فلان
و تقي كرايد روي خري كرايت آرد و قال كيف انت يا ثعلبة و كفت چگونه تو اي
دختر من و اين واقعه نيش رايت حجاب بنديا آنكه براه بالغ نموده باشد **ثنا**
سليمان بن عبد الرحمن قال ثنا محمد بن حمير قال ثنا ابراهيم بن ابي علقمة ان عقيقة
بن ابي وشاح حدثت عن انس خادم النبي صلى الله عليه وسلم عقبه بن ابي وقته و ميراث

كرد ابراهيم بن ابي عليه را از انس بن مالك خادم نبي خدا قال قدم النبي صلى الله عليه
وسلم كفت انس قدم آو در نهر خدا بدينه و ليس في الصحابة انتمط غير ابى بكر و حال
آنكه نيت و رياران انحضرت ددوى غير از ابى بكر صدين استمط مشتق از شطط لغت معر و يكون
ميم و طار مهدي كيني بياض موي كه بياضى مخلوط بود فغلقها بالحناء و الكتم پس بر شيد
موتهاى سفيد را بجا رو كتم كه كيا هست كه رنگ ميكنند موي را و قال و حيم ثنا الوليد بن
مسلم قال ثنا الاوزاعي قال حدثتني ابو عبيد عن عقبه بن وساح قال ثنا انس
بن مالك قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة وكان اسن الصحابة ابو بكر
و بود كنان سالي زين ياران انحضرت ابو بكر فغلقها بالحناء و الكتم حتى قضا لونها پس
پوشيد انرا كجنا و كتم تا آنكه سخت سرج شد رنگ ان قما قاف و لون و نهره است
همه مفتوح بخشي استندت حمرة انرا با نيل بياضى نهد **ثنا** اصبح قال ثنا ابن رهب
عن يونس عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ابى بكر تزوج امرأة من
كلب مرويت است از عائشة كتحقيق ابو بكر زنى كرد از قبا كلبه يقال لهما بكير گفته ميشود
اورا ام بكير فلما هاجر ابو بكر طلعتا پس برگاه سحرته كرد از مكره الكليلان و ادوا و انفقوا بها
پس تزوج كرد او را بر سر عماد و هذا الشاعر الذي قال هذه العقيدة ابن شاذلي
كقوله سب ابن عقيدة را و تقي كفا تر قوتش كدميه كرد از ان فرس را كدر خرفه بدر
كشته اند و انحضرت انها را در جاه بدر را ندرخته **باب** و ماذا بالعليب قلب
يدرس من السيفي تزين بالسنام ليني صيت چه از نعت كيا به پاه بدر
از صفت كه زينت داده شدند بگوشه كوان شتر ليني در ميل و نر شتر آو در و نر شتر آو

ابو عمار

شتر که ازین ترین گوشت شتر است طعام میداوند شتر می نشیند و سکون بخیه و در او
در اصل معنی درختی است که از وی جفته یعنی طغاری می سازند و اراده کرده است این اصل جفته
یعنی گویند مردی که بسیار طعام دهد او را جفته میگویند بعلت آنکه طعام میدهد در آن ترین بغم
شتره و قینه دفع ذرا بجز در خیمه معنوی است صفت جفته و ستم دفع همه گوگان شتر
مضاف مخروف است ای بلوم انسان و ما اذا بالقلب قلب بدین من القنیان
و التریب الکرام و چه در وقت بکاه بدراز اصل قنیان و جمعی گزیت رب غم و زراگان بود
قنیان جمع قینه یعنی قینه و یا مضاف مخروف است یعنی اهل قینه و شرب نوع شین محمد
و سکون در جمع شارب است حاصل معنی آنست که اینجمله کما مرانی کردند و ذوق لذت بر چه
باید کردند الان که در جاه افتادند هیچ علمی و عقوبتی نزارد مقصود است عا و الله و غراب و غویب
بیدار مرکب است و الله و خشر و بخت قینه خاشاکه در بیت آخر اظهار کرده است
تجیی بالسلامه ام بکر و هلی بعد تومی من سلام دعا میکند از بخت از
گفته شد ام بکر ای است مراد از برون نوم من از بخت بخت تنای الرسول بان
سختیا تکلیف حیوة اصدا و وهام میگوید مار را بگو ای سگ زنده خواهی شد ما و بگویند است
حیات اصدا و نام اصدا و جمع صدا است در اصل معنی آوازی که میشنود و از او از گنده
از گوه و سیاه بگند گویند و آواز از زنی و ان او از موسوم است و از اینجاست استارت کرده
از آن غالی و در آن لحظ میسر همین معنی است و حلقه تفسیر است یعنی گفته اند که صدا و طغریست
که نهامی پرود و او از میکند یعنی گویند همان گفته ان بود که استخوان مرده داشته که از جرس میکنند
کلام معنی صریحی که معنی غابو است میگوید و بجه گویند که کلام بجه کلام است و آوازی موسوم از آنجا

می براند

می براند معنی کلام آنست که آدمی که مانند این طغریست یا امری موسوم گشت بگویند آوازی
خواهد گشت **ثنا** موسی بن اسمعیل قال ثنا همام عن ثابت عن النعمان بن ابی بکر
قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في الغار فقلت ابو بكر صدیق رضی الله عنهما من با بخرضا
و غار فوفعت مراسی فاذا انا باقدام القوم یس برؤسهم سر خود را و دیدم که ما بزر
پاهای مردمی فقلت یا بنی الله لوان بعضهم طاطا و بعضهم فرانا پس گفتم ای نبی خدا
اگر بعضی این مردم فرو میکنند نظر خود را پس می بیند او چه حال باشد قال اسکت یا ابابکر
اتقان الله تالتهما و نمود خادوش باشی ای ابابکر ما دو کیم خدا میوم است یعنی ما دو
ماست فسلطانی تقدیر کرده است یعنی زمان پرشیده فانه که برین تقدیر ثنا ثنا است
و میگوید گفت تقدیر آنست که دو کس که خدا میوم است **ثنا** علی بن عبد الله
قال ثنا و لید بن مسلم قال ثنا الا و راخی ح و قال محمد بن یوسف ثنا الا و راخی
قال حدثني الزهري قال حدثني قطاعة بن يزيد اللبني قال حدثنا ابو سعيد قال
اعراب الى النبي صلى الله عليه وسلم فساله عن اعراب فقلت ابو سعيد انه زور و صرا اعراب
پس پرسید او را از بخت و عهد که بر این شهر و جای خود نهاد و بیک ان اعراب ثنا
شنا دید پس فرمود عجیب از تو تحقیق است که کار است است فعل لك من اهل العلم
پس ای است مرزرا شتران گفت آری است قال ففعلنا صدقتهما قال نعم فرمود پس میسر است
از آن گفت آری میسریم قال فعلنا صح فنهنا قال نعم فرمود یا عطایه یعنی شتر از آن بقره گفت آری
قال فتعجلها یوم و سر فرمود پس میسر است از روز اجتماع ما کین قال نعم گفت آری قال
فأعمل من وراة البحار فرمود کین این کار که از روی فرمود و بعد فان الله ان یترک من

في اول مقام اقمه بالمدينة كفت عمر بن الخطاب رضي الله عنه في خطبته يومئذ انتم ولصفت يكم في
تحتين مقام كرمي التيم بغيره ورتبته في كلف در كتاب الحجاب بين تمام آورده وراي مدهم شده
که مردی بفرگفت که فلان ~~میگوید~~ که وقتی عمر بخدی من سمیت میکردم فلان را پس عمر غضب کرد
خواست که او را زجر و تنبیه نماید عبدالرحمن صلح در آن دید که در هجوم بوم انجمنی بوقوع نماید و گفت
مصلحت کن وقتی که مردم بزرگ را در آنی جمع نمودم چه خواهی بگوی **شنا** موسی بن اسمعیل
قال تناه ابراهیم بن سعد قال ابان بن شهاب عن خاسر بن زید بن ثابت ان ام
العلاء امرأة صالحة نسأهم مروی است از خاصر بن زید که ام العلاء زنی از زنان انصار با بیت
النبي صلی الله علیه وسلم اخبرته که سمیت کرده بود بفرمود خدا را خبر داده خارج را ان عثمان بن
صفوان طواهم فی السکنی تحقیق عثمان بن صفوان واقف شد در حصرت آنها در حق سکونت
حسین بن علی بن ابی طالب سکنتی المهاجرین سکنتی که در زمانه اخذ انصار سکونت بها را
در حق آنها بگویم قبول و مصداق جابیت خواهد رسد
قالته فوالله لا اذکی احدًا بعدہ کتبه
بعد از مات قالت فاخرتني ذاک کتبه اندکین قالته فوالله لا اذکی احدًا بعدہ کتبه
شدم نسبت بجال عثمان از محبتی که بوی در شتم یا نسبت بکودم قالته فوالله لا اذکی احدًا بعدہ کتبه
حال مرا چه خودم بود فتمت فاسریت لعنمان عینا تخری پس خواب کردم و دودنم در خواب
مر عثمان در چشمه جاری یعنی دوم که نزد او چشمه جاری است محبت رسول الله صلی الله علیه و آله
فاخرته پس آنم نزد رسول خدا پس هر خبر دادم آنحضرت را از خبر خود و حق و باطن آنکس
پس فرمود آن چشمه عمل جاد است **شنا** عبدالله بن سعید قالته فوالله لا اذکی احدًا بعدہ

قالته

قالته قلت لا ادري باي انت يا رسول الله كفت ام العلاء نعم فبدا لم يدري
فدای تو باد ای رسول خدا ضمن این گیت که اگر نمیکنند او را خدا اگر نماند ای از اهل آرام
با این همه طعانت در بیان قال اما هو فقد جاءه اليقين فرمود اما عثمان بن صفوان
پس تحقیق کرد در بخدا موت والله الهی لا اله الا هو الحمد لله انك تعلم ما لا تعلم
برای او نیکوی اخرت ولا ادري والله ولا لله ما يعطيني ويعطيه فبدا لم يدري
و حال آنکه من رسول خدا میم چه کردی خودم در اخرت مقصود از این کلام آنست که خداوند
یقیناً کسی راست نمی آید و خرم بکن عاقبت کسی با وحی بخشود و آنکه آنحضرت نسبت بکود
فرمود که خدا من چه خودم کرد از راه تو است و نیزه ای که کامل میان خوف را با
در چند لوری منزل حسن عاقبت با حسن وجود بوفوج پیوسته و خوف از اربابیت باقی است
و تو اندک این خوف از عاقبت است باشد یعنی خدا که امرت هر چه خواست و امرت هر چه خواست
در حق آنها بگویم قبول و مصداق جابیت خواهد رسد
قالته فوالله لا اذکی احدًا بعدہ کتبه
بعد از مات قالت فاخرتني ذاک کتبه اندکین قالته فوالله لا اذکی احدًا بعدہ کتبه
شدم نسبت بجال عثمان از محبتی که بوی در شتم یا نسبت بکودم قالته فوالله لا اذکی احدًا بعدہ کتبه
حال مرا چه خودم بود فتمت فاسریت لعنمان عینا تخری پس خواب کردم و دودنم در خواب
مر عثمان در چشمه جاری یعنی دوم که نزد او چشمه جاری است محبت رسول الله صلی الله علیه و آله
فاخرته پس آنم نزد رسول خدا پس هر خبر دادم آنحضرت را از خبر خود و حق و باطن آنکس
پس فرمود آن چشمه عمل جاد است **شنا** عبدالله بن سعید قالته فوالله لا اذکی احدًا بعدہ

عبدالله بن سعید قالته فوالله لا اذکی احدًا بعدہ

عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت كان يوم بعثت يوم ما قدم الله لرسوله
كف عاتك بود روز بخار به بسات که در میان اوس و خزرج که شسته روزی که مقدم کرده
از خدا برای اصلاح رسول خود بجایت بفرموده و عین مهله و تا شسته نام قوی است و بفرموده که
نام بقدر است بر تقدیر اول سفر است و بر تقدیر ثانی غیر سفر است فقدم رسول الله
صلى الله عليه وسلم المدينة پس قدم آورد رسول خدا مدینه را و قبل از آن قریه مکه را
و قبل از آن مکه را و تمام و حال آنکه تحقیق بر آنکه شده بود جماعت کافران که شسته در میان
و نیز آن ایشان فی دخیلهم الا سلام از جهته در آمدن درین اسلام یعنی آنکه روزی
گفته زنده میبودند و طغیان میکردند و این همه نصاری در آمدند درین جهان که از آن
جماعت عبدالربین ابی سرفه نقل کرده بود و یاری داده بود شما محمد بن المشنی
فصلی عن محمد بن خالد قال قال عائشة عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت ان
انا لیکر لاجل علیها و صلى الله عليه وسلم عندها گفت عائشه تحقیق ابو بکر را
بروی فقط واضحی روز غدیر بود و بعد از آن
بر آنکه در آن شبان بمانند از آنکه انصار یوم بعثت و روز شسته
آوردند و در آن روزی سر و دند بگری که خوانده اند انصار روز بعثت که یکدیگر کار به
و شسته قتل شسته قبیله است یعنی جاریه تارفت بمهله در آن دفعه یعنی تارفت
روقه و در آن روز وسو العوت مازف یعنی ملاهی و عازف آنکه سب گزبان
قال ابو بکر من ما الشیطان مرتین پس گفت ابو بکر از روی بجز نباشد ایضا و شیطان
از او در آن روز خود را بار گفت این را فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعها یا ابابکر

عائشه

ساخته

یکی از کتب خود

پس فرمود بفرموده خدا بخدا را اینها را ای ابابکر لکل قوم عید اولان عیدنا هذا الیوم هر چه
قوی را عیدی است کز شط و مسکنند در آن روز و تحقیق عیدها هر روز است ابو بکر در آن روز
که از آن حضرت یافته بود که هر دو لعب و تفتی بر این که شسته و آن در آن زمان بود و در آن وقت
این علم از آن حضرت حاصل کرد که در آن وقت سب سب است اینست چنانکه در روز است
دیگر آمده تسمه دارد از آن جمله آنکه تفتیان و دست تفتین و دیگر آنکه بعد از ابو بکر مردم آمد
و آن جاریه بیدین عذرت کشند و آنحضرت در میان شیطان نفسی غلبه بر شیطان می
کریز و از سید عمر چه جای این جاریهها این است منی اینکلام نه آنکه آن که مردم نمیده
اند و از آن لازم آمد که این کار شیطان بود و وی بر عید شسته و بر این عذرت کشند
که چنین باشد شما مسدود قال تنا عبد الوارث ح و ثنا اسحق بن مسعود
قال انما عبد الصمد قال سمعت ابی بحدث قال ثنا ابو السباع عبد الصمد
الضعی قال حدثنی النس بن مالک قال لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم
المدينة گفت آنی بر گاه قوم آورد رسول خدا
لهم نبوعم و بن عوف فرود آمد در بالای سریند محمد بن عوف
قال فاقام فیهم اربع عشرة لیلته گفت آنس آن است که در میان آنجا که باقی
تم امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بنی النجار پس فرست کسی را بطلب کرده بنی النجار را بجای آنکه
سیوفهم گفت آنس پس آمد بنو النجار در حالی که گردان او شسته
انظر الی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی من احلته و لا یکره الی انما لکلت یوم شسته
که من می بینم بسوی رسول خدا برتر خود را ابو بکر در آن وقت دست و ملا النجار حمله

عائشه

وگروه بخاریان کرد آنحضرت نیز قندحتی القی لفساد الایوب تا آنکه سخت رطوبت در بعضی
خانه ایوب و فرود آمد قال وكان یصلی حیث ادرکته کففت و بود آنحضرت نماز میکرد
در آن زمان آنجا که در یافتی آنحضرت را وقت و یصلی فی مراتض الغنم و میکرد در جاهای
نشستن که بزمنی در طرف قال ثم امر بنیاء المسجد گفت پسر خود را بنیاء مسجد فاسر
الی صلاه و بنی النجار مجا و این است کسی بسوی کرده بنی بخاریس که در آنها فقال یا بنی
النجار تا منونی حائطکم هذا بس فرمود ای بنی النجار بهایکند این باغ خود را و بگوید
برست من فقالوا لا والله لا نطلب تمنا الا الی الله پس گفت یکم این بنی که سوگند
که طلب ندایم بهای از آنرا که از جانب خدا چون آنحضرت بپس راهی نشد خرید از آنها
چنانکه از حدیث معلوم شده قال وكان فیما اقولکم گفت پس بود در آن باغ چری
که یکم شمارا کانت فیما قبول المشرکین بود در آن قریه مشرکان کانت فیما خرب
و در آن قریه ای میبود و بلند حرب یکسرمج و فتح و یکسرم آتیه و کانت
فیما قبول المشرکین رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبول المشرکین
قبولت پس فرمود در آن قریه که کافران بس برکنده قد قبولت آنها و بالکرب
حسویت در خود بود پس جنتی عزایا پس را بر کرده شد و بالخیل فقطع و فرود بود
کردن نخل بس بریده شد قال فصفوا النخل قبله المسجد گفت پس را بر آساده کردند نخلها
جانب قبله مسجد قال و جعلوا عظامه حجارة گفت و کردند نخلها در جانب
آن سنگها عظامه یکسرمج و در آنجا عظامه است یعنی دو چوب که در در و جانب
بناشدند حجارا یقولون ذلك الصخر وهم یرتجزون و کشته که نخل میکنند آن سنگها

دعایک

و حال آنکه می میکشد و غیر و رسول الله صلی الله علیه وسلم معهم و رسول خدا ایشان
بود در کشیدن و خواندن و جز بقول اللهم لا خیر الا خیر الاخرة در حال که یکسخت ای بار
خدا تحقیق شان این است که نیست نموی مگر نموی آنحضرت فافتر الانصار المهاجرة
پس یاری ده انصار را در مهمات ایشان و مهمان را **باب** اقامه المهاجر
بمکه بعد اداء المنسک در میان مهاجران در مکه بعد از اداء مناسک حج **منا** ابراهیم
بن حمزه قال تناحنا تم عن عبد الرحمن بن حمید قال سمعت عمر بن عبد العزیز یقول
السائب بن اخت النضر کففت عبد الرحمن بن عبد العزیز را که می رسید سائب
بن اخت نضر را ما سمعت فی نسکی مکة چه شنیده در حکم بودن مهاجران در مکه یعنی
خیزد روز آنجا اقامت کند بعد از فراغ از حج قال سمعت العلاء الخفیری گفت شنیدم عطاء
بن خفیری را که از کبار صحابه است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قلت للمهاجر
بعد الصد و فرمود رسول خدا است شب است یوسف هر مهاجر را مهاجر را که از کبار صحابه است
منی بگردید صد عملتین مفتوحین و آنحضرت پیش از آنکه در آن وقت مهاجران را
بمکه و چون بقصد حج و عمره می رفتند زیاده برکنده از آنجا که در آن وقت در آنجا بودند
این حرمت زیاده **باب** التامیج و مسا این از حوا التامیج میماند تا نیست آنکه
از کجا تعیین کرده اند تا بیخ را در روایت بجای این است و در آنجا همین است تا بیخ یعنی
ترتیب وقت یعنی تعیین زمان با مری و واقعه عظیم است از آنجا که یکسرمج و کوفه را بگویند وقت
در عرف یعنی زمان است بر واقعه عظیمی آدم تا طوفان نوح تا بیخ از هبوط آدم و حوا را که رفتند
و از طوفان تا آنرا بر اسم و بعد از آن تا یوسف و از آنجا تا خروج موسی از کوه سینا تا آنجا

آنحضرت پیش از آنکه در آنجا بود
آمدت مهاجران را

در آنجا
بیش از آن است آنوقت غیر از آنجا
نمودند

